

جَهَانُ در اِنْتِظَارِ کِیْسْتِ؟

مُصْلِحِ حَقِیْقِیِ جِهَانِ قَلْبِ عَالَمِ اِمْکَانِ

حِجَّةُ بِنِ الْحَسَنِ اِمَامِ زَمَانِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ

مولا بسا که شیعه دگر زار و خسته است طوفان گرفته کشتی ایمان شکسته است
پرسد جهان ز جور همه چشمها براه عالم در انتظار ظهورت تخته است

در این چاپ از مشتری **مستقیم** گرفته می شود در ترویج حقایق و تبلیغ

معارف همکاری کنید

مشهد مقدس بازار بزرگ - انتشارات مقدم تلخن ۵۸۳۲۳ و ۲۶۴۵۱

۷۸۶ بِیْمِنِهِ رُزِقَ الْوَرَى

جَهَانٌ در انتظارِ کیست؟ مُصلِحِ حقیقیِ جهانِ قلبِ عالمِ امکان

حُجَّةُ بِنِ الْحَسَنِ إِمَامِ زَمَانٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

بقلم حُجَّةِ الْإِسْلَامِ خَادِمِ آلِ عَصْمَتِ

سید محمد تقی مقدّم

قیامِ حضرتِ مهدی علیه السَّلَامُ را جهتِ تقریرِ حکومتِ الهی در سراسرِ
جهان از قادر مَنَّانِ خواهانیم

مولا بیاکه شیعه دیگر زار و خسته است طوفان گرفته کشتی ایمان شکسته است
پر شد جهان ز جور همه چشمها براه عالم در انتظار ظُهورت نشسته است

مشهد مقدس بازار بزرگ - انتشارات مقدم تلفن ۵۸۳۲۳ و ۲۶۴۵۱

در این چاپ از مشتری گرفته می شود در ترویج حقایق و تبلیغ معارف
همکاری کنید

چاپ پنجم: زمستان ۷۷ در چاپخانه سعید

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد، بها: ۱۰۰۰ تومان

شابک ۹۶۴-۶۱۶۴-۰۴-۸ 964-6164-04-8 ۹۶۴-۶۱۶۴-۰۴-۸

علل نوشتن کتاب مصلح حقیقی جهان

نظر به اینکه دیدم درباره حضرت بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن علیه السلام کتب زیادی نوشته شده ولی برخی بقدر وسیع است که همه کس نمی توانند از آن بهره گیرند و بعضی جا معیت ندارد و پاره بوضع قدیم بچاپ رسیده و در دسترس مردم هم قرار ندارد با اینکه از اعم و اهم واجبات در زمان غیبت کبری شناخت حجة الله و دانستن تکالیف مردم است

لذا **وادار شدم** کتابی مستدل و ساده در اثبات وجود بقیة الله و ازاله ای شبهه از منکرین آنحضرت و آوردن تکالیف مردم بنویسم تا سبب بیشتر آشنا شدن نسل جوانان با امام زمان و مزید معرفت مومنین و برهان قاطع علیه منکرین باشد و نام آنرا **مصلح حقیقی جهان قطب عالم امکان نهاده** و آنرا در ۵۱ بخش مفصل از آیات و معجزات و کسانی که خدمت حضرت رسیده اند و علامات آخر الزمان و یاران حضرت مهدی علیه السلام آوردم و سی تکلیف از برای منتظرین جهت درک خدمت حضرت بقیة الله نوشتم تا همه انجام وظیفه نموده و بدرک فیض نائل شوند و مقام شامخ منتظرین ثابت قدم در این کتاب روشن و راه توسل و ارتباط با حضرت بقیة الله علیه السلام و گرفتن حاجت از آن حضرت مبرهن شده از خداوند منان رجاء واثق بقبولی آن دارم که آن را مورد انتفاع عموم گردانند و از حضرت مهدی علیه السلام با شرمندگی توقع شفاعت دارم و از مشتاقین بقیة الله انتظار ترویج آن را دارم که نسل شیعه را با امام زمان آشنا کنند و به پیشگاه ولی عصر عجل الله تعالی فرجه عرض می کنم (۸۸/۱۲) **يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِنَّا بِيضَاعَةٌ مُرْجَاةٌ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا.**

اردیبهشت ۶۱، سید محمد تقی مقدم

مدارک مصلح حقیقی جهان از کتب عامه و خاصه

۱ قرآن مجید ۲ نهج البلاغه ۳ کمال الدین صدوق ۴ اصول کافی ۵ ثواب الاعمال ۶ بحار الانوار ۷ امالی صدوق ۸ مناقب ابن شهر آشوب ۹ معانی الاخبار ۱۰ نوائب الدهور (از عامه) ۱۱ صحیح ترمذی (۲/۳۶) ۱۲ صواعق محرقة ابن حجر (۹۸) ۱۳ کنز العمال (۷/۱۸۷) ۱۴ مسند امام حنبل (۳/۳۴۵) حلیة الاولیا ابو نعیم (۳/۱۷۷) ۱۵ مستدرک حاکم (۴/۵۵۷) ۱۶ صحیح ابی داود (ج ۲۷) ۱۷ ذخائر العقبی (ص ۴۴) ۱۸ صحیح ابن ماجه ۱۹ مجمع هیشمی (۷/۳۱۶) ۲۰ مستدرک حاکم (۴/۴۶۳) ۲۱ تاریخ الخلفاء للسیوطی ۲۲ سنن ابی داود ۲۳ صحیح بخاری ۲۴ کفایة الطالب للکنجی ۲۵ سیره ابن هشام ۲۶ ینابیع المودة ۲۷ شرح ابن ابی الحدید ۲۸ صحیح ابن حیان ۲۹ سنن دارقطنی ۳۰ مستدرک الصحیحین نیشابوری ۳۱ تاریخ طبری ۳۲ تاریخ ابن اثیر ۳۳ تاریخ مروج الذهب ۳۴ تفسیر رازی ۳۵ المحججه سید هاشم بحرانی ۳۶ غیبت نعمانی ۳۷ مکیال المکارم ۳۸ دارالسلام عراقی ۳۹ مجمع البحرین ۴۰ بیان الاثمه ۳ جلد ۴۱ عبقری حسان ۴۲ مدینه المعاجز ۴۳ نجم الثاقب ۴۴ احتجاج طبرسی ۴۵ فضائل خمسہ و ۳۱۳ کتاب دیگر که در بخش ۵ مذکور می شود و در بخش ۷ کتب مرتاضین و در بخش دیوان شاعر بزرگ

مطالب مصلح حقیقی جهان

مطالب این کتاب در پنجاه و یک بخش بعدد رکعات نمازهای شب و روز (۳۴ رکعت نافله و ۱۷ رکعت واجب) ترتیب یافت تا عموم مردم بتوانند از آن بهره گیرند بخش ۱ نیاز جهانیان بمصلح حقیقی بخش ۲ آن مصلح حقیقی کیست و فرزند کیست بخش ۳ خصائص ولی عصر بخش ۴ اثبات وجود صاحب الزمان از کتب آسمانی بخش ۵ سنت و نصوص در اثبات بقیة الله بخش ۶ اتفاق علماء و کتب آنها در وجود مهدی بخش ۷ گفتار مرتاضین بر وجود خاتم الاوصیا بخش ۸ اشعار شعرای بزرگ در اثبات صاحب الامر بخش ۹ معجزات امام زمان بخش ۱۰ سنت امتهما و رجعت در این امت بخش ۱۱ غیبت انبیا و علل غیبت ولی عصر بخش ۱۲ غیبت صفری و نواب اربعه بخش ۱۳ اوتاد و ابدال امام زمان بخش ۱۴ ناحیه مقدس امام عصر بخش ۱۵ تکالیف مردم و وجوب معرفت به امام بخش ۱۶ پرهیز از ریاست تکلیف و خودسازی و تهذیب اخلاق بخش ۱۷ اطاعت و فرمان برداری از امام بخش ۱۸ مراجعه به فقیه اعلم بخش ۱۹ مخالفت با مخالفین حق بخش ۲۰ برای حفظ امام دعا

کند بخش ۲۱ اقتداء بحضرت یاد مصائب نماید بخش ۲۲ انتظار قیام ولی ^{عص} بخش ۲۳ سخت ترین زمان بخش ۲۴ با تقیه بسر بردن بخش ۲۵ اولاد و اهل بیت امام زمان بخش ۲۶ کسانی که خدمت حضرت رسیدند بخش ۲۷ کفر مدعیان مهدویت بخش ۲۸ منکرین ولی عصر کافرند بخش ۲۹ دفع اشکال از طول عمر بخش ۳۰ علائم ظهور بخش ۳۱ علمای آخر زمان بخش ۳۲ خروج دجال و سفیانی بخش ۳۳ لشکر خراسانی و سید حسنی بخش ۳۴ ندای آسمانی و آغاز دولت حقه بخش ۳۵ یاران امام زمان ^{علیه السلام} بخش ۳۶ ظهور و قیام بقیه الله بخش ۳۷ نزول عیسی و خروج دابه بخش ۳۸ شهر قم حجت است بخش ۳۹ اجراء احکام الهی بدست امام عصر بخش ۴۰ دادخواهی و تظلم به ائمه ^{علیهم السلام} بخش ۴۱ سیرت حضرت مهدی ^{علیه السلام} بخش ۴۲ دوران سعادت و عزت بخش ۴۳ توسل به ولی عصر بخش ۴۴ زیارت حضرت مهدی ^{علیه السلام} بخش ۴۵ نماز حضرت صاحب الامر ^{علیه السلام} بخش ۴۶ ایامی که متعلق به امام زمانست بخش ۴۷ عرض حال خود را با نامه به محضر حضرت بنویسید بخش ۴۸ صلوات امام زمان بخش ۴۹ دعوات حضرت مهدی ^{علیه السلام} بخش ۵۰ توقیعات ولی عصر ^{علیه السلام} بخش ۵۱ بعد از حضرت مهدی ^{علیه السلام} چه خواهد شد (پس بعدد رکعات نماز نافله و واجب شبانه روز گردید).

تذکره: چون کتب ضالّه علیه شیعه زیاد شده از اهل حق انتظار می رود به حمایت از مذهب امامیه با ترویج معارف برخیزند و به تبلیغات حقه تداوم بخشند.

سید محمد تقی مقدم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الْقَائِمِ الدَّائِمِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى، الْقَادِرِ عَلَى جَمِيعِ الْمُمْكِنَاتِ وَالْفَاعِلِ
 الْأَصْلَحِ بِالْمَخْلُوقَاتِ وَالصَّلَوةَ وَالسَّلَامَ عَلَى مُحَمَّدٍ حَبِيبِهِ أَشْرَفِ الْبَرِيَّاتِ رَسُولِ
 رَبِّ الْعَالَمِينَ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ خَاتَمَ الْأَوْصِيَاءِ الْمُنْتَجِبِينَ
 (۲۰/۱۰) فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ. حق تعالی فرموده چشم براه باشید
 همانا که من با شما از چشم به رهانیم.

بخش اول دلائل نیاز جهان بمصلح حقیقی

با این روش که اوضاع جهان از کثرت نفوس پیش می‌رود و ابرقدرتها در تسلیحات اتمی مسابقه دارند و زورگوئیهای جهان‌خواران رواج گرفته مستضعف ضعیف‌تر می‌شود، و فناء خلائق را تهدید می‌کند پس بیشک عالم به یک قوه قاهره‌ئی مافوق قدرتها در همه وقت نیاز دارد تا ظلم و جور را براندازد و حکومت عدل و داد را پابرجا نماید و آن قدرت قاهر نماینده خداوند است که همیشه از آغاز خلقت بوده و هست ولی به اقتضای حکمت آفریننده عالم دورانی حجت حق آشکار است و دورانی از حکمت غایب می‌باشد پس محال است که خلاق عالم خلق جهان را بی رهنما بگذارد و با برهان لزوم حجت در دوران غیبت جهان بی حجت نمی‌شود.

سلیمان حمیری گوید از حضرت رضاعلی^{علیه السلام} پرسیدم آیا زمین بدون حجت می‌شود (که از حجت خالی باشد) فرمود: **لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا**. اگر زمین بقدر یک چشم بهم زدن از حجت خالی باشد هرآینه با اهلش فرو می‌رود (عیون ۲۷۲) و نظر به اینکه در زمان ما حجت غایب است غیبت بیان می‌شود.

تشریح برهان لزوم حجت در زمین

همانا دلائلی که در اثبات آمدن انبیاء و نیاز بشر به راهنما اقامه شده در اثبات وجود مقدس ولی عصر نیز اقامه می‌شود (چنانکه در راهنمای بهشت ج ۲ ص ۴

مشروح شد) و زمین هرگز از حجت خالی نیست امام صادق علیه السلام فرمود: **الْحَجَّةُ قَبْلُ الْخَلْقِ وَمَعَ الْخَلْقِ وَبَعْدَ الْخَلْقِ وَقَالَ مَا زَالَتْ الْأَرْضُ إِلَّا وَفِيهَا الْحَجَّةُ يُعْرَفُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ.**

راهنما همیشه پیش از مردم است و با مردم است و بعد از مردم است و فرمود هرگز زمین خالی نبوده مگر اینکه در آن راهنما وجود داشته که حلال و حرام (مردم) را تعریف می‌کند و مردم را بسوی راه خداوند دعوت می‌نماید (کا ۱۸۷) و تفصیل اینها در برنامه دین و فروع دین مذکور است.

تأیید این برهان از امیر مومنان

خ ۱۳۹ ص ۱۱۵۸) **بَلَى لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ أَمَا ظَاهِرًا مَشْهُودًا وَ أَمَا خَائِفًا مَغْمُورًا الْبَلَاءُ تَبْطُلُ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتِهِ وَ كَمْ ذَا وَ آيُنَ أَوْلَيْكَ وَ اللَّهُ الْأَقْلُونَ عَدْدًا وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَ بَيِّنَاتَهُ حَتَّى يُؤَدِّعُوهَا نُظْرًا إِيَّاهُمْ وَ يَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ.**

آری زمین از قائمی برای خدای با حجتی خالی نمی‌ماند، یا ظاهر مشهود است و یا خائف در پرده غیبت است برای اینکه حجت‌های خدا و بینات او باطل نشود و ایشان چند اندد کجایند؟ آن گروه والله از شمار اندکند و از قدر نزد خداوند بزرگوارانند که خداوند به ایشان حجت‌ها و بینات خود را نگه می‌دارد تا آنها را بماندشان سپرده و در دل‌هایشان کشت نماید.

این خطبه مفصل است و طالبین بمحل آن مراجعه کنند حضرت در آخر خطبه می‌فرماید **آه آه شوقار ویتهم**. آه بسیار مشتاق دیدار آنان هستم و در ریاض الشهاده (ج ۳ ص ۲۹۷) محمد بن حسن قزوینی این اشعار که مشعر بر اثبات وجود مهدی علیه السلام است بحضرت امیر علیه السلام نسبت می‌دهد.

و بذل ملوک الارض من آل هاشم	و بسویع منهم یلد و یهزل
فثم یقوم القائم الحق منکم	و بالحق یاتیکم و بالحق یعمل
سمی نبی الله نفسی فداده	فلا تخدلوه یابنی و عجلوا

علل نیاز عالم به مصلح

بطور کلی همواره قافله بشر به رهنمای ناصح نیاز دارد زیرا انسان از خطرات شیطان و نفس اماره و دیو و جهل در زیان است چنانکه خالق یکتا فرموده، **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.** و حاصل این عوامل همیشه فساد است پس دائماً مصلح

حقیقی لازمست و علل فساد بسیار است.

اول: سیر تکاملی زندگی مردم مولد فساد است زیرا زندگی آغاز بشر با زندگی کنونی قابل قیاس نیست پوشش برگ درختان و چشمه آب و چیدن میوه طبیعی و از مهتاب نور گرفتن و غم فردا نداشتن و آزادی فکر و آزادی دور جهان بدون مانع... با وضع کنونی از قیودات و انحصارات و غذاهای مصنوعی و رغابتهای تجدد اختراعی و هوسرانی و محدودیتها و رسوم نامشروع همه از جهت تجاوز از حدود شرع مقدس تولید فساد کرده و می‌کند و از اصلاح معنویات مردم را باز می‌دارد.

الْهِیْکُمْ التَّکَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ.

دوم: افزودن (تعلقات مادی) شما را مشغول کرد تا گورها را زیارت کردید.

سوم: رعایت در امور زندگی و مادی موجب فساد است زیرا کوخ‌نشینی و بکاخ‌نشینی و پیاده‌گردی بفضانوردی و بی‌رغبتی بتعلقات و بحرص عظیم بدل شده و آن از عوامل فساد است. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: اگر پنج خصلت نبود مردم همشان شایسته می‌شدند. قناعت بجهل و حرص بر دنیا و بخل بر زیادی مال و ریاء در عمل و خودپسندی.

چهارم: ترک عواطف انسانی و زیر پا نهادن قوانین آسمانی و تحلیل نیروی ایمانی همه موجب فساد و ضد صلاحست اختلاف غنی و فقیر و قوی با ضعیف و علم با جهل و کمبود مواد غذایی بسبب کرده‌های بشری همه موجب فساد است که **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ.** در بیابان و دریا فساد آشکار شد بآنچه دستهای مردم انجام داد تا بچشاند آنان را بعضی از آنچه کردند شاید از کرده بدیر گردند.

پنجم: قدرت نمائی و مسابقه تسلیحاتی جهت تحکیم سلطه بر خلق و استعباد و استثمار مستضعفین هر روز جهان را بخطر بزرگ و فساد مهلک می‌کشاند این همه اسلحه مهلک از بمبهای هسته که ساخته می‌شود برای روزی بکار انداختن است زیرا هر روز بر زورگوئی و جور و ستم افزوده می‌شود عاقبت روزی آتشیهای جنگ شعله می‌کشد و جهت حفظ ریاست و حکومت بر مردم هواپرستان به جان هم خواهند افتاد **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ** (همانا انسان هر آینه طغیان می‌کند اینکه خود را بی‌نیاز بیند).

ششم: همواره جهل بر علم و کفر بر ایمان و باطل بر حق از آغاز و سوسه دیو آدم و

حوا را و قتل قابیل هابیل را غلبه کرده و این رشته ادامه دارد که کتاب آسمانی شاهد است **وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ**. (بیشتر مردم مرحق را ناگوار دارند) **وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ**. (و بیشتر آنان از حق بدر رونده‌اند) **قَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ** (اندکی می‌گروند).

هفتم: با اینکه تمام محرومین و مستضعفین باقتضای فطرت طالب اصلاح و عدالت‌اند اگر تمام دست بدست یک‌دگر دهند و علیه زور و فساد قیام کنند باز به آن اصلاح واقعی نمی‌رسند زیرا اصلاح جمعیت جهان بسته بصلاحیت فرد آنست و هر مجتمعی از فرد بهم میرسد و مجتمع از افراد فاسد و یا مرکب از صالح و فاسد فاسد خواهد بود فقط مجتمع از افراد صالح شایسته است و اگر مصلح پر قوه نیز روی کار آید بر تمام فساد عالم غلبه نمی‌جوید پس به این نتیجه می‌رسیم که باید مصلحی مافوق قدرت بشری از ماوراء طبیعت در کار باشد تا بر تمام جهان احاطه و غلبه جوید و آن مصلح حقیقی رکن شدید حضرت بقیة الله حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف است که از حجج الهی باقی مانده و او برای اصلاح از همه بالاتر و قویتر و برتر است (هود ۸۸) **بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**. (باقی مانده خدا برای شما بهتر است اگر باشید گروندگان) ۱۵۰/۶. **قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدِيَكُمْ أَجْمَعِينَ**. بگو پس برای خداوند است حجت رسا پس اگر خواهد همه‌تان را راهنمایی می‌کند پس تمام ملتها و جمعیت‌های جهان انتظار چنان مصلحی را دارند.

مردم جهان همه می‌گویند

اکنون که آتش جنگ در جهان روشن و خدعه و نیرنگ رواج گرفته مسلمین را بهم انداختند سیل منکرات از کوهسار باطل بشهرستان حق سرازیر عنان شهوت شباب گسیخته فسق و فجور از حد بدر رفته ابرهای تیره‌ی جهل غریده بدعتها بجای سنتها جا گرفته هر کسی در کار خود حیران و سرگردان از پی چاره و اصلاح بر آمده عقائد مشتمت ما دین و مجوس و یهود نصاری و مسلمین و جهانیان چشم به راه نشسته شکیبائی از اختیار رفته بیکسان و بی‌پناهان را تاب نمانده آه دلسوختگان و ناله‌ی جانسوز مظلومان و محرومین به کیوان کشیده اشک دلشکستگان ژاله‌وار بر رخسارها سرازیر همه با دل سوزان می‌گویند و انقلاب می‌کنند و فریاد می‌زنند:

أَيْنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَةِ.

کجاست باقی مانده دادار که از خاندان راهنمایی است کجاست آن مهیا شده

برای بریدن بُن ستمگران کجاست آن انتظار برده شده برای بیپاداشتن کجی و ناراستیها؟ کجاست آن امید برده شده برای برطرف کردن جور و دشمنی؟ کجاست آن ذخیره شده برای تجدید فرائض و سنن الهی؟ کجاست آن برگزیده شده برای برگردانیدن کیش و آئین (حق) کجاست آن آرزو شده برای زنده کردن کتاب (قرآن) و حدود آن؟ کجاست زنده کنندهی نشانهای دین و دینداری؟ کجاست شکنندهی شوکت سرکشان؟ کجاست ویران کنندهی کاخهای شرک و نفاق؟ کجاست نابود کنندهی اهل فسوق و کنهکاری و سرکشی؟ کجاست درو کنندهای شاخه‌های گمراهی و جدائی؟ کجاست محو کنندهی آثار کج‌دلی و هواپرستی؟ کجاست قطع کنندهی رشته‌های دروغ و دروغ‌بندی؟ کجاست نابود کنندهی سرکشان و متمر دین؟ کجاست ریشه کنندهی اهل ستیزه و گمراه کردن و بی‌دینی؟ کجاست عزیز کنندهی دوستان و خوار کنندهی دشمنان؟ کجاست پیوسته کنندهی سخن بر پرهیزکاری؟ کجاست باب الله که از آن (بندگان) وارد می‌شوند؟ کجاست روی خداوند که به او اولیاء رو می‌آورند؟ کجاست آن سبب پیوست بین زمین و آسمان؟ کجاست صاحب روز فتح و افزایندهی پرچم هدایت؟ کجاست گردآورندهی جامه شایستگی خوشنودی؟

أَيْنَ الطَّالِبِ بِدُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أبنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَا.

کجاست آن جویندهی خون پیمبران؟ کجاست آن جوینده خون کشته کربلا

امام الهدی حتی متی است غائب	فمن علينا يا ابانا ساوابة
مللنا و طال الانتظار فجد لنا	برأيك يا قطب الوجود بلفتة
فانت لهذا الامر قدماً معينا	لذلك قال الله انت خليفتي
فعبجل ظهورا كي نراك فلذة	المحب لقا محبوبه بسعد غيبة

عاشقان مهدی عجل الله فرجه را بخوانید

خداوندا چه شد مهدی زهراء	که از هجران او خون گشته دلها
کجا شد آن پناه مستمندان	چه آن دادخواه بسی پناهان
کجا شد طالب خون شهیدان	چه شد آن یار و غمخوار غریبان
چه شد آن وارث ملک امامت	که عالم را کند پراز عدالت
تو وعده داده‌ئی مستضعفان را	که آنان را دهی ملک جهان را
نمایان کن امام متقین را	که تا احیا کند یکباره دین را

مُجْتَبَانِ رَا رَهْمَا سَا زِدْ زِ ذَلَّتْ
 مَن اَز هَجْرَانِ رُویش نَالِه دَارم
 شَب و رُوزم بِسَا مُید و صَالش
 بِبِهَر جَا رُو کَنم اُو رَا بِجُویم
 بِگَرْدَم مَن بِشَهْر و کُوه و صَحْرَا
 هَمی گُویم کِه اِی مَوْلَا کَجَائی
 جَهَان رَا یَکسَرِه فَتَنِه گَرَفْتِه
 مَسْلَمَانَانِ بَسْدَام و چَسَنگِ دَشْمَن
 بِبِیَا بَسَنگَرِ بَمَا دَشْمَن چِه کَرْدِه
 زَدِه بِرِهْم سَر و سَا مَان مَا رَا
 شُدِه اَهْل و لَایَتِ بَیکَس و خَوَار
 تُو مَیْر و صَا حَبِ آبِ حَیَاتی
 مَن بِبِیچَا رِه خَوَاهَان تُو بَاشم
 نَظَر کُن بِرِ دَل غَم دِیدَه مَا
 نَمی دَانم عَزِیزِ مَا کَجَائی
 یَکِی گُوید بِه دُور کَعْبِه بَاشی
 کَنارِ زَمَزَم و رَکَن و مَقَامی
 بِه عَرَفَات و مَنی و مَشعَری تُو
 یَکِی گُوید کَنارِ قَبْرِ زَهْرَا
 یَقِین اَندَر نَجَفِ بَا نِیَوَائِی
 گَهِی دَر مَشْهَدِی یَا کَا ظَمِینِی
 بِرَا ی عَمَّهَاتِ هَر رُوز و هَر شَب
 گَذَر کُن یَکَدَمی بِرِ مَحْفَلِ مَا
 کِه اَز دُورِی تُو دِلْهَاسْتِ سُو زَان
 بِه هَر جَائی، خَدَا یَا ر تُو بَاشد
 یَقِین دَارم تُو یَا ر دَل نِوَازی
 تُو وَجِهَ اللّهِ، مَحْجُوبِ خَدَائِی
 اَگَر چِه مَن گَنَه کَارم و فَقِیرم

هَمِه مَسْتَضَعْفَانِ رَا بِخُشْدِ عَزَّتْ
 ز اَشکِ دِیْدِگَانِ چِوَن زَالِه دَارم
 گَذِشْتِ آخِرِ نَدِیدَم مَن جَمَالش
 کِه رَا زِ خُسُودِ بِه مَوْلَا یَمِ بَگُویم
 بِمِثْلِ کُودِکِی گَم کَرْدِه بِبَا بَا
 چِرا نَزْدِ یَتِیْمَانَتِ نِسیَائِی
 وَفَا دَر رَا هِ حَقِّ اَز خَلْقِ رَفْتِه
 بِرَا ی اَهْلِ اَیْمَانِ نِیْسْتِ مَامَن
 بِه هَر جَا کُشْتِه و وِیْرَانِه کَرْدِه
 بِغَارَتِ بَرْدِه مَالِ و جَانِ مَا رَا
 بِتَرَسِ و بَدْعَتِ و دَشْمَنِ گَرَفْتَار
 بَسْدِه اَز تَشَنگِیِ مَا رَا نَجَائِی
 وَلی تَا چِندِ حَیْرَانِ تُو بَاشم
 بِبِیَا بَسَنگَرِ بِه اَشکِ دِیدَه مَا
 تُو بَا مَائِی وَلی غَا یَبِ چِرَائِی
 و یَا بَیْنِ صَفَا و مَرُوهِ بَاشی
 و یَا دَر مُشْتَبَاحِارِ و حِجْرِ و بَامِی
 بِه مَحْرَابِیِ و بَیْنِ مَنبَرِیِ تُو
 بِرَا ی مَادَرَتِ مِی گَرِی اَن جَا
 و یَا دَر کُوفِه و دَر کَرِیْلَائِی
 بِشُورِ و شَیْنِ اَز بِهَرِ حَسِینِی
 بِه شَامِ غَمِ بَگَرِی بِهَرِ زَیْنَبِ
 کِه تَا آرَامِ گَیِرْدِ اَیْنِ دَلِ مَا
 بِرَا یْتِ اَشکِهَا اَز دِیدِه رِیْزَانِ
 ز هَر آفْتِ نَگَه دَارِ تُو بَاشد:
 بِه مَسکِینِ و فَقِیرَانِ چَا رِه سَا زی
 اَصِیلِ عَزَّتِ و لَطْفِ و عَطَائِی
 ذَلِیلِ و خَوَارِ و مَسکِینِ و حَقِیرم

اگر صد سال در راهت نشینم
ولی این در بدر را ده تسلی
تو آخر از جمالت پرده بردار
نگردد کم ز اوصاف کمالت
اگر بینم جمالت، جان سپارم
خداوندا تو کشافی بلایی
ندیدم آن امام مهربان را
زنم فریاد یاعون المساکین
تو در یک لحظه یا رب می توانی
ببر رنج و غم از این قلب زارم
که می سوزم از این چشم انتظاری
بسمیرم من اگر بر آرزویش
به تلقین شهادت باز گویم
بسیا آقا سرم از خاک بردار
که می ترسم ز قبر و وحشت آن
(مقدم) گفتم رازی با دل زار

نخواهم رفت تا رویت ببینم
دل بشکسته ام را ده تسلی
رها کن هر کجا باشد گرفتار
اگر یک لحظه ئی ببینم جمالت
که لایق تر ز جان چیزی ندارم
ز دلها غصه و غم می ربائی
که قربانش کنم یکباره جان را
آغشئی یا غیاث المستغیثین
غلامی را به آقایش رسانی
ترحم کن باین حال فکارم
گذشت عمرم پس از امیدواری
به وقت مرگ دارم گفتگویش
به یمن مقدمش در جستجویم
مرا از انتظار خود برون آر
چگونه من شوم در خاک پنهان
اگر چه خائفست و زشت کردار

بخش دوم مصلح حقیقی کیست او را بشناسید

آن حضرت فرزند مصطفی و فرزند علی مرتضی و فرزند خدیجه غرا و فاطمه
کبرا است پسر سادات مقرب و نجیبان گرامی است، پسر رهبران ره جسته و نیکان
پاک شده و پسران سروران نجیب تر و پاک طینتان پاک شده است او فرزند سادات
برگزیده و سروران گرامی تر است او زاده ماه های نور دهنده و چراغهای فروزانست
او پسر ستارگان فروزنده و اختران درخشان است او پسر راههای آشکار و نشانهای
روشن است او فرزند علمهای کامل و سنت های مشهور است، او زاده نشانهای
منصوب و فرزند معجزات موجود و برهانهای مشهود است او فرزند راه مستقیم و

خبر بزرگ و فرزند کسی است که در ام‌الکتاب نزد خدا علی حکیم است او فرزند دلیلهای آشکار و برهانهای روشن حجت‌های رسا و نعمتهای شایان است او پسر طه و محکمات و پسر یس و والزاریات و پسر طور و والعیادیات است و پسر کسی است که در شب معراج نزدیک قرب خدا شد پس در آویخت پس بود مانند دو سر کمان و نزدیکتر از علی اعلی پس در جهان بی مانند است.

نام مبارکش همنام مقدس خاتم‌الانبیاء (م ح م د) می‌باشد و پدر بزرگوارش امام حسن عسکری فرزند علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد و مادر بزرگوارش بانو نرجس دختر قیصر روم نواده شمعون صفا وصی عیسی علیه السلام و ولادت باسعادت آن حضرت در شب جمعه پانزدهم شعبان سنه دو بیست و پنجاه و شش هجری در سرمن رای در خانه شخصی خود آن حضرت واقع شد و جد بزرگوارش پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله است و در کتب عامه تا صد و پنجاه و شش حدیث از خروج حضرت آورده‌اند و در کتب معتبره شیعه تا هزار حدیث روایت کرده‌اند و محمد یوسف شافعی کتابی جدا نوشته است.

تعریف امام واقعی امام منتظر

امام از ام یوم آمده و در لغت چند معنی دارد **هُوَ الْمَتَّقِمُ بِالنَّاسِ**. پیشوای مردم ۲ و آن طلائی که در دارالضرب قرار گیرد که بر آن عیار گیرند یعنی معیار کل ۳ امام راهنمای در تاریکی‌های سفر در مجمع‌البحرین گوید در ذیل **يَوْمَ نَدْعُ كُلَّ اناسٍ بِامامِهِمْ**. یعنی به کتابشان یا بدینشان و گفته می‌شود به کسیکه به او اقتدا می‌کنند نبی و امام یا کتاب و در تعریف سید اسماعیل طبرسی نوری آورده **الْإِمَامَةُ الرِّيَاسَةُ الْعَامَّةُ الْإِلَهِيَّةُ خَلَافَةٌ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي أُمُورِ الدِّينِ وَالْدُنْيَا يَجِبُ اتِّبَاعُهُ عَلَى كَافَّةِ الْأُمَّةِ**.

امامت ریاست عامه خدائی است به خلافت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در امور دین و دنیا بطوریکه پیروی او بر تمام امت واجب است و باید با نصوص ثابت گردد که پیغمبر خدا او را معین کرده باشد و خصائصی دارد که دیگران ندارند مانند معجزه و کرامات و علم لدنی، چنانکه در راهنمای بهشت تشریح شده و امامت لطف عام و نبوت لطف خاص است زیرا هرگز زمین از امام خالی نیست ولی از نبی خالی می‌شود.

چند نام از امام زمان علیه السلام

۲۱ نجم قب) در کتاب نجم الثاقب علامه نوری ۱۸۲ نام برای آن حضرت آورده که ما از آنها چند نام را جهت اختصار می آوریم **اول احمد** حدیثی گفته است شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاناتی نمود و درباره حضرت مهدی فرمود با او بین رکن و مقام بیعت می کنند اسم او احمد و عبدالله و مهدی است

دوم اصل، جوهر وصایت

ابوحامد بن ابراهیم مراغی گوید، ابوجعفر بن احمد بن جعفر عطار که مقرب بوده نامه به اصل (ولی عصر) نوشت و ما را برای صاحب ناحیه وصف کرد پاسخ آمد، بر آنچه ابوحامد را وصف کردی آگاه شدم خدایش بطاعت خود عزیزش کند و حالتی را که او در آن شب دانستم خداوند آن را برای او به بهترین حال به اتمام رساند و او را از تفضل خود بهره دهد و خداوند ولی او باشد و سلام بیشتر بر او باد. ابوحامد گوید ورقه طولانی بود و امر و نهی داشت (و مراد به اصل صاحب ناحیه امام زمان است).

چند نام دیگر از آنحضرت

سوم بقیة الله (بازمانده دادار) روایت شده چون آن حضرت ظهور کند به کعبه تکیه نماید و سیصد و سیزده مرد گرد او جمع شوند اول سخنی که می فرماید این است:

۸۶/۱۱ **بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.**

آنگاه می فرماید منم بقیة الله و حجت و خلیفه او بر شما پس بر او کسی سلام نمی کند مگر آنکه میگویند **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ.** چهارم حجة است و این از القاب خاصه آن جناب است با اینکه سائر ائمه نیز بآن ملقب اند. پنجم خلف و خلف صالح یعنی او جانشین تمام انبیاء و اوصیاء است. ششم شریک (رانده شده) که از خلق دور باشد. هفتم غریم (طلبکار) و غریم بدهکار را نیز گویند و امام زمان بدهکار مردم است از افاضه علم و معرفت و فیض و ریشه کندن ظلم و جور زیرا همه انتظار اینها را از حضرت دارند هشتم مهدی (هدایت یافته) نهم امام منتظر (انتظار برده شده) که خلائق منتظر او هستند دهم ماء معین (آب طاهر جاری بر روی زمین) یازدهم کنیه حضرت رسول (ابوالقاسم) را دارد.

مختص آن حضرت است

از القاب مختص آن حضرت القائم است یعنی برپا شونده در فرمان الهی همواره

صقر بن ابی دلف بحضرت امام محمد تقی میگفت چرا آن حضرت را قائم گویند؟ فرمود زیرا بامامت اقامت خواهد نمود بعد از فراموش شدن ذکر آن و مرتد شدن اکثر آنها که قائل بامامت آن حضرت هستند ابو حمزه از امام پنجم پرسید آیا همه شما قائم بحق نیستید فرمود بلی قائم بحقیم گفتم پس چرا صاحب الامر را قائم نامیدند فرمود چون جدم امام حسین علیه السلام شهید شد ملائکه در گاه الهی صدا بگریه و ناله بلند کردند گفتند ای خدا و سید ما آیا از قتل برگزیده خود پسر مصطفی بهترین خلق غافل می شوی حق تعالی بایشان وحی نمود ای ملائکه قرار گیرید بعزت و جلالم قسم البته انتقام خواهم کشید از ایشان هر چند بعد از زمانها باشد پس حق تعالی حجابها را برداشت و از امامان از فرزندان حسین را بایشان نمود ملائکه بآن شاد شدند یکی از انوار را دیدند که در بین آنها ایستاده بنماز مشغول بود حق تعالی فرمود با این ایستاده از ایشان انتقام گیرم.

منتقم نام دارد

مکیال (۴۷) رسول خدا فرمود چون با آسمان سیر داده شدم پروردگارم بمن وحی نمود یا محمد من بزمین اطلاع یافتم ترا از آن اختیار کردم ترا نبی گردانیدم و برایت از نامم اسمی جدا کردم من محمود و تو محمدی و باز نگریستم و از آن علی را برگزیدم او را وصی و خلیفه و شوهر دخترت و پدر ذریهات گردانیدم و برایش اسمی از نامهایم قرار دادم من علی اعلی و او علیست و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما آفریدم پس ولایت آنان را بر ملائکه نمایاندم هر که قبول کرد نزد من از مقربین شد یا محمد اگر بنده مرا آنقدر پرستد تا بریده شود و مثل پوست کهنه گردد پس نزد من با انکار ولایت آنان آید در بهشتم او را ساکن نکنم و زیر سایه عرشم نبرم یا محمد دوست داری آنها را به بینی گفتم آری فرمود سرت را بردار برداشتم انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن القائم در وسط آنها مثل کوکب دری بود گفتم یا رب اینها کیانند گفت امامانند و این ایستاده کسی باشد که حلال مرا حلال و حرام مرا حلام کند و باو از دشمنانم انتقام کشم و او آسایش دوستان منست و او قلوب شیعیان را از ستمگران و جاحدین و کافرین شفا دهد و لات و عزی را بیرون کند آتش زند فتنه مردم آن روز به آند و از فتنه گوساله سامری سخت تر است

قمی در قول خداوند **فمهل الکافرین امهلهم رویداً**. (کفار را بنوعی مهلت واگذار) گفته آن را برای وقت بعث قائم است پس برایم از جبارین و طواغیت قریش و بنی امیه و سایر مردم انتقام گیرد آری در دعای ندبه آمده این الطالب بدم المقتول بکربلا بلکه آن حضرت جوینده خونهای تمام انبیاء و کشتگان راه حق است چنانکه در بخش مفصل می خوانید.

باسط لقب دارد

از القاب آن حضرت باسط (فراخ کننده گسترنده) شمرده اند ابن عباس گوید در ظهور قائم یهود و نصاری و صاحب ملتی مانند مگر داخل اسلام شود تا گوسفند و گرگ و شیر و انسان و مار ایمن باشند و موش مشکپی را پاره نمی کند.

حکایت سنگ مکه

ربیعہ مکی گوید با عبدالله بن زبیر کار می کردم پایه های کعبه را گود می کردیم بسنگی مانند شتر رسیدیم نوشته بود و در آن بعثت رسول و رسالت و مدفن و اوصیاء او از علی تا حضرت عسکری مفصل در آن نوشته بود او در شهر تازه دفن شود بعد از او منتظر همانم پیغمبر امر بعدل می کند و خود به آن عمل می کند و از منکر نهی می کند و خود از آن دوری کند خداوند بسبب او تاریکیها را برطرف و شک و کوریها را دور می کند در روزگارش گرگ باگوسفند چرا کند و از او اهل سما و مرغان هوا و ماهیان دریا شاد بر خدای تعالی بنده ارجمند است خوشا حال کسیکه او را اطاعت کند و وای بر کسیکه او را نافرمانی کند خوشا کسی در پیش او مقاتله کند بکشد یا کشته شود درود و رحمت خدا بر آنها و ایشانند هدایت یافتگان و ایشانند رستگاران از آن جمله بر آن سنگ نوشته بود.

بِسْمِ الْأَوَّلِ لِأَشْيَاءٍ قَبْلَهُ لَا تَمْنَعُوا الْحِكْمَةَ أَهْلِهَا فَتُظْلِمُوهُمْ وَلَا تَعْطَوْهَا غَيْرَ مُسْتَحِقِّهَا فَتُظْلِمُوهُمْ.

بنام اول که پیش از او چیزی نیست حکمت را از اهلش باز ندارید که به آنها ستم می کنید و آن را بغیر مستحقش ندهید که به آن ستم می کنید

فقیه نام دارد

شیخ طوسی در تهذیب از محمد بن عبدالله حمیری روایت کرده بفقیه نوشتم از او پرسیدم آیا تسبیح از خاک قبر حسین جائز است آیا فضلی دارد پاسخ داد و من از توقیع نسخه گرفتم به آن تسبیح بگیر از آن تسبیحی برتر نیست و از فضلش آنست که

مُسَبِّح تسبیح را فراموش می‌کند و آن را می‌چرخاند برای او تسبیح می‌نویسند.
 گوید بفقیه نوشتم و از او پرسیدم که آیا جائز است از خاک قبر آن حضرت با
 میت در قبرش نهاده شود جواب داد و تویح را خواندند نسخه گرفتم و با میت در
 قبرش گذاشته شود و با حنوط او مخلوط کنند انشاءالله (و مراد از فقیه در اینجا آن
 جناب است).

و از القاب آن حضرت یکی صاحب‌الامر است و یکی صاحب الزمان و یکی
 صاحب‌الدار و یکی صاحب‌الغیبه است و از طریق عامه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که
 فرمود مهدی طاوس اهل بهشت است (مکیا ۹۱)

نور خدا

نجم (۶۲) در غایة المرام از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که داخل مسجد
 کوفه شدم دیدم امیرالمومنین با انگشتان مبارک می‌نوشت و تبسم می‌کرد گفتم علت
 خنده چیست فرمود عجب دارم که (خضم) این آیه را می‌خواند و آن را نمی‌شناسد
 حق معرفت گفتم کدام آیه فرمود (۲۴/۳۴) **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَا آخِر مَثَلُ**
نُورِهِ كَمِشْكُوَةٍ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است **فِيهَا مِصْبَاحٌ مِّنْهُ مِصْبَاحٌ** در زجاجة
 الزجاجة حسن و حسین علیهما السلام اند **كَانَهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ** علی بن الحسین است شرح آن
 خواهد آمد

امام غایب کیست؟

وصبیه (۵۰۱) جابر بن عبدالله گفت روزی خدمت دختر پیغمبر رفتم لوحی نزدش
 بود که نورش چشمها را می‌گرفت در ظاهرش سه نام و در باطنش سه نام در یک
 طرف سه نام و در جانب دیگر سه نام نوشته بود آنچه در باطنش نوشته بود از
 ظاهرش دیده می‌شد و آنچه در ظاهرش بود از باطنش دیده می‌شد وقتی آنها را
 شمردم ۱۲ نام بود گفتم اینها نام کیانند گفت نام اوصیائی از فرزندان منند که آخر
 آنان قائمشان باشد گوید در آنها کلمه محمد را سه جا دیدم (مفضل از امام ششم
 راجع بحديث پرسید فرمود آن را بنا اهل مگو آیا در قرآن نخوانده **فَرَادًا نُقْرِفِي**
النَّاقُورِ. «زمانیکه در صور دمیده شد» ما را امامیست غایب هر وقت خدا خواهد امر
 خود را ظاهر کند بقلب او اشاره کند تا ظهور نماید و برای امر خدا قیام فرماید

برخیز که حجت خدا می‌آید
 از گلشن (عسکری) گذر کن امروز
 مرات صفات کبریا می‌آید
 بسوی گل نرگس از فضا می‌آید

اسامی آن حضرت از کتب جهان

در تورات او قید مووفیز مو و ماشع و در انجیل مهمید الاخر و در کتاب شعیای پیغمبر فرخنده و در کتاب ماریاقین زند آفرین و در کتاب ارباطش شماطیل و در کتاب قبرس رومیان فردوس الاکیر و در کتاب بختاکوکما و در هزار نامه هندلند بطارا و در کتاب فرنگیان مسیح الزمان و در کندرآل فرنگیان خجسته و در کتاب آژی پیغمبر میزان الحق و در کتاب سامگو خداشناس و ایزد نشان و در کتاب انگیون برهان الله و در کتاب برزین آزر فرس پرویز بارمند، زرتشت او را در یتاع بهرام و بنده یزدان و در زمزم زردشت سروش نامیده مجوس او را ایزدشناس و ایزد نشان و کیقباد دوم نامند و در جاویدان خرد مجوس خسرو و در نزد امان بلغت ماچار فیروز است (نجم ۳۴)

قول یهود در ولی عصر

دارقی (۵۲) گویند مهدی آخرالزمان حقست و خروج خواهد کرد ولی از اولاد اسحق است نه اسمعیل چنانکه مسلمین گویند در کتابهای ما نوشته است که داودبن ایشا پانزده پسر داشت یکی از آنها سلیمان بود که پادشاه جن و انس شد در اول دنیا و پسری داشت بنام ماشع (بزبان عربی مهدی) او در آخر دنیا پادشاه می شود و آنچه با سلیمان بود با او خواهد بود و ابن ماشع در زمان سلیمان غایب شود و در آخرالزمان ظهور می کند و او مهدی آخرالزمان است و گویند خدای تعالی این اخبار را بموسی و سایر انبیاء خبر داد مجلسی فرموده در سفر انبیاء نوشته که ماشع دجال را می کشد.

مؤلف گوید: امامان معصوم ولایت تکوینی تفویضی دارند و قدرت دارند هر چه بخواهند انجام دهند و شرح ولادت و زمان آن و مادر ماجده اش در معجزات خواهد آمد.

نشانه‌های جسمی آن حضرت

شبهه ترین مردمست به رسول خدا در خلقت و خو و شمائل و افعال رنگش سرخ و سفید عربی و جسم اسرائیلی (درشت استخوان) میان قامت بینی مبارکش باریک ابروها بهم پیوسته نیکو صورت نور رویش بر سیاهی محاسن و سرش غلبه دارد بر گونه راستش خالی مثل کوب درّی دند آنها گشاده نیکو مو سینه فراخ شانه‌ها فروهشته و میان آنها پهن در کتف او نشانهائی نبوت پیغمبر است از هر پیغمبری

نشانی دارد سنتی از نوح و سنتی از ابراهیم و سنتی از موسی و سنتی از عیسی از نوح طول عمر و از ابراهیم خفاء ولادت و کناره گیری از مردم و از موسی خوف و غیبت و از عیسی اختلاف مردم در امر او و از ایوب فرج بعد از بلا و از محمد صلی الله علیه و آله خروج با شمشیر.

قوة سر پنجه مهدی علیه السلام

حضرت رضا فرمود مهدی ما زمانی قیام کند که در سنین کهولت است ولی سیمای جوان دارد و آن چنان نیرومند است که اگر کهنسال ترین درختان را دست زند آن را از جای بر کند و اگر در میان کوههای بزرگ فریاد برآرد همه را دچار طنین صدای خویش گرداند... خدا او را از انظار تا بخواهد دور نگه میدارد پس از آن جلوه او را آشکار نموده و زمین را پر از عدل و داد می سازد.

تفصیل مادر ماجده حضرت مهدی علیه السلام

نجم ۹) فضل بن شادان و شیخ طوسی در غیبت نقل کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروشی که از نسل ابی ایوب انصاری از دوستان امام علی نقی و امام حسن عسکری و همسایه ایشان در سر من راه بود گوید هنگامی کافور خادم نزد آمد گفت مولای ما ابی الحسن الهادی ترا می طلبد من خدمت حضرت رفتم چون نشستم فرمود ای بشر تو از اولاد انصاری و دوستی، همیشه در بین شما بوده پشت در پشت شما آن را میراث می برند و شما معتمدان اهل بیت هستید و من ترا اختیار می کنم و شرف می دهم بفضیلتی که به آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا از رازهای نهان مفتخر گردانم و بخریدن کنیزی میفرستم.

پس نامه بخط فرنگی و لغت فرنگی نوشتند و مهر خود را بر آن زدند و کیسه زردی بیرون آورده که در آن دو بست و بیست اشرفی بود فرمود این نامه و زر را بگیر و متوجه بغداد شو صبح فلان روز بر سر جسر بغداد حاضر شو. چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان را در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکلای امراء بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب را می بینی که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور به برده فروشی که عمر و بن یزید نام دارد بنگر تا زمانی که برای مشتریان کنیزی ظاهر کند که چنین صفاتی دارد و حضرت تمام اوصاف او را بیان فرمود و جامه حریر کنده پوشیده و از نظر کردن مشتریان و دست گذاردن ایشان بر او خودداری می کند و خواهی شنید از پس پرده صدای رومی از او

ظاهر می شود او بزبان رومی گوید وای که پرده عفتم دریده شد یکی از مشتریان خواهد گفت من سیصد اشرفی بقیمت این کنیز می دهم زیرا عفت او مرا در خریدن راغب تر گردانید ان کنیز به لغت عربی خواهد گفت اگر به لباس سلیمان بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی بتو رغبت نخواهم کرد. مال خود را ضایع مکن و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید من با تو چه کنم که بهیچ مشتری راضی نمی شوی آخر در فروخت تو چاره نیست گوید چه عجله می کنی ناند مشتری آید که دل من باو میلی کند و بر وفا و دیانت او اعتماد کنم

نشانه‌های بانوی اعظم

این وقت تو نزد صاحب کنیز رو بگو با من نامه یکی از اشراف و بزرگواران است که بلغت فرنگی و خط فرنگی بنرمی نوشته و در آن کرم و وفاداری و بزرگواری خود را وصف کرده این نامه را به آن کنیز بده بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شد من از جانب او وکیلیم کنیز را برای او خریداری کنم.

بشر بن سلیمان گوید آنچه حضرت فرموده بود واقع شد و من همه را انجام دادم چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و بعمر و بن زید گفت مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک می کنم. پس با او در قیمت بسیار گفتگو کردم تا بهمان قیمت راضی شد که حضرت هادی بمن داده بود پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و او شاد و خندان شد و با من آمد به حجره ای که در بغداد گرفته بودم چون به حجره رسید نامه امام را بیرون کرده بوسید و بر دیده چسبانید و بر رو و بدن می مالید من از روی تعجب گفتم نامه ای را میبوسی که صاحبش را نمی شناسی. گفت ای عاجز کم معرفت ببزرگی اوصیای پیغمبران گوش خود بمن سپار و دل را برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را شرح دهم من ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر پادشاه روم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی (ع) است ترا به امر عجیبی خبر دهم.

جریان قیصر روم

بدان جدم قیصر خواست مرا به عقد فرزند برادر خود در آورد هنگامی که سیزده ساله بودم پس در قصر خود از نسل حواریون عیسی و از علمای نصاری و عبّاد ایشان سیصد نفر جمع کرد و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسگر و بزرگان سپاه و سرکرده های قبایل چهار هزار نفر و امر کرد تختی

که ایام سلطنت خود به جواهر مرصع کرده بود حاضر کردند و آن را روی به بهل پایه تعبیه و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیاها قرار دادند و پسر برادر خود را بالای تخت فرستاد. چون کشیش‌ها انجیل‌ها را به دست گرفتند تا بخوانند بتها و چلیپاها سرنگون بر زمین افتاده و پاهای تخت خراب و بر زمین افتاد و پسر برادر ملک بر زمین افتاد و بیهوش شد. در آن حال رنگهای کشیشان متغیر و اعضایشان لرزید. بزرگ ایشان بجدم گفت ای ملک ما را از چنین امری معاف کن به سبب آن نحوست رو کرد و دلالت می‌کند که دین مسیح بزودی زایل گردد. پس جدم این امر را بفال بد گرفت و گفت تخت را بار دیگر سرپا کنند و چلیپاها را نصب و برادر آن بخت برگشته را حاضر گردانند و این دختر را باو تزویج نمائیم تا نحوست برود چون آن برادر را بالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند باز همان حالت نخست رو داد و نحسی این با آن برابر بود و سر این کار را ندانستند که سعادت است نه نحوست پس مردم متفرق شدند و جدم غمگین بحر مسرا رفت و پرده‌ای از خجالت افکند.

خواب اول بانو نرجس

شب در خواب دیدم حضرت عیسی و شمعون و جمعی از حواریون دور جدم جمع شده منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی می‌کرد و همانجا که قبلاً تخت را گذاشته بودند دیدم حضرت محمد ﷺ با وصی و دامادش علی بن ابیطالب و جمعی از امامان و فرزندان ایشان قصر را بقدم خویش منور ساختند و حضرت مسیح باستقبال حضرت خاتم شتافت دست در گردن آن جناب در آورد حضرت رسول فرمود یا روح الله آمده‌ایم که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادت‌مند خود خواستگاری کنیم و اشاره بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آن کسی که تو نامه‌اش را بمن دادی نمود پس حضرت بحضرت شمعون نظر کرد و گفت شرف دو جهانی بر تو رو کرده رحم خود را به رحم او وصل کن. شمعون گفت انجام دادم و همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول خطبه انشا کرد و با حضرت مسیح مرا به حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و فرزندان رسول خدا با حواریون گواه شدند چون از آن خواب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای جدم نقل نکردم و آن را در سینه نهفتم و آتش محبت شمس فلک امامت روز بروز در سینه‌ام مشتعل می‌شد و سر مایه صبر و قرارم را بیاد فنا می‌داد بحدیکه خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و چهره‌ام متغیر و بدن می‌کاهید و آثار عشق ظاهر

می‌گردید.

بیماری بانو نرجس علیها السلام

در شهرهای روم طبیعی نماند که جدم برای معالجه من حاضر نکند و سودی نمی‌داد و چون از علاج درد من مایوس ماند روزی به من گفت نور چشمم آیا در خاطرت آرزوئی داری که برایت بعمل آورم گفتم درهای فرج را بر خود بسته می‌بینم اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمین که در زندان تواند بردارند و ایشان را آزاد کنند امیدوارم حضرت مسیح و مادرش بمن عاقبتی بخشد چون چنین کرد اندکی صحت از خود ظاهر کردم و اندک طعامی خوردم و خوشحال شدند و اسیران دیگر مسلمین را گرامی داشت.

خواب دیگر بانو نرجس

بعد از چهارده شب بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا را بخواب دیدم بدیدنم آمد و حضرت مریم با هزار کنیز از حوران بهشتی در خدمتش بودند بمن فرمود این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تو امام حسن عسکری است پس بدامنش آویخته و گریستم و شکایت کردم که امام حسن بمن جفا می‌کند و از دیدن من ابا دارد. فرمود: فرزندم چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه تو مشرک و بر مذهب ترسائی و اینکه خواهرم مریم دختر عمران بسوی خدا از دین تو بیزاری می‌جوید اگر میل داری حق تعالی و مریم از تو خوشنود باشند و امام حسن بدیدن تو آید بگو **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ**. چون این دو کلمه را گفتم مرا به سینه خود چسبانید و دلداری داد و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات آن حضرت را میبردم.

خوابهای دیگری در پی

چون شب دیگر شد در خواب جمال آن حضرت طالع شد گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود کردی چرا از مفارقت خود مرا جفا دادی فرمود دیر آمدنم نزد تو بسبب شرک تو بود اینک که مسلمان شدی هر شب نزد تو خواهم آمد تا حق تعالی ما را به هم رساند و هجران را بوصول به دل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته که مرا بوصول نرساند.

بشرین سلیمان گفت چگونه در بین اسیران افتادی گفت حضرت عسکری مرا در

شبی از شبها خبر داد که در فلان روز جدت لشگری بجنگ مسلمین می فرستد و تو خود را در میان کنیزان و خدمتگزاران انداز با لباسی که ترا شناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلایه لشگر مسلمین بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی جز تو ندانسته که من دختر پادشاه روم و مرد پیری که من در غنیمت بحصه: اوفتادم از نامم پرسید گفتم نرجس نام دارم گفتم این نام کنیزان است. بشر گفتم این عجب است که تو اهل فرنگی و زبان عربی را نیک می دانی گفتم جدم از زیادی محبتی که بمن داشت میخواست مرا با آداب حسن بدارد زن مترجمی که فرنگی و عربی را می دانست گماشت که صبح و شام می آمد و لغت عربی بمن می آموخت تا آنکه زبانم به این لغت جاری شد.

ورود بانو نرجس خدمت امام

بشر گوید آن بانو را به سامرا بردم خدمت حضرت هادی رساندم حضرت باو خطاب کرد و گفت که دیدی خداوند چگونه عزت دین اسلام را و ذلت دین نصاری را بتو نمود و شرف و بزرگواری محمد و اولاد او را فهمانید عرض کرد چگونه وصف کنم برای تو چیزی را که تو از من بهتر می دانی ای پسر پیغمبر.

همت ملکه جهان

حضرت فرمود می خواهم ترا گرامی دارم نزد تو کدام یک بهتر است ده هزار اشرفی بتو دهم یا ترا بشارت دهم بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد؟ گفت این فرزند از که بعمل خواهد آمد؟ فرمود از کسی که حضرت رسول ترا برای او خواستگاری کرد پس از او پرسید حضرت مسیح و وصی او ترا به عقد که درآود؟ گفت به عقد فرزند تو امام حسن عسکری، حضرت فرمود آیا او را می شناسی گفت مگر از شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی نگذشته که او بدیدنم نیامده باشد حضرت کافور خادم را طلبید فرمود برو خواهرم حکیمه خاتون را بطلب چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود ای دختر رسول خدا او را بخانه خود ببر و واجبات و سنتها را باو بیاموز که همسر حسن عسکری علیه السلام و مادر صاحب الامر است.

اثبات حجت از بانو حکیمه خاتون

نجم (۱۲) محمد بن عبدالله گفت روزی رفتم خدمت حکیمه خاتون دختر حضرت جواد (خواهر امام عمه امام) علیه السلام بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام که از

او از حال حجت پیرسم و آنچه مردم در آن اختلاف کردند از تحیری که داشتند فرمود بنشین ای محمد خدای تعالی هرگز زمین را از حجت خالی نمی‌گذارد یا ناطق است و یا ساکت و آن را در دو برادر بعد از حسین قرار نداده بجهت فضیلت حسن و حسین علیهما السلام چنانکه اختصاص داد فرزندان هارون را بر فرزندان موسی هر چند موسی بر هارون حجت بود پس فضل برای فرزندان حسین علیه السلام است تا روز قیامت پس چاره برای امت نیست از حیرتی که اهل باطل در آن بشک بیفتد و اهل حق نجات یابند تا برای خلق بر خدا حجتی نباشد و بدرستی که الان حیرت آن چیز است که بعد از حسن علیه السلام واقع شد.

گفتم ای خاتون من آیا برای حضرت عسکری فرزندی هست با تبسم فرمود اگر برای حسن علیه السلام فرزندی نباشد بعد از او حجت کی خواهد بود؟ و من ترا خبر دادم که امامت برای دو برادر بعد از حسین نمی‌شود، گفتم ای سیده من مرا بولادت مولایم و غیبت او خبر ده آن بانو تفضیل دادند

خبر دادن حضرت عسکری از مهدی

به سندهای معتبر روایت شده از حکیمه خاتون که روزی حضرت عسکری علیه السلام بخانه من آمد نگاه تندی به نرجس خاتون کردند گفتم اگر شما را خواهش او باشد بخدمت شما بفرستم فرمود ای عمه این نگاه تند از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق تعالی از او فرزند بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفتم او را نزد شما بفرستم فرمود از پدر بزرگوارم در این باره رخصت بگیر حکیمه خاتون گوید جامه‌های خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی علیه السلام رفتم چون سلام کردم و نشستم بی آنکه من سخنی بگویم حضرت ابتداء فرمود ای حکیمه نرجس را برای فرزندم بفرست گفتم آقایم من برای همین مطلب خدمت تو آمده‌ام که در این امر رخصت گیرم فرمود آن بزرگوار صاحب‌نیکی است از خدا می‌خواهد که ترا در چنین ثوابی شریک کند و بهره عظیمی از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطه چنین امری کرد حکیمه گوید بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و سعادت را در خانه خود واقع ساختم بعد از چند روزی آن سعد اکبر را با آن زهره منظر به خانه خورشید انور (والده مطهره او) بمردم و بعد از چند روزی حضرت هادی علیه السلام رحلت نمود حضرت عسکری جانشین ایشان شد و من پیوسته بعادت مقرر زمان پدر بزرگوارش خدمت آن

حضرت رسیدم (بقیه حدیث را در معجزه اول حضرت صفحه..... بخوانید زیرا جای تکرار ندارد و نص دیگر از امام یازدهم در معجزه هفتم صفحه.... خواهید خواند حضرت را به کامل مدنی می نمایاند و در معجزات حالات ولادت حضرت را خواهید خواند انشاءالله.

عقیقه حضرت مهدی علیه السلام

نجم ۲۰) از حسن بن منذر یکی از صحابه است روایت شده که گفت روزی حمزه بن ابی الفتح نزد من آمد و بمن گفت ترا بشارت باد که دیشب در دار (خانه امام) مولودی برای آل محمد علیهم السلام آمده و آن زمان خانه امام را دارالامام می گفتند و امر شده کتمان شود و اینکه سیصد گوسفند برایش عقیقه کنند.

دلیل دیگر روایت شده چون حضرت مهدی متولد شد امام حسن علیه السلام فرستاد نزد ابی عمر که وکیل حضرت بود که ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت خریداری کند در راه خدا در میان بنی هاشم بخش کند و نیز روایت چون آن حضرت متولد شد و به نشو و نما رسید هر روز گوشت قلم برای خانه خریداری می شد و اهل خانه گفتند این از جهت مولود صغیر ما است (مراد از ذکر این سه فقره اثبات ولادت حضرت بقیه الله است).

برکت ولادت حضرت مهدی

در بحار از شیخ شهید نقل کرده که در روایتی حضرت صادق علیه السلام فرمود در شبی که در آن حضرت قائم علیه السلام متولد می شود در آن هیچ مولودی متولد نشود مگر مومن و اگر در زمین اهل شرک متولد شود خداوند او را ببرکت امام بسوی ایمان نقل فرماید. (آن شب نیمه شعبان ۲۵۵ بوده است

در نیمه شعبان خلف پاک رسول
از جانب حق خلیفه آمد بزمین
از عرش بحجر عسکری کرد نزول
در وصف و کمال او شده مات عقول

امشب شب میلاد شه منتظر است
ای منتظران باد بشارت کامد
مولای جهان حجت ثانی عشر است
شاهیکه ولی حق بجن و بشر است

عهد الست

از جهان دل بستو بستم بخدا مهدی جان طالب وصل تو هستم بخدا مهدی جان
هر کجا یاد تو و ذکر تو و نام تو بود بی تأمل به نشستم بخدا مهدی جان

تا سرکوی تو آیم به تمنای وصال
همه شب دیده براه توام و منتظرم
تا که از قبض حضور تو شود دل روشن
آشنا با تو شدم تا دلم آرام گرفت
نزنم دست بسدایمان کسی تا برسد
بر لب (مرشد) محزون همه دم این سخن است
منکه از جام تو مستم بخدا مهدی جان
این بود عهد الستم بخدا مهدی جان
دیده از غیر تو بستم بخدا مهدی جان
عهد بیگانه شکستم بخدا مهدی جان
نک بدامان تو دستم بخدا مهدی جان
کز جان دل بتو بستم بخدا مهدی جان

بخش سوم خصائص صاحب الامر صلوات الله علیه

هر یک از ائمه علیهم السلام خصائصی دارند که دیگری ندارد مانند تربت حسینی و اربعین حضرت و همچنین است صاحب الامر علیه السلام خصائصی دارند که هیچکس بغیر از ائمه ندارند چنانچه مرحوم قمی چند چیز آورده

اول امتیاز نور و شبح آن جناب در عالم اظله بین انوار ائمه علیهم السلام چنانکه در اخبار معراجیه آمده که نور آن جناب در انوار ائمه علیهم السلام مانند ستاره درخشان بود در سایر کواکب

دوم شرافت نسب که اشرف انساب را دارند از طرف مادر بقیاصره که به جناب شمعون صفا وصی حضرت عیسی می رسند.

سوم بردن دو ملک حضرت را در روز ولادت بسرادق عزت و خطاب حق تعالی به او که مرحبا بتو ای بنده من برای نصرت دین من و اظهار امر من و مهدی بندگانم بعزتم قسم که بتو بگیرم و بتو بدهم و بتو بیاموزم تا آخر.

چهارم بیت الحمد، در روایت امام صادق آمده که فرمود برای صاحب الامر علیه السلام خانه ایست که او را بیت الحمد گویند و در آن چراغی روشن است از آن روزیکه متولد شده تا آن روز که با شمشیر خروج کند و خاموش نمی شود (مدینه ۵۹۲)

پنجم جمع میان کنیه رسول خدا صلوات الله علیه و نام مبارک آن حضرت و در مناقب مروی است که اسم مرا بگذارید و کنیه مرا نگذارید ششم حرمت بردن نام آن حضرت چنانکه در بخش ۱۲ یاد می شود هفتم ختم وصایت و حجیت در روی زمین به آن

حضرت و در سن پنج سالگی به امامت رسید سنه ۲۵۵ در هنگام وفات پدرش. هشتم غیبت از زمان ولادت و سپرده شدن بروح القدس و تربیت در عالم نور و فضای قدسی که هیچ جزئی از اجزاء او بلوث قذارت و کثافت و معاصی بنی آدم و شیاطین ملوث نشده و مؤانست و مجالست با ملاء اعلی و ارواح قدسیه است نهم عدم معاشرت با کفار و منافقین و فساق و تعلقات آنها بجهت تقیه و مدارای با آنها و از روز ولادت تا کنون دست ظالم یا کافری بحضرت نرسیده دهم نبودن بیعت احدی از جبارین بگردن آن حضرت و امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود نیست از ما احدی مگر آنکه در گردن او از طاغیه زمان بیعتی باشد مگر قائمی که روح الله عیسی بن مریم خلف او نماز می خواند

یازدهم داشتن در پشت حضرت نشانی مثل علامت پشت مبارک حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن را ختم نبوت گویند (و اشاره به ختم وصایت است) دوازدهم ذکر نام و القاب حضرت در کتب سماویه سیزدهم ظهور آیات غریبه سماویه و ارضیه برای ظهور آن حضرت چنانچه ذکر خواهد شد که چهارصد آیه است چهاردهم ندای آسمانی بنام آن جناب پانزدهم افتادن سرعت فلک از سیر

۲ منتهی (۴۲۹) ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام در حدیثی طولانی در سیر و سلوک حضرت مهدی علیه السلام روایت کرده تا آنکه فرمود پس بر این سلطنت هفت سال درنگ می کند مقدار هر سالی ده سال از سالهای شما آنگاه خداوند آنچه را خواهد احیا می کند گفتم فدایت شوم چگونه سالها طول می کشد فرمود خداوند فلک را بدرنگ کردن و قلت حرکت امر فرماید لذا روزها و سالها طول می کشد گفتم مردم گویند اگر فلک تغییر کند عالم فاسد می شود فرمود این قول زنادقه است اما برای مسلمین راهی به این سخن نیست و حال آنکه خداوند ماه را برای پیغمبرش صلی الله علیه و آله شق کرد و آفتاب را برای یوشع بن نون برگردانید و بطول روز قیامت خبر داد و آن را مثل هزار سال است از آنچه شما بشمارید

شانزدهم ظهور مصحف علی علیه السلام

مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع نموده بود و بمردم عرضه فرمود مردم اعراض کردند و مخفی فرمود آن بدست مهدی علیه السلام ظاهر می شود و مردم مأمور می شوند که آن را بخوانند و حفظ نمایند. بجهت اختلاف

تربیت که در آن وجود دارد.

هفدهم سایه افکندن ابر سفید بالای سر حضرت و از آن ندا آید بطوریکه همه‌ی جن و انس بشنوند که اوست مهدی آل محمد علیهم السلام زمین را پر از عدل و داد کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.

هیجدهم بودن ملائک و جن آشکار در لشکر حضرت برای انصار

نوزدهم تصرف نکردن طول روزگار و گردش لیل و نهار و سیر فلک داور در اندام و مزاج و اعضا و قوه و هیئت آن حضرت چون ظاهر شود در صورت مردی سی یا چهل ساله باشد با اینکه تا حال بیش از هزار و صد سال گذشته و تا آنچه خدا خواهد.

شیخ صدوق از ابوصلت هروی روایت کرده گفت بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم علامت قائم شما چون خروج کند چیست؟ فرمود علامتش آنست که در سن پیر باشد و بصورت جوان تا جائیکه نظر کننده‌ی به آن حضرت پندارد در سن چهل سالگی یا کمتر از آنست.

بیستم رفتن وحشت و نفرت از میان حیوانات و انسان است چنانکه پیش از کشته شدن هابیل چنان بود امیرالمومنین علیه السلام فرمود چون قائم ما خروج کند میان درندگان و بهائم صلح شود حتی اینکه زن میان عراق و شام می‌رود پای خود را نمی‌گذارد مگر بر گیاه و بر سر او زینتها باشد و درنده‌ی او را مضطرب نمی‌کند و او را نمی‌ترساند.

بیست و یکم مردگان همراه حضرت می‌شوند

از شیخ مفید نقل شده بیست و هفت نفر از قوم موسی و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابوذر و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر از انصار با آن جناب خواهند بود و در شهرها حاکم می‌شوند و لذا در روایت آمده هر کس چهل صباح دعای عهد **(اللهم رب النور العظیم)** (که ذکر خواهد شد) را بخواند از انصار آن حضرت باشد و اگر پیش از ظهور بمیرد خداوند او را از قبرش بیرون کند و در خدمت آن حضرت باشد.

بیست و دوم زمین گنج‌هایی که در آن پنهان و سپرده شده بیرون آورد

بیست و سوم زیاد شدن باران و گیاه و درختان و میوه‌ها و سایر نعمت‌های زمین بقدریکه با زمانهای دیگر مغایرت کند و قول خدای تعالی است **یوم تبدل الارض**.

بیست و چهارم تکمیل عقول مردم ببرکت وجود آن حضرت و گذاشتن دست مبارک خود را بر سر مردم و رفتن کینه و حسد از دل آنان و همه دارای علم می شوند و آن وقت تاویل آیه شریف ظاهر شود **یغن الله کلاً**. من سعته

بیست و پنجم قوه فوق العاده در چشم و گوش های اصحاب بقدریکه اگر چهار فرسخ از حضرت دور باشند حضرت با ایشان سخن گوید آنان می شنوند و بحضرت می نگرند.

بیست و ششم طول عمر اصحاب و انصار حضرت در روایت آمد هر مردی بقدری عمر می کند در دولت آن حضرت هزار پسر آورد

بیست و هفتم رفتن امراض و بلاها و ضعف از ابدان انصار حضرت

بیست و هشتم دادن قوت چهل مرد بهر یک از اعوان و انصار حضرت و دل های ایشان مانند پاره از آهن گردد اگر بخواهند کوهی را می کنند بحث مفصل اینها خواهد آمد

بیست و نهم نور گرفتن مردم از نور جمال حضرت و بی نیاز شدن از نور ماه و خورشید **واشرققت الارض بنور ربها**. سی ام بودن پرجم رسول خدا با آن حضرت **سی و یکم** راست آمدن زره رسول خدا بر اندام آن حضرت

سی و دوم اطاعت ابرها و گردش کردن حضرت در هفت آسمان و زمین ها

سی و سوم برداشتن تقیه و خوف از مومنین و آماده شدن اسباب بندگی برای همه **سی و چهارم** فرا گرفتن سلطنت حضرت تمام عالم را چنانکه در آیات خواهد آمد **سی و پنجم** پر شدن روی زمین از عدل و داد و در اخبار این نشان فقط در حضرت مهدی علیه السلام است

سی و ششم بدون بینه و شاهد بین مردم حکم فرماید مانند سلیمان بن داود علیه السلام **سی و هفتم** آوردن احکام مخصوص که تا عهد آن حضرت کافی نبوده مثل آنکه پیرزانی و مانع الزکات را می کشد و ارث برادر را از برادری که در عالم در عقد اخوت بسته اند، و **شیخ طبرسی** روایت نموده که مهدی علیه السلام مرد بیست ساله را که علم دین و احکام خود را نیاموخته می کشد

سی و هشتم تمام علوم ظاهر می شود

۲ منتهی (۴۳۲) قطب راوندی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده علم بیست و هفت حرف است پس جمیع آنچه پیغمبران آورده اند دو حرف بود و مردم

تا امروز غیر این دو حرف را نشناختند پس هرگاه قائم ما علیه السلام خروج کند بیست و پنج حرف را میان مردم نشر می دهد و به آن دو حرف ضمیمه نماید تا آنکه تمام بیست و هفت حرف را منتشر سازد.

سی و نهم آوردن شمشیرهای سماوی برای انصار و اصحاب خود

چهلم اطاعت حیوانات از انصار آن حضرت

چهل و یکم بودن عصای موسی بدست با کفایت حضرت و بکار بردن آن که

مفصل در تعریف آن خواهید خواند

چهل و دوم بیرون کردن آذوقه لشکر از سنگ

در خرایج از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که چون قائم علیه السلام خروج کند و اراده مکه نماید که متوجه کوفه شود منادی حضرت ندا کند آگاه باشید کسی با خود آب و طعامی حمل نکند و حضرت با خود سنگ موسی را بردارد که از آن دوازده چشمه جاری می شد پس در هر منزلیکه فرود آیند آن را نصب نموده پس از آن چشمه ها (خوراک) جاری می شود هر گرسنه سیر می شود و هر تشنه سیراب می گردد پس آن سنگ (محل) آذوقه ایشان است تا پشت کوفه وارد نجف شوند چون فرود آیند در ظهر کوفه از آن سنگ پیوسته آب و شیر بیرون آید تا هر تشنه و گرسنه سیراب شود و کوفه پایتخت سلطنت آن بزرگوار است.

چهل و سوم نزول عیسی و اقتداء بحضرت

در حدیثی مفصل خداوند متعال در شب معراج به رسول خدا فرمود بتو عطا کردم علی را که از صلب او یازده مهدی بیرون آورم که همه از ذریه تو باشند از بکر بتول آخر مرد آنان کسی است که پشت سر او عیسی بن مریم علیه السلام نماز کند زمین را پر از عدل و داد نماید چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد به او از مهلکه (مردم را) نجات می دهد و از ضلالت برهانم و از کوری به او مریض را شفا می دهد (در بخش ۲۵ مشروح می شود)

چهل و چهارم قتل دجال بدست ولی عصر

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت شده در آیه (۶۵/۶) **قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ**. به دجال و صیحه تفسیر شده و هیچ پیغمبری نیامد مگر آنکه مردم را از فتنه دجال ترسانید و در بخش ۲۵ مشروح خواهد شد.

چهل و پنجم بزرگترین کشتار جهان انتقام خدا

۴۸۳ کا ۲) کرام گوید من پیش خود سوگند یاد کردم که هرگز در روز غذا نخواهم (روزه باشم) تا قائم آل محمد علیهم السلام قیام کند پس خدمت صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم مردی از شیعیان شمایم برای خود بگردن گرفته‌ام که هرگز در روز غذا نخورم تا قائم آل محمد قیام کند.

فرمود ای کرام بنابراین باید روزه بگیری ولی در روز عید (فطر و قربان) و سه روز تشریق (۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذیحجه ایام حج گذاری) و زمانیکه مسافر و بیماری روزه نگیر زیرا حسین علیه السلام کشته شد. آسمان‌ها و زمین و هر چه بر آنها بود با فرشتگان نالیدند و گفتند پروردگار بما اجازه بده خلق را هلاک کنیم و از صفحه زمین براندازیم برای اینکه حرمت ترا حلال شمردند و برگزیده ترا کشتند.

خداوند به آنها وحی فرستاد که فرشتگانم و ای آسمان و ای زمینم آرام گیرید سپس یک پرده از پرده‌ها را عقب زد پشت آن پرده محمد (صلی الله علیه و آله) و دوازده وصی او بود آنگاه دست فلان قائم (امام عصر) را گرفته و فرمود ای فرشتگانم و ای آسمانها و زمینم بسبب این، انتقام می‌گیریم

- این جمله را سه بار فرمود

بزرگترین کشتار در زنان آن حضرتست که از ده نفر یکی باقی می‌ماند.

چهل و ششم دولت آن حضرت دوران عزت و سعادتست

چهل و هفتم از برکت آن حضرت دعوات مردم مستجابست

چهل و هشتم یاری کردن امام حسین و یارانش علیهم السلام در رجعت امام زمان

چهل و نهم مراسم دفن آن حضرت بدست امام حسین علیه السلام است و جایز نبودن

هفت تکبیر بر جنازه احدی بعد از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جز بر جنازه آن

حضرت چنانکه در حدیث آمده که حضرت به امام حسن علیه السلام وصیت کردند

پنجاهم برچیده شدن بساط سلاطین عالم در کره خاک بدولت حقه حضرت

مهدی علیه السلام و پادشاهی او در روی زمین و اتصال دولت او بر رجعت ائمه و قیامت و

حضرت صادق علیه السلام مکرر این بیت را می‌خواند

لِكُلِّ اُمَّةٍ دَوْلَةٌ يَكْفِيهَا وَ دَوْلَتُنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ يَظْهَرُ

پنجاه و یکم بودن تسبیح حضرت در مدت

بدانکه برای هر یک از ائمه علیهم السلام در ایام ماه تسبیحی است تسبیح رسول خدا صلی الله علیه و آله

روز اول ماه و تسبیح امیرالمؤمنین علیه السلام دوم ماه و تسبیح حضرت زهرا علیها السلام روز سوم ماه و بهمین قسم هر یک از امامان تا حضرت رضا علیه السلام روز دهم و یازدهم است و تسبیح حضرت جواد علیه السلام روز دوازدهم و سیزدهم است و تسبیح حضرت هادی علیه السلام چهاردهم و پانزدهم است و تسبیح حضرت عسکری علیه السلام شانزدهم و هفدهم است و تسبیح حضرت مهدی علیه السلام هیجدهم تا آخر ماه از این قرار است

سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ خَلْقِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رِضًا نَفْسِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ بِمَدَادِ كَلِمَاتِهِ
سُبْحَانَ اللَّهِ زِينَةَ عَرْشِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ مِثْلَ ذَلِكَ.

مؤلف گوید: اینها پنجاه و یک ویژگی بود بعدد نمازهای شب و روز از فریضه و نافله که ۳۴ رکعت مستحب و ۱۷ رکعت واجب است و مومنین می خوانند و هر یک از این ویژگیها مشروح خواهد شد.

سرود نیمه شعبان

صاحب الزمان آمد
مصلح جهان آمد
فصل گلستان آمد
یسار بی کسان آمد

مژده باد ای یاران
صبح نیمه‌ی شعبان
نوبت خزان طی شد
غم مخور دیگر ایدل

در حریم حق ظاهر
گشته ناطق و شاهر
ذوالجلال را ذاکر
خبر و شهان آمد

با جلال و عز و فر
بر شهادت باری
در سجود ربانی
بر ولایت امکان

حجت خدا به به
ختم اوصیا به به
بهر اولیا به به
فخر شیعیان آمد

ناگهان تجلی کرد
زد قدم در این عالم
مقدمش مبارک باد
منکرین دین را گو

از قضا به بازویش
خم به طاق ابرویش

خورده مهر جاء الحق
آسمان هفگانه

مسحو جلوه‌ی رویش
شاه ملک جان آمد

گشته آفتاب و مه
بسر جهانیان آخر

جمله ماگنه کاران
آید آن مه تابان
قلبها پر از ایمان
صاحب الزمان آمد

امشب از خدا خواهیم
تا دهد فرج ما را
چشمها شود روشن
در نوا (مقدم) شد

بخش ۴ اثبات بقیه الله علیه السلام از کتب آسمانی

در عالم کتابی از تورات و انجیل و زبور و قرآن مجید بالاتر نداریم که در آنها همه چیز ثبت است بویژه قرآن کریم که طبق آیه (۵۹/۶) **وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مَّبِينٍ**. (هیچ‌تر و خشکی نیست جز در کتاب بیان کننده) و اینک آیاتی که در شأن بقیه الله آمده ذکر می‌کنیم و آنها بیش از صد و ده آیه است ولی چون کتاب ما گنجایش ندارد بچند آیه اکتفا می‌شود

آیه اول ایمان به غیبت امام عصر

(۳/۲) **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**. (آنانکه به غیب می‌گروند و نماز را پیاپی دارند و از آنچه روزی دادیمشان بذل می‌کنند) مهمترین منبع اسلامی قرآن مجید است که عموم مسلمین به آن ایمان دارند بلکه امروز بیگانگان نیز به آن گرایش دارند لذا ما به آیات آغاز کردیم.

خداوند عز و جل در صدر آخرین کتاب خودش شش نشان از پرهیزکاران را بیان نموده که کتاب تکوینی و تدوینی حق راهنمای آنانست اول ایمان به غیبت، دوم پیا داشتن نماز، سوم انفاق از آنچه در توان دارند، چهارم ایمان به آنچه بر پیغمبر خاتم نازل شده از قرآن و امور دیگر، پنجم ایمان به آنچه بر پیغمبران گذشته فرود آمده، ششم ایقان بجهان دیگر.

تعریف غیبت و ایمان به آن

غیبت آن را گویند که از حواس ظاهره ناپدید باشد چشم آن را نمی بیند و گوش آن را نمی شنود و دست آن را لمس نکند و شامه نبوید و ذائقه نجشد و غیب افرادی دارد ذات مقدس احدیت با آنکه از هر چیزی ظاهرتر است اما از ادراک خلق غایب است قابل حواس ما نمی باشد محسوس نمی گردد روح انسان با آنکه در بدن زنده از حیث آثار ظاهر است اما از حواس غایب می باشد بهشت و دوزخ و رجعت و قیامت و عالم برزخ همه غائب اند و از نشان متقین ایمان به غیبت است چه قابل ادراک نباشد مانند ذات حق و چه آمده و گذشته باشد مثل انبیاء و امامان غیر از امام زمان و چه واقع نشده باشد مثل قیامت و عالم برزخ و از افراد غیبت یکی غیبت حضرت بقیة الله است که جزو ایمان متقین می باشد و هر پرهیزکاری باید به غیبت آن حضرت ایمان داشته باشد که آن حضرت از دیده ها به عللی ناپدید است.

غیبت حُجَّة الله است

۵۲ بحار (۱۲۴) یحیی بن ابوالقاسم از امام صادق پرسید از قول خدای عزوجل **الْمَ ذَلِكُ الْكِتَابُ لَأَرْيَبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ**. (فرمود متقون شیعه علی باشند **وَالْغَيْبُ هُوَ الْحُجَّةُ** و غیبت حجت غائب است و شاهد قول خداوند عزوجل باشد (۲۰/۱۰) **يَقُولُونَ لَوْلَا أَنْزَلَ آيَةً مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ**. (پس خداوند خبر داد اینکه آیه همان غیب است و غیب همان حجت است و تصدیقش در قول خدای عزوجل باشد (مؤمنون ۵۱) **وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً**. (یعنی حجت آن حضرت فرمود در ذیل آیه فوق **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ أَقْرَبِ قِيَامِ الْقَائِمِ أَنَّهُ الْحَقُّ**. (آنانکه به غیب میگردند کسی باشد که به قیام قائم اقرار کند که او حقست و از آن حضرت روایت شده **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ**. (کسانی هستند که به قیام قائم بگردند که او حق است و جابر انصاری از رسول اکرم نقل کرده که آن حضرت درباره دوازده امام بیان می کرد فرمود **طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ طُوبَى لِلْمُقِيمِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِمْ**. (خوشا بحال صابریں در غیبت او خوشا برای قائمین بر محبت آنان. آنان کسانی هستند که خداوند آنها را وصف نموده **أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ**. (آنان حزب خدایند) آگاه باشید که حزب خدا پیروز شوندگانند

آیه دوم در شان آن حضرت

(۱۴۸/۲) فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تُكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا.

پس به نیکی ها پیشی گیرید هر کجا باشید که خداوند شما همه را می آورد (الحجه ۱۸) علی بن ابراهیم در تفسیرش با چند واسطه از ابو خالد کابلی از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود بخدا قسم گویا به قائم علیه السلام می نگرم که به حجر (الاسود) تکیه کرده پس خدا را بحق خودش قسم می دهد سپس می گوید ای مردم هر کس با من درباره خداوند محاجه کند (با دلیل گفتگو کند) من بخدا سزاوارترم ای مردم هر کس با من درباره آدم محاجه کند من به آدم اولی ترم ای مردم هر کس با من درباره نوح گفتگو کند من بنوح سزاوارترم و هر کس با من درباره ابراهیم محاجه نماید من به ابراهیم اولی تر هستم و هر کس با من درباره موسی محاجه نماید من بموسی اولی ترم ای مردم هر کس با من درباره عیسی محاجه نماید من بعیسی اولی ترم هر کس با من با برهان درباره رسول خدا (محمد صلی الله علیه وآله) محاجه نماید من اولی تر به رسول خدا (محمد صلی الله علیه وآله) ای مردم هر کس با من درباره کتاب خدا محاجه نماید من بکتاب خدا اولی تر هستم پس بسوی مقام می رود و دو رکعت نماز می خواند و خدا را بحق او قسم می دهد

مؤلف گوید: اولیت حضرت به مذکورات شاید مراد آشنائی آن حضرت باشد به

مقام آنان از دیگران

پس ابو جعفر علیه السلام فرمود بخدا قسم او همان مضطر واقعی است که در کتاب آمده و در قول مقدس باری تعالی (نحل ۶۲) **أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ.** (آیا به مضطر پاسخ می دهد زمانیکه او را بخواند و بدی را بردارد و شما را جانشینان زمین می گرداند) پس اول کسی که با او بیعت کند جبرئیل (علیه السلام) است سپس سیصد و سیزده نفر مردانند پس کسی که به سیر راه دچار شود او را می رساند و کسی که به سیر راه دچار نباشد از جایش ناپدید شود و آن قول امیرالمومنین علیه السلام است که فرموده **هُمُ الْمَفْقُودُونَ عَنِ فِرَاشِهِمْ.** (و آن قول خداوند است **فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ.**) (و ابو خالد از زین العابدین و امام باقر روایت کرده که **الْفُقَرَاءُ قَوْمٌ يَفْقَدُونَ مِنْ فِرَاشِهِمْ فَيُصْبِحُونَ بِمَكَّةَ.**) (گمشدگان گروهی باشند که از بسترهاشان گم می شوند پس بامداد در مکه اند و آن در آیه مبارکه است **أَيْنَمَا تَكُونُوا** و آنان اصحاب قائم علیه السلام هستند (و سیصد و سیزده

نفرند

توضیح و تأیید امام جعفر صادق علیه السلام درباره حدیث مذکور فرمودند خیرات در آیه ولایت (علی بن ابیطالب و امامان معصوم علیهم السلام اند) است و قول خدای تبارک و تعالی اینما تکونوا یعنی اصحاب قائم علیهم السلام اند که سیصد و چند مرداند فرمود **هُمُ وَاللَّهُ الْأُمَّةُ الْمَعْدُودَةُ**. (آنان به خدا قسم امت شمرده شده اند فرمود آنان والله در یکساعت...

آیه سوم (هود) و لئن اخرنا عنهم العذاب الى امة معدودة.

و هر آینه اگر از آنان کیفر را تا گروه شمرده شده پس افکنیم.

حضرت باقر علیه السلام فرمود آنان یاران مهدی هستند که در یک ساعت بسوی او جمع می شوند پس هنگامی که به بیداء (زمینی است بین مکه و مدینه نزدیک ذوالحلیفه) آید لشکر سفیانی بسوی او خروج می کند پس خداوند بزمین امر می کند قدمهای آنان را بگیرد و این مطلب در قول خداوند است (در آیه دیگر) (سبا ۳۴/۵۰) **وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فُزِعُوا فَلَأَ فَوَتْ وَأُخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ** و اگر به بینی زمانی که ترسیده می شوند پس فوتی وجود ندارد و از جای نزدیک گرفته شوند و از کجا برای آنان گرفتن ایمان است از جای دور تا آخر سوره که اینها همان لشکر سفیانی باشند.

توضیح امت از حیث عدد و حصر بر دو قسم اند یکی امت نامعدود که امتهای گذشته و امت خاتم الانبیاء هستند تا قیامت و یکی امت شمرده شده که اصحاب مهدی علیه السلام باشند مفضل بن عمر گوید امام صادق علیه السلام فرمود این آیه در شأن مفقودین (مفتقدین) از اصحاب قائم علیه السلام نازل شده چنانکه در آیه (قبل) گفته شد همانا که آنان از بسترشان در شب ناپدید می شوند صبح در مکه اند و پاره در ابر سیر می کنند (در روز) بنام او و نام پدر و مادر و نسبت حضرت می شناسد گوید پرسیدم بفدایت شوم کدامیک در ایمان بزرگتراند فرمود **الَّذِي يَسِيرُ فِي الشَّحَابِ نَهَارًا**. (آنکس که در ابر در روز سیر کند) (کمال، ج ۲، ص ۶۷۲)

آیه چهارم گرفتاری پیش از قیام

(المحجه ۴۷) محمد بن مسلم گوید امام صادق علیه السلام فرمود: **إِنَّ قُدَّامَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَامَاتٌ بِلَوِي مِنَ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِينَ قَلَّتْ**. (همانا پیش از قائم علیه السلام نشانهای گرفتاریست از خداوند برای مومنین گفتم آنها چیست فرمود آن قول خداوند عزوجل است.

(۱۰۰/۲) وَ تَبْلَوْنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِيرِ الصَّابِرِينَ.

فرمود: هر آینه شما (مومنین) را می از مائیم به چیزی از ترس (پادشاهان از بنی فلان در آخر سلطنت آنها) و از گرسنگی (به گرانی سعرهای آنها) و نقصی از اموال (فساد تجارات و کمی درآمد در آنها) و از نفسها (مردن سریع مرگ مفاجات) و از ثمرات (کمی نمو زراعت و کم شدن ثمرات حاصل) و مژده ده صبر کنندگان. **عند ذلك بَخْرُوجِ الْقَائِمِ** در این زمان به خروج قائم **ع** بشارت ده

آیه پنجم شرق و غرب اسلام می آورند

(۸۳/۳) وَ لَهُ اسْلَمَ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ. (و

برای او اسلام آورد هر کس در آسمانها و زمین باشد خواهی ناخواهی و بسوی او بر می گردند) امام صادق **ع** فرمود زمانی که قائم **ع** قیام کند. **لَا تَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.** (زمینی نماند مگر اینکه در آن شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ندا شود.

عالم را بگیرد. حضرت ابوالحسن (شاید حضرت رضا **ع**) باشد فرمود آیه درباره قائم **ع** نازل شده زمانی که بر یهود و نصاری و صائبین و زنادقه و اهل رده و کفار در شرق زمین و غرب آن خروج کند پس بر آنها اسلام را عرضه کند هر کس دلخواه اسلام آورد او را بنماز و زکات امر نماید و به آنچه مسلمان را اثر می کند و برای خدا بر او واجب است و هر کس اسلام نیاورد گردنش را می زند حتی در مشارق و مغارب کسی نماند جز اینکه خدا را بیگانگی بپرستد (المحججه ۵۰)

آیه ششم در اثبات حجة الله

(۲۰۰/۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. (ای گروهی که ایمان آورده اید صبر کنید و صبور باشید و با یکدیگر متحد باشید و خویشتان را با خدا پیوند دهید تا شما رستگار شوید) امام باقر **ع** فرمود معنی آیه آنستکه، **إِصْبِرُوا عَلَىٰ أَذَاءِ الْفَرَائِضِ وَ صَابِرُوا عَدُوَّكُمْ وَ رَابِطُوا إِمَامَكُمْ (المنتظر)** بر اداء واجبات شکیبا باشید و بر دشمنانتان استقامت ورزیده و با امام (منتظر) خودتان (به آمادگی و تجهیز) رابطه را محکم کنید.

آیه هفتم نص رسول خدا را می‌رساند

(۵۹/۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ. (ای گرویدگان خدا را فرمان برید و پیغمبر را اطاعت کنید و صاحبان امر از خودتان را اطاعت نمائید) جابر بن عبدالله گوید چون خداوند عزوجل این آیه را بر پیغمبرش نازل کرد گفتم یا رسول الله ما خدا و رسولش را شناختیم پس صاحبان امری که خداوند طاعت آنان را بطاعت خودش قرین کرده کیانند؟ حضرت فرمود:

هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَأَنْمَةُ الْمُسْلِمِينَ (من بعدی) أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بِنِ الْمَعْرُوفِ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ. سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِيْتَهُ فَأَقْرئه مِنِّي السَّلَامُ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيٌّ وَكُنْيَتِي حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَبُقَيْتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ (به) مُشَارِقِ الْأَرْضِ (و مغاربها علی یدیه) ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَأَوْلِيَاءِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلِيُّ الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ.

آنان جانشینان من اند ای جابر و امامان مسلمین (از بعد) من اند اول آنان علی بن ابیطالب بعد حسن بعد حسین بعد علی بن الحسین بعد محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است بزودی ای جابر او را درک می‌کنی پس هرگاه او را ملاقات کردی از من او را سلام برسان بعد صادق جعفر بن محمد پس موسی بن جعفر بعد علی بن موسی بعد محمد بن علی بعد علی بن محمد سپس همانام من و هم کنیه من حجة خداوند است در زمین و باقی مانده‌ی اوست در بندگانش پسر حسن بن علی.

او آنکسی است که خدای تعالی ذکره (به او) مشارق زمین (و مغارب آنرا بر دستش) گشوده می‌شود او آنکسی است که از شیعیان و دوستانش غایب شود، غیبتی که ثابت نماند در آن بر قول به امامت او جز کسی که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده باشد.

جابر گوید گفتم یا رسول الله آیا برای شیعیانش بهره‌برداری در غیبت او می‌باشد فرمود علیه الصلوة و السلام آری قسم بکسی که مرا بنبوت مبعوث نموده.

أَنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَيَتَفَعَّوْنَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ.

(بدرستیکه آنان به نور او روشنائی می‌گیرند و به ولایت او در غیبت او بهره می‌برند مانند بهره بردن مردم از خورشید و اگر چه آن را ابر گرفته باشد و ای جابر این از مکنون سر خدا و مخزون علم اوست پس آن را جز از اهلش پنهان کن (محججه ۵۷).

آیه هشتم اهل کتاب بحضرت میگردند

(۱۵۹/۴) **وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَكُونُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا.** (و از اهل نماند کسی مگر اینکه به او پیش از مردنش میگردند و روز قیامت بر آن گواه باشد)

تاویل آیه، شهر بن حوشب گوید هنگامی حجاج بمن گفت آیه در کتاب خداوند است که مرا عاجز کرده گفتم ای امیر آن کدام آیه است گفت آیه **وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَاللَّهِ** من امر می‌کنم به یهودی و نصرانی که گردنش زده می‌شود بعد می‌بینم رمقی دارد پس او را نمی‌بینم لبه‌ایش حرکت کند تا اینکه می‌میرد. گفتم خدا امیر را اصلاح کند تاویل تو درست نیست گفت پس چگونه است گفتم همانا که عیسی قبل از روز قیامت (از آسمان چهارم) بدنیا می‌آید اهل ملتی از یهودی و غیر آن (نصرانی نباشد) مگر اینکه به او پیش از مردنش میگردند و او پشت سر مهدی نماز می‌خواند گفت **وَ يُحَكُّ أُنَى لَكَ هَذَا وَمِنْ أَيْنَ جِئْتَ** (به)؟ وای بر تو از کجا برای تو این تفسیر آمده و از کجا آورده‌ئی گفتم مرا محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام حدیث نمودند. گفت **جِئْتُ بِهَا وَاللَّهِ مِنْ عَيْنِ صَافِيَةٍ** بخدا قسم آن را از چشمه خوشگوار آورده‌ئی.

آیه نهم رفیق واقعی آن حضرت است

(۶۹/۴) **وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا** (و هر کس خدا و رسول را اطاعت کند پس این گروه با کسانی هستند که خدا بر آنان نعمت داد از انبیاء و صدیقین علی و شهداء حسن و حسین و صالحین امامان هستند و حسن اولئک رفیقاً قائم از آل محمد علیهم الصلوٰة والسلام است.

آیه دهم منتظره بقیه الله است

(۱۵۸/۶) **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ**

كَسَبَتْ فِي إيمَانِهَا خَيْرًا قُلْ، انْتظِرُوا، إِنَّا مُنْتَظِرُونَ. (آیا چشم براهند مگر اینکه ملائکه نزد آنها آید با پروردگارت آید یا بعضی از آیات پروردگارت آید، روزی که برخی از آیات پروردگارت آید هیچ نفسی ایمانش سود نمی دهد که نبوده از پیش ایمان آورد یا در ایمانش خیری کسب کرده باشد، بگو چشم براه باشید همانا که ما از چشم براهانیم. امام صادق علیه السلام فرمود آیات امامانند و آیه منتظره قائم علیه السلام است پس به هیچ کس ایمانش سود ندارد زیرا قبل از قیام قائم بشمشیر ایمان نیاورده و اگر چه ایمان آورده باشد یکی از پدران پیشین او علیه السلام (ولی چون او را قبول نکرده سودی ندارد از این حدیث معلوم می شود ایمان منکرین حضرت مهدی آن روز اگر بگردند فائده ندارد اگر چه قبلاً ایمان بغیر او داشته باشند (محلّه ۶۹)

آیه یازدهم تأویل قرآن روز آن حضرت است

(۵۳/۷) **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ.** (آیا جز تأویل آن را می نگرند روزی که تأویل آن می آید) حضرت صادق علیه السلام فرمود آن از آیاتی است که تأویلش بعد از تنزیل آنست فرمود آن در (روز) قائم علیه السلام است، و در روز قیامت (يقول الذين نسوه من قبل) که واگذارند او را (قد جاءت رسل ربنا بالحق) می گویند کسانی که او را از قبل واگذارند گویند رسولان پروردگاران بحق تا آخر یعنی تأویل قرآن در روز مهدی علیه السلام ظاهر می شود.

آیه دوازدهم وارث زمین حجت است

(۱۲۸/۷) **قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.** (و موسی به قومش گفت از خدا کمک گیرید و شکبیا باشید که همانا زمین برای خدا است آن را به هر کس خواهد از بندگانش ارث می دهد و عاقبت برای پرهیزکارانست.

امام باقر علیه السلام فرمود در کتاب علی صلوات الله علیه یافتیم (در این آیه فرمود) من و اهل بیتم کسانی هستند که (خدا) زمین را بما ارث داده و متقین ما هستیم و زمین همه اش برای ما است پس هر کس زمینی از مسلمین احیا و عمران کند و خراج آن را به امام از اهل بیت من بدهد و برای اوست از آن بخورد (پس اگر آن را واگذارد یا ویران کند و مردی دیگر از مسلمین بگیرد و آباد و احیاء کند او از تارک ذی حق تر است. خراجش به امام از اهل بیتم می دهد و برای اوست آنچه از آن بخورد تا اینکه قائم علیه السلام از اهل بیتم با شمشیر ظاهر شود آنرا فراگیرد و او را از آنها

باز دارد و آنها را بیرون کند چنانکه رسول خدا ﷺ آنها را گرفت و آن را از آنها بازداشت مگر آنچه در دست شیعیان ما باشد و هر آنچه در دست دارد مقاطعه کرده باشند و حضرت زمین را در دست آنها وامی گذارد (محجه ۷۳)

آیه سیزدهم دین اسلام را عالم می گیرد

(۳۳/۹) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. او خداوندیست که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر دینها همه اش آشکار کند. و اگر چه مشرکین نخواهند.

امام صادق علیه السلام در قول خداوند عزوجل فرمود بخدا قسم تاویل آن بعد (از پیغمبر) نازل نشده و تاویل آن نازل نمی شود تا اینکه قائم علیه السلام خروج کند پس زمانی که قائم علیه السلام خروج کرد هیچ کافری بخدا (ی عظیم) و نه مشرکی به امامت نماند مگر آنکه خروج او را نمی خواهد حتی (اینکه) اگر کافری (یا مشرکی) در درون سنگی باشد (آن سنگ) گوید آی مومن در درون من کافری (نهان) است پس مرا بشکن و او را بکش (اعمال ن، ج ۲، ص ۲۷۰).

آیه چهاردهم و ذکر هم بایام الله

(۵/۱۴) و آنان را به روزهای خدا یادآوری کن (مثلاً حناط گوید شنیدم ابا جعفر علیه السلام می فرمود: أَيَّامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثَلَاثَةٌ يَوْمٌ يَقُومُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَوْمُ الْكُرَّةِ وَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ روزهای خدای عزوجل سه روز است روزیکه قائم علیه السلام قیام می کند و روز قیامت و روز رجعت و روز قیامت (لذا بر مومنین لازم است این سه روز را به مردم گوشزد کنند (خصا ۱۰۸)

آیه پانزدهم حضرت در کتب آسمانی

(انبیاء ۱۰۵ و ۱۰۶) وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ.

و بحقیقت در زبور از بعد ذکر نوشتیم همانا که (تمام کره) زمین را بندگان شایستگان من آن را ارث می برند بدرستی که در این امر هر آینه رسانیدن است برای گروه بندگی کنندگان.

توضیح: احتمال دارد مراد از زبور. زبور داود و ذکر تورات موسی باشد چنانکه در تفاسیر ذکرهم بتورات و هم بقرآن تفسیر کرده اند و میراث را تفسیر به حکومت ظاهره و حقیقیه تفسیر کرده اند چنان که در مجمع البیان از حضرت باقر روایت کرده

که این وارثین همان اصحاب مهدی علیهم السلام اند در آخر الزمان همان مردان و زنان خود ساخته‌ایکه وارث همه میراث‌های زمین خواهند شد و شایستگی این رسالت بزرگ را خواهند داشت.

در مرموز ۳۷ دیده می‌شود

نوشته) زیرا که شریران منقطع خواهد شد و اما متوکلان بخداوند وارث زمین خواهند شده‌ان بعد از اندک مدتی شریر نخواهد بود در مکانش تأمل خواهی کرد و نخواهد بود حکیمان وارث زمین خواهند شد...

آیه شانزدهم درباره مهدی

هود (۸۸) **بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ**. (بازمانده دادار برایتان بهتر است اگر باشید گروندگان) این آیه از قرآن مجید دلالت دارد که حجتی از کردگار بر خلق باقی مانده تا زمانیکه خدای عزیز حکیم صلاح داند او را آشکار نماید و آن حجت جز مهدی موعود فرزند حضرت عسکری نمی‌باشد.

آیه هفدهم وعده به مستضعفین

نور (۵۴) **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ...**

خداوند وعده نمود آنان را که از شما گرویدند و اعمال شایسته کردند هر آینه ایشان را در زمین خلیفه کند چنانکه جانشین نمود آنان را که پیش از ایشان بودند.

از این آیه هفت مطلب مفهومیست

- ۱- خلیفه برگزیدن با خداوند است در زمین مانند گذشتگان.
- ۲- استخلاف از آدم تا خاتم مخصوص خداوند است نه باجماع یا بیعت یا شوری یا قهر.
- ۳- ایمان و عمل صالح شرط خلافت است و شامل جاهل و فاسق و ظالم و بدکار نمی‌شود.
- ۴- تمام جهات دینی برای آنان فراهم و هرگز شرک به خدا نیاورده‌اند.
- ۵- خداوند خوف آنان را به امنیت بدل می‌کند (تفصیل اینها در اصول دین و فروع دین) و هنوز دیده نمی‌شود که خوف مومنین با منیت بدل شده باشد.
- ۶- وعده خالق و مالک جهان نیز خلاف ندارد پس بدست والای بقیه‌الله انجام می‌گیرد زیرا شرائط ویژه اوست.

و باید همه در انتظار و انجام وظیفه کنند و تحت فرامین الهی و قوانین اسلامی و رهبری مجتهدین اعلم متعهد مجاهد بر حق زیر پرچم ولایت حقه یک حکومت واحد تشکیل و خود را از زیر ستم‌ستمگران برهانند و زمینه را برای آمدن مصلح حقیقی و حکومت واقعی الهی آماده سازند و او را از خداوند بخواهند و بحکم قرآن و حکم او کاملاً راضی باشد بویژه در وقتی که نشانهای ظهور آن حضرت را یک به یک ببینند.

۷- وعده داده شده مومنین صالح‌اند که شایسته آن مقام باشند پس حکومت حق و عدالت با امنیت کامل و تمکین دین از حکومت قوانین الهی در پهناور زمین مورد وعده خداوند است که در اواخر عصر پیغمبر اکرم قسمتی از مفهوم وسیع این آیه مصداق یافت اما استخلاف در سراسر جهان و امنیت در پهناور آن و اجراء حکومت‌الله هنوز واقع نشده.

مخصوص زمان مهدی

هُمُ وَاللَّهُ شَيْعَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِهِمْ عَلَى يَدَيْ رَجُلٍ مِنَّا وَهُوَ
مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ.

طبری در مجمع البیان از امام سجّاد (ع) نقل می‌کند که فرمود این گروه والله همان پیروان ما اهل بیت هستند که خداوند آن وعده را بایشان انجام می‌دهد بر دست مردی از ما و او مهدی این امت است (سپس از امام باقر و صادق نقل می‌نماید) و اضافه می‌کند که آیه مطلق است و خلافت همه روی زمین را شامل می‌شود و هنوز هم تحقق نیافته پس باید منتظر بود.

آیه هیجدهم در غلبه مهدی

فَتْحُ (۲۸) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ
كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا

و او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمام ادیان پیروزش گرداند و خداوند در شهادت (این وعده و هر امری از امور) کافیت (همین وعده با تفاوت مختصری در دو جای دیگر از قرآن (توبه ۳۳) (صف ۹) تکرار شده و عود ضمیر بدو جهت بر دین حق علی القاعده صحیح‌تر می‌نماید یکی قریب بودن و یکی قرینه علی الدین و اظهار هم غلبه است و سه تفسیر برای این غلبه شده:

۱- غلبه استدلالی که هر گاه اسلام با سایر ادیان از حق و باطل مقایسه شود غلبه دارد **الاسلام یعلو ولا یعلی علیه** (اسلام بلند است و بر آن بلندی نیست) پس وعده خداوند حقیقت دارد که اذان اسلام و تلاوت قرآن در آسمان تمام جهان طنین انداخته.

۲- غلبه عملی و خارجی در یک مقیاس منطقه‌ئی نه جهانی چنان که در عصر پیغمبر بود.

۳- غلبه خارجی در سطح تمام جهان از جهت فرهنگی و اقتصادی و سیاسی که هنوز مصداق نیافته و اختصاص بزمان مهدی علیه السلام دارد زیرا مقصود از غلبه حسی و عینی است نه فکری بعلاوه کلمه کُله بعنوان تاکید مبین غلبه جهانی است نه منطقه‌ئی.

غلبه مهدی از روایات

عیاشی به استاد خود از عمران بن میثم از عیا به نقل کرده که علی (ع) هنگامی که آیه را خواند از باران پرسید آیا پیروزی ظاهر شده گفتند بلی.

كَلَّا فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى لَا يَبْقَى قَرْيَةٌ إِلَّا يَنَادِي فِيهَا بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بَكَرَةً وَعَشِيًّا.

فرمود نه پس سوگند به آنکه جانم به دست اوست حتی دهی نماند مگر اینکه در آن بشهادت لا اله الا الله صبح و شام ندا می شود.

تأیید مطلب در استیلاي اسلام

در مجمع در ذیل آیه ۹ سوره صف (مقداد بن اسود گوید شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: **لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرُورٌ وَلَا وَبْرٌ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ.** (بر روی سراسر زمین خانه گلی و نه (خیمه) و چادر پشمی و نخعی نماند مگر اینکه خداوند کلمه اسلام را در آنها داخل کند، حضرت باقر علیه السلام فرمود این پیروزی نزد خروج مهدی از آل محمد است پس کسی در جهان نمی ماند مگر برسالت محمد صلی الله علیه و آله اقرار کند.

آیه نوزدهم دولت بقية الله

(۸۱/۱۷) **وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.** (و بگو حق

آمد و باطل برکنار شد همانا که باطل از بین رونده است، ابو حمزه از ابو جعفر علیه السلام در قول خدای عزوجل (و قل جاء...) روایت کرده که فرمود: **إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام**

ذهب دولة الباطل. (زمانی که قائم علیه السلام قیام کند دولت باطل (از دوران) می رود

آیه بیستم روز بزرگ دیدنی

(۳۷/۱۹) **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ**. (پس وای برای کسانی که کفر ورزیدند از مشاهده‌ی روز بزرگ.

جابر جعفی از امام پنجم حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود ملازم زمین باش دست و پایت هرگز (بچنگ) حرکت مده تا اینکه به بینی نشانهایکه آنها را برایت در سالی یادآور شویم ۱- و می بینی یک منادی بدمشق ندا می کند (تا ندای او چه باشد) ۲- و ماه گرفتن در قریه از قراها و بزمین رفتن آن قریه ۳- و سقوط گروهی از مسجدهاشان (شاید بیرون کردن مخلصین باشد از مسجد) ۴- ترکان تجاوز کنند حتی به جزیره (العرب) وارد شود.

۵- و رومیان به رمله وارد شوند و آن سال اختلاف است در هر زمینی از زمین عرب ۶- و بدرستی که اهل شام آنگاه اختلاف دارند بر سه پرچشم الاصب، والابقع، والسفیانی. یا بنی ذنب الحمار مضر است و با سفیانی احوال او از کلب باشد پس سفیانی ظهور کند و کسی که با او باشد از بنی ذنب الحمار حتی کشتار کنند کشتاریکه نکشته اند چنان چیزی هرگز و مردی بدمشق ظاهر شود او و هر کس با اوست کشته شوند و او از بنی ذنب الحمار است و اینها آیه است که خداوند فرموده **فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ...**

آیه بیست و یکم مهلت ابلیس تا کی؟

(۳۶/۱۵ و ۳۸) **قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ**. (گفت پروردگارا مرا مهلت ده تا روزی که مبعوث می شوند خداوند) فرمود: بدرستی که تو از مهلت داده شده گانی تا روز وقت معلوم (معین شده اسحق بن عمار گوید از ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام) از گفته ابلیس (رب فانظرنی) پرسیدم که آن کدام روز است فرمود (ایوهب) آیا پنداری آن روز روزیست که خداوند مردم را برانگیزد (نه) و لکن خدای عزوجل او را مهلت داد تا روزی که خدای عزوجل قائم ما را برانگیزاند پس زمانی که خدای عزوجل قائم ما را برانگیخت پس ناصیه (موی پیشانی یا گردن) او را می گیرد و گردنش را می زند پس آن روز روز وقت معلوم است (محجه ۱۴۲)

آیه بیست و دوم نهی از استعجال

(۲/۱۶) **أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ.** (امر خداوند فرا

رسید پس آن را شتاب نکنید، منزّه است او و برتر است از آنچه شرک آورند.
این آیه در شان حضرت بقیه الله علیه السلام است امام صادق فرمود چون خدا قیام قائم علیه السلام را بخواهد جبرئیل را در صورت پرنده سفید بفرستد پس یک پایش را بر کعبه و پای دیگرش را بر بیت المقدس می نهد سپس به اعلی ترین صدایش ندا می کند. **أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ.** فرمود پس قائم علیه السلام حاضر می شود پس در نزد مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز می کند سپس برگردد و در اطرافش اصحابش باشند و آنها سیصد و سیزده نفر مرداند همانا که در آنها کسی باشد که از خوابگاهش در یک شب سیر کند پس حضرت خروج و با او سنگ است پس آن را بیندازد پس زمین سبز شود گیاه دهد (محجه ۱۱۵)

آیه بیست و سوم ولی خون امام حسین کیست؟

(۳۳/۱۷) **وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ**

مَنْصُورًا. و کسی که مظلوم کشته شود پس در حقیقت ما برای ولی او تسلطی قرار دادیم پس باید در قتل (قاتل) زیاده روی نکند بدرستی که او یاری شده است.

عبدالسلام بن صالح هروی گوید به ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام گفتم یابن رسول الله چه می گوئی در حدیثی که از صادق علیه السلام روایت شده فرموده زمانی که قائم علیه السلام برخیزد (خروج کند) ذراری قتله حسین علیه السلام را می کشد به کرده ای پدر را نشان حضرت علیه السلام فرمود آری آن چنین است گفتم پس قول خدای عزوجل **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى.** (و هیچ بار برداری بار دیگری را بر نمی دارد) چه معنا دارد فرمود خداوند در جمیع اقوالش صادق است ولکن ذراری قتله حسین به افعال پدرانشان راضی اند و به آن می بالند و هر کس به چیزی راضی باشد مثل کسی است که آن را آورده.

و اگر اینکه مردی در مشرق کشته شود پس مردی در مغرب بقتل او راضی گردد **لَكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ.** هر آینه راضی شونده نزد خدا شریک قاتل است قائم علیه السلام آنها را زمانی که خروج کند می کشد برای رضای آنها بفعل پدرانشان گفتم به کدام چیز قائم شما آغاز می کند (زمانیکه خروج کند) فرمود به بنی شیبه آغاز می کند. **فَيَقْطَعُ أَيْدِيَهُمْ لِأَنَّهُمْ سُرَّاقُ بَيْتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.** پس

دستهای آنها را می برد زیرا آنان دزدان خانه خدای عزوجل هستند. (ج ۲، ص ۲۹۰ تفسیر عیاشی)

آیه بیست و چهارم خداوند حضرت را یاری می کند

(۳۹/۲۲) **أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِنَاهِمُ ظَلَمُوا وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ**.
(رخصت است برای کسانی که چنگ زده شده (به جنگند) بسبب اینکه آنان ستم دیده اند و بدرستی که خدا بر یاریشان هر آینه توانا است.)

امام صادق علیه السلام فرمود عامه می گویند این آیه در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده زمانی که او را قریش از مکه بیرون کردند و جز این نیست او قائم علیه السلام است (این برای آن حضرت است) زمانی که خروج کند برای خونخواهی حسین علیه السلام و آن قول اوست **نَحْنُ أَوْلِيَاكُمْ فِي الدِّمِ وَطَلَبِ الدِّيَةِ**. ما اولیاء شما هستیم در خون و خواستن دیه (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۴)

آیه بیست و پنجم باطل را نابود می کند

(۴۱/۲۲) **الَّذِينَ إِن مَّكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ**. (آن کسانی که اگر آنان را در زمین تمکن دهیم نماز را بپا دارند و زکات می دهند و به معروف امر می کنند و از نامشروع باز می دارند و برای خداوند پایان کارها است (۵۱ کا ۴۷)

ابوجعفر علیه السلام فرمود آیه برای آل محمدالمهدی علیهم السلام است و یاران او که خداوند مشارق زمین و مغارب آن را بتصرف آنان در می آورد و دین را آشکار کند و خدای عزوجل به ظهور او و با اصحابش بدعت و باطل را بمیراند چنانکه نادانی حق را از بین برد حتی اثری از ظلم دیده نمی شود امر بمعروف و نهی از منکر می کنند و برای خداوند است پایان امور (محجه ۱۴۳)

آیه بیست و ششم تمتع قلیل دنیاپرستان

(۲۰۵/۲۶) **أَفْرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ**. (آیا پس می نگری اگر آنان را سالها بهره مند کنیم سپس آنها را آید آنچه بودند وعده داده می شدند.)

معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام در قول خدای عزوجل (الایه) فرمود آن خروج قائم علیه السلام است **(مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ)** بی نیاز نکرد از آنها آنچه را بودند بهره می بردند فرمود (از آن جمله) آنها بنی امیه بودند که در دنیاشان بهره

می بردند. (۱۶۱)

آیه بیست و هفتم مستضعفین وارثند

(۵/۲۸) وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. (و ما می خواهیم منت گذاریم بر کسانی که در زمین ناتوان شمرده شدند و آنان را ما امامان گردانیم و آنان را وارثین قرار دهیم.

در کشف البیان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده بدرستی که فرعون و هامان در این آیه دو شخص از جبارة قریش اند، یا کر و منکر، یحییها الله تعالی عند قیام القائم من آل محمد علیه السلام فی آخر الزمان فینتقم منهما بما أسلفا. (آن دو را خدای تعالی نزد قیام قائم از آل محمد علیهم السلام در آخر الزمان زنده می کند پس از آن دو انتقام کشد به آنچه از پیش انجام دادند) (محلّه ۱۶۸)

آیه بیست و هشتم عذاب اکبر

(۲۱/۳۲) وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ. (و هر آینه آنان را از کیفر نزدیک تر می چشائیم غیر از کیفر بزرگتر) مفضل بن عمر از امام صادق از معنی آیه پرسید حضرت فرمود عذاب ادنی عذاب سفر (قبر) است و اکبر (عذاب) مهدی است با شمشیر (خروج قائم مهدی علیه السلام است با شمشیر در آخر الزمان (۱۷۳).

آیه بیست و نهم

(۸۸/۲۸) وَ لَنَتَّعَمَّنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ. (و هر آینه می دانید خبر او را بعد از هنگامی) ابو حمزه از ابو جعفر علیه السلام در معنی آیه نقل کرده که فرمودند عند خروج القائم علیه السلام نزد بیرون شدن قائم علیه السلام است (۸۳)

آیه سی ام نور دادن زمین

(۶۹/۳۹) وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا. (و زمین بنور پرورش دهنده اش تابش یافت) مفضل بن عمر جعفری گوید شنیده ام امام صادق علیه السلام فرمود به درستی که چون قائم ما قیام کند زمین بنور پروردگارش منور می یابد و بندگان از نور خورشید بی نیازند و شب و روز یکی می شود (و تاریکی می رود) و یک مرد در زمان او هزار سال عمر می کند برای او در هر سالی پسری آید برای او دختری نیاید که او را بپوشاند پس بر او طول کشد هر چه بکند باشد و بر او هر رنگی خواهد در آید (محلّه ۱۸۵)

آیه سی و یکم منادی نزدیک

(۴۱/۵۰) **وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ.** (و بشنو روزی که منادی از مکان نزدیک ندا می‌کند روزی که صیحه را برآستی می‌شنوند آن روز روز بیرون شدن است) حضرت صادق علیه السلام فرمود ندای منادی صیحه قائم است با نام پدرش علیه السلام از آسمان ندا می‌کند آن روز خروج است (۲۰۹)

آیه سی و دوم

(۱۹/۸۴) **لَتُرَكَّبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ.** (هر آینه شما سوار گردید پستی از پستی مانند طبقه طبقه)

امام صادق علیه السلام فرمود برای قائم ما غیبتی است که مدتش طول می‌کشد سدیر گفت چرا یابن رسول الله فرمود برای اینکه خداوند عزوجل ابی دارد مگر اینکه در آن سنن انبیاء علیهم السلام را جاری نماید در غیبت‌های آنها و بدرستی که لابد است ای سدیر از استیفاء کشیدن غیبت‌های آنها (از سرگیری غیبت‌های آنان در هر زمان) لذا فرمود الایه یعنی بر روش کسانی که قبل از شما بودند و در بخش ۹ مشروح می‌شود.

آیه سی و سوم نورانیت بقیه الله

(۳۵/۲۴) **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ... تَأْتِيهِ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ.**

از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که داخل مسجد کوفه شدم دیدم امیرالمومنین صلوات الله علیه و سلامه علیه با انگشتان می‌نویسد و تبسم می‌کند گفتم یا امیرالمومنین چه ترا می‌خنداند فرمود عجب دارم از کسی که این آیه را بخواند و حق معرفت آن را نشناسد گفتم کدام آیه یا امیرالمومنین فرمود: قول خداوند **(اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...)** مشکات محمد صلی الله علیه و آله است (فیها مصباح) من آن مصباح ام (فی زجاجة) زجاجة حسن و حسین اند (کأنها كوكب دري) کوكب دري علی بن الحسین است (یوقد من شجرة مباركة) محمد بن علی است (زیتونة) جعفر بن محمد است (لأشرفیة) موسی بن جعفر است (ولأغر بیة) علی بن موسی «الرضا» یکاد زیتها یضییء) محمد بن علی (ولولم تمسسه نار) علی بن محمد (نور علی نور) حسن بن علی است (یهدی لنوره من یشاء) قائم المهدی علیه السلام است (ویضرب الله الأمثال للناس والله بكل شیء علیم) و خداوند مثالها برای مردم

می زند بهر چیزی دانا است (محلّه ۱۴۷)

آیه سی و چهارم دین قیم

(۵/۹۸) **وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ**. (و این است دین استوار) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام درباره این آیه فرموده **ذَلِكَ دِينُ الْقَائِمِ علیه السلام** آن دین قائم علیه السلام است (محلّه ۲۵۷)

آیه سی و پنجم عصر امام زمان

(۲/۱۰۳) مفضل بن عمر گوید از امام صادق علیه السلام از قول خدای عزوجل **وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ** پرسیدم فرمود عصر خروج قائم علیه السلام است. **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ**. یعنی دشمنان مایند. **الَّذِينَ آمَنُوا** یعنی به آیات ما گرویدند و **عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** یعنی به مواسات برادران و **تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ** یعنی به امامت سفارش کردند و **تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ** یعنی در فترت مدت فاصله زمان غیبت یکدیگر را بصبر سفارش می کنند.

آیه سی و ششم زمین بولی عصر زنده می شود

(حدید ۱۷) **اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا**. (بدانید که خداوند زمین را بعد از مردن آن زنده می کند) شیخ طوسی از ابن عباس روایت کرده یعنی خداوند زمین را بقائم آل محمد علیه السلام بعد از مردن آن از بعد جور اهل مملکت آن ها زنده می کند **قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ** به حقیقت برای شما آیات را (بقائم آل محمد) روشن کردیم تا تعقل نمائید. کلینی از **ابو ابراهیم علیه السلام** روایت کرده یعنی زمین را به باران زنده نمی کند (آن را همیشه چنین است) و لکن خداوند مردانی می فرستد پس عدل را زنده می کنند پس زمین به احیاء عدل زنده می شود و هر آینه اقامه حد در آن در زمین از چهل روز باران نافع تر است.

آیه سی و هفتم ساعت قیامت حضرت

(زخرف ۶۶) **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**. (آیا جز ساعت را منتظرند، آنها را ناگهانی می آید و آنان خبر نمی شوند) زراره از ابو جعفر علیه السلام از این آیه پرسید حضرت فرمود: **هِيَ السَّاعَةُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً**. آن ساعت حضرت بقیه الله علیه السلام است که ناگهانی به آنها می آید.

آیه سی و هشتم انتقام از بنی امیه

(شوری ۴۱) **وَلِمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ**. (و هر آینه کسی

که انتقام گیرد از بعد ستم شدنش پس بر آن گروه راهی نیست) جابر از امام باقر علیه السلام در این آیه نقل کرده فرمود: آن قائم علیه السلام است که قیام می کند از بنی امیه و از مکذبین و نصاب انتقام می گیرد (محلّه ۱۹۶)

آیه سی و نهم تصدیق بروز دین

معارج (۲۶) **وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ**. (و آنانکه بروز جزا تصدیق می کنند)
حضرت باقر علیه السلام فرمود به خروج قائم علیه السلام تصدیق می کنند (محلّه ۲۳۵)

آیه چهل مهلت بکفار

طارق (۱۷) **إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا فَمَهْلِكِ الْكَافِرِينَ أَهْلَهُمْ رُوَيْدًا**.
(بدرستی که آنان نیرنگ می زنند نیرنگی و ما نیرنگ می زنیم نیرنگی پس کافرین را مهلت ده مهلتشان ده اندکی) حضرت باقر فرمود با رسول خدا نیرنگ زدند و با علی علیه السلام نیرنگ زدند و با فاطمه علیها السلام نیرنگ زدند پس خداوند فرمود یا محمد آنها را برای وقتی مهلت ده که که قائم علیه السلام قیام کند پس خداوند برای او از جبارین و طاغوتها از قریش و بنی امیه و دیگر مردم انتقام گیرد.

مُؤَلَّفٌ كَوَيْدٌ: ما بواسطه آنکه کتاب کنجایش ندارد بهمین چهل آیه اکتفا کردیم طالبین به کتب مفصل مراجعه کنند و در خلال مطالب آیات دیگری نیز آورده می شود. اینک اشعار آیه الله مرحوم میرجهانی را آوردم تا فیضی ببرند

حق باز تجلی کرد از غیب دگر بار بی پرده برون آورد از پرده رخ یار
تا چند بغم مدغم هان ایدل بیمار عید است ز جا خیز و بین جلوه دلدار

دادار جهانی بجهان داد جهاندار

هان نیمه شعبانست در عیش بکوشید در جسم جهان خاکست خیزید و خروشید
کالای غم و غصه بشادی بفروشید بر قامت دل جامه ای از وجد بیوشید

کامروز بشد مهد زمین مهبط انوار

از مشرق سامرا خورشید علم زد بر صفحه مهر و ماه از نور قلم زد
چون از افق غیب در ایندار قدم زد لاهوت بر ناسوت خود دم ز عدم زد

شرمنده شد از نور رخس ثابت و سیار

میلاذ ولی عصر فخر بشر آمد مسولود مدار کون کان گهر آمد
گوئی بجهان ظاهر سرفدر آمد خورشید جلال حق از پرده درآمد

تایید بهر بحر و بر و دره و کهسار

بر لوح و قلم عالم اسرار خبر داد	از آمدنش خالق جبار خبر داد
بر مقدم او سید مختار خبر داد	چهریل بسنه گنبد دوار خبر داد
گردند به میلادش ملک و ملک اقرار	
در پرده غیب اندر از چشم خسان شد	از پرده برون آمد و در پرده نهان شد
بر غیب خدا مظهرند --- زمان شد	چون کنز خفی مخفی از خلق جهان شد
تا وقت معین که شود ظاهر اسرار	
منظومه هستی هست زان روح روانست	از فیض دمش گیتی اندر دورانست
املاک در افلاکش از مستظرانست	از بهر قیامش کون هر دم نگران است
کز قامت زیبایش قیامت کند اظهار	
دادند خبر بر خلق کین قائم بر حق	خیل رسلش یک یک از قادر مطلق
آفاق پر از داد کند بدهد رونق	از مشرق غیب آمد منصور و موفق
وز تیغ عدالت ببرد دست ستمکار	
نادان همه کوشید که او رخ ننماید	دانا بخروشید که این ماه درآید
خاموش کند این نور ز غیب نیاید	حق پرده بپوشید می گفت که شاید
غافل که خدایش بود همراه و نگهدار	
وز اختر شمعون صفا دخت یشوعا	از صلب حسن عسکری آن حجت کبری
در چرخ چهارم به نشاط آمده عیسی	خورشید رخ قائم بر حق شده پیدا
در عرش برین ختم رسل سید ابرار	
در سفر بر اشیت ز تورات اثر او	شمعون کتب عهد عتیق از خبر او
حقوق و ملاحی نبی راه بر او	هم یوشع شعیا گفت نام و سیر او
دادند خبر آمدنش بیحد و بسیار	
در چاردهم فصل زیوحنا تفصیل	دادست نسوید قدمش صفحه انجیل
مستی بسعباراتی آراسته تنزیل	هم مرقس و لوقا گفتند به تسجیل
در کشف بیوحنا ظاهر شده اسرار	
داود نبی بر خواند ز آیات زبورش	آمد بزبور از حق اوصاف ظهورش
از ماولد و از آمدن و غیب حضورش	بنمود خیردار بمزمار سرورش
کز غیب شود ظاهر با تیغ شرربار	
از مقدم پاکش بصراحت و اشارت	دادند رسولان همه بر خلق بشارت

مخصوص رسول دو جهان میر امارت با سلسله آل رسالت و طهارت
 کز پرده درآید چو جهان چو شب تار
 نزدیک شد از اهرمنان باج بگیرد هم زندقه و کفر به آماج بگیرد
 وز تارک شاهان جهان تاج بگیرد ز نثار و چلیپا و بت و خاج بگیرد
 بر ملحد و کافر بدهد کیفر کردار
 افسوس که چشم همه را خواب گرفته وز جور جفا مزرع دین آب گرفته
 ظلم و بدع و کینه زد دل تاب گرفته بیگانه ره صحبت احباب گرفته
 ایکاش از این خواب شدندی همه بیدار
 وقت آنستکه عنقار حجابات درآید خورشید جمالش ز افق رخ بنماید
 زنگ غم و اندوه ز دلها بزداید ابواب فرح را بروی خلق گشاید
 برگرد جهان دور زند چون خط پرگار
 آثار و علامات ظهور ار چه زیادست معیار در آن پرشدن جور و فساد است
 هر چند که حق وقت مصرح ننهادست باری نکشد طول که عالم بمراد است
 از غیب شود ظاهر و بنماید دیدار
 تعیین ننمودست نبی وقت ظهورش تصریح نفرمودست ایام شهودش
 لکن به نبی مضمرا از جلوۀ نورش داده ست نشان بسیار زرایات زبورش
 اما نشود آگه از سر نهان اغیار
 شاهان حیران که ثنا خوان تو باشم دانی که بهر جمع پریشان تو باشم
 کن گوشه چشمی که زیاران تو باشم اندر دو جهان ریزخور خوان تو باشم
 مگذار مرا زار و پریشان تو باشم

بخش پنجم سُنَّت و نَصُوص در اثبات وَلِيِّ عَصْرِ عَلَيْهِ السَّلَام

یکی از دلائل اثبات وجود مقدس ولی عصر علیه السلام سنت و نصوص است و سنت همان اموری است که رسول اکرم فرموده و عمل کرده و نصوص اخباری است که در تعیین ولی از مصدر و حی صادر شود و در تعریف نص گفته اند نص دلیل لفظی مبتنی

بر حکم شرع است که قطعاً صدورش از شارع مقدس حتمی باشد و ظن معتبر شرعی یا عقلی را نیز گفته‌اند مثل دلیل غدیر خم که نص صریح از پیغمبر اکرم در ولایت و وصایت امیرالمومنین علی علیه السلام و یازده فرزندش در حدیث فریقین آمده.

پاسخ از اشکال در سنت و نص

ممکن است بعضی گویند با وجود قرآن نیازی به احادیث و روایات نداریم زیرا در قرآن بیان همه چیز هست **فیه تَبیانٌ کُلِّ شَیْءٍ** گوئیم مانعی ندارد و ما هم همراه آن گوئیم **حَسْبُنَا کِتَابُ اللّهِ** ولی هیچ مسلمانی مؤمن به قرآن با سه دلیل نمی‌تواند به احادیث صحیح عمل نکند و ما تعریف سنت را در کیفر کردار و ارمغان غدیر، ص ۶۰ نوشته‌ایم.

برهان اول

هر کسی سنت و حدیث صحیح را انکار کند قرآن را منکر شده زیرا قرآن گفتار پیغمبر را صریحاً یک منبع معتبر واجب اطاعه معرفی کرده و می‌فرماید **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**. آنچه پیغمبر برای شما آورده (فرمان داده) آن را بگیرید (و عمل کنید) و آنچه از آن شما را باز داشته خودداری کنید (حشر ۶) و نیز فرموده:

احزاب (۴۶) **وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئَةٍ إِذَا قَضَى اللّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ.**

هیچ مرد و زن مومن را نرسد زمانی که خدا و رسولش امری را بگذرانند برایش اختیاری باشد (و از فرمان خدا و رسول سرپیچد و نیز فرمود:

۸۰/۴) **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهُ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا.**

هر کس پیغمبر را اطاعت کند در حقیقت خدا را اطاعت کرده و هر کس رو تا بد ترا بر او نگهبان نفرستادیم (تو مشغول او نیستی)

برهان دوم در اعتبار سنت

تمام قوانین کلی اساسی اسلام در قرآن است و دستورات عملی و جزئیات آن در سنت است اگر سنت نباشد به دستورات عملی خلل می‌رسد مثل نماز صبح دو رکعت و مغرب سه رکعت و کمیت و کیفیت اعمال با سنت روشن می‌شود.

برهان سوم در اعتبار سنت

با اینکه جعل احادیث در صدر اسلام قابل انکار نیست ولی با علم رجال و علم حدیث میتوان احادیث صحیح را از جعلی و مشکوک جدا کرد بلکه آنها را نیز قرآن روشن می‌کند که هر چه با قرآن وفق دهد مقبول است و باهش اهلبیت پیغمبر ارائه داده می‌شود و در اینجا ده حدیث یاد می‌گردد.

حدیث اول از اهل سنت

بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابوداود سجستانی در صحاح سنة و احمد بن حنبل در مسند و ابن معازلی در مناقب و حافظ ابونعیم در حلیه همه متفقاً علیه از جابر بن سمره نقل کرده‌اند که گفت: از رسول خدا شنیدم می‌فرمود:

سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا فَقَالَ لَهُمْ كَلِمَةٌ لَمْ أَسْمَعْهَا فَقَالَ لِي أَبِي إِنَّهُ قَالَ كَلِمَةً مِنْ قُرَيْشٍ.

بعد از من دوازده نفر امیر می‌باشند پس کلمه فرمود که آن را نشنیدم پدرم به من فرمود آن حضرت فرمود همه آنها از قریشند (این حدیث مطلب را کاملاً ثابت می‌کند زیرا بنی‌امیه و بنی‌عباس در تعداد و نسب با این حدیث مخالفت دارد و خلفاء راشدین هم درست نمی‌آید زیرا چهار نفرند).

نص دوم

داود ترمذی (۲/۳۶) در صحاح خود از ابن مسعود نقل کرده‌اند که رسول خدا فرمود: لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنِّي أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوْطِنِي إِسْمُهُ إِسْمِي (وَإِسْمُ أَبِيهِ إِسْمُ أَبِي) يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا. اگر از دنیا جز روزی باقی نماند هر آینه خداوند آنروز را طولانی کند تا اینکه خداوند از من یا از خاندان من مردی برانگیزاند که نامش با نام من برابر است (و نام پدرش نام پدر من) زمین را از قسط و عدل پر کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد (مخفی نماند که یکی از اسامی حضرت عسکری عبدالله است اگر چه علماء حدیث آن لفظ را زائد می‌دانند).

نص صریح از بزرگان عامه

در کتاب مهدی انقلاب بزرگ دیدم نوشته شخصی بنام ابومحمد از رابطه العالم الاسلامی مهمترین مرکز مذهبی حجاز درباره ظهور مهدی منتظر از کنیا سؤالی کرده. دبیر کل رابطه محمد صالح اسفزار پاسخی برای او فرستاده و ضمناً تصریح

شده که ابن تیمیه مؤسس مذهب وهابیان نیز احادیث مربوط به ظهور مهدی را پذیرفته و متن رساله‌ایکه پنج تن از علمای معروف فعلی حجاز تهیه کرده و برای او فرستاده‌اند چنین است پس از ذکر نام حضرت مهدی و محل ظهور او (مکه) بهنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم خداوند بوسیله او جهان را پر از عدل و داد می‌کند همان گونه که از ظلم و ستم پر شده او آخرین خلفای راشدین دوازده گانه است که پیامبر ﷺ خبر آنها را در صحاح داده و از صحابه که نقل شده بیست نفرند عثمان بن عفان، علی بن ابیطالب، طلحه بن عبیدالله، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن عباس، عمار یاسر، عبدالله بن مسعود، ابوسعید خدری، ثوبان، قره بن اساسی، مزنی، عبدالله بن حارث، ابوهریره، حذیفه الیمانی، جابر بن عبدالله، انصاری، ابوامامه، جابر بن ماجد، عبدالله بن عمرانس بن مالک، عمر بن حصین، و ام سلمه. سپس اضافه می‌کند که احادیث بالا از رسول خدا آمده و مسانید زیادی نقل کرده و محتوای نامه زیاد است ما بعضی از آن اشاره می‌کنیم.

عبارت استاد دانشگاه حجاز

وَقَدْ نَصَّ عَلَيَّ أَنَّ أَحَادِيثَ الْمَهْدِيِّ رَأْسُهَا مَتَوَاتِرَةٌ جَمْعٌ مِنَ الْأَعْلَامِ قَدِيمًا وَ حَدِيثًا مِنْهُمْ السَّخَاوِيُّ فِي فَتْحِ الْمَغِيثِ) وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّافِي وَ يَنِي فِي شَرْحِ الْعَقِيدَةِ وَ ابُو الْحَسَنِ الْأَبْرِيُّ فِي مَنَاقِبِ الشَّافِعِيِّ وَ ابْنُ تَيْمِيَّةٍ فِي فَتَاوَاهِ وَ السِّيُوطِيُّ فِي الْحَاوِي وَ الْأَدْرِيْسِيُّ الْعِرَاقِيُّ الْمَغْرِبِيُّ فِي تَالِيْفِ عَنِ الْمَهْدِيِّ وَ أَشُو كَانِي فِي (التَّوْضِيْحِ فِي تَوَاتُرِ مَا جَاءَ فِي الْمُنْتَظَرِ وَ الدَّجَالِ وَ الْمَسِيْحِ) وَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكِنَانِيُّ فِي (نَظْمِ الْمَتَاثِرِ فِي الْحَدِيثِ الْمَتَوَاتِرِ) وَ ابُو الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْمَغْرِبِيُّ فِي (الْوَهْمِ الْمَكْنُونِ مِنْ كَلَامِ بْنِ خَلْدُونَ تَأْنِجًا كَمَا مِي نُوَيْسِدُ:

و نص الحفظ والمحدثون على ان احاديث المهدي فيها الصحيح والحسن و مجموعها متواتر مقطوع بتواتره و صحته و ان الاعتقاد بخروج المهدي واجب و انه من عقائد اهل السنة و الجماعة ولا ينكر الا جاهل بالسنة و مبتدع في العقيدة والله يهدي الى الحق و يهدي السبيل.

فقط ترجمه چند خط آخر می‌گوید حافظین و محدثین نص آورده‌اند که احادیث مهدی در آن صحیح و حسن است و جمیع آنها با تواتر و صحت آن متواتر و مقطوع است و اعتقاد بخروج مهدی واجب و آن از عقائد اهل سنت و جماعت است

و انکار نمی‌کند مگر جاهل به سنت و بدعت گذار در عقیده.

نظر بزرگان عامه درباره مهدی

شیخ علی ناصف مؤلف التاج نوشته بین علماء سلف و خلف شهرت دارد که در آخرالزمان ناگزیر است ظهور مردی از اهل بیت بنام مهدی که بر ممالک اسلامیہ مستولی می‌شود و مسلمون او را پیروی می‌کنند و بین آنها عدالت می‌کند و بدین کمک می‌کند (ص ۳۱۰) گوید احادیث مهدی را جماعتی از صحابه روایت کرده‌اند و آن را اکابر محدثین مثل ابی داود... بیرون کرده‌اند و کسی که همه احادیث مهدی را به سنت نشمارد و مثل ابن خلدون بخطا رفته مؤید آنچه گفته شد برای کسانی که یک ذره ایمان و کمی انصاف دارند کافی است.

چند نظر دیگر

محمد شبلنجی مصری در نورالابصار نوشته اخبار متواتری از پیامبر آمده که مهدی از خاندان اوست او همه‌ی روی زمین را پر از عدل می‌کند.

شیخ محمد صبان در اسعاف الراغبین گوید اخبار متواتری که از پیغمبر اکرم نقل شده گواهی می‌دهد که مهدی قیام می‌کند و او از خاندان پیامبر است و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد. ابن حجر در صواعق محرقة نقل می‌کند که اخبار متواتر و فراوانی از پیامبر نقل شده که سرانجام مهدی ظهور می‌کند و او از اهل بیت پیامبر است... و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد.

چند حدیث از عامه

یکی از علمای بزرگ سنت علاءالدین شهرت متقی (۸۸۵ تا ۹۷۵) مجاور مکه و مدینه شانزده جلد کتاب دارد از آن جمله البرهان الجلی فی معرفة رسولی که درباره حضرت مهدی باب نموده گوید پاره‌ی اخبار را که از عقدالدورفی اخبار المهدی المنتظر گرفتم در باب اول که ۲۱ حدیث دارد گوید این را بیرون کرد امام ابی داود سلیمان بن اشعث ابی داود سجستانی در سنن خود و امام ابو عبدالرحمن در سنن خود و امام حافظ ابوالبیهقی و امام ابو عمردانی از ام سلمه رضی الله عنها.

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ الْمَهْدِيُّ مِنْ عِترَتِي مِنْ وَدِ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا

شنیدم رسول خدا می‌گوید مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و در باب هفتم که عظمت و فضیلت فاطمه علیها السلام مرا می‌آورد می‌نویسد که از رسول خدا و

فرموده از سیادت و عظمت فاطمه علیها السلام آنست که آن مهدی که باو بشارت داده شده در آخر الزمان از ذریه اوست و فاطمه علیها السلام باین فضیلت اختصاص دارد.

خبر از قیام مهدی

ابونعیم از پسر عمر نقل کرده روزی رسول خدا فرمود مهدی قیام می کند در حالی که روی سر او پاره از ابر قرار دارد و در آنجا منادی حق ندا می کند این مهدی خلیفه الله است باید او را متابعت کنید و در حدیث دیگر ملکی ندا می کند این مهدی است او را پیروی کنید.

اطاعت او واجبست

ابونعیم از علی علیه السلام نقل کرده چون منادی حق از آسمان بارافت الهی فریاد زند حق در آل محمد است مردم صدا را بشنوند حضرت مهدی ظهور می کند سخن روز پیرامون آن حضرت می گردد و محبت او در دلها افتد و سخنی از دیگری نگویند. توضیح: در روایات آمده که آن حضرت را بنام خود و پدرش معرفی می کند و گوید امیر شما اوست که جهان را پر از عدل و داد می کند و آن صدا بتمام جهان بهر لغتی که در عالمست می رسد و همه در هر جا باشند بشنوند.

نص دیگر از رسول خدا در اثبات ولی عصر

۵۱ (بحا ۷۳) ثابت بن دینار از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که گفت رسول خدا فرمود: همانا علی بن ابی طالب امام امت من است و خلیفه منست بر آنها بعد از من، و من و ولده القائم المنتظر الذی یملا الله به الارض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً و الذی بعثتني بالحق بشيراً ان الثابتین علی القول فی زمان غیبتہ لا عز من الکبریت الاحمر. و از فرزندان او قائم منتظر است که به خداوند زمین را پر از عدل و داد می کند چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد و بحق آنکه مرا بشارت دهنده مبعوث نموده بدرستی که ثابتین بر قول حق در زمان غیبت او از کبریت احمر (کیمیای بی مانند) گران تراند (نایاب) تراند

جابر بن عبدالله گفت یا رسول الله برای قائم از فرزند تو غیبت است فرمود آری بخدا قسم و خداوند امتحان می کند آنان را که ایمان آورده اند و کافرین را از بین می برد یا جابر ان هذا الله من امر الله و سر من سر الله علیه مطویة عن عباده فیاک والشک فان الشک فی امر الله کفر ای جابر بدرستی که این امر از امر خداوند است و رازی است از رازهای خداوند علتش پیچیده از بندگانش و از شک پرهیز که

شک در امر خداوند کفر است (و نص دیگر در بخش... منکرین حضرت خواهد آمد
انس بن مالک گوید شنیده‌ام از رسول خدا فرمود ما هفت نفر از فرزندان
 عبدالمطلب و از سادات و سروران بهشت هستیم من و حمزه و علی و جعفر و حسن
 و حسین و مهدی

نتیجه از چند حدیث

بطوریکه در احادیث اهل سنت دیده می‌شود هفت چیز بچشم می‌خورد مهدی و
 همنام پیغمبر بودن و از خانواده آن حضرت بودن و منتظر و ظهور و حجت دوازدهم
 و پرکردن زمین از عدل و داد و این امور فقط منحصر به حضرت بقیه الله است و برای
 مزید اثبات دو حدیث از عامه ذکر می‌گردد.

دوازده وصی پیغمبر (ص)

شیخ سلیمان فندوزی از علمای اهل سنت در ینابیع الموده از فرائد السمطین از
 ابن عباس نقل می‌کند که مردی از یهودی خدمت پیغمبر آمد سوالات زیادی کرد پس
 از گرفتن پاسخ نور ایمان در دلش تابید و مسلمان شد از آن جمله پرسید وصی تو
 کیست؟ زیرا هر پیغمبری باید وصی داشته باشد چنانکه پیغمبر ما موسی یوشع بن
 نون را جانشین خود گردانید حضرت فرمود وصی من علی ابن ابیطالب و بعد از او
 دو فرزند زاده‌ام حسن و حسین‌اند و نه امام از صلب حسن باشند یهودی خواهش
 کرد نامهای آنان را بیان کند فرمود چون حسین درگذرد فرزندش علی و چون علی
 درگذرد فرزندش محمد و هنگامیکه محمد درگذرد فرزندش جعفر و چون جعفر
 درگذرد فرزندش موسی و چون موسی از دنیا رود فرزندش علی و چون علی در
 گذرد فرزندش محمد و چون محمد وفات کند فرزندش علی و هنگامیکه علی
 رحلت کند فرزندش حسن و چون حسن وداع جهان کند فرزندش الحجه
 محمدالمهدی جای او را خواهد گرفت اینها دوازده کس جانشینان من‌اند.

یهودی از چگونگی رحلت آنان می‌پرسد حضرت پس از توضیحات می‌فرماید
 دوازده همین فرزند من پنهان می‌گردد و دیده نمی‌شود و زمانی برای پیروان من آید
 که از اسلام جز نام و از قرآن جز خطوط باقی نمی‌ماند در این هنگام خداوند تبارک و
 تعالی باو اجازه قیام و خروج می‌دهد و اسلام را بوسیله او آشکار و تجدید می‌کند تا
 آخر.

یهودی پس از اسلام اشعاری سرود که اوصیاء پیامبر را بر شمرده در آخر گوید

أَجْرُهُمْ يَسْقِي الزَّمَاءَ وَهُوَ الْإِمَامُ الْمُنْتَظَرُ آخر ایشان تشنگان حق و عدالت را سیراب می کند و اوست امام منتظر.

با عدل و داد می آید

در همان کتاب از عامر بن وائله آخرین یاران پیغمبر است از علی (ع) نقل کرده که رسول خدا فرمود یا علی تو وصی من هستی جنگ تو جنگ من و آشتی تو آشتی من است و تو امام و پدر یازده امامی آن امامانی که پاک شده و معصوم اند و از آنها است مهدی که زمین را پر از قسط و عدل می کند.

با موسائیان گوی که از هاجر و عذرا است با عیسویان گوی که از نسل یشوعاست با هاشمیان گوی که از دوده طه است با فارسیان گوی که از دوحه کسر است

از شاه زنان دخت کیان بانوی ایران

اخبار شیعه در این باره

اکنون احادیثی که از ائمه اطهار رسیده نمونه می آوریم:

نخستین خلیفه پیامبر اسلام در نهج البلاغه که دومین کتابی است که در اسلام مورد توجه همه قبائل و طوائف قرار گرفته و شروح زیادی بر آن نوشته شده و دانشمندان در پیشگاه محضرش زانوی ادب زده و تسلیم گشته اند در پنج خطبه بذکر حضرت مهدی پرداخته و علامه مجلسی در بحار ج ۵۱ بیست و پنج مورد خطبه و احادیثی از آن حضرت گرد آورده که هر یک درباره قائم آل محمد (ص) بطرزی شگفت انگیز صحبت می کند و از آینده با صورتی روشن خبر می دهد و گاهی هم با دلی پر درد از مردمی که از امام خود دور افتاده گله و شکایت می کند: **فَيَا عَجَبًا وَمَالِي لَأَعْجَبُ مِنْ خَطَاءِ هَذِهِ الْفِرْقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا لَا يَقْتَفُونَ إِثْرَ نَبِيِّ وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيِّ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ وَلَا يَعْفُونَ عَنْ عَيْبِ الْمَعْرُوفِ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَالْمُنْكَرِ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا وَكُلُّ أَمْرٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسِهِ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَكْرِي بَعْرِي وَثِيْقَاتٍ وَأَسْبَابِ مُحْكَمَاتٍ فَلَا يَزَالُونَ بِجَوْرِ وَلَنْ يَزِدَادُوا إِلَّا خَطَاءً لَا يَنَالُونَ تَقَرُّبًا وَلَنْ يَزِدَادُوا إِلَّا بُعْدًا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَسْ بُعْضُهُمْ بَعْضٌ وَتَصْدِيقُ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ كُلُّ ذَلِكَ وَخَشَةُ مِمَّا وَرَثَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَفُورًا مِمَّا أَدَّى إِلَيْهِمْ مِنَ أَخْبَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَهْلِ حَسْرَاتٍ وَكُهُوفِ شَبَهَاتٍ وَأَهْلِ عَشَوَاتٍ وَضَلَالَةٍ وَرَيْبَةٍ مِنَ وَكَلَةِ اللَّهِ إِلَى نَفْسِهِ وَرَأْيِهِ فَهُوَ مَامُونٌ عِنْدَ مَنْ يَجْهَلُهُ غَيْرَ أَيْمَتِهِمْ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ فَمَا أَشْبَهَ هَوْلَاءَ بَانِعَامٍ قَدْ غَابَ عَنْهَا رِعَائُوهَا (بحار ۵۱/۱۲۲)**

بسی جای تعجب است و چگونه تعجب نکند و شگفتی پیدا نشود از جدائی و تفرقه‌ای که در این فرقه‌های گوناگون حکومت می‌کند با اینکه برای آنها راهها و حجت‌های روشن و ظاهری است که آنها را به دین حق راهنمایی می‌کند. این گروه از روش پیامبر پیروی ننموده و بدنبال عمل و رفتار وصی پیغمبر گام بر نمی‌دارند و به غیب این عالم ایمان نیاورده و از عیب و ننگ باک ندارند و هر یک خود پیشوای خویشند در آنچه می‌خواهند و با دین وفق نمی‌دهد چنان بدین متوسل شده و ریسمان محکم دین را می‌گیرند ولی همیشه ستمگرانی هستند که ظلم و نفاق پیشه آنهاست و پیوسته گرفتار خطا و اشتباهند و هیچگاه بر دستگاه با عظمت الهی تقریبی پیدا ننموده و تمام دست و پائی که می‌زنند موجب بعد و دوری آنها از خداست و تنها با یکدیگر انس می‌گیرند یکدیگر را تائید و تصدیق می‌کنند و تمام این بدبختیها و دورنگیها از آنجا سرچشمه می‌گیرد که این دسته نمی‌خواهند به آنچه پیامبر اکرم فرموده عمل کنند. متابعت از دستورات او را نمایند آری چنین مردمی بدبخت می‌شود چون از آنچه هستی بخش زمین و آسمان بآنها دستور داده دوری می‌جویند. در نتیجه مردمی صاحب حسرت گروهی مشتبه و شکاک که بر هیچ امری یقین و علمی ندارند و همیشه خودخواه، خوش‌گذران و گمراه و شکاک می‌باشند. راستی هر که خدای متعال در اثر نافرمانی او را بخود واگذارد و هر چه خود می‌پسندد و بدان رای می‌دهد عمل کند چنین کسی هر چند در نزد نادانان و کسانیکه او را نمی‌شناسند به صورت انسان است و اهمیت دارد. ولی در واقع چنان ماند که راهبر خود را گم کرده و در وادی ضلالت و گمراهی دچار گشته است سپس با دلی پردرد امیر مومنان حقیقتی را آشکار می‌سازد و می‌گوید: اگر این دسته مردم در مقابل حق و واقع، سستی از خود نشان نمی‌دادند و پیروی از حق می‌نمودند و با باطل بمبارزه بر می‌خواستند و در این راه کوتاهی نمی‌نمودند کسانی که چون آنها ناتوان و ضعیف هستند بر آنها چیره نمی‌شدند و قدرت پیدا نمی‌کردند تا حق را از بین ببرند و ستم را در تمام شئون زندگی روا دارند. آری مردمی که زندگی خود را در سایه تعلیمات و رهبریهای امام خود قرار ندهند، خواه اسیر دست چپاول‌گران خواهند شد که روی هوای نفس خویش آنها را از همه حقوق انسانی محروم می‌نمایند.

از مهدی چنین خبر می‌دهد

خ ۹۹ ص ۲۹۵) فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّىٰ يُطَّلَعَ اللَّهُ لَكُمْ مِّنْ يَّحْمَعُكُمْ وَيَضْمُرُ

نَشْرُكُمْ فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ، وَلَا تَيَاسُوا مِنْ مَدْبِرٍ فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ يَنْزِلَ بِهِ
 إِحْدَى قَائِمَتِيهِ وَتَثَبَّتِ الْأُخْرَى وَتَرْجَعَا حَتَّى تَثَبَّتَا جَمِيعًا إِلَّا أَنْ مَثَلُ آلِ مُحَمَّدٍ
 (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَمَثَلِ نَجُومِ السَّمَاءِ إِذَا خَوَى نُجُومٌ طَلَعَ نُجُومٌ فَكَانَكُمْ قَدْ
 تَكَامَلَتْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ وَأَرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمَلُونَ.

پس بعد از آن (رحلت علی) درنگ خواهید کرد (در زمان معاویه و غیره) آنچه
 خدا خواهد تا خدا برایتان ظاهر کند کسی را که شما را جمع و پراکندگیتانرا پیوست
 دهد پس در رو نکننده (بدنیا) طمع نکنید و از پشت کننده (بدنیا امام زمان که غایب
 است) ناامید نگردید بسا یکی از دو پای او (سلطنت ظاهره) از جای در رفته بلغزد و
 پای دیگرش (ظاهره و باطنه) بر گردد تا ثابت و استوار باشد آگاه باشید مثل آل
 محمد (دوازده امام) مانند ستارگان آسمان است که هر زمان ستاره‌ئی ناپدید شود
 ستاره‌ئی آشکار می‌گردد پس چنان است که نعمتهای خداوند در شما کامل گشته و
 آنچه آرزو دارید بشما ارائه داده است (بطور قطع آن حضرت را خواهید دریافت) و
 خطبه دیگر حضرت در لزوم حجت گذشت

در لوح صدیقه کبری آمده

۲۷۳) أُخْرِجَ مِنْهُ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِي وَالْخَازِنُ لِعِلْمِي الْحَسَنُ وَالْكَمَلُ
 ذَلِكَ بِأَبْنِهِ «م ح م د» رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبَهَاءُ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ
 فَيَذَلُّ أَوْلِيَاءِي فِي زَمَانِهِ وَتُتَهَادَى رُؤُسُهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُؤُوسُ التُّرُكِ وَالِدَيْسَلْمُ
 فَيَقْتُلُونَ وَيَحْرَفُونَ وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجَلِينَ تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَ
 يَفْشُو الْوَيْلُ وَالرَّنَةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلِيَاكُ حَقًّا أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ وَ
 بِهِمْ أَكْشَفُ الزَّلَازِلَ وَأَدْفَعُ الْأَصَارَ وَالْأَغْلَالَ أَوْلِيَاكُ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ
 رَحْمَةٌ وَأَوْلِيَاكُ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.

از او (علی نقی) بیرون آوردم دعوت کننده براهم را و خزینه دار علمم حسن را و
 این راه را به پسرش (م ح م د) که رحمت برای عالمین است کامل کنم بر او کمال
 موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب باشد پس دوستانم در زمان او خوار شوند و
 سرهایشان بهدیه رود چنانکه سرهای ترک و دیلم (کفار) هدیه می‌شود کشته
 می‌شوند و سوخته می‌شوند و آنان ترسان و بیمناک و هراسان باشند زمین از
 خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در زنانشان بلند شود آنان دوستان حقیقی منند،
 بوسیله آنها هر آشوب سخت و تاریک را از بین برم و از برکت آنها شبهات و مصیبات

و زنجیرها را بردارم درودها و رحمت پروردگارشان بر آنان باد و تنها ایشانند هدایت شدگان.

مؤلف گوید: این حدیث مفصل بود فقط مورد نیاز را آوردم و ابو بصیر گفت اگر در عمرت جز این حدیث نشنیده باشی ترا کفایت کند پس آن را از نااهلش پنهان دار.

نص فاطمه زهرا علیها السلام

محمود بن سید گوید از فاطمه زهرا علیها السلام پرسیده شد آیا حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیش از وفاتش بامامت علی علیه السلام نص و تصریح فرموده؟ پاسخ دادند و اعجاباً آیا روز غدیر خم را فراموش کردی؟ گفتم آنکه بوده است در جای خود صحیح است بمن خبر ده بچیزی که نهانی بشما فرموده باشد جواب داد.

أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ عَلِيُّ خَيْرٌ مِّنْ أَخْلَفَهُ فِيكُمْ وَهُوَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ سِبْطَالِي وَ تِسْعَةٌ مِّنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ أَيْمَةٌ إِبْرَارٍ لِّئِنِ اتَّبَعْتُمُوهُمْ وَجَدْتُمُوهُمْ هَادِينَ مَّهْدِينَ وَلِّئِن خَالَفْتُمُوهُمْ لِيَكُونَنَّ الْخَلَافُ فِيكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

بخدا گواهی می‌دهم که شنیدم می‌فرمود علی بهترین خلیفه است که در شما بجا گذاردم و او امام و خلیفه است بعد از من و دو نبیره‌ام با نه تن از فرزندان حسین امامان نیکوکاراند اگر آنها را پیروی کنند آنها را رهنما و راه یافته می‌یابید و اگر مخالفت کنید با آنها خلاف در شما تا روز قیامت باشد. بعد فرمود آگاه باشید.

وَاللَّهِ لَوُتَرَكُوا الْحَقُّ عَلَى أَهْلِهِ لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ اثْنَانِ وَلَوْ رَثَهَا خَلْفُ بَعْدُ خَلْفٍ حَتَّى يَقُومَ النَّاسُ مِّنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَلَكِنَّهُمْ قَدَّمُوا مَن آخَرَ اللَّهُ بِشَهَادَتِهِمْ وَ آخَرُوا مَن قَدَّمَ بَارِئِهِمْ وَلَمْ يَسْمَعُوا مَا قَالَ اللَّهُ «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ».

بخدا قسم اگر حق را بر اهلش واگذارند در خداوند دو کس اختلاف نکنند و هر آینه آن را از همدگر ارث می‌برند تا اینکه نهم از فرزند حسین قیام کند و لکن آنها پیش انداختند کسی را که خدا پس انداخت بشهادتشان و پس افکندند کسی را به رایهایشان جلو انداختند و نشنیدند آنچه خداوند فرمود «و پروردگار تو می‌آفرید آنچه خواهد و بر می‌گزیند، برای آنها اختیاری از امرشان نیست»

نص امام دوم درباره مهدی

روزی جمعی به محضرش شرفیاب و از صلح و سازش که با معاویه نموده بود گله کردند و خورده گرفتند. پیشوای دومین با یکدنیا صراحت گفت: نمی‌دانید من چه

خدمت بزرگی را انجام داده‌ام و برای حفظ دین شما این کار من چه ارزشی را دارد. بخدا سوگند آنچه من پیشه خود ساختم ارجمندتر است برای شیعه از آنچه بر آن خورشید می‌تابد و غروب می‌کند. سپس نکته‌ای را بیان نمود که امام بایستی از همه علمش و دوراندیشیش برتر و بالاتر باشد. لذا فرمود: آیا شما مرا امام مفترض الطاعة نمی‌دانید؟ آیا خدا اطاعت مرا بر شما فرض ننموده؟ من بگفته رسول خدا یکی از دوسیدان جوانان بهشت نیستم؟ همه گفتند آری راست می‌گوئی تو امامی تو آنچنان کسی هستی که پیامبر فرمود: **الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا أَشْبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ** باز نکته‌ای را اضافه کرد تا حقیقتی روشن شود و گفت آیا می‌دانید چون خضر کشتی را سوراخ نمود، جوانان را کشت، دیوار را خراب کرد، مورد سرزنش حضرت موسی قرار گرفت چون حضرتش بر اسرار آن واقف نبود ولی خدای بزرگ می‌دانست که کار خضر روی مصلحت است. امروز شما خورده بگیریید ولی خدا می‌داند روش من روی مصلحت و واقع بینی بوده که نتوانستیم در مقابل آنها کاری انجام دهیم تنها قائم آل محمد است که عیسی بن مریم باو اقتدا می‌کند و خداوند ولادتش را مخفی قرار می‌دهد و خودش را از انظار دور می‌دارد تا هیچ ستمگری بر او دست نیابد و چون این نهمین فرزند برادرم حسین را از بزرگترین زنان و کنیزان دنیا آمد خدای متعال عمر او را در غیبت طولانی فرموده، ولی چون ظهور پیدا می‌کند دست قدرت حق او را بصورت جوانی چهل ساله نمایش می‌دهد تا همه دریابند که قدرت و توانائی حق بر همه چیز احاطه دارد.

مَا مِمَّا أَحَدٌ الْاَوْيَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِلطَّاعِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ خَلْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَخْفَى وَ لَادَتَهُ وَ يَغِيبُ شَخْصَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ ذَلِكَ النَّاسُ مِنْ وَ لِدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْآبَاءِ يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقَدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍّ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. هر یک از ما در گردش بیعت طاغیه زمانش باشد بجز قائم که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند خدای عزوجل ولادتش را مخفی کند و شخص او غایب شود تا برای کسی در گردش بیعت نباشد زمانیکه خروج کند آن نهم از فرزندان حسین پسر بزرگ پدرانست عمرش در غیبتش طولانی شود بعد خداوند او را بقدرتش بصورت جوان چهل ساله ظاهر کند تا بدانند خدا بر همه چیز قادر است

و نیز فرمود آگاه باشید امامان بعد از رسول خدا دوازده نفراند نه تا از صلب حسین و از آنها مهدی این امت است.

نص امام سوم درباره ولی عصر

فِي النَّاسِ مِنْ وُلْدِي سُنَّةٌ مِنْ يُوْسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ هُوَ قَائِمُنَا
 أَهْلُ الْبَيْتِ يُصْلِحُ اللَّهُ تَعَالَى أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ. فرمود در نهم از فرزندانم سنتی
 است از یوسف و سنتی است از موسی بن عمران و او قائم ما اهل بیت است خداوند
 کار او را در یک شب اصلاح می کند.

عیون (۶۸) روزی سیدالشهداء زبان بسخن گشود و درباره امامت و سرنوشت
 جمعیت سخن گفت: در میان ما خاندان نبوت و رسالت دوازده مهدی وجود دارد که
 هر یک برای ارشاد و هدایت اجتماع بشری از پیشگاه مقدس پروردگار ماموریت
 داشته نخستین امام و رهبر الهی امیرالمومنین علی علیه السلام است و آخرین آنها نهمین
 فرزند من که اوست امام قائم و پیشوائی که با فرمان الهی قیام نموده و حق را در روی
 زمین گسترش می دهد و صحنه گیتی حیاتی تازه بخود می گیرد پس از آنکه چهره اش
 به غبار نادانی و بیعدالتی گرفته شده باشد در نتیجه دین خدا که از متن واقع گرفته
 شده و حق است بر تمام ادیانی که خود را بدروغ بخدا بسته اند. غلبه پیدا می کند اگر
 چه مشرکین و ضد خداپرستان از این کار ناراضی باشند آری این امام دوازدهم از
 انظار پنهان می گردد و آن چنان دوری او بدرازا می کشد که جمعی از دین خدا بر
 می گردند و انکار او می کنند ولی دسته ای چنان در عقیده خود راسخ هستند که بهیچ
 قیمتی دوستی او را از دست نمی دهند و مردم از خدا برگشته به آنها می گویند اگر شما
 راست می گوئید چه روزی او پیدا می شود و به این بدبختیها خاتمه می دهد. آگاه
 باشد مردمی که در عصر غیبت بر ناکامیها و ناهنجاریها صبر کنند و دشنامهای
 بیخردان و آزار ناجوانمردانه ستمگران را در راه حق تحمل نمایند مانند کسانی
 هستند که در رکاب نبی اکرم به امر پیشوای اسلام مجاهده می نمایند. چه این دسته
 هم برای رسیدن به هدف منجی بشریت پیامبر عالیقدر و بشمر رساندن مکتب انسانی
 او دست از فداکاری بر نمی دارند و در این راه صبر می کنند.

وَ هُوَ قَائِمٌ هُدَى الْأُمَّةِ النَّاسِ مِنْ وُلْدِي صَاحِبُ الْأَمْرِ وَ هُوَ الَّذِي يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ
 وَ هُوَ وَحْيٌ.

و او قائم این امت است نهم از فرزندانم صاحب الامر و او آنکس است که میراثش

زنده باشد قسمت شود (و چنان شد که حضرت خبر داده بود).

نص امام چهارم درباره امام عصر

ابی خالد کابلی روزی بخدمت امام چهارم شرفیاب می شود و درباره کسانی که خداوند بر مردم محبت و دوستی آنها را فرض نموده سؤال می کند تا دریابد اولوالامر کیانند که خدا در قرآن اطاعت آنها را بر مسلمانان واجب شمرده است حضرت با کمال صراحت اولوالامر را معرفی نمود و از امیرالمؤمنین شروع نمود و اسامی ائمه را یک بیک شمرد و از مهدی اهل بیت دوازدهمین امام نام برد و سپس در جواب کابلی که گفت سرانجام چه خواهد شد؟ فرمود: غیبت او ادامه پیدا می کند و مردمی که در عصر غیبت زندگی می کنند و امامت امام دوازدهم را قبول نموده و با کردار نیک خود انتظار فرج او را دارند بر مردم سایر اعصار فضیلت و برتری خواهند داشت، چه آنها در راه خداشناسی و معارف الهی آن قدر پیشرفت نموده و مورد عنایت پروردگار قرار گرفته اند که خرده ها و بینشها و ادراک آنها آن قدر اوج گرفته که در زمان غیبت چون زمان حضور درک می کنند و بحق می رسند. این دسته از پیروان اسلام مانند کسانی هستند که در پیشگاه مقدس رسول اکرم جهاد نموده و فداکاری کرده اند حقا چنین گروهی دین داران با اخلاصی هستند که راستی پیرو مکتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزندان بزرگوارش می باشند و از دستورات مقام ولایت پیروی کرده اند اینها هستند که دین خدا را با گفتار و کردار خود بدیگران می رسانند و مردم را بحق آشنا می کنند آگاه باش بهترین و ارزشمندترین اعمال در این عصر ناامید نشدن و به دنبال هدف گام برداشتن و انتظار فرج را داشتن است.

نص حضرت باقر علیه السلام

۵۱ بحار (۱۳۸) طبق روایاتی که چندین نفر از بزرگان حدیث نقل نموده اند روزی ام هانی بخدمت امام می رسد و از تفسیر آیه کریمه «فَلَا أُقْسِمُ بِالْحُنُيُنِ» سؤال می کنید. حضرت باقر می فرماید: امام و پیشوایی است که خود را از مردم پنهان می دارد و در نتیجه علم او از مردم منقطع می گردد و مسلمانان نمی توانند از سرچشمه دانش و معرفت او بهره برداری کنند و این امامی است که در سال ۲۶۰ هجری پنهان می شود سپس بموقع خود بروز می کند مانند شهابی که در شب تاریک طلوع کند و جهانی را بنور خود روشن سازد پس اگر چنین زمانی را درک نمودی خوشا بر تو و چشم تو روشن باد.

نص دیگر عزتِ اولیاء و دینِ خدا با مهدی است

۲ کا ۴۸۶) حکم بن ابی نعیم گوید در مدینه خدمت امام باقر رسیدم عرض کردم من بین رکن و مقام نذر کرده و بعهده گرفته‌ام که اگر شما را ملاقات کنم از مدینه بیرون نروم تا زمانیکه بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه حضرت هیچ پاسخی بمن نداد من ۳۰ روز در مدینه بودم سپس در بین راه بمن برخورد و فرمود ای حکم هنوز این جایی گفتم آری من نذری که کرده‌ام بشما عرض کردم، شما مرا امر و نهی نکردید و پاسخی ندادید

فرمود: فردا صبح بمنزل من بیا فردا خدمتت رفتم فرمود مطلب را پرس گفتم من بین رکن و مقام نذر کردم و روزه و صدقه برای شما بعهده گرفتم که اگر شما را ملاقات کردم از مدینه بیرون نروم تا آنکه بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه؟ اگر شما هستی ملازم خدمتت باشم و اگر نیستی در روی زمین بگردم و در طلب معاش برآیم. فرمود ای حکم همه ما قائم بامر خدا هستیم.

عرض کردم شما مهدی هستید فرمود: همه ما بسوی خدا هدایت می‌کنیم عرض کردم شما صاحب شمشیر هستید فرمود: همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم (شمشیر پیغمبر ارث ماست) گفتم شما هستید که دشمنان خدا را می‌کشی و دوستان خدا بوسیله شما عزیز می‌شوند و دین خدا آشکار می‌شود؟

فرمود ای حکم چگونه من با او باشم در صورتیکه به ۴۵ سالگی رسیده‌ام و حال آنکه صاحب این امر از من بدوران شیرخوارگی نزدیکتر و هنگام سواری چالاک‌تر است (چنانکه در روایت آمده) حضرت مهدی هنگام ظهورش بصورت جوان ۳۰ ساله و نیرومند است.

از حضرت صادق از قائم علیه السلام سؤال شد فرمود: همه ما قائم به امر خدائیم یکی پس از دیگری تا زمانیکه صاحب شمشیر آمد **جاء بامر غیرالذی کان با دستوری** غیر آنچه باشد می‌آید (تقیه ندارد)

نص و حدیث امام صادق

روزی زراره خدمت امام ششم می‌رسد امام او را آگاه می‌کند که مهدی قبل از قیام غیبت می‌کند و از انظار دور می‌گردد. **زراره** می‌گوید چرا بچنین سرنوشتی مبتلا می‌شود؟ امام اشاره بسوی خود می‌کند و باو می‌فهماند که اگر ظاهر شود طعمه شمشیرها قرار گرفته و حجت از میان برداشته می‌شود سپس به زراره می‌گوید این

مهدی است که مردم انتظار او را می‌برند و این پیشوایی است که مردم درباره او اختلاف می‌کنند گروهی در ولادتش شک نموده و عده‌ای بر آنند که در حمل است هنوز ولادت نیافته و دسته‌ای هم او را غایب می‌شناسند و عده‌ای هم می‌گویند هنوز ولادتی پیدا نکرده است جمعی هم بر آنند که دو سال قبل از مرگ پدرش بدنیا آمده است ولی باید خدا پیروان مکتب علی (ع) را امتحان کند تا کسانی که بوضع آشنا نیستند و بدروع خود را به شیعه می‌بنند آزمایش شوند و در نتیجه در شک و تردید بسر برند، در اینجا زراره بخود آمد و سؤالی ارزنده نمود و گفت اگر بچنین زمانی من رسیدم چه عملی انجام دهم که خود مصون بمانم حضرت فرمود این دعا را بخوان:

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.

شرح مفصل از مفضل بن عمر

۳ نواب ۹۸) مفضل بن عمر گوید از آقایم امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا برای امامیکه ظاهرش آرزو کرده شده و آن مهدیی که ظاهر شدنش انتظار می‌رود وقت معینی هست که مردم آن را بدانند فرمود معاذالله از اینکه وقتی برای آن قرار داده باشد یا شیعیان ما برای آن وقت قرار دهند گفتم چرا برای آن وقتی مقرر نشده فرمود برای آنکه مراد آن ساعتی است که خداوند فرمود: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا**. (۱۸۷/۷) از تو از ساعت می‌پرسند رسیدن آن چه زمانست) بگو علم آن نزد پروردگار است ظاهر نمی‌کند آن را در وقتش مگر آنکه بر آسمانها و زمین گران آید نیاید شما را مگر ناگهانی بگو علم آن نزد خداوند است ولکن بیشتر مردم نمی‌دانند و نیز فرمود **و عنده علم الساعة**. (نزد اوست علم ساعت) و نگفت نزد کسی است غیر او می‌باشد تا آنجا که گفتم

ایرادهای دیگر

(۱۸/۴۲) **يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ إِلَّا الَّذِينَ يَمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ**. (می‌دانند که آن حق است آگاه باشید همانا آنان که در ساعت شک می‌کنند در گمراهی دوراند) مفضل گفت معنی یمارون یعنی چه حضرت فرمود می‌گویند چه زمان متولد شده و کسی او را دیده و او در کجاست و کجا خواهد بود و کی ظاهر می‌شود و همه اینها عجله در امر خداوند است و شک در قضاء اوست آنان کسانی

هستند که در دنیا و آخرت ضرر کردند و به درستی که برای کافرین بد بازگشتی است.

يَقُولُونَ مَتَىٰ يُؤْتَىٰ مَتَىٰ وُلْدٌ وَمَنْ رَأَىٰ وَ أَيْنَ هُوَ وَ أَيْنَ يَكُونُ وَ مَتَىٰ يَظْهَرُ كُلُّ ذَلِكٍ
 اِسْتَعْجَالًا لِأَمْرِ اللَّهِ وَ شَكَاةً قَضَائِهِ أَوْلِيكَ الدِّينِ خَسِرُوا الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ وَ إِنَّ
 لِلْكَافِرِينَ شَرَّ مَا بَدِئُوا بِهِ

نفی توقیت از ظهور ولی عصر

مفضل گفت ای مولا پس وقتی برای ساعت ظهور مهدی قرار داده نشده فرمود نه وقتی مقرر نشده هر کس که برای ظهور مهدی، وقتی قرار دهد خود را با او در علم او شریک کرده و ادعا نموده که بر سر او آگاه شده و برای هیچ سری نیست مگر اینکه بحقیقت بسوی این خلق خوابزده گمراه از خدا رو تافته‌ی از اولیاءالله واقع شده و برای خدا خزینه‌هایی بهتر برای سرش نزد آنها نیست که از جهل آنها به آن بیشتر باشد (جهل مردم به سر خدا بیشتر است از خزاین سر او) و جز این نیست بسوی مردم القا شده تا برای خداوند بر آنها حجت باشد

وَ مَا لِلَّهِ خَزَائِنٌ هِيَ أَحْسَنُ لِسِرِّهِ عِنْدَهُمْ أَكْثَرُ مِنْ جَهْلِهِمْ بِهِ وَ إِنَّمَا أَلْقَىٰ إِلَيْهِمْ
 لِيَكُونَ لِلَّهِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ.

از چگونگی ظهور سؤال کرد

عرض کرد آغاز ظهور مهدی عجله چگونه است فرمود ظاهر می شود در حالیکه مردم در شبهه باشند تا امر او آشکار و ذکر او بلند گردد و بنام او و کنیه‌اش و نسبش ندا کرده شود و اینها در دهن‌های اهل حق و باطل موافق و مخالف زیاد شود (همه جا گفتگوی آن حضرت باشد) تا دلیلی باشد که مردم همه را بشناختن حضرت ملزم سازد نسبت می دهیم به نسب و نام و کنیه او و می گوئیم باجدش پیغمبر همانم و هم کنیه است تا اینکه مردم نگویند ما نمیشناختیم و نام او را نمی دانستیم و بذات خدا قسم که محققاً بنام و کنیه و نسب او بر زبان‌های ایشان تا اندازه واضح شناخته می شود که بعضی برای بعضی دیگر نام او را می برند همه اینها برای لزوم حجت است بر ایشان.

و خداوند او را ظاهر می کند همچنانکه جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله وعده فرموده در گفته خداوندیکه غالب و عزیز است آن خدائی که رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمام دینها ظاهر کند و اگر چه مشرکین ناگوار باشند.

تأویل این آیه را خواست

گفت ای مولا تأویل گفته خدا لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ چیست؟ فرمود: آن گفته خداوند عزوجل است که فرمود (۱۹۳/۲) قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ. (با آنها قتال کنید تا فتنه نباشد و دین همه‌اش برای خدا باشد) یعنی با کفار و مشرکین و منافقین بجنگید و بکشید آنها را تا فتنه و فساد و دینهای مختلف باقی نباشد. چنانکه فرمود (۱۹/۳) إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ. (بدرستی که دین نزد خدا اسلام است) و فرموده اوست (۸۵/۳) وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ. (و هر کس پیغمبر از اسلام دینی برگزیند هرگز از او قبول نشود و او در آخرت از زیانکارانست).

دین انبیاء همه اسلام بود

گفتم ای مولا پس دینی که آن را آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آوردند آن اسلام است فرمود: آری از اول تا آخر آنها و این آیه از آنست (۱۹/۳) إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ و قول خداوند (۷۸/۲۲) مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ و قول خداوند در قصه ابراهیم و اسماعیل (۱۲۸/۲) وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ و قول او در قصه فرعون (۹۰/۱۰) حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ و قول خداوند در قصه سلیمان و بلقیس آنجا که می‌گوید (۳۸/۲۷) أَيْكُمْ يَا بَنِي بَعْرَشٍ قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ و باز قول بلقیس که گفت وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و باز در قول عیسی (۵۲/۳) وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَأَخَذْتُم مَوَازِينَ فَوَجَدْتُمْ أَنفُسَكُمْ فِيهَا مُثْقَلَةً وَ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ و قول او در قصه لوط (۳۶/۵۱) فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ تا آنجا که گفته است بگوئید لِأَنْفُرُقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و قول او در قول یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

مؤلف گوید: حضرت ده آیه درباره اسلام آوردند که دین حق نزد خداوند همان اسلام است و غیر آن قابل جزا نمی‌باشد.

دین مجوس از کجا است

مفضل پرسید ملتها چنداند فرمود: چهاراند و آنها شریعتها است پرسید چرا

مجوس را مجوس نامند. فرمود: برای اینکه مجوسی شدند (آنان به یزدان و اهرمن قائلند خیر را از یزدان و شر را از اهرمن دانند) در سریانی بودند و ادعا کردند که بر دین آدم و شیث بقیة الله پسر آدم هستند و گویند برای آنها نکاح مادران و خواهران و دختران و خاله‌ها و عمه‌ها و زمانیکه با ایشان محرم‌اند آزاد کرده‌اند و آدم و شیث آنها را امر کرده‌اند که هر وقت آفتاب در آسمان بایستد نماز بخوانند و برای آنها وقتی برای نمازشان قرار ندادند و جز این نیست که اینها دروغ بستن بر خدا و آدم و شیث است.

پایان امام حسین علیه السلام با ولی عصر اند

پرسید یا سیدی هفتاد و دو مرد اصحاب ابی عبدالله الحسین علیه السلام با حضرت ظاهر می‌شوند فرمود ظاهر می‌شود ابو عبدالله الحسین بن علی علیه السلام در دوازده نفر صدیق از شیعیانش و بر آن حضرت عمامه سیاهی است عرض کرد پس نقباء قائم علیه السلام با حضرت پیش از قیامش بیعت کرده‌اند حضرت فرمود ای مفضل

كُلُّ بَيْعَةٍ قَبْلَ ظُهُورِ الْقَائِمِ فَبَيْعَتُهُ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ وَخَدِيعَةٌ لِّعَنِ الْمُبَايَعِ لَهَا وَالْمُبَايَعِ لَهُ. هر بیعتی پیش از ظهور قائم علیه السلام کفر و نفاق و خدعه است بیعت گیرنده برای آن و تبعیت کننده ملعونست، حضرت به کعبه بیت الحرام تکیه می‌کند و دست مبارکش را می‌کشد پس سفید و درخشان دیده می‌شود پس می‌گوید این دست خدا و از جانب خدا و به امر خداوند است سپس این آیه را می‌خواند.

(۱۰/۴۸) اِنَّ الَّذِيْنَ يُبَايِعُوْنَكَ اِنَّمَا يُبَايِعُوْنَ اللّٰهَ يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيْهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهٖ وَ مَنْ اَوْفٰى بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهِ اللّٰهُ فَسُوْٓءَ تَبٰىءٍ اَجْرًا عَظِيْمًا.

(پس اول کسی که دست او را بیوسد جبرئیل بعد با او بیعت می‌کند و ملائکه و نجباء جن بیعت می‌کنند سپس نقباء و مردم در مکه بامداد می‌گویند این مرد کیست به جانب کعبه و این خلق کیانند با او و این نشانهایی که در این شب دیدیم چیست که مانندش دیده نشده بعضی بعضی دیگر گویند او همان صاحب بزها است و بهم می‌گویند بنگرید آیا کسی را که با اوست می‌شناسید گویند جز چهار نفر از مکه و چهار نفر از اهل مدینه را فلانی و فلانی را شناسیم آنها بنام‌هاشان می‌شمارند.

از خورشید حضرت معرفی می‌شود

اینها در اول طلوع خورشید واقع می‌شود پس همینکه خورشید در آمد و روز روشن شد از چشمه خورشید بزبان عربی آشکار یک صحیحه بلند شود که هر کس

در آسمان و هر کس در زمین‌ها است آن را می‌شنود.

يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ هَذَا مَهْدِيُّ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

ای گروه آفریده‌ها این مهدی آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است بنام جدش رسول‌الله و کنیه اوست و نسب او پیدرش حسن یازدهم تا فرزندان حسین بن علی بن ابیطالب امیرالمومنین است پس امر او را پیروی کنید تا هدایت یابید و امر او را مخالفت نکنید که گمراه می‌شوید.

ملائکه و جن لبیک گویند

اول کسی که ندای او را لبیک گویند ملائکه پس جن پس نقباء همه گویند **سمعنا و اطعنا** و گوشداری از خلائق نماند مگر آنکه آن ندا را بشنود و خلائق از بیابانی و شهری و دریائی قبول می‌کنند و بیکدیگر می‌گویند و می‌فهمانند و چون نزدیک غروب شود فریاد زنی از سمت مغرب فریاد زند ای مردم پروردگار شما در وادی یابس (بیابان خشک) از زمین فلسطین ظاهر شد و او عثمان پسر عنبسه از بنی‌امیه از فرزندان یزید بن معاویه لعنت خدا بر او پس او را پیروی کنید تا هدایت شوید با او مخالفت نکنید که گمراه می‌شوید (یک مرتبه) ملائکه و جن و نقباء آن را رد کرده و تکذیبش می‌کنند و گویند **سمعنا و عصینا** و هیچ شکاک و منافقی و کافری نماند جز آنکه به آن صدا گمراه می‌شود

خود را حضرت معرفی می‌کند

حضرت پشت به کعبه نموده می‌گوید ای مردم دنیا هر کس می‌خواهد به آدم و شیث بنگرد من آن آدم و شیثم آگاه باشید هر کس می‌خواهد بنوح و سام بنگرد من نوح و سامم بدانید هر کس می‌خواهد به ابراهیم و اسمعیل بنگرد من ابراهیم و اسماعیل ام آگاه باشید هر کس می‌خواهد بموسی و یوشع بنگرد من موسی و یوشع ام بدانید هر کس می‌خواهد بعیسی و شمعون بنگرد من عیسی و شمعونم آگاه باشید هر کس می‌خواهد به محمد رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و امیرالمومنین بنگرد من محمد و امیرالمومنین ام و هر کس می‌خواهد حسن و حسین را ببیند من حسن و حسینم آگاه باشید هر کس می‌خواهد امامان از فرزند حسین یکی بعد دیگری را به بیند من آنان هستم بمن بنگرد

کتب آسمانی تمام نزد ولی عصر است

از من پرسید من خبر می‌دهم به آنچه خبر دادند و آنچه ندادند بدانید هر کس

کتابها و صحیفه را می خواند گوش کند بعد آغاز می کند به صحفی که بر آدم و شیث نازل شده آن را قرائت می کند امت آدم و شیث گویند حقیقتاً همین صحف است و ما آن را خوانده ایم و ندانستیم بعضی از آن را و آنچه که از ما پنهان بوده و آنچه را که از آنها افتاده و تحریف و تبدیل شده پس صحف نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و زبور را می خواند اهل تورات و انجیل و زبور می گویند بذات خدا قسم صحف نوح و ابراهیم حقیقتاً این است و آنچه از آنها افتاده و تبدیل و تحریف شده این است و تورات و انجیل کامل و اینها چندین برابر از آنست که ما می خواهیم پس از آن قرآن را می خواند مسلمین گویند بذات خدا قسم قرآن راست و درستی که خدا بر محمد ﷺ نازل کرده است چیزی از آن نیفتاده و تبدیل نشده خدا لعنت کند کسی را که از آن انداخته و آن را تبدیل و تحریف کرده است.

جریان دابة الارض و هلاکت سفیانی

۳ نواب (۱۲۰) پس دابة (جریان مفصلی دارد) در بین رکن و مقام ظاهر شود و در روی مومن بنویسد این مومن است و در روی کافر این کافر است آنگاه مردی بطرف حضرت می آید که روی او به پشت برگشته جلو حضرت می ایستد گوید سیدی من بشیرم ملکی مرا امر کرده که بتو ملحق شوم و ترا بهلاکت لشکر سفیانی در زمین بیدار مژده دهم حضرت فرماید قصه ات چیست و جریان برادرت نذیر چگونه است. گوید با برادرم نذیر در لشکر سفیانی بودیم، دمشق را تا بغداد خراب کردیم و بغداد را خراب و هموار کردیم و کوفه و مدینه را ویران کردم و قاطرهای ما در مسجد رسول خدا سرگین انداخت و از آنجا بیرون شدیم در حالیکه لشکر ما نزدیک سیصد هزار مرد بود اراده مکه کردیم برای خرابی و کشتن اهل آنجا وقتی به بیداء رسیدیم متحیر شدیم ناگاه صیحه زننده ای بما صیحه زد که ای بیابان این ستمکاران را هلاک کن، زمین شکافته شد تمام لشکر را بخود فرو برد بذات خدا قسم که جز من و برادرم و زانوبند شتری کسی باقی نماند ناگاه فرشته آمد روهای ما را بعقب برگردانید چنانکه می بینی و به برادرم گفت وای بر تو بیم دهنده به نزد سفیانی رو در دمشق او را بظهور مهدی آل محمد ﷺ بیم ده و بگو خدا لشکر او را در بیداء هلاک کرد و بمن گفت ای بشیر خودت را در مکه به مهدی برسان و او را بهلاکت ستمکاران مژده ده و به دست او توبه کن زیرا او توبه ترا می پذیرد پس دست خود را بر روی تو می کشد و آن را بحال اول برگرداند و او با حضرت بیعت می کند و با ایشان خواهد بود.

ملائکه و جن با آدم‌ها ظاهر می‌شوند

گفتم سیدی آیا ملائکه و جن برای مردم ظاهر می‌شوند فرمود ای **والله** ای مفضل و با ایشان آمیزش می‌کنند چنانکه مرد با خاصان و اطرافیان و خانواده خود آمیزش می‌کند گفتم سیدی با آن حضرت سیر می‌کنند فرمود ای **والله** و هر آینه در زمین هجرت و ما بین کوفه و نجف فرو می‌آیند و شماره اصحاب او در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه و شش هزار از جنیان‌اند که خداوند با ایشان بحضرت کمک می‌کند و بدست او فتح می‌دهد.

کعبه و مکه را تغییر می‌دهد

گفتم سیدی با اهل مکه چه می‌کنند فرمود آنها را به حکمت و موعظه حسنه دعوت می‌کند پس او را اطاعت می‌کنند و مردی از اهل بیت خود بجا می‌گذارد و بقصد مدینه بیرون شود پرسید با خانه چه می‌کند؟ فرمود: آن را خراب می‌کند و جز قواعد را باقی نگذارد همان قواعدی که اول بار در عهد آدم در مکه بوده و آنچه ابراهیم و اسماعیل از آن بالا بردند و آنچه بعد از آن نباشد هیچ نبی و وصی بنا نکرده و دوباره بنا می‌کند بهر جور که خواهد و آثار ستمگران را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم از بین می‌برد و مسجد جامع کوفه را خراب می‌کند و به بناء اول بر می‌گرداند و قصر کهنه ملعونی را که ملعونی بنا کرده ویران سازد (شاید بغداد باشد

چرا قوم موسی را یهود گویند

عرض کرد بفرمائید چرا قوم موسی را یهود گفتند فرمود برای قول خداوند از قول آنها: **إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ**. بدرستی که ما بسوی تو هدایت شدیم پرسید چرا نصاری را نصاری نامند فرمود برای قول عیسی به آنان (۱۴۱/۶۱) یا بنی اسرائیل **مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ**. **قَالَ الْخَوَارِثِيُّونَ نَحْنُ الْأَنْصَارُ لِلَّهِ**. پس نصاری نامیده شدند برای نصرت دین خدا. پرسید چرا صائبون را چنین نامیدند فرمود:

لِأَنَّهُمْ صَبَّوْا إِلَى تَعْطِيلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَالشَّرَائِعِ وَقَالُوا كُلَّمَا جَاءُوا بِهِ بَاطِلٌ وَجَحَدُوا تَوْحِيدَ اللَّهِ وَنُبُوَّةَ الْأَنْبِيَاءِ وَرِسَالَاتِ الرُّسُلِ وَوَصِيَّةَ الْأَوْصِيَاءِ وَهُمْ بِأَلْشَّرِيعَةِ وَلَا كِتَابٍ وَلَا رَسُولٍ وَهُمْ مُعْطَلَةُ الْعَالَمِ.

برای اینکه از کیش حق بیرون شدند به تعطیل (رسالت) انبیاء و فرستادگان و ملتها و شریعتها برآمدند و گفتند آنچه پیغمبران آورده‌اند باطل است و توحید خدا را با نبوت انبیاء و رسالت رسل و وصیت اوصیاء همه را انکار کردند و آنها بی شریعت

و بلا کتاب و بی رسول اند و آنها عالم را معطل دانند.

مؤلف گوید: در مجمع البحرین گوید آنها طائفه از کفاراند که از دین نوح برگشتند و در باطن کواکب را می پرستند و نصرانیت به آنها منسوب می شود و آنها ادعا می کنند که دین مبانی بن شیث بن آدم هستند و گویند آنها ملائکه را می پرستند.

مفضل گفت: سبحان الله چقدر این علم بزرگست فرمودند آری این را در دهان شیعیان ما انداز تا در دین شک نکنند.

از جای ولی عصر پرسید و اخبار غیبی

گفت یا سیدی در کدام بقعه مهدی علیه السلام ظاهر می شود حضرت صادق علیه السلام فرمود: لَا تَرَاهُ عَيْنٌ فِي وَقْتِ ظُهُورِهِ إِلَّا رَأَتْهُ كُلُّ عَيْنٍ. او را هیچ چشمی نمی بیند بغیر هر چشمی که او را دیده پس هر کس غیر این را بشما گفت او را تکذیب کنید گفت سیدی وقت ولادتش دیده نمی شود فرمود چرا والله بدرستی او هر آینه از ساعت ولادتش تا وفات پدرش دو سال و هفت ماه دیده می شود اول آن وقت فجر شب جمعه هشتم شعبان از سنه ۲۵۷ تا روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول از سال دویست و شصت و آن روز وفات پدرش از همان ماه و همان سال دیده می شود در شهری که در کنار دجله آن را متکبر جبار بنا می کند که ابی جعفر عتاب کننده نامیده می شود آنکه به متوکل ملقب است و او خوانخوار است خدا لعنتش کند.

وَهِيَ مَدِينَةٌ تَدْعَى سُرَّ مَن رَأَى وَ هِيَ سَاءٌ مَن رَأَى يَرَى شَخْصَهُ الْمُؤْمِنُ الْمُحَقِّقُ وَلَا يَرَاهُ الْمُشَكِّكَ الْمُنْكَرُ وَيَنْقُذُ فِيهَا أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ وَ يَغِيبُ عَنْهَا فَيُظْهِرُ بَصَارًا بِجَانِبِ الْمَدِينَةِ بِحَرَمِ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَلْقَاهُ هُنَاكَ بِالْقَصْرِ مَن يُسَعِدُهُ اللَّهُ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ ثُمَّ يَغِيبُ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِّنْ سَنَةٍ سِتِّ وَ سِتِّينَ وَ مَا تَيْنَ فَلَا تَرَاهُ عَيْنٌ وَاحِدَةً حَتَّى تَرَاهُ كُلُّ عَيْنٍ.

و آن شهر است که خوانده می شود: هر کس آن را دیده شاد شد: و حال آنکه بد آمد هر که آن را دید، شخص او را مومن حقیقی می بیند و او را شک کننده منکر اهل ریب نمی بیند و در آن امرش و نهیش نافذ باشد و از آنجا غیبت می کند پس در قصر بصر یا بجانب مدینه ظاهر می شود در حرم جدش رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس او را در آنجا می بیند کسی که خدا او را بنظر کردن سعادت دهد بعد در آخر روز از سنه دویست و شصت و شش غایب شود پس او را چشمی نه بیند تا زمانیکه او را هر چشمی به بیند (یعنی زمان ظهور آن حضرت بعد از غیبت کبری).

تبصره لازم بنا بر مشهور ولادت حضرت روز جمعه پانزدهم شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج هجری می باشد و بعضی ۲۵۶ بعدد نور بحساب جمل آورده و بعضی ولادت حضرت را در هشتم شعبان طبق حدیث امام صادق از مفضل آورده اند و سال ولادت را ۲۵۷ گفته اند و این خلاف مشهور است و بنا بر مشهور وقت وفات پدر بزرگوارش پنجساله بوده اند و در بخش مذکور شد.

مخاطبان صاحب الامر

پرسید یا سیدی پس کی با آن حضرت خطاب می کند و حضرت باکی خطاب می کند حضرت صادق علیه السلام فرمود با او مخاطبه می کنند حتی او را چشمی از ملائکه و مومنین جن می بینند و امر و نهی او بسوی ثقات (کسانی که از ایمان مورد وثوق اند) و وکلاء آن حضرت بیرون می شود و بر در خانه اش محمد بن نصیر بصری در روز غیبت او بصاریا می نشیند سپس در مکه ظاهر می شود.

وَاللّٰهُ يَا مُفَضَّلَ فَكَانِي أَنْظَرُ إِلَيْهِ وَقَدْ دَخَلَ مَكَّةَ وَعَلَيْهِ بَرْدَةٌ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
عَلَى رَأْسِهِ عِمَامَةٌ صَفْرَاءُ وَفِي رِجْلَيْهِ نَعْلَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
الْمَخْصُوصَةُ وَفِي يَدَيْهِ هِرَاوَةٌ يُسَوقُ بَيْنَ يَدَيْهِ أَعْرَازًا عَجَافًا حَتَّى يُقْبِلُ نَحْوَ الْبَيْتِ
وَلَيْسَ أَحَدٌ يَعْرِفُهُ وَيُظْهَرُ وَهُوَ شَابٌّ عَرْنُونٌ.

و بخدا قسم ای مفضل پس گویا من به او می نگرم و حال آنکه داخل مکه شده برد رسول خدا با او باشد و بر سرش عمامه زرد و در پایش دو نعلین رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و در دست اوست چوب دستی او که در پیش روی خود بزهای لاغری را می راند تا اینکه بطرف خانه خدا می آید و کسی نیست که او را بشناسد و بصورت جوانی رشید کامل مفضل گفت به جوانی بر می گردد یا در حال پیری ظاهر می شود فرمود سبحان الله ای مفضل آیا بر او دور است که هر جور خواهد بهر صورتیکه بخواهد ظاهر شود زمانی که امری از خداوند جل ذکره آید.

مؤلف گوید: معلوم می شود حضرت وکیلانی از ثقات دارند و کسارگرانی از ملائکه و حن هم در کاراند حدیث مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ إِلَّا فَمَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ. حمل بر آنستکه ادعای با بیت و وکالت و ولایت کنند وگرنه حضرت را مردم می بینند و نمی شناسند چنانکه گروهی دیده اند.

نزول ملائکه و جبرئیل و میکائیل

پرسید در میان چه کسانی ظاهر می شود و بچه کیفیت حضرت فرمود به تنهایی ظاهر می شود و می آید تنها در خانه خدا و به کعبه پناه می برد و شب فرا رسیده در تاریکی شب جبرئیل و میکائیل بر او نازل شوند در حالی که (ملائکه) صف بسته باشند جبرئیل گوید **قَوْلُكَ مَقْبُولٌ وَ أَمْرُكَ جَارٌ** سخن تو قبول و امر تو جاریست حضرت دست خود را بر روی خود می کشد و می گوید **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَّقَنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نُبُوًّا مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ**. پس بین رکن و مقام می ایستد فریاد می زند فریادی که گوید ای نقبای من و مخصوصین و کسانی که خدا آنها را برای ظهور من ذخیره کرده بر روی زمین از روی اطاعت سویم بیاید.

پس آن صدا به همه آنها می رسد در حالی که در محرابها و رختخوابها باشند در مشرق یا مغرب گویا ایشان یک صدا بیک گوش می شنوند پس بقدر یک چشم بهم زدند در نزد حضرت در مسجد الحرام بین رکن و مقام حاضر شوند پس خداوند امر می کند نوری مانند ستون از زمین تا آسمان بلند شود و آن نور در خانه بر مومنی که بر روی زمین است داخل شود مومنین به آن نور شاد شوند و نمی دانند که قائم ما علیه السلام ظاهر شده پس آن حضرت شب را به صبح آورد در حالیکه سیصد و سیزده نفر نقبای او بعدد اصحاب رسول خدا در بدر در مقابل او باشند.

مؤلف گوید: نقیب پیش آهنگ است که گروهی را با وارد بودن موارد راهنمایی می کند و تمام جهات جنگ را می داند.

گریه امام صادق برای ولی عصر علیهما السلام

عبقری (۲۴) سدید صیرفی گوید من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان تغلب بخدمت مولای خود امام صادق علیه السلام داخل شدیم دیدیم حضرت بر روی خاک نشسته و مسح خیبری در بر کرده که آستین هایش کوتاه بود و از شدت اندوه واله بود مانند زنی که فرزند عزیزش مرده باشد مانند جگر سوخته گریه می کرد آثار حزن در روی حضرت ظاهر بود می گفت ای سید من غیبت تو خواب مرا برده و استراحت مرا ربوده و سرور از دلم برده و بلاها را بر من متصل کرده.

سدید گوید: چون حضرت را به آن حال دیدیم عقلها مان پرواز و حیران شدیم و نزدیک بود دلماں پاره شود پنداشتیم حضرت را زهر داده اند یا بلائی عظیم حادث شده عرض کردم ای فرزند بهترین خلق خدا چشم ترا نگریاند چه حادثه رخ داده

حضرت از شدت غم آه سوزناک کشیده فرمود در صبح امروز بکتاب جفر نظر کردم و آن کتابی است مشتمل بر علم بلایا و منایا در آن نوشته بلاهائی که بر ما می رسد در آن علم گذشته و آینده تا روز قیامت است و خداوند آن علم را مخصوص محمد و آل محمد علیهم السلام نموده و در آنجا ولادت حضرت صاحب الامر و غیبت آن حضرت و طول غیبت و عمر و ابتلای مومنین در زمان غیبت و بسیار شدن شک شبهه در دل مردم از طول غیبت و مرتد شدن اکثر مردم در دین خود و بیرون کردن ریسمان اسلام از گردن خود که حق تعالی در گردن بندگان قرار داده و حزن من بر من غالب شده تا آخر خبر که نص بر وجود مهدی و کارهای اوست.

از گشتار مکه هزار یک می مانند

پرسید آیا مهدی در مکه نمی ماند فرمود نه در آنجا از خود خلیفه می گذارد چون بیرون آید بر خلیفه او می شورند و او را می کشند حضرت بر می گردد و آنها با سرشکستگی نزد حضرت می آیند و گریه و زاری می کنند گویند یا مهدی آل محمد توبه کردیم حضرت آنها را موعظه نموده و می ترساند و خلیفه دیگری نصب می کند و بیرون می شود باز مکیان شورش کرده خلیفه حضرت را می کشند، در این بار حضرت یاران خود را از جن و نقباء را می فرستد و فرمان می دهد در آنجا بشری نگذارید جز کسانی که سیمای ایمان دارند پس اگر رحمت خدا هر چیز را فرانگرفته بود و حال آنکه من آن رحمت ام. **وَ اَنَا تِلْكَ الرَّحْمَةُ** هر آینه بسوی آنها با شما بر می گشتم آنها عذر خود را از بین خود و خدا و من برداشتند (امام صادق فرمود) پس (سپاه حضرت) بر می گردند. **فَوَاللَّهِ لَا يَسْلِمُ مِنَ الْمَاءِ مِنْهُمْ وَاحِدٌ لَّا وَاللَّهِ وَلَا مِنَ الْاَلْفِ وَاحِدٌ**. بخدا قسم از صد آنها یکی سالم نماند نه والله و از هزار نفر آنها یکی نماند.

مرکز حکومت ولی عصر در کجاست؟

پرسید خانه مهدی و مجتمع مومنین در کجاست؟ فرمود دارالسلطنه اش کوفه است و محکمه اش جامع آنست و بیت المالش و مقسم غنائم مسلمین مسجد سهله است و جاهای خلوتگاه او زکوات البیض از غربین (درهای سفید از بیابانهای) نجف اشرف است. عرض کرد همه ی مومنین در کوفه خواهند بود فرمود ای والله مومنی نباشد جز در آن و اطراف آن و جای بستن یک گوسفند بهزار درهم می رسد و بسیاری از مردم دوست دارند البته که یک وجب از زمینهای سبوع را بیک وجب از

طلا خریداری کنند و سبب خطه‌ایست که از خطوط همدان

وسعت کوفه چقدر خواهد شد

و یقیناً کوفه پنجاه و چهار میل خواهد شد (تقریباً ۱۰۸×۱۰۸ کیلومتر) و قصرهایش بکربلا می‌رسد و کربلا را خداوند پناه‌گاه و جایگاه (شیعیان) گرداند که ملائکه و مومنین در آن عبادت می‌کنند و برای آن شأن بزرگی است و البته در آن آنقدر برکات زیاد می‌شود که اگر در آن مومنی به‌ایستد و پروردگارش را بخواند خداوند بدعای او مثل ملک دنیا هزار برابر باو عطا فرماید سپس امام صادق علیه السلام آهی کشید.

فرمود ای مفضل بقعه‌های زمین بر هم فخر کردند کعبه که بیت‌الحرام است بر کربلا فخر کرد خداوند باو وحی کرد ساکت باش بر او فخر مکن که آن بقعه مبارکه است که موسی در آن از درخت ندا شده و آن زمین بلندی است که در آن مریم عیسی را غسل داده و بعد از ولادت او خود غسل کرده و آن بهترین بقعه‌ایست که رسول خدا عیسی از آن در وقت غایب شدنش عروج کرده **لِتَكُونَنَّ لِشِيعَتِنَا فِيهَا خَيْرَةٌ اِلَى ظُهُورِ قَائِمِنَا**. و هر آینه برای شیعیان ما در آن تا ظهور قائم ما خیر است.

سفر حضرت بمدینه

پرسید مهدی علیه السلام به کجاست؟ فرمود بمدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به آنجا وارد شود برایش مقام بزرگیست شگفت‌آور که در آنجا شادی مؤمنین و خواری کافرین آشکار می‌گردد عرض کرد آنها چیست فرمود؟ فرمود مهدی می‌گوید ای مردم این قبر جدم رسول الله است؟ گوئید آری ای مهدی آل محمد، گوید در قبر با او کیست گویند دو نفر همخواب او یاران ابوبکر و عمراند با آنکه دانایان از همه خلق است بفلان و فلان (هواخواهان آن دو) می‌گویند چگونه در میان خلق این دو در اینجا با جدم رسول خدا دفن شدند و شاید غیر اینها در اینجا دفن شده مردم گویند یا مهدی در اینجا غیر این دو کسی دفن نشده و جز این نیست که دفن ایشان بسبب آنست که پدر زن پیغمبر و خلیفه او بوده‌اند.

در اینجا حق و باطل شناخته می‌شوند

می‌فرماید در میان شما کسی هست ایشان را بشناسد گویند ایشان را بوصف می‌شناسیم و غیر این دو کسی با جدت هم قبر نبوده می‌فرماید کسی هست که بغیر حرفهای شما سخن گوید و در ایشان شک داشته باشد می‌گویند نه پس سه روز تأخیر

می اندازد و در مردم سروصدا بلند می شود و دوستان آن دو بهم خبر می دهند روز سوم مردم همه جمع شد، حضرت امر می کند قبر را شکافته و دیوارها را برطرف تا بجسد آن دو می رسند آن دو را بیرون آورده تر و تازه بهمان صورت اول امر می کند آن دو را بر درخت خشکی می آویزند درخت مرده زنده می شود بالا رفته برگ در می آورد و شاخه های آن دراز می شود پس دوستان آنها که در شک اند گویند بحق خدا این است شرف حقیقی و بسبب محبت آن دو ما رستگار شدیم و آنچه در باطن دارند یکباره آشکار می کنند و نزدیک آن دو آمده و بدیدن آنها آزمایش می شوند.

منادی حق و باطل را جدا می کند

پس منادی مهدی ندا می کند هر کس این دو یاران رسول خدا را دوست دارد بیک طرف به ایستد مردم دو دسته شده محبان آن دو جدا می شوند حضرت بدوستان آن دو بیزاری از آنها را عرضه می کند آنها گویند ما از آندو بیزاری نجوئیم و نمی دانستیم که در نزد خدا و تو این مقام را دارند فضیلتی است که برای ایشان ظاهر شد ما در این ساعت از آنان بیزاری نجوئیم و حال آنکه دیدیم تر و تازگی آن دو را و زنده شدن درخت را بلکه بخدا قسم از تو و از کسی که ایمان بتو آورده و آن دو را بیرون کرده و به درخت آویخته بیزاریم پس حضرت امر کند باد سیاهی بر آنها بوزد و آنها مانند بیخ های خرما که از جا کنده شده نماید پس امر کند دو بدن را فرود آورده و با اذن خدا زنده نماید.

اجتماع بزرگ مدینه در زمان ولی عصر

منادی ندا کند مردم که از همه جا آمده اند جمع شوند پس حضرت کارهای آن دو را از شب و روز هر چه کرده اند آنگاه قصه قتل قابیل، هابیل را و احراق ابراهیم و افکندن یوسف در چاه و حبس یونس در شکم ماهی و قتل یحیی و بر دار کردن عیسی و عذاب جرجیس و دانیال و زدن سلمان و آتش زدن خانه امیرالمومنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام و تازیانه زدن بدست صدیقه کبری فاطمه و لگد زدن بر شکم او و سقط محسن او و زهر دادن حسن و کشتن حسین علیه السلام و سر بریدن کودکان او و برادران و پسرعموهای او و یاران و اسیر کردن ذریه پیغمبر و ریختن خون های آل پیغمبر و هر خونی که بحرام ریخته شده و هر فرجی که به حرام رفته و هر عمل پلیدی و زشت و گناه و ستمگری که از زمان آدم تا قیام قائم علیه السلام روی داده و می دهد می شمارد آنها را برایشان ملزم می کند و ایشان اعتراف می کنند پس فرمان قصاص

می دهد و آن دو را به دار می زند و امر می کند آتشی از زمین بیرون آید آن دو را با درخت میسوزاند و امر می کند باد خاکستر آن دو را بدریا ریزد (۳ نواب ۱۲۹) پس حضرت بکوفه برگردد.

اشکال و پاسخ

اگر گویند چرا گناه گذشته را به گردن آن دو اندازند و چرا گناه بعد از آنها را بر آنها بار کنند پاسخ می دهیم (با اینکه در کیفر کردار و راهنمای بهشت مفصل پاسخ داده ایم) در نصب خلیفه الله امیرالمومنین علیه السلام که میزان الاعمال بود تمام امور جهان از اول تا آخر روشن شد که در گذشته چه واقع شده و بوسیله آن حضرت انتقامها از ظالمین کشیده می شود مظلومین بحق خود می رسیدند و با از بین بردن خلافت حضرت در غدیر تمام از بین رفت و زحمات انبیاء را از بین بردند و حقوق گذشته پامال و آینده مردم گمراه شدند. (اینها نص امام ششم بود)

نص و حدیث امام هفتم

یونس بر موسی بن جعفر وارد می شود و سؤال می کند شما هستید امامی که بر حق قیام می کند امام در پاسخ او اظهار می دارد من امام قائم بر حق هستم ولی آیا آن قیام کننده ای که زمین را از دشمنان خدا پاک می کند و عدالت را در سراسر جهان گسترش می دهد پس از آنکه ظلم و جور همه آفاق را گرفته باشد او پنجمین فرزند من می باشد که پس از ولادت غیبت طولانی خواهد نمود و از انظار دور می گردد تا حجت خدا از میان مردم بیرون نرود. در زمان غیبت دسته ای از دین خدا خارج می شوند و گروهی دیگر در دین خدا پا برجا می مانند. سپس امام فرمود خوشا بحال شیعیان ما کسانی که در حال غیبت دست از ما بر نمی دارند و پیوسته بدنبال ما هستند و دوستی ما را بجان و دل می خرند و از دشمنان ما بیزاری می جویند اینها از ما هستند ما از آنها هستیم آنها ما را به پیشوائی پسندیده اند ما هم آنها را پیرو خود می شناسیم خوشا بحال آنها بخدا سوگند این دسته از مسلمانان با حقیقت با ما هستند و در قیامت در کنار ما جای دارند.

نص حضرت رضا علیه السلام

روزی دعبل خزاعی بحضور امام رضا شرفیات می شود و قصیده ای را که خود ساخته در محضر مقدسش می خواند:
مدارس آیات قل خلت من تلاوة
و مسنزل وحی مسقرا العرصات

تا به این ابیات می‌رسد:

خروج امام لا محالة خارج
یقوم علی اسم الله و البرکات
و یجزی علی السماء و النعماء

امام هشتم از شنیدن این ابیات سخت نگران شد و گریه نمود و فرمود: روح الامین این اشعار را در تو دمیده است آیا می‌دانی کدام امام است که قیام می‌کند و حق را از باطل جدا می‌سازد و چه زمانی امام حسین قیام می‌کند. دعبل گفت من از او خبری ندارم ولی آنچه در زمان ما شهرت دارد من به شعر در آورده‌ام امام فرمود او حجة بن الحسن بن علی بن محمد فرزند من است

و بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر (فی غیبه) المطاع فی ظهورهم لولم
یبق من الدنيا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یرج فیملها عدلا کما
ملئت جورا تا آخر.

که غیبت می‌کنند و مردم انتظار او را می‌برند و چون قیام کند همه فرمان او را خواهند برد و اگر از عمر دنیا روزی بماند آن روز را خدا طولانی می‌کند تا او بر سریر حکومت جای گیرد و جهان را پر از عدل و داد نماید اما چه زمانی خواهد بود این امری است مجهول که هیچکس نمی‌تواند درباره آن بحث کند زیرا وقتی از رسول اکرم پرسیدند چه وقت قائم از خاندان تو قیام می‌کند فرمود قیام او مانند برپاداشتن قیامت است (لَا یُجَلِّیْهَا لَوْ قَتَبْتُهَا إِلَّا هُوَ) هیچکس جز ذات باری نمی‌تواند پیش بینی کند ناگهان قیام او صورت می‌گیرد و همه تحت فرماندهی او قرار می‌گیرند: (کمال الدین ص ۲۱۱) و بیشتر از این در تقیه بخش ۱۵ می‌خوانید.

در این حدیث سه مطلب است

عبقری (۱۳۰) فضل بن شادان در غیبت بند صحیح از حسن بن علی خزانه روایت کرده که این ابو حمزه به مجلس حضرت رضا وارد شد گفت تو امامی حضرت فرمود بلی من امامم گفت از جدت جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که می‌گفت امام نمی‌باشند مگر آنکه او را فرزندی باشد (ظاهراً هنوز حضرت جواد بدنیا نیامده بودند).

حضرت فرمود ای شیخ (حدیث را) فراموش کرده‌ئی یا خود را بفراموشی می‌نمائی، جدم چنین نگفت، جز این نیست جدم فرمود امام نباشد مگر آن کسی که او را فرزندی باشد غیر از آن امامی که از حسن بن علی علیه السلام بیرون خواهد آمد و در زمان او رجعت خواهد کرد پس بدرستی که او را فرزندی (از امام) نخواهد بود این

ابی حمزه چون این سخن را از حضرت شنید گفت فدایت شوم راست گفתי از جدت چنین شنیدم که فرمودی (این حدیث اثبات حضرت مهدی و رجعت و ختم شدن امامان به ولی عصر را می‌کند.

نص حضرت جواد

پیشوای نهم جوادالائمه، امام پس از خود را معرفی می‌کند تا نوبت به حجة بن الحسن می‌رسد، می‌گوید: او قائم بالحق و المنتظر است. یکی از اصحاب می‌پرسد چرا او را قائم می‌گویند حضرت در جواب اظهار می‌دارد: غیبت طول می‌کشد مردم او را فراموش می‌کنند و نام او را نمی‌برند و بیشتر مردم بواسطه انکار امامت او مرتد می‌شوند و اما او را منتظر می‌نامند چون در غیبت طولانی گروهی با اخلاص انتظار فرج او را می‌برند و دست از او قولاً و عملاً بر نمی‌دارند و دسته دیگر بواسطه غیبت در وجودش شک می‌کنند و هر که سخن از او گوید او را استهزاء می‌نمایند و انکار وجودش را می‌نمایند و مردمی که برای قیام وقتی معین می‌کنند دروغگویان هستند و کسانی که در قیام او شتاب زدگی بخرج می‌دهند ناچار هلاکت پیدا می‌کنند تنها مردم با اخلاصی که تسلیم امر خدا هستند در غیبت و ظهور آنها نجات پیدا می‌کنند.

نص امام دهم درباره مهدی علیه السلام

عیون (۲۴۵) ابوهاشم جعفری گوید شنیدم ابوالحسن عسکری می‌فرمود جانشین بعد از من حسن پسر من باشد چگونه خواهد بود برای خلف بعد خلف گفتم برای چه فدایت شوم؟ فرمود **لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِأَسْمِهِ** بجهت اینکه شما شخص او را نمی‌بینید و برای شما ذکر او با نامش حلال نیست گفتم پس چگونه او را یاد کنیم فرمود **بِكَوْنِهِ الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ**.

پاره از نصوص در اثبات بقية الله

۲ کا (۱۱۷) محمد بن علی بن بلال گوید از جانب امام حسن عسکری در سال پیش از وفاتش پیامی بمن رسید که از جانشین بعد از خود بمن خبر داد بار دیگر سه روز پیش از وفاتش پیامی رسید و از جانشین بعد از خود بمن خبر داد ۲ - عمرو اهوازی گوید: امام حسن عسکری (علیه السلام) پسرش را بمن نشان داد و فرمود اینست صاحب شما بعد از من.

۳ - ابوهاشم جعفری گوید: به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم جلالت و

بزرگی شما مرا از سؤال باز می‌دارد اجازه می‌فرمائید از شما سؤالی بکنم فرمود: پرس گفتم مولای من شما آیا فرزندی دارید؟ فرمود: آری گفتم اگر برای شما پیش آمدی کند در کجا از او پرسم فرمود در مدینه (شاید ابوهاشم قابل دیدن حضرت بوده یا مراد سر من رای باشد)

۴- **حمدانی قلانسی** گوید: بعمری (عثمان بن سعید نایب اول امام) گفتم امام حسن عسکری علیه السلام درگذشت، فرمود او درگذشت ولی جانشینی در میان شما گذاشت که گردنش باین حجم است و با دست (اندازه آن را) اشاره کرد (مانند مردم که با وجب اشاره می‌کنند).

۵- **احمد بن محمد بن عبدالله** گوید: چون زبیری کشته شد از طرف امام حسن عسکری علیه السلام جملاتی صادر شد، این است کیفر کسی که بر خدا نسبت به اولیائش گستاخی کند او گمان می‌کرد مرا خواهد کشت و بدون نسل می‌مانم چگونه نیروی حق را درباره خود دید و برای حضرت در سال ۲۵۶ پسری متولد شد که نامش م ح م د گذاشت.

همه جا در طلب مهدی

کسه دارم با امام خویش عهدی
کنار کعبه‌ات روزی رسانی
کسه بینم عاقبت روی نکویش
کسه سر در مقدم مولا گذارم
کسه بنمائی بمن روی نگارم
کسه سویم بنگرد یک لحظه مولا
کسه گردد حجت حق مقتدایم
کسه آب رحمت از دستش بنوشم
نظر دارم کسه شاید مهدی آنجاست
کسه در سعیم شود او را بجویم
کسه آخر آرزویم را برآرم
کسه ای مولا ز هجران تو فریاد
کسه شاید آید آن آرام جانم
کسه بینم مقصد و پشت و پناهم

خداوندا منم مشتاق مهدی
مرا گر جانب مکه بخوانی
بس دور خانه‌ات در جستجویش
ببزر نساودان در انتظارم
ز تو یارب همی امیدوارم
کنار کعبه گویم راز شیها
روم اندر مقام، باشد دعایم
بزمزم می‌روم، آنجا بکوشم
ببالای صفایم از چپ و راست
بمروه می‌روم در جستجویم
برای دیدنش در مستجارم
چو در عرفات باشم می‌زنم داد
بمشعر گمروم بیدار مانم
روم گر در منی دیده براهم

روم چون در بقیع با اضطرابم
بمانم در بقیع شبها بسجوشم
نمایم در بقیع شب زنده داری
که می‌گرید برای آن غریبان
روم ز آنجا سوی محراب و منبر
روم آن‌در احد با چشم گریان
بمسجدها بگردم در مدینه
که ای مولا زپا افتاده‌ام من
إلهی خواستار کربلایم
میان قتلگه او را بسینم
بگویم من عزادار حسینم
بیا آقا که با هم عمگساریم
بگوئیم واحسینا واحسینا
حسین جان آمدیم در کربلایت
(مقدم) بار الها گفت این راز

که نزد مادرش او را بسیابم
که آید صوت آنحضرت بگوشم
بهمراه امام سوگواری
برای مادرش زهرا پریشان
که سیابم یوسف زهرای اطهر
که بسینم مهدیم نزد شهیدان
زنم فریادها از سوز سینه
مرا درباب چون دل داده‌ام من
که آنجا خدمت مهدی درایم
بسوسم مسقدمش نزدش نشینم
برای جدّ تو در شور و شینم
برای این شهیدان گریه داریم
غریبا واشهیدا واحسینا
بپا سازیم در اینجا عزایت
فراهم کن برایش چاره‌ئی ساز

بخش ششم اِتِّفَاقِ عُلَمَاءِ دَرِ اثْبَاتِ اِمَامِ زَمَانِ عَلَیْهِ السَّلَام

یکی از دلایل متقن بر اثبات وجود مبارک حضرت مهدی اتفاق علماء شیعه و بزرگانشان بر وجود حضرت است زیرا هرگز نخبه مردم و مجتهدین بزرگ و نابغه‌های دهر بر امر بی‌حقیقت اتفاق نمی‌کنند و علمای اهل سنت هم اکثراً جز قلیلی بر وجودش اقرار دارند و از بزرگان اهل سنت شعرها در مدح آن حضرت گفته‌اند در زبده التالیف (ج ۱۹، ص ۲۵) از محمد بن طلحه شافعی دانشمند عامه اشعاری ذکر نموده:

فهذا منهج الحق و آناه سجایاه
واتاه خلی فضل عظیم فنحلاه

فهذا الخلف الحجة قد ایده الله
واعلی فی دری العلیاء بالتأیید مرقاه

وقد قال رسول الله قولاً قدرو ویناه و ذوالعلم بما قال اذا ادرك معناه

در کتاب ابطال که رد بر نهج الحق علامه حلی و علیه شیعه است از فضل بن روزبهان دشمن سرسخت شیعه در مدح اشعاری در مدح حضرت مهدی یاد کرده:

سلام علی القائم المنتظر ابی القاسم العز نور الهدی

سیطلع كالشمس فی غاسق یسجیه من سیفه المنتقی

سلام علیه و آبائه و انصاره ما تدوم السماء

در احقاق الحق (ج ۱۲ و ۱۳، ص ۶) در حدود هزار روایت از علماء عامه آورده و در منتخب الاثر حدود دو هزار روایت از اهل سنت آورده و در مهدی موعود حدود دویست کتاب از علماء سنت در فضائل آن حضرت آورده و نیز شعرا هزاران قصیده‌ها در اثبات وجود آن حضرت و فضائل و کمالاتش گفته‌اند که کتب پر است مثلاً اشعار دعبل و شعرای دیگر و ما بخش هفتم را به اشعار اختصاص دادیم.

بعضی از کتب که در مهدویت است

ما بجای احادیث شیعه نام کتب را می‌نویسم و آنها تا هزار کتاب می‌رسد:

- ۱- الزام الناصب فی اثبات ترجمة الغائب ۲- اثبات الوصیه ۳- احقاق الحق
- ۴- اعیان شیعه ۵- احقاق الحق و اذهاق الباطل ۶- اثبات الهداء بالنصوص ۷-
- ادیان و مهدویت ۸- الامام الثانی عشر ۹- الاشراب علی فضل الاشراف ۱۰-
- اربعین ۱۱- الاشارة ۱۲- الامام المهدی ۱۳- آخرین فروغ ۱۴- اعلام الوری ۱۵- یا
- اعلام الهدی ۱۶- الی مشیخه الازهر ۱۷- الامام المهدی ۱۸- سعادت الراغبین ۱۹-
- آخرین سفیر انقلاب ۲۰- آیا صبح نزدیک نیست ۲۱- آینده بشریت از نظر مکتب
- ۲۲- افضل العبادۃ الانتظار الفرج ۲۳- افق روشن ۲۴- آینده امیدانگیز ۲۵- امام
- مهدی حماسه از نور ۲۶- امید و انتظار ۲۷- انتظار عامل مقاومت و حرکت ۲۸-
- انتظار مذهب اعتراض ۲۹- انتظاری سازنده ۳۰- اصول کافی ۳۱- او خواهد آمد
- ۳۲- آن روز فرا می‌رسد ۳۳- اثبات الحججه و علائم الظهور ۳۴- احوال مهدی
- آخر الزمان ۳۵- الازاغه ۳۶- الاشاعه لاشراط الساعه ۳۷- افق روشن ۳۸- الرجعه و
- ظهور الحججه ۳۹- الشیعه و الرجعه ۴۰- العرف الوردی فی اخبار المهدی ۴۱- القول
- المختصر فی علامات مهدی المنتظر ۴۲- آخرین تحول ۴۳- آخرین رهبر آسمانی
- ۴۴- آشنایی با رسالت مهدی ۴۵- اخبار الدول ۴۶- الارجوزه ۴۷- الارشاد ۴۸-
- اسلام و مهدویت ۴۹- امام زمان حجت حق ۵۰- امام زمان قائم آل محمد ۵۱- امام

- غائب صاحب الزمان ۵۲- الامام المهدي ۵۳- انوارالبهيه ۵۴- الانصاف ۵۵-
 امدادهای غیبی ۵۶- امام و زمان ۵۷- الاسرار آثار ۵۸- بحارالانوار تذکر جلد ۵۱ و
 ۵۲ و ۵۳ بحارالانوار در احوالات ولی عصر علیه السلام آمده که تمام اخبار زنان غیبت را
 یاد نموده و این همان سیزدهم بحار قدیم است که ترجمه شده بود ۵۹- برنامه
 سعادت ۶۰- برهان علی وجود صاحب الزمان ۶۱- البرهان فی علامات مهدی
 آخر الزمان ۶۲- بشارات قرآن ۶۳- بغیة الطالب ۶۴- بشارات الظهور ۶۵- البیان فی
 اخبار صاحب الزمان ۶۶- بشارت المصطفى ۶۷- بشارة الامام ۶۸- برگزیدگان خدا
 ۶۹- بیانات الحق ۷۰- با رهبر خود آشنا شوید ۷۱- بحثی پیرامون طول عمر امام
 غایب ۷۲- بحث حول المهدویه ۷۳- البرهان علی وجوب صاحب الزمان ۷۴- بیان
 الاثمه در سه جلد تالیف شیخ محمد مهدی جامع است ۷۵- بشارات الاسلام ۷۶-
 بشارتهای ظهور و علائم ظهور ۷۷- بشارات عهد بن ۷۸- بسوی نور ۷۹- بضاعه
 مزجاء ۸۰- پیروزی حتمی ۸۱- پایان شب سیه ۸۲- پیروزی در سایه قیام ۸۳-
 پژوهشی در زندگی امام مهدی ۸۴- پرچم داران اسلام ۸۵- پیوند معنوی ۸۶- تحفه
 قدسی ۸۷- تاریخ الغیبه ۸۸- ترجمه جرائد سبعة ۸۹- تباشیر المحرومین ۹۰-
 تلخیص البیان ۹۱- ترجمه حدیث مفضل ۹۲- تحفة الزائرین ۹۳- تحفة الطالب ۹۴-
 توقیعات مقدسه ۹۵- تمدن در عصر مهدی موعود ۹۶- تاریخ الغیبه الصغری ۹۷-
 تاریخچه زندگی قائم ۹۸- تحفه المهدویه ۹۹- تذکره الاثمه ۱۰۰- ترجمه کتاب ۱۰۱-
 تذکره الخواص ۱۰۲- تلخیص شافی ۱۰۳- تحفة المجالس ۱۰۴- تبصره الولی ۱۰۵-
 تحقیقی درباره دعای ندبه ۱۰۶- جنة الاوی ۱۰۷- جواهر القوانین ۱۰۸- جهانگشای
 عادل ۱۰۹- جلاء العیون ۱۱۰- جنات الخلود ۱۱۱- جزوه تفسیر حضرت حجت ۱۱۲-
 جزوه زبان ترکی ۱۱۳- جهان در انتظار کیست ۱۱۴- جهان در انتظار مصلح جهان ۱۱۵-
 جهان فردا در نهج البلاغه ۱۱۶- چهارده معصوم ۱۱۷- چهل سخن ۱۱۸- چهره هائیکه در
 جستجوی قائم پیروز شدند ۱۱۹- چهاردهمین معصوم ۱۲۰- چهارده غزل ۱۲۱-
 حجة البالغه فی اثبات الحججه ۱۲۲- حق المبین ۱۲۳- حلیه الابرار ۱۲۴- حمائل الفکر
 ۱۲۵- حدیقه الشیعه ۱۲۶- حکومت جهانی واحد ۱۲۷- انحصاره فی عهد الامام ۱۲۸-
 خرد در امامت ۱۲۹- خلاصه از مطالب اسلام ۱۳۰- خمس مسائل فی اثبات الحججه
 ۱۳۱- خورشید مغرب ۱۳۲- الدروس الدینیة ۱۳۳- الدعوة الاسلامیه ۱۳۴- الدلیل علی
 موضوعات نهج البلاغه ۱۳۵- دادگستر جهان ۱۳۶- در فجر ساحل ۱۳۷- دارالسلام

- عراقی ۱۳۸- درباره ظهور ۱۳۹- در پیش قدم ظهور ۱۴۰- دوازدهمین برج ولایت ۱۴۱- دولت مهدی ۱۴۲- دعای ندبه و تفسیر آن ۱۴۳- دعای ندبه و ترجمه آن ۱۴۴- دانشمند عامه و مهدی موعود ۱۴۵- دوحه الانوار فی کشف الاسرار ۱۴۶- ذخیره المعاد ۱۴۷- ذکر مولود الامام ۱۴۸- رایت راهنما (جلد ۴) ۱۴۹- راهنمای بهشت (ج ۲) ۱۵۰- رساله چهار مقاله مدنی ۱۵۱- رساله مهدویّه ۱۵۲- رساله دوازده مقام ۱۵۳- روائح المسک والعنبر ۱۵۴- رساله ظهوریه ۱۵۵- رهبرگمشدگان ۱۵۶- الرجعه و ظهور الحجه ۱۵۷- زیارت حضرت بقیه الله ۱۵۸- زیارت حضرت ولی عصر ۱۵۹- زیارتنامه امام دوازدهم ۱۶۰- زمامدار آینده ۱۶۱- زندگی چهارده معصوم ۱۶۲- زندگی رهبران اسلام ۱۶۳- ستاره درخشان ۱۶۴- سلطان کل جهان ۱۶۵- سرودهای اسلامی ۱۶۶- سخنان نخبه ۱۶۷- سنن ابی داود ۱۶۸- شرح دعای ندبه ۱۶۹- شفاء الامه ۱۷۰- شمس الفصحی ۱۷۱- شکوفه های ولایت ۱۷۲- شوق مهدی ۱۷۳- شگفتی چرا ۱۷۴- شگفتی در چیست ۱۷۵- شیعه و الرجعه ۱۷۶- شیعه و مهدوین ۱۷۷- شمشیر انتقام ۱۷۸- شکوفه امید ۱۷۹- شرح اصول کافی ۱۸۰- صفوه الاخبار عن الائمة اطهار ۱۸۱- صحیفه الهادیه ۱۸۲- صحو العلوم ۱۸۳- صحیفه الابرار ۱۸۴- صراط مستقیم ۱۸۵- صحیح بخاری ۱۸۶- صحیح ترمذی ۱۸۷- صحیح مسلم ۱۸۸- صحاح سته ۱۸۹- صواعق البرهان ۱۹۰- صافی نامه ۱۹۱- طوابع الانوار ۱۹۲- ظهور الحجه لامتحان المومنین ۱۹۳- عقائد الامامیه ۱۹۴- عقائد الشیعه ۱۹۵- عقائد الامامیه مظفر ۱۹۶- عبقری الحسان ۱۹۷- عدل گستر جهان ۱۹۸- عوالم العلوم و المعارف ۱۹۹- علل الغیبه ۲۰۰- علائم الظهور ۲۰۱- علامات ظهور ۲۰۲- عقیده الشیعه ۲۰۳- العرب الوردی ۲۰۴- غیبت نعمانی ۲۰۵- غایة المقصود ۲۰۶- فرائد السمطین ۲۰۷- فجایع الدهور ۲۰۸- فی انتظار الامام ۲۰۹- فروغ ولایت ۲۱۰- فوز اکبر ۲۱۱- فتنه و آشوبهای آخر الزمان ۲۱۲- فتودیسیم یا رهبر اصلا حگر جهان ۲۱۳- الفصول العشره ۲۱۴- قیام و انقلاب مهدی مطهری ۲۱۵- قائم بحق ۲۱۶- قائم آل محمد دوازدهمین امام ۲۱۷- قائم آل محمد نجات بخش ۲۱۸- قیام بعدل ۲۱۹- القول المختصر ۲۲۰- کتاب المقنع ۲۲۱- کمال الدین و تمام النعمه ۲۲۲- کتاب الحجة المنتظر ۲۲۳- کشف الغمه ۲۲۴- کتاب الملاحم ۲۲۵- کشف الحقار بعین ۲۲۶- کفایة الموحدين ۲۲۷- کفایة المهدی ۲۲۸- کفایة فی النصوص ۲۲۹- کتابنامه امام مهدی ۲۳۰- کنز ۲۲۹ کاشف الریبه فی اسرار الغیبه ۲۳۱- گلدسته افکار ۲۳۲- گوهر دوازدهم ۲۳۳- گل نرجس ۲۳۴- گلزار هاشمی ۲۳۵- گل بهار نرجس ۲۳۶- لمعان الانوار ۲۳۷- مصلح حقیقی جهان قلب

عالم امکان ۲۳۸ - مشکله الامام ۲۳۹ - مصلح حقیقی ۲۴۰ - معرفة الحججه ۲۴۱ - مع الدكتور ۲۴۲ - معصوم چهاردهم ۲۴۳ - مناهج الكرام ۲۴۴ - منتخب الاثر ۲۴۵ - مقامات مهدویه ۲۴۶ - من الرحمن ۲۴۷ - موعودی که جهان در انتظار اوست ۲۴۸ - مهدی اهل بیت ۲۴۹ - منتقم حقیقی ۲۵۰ - مهدی منتظر ۲۵۱ - مشکلات مذهبی روز ۲۴۹ مهدی امام منتظر ۲۵۲ - مباحثی چند ۲۵۳ - مهدی قائم آل محمد موعود جهانی ۲۵۴ - مصلح کل ۲۵۵ - مصلح جهان از دیدگاه قرآن ۲۵۶ - مصلح جهان ۲۵۷ - مهدی صاحب الزمان ۲۵۸ - مصلح حقیقی جهان ۲۵۹ - مولودشان را ۲۶۰ - منتهی الامال ۲۶۱ - مشکلة الامام الغایب ۲۶۲ - معادن الحکمه ۲۶۳ - ماراروشنی در پی است ۲۶۴ - مصلح آسمانی ۲۶۵ - مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم ۲۶۶ - مصلح جهان و موعود ادیان ۲۶۷ - موالید المعصومین ۲۶۸ - مسئله انتظار ۲۶۹ - مسند الام الرضا ۲۷۰ - مظاهر الانوار ۲۷۱ - مدعیان مهدویت ۲۷۲ - مدح نامه امام زمان ۲۷۳ - مدح امام زمان ۲۷۴ - مناقب منظومیه ۲۷۵ - مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ۲۷۶ - محاسن برقی ۲۷۷ - محبوب القلوب ۲۷۸ - مرآت العقول ۲۷۹ - مهدی موعود دوانی ۲۸۰ - مولود مسعود یا مهدی موعود ۲۸۱ - الحججه فیما منزل فی القائم ۲۸۲ - المصلح المنتظر ۲۸۳ - المنتظر علی ضوء الحقایق ۲۸۴ - المهدی المنتظر بین التصور ۲۸۵ - المهدی المنتظر والعقل ۲۸۶ - المهدی ۲۸۷ - مهدی موعود سیزده بحار شرح دوانی ۲۸۸ - مکیال المکارم ۲۸۸ - ملاقات با امام زمان ۲۸۷ - منتخب التواریخ ۲۸۹ - نور الابصار ۲۹۰ - نصایح الهدی ۲۹۱ - نهج الحججه ۲۹۲ - نغمه های پیروزی ۲۹۳ - ناله ها ۲۹۴ - نوید امن و امان ۲۹۵ - نوید ۲۹۶ - نور برهان ۲۹۷ - نور الانوار ۲۹۸ - نوائب لدهور فی اعلائم الظهور تألیف حجة الاسلام والمسلمین سید حسین میر جهانی طباطبائی در چهار جلد کتابی است پر محتوی از علائم ظهور و اشعار زیادی دارد و اخبار انبیاء را درباره مهدی علیه السلام آورده و ما قدری بهره برداشتیم ۲۹۹ - نوید اسلام ۳۰۰ - تغثه المصدور ۳۰۱ - نجم الثاقب ۳۰۲ - همه در انتظار او ۳۰۳ - هزاره شیخ طوسی ۳۰۴ - هدیه مهدویه ۳۰۵ - هدایة الطالبین در اصول دین ۳۰۶ - وسائل الشیعه ۳۰۷ - وظیفه الانام فی زمن غیبه الامام ۳۰۸ - وظائف الشیعه ۳۰۹ - وقایع الایام شعبان ۳۱۰ - وقایع ظهور و علائمه ۳۱۱ - بیابیع المودد ۳۱۲ - الیواقیف والجواهر ۳۱۳ - یا قائم آل محمد و مدارک کتاب ما در این کتب است و اینها بزرگترین دلیل ولی عصر است.

خرم آنروز که آن دلبر جانان آید
درد هجران رود و چاره و درمان آید
گو به یعقوب دل افسرده که از هجرمنال
یوسف گم شده ات خرم و خندان آید

عاقبت فصل بهار و گلستان آید
مرحم سوز دل و دیده گریان آید
غم نباشد که زره سرو خرامان آید
به ستم دیده بگو مصلح دوران آید
مهدی منتظر آن یار ضعیفان آید
وقت آن شد که دگر مجری قرآن آید
عنقریب است که آن ملجأ ایمان آید
شده نزدیک که خونخواه شهیدان آید

ایستقدر نغمه جانسوز مزن ای بلبل
هر دل سوخته و اشک بصر را اثریست
گر شده خم قد یاران ز فراق رخ دوست
شده آشفته ز بیدادگری وضع جهان
جانرسیده بلب و خوش بود این لحظه اگر
حکم قرآن شده متروک و فراوان بدعت
همه سرگرم هوا دین خدا مانده غریب
ای (مقدم) بدعا کوش در این آخر عمر

بخش هفتم گفتار مرتاضین جهان

دلیل دیگر بر وجود حضرت مهدی علیه السلام گفتار مرتاضین جهان است که معتقدند باید مصلحی ناگزیر آید تا جهان را از زورگوئی‌ها و فسادها اصلاح نماید در صفحه ۴۶ دارالسلام جریانی نوشته و در کمال الدین ج ۱، ص ۲۹۵ چند باب نوشته است.
تنگست بسی بسینه‌ام راه نفس
از بسکه بسراه حق نمی بینم کس
پرگشته جهان سراسر از ظلم و نفاق
ای پادشه عصر بفریاد برس

نمونه از سخنان پیشگویان

در نوائب الدهور ج ۴، ص ۴، چند جریان آورده ولی بنده بطور ایجاز بیک وقعه اکتفا کردم **ذاخدن** شاه یمن بسوی سطح کاهن فرستاد در امریکه مشکوک بود چون سطح وارد شد خواست او را تجربه کند دیناری در زیر قدم خود برای او پنهان کرد پس اذن دخول داد چون سطح داخل شد، **ذوخدن** گفت چه چیز برای پنهان کرده‌ام سطح گفت سوگند بکعبه و حرم خدا و حجر و شب هنگامیکه تاریک می شود و به صبح چون سفید می زند و بحق هر فصیح و گنگی که برایم دیناری در کفش خود پنهان کرده‌ئی

شاه گفت از کجا دانستی پاسخ داد از جانب برادری از جن که دارم که با من هر کجا روم فرود آید. شاه گفت مرا خبر ده از آنچه در روزگار واقع می شود. سطح گفت وقتی که نیکان هلاک شوند و بدکاران پیشرو شوند و مقدرات تکذیب شود و بارها حمل شود و چشمها برای حاملین گناهان خاشع شود و قطع رحم گردد و طاغیان

ظاهر شود و حلال کننده باشند حرامهای اسلام و کلمه مختلف شود و اهل ذمه عهد را بشکنند و احترام کم شود

و ستاره‌ئی دنباله دار ظاهر شود که عرب را مضطرب کند بارانها قطع شود نهرها بخشکد و عصرها مختلف شود و نرخها در اقطار جهان بالا برود پس بربریها با پرچم‌های زرد غیر اسبهای کوه‌پیکر سیاه رنگ رو آورند تا وارد مصر شود پس مردی از بنی صخر سفیانی بیرون آید با پرچمهای سرخ و حرامها را مباح کند و زنها را به پستانها می‌آویزد و اوست که کوفه را غارت کند.

و چه بسا زنه‌ای سفید ساق که در راه ساقهاشان منکشف شود و آنها را در ردیف اسبها بدوانند (مسابقه دو و غیر گذارند) که شوهرهای آنها کشته شده باشد و دنباله آنها شکسته شده باشد و فرجه‌های آنها حلال شده باشد

پس در این وقت پسر پیغمبر مهدی ظاهر شود این وقتی است که مظلومی در مدینه کشته شود و پسر عموی او در حرم مکه کشته شود و در بین مکه و مدینه خسف واقع گردد و در آن وقت صاحب نشانی موافق آید با رو کردن سفیانی بدبخت و لشکر ستمکارش و با او روم بکشتن بزرگان پشتیبانی کند و لشکرهای زیاد ظاهر آید دو پادشاهی از یمن ظاهر که موهای او مانند پنبه سفید و سفید رو باشد بنام حسن (یا حسین) که بخروج از عمر فتنه‌ها از بین برود و در آن وقت ظاهر شود.

يُظْهِرُ مُبَارَكًا زَكِيًّا وَ هَادِيًّا وَ مَهْدِيًّا وَ سَيِّدًا أَعْلَى يَأْتِي خُرُوجَ النَّاسِ إِذَا أَتَاهُمْ فَيَكْشِفُ
بِنُورِهِ الظُّلْمَةَ وَ يُظْهِرُ بِهِ الْحَقَّ بَعْدَ الْخَلْفَاءِ وَ يُفَرِّقُ الْأَمْوَالَ فِي النَّاسِ بِالسَّوَاءِ.

مردی مبارک پاک و رهنما و ره یافته و بزرگی علوی ظاهر شود پس مردم چون آید شاد شوند پس بنور (عمل خود) تاریکی را ببرد و به او حق ظاهر شود از پنهان بودنش و اموال را در مردم برابر تقسیم کند و سپس شمشیر خود را در غلاف می‌کند و خونها را بریزد و مردم در بشارت و خوشی زندگی کنند و خار و خاشاک بعدل و داد و از چشم روزگار شسته شود و حق به اهل شهرها و دهات باز گردد و مهمانی و مهمان‌نوازی در مردم زیاد شود و بعدالت او گمراهی از بین رود گویا غبار گمراهی از بین رفته پس زمین را از عدل لبریز و روزها را از محبت پر کند و این است علم ساعت بیشک.

از کتاب ینایع الموده آورده

نوائب ج ۴. ص ۳۲) محبی‌الدین عربی در فتوحات مکی نقل کرده که به آمدن

حضرت مهدی علیه السلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله بشارت داده فرموده
 إِنَّ لِلَّهِ خَلِيفَةً يَخْرُجُ وَقَدْ أَمْتَلَاتِ الْأَرْضُ جَوْرًا وَظُلْمًا فِيمَلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا
 لَوْ كُمْ يَبْقَى مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ طَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَلَا مِنْ عِترَةِ النَّبِيِّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ أَسْعَدَ النَّاسُ بِهِ أَهْلُ الْكُوفَةِ وَ يُقَسِّمُ
 الْمَالَ بِالسُّوِيَّةِ وَيُعَدِلُ فِي الرَّعِيَّةِ وَيُفْصِلُ فِي الْقَضِيَّةِ.

همانا برای خداوند خلیفه ایست که خروج می کند و زمین پر از جور و ستم شده
 باشد پس او پر از عدل و داد کند و اگر روزی از دنیا جز روزی نماند خداوند آن روز
 را طولانی کند تا اینکه از عترت نبی صلی الله علیه و آله والی شود بین رکن و مقام بیعت گیرد مردم
 به او سعید شوند مال را مساوی قسمت نماید و قضایا را فیصله دهد.

بیرون آید در زمان سست شدن دین و هر کس از فرمانش سر به پیچد کشته شود
 و هر که با او نزاع کند مخدول گردد از دین ظاهر کند آنچه دین بر آن بنا شده و در
 نفس خود آنچه را که اگر پیغمبر زنده بود حکم می کرد می آورد مذاهب مختلفه را از
 بین بردارد و از بین می برد پس باقی نماند مگر دین خالص

وَأَعْدَائُهُ مُقَلِّدَةُ الْعُلَمَاءِ وَأَهْلُ الْإِجْتِهَادِ فَيَدْخُلُونَ كُرْهًا تَحْتَ حُكْمِهِ خَوْفًا
 مِنْ سَيْفِهِ وَسَطْوَتِهِ وَرَغْبَةً فِيمَا لَدَيْهِ يَفْرَحُ بِهِ عَامَّةُ الْمُسْلِمِينَ يُبَايِعُهُ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ
 مِنْ أَهْلِ الْحَقَائِقِ عَنْ شُهُودٍ وَكُشْفٍ بِتَعْرِيفِ الْهَيْبَةِ.

و دشمنانش مقلدین علماء اند و اهل اجتهاد پس ناخواه تحت حکم او در آیند از
 ترس شمشیرش و قدرتش و بجهت رغبت آنچه نزد اوست عموم مسلمین از او
 شاداند عارفین بخدا از اهل حق با او بیعت کنند از روی شهود و کشف به شناختن
 خدائی.

و از برای اوست مردان خدائی که دعوت او را بپا می دارند و او را یاری می کنند و
 آنان وزیرانی هستند که سنگینی های مملکت را بر می دارند گفت: وَهُوَ السَّيِّدُ
 الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْوَابِلُ الْوَسْمِيُّ حِينَ يَجُودُ وَهُوَ خَلِيفَةُ مُسَدَّدٍ
 يَفْهَمُ مَنْطِقَ الْحَيَوَانِ وَيَسْرِي عَدْلُهُ فِي الْإِنْسِ وَالْجَانِّ وَوَزْرَائِهِ مِنَ الْأَعَاجِمِ مَا
 فِيهِمْ عَرَبِيٌّ لَكِنْ لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا بِالْعَرَبِيَّةِ لَهُمْ حَافِظًا لَيْسَ مِنْ جَنْسِهِمْ مَا أَعْطَى اللَّهُ
 قِسْطًا هُوَ أَحْصَى الْوُزَرَءِ وَأَفْضَلُ الْأُمَنَاءِ (و فی نسخه آخری) وَلَوْلَا السَّيْفُ بِيَدِهِ
 لَأَقْتَى الْعُلَمَاءُ بِقَتْلِهِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُظْهِرُهُ بِالسَّيْفِ وَالْكَرَمِ فَيَطْمَعُونَ وَيَخَافُونَ وَ

يَقْبَلُونَ حُكْمَهُ مِنْ غَيْرِ اِيْمَانٍ وَ يُضْمِرُونَ خِلَافَهُ وَ يَعْتَقِدُونَ فِيهِ اِذَا حَكَمَ فِيهِمْ
بِغَيْرِ مَذْهَبِهِمْ اَحَدًا لَهُ دَرَجَةُ الْاِجْتِهَادِ وَ اَمَّا مَنْ يَدْعِي التَّعْرِيفَ الْاِلَهِيَّ بِالْاِحْكَامِ
الشَّرْعِيَّةِ فَهُوَ عِنْدَهُمْ مَجْنُونٌ فَاَسِدُ الْخِيَالِ.

نامش سید مهدی از آل محمد اولین باران بهاری (عدل و داد) است ریزنده
زمانیکه بخشش می‌کند و اوست جانشین محکم خدا نطق حیوانات را می‌فهمد و
عدل و داد را در آتش و جن جاری سازد و وزیرهای او همه از عجمند لکن جز
بعربی سخن نگویند برای ایشان حافظی است که از جنس ایشان نیست، خداوند
هرگز بکسی وزرائی مخصوص نکرده با فضل تر و امین تر وزرائی که به او داده
و اگر شمشیر بدست او نباشد هر آینه علما (یا فقها) به کشتن او فتوا دهند و لکن
خداوند او را با شمشیر و صفت کرم ظاهر کند پس از روی طمع و ترس حکم او را
می‌پذیرند در حالی که باو ایمان ندارند و در فکر مخالفت کردن باشند و اعتقادشان
در حق او آنست که در میان ایشان بغیر مذهب امامانشان حکم کند از کسی که مجتهد
باشد و اما کسانی که مدعی تعریف الهی به احکام شرعیه‌اند پس او نزد ایشان دیوانه
و فاسد الخیال شمرده می‌شود.

تذکر لازم و تَمَّةٌ حَدِيث

در نسخه بعد از عترت رسول الله آمده مِنْ وَ لِدِ فَاطِمَةَ يُوَاطِيءُ اسْمُهُ اسْمُ
رَسُولِ اللَّهِ جَدُّهُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَشْبَهُ بِرَسُولِ اللَّهِ فِي
الْخُلُقِ وَ يَنْزِلُ عَنْهُ فِي الْخَلْقِ اسْعَدَ النَّاسَ بِهٖ اَهْلُ الْكُوفَةِ يَعِيشُ خَمْسًا اَوْ سَبْعًا اَوْ
تِسْعًا يَضَعُ الْجَزِيَّةَ عَلَى الْكُفَّارِ وَ يَدْعُو اِلَى اللَّهِ بِالسِّيفِ

و در الزام الناصب ۱۹۲ اشعاری در علائم ظهور از محیی‌الدین آورده

مُدْحَجِينَ بِاَعْلَامٍ وَّ اَبْوَابِ	وَلَا بَدَّ لِلزُّوْمِ مِمَّا يَنْزِلُ حَلْبًا
يَا تَوْكَرَارِيسَ مِنْ جَمْعٍ وَّ اَفْرَاقِ	وَالتُّرُكَ تَحْرِيٍّ مِنْ نَصِيْبِيْنَ مِنْ حَلْبِ
فِي رَمْسَكَيْنِ بِذَا كَالْمَاءِ مِهْرَاقِ	كَمْ مِنْ قَتِيلٍ يُرَى فِي التُّرْبِ مُنْجَدَلًا

تأیید اتفاق علما به مرتاضین

از دلائلی که وجود اقدس آن حضرت را اثبات می‌کند گفتار مرتاضین جهان است
که معتقدند باید مصلحی آید تا جهان را اصلاح نماید به دارالسلام عراقی ص ۴۶
مراجعه شود و در کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۹۵ چند باب نوشته

اشعار توگد امام زمان علیه السلام

شوق دیدار روی او دارد

دل ما رو بسوی او دارد

دمبدم گسفتگوی او دارد
 همه جا جستجوی او دارد
 جلوه‌ها ماه روی او دارد
 سرمه از خاک کوی او دارد
 روزی از آبروی او دارد
 دل عالم بسموی او دارد
 که چنین رنگ و بوی او دارد
 زین سبب خلق و خوی او دارد
 تسبیح بهر عدوی او دارد
 بلبل نغمه گوی او دارد

بسکه شیرین بود حکایت او
 رو برضوی و ذی طوس بنهد
 می نسداند بسامرا امشب
 حجة بن الحسن که چشم خرد
 شه دنیا و دین که هر ذی روح
 رشته الفتی شگفت آمیز
 گل زیبای گلشن حُسن است
 وارث خاتم النبیین است
 طالب خون سیدالشهداء
 شب میلادش این ترانه بلب

یافت میلاد مهدی موعود

یادگار محمد محمود

ماه سیمای دوست تابان شد
 چونکه شمع رخسار فروزان شد
 عاشقان، روز وصل جانان شد
 هر چه می خواست کردگار آن شد
 خانه عسکری درخشان شد
 توده خاک نورباران شد
 آسمانها همی چراغان شد
 بر خداوندگار مهمان شد
 دیر تابد و زود پنهان شد
 انتظار زمانه پایان شد
 غم هجران او دو چندان شد
 دل غم‌دیده باز شادان شد

چون سحرگاه نیم شعبان شد
 شمع محفل ز شرم شد خاموش
 جان مهیا کنید بهر نثار
 آسمان بر مراد غیر نگشت
 از رخ نور دیده نرگس
 چون ز نور جمال زیبایش
 جبرئیلش بعرش برد و از او
 تا سه روز آن ودیعه یزدان
 آه کان آفتاب نورانی
 آمد آن ماه و آسمان گفتا
 باز رفت و زمانه گفت بچرخ
 زین بشارت که روح می بخشد

یافت میلاد مهدی موعود

یادگار محمد محمود

سرو بر طرف بوستان آمد
 گل نرگس بگلستان آمد

ماه بر اوج آسمان آمد
 در بهاری تمام لطف و صفا

مژده‌ای عاشقان چشم براه
آنچه از لطف کردگار بزرگ
بهر ارشاد کاروان بشر
پی تکذیب جعفر کذاب
دل بشکسته را نوید بده
ناخدای امین فلک وجود
مصلح گل امام جن و بشر
چون توسل بحضرتش جستم

ز آن مه بی‌نشان نشان آمد
آرزو داشستم همان آمد
میر دلسوز کاروان آمد
مهدی صاحب‌الزمان آمد
مونس دل شکسته گان آمد
ملک دین خدایگان آمد
بانی صلح جاودان آمد
ناگه این نکته بر زبان آمد

یافت میلاد مهدی موعود

یادگار محمد محمود

پای، آن شه چو در رکاب کند
پرچم عدل را برافرازد
پایگاه عدالت خود را
عیسی از آسمان فرود آید
برکشید تیغ انتقام و ز خصم
غاصبین حقوق زهرا را
هر ستمدیده را دهد تسکین
از همه زشتی و پلیدیها
صلح خوابیده را کند بیدار
تا که گردد ظهور او نزدیک
کاش روز ظهور هم ما را

عالمی را پر انقلاب کند
کاخهای ستم خراب کند
مسجد کوفه انتخاب کند
اقتدا تا بر آنجناب کند
طلب خون مام و باب کند
زنده گرداند و عقاب کند
هر ستمکار را عذاب کند
پاک این صحنه تراب کند
جنگ بیدار را بخواب کند
کاش گردون کمی شتاب کند
جزو یاران خود حساب کند

یافت میلاد مهدی موعود

یادگار محمد محمود

ای بلای تو بر دل و بر جان
هر غمت را بجان خریدارم
تو همان جان عالمی که ز لطف
در کجائی که کس نمی‌داند
آخر ای آفتاب صبح امید

دل و جان منت بلاگردان
که نشاید غمین بود جانان
شده‌ای در تن جهان پنهان
ای شه‌نشاه عالم امکان
پرده برگیر از رخ تابان

بشتاب ای خلیفة الرحمان
 که بیا ای خلیفة الایمان
 نظری ای و دیعة یزدان
 که شود انتظارها پایان
 که به بینیم چهرهات آسان
 کس به فریاد ملت قرآن
 باز این جمله می‌کنم عنوان

یافت میلاد مهدی موعود

یادگار محمد محمود

وی وصی پیامبر والا
 ز تو ریحان برآید از خارا
 بسولای تو آسمان برپا
 می‌رسد فیض بر همه اشیاء
 کی شود صبح، این شب یلدا
 کی بر وی تو می‌شود بینا
 که تو داناتری بسماء از ما
 نه بکھسار و دامن صحرا
 انتظار تو می‌برد زهرا
 بشتاب ای سلاله طاهرا
 بر (مؤید) عنایتی فرما
 طبع خاموش او شده گویا

یافت میلاد مهدی موعود

یادگار محمد محمود

انتظار تو می‌برد عالم
 می‌زند داد مذهب و ملت
 بجهان و جهانیان بفکن
 پا بر افراز قد پی نهضت
 یا بر افروزد دیده دل ما
 جز تو فریادرس دگر نرسد
 پی تجدید شادی احباب

ای ولی خدای بسی همتا
 ز تو یاران فرو چکد ابر
 بر وجودت زمین بود ثابت
 ای که از یمن ذات اقدس تو
 غیبت بس بسطول انجامید
 کور شد ز انتظار دیده دل
 من چه گویم ز سوز هجرانت
 جای تو در درون دیده ماست
 بیشتر از تمام منتظران
 بهر آرامش دل مادر
 ای مهین نسل خاندان کرم
 که در این جشن خوش بدین نعمت

بخش هشتم اشعار شاعران حکیم

از جمله دلایلی که بر وجود حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد اشعار شعرای بزرگ
 عرب و عجم است که از شماره بیرونست ما قدری نمونه می‌آوریم و اشعار مولا

علی علیه السلام در بخش یک در لزوم حجت گذشت و در نصوص نص حضرت رضاه علیه السلام شعر دعبل خزاعی را اصلاح کردند خروج امام لامحالة خارج در بخش ۳ ص..... گذشت این شاعر عرب نیکو سروده و قصائد زیاد است

یا من بولائک نفتخر
یا من ببقائک قد بقیت
بولائک من لا یعترف
بوجودک قد تمت کلمات
و بطوع جلالک سائرة
فوضت قضاء الکون علی
والکل علی عدم سلکوا
یا مظهر قهرالله فقم
والارض لقد ملئت جورا
و شریعة احمد قد برست
اخذ الاعداء بحرفها
لو کان و هدالحال لما
فمتی الفرج الموعود به
فالروح لهجرک قد بلغت
یا منتصراللیدین فقم

و طلوع جمالک منتظر
ارض و سماء و البشر
ماکان له الاالسفر
الله و قد خستم! لنذر
شمس قمر فلک زهر
ما شئت و يتبعه القدر
من سمتک لوقطع النظر
بالقهر ففجار کثروا
و لقد ثقلت مما فجروا
و معالمها سترالعبر
و بهزم قواعدها ابتدروا
یبقی لشریعتکم اثر
السفراء و بشرت الزبر
للسحق و کادات تحضر
بالسيف فقد شاع الکفر

محبی الدین عربی آورده

اذا دارالزمان عقیب صوم
و یخرج بالحطیم علی حروف
ببسم الله فالمهدی قاما
الافاقراه من عندی السلاما

صلوات بر چهاره معصوم از میر جهانی

صل یا رب علی النور المبین
و علی المولود فی البیت الحرام
و علی فاطمة الطهرا البتول
و علی السبط الزکی المجتبی
و علی خامس اصحاب الکساء
و علی رابع انوار الهدی

احمد المختار ختم المرسلین
کعبه الصدق امیرالمومنین
من هی خیرنساء العالمین
حسن الخلق امام المهندین
قبلة العشاق الفلک الحصین
سید السجاد زین العابدین

بساقر العلم شفيع المدنيين
 معدن الاسرار و الحبل المتين
 كاظم الغيظ دليل السالكين
 الرضى المرضى كهف العارفين
 التقى الحبر برهان اليقين
 قمر الاقمار زين المستقين
 والد الحجة ذخر السابقين
 قناع الشرك ميرالظالمين
 مظهر للغيب كنز الراغبين
 بجنود النصر قوم صالحين
 و معاد لجميع الملحدين
 عملى انى لحييران حزين

و على بحر العلوم الزاخره
 و على الصادق كشاف العلوم
 و على العالم بالنص الجلى
 و على شمس الشموس الطالغه
 و على ذى الجود مصباح التقى
 و على الهادى النقى المقتدى
 و على الطهر الزكى العسكرى
 و على القائم بالحق المبين
 حجة العصر الامام المنتظر
 عجل الله تعالى فرجه
 سادتى انى موال لكم
 فاشفعوا لى يوم لا ينفعنى

در ينابيع المودة ۳۹۰ شيخ صدرالدين در شان مهدي سروده

على رغم شيطان ليحق به الكفر
 و يمتد من ميمم باحكامها يدرى
 خيار الورى فى الوقت يخلو عن الحضر
 بسيف قوى المتن على ان تدرى
 تعين للسدين القويم على الامر
 بكل زمان فى مطياته يسرى
 خفاه و اعلانا كذلك الى الحشر
 و نقطة ميم منه امدادها يجرى
 عليه اله العرش فى اول الدهر
 و ذوالعين من نوابه مفرد العمر
 بلغت الى مد مديد من العمر
 الى ذروة المجد الاثيل على القدر
 الى حد مرسوم الشريعة بالامر
 بنصهم المبتوث فى الصحف و الزبر
 يكون بدور الجامع مطلع الفجر

يقوم بامر الله فى الارض ظاهرا
 يؤيد شرع المصطفى و هو ختمه
 و مدته ميقات موسى و جنده
 على يده محق اللثام جميعهم
 حقيقة ذانك السيف و القوائم الذى
 لعمري هو الفرد الذى بان سره
 تسمى باسما المراتب كلها
 ليس هو النور الا تم حقيقة
 يفيض على الاكوان ماقد افاضه
 فماتم الالميم لاشيء غيره
 هو الروح فاعلمه و خذ عهده اذا
 كانك بالمذكور تصعد راقيا
 و لما قد صدره الالف بحكمة
 بنا قال اهل الحل و العقد و اكتفى
 فان تبع ميقات الظهور فانه

بشمس تمد الكل من ضوء نورها
و صل على المختار من آل هاشم
عليه صلوة الله مادام بارق
و آل و اصحاب اولى الجور و التقى

و جمع درارى الاوج فيها مع البدر
محمد المبعوث بالنهى و الامر
و ما اشرفت شمس الغزاة بالظهر
صلوة و تسليما يدومان للحشر

يابن النبی و یابن الطهرة حیدرة
مستی نزاك فلا ظلم ولا ظلم
اقبل فسل الهدى والدين قد طمست

يابن البتول و یابن الحل و الحرم
والدين فى رعد و الكفر فى رجم
و مستها نصب و الحق فى عدم

شیخ الكبير عبدالرحمن بسطامی گفته (ینابع ۳۸۹)

و ینخرج حرف المیم من بعد شینہ
فہذا هو المہدی بالحق ظاہراً
و یملاء کل الارض بالعدل رحمة
ولایتہ بالامر من عند ربہ
فیظهر میم المجد من آل احمد
کما قدر و ینا من علی هو الرضا

بمكة نحو البيت بالنصر قد علا
سیاتی من الرحمن نلحق مرسلأ
و یمحو ظلام الشرك و الجور اولاً
خليفة خير الرسل من عالم العلا
و ینظر عدل الله فى الناس اولاً
و فى کنز علم الحرف اضحی محصلاً

صاحب کتاب درة المعارف از بزرگانست و شیخ عبدالکریم یمانی

و فى یمن امن ینكون لاهلها
بمیم مجید من سلالة حیدر
یسمى بمهدى من الحق ظاهراً

الى انترى نور الهداية مقبلاً
و من آل بیت ظاهرين بمن علا
بسنة خير الخلق ینحکم اولاً

ابو هلال مصری استاد محیی الدین در الزام الناصب ۱۹۲ آورده

اذا حکم النصارى فى الفروج
و ذلت دولة الاسلام طراً
فقل للاعور الدجال هذا

و غالوا فى البغال و فى البروج
و صار الحکم فى ایدى العلوج
زمانک ان عزمتم على الخروج

مؤلف گوید: این اشعار عرفاً اکثر بر مبنای علم حروف ضابطه دارد و علم جعفر
علمی است قدیمی که محیی الدین در مکنون و جوهر مصون آورده و از ابوذر
غفاری روایت کرده که گوید به رسول خدا گفتم کدام کتاب را خدا بر آدم نازل کرد
فرمود کتاب معجم گفتم کتاب معجم کدام است فرمود (ا ب ت ث) تا آخر آن و
براستی آدم علیه السلام به نهصد زبان تکلم کرد برتر آنها عربیت بود و نهصد و سی سال

عمر کرد بعد پس از او علم حروف را پسرش شیث عليه السلام ارث برد و او نبی مرسل بود و خدا بر او نود حرف نازل کرد و او وصی و ولیعهد آدم بود و او کعبه را با گل و سنگ بنا کرد و برای سفر جلیلی است در علم حروف و به آن جمع آوری شده (نوائب ۳، ص ۵۱، مفصل است)

این عشق است یا محبت

نگار من چو به رخسار خود نقاب گرفت
بگو بخواب که در چشم من میا امشب
پیام من برسان ای صبا به محبوبم
جدائی تو ز ما آن چنان بود دشوار
براه وصل تو لب تشنگان شده حیران
قمر شنید که نور تو می شود ظاهر
سلامها بتو دادند جمله اهل جهان
در انتظار تو بنشسته اند پیر و جوان
به اشتیاق تو مردند بسکه عشاقان
هر آنکه تیر ولای تو خورد بر قلبش
نشسته است (مُقَدِّم) بانتظار رخت

فغان ز خلق برآمد که آفتاب گرفت
جزیره ای که مکان تو بود آب گرفت
بگو فراق تو از خلق صبر و تاب گرفت
که اختیار تملک ز شیخ و شاب گرفت
که جای آب در این بادیه سراب گرفت
ز نور خویش خجل گشته پیچ و تاب گرفت
خوش آن کسی که ز دربار تو جواب گرفت
سعید آنکه از الطاف تو خطاب گرفت
خوشا بر آنکه ز امضاء تو ثواب گرفت
ز شوق وصل تو از خون دل خضاب گرفت
ز اشک دیده بهجران تو گلاب گرفت

اشعار حافظ

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد
ای غایب از نظر بخدا می سپارم
تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک
از دست غیبت تو شکایت نمی کنم
ما شبی دست بر آریم و دعائی بکنیم
روی بنما و وجود خودم از یاد ببر
روز مرگم نفسی وعده ی دیدار بده
مردم و دیده ما جز برخت ناظر نیست
اشکم احرام طواف حرمت می بندد
از روان بخشی عیسی نزنم پیش تو دم

عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد
جانم بسوختی و بجان دوستدارم
باور مکن که دست ز دامن بدارم
تا نیست غیبتی نبود لذت حضور
غم هجران ترا چاره زجائی بکنیم
خرمن سوختگان را همه گو باد ببر
وانگسهم تسا بسلحد فارغ و آزاد ببر
دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست
گر چه از خون دل ریش دمی ظاهر نیست
زانکه در روح فزائی چو لب ماهر نیست

سخن بگوی که پیش لب تو جان بدهم
گدای کوی شمائیم و حسرتی داریم
نشان وصل بسما ده بهر طریق که هست
رها مکن که در این حسرت از جهان بروم
روا مدار که محروم از استان بروم
که باری از پی وصل تو بر نشان بروم

گفتند خلائق که توئی یوسف ثانی
عمریست تا براه غمت رو نهاده‌ایم
سر ارادت ما و استان حضرت دوست
ثنا ز روی تو هر برگ گل که در چمن است
رخ تو در نظر آمد مراد خواهیم یافت
صبا ز حال دل تنگ ما چه شرح دهد
زبان ناطقه در وصف شوق مالا مال
چون نیک بدیدیم بحقیقت به از آنی
روی ریای خلق بسیکسو نهاده‌ایم
که هر چه بر سر ما می رود ارادت اوست
فدای قد تو هر سر و بن که بر لب جوست
چرا که نو اندر قفای خال نکوست
که چون شکنج ورقهای غنچه تو در توست
چه جای کلک بریده زبان بیهنگوست

ای خرم از فروغ رخت لاله زار عمر
از دیده گر سرشک چو باران رود رو است
این یک دو دم که مهلت دیدار ممکنست
آنچنان در هوای خاک درش
باز آ که ریخت بیگل رویت بهار عمر
کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر
دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر
می رود آب دیده‌ام که می پرس

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
مژده‌ای دل که میحانفسی می آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش
ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
ای درد توام درمان در بستر بیماری
دائم گل این بستان شاداب نمی ماند
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
زده‌ام فـالی و فریادرسی می آید
جان بی تو بلب آمد وقتست که باز آئی
وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی
دریاب ضعیفان را در وقت توانائی

ای قسبای پادشاهی راست بر بالای تو
آفتاب فتح را هر دم طلوعی می دهد
گرچه خورشید فلک چشم و چراغ عالمست
عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نیست
زینت تاج و نگین از گوهر والای تو
از کلاه خسروی رخسار مه سیمای تو
روشنائی بخش چشم اوست خاک پای تو
راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو

بنمای رخ که خلقی واله شوند و حیران بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآمد

اشعار بونی در اثبات ولی

شیخ احمد بن علی بونی متوفای ۶۲۲ هجری مولف شمس المعارف الکبری اشعاری در علائم آخرالزمان دارد در علم حروف که در نوائب الدهور ج ۴، ص ۴۰ نوشته از آن جمله چند بیت گرفته شد

اتى عن ولى الله فيها تواتر	بان لها ملكا مبيد المعاصم
يكون له وقت بوقت من آخر	عليه لواء النصر بالنصر قائم
و بعد تمام العز غر مقامهم	بليكم زمان النحل قل للمطاعم
مسجد المهدى ام كتابه	شريف من آل البيت للكفر حاسم
سنا جقه بالنصر تخفق دائما	يمد امام الجيش دوم الصيوارم
يعيش زمانا فى الانام مؤثرا	وليس عليك البأس يوم النظم
ودام لك التمكين ما دمت قائما	تجود بما فيه كجود النعائم

از شیخ بهاء در وصف ولی الله

قصيدة معروف است از شیخ بنام وسیلة النور والامان فى مدح صاحب الزمان	صلوات و سلامه عليه و على آبائه الطاهرين
خليفة رب العالمين و ظله	على ساكن الغبراء من كل ديار
علوم الورى فى جنب ابحر علمه	كغرفة كسف او كغمسة منقار
باشراقها كل العوالم اشرفت	لما لاح مى الكوفين من نوره السارى
و مقتدر لو كلف الصم نطقها	بأحذارها فاهت اليه بأحذار
همام لو السبع الطباق تطابقت	على تقض ما يقضيه من حكمه الجار
لنكس من ابراجها كل شامخ	وسكن من افلاكها كل دوار
ولا نشرت منها الثوابت خيفة	و عاف السرى فى سورها كل سيار
ايا حجة الله الذى ليس جاريا	بغيرالذى يرضاه سابق اقدار
و يا من مقاليد الزمان بكفه	و ناهيك من مجد به خصه البارى
اليك البهائي الحقيق يزفها	كغانيه مياسة القصد معطار

از میرزا ابوالفضل تهرانی چند بیت

لاسيما مهديهم بدرالدجى	و من فيه المشتكى والملتجى
سلطان اهل الارض والسماء	و مالک ازمة القضاء

آرام و خواب خلق جهان را سبب توئی زانشد کنار دیده و دل تکیه گاه تو
با هر ستاره‌ئی سروکار است هر شبم از حسرت فروغ رخ همچو ماه تو

ای در رخ تو پیدا، انوار پادشاهی در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی
کلک تو بارک الله بر ملک دین گشاده صد چشمه آب حیوان از قطره سیاهی
به پیش آینه دل هر آنچه می دارم بجز خیال جمالت نمی نماید باز

دلم رفت و نـدیدم روی دلدار فغان از این تطاول آه از این زجر
برآی ای صبح روشن دل خدا را که بس تـساریک می بینم شب هجر
من که باشم که برآن خاطر عاطر گذرم لطفها می کنی ای خاک درت تاج سرم

همتم بدرقه راه کن ای طائر قدس که درازست ره مقصد و من نوسفرم
ای نسیم سحری بندگی ما برسان که فراموش مکن وقت دعای سحرم
خرم آن روز کزین مرحله بر بندم رخت وز سر کوی تو پرسند رفیقان خبرم
سلامت همه آفاق در سلامت تست جمال صورت معنا بیمن صحت تست

مهمتر آنکه این شاعر عارف فصیح بلیغ نام مهدی علیه السلام را در شعر با ذکر دجال
لعین آشکارا آورده است.

کجاست صوفی دجال چشم ملحد شکل بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

صبا بگو به امام زمان غم ما را که درد دوری تو خون نمود دلها را
تو رفنته‌ئی بسفر همه گرفتاریم چه می شود که ز حالت خبر دهی ما را

شوق فیض بحضرت مهدی

اشعار دلکش لسان الغیب شیراز حکیم الهی و فقیه نامی فیض کاشانی را بتضمین
غزلیات حافظ بشوق درآورد نمونه‌ئی می آوریم

این جواب غزل حافظ هشیار که گفت سحرم دولت بیدار بسبالتین آمد
گر جان طلب کند ز تو جانان روان بده در کار خیر حاجت به استخاره نیست
بود تاویل این مصراع حافظ آنچه من گفتم بآب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمارا
 که بقول و غزلش ساز و نوازی بکنیم
 بود از روح اشعاریکه حافظ کرد تلقینم
 بجای ورد سحر با امام خواهم کرد
 اگر غبار رهش در بصر توانی کرد
 گذرد ز آسمانها بدرد حجایها را
 پیکی کجاست تا برساند سلام ما

بیا خاموش شو ای فیض از این اسرار و دم درکش
 تا توان فیض ز حافظ سخنی پیدا کن
 حدیث آرزومندی که ثبتش کرد فیض اینجا
 چو فیض در طلبش دائماً بناله و آه
 بر آستان امامت دهند راه ای فیض
 بخدا اگر بفیضت اثری رسد ز فیضت
 فیضت ز هر چهار طرف می کند سلام

که کس همیشه گرفتار غم نخواهد ماند
 بنامه تو از این به رقم نخواهد ماند
 رسیده مژده که ایام غم نخواهد ماند
 مهم ما بقدم ولی خویش بساز
 که تا رهد دل ارباب دین ز سوز و گداز
 چرا که در ره تسلیم می کنم پرواز
 چند در فرقت تو ناله ای شبگیر کنم
 در یکی نامه محالست که تحریر کنم
 کو مجالی که یکایک همه تقریر کنم
 چونکه تقدیر چنین است چه تدبیر کنم
 که راه و رسم فراق از جهان براندازم
 بگوی مهدی هادی علم برافرازم
 بخاک آتش بیگانه سوزم سازم
 بنال فیض که جز ناله نیست دمسازم

سروش هاتف غیبم بشارتی خوش داد
 غنیمتی شمرا ای فیض انتظار فرج
 چه انتظار و چه غم بین زهاتف غیبم
 خدای عزوجل کارساز بنده نواز
 مهیما تو بزودی امام را بفرست
 چو او ظهور کند اولین مطیع منم
 در توسل بجناب تو چه تدبیر کنم
 آنچه در مدت هجر تو کشیدم هیئات
 در شب هجر تو مجموع پریشانی خویش
 دم نزن فیض زد شواری هجران با من
 بسیاد مهدی هادی چنان بگریم زار
 خدای را مددی ای رفیق ره تا من
 هوای منزل او آب زندگانی من
 نه همدمی نه رفیقی نه مژده وصلی

در سرش آنکه بیای تو فشاند جان را
 نه در برابر چشمی که غایب از نظری
 سعادت شرف خدمتش به هیچ طریق

یک نظر دیدن رویت ز خدا خواهد فیض
 ز هجر وصل تو در حیرتم چه کار کنم
 در بیغ و درد که بگذشت عمر فیض و نیافت

راجع برجعت او گفته

تا ببویش ز لحد رقص کنان برخیزم

بگذرم گر ز جهان بر سر خاکم آرش

قامت قائم حق را چو به بینم قائم
وصال او چه میسر نمی شود ای دل

همچو فیض از سر اسباب جهان برخیزم
در آتش شعف و شوق او بساز و بساز

انتخاب از اشعار شوق مهدی

بملازمان مهدی که رساند این دعا را
چو قیامتی دهد رو که بدوستان نمائی
دل دشمنان بسوزی چو عذار بر فروزی
چو شود اگر نسیمی ز در تو بویی آرد
صبا بلطف بگو ختم آل طاها را
قرار خاطر ما هم تو می توانی شد
برون خرام ز مغرب که تیره شد عالم
بیا بیا که حضور تو مرده زنده کند
نماند صبر و سکون بعد از این بهیج دلی
خوش آن زمان که بنور تو راه حق سپریم
مژده وصل آن رفیع جناب
می وزد از درش نسیم بهشت
اینک اینک رسید وقت لقا
هاتف غیبیم این پیام آورد
وقت آن شد که وصل ما گردد
العجل العجل بلا مهلت
بسته شد باب فیض بر رخ فیض

که بشکر پادشاهی ز نظر مران گذارا
برکات مصطفی را حرکات مرتضی را
تن دوستان سراسر همه جا نشود خدارا
بپیام آشنائی بسوازد آشنارا
که فرقت تو بزاری بسوخت دلهارا
که سر بکوه و بیابان تو دادئی ما را
ز رسم خویش بگردان طلوع بیضا را
ز آسمان بسزمین آورد مسیحا را
بوصل گل برسان بلبلان شیدا را
طریق و منزل و مقصد یکی شود ما را
آمد از نزد حق بنص کتاب
بوی رحمن از این نفس دریاب
السرور السرور یا احباب
کابشروا بالقدوم یا اصحاب
مرهم زخم سینه های کباب
الحضور الحضورهان بشتاب
افتتح یا مفتح الابواب

ثابت ماندن در انتظار

گفتمش دل پر آتش تو کباب
گفتمش اضطراب دلها چیست
گفتمش اشک راه خوابم بست
گفتمش بهر عاشقان چه کنی
گفتمش پرده جمال تو چیست؟
گفتمش تاب آن جمال نیست
گفتمش تشنه وصال توام

گفت جانها ز ماست در تب و تاب
گفت آرام سینه های کباب
گفت کی بود عاشقان را خواب
گفت برگیرم از جمال نقاب
گفت بگذر ز خویشان دریاب
گفت چون بی تو گردی آری تاب
گفت زین می کسی نشد سیراب

گفتمش جان و دل فدا کردم

گفتمش مرد (فیض) در غم تو

گفت آری چنین کنند احباب

گفت طوبی له و حُسن ماب

مرا شوق حضور او ز سر بیرون نخواهد شد

فضای آسمانست این و دیگرگون نخواهد شد

نه من تنها که خلقی از خدا این آرزو دارند

مگر آه سحرخیزان سوی گردان نخواهد شد

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد

یعنی این تیره شب غیبت مهدی روزی

عالم از پیر شد از جور ستم باکی نیست

مشکلاتی که بدلها شده عمریست گره

دانش کسبی صد ساله‌ی این مدعیان

این اباطیل و اکاذیب که شایع شده است

طعنه بر حق چه زنی ای که بباطل غرقی

فیض اگر در قدم حضرت او جان بخشد

عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

از دم صبح حضورش لمعان خواهد شد

از قدوم شه دین امن و امان خواهد شد

حل آنها همه در لحظه آن خواهد شد

نزد علمش بمثل برگ خزان خواهد شد

همه را حضرت او محوکنان خواهد شد

تو باین غره مشو نوبت آن خواهد شد

زین جهان تا بجنان رقص کنان خواهد شد

از حق امیدوارم تا مقصدم برآید

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

بنمای رو که جانها گردد فدای رویت

هر قوم راست راهی شاهی و قبله گاهی

از کوی خویش بفرست سوی امیدواران

از حسرت وصال جان دادم و ندیدم

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر

یارا بحق مهدی گوئید ذکر خیرش

هر دم در انتظارم تا مهدی از ره آید

یا تن رسد بجانم یا جان ز تن برآید

بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید

مائیم و درگه تو تا جان زتن برآید

بوئی چه بوی رحمان کان از یمن برآید

یا رب از این سعادت کی کام من برآید

کز آتش درونم دود از کفن برآید

هر جا که فیض نامش در انجمن برآید

وصال او ز عمر جاودان به

مگو سر وجودش با مخالف

بخدمت زاهدان دعوت مفرما

دلا دائم بفکر و ذکر او باش

خداوندا مرا آن ده که آن به

که راز دوست از دشمن نهان به

که شوق صاحب الامر از آن به

بحکم آنکه طاعت جاودان به

زهر حرفی که گوئی فیض جایی

حدیث صاحب عصر و زمان به

ای قصه بهشت زکویت حکایتی
علم وسیع خضر ز علمت نشانه‌ئی
انفاس عیسی از نفست بود شمه‌ی
کی عطرسای مجلس روحانیا نشد
تا چند ای امام بسوزیم در فراق
در آرزوی خاک درش سوختیم ما
ای فیض عمر رفت و ندیدی امام را
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو
که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
هر دم که زدم صاحب آن خانه توئی تو
در می‌کده و صومعه جانانه توئی تو

شرح نعیم خلد ز وصلت روایتی
آب حیات معرفت را کنایتی
تعمیر عمر نوح تو را بود آیتی
گل را اگر به بوی تو کردی رعایتی
آخر زمان هجر شما را نهایتی
یاد آور ای صبا که نکردی حمایتی
صد مایه داشتی و نکردی کفایتی
مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه
یعنی که ترا می‌طلبم خانه بخانه
هر جا که شدم گرمی کاشانه توئی تو
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو

مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

عاقل بتکاپوی خرد راه تو پوید
تا غنچه شکفته این باغ که بوید

دیوانه برون از همه اسرار تو جوید
هر کس بزبانی صفت نعت تو گوید

بلبل به غزلخوانی و قمری بترانه

ما گمشده و خسته و هم تشنه در این راه
دریاب زهر فتنه تو ای منجی عالم

تو هادی این راهی و هم خضر زمانه
ما را بسعدادت ز کرم ساز روانه

داد از غم تنهایی

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دائم گل این بستان شاداب نمی‌ماند
ای درد توام درمان در بستر بیماری
در دایره قسمت ما نقطه پرگاریم

جان بی تو بلب آمد وقتست که باز آئی
دریاب ضعیفان را در وقت توانائی
وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی
لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی

همه است آرزویم که بسینم از تو روئی
بکسی جمال خود را ننموده‌ئی و بسینم
همه موسم تفرج بچمن روند و صحرا

چه زیان ترا که منم برسم به آرزوئی
همه جا بهر زبانی بود از تو گفتگوئی
تو قدم بچشم من نه بنشین کنار جوئی

نظری بسوی من کن که فقیر و دردمندم

که بجز درت ندارم نظری بهیچ سوئی

شعار دسته جمعی در میلاد امام منتظر

مولد مسعود امام زمان
ای ماه کونین شه مستنظر
پور نبی و خلف عسکری
نور تو از نور جلال حق است
جامع اوصاف کمالی همه
هستی عالم همه از هست تست
آنچه در این کون هویدا شود
هر که نماند بولایت مقیم
ما همگی بنده تو مولای ما
دست ولایت بستو دادیم و بس
غیب تو ما را همه بی کس نمود
از پس تو ما همه بی کس شدیم
خواندن قرآن ز میان رخت بست
ما همه در دست ستمگر اسیر
ما همه در آه و فغان روز و شب

باد و مبارک بهمه شیعیان
شمس هدی حجت ثانی عشر
سرور خلقی و زحق رهبری
ذات تو ایت بکمال حق است
حجتی بردانی و عالی همه
هر قدر امضاء شد دست تست
عرضه شود بر تو و پیدا شود
جایگش نیست بغیر از جحیم
نیست بغیر از تو مولای ما
رهبر ما نیست بغیر از تو کس
هجر تو دلخون و پریشان نمود
خوار بچشم همه ناکس شدیم
لیک جرائد بمکانش نشست
جمله ذلیلیم چو در دام شیر
از غم هجران تو در تاب و تب

ای ولی عصر و امام زمان
ای بولای تو مولای ما
عقل شده شیفته روی تو
لب بگشتا تا همه شکر خورند
خاک دیلان بتو گلشن شود
تا تو ز ما روی نهان کرده ئی
خیز و بسین ای شه دنیا و دین
عالم ما عالم دیگر شده
شرع نبی یکسره بر باد رفت
خانه ایسمان همه ویران بسین

ای سبب خلقت کون و مکان
مهر تو آئینه دلپای ما
سلسله شیفتگان مسوی تو
زاب دهانت رطب تر خورند
چشم عزیزان بتو روشن شود
خون بدل پیر و جوان کردئی
کفر گرفته همه روی زمین
آینه دهر مکر شده
دین ز کف بسنده و آزاد رفت
گبر و مسلمان همه یکسان بسین

گر نظر از راه عنایت کنی
 ای بستو امید همه خاکیان
 شمس و فلک شمسه ایوان تو
 مطلع والشمس بود روی تو
 دیده خلقی همه در انتظار
 محتجب از خلق جهان تا یکی
 ما که نداریم بغیر از تو کس
 خیز و بکش تیغ دو سر از نیام
 خیز و جهان پاک ز ناپاک کن
 ذاکر بیچاره همه صبح و شام
 بر گوش دل اهل یقین این خبر آمد

جمله مهمات کفایت کنی
 بلکه امید همه افلاکیان
 جن و ملک بنده دربان تو
 مظهر واللیل دو گیسوی تو
 گز پس این پرده شوی آشکار
 در پس این پرده نهان تا یکی
 ای شه خوبان تو بفریاد رس
 ای شه خوبان ز پی انتقام
 روی زمین پاک زخاشاک کن
 مسی کند از دور بکویت سلام
 چون بلبل باغ علوی نغمه گر آمد

ای منتظران مزده که هجران برآمد
 بر اهل جهان مظهر عدل و ثمر آمد
 ای غمزدگان ندبه کنان غم سپری شد
 بر گو بستمدیده مزن آه شرر بار
 ای اهل جهان جملگی آماده بخدمت
 آن مصلح عالم که کند پاک زمین را
 همنام پیمبر لقبش مهدی و قائم
 با کافر و فاسق نکند ساز و مدارا
 آن منتقم دادگر از آل پیمبر
 خونخواه شهیدان همه از اکبر و اصغر
 عمری اگر از غیبت او رنج کشیدید
 ای خسته دلان همتو امید به بندید
 بیچاره (مقدم) بغم و غصه بسر برد

آن یوسف گم گشته ما از سفر آمد
 آن رحمت حق حجت اثناعشر آمد
 روح و فرح و شادی و فتح و ظفر آمد
 بر محکمه حکم قضا داد گر آمد
 از جانب حق والی جن و بشر آمد
 از جور و ستم بهر همه راهبر آمد
 از نسل علی آن شه والا گهر آمد
 بر متقیان حامی و نور بصر آمد
 بر خصم بد اندیش بتیغ دو سر آمد
 زان پهلوی بشکسته که از ضربدر آمد
 از غایب گمگشته یقین این خبر آمد
 کاخر شب هجران به صبح سحر آمد
 از لطف خدا عاقبت این غصه سر آمد

آرزوی مشتاقان

هر کجا مجلس حالیت تمنای تو است
 هر کجا نور صفائیت تجلای تو است
 در دل پاکدلان غیر تولای تو نیست
 در همه محفل ما شیون غوغای تو است

هر کسی دل به هوای صنی بسپرد
روز هر جمعه بود مجلس ذکر تو بپا
جاهلان از سر و سودای تو گر بیخبرند
نیست ما را بگل و زیور و بستان حاجت
پر شده روی زمین از ستم و فسق و فجور
برقع بردار ز رخسار و جهان زو شکن
حاجت غمزدگان در همه احوال دعا
طعنه و نیشی بزخم دل مسکین میسند
بمنی و عرفات و به بقیع و بحرم
تو شها منتظر و اهل جهان منتظرند
جان سپردند ز هجران تو دلسوختگان

ز سفر چرانیائی

تو که صاحب الزمانی ز سفر چرانیائی
زده چشم‌ها بسویت چه شود زره بیائی
گذر آر بما نسیائی همه را دهی صفائی
همه اشکهاست ریزان تو عزیز ما کجائی
که بخواب بینم از تو ز جمال دلربائی
ز کرم بده نویدی تو عزیز کبریائی
شده روح و جسم بیمار برسان بما دوائی
تو که قدرت خدائی همه را بده رهائی
بقیع یا برضوی تو یقین بکریلانی
تو هم از برای امت ز کرم نما دعائی
دم رفتنت بنما به (مقدم) ت عطائی

دل ما ز غصه خون شد تو هنوز هم نیائی
تو چنان برفتی از ما که ز ما خبر نگیری
تو مگر ز ما چه دیدی که چنان برفتی از ما
شب و روز در امیدم که صدای جانفزایت

چکنیم ما ضعیفان که مگر تو بازائی
نه پیامی و کلامی نه سلامی و دعائی
که نبوده هیچ ما را بتو گوئی آشنائی
بدمد ز کعبه بخشد بحیات ما بقائی

همه شب در انتظارم که تو صبح خواهی آمد
 تو از آن زمان که رفتی شده جمع ما پریشان
 همه دست بر دعائیم و در آتش بلاییم
 گذری بکوی ما کن نظری بسوی ما کن
 همه از غمت ملول و همه از فراق رنجور
 نه اثر کند دعا و نه فغان و ناله ما
 بکجا روم چه گویم بکه شکوه‌ها بگویم
 ز چه حال ما نپرسی خبری ز ما نگیری
 مگر ایشها تو ما را نه ز دوستان شماری
 بخدا که ما ضعیفان همه بنده‌ی خدائیم
 بگدای خود نظر کن چه بیائی و نیائی

حکیم نظامی گنجوی سروده

ای مدنی برقع و مکی نقاب
 مستظران را بلب آمد نفس
 سوی عجم ران منشین در عرب
 ملک بیاری و جهان تازه کن
 سکه تو زن تا امراکم زنند
 ای تن تو پاکتر از جان پاک
 راهروان عربی را تو راه
 عقل شده شیفته روی تو
 لب بگشا تا همه شکر خورند
 ای نفست نطق زبان بستگان
 خاک ذیلان بستو گلشن شود
 ما همه جسمیم بیا جان تو باش
 خیز و شب مستظران روز کن

سایه نشین چند بود آفتاب
 ای ز تو فریاد بفریادرس
 شاه رسیده همه جانها به لب
 هر دو جهان را پراز آوازه کن
 خطبه تو خوان تا خطبام زنند
 روح تو پرورده روحی فداک
 تاجوران عجمی را تو شاه
 سلسله شیفتگان موی تو
 زاب دهانت رطب تر خورند
 مرهم سودای جگر خستگان
 چشم عزیزان بستو روشن شود
 ما همه موریم سلیمان تو باش
 طبع نظامی طرب افروز کن

بخش ۹ معجزات ولی عصر علیه السلام

یکی از نشانه‌های امام معصوم معجزه است یعنی باید امام وصی پیغمبر معجزه داشته باشد کاری انجام دهد که دیگران از ارباب صنایع و مخترعین نتوانند مانندش انجام دهند خرق طبیعت می‌کند مرده زنده می‌کند و بحث معجزه در راهنمای بهشت ج ۲، صفحه ۵۳ بی‌عده با معجزات خاتم الانبیاء آورده شده

تمام معجزات انبیاء را می‌آورد

نجم (۱۹۰) امام صادق علیه السلام فرمود هیچ معجزه‌ئی از معجزات پیغمبران و اوصیاء ایشان نباشد مگر آنکه خدای تعالی مانند آن را بدست قائم علیه السلام ظاهر گرداند بجهت تمام کردن حجت بر دشمنان (آری معجزات آن حضرت را با دیدن اشخاص چه در خواب و چه در بیداری ذکر می‌کنیم تا بهتر بصیرت یابند و ۶۶ معجزه بعددالله آوردیم.

امامت آن مقام اعظمست از امر سبحانی	در عالم بر خلائق جانشین از حی رحمانی
نشانهها باید او را تا جدا از دیگران گردد	مطاع جنّ و انس و عالم قدسی و روحانی
بدست قدرت پروردگارش پرورش یابد	ز دانشگاه غیب حق بگیرد علم ربانی
بحکم والی مطلق ولایت را شود دارا	باذن حق ز تکوینی دلیل قرص برهانی
ز عدل و عصمت و قدرت زحلم و رأفت و رحمت	صفات نیک را دارا همه از لطف یزدانی
خلافت را ز حق یابد هدایت گشته تکلیفش	امام متقین باشد برای جنّ و انسانی
همه عاجز ز اوصافش بهر جا و زمان قادر	ز احیاء موات و ردّ شمس و قهر انسانی
منزه از خطا و ظلم و جهل و عجز و بخل آید	بجمله اسمها دانا و هم آیات قرآنی
نه هر دیوی تواند شد ملک نه خار گل گردد	امامت منصب حقست نباشد امر آسانی
یقیناً از ازل کلک قدر زد نقش در عالم	علی و یازده سبطش شده مولای ایمانی
ز بعد احمد مرسل یکایک رهنمای دین	در عالم بر خلائق دائماً بر عالی و دانی
امام عصر ما مهدی ز جور و فسق این مردم	بزیر ابر همچون شمس گردید دست پنهانی
ولی فیض مدام می‌رسد بر خلق چون خورشید	که باید در راه او مال و جانرا کرد قربانی
(مقدم) از خدا خواهد که ظاهر گردد آن مولا	نماید این جهان تیره را از عدل نورانی

معجزه اول ولادت امام زمان

مدینه (۵۸۵) حکیمه خاتون گوید من بعبادت زمان حضرت هادی بخدمت حضرت عسکری می رسیدم روزی نرجس خاتون آمد گفت: ای خاتون پا دراز کن تا از پایت کفش را بیرون کنم گفتم توئی خاتون و صاحب من بلکه هرگز نگذارم کفش از پایم بیرون کنی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت می کنم و بر دیده منت می نهم چون حضرت عسکری این را از من شنید فرمود ای عمه خدا ترا جزای خیر دهد پس در خدمت آن سرور تا غروب نشستم و به کنیز خود گفتم جامه مرا بیاور تا بروم حضرت فرمود امشب نزد ما باش که فرزند گرامی متولد می شود که حق تعالی زمین را به علم و ایمان و هدایت باو زنده می گرداند بعد از آنکه بشیوع کفر و ضلالت مرده باشد گفتم ای مولا از که بهم می رسد، من در نرجس هیچ اثر حملی نمی یابم فرمود! ز نرجس به هم می رسد نه از غیر او.

من پشت و شکم نرجس را دیدم هیچگونه اثری ندیدم برگشتم و به حضرت آن را گفتم حضرت تبسم نمود فرمود چون صبح شود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشده و کسی بر او مطلع نشد زیرا فرعون شکم زنان حامله را برای جستن موسی می شکافت و حال این فرزند نیز در این امر بحضرت موسی شبیه است.

نشان حضرت موسی

حکیمه گفت نزد نرجس رفتم و این حال را باو گفتم او گفت هیچ اثری در خود نمی بینم شب را ماندم افطار کردم نزد نرجس خوابیدم در هر ساعت از او خبر می گرفتم و او بحال خود خوابیده بود و حیرتم زیاده تر می شد و در این شب پیش از شبهای دیگر به تهجد برخاستم نماز شب را کردم چون به نماز وتر رسیدم نرجس از خواب برخاست و وضو گرفت نماز شب را بجا آورد صبح کاذب سر زد نزدیک شد در دلم شک آید از وعده ای که حضرت بمن داده بود ناگاه حضرت عسکری از حجره خود صدا زدند شک مکن که وقتش رسیده ناگاه در نرجس اضطرابی دیدم او را در برگرفته نام خدا را بر او خواندم حضرت صدا زد سوره قدر را بر او بخوان چون شروع بخواندن کردم شنیدم آن طفل از رحم با من در قرائت همراهی می کند و بر من سلام کرد من ترسیدم حضرت فرمود از قدرت حق تعالی تعجب مکن که طفلان ما را بحکمت گویا می کند و ما را در بزرگی در زمین حجت خود ساخته پس از آن نرجس

از نظرم غائب شد گویا پرده بین من و او حائل گردید فریاد کنان بسوی حضرت
عسکری دویدم فرمود ای عمه برگرد که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم
پرده باز شد و در نرجس نوری دیدم که مرا خیره کرد صاحب الامر را دیدم رو به قبله
بر زانوهای بسجده افتاده و انگشتان سبابه را باسماں بلند کرده و می گوید:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ أَبِي
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ

پس یک یک امامان را شمرد تا بخودش رسید گفت:

اللَّهُمَّ أَنْجِرْ لِي وَعَدِي وَأَتِمِّمْ لِي أَمْرِي وَثَبِّتْ وَطَائِي وَأَمَلًا الْأَرْضُ بِي قِسْطًا وَ
عَدْلًا. یعنی خدایا برایم به وعده ای که دادی وفا کن و امرم را باتمام رسان و غلبه مرا
بر دشمنان ثابت کن و زمین را بمن پر از قسط و داد گردان

و نوری از آن جناب ساطع شد که به آفاق آسماں پهن گردید حکیمه گوید
مرغان سفیدی دیدم از آسماں بزیر آمده خود را بر سر و روی آن حضرت مالند و
پرواز می کردند امام حسن فرمود ای عمه فرزند مرا بیاور چون او را برگرفتم مختون
و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر بازوی راستش نوشته بود:

جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

حق آمد و باطل کوچ کرد همانا که باطل کوچ کننده است. و ببازوی چپ نوشته و
تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

ماربه خادمه گوید چون آن حضرت متولد شد بدو زانو برآمد و دو سبابه
(انگشت شهادت) را به آسماں بلند کرد و عطسه نمود و گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ پس فرمود ظالمها پنداشتند که حجت خدا
مغلوب شد و ناقص ماند و حال آنکه اگر خدا برای ما در سخن اذن دهد شک (از
مردم) زایل گردد.

معجزه ۲ تلاوت قرآن وقت ولادت

حکیمه گوید چون آن بزرگوار را نزد حضرت عسکری بردم همین که نظرش بر
پدر بزرگوارش افتاد سلام کرد حضرت او را گرفت و زبان بر دو دیده اش مالید و بر
دهان و گوشش زبان مالید و بر کف دست چپ خود او را نشانید و بر سر او دست
مالید فرمود ای فرزند بقدرت الهی سخن بگو صاحب الامر استعاذه نموده و گفت:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ

نَجْعَلُهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمْكِّنُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ.

ترجمه آیه را که در شأن آن حضرت نازل شده آن است که خداوند فرماید اراده می‌کنیم که منت گذاریم بر کسانی که در زمین ناتوان شمرده شدند و آنان را پیشوایان گردانیم و آنان را ارث برندگان قرار دهیم و برای آنان در زمین مکننت می‌دهیم و به فرعون و هامان و لشکرهای آن دو (صهیونیسم و کمونیسم و پیروان آنها) از آنان بنمائیم آنچه را که بودند حذر می‌کردند پس صاحب الامر برسول خدا و امیرالمومنین و امامان صلوات فرستاد تا پدر خود پس در این حال مرغان نزدیک سر آن حضرت جمع شدند امام حسن به یکی از آنها فرمود این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یک بار نزدم بیاور مرغی آن جناب را گرفت و به آسمان بالا برد سایر مرغان نیز از پی او پرواز کردند پس آن حضرت امام حسن ع فرمود ترا سپردم به آن کسی که مادر موسی را باو سپرد پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود ساکت شو که شیر از پستان غیر تو نخواهد خورد و آن را بزودی بسوی تو بر می‌گردانند چنانکه موسی را به مادرش برگردانیدند و حق تعالی فرموده ما موسی را به مادرش برگردانیدیم تا دیده مادرش باو روشن گردد.

حکیمه خاتون پرسید این مرغ که بود که صاحب الزمان را باو سپردید فرمود او روح القدس است که با امامان موکل است تا ایشان را از جانب خدا همراهی کند و از خطا نگهدارد و ایشان را بعلم زینت دهد.

حضرت مهدی در پیشگاه حق تعالی

آن دو فرشته بودند که آن جناب را در روز ولادت بسرادقات الهی بردند و حق تعالی به آن حضرت خطاب نمود، **مَرْحَبًا بِكَ عَبْدِي لِنُصْرَةٍ دِينِي، وَإِظْهَارِ أَمْرِي وَ مَهْدِي عِبَادِي آلَيْتُ أَتَى بِكَ أَخْذُوكَ بِكَ أَعْطَى وَبِكَ أَعْفُو بِكَ أَعَذَّبُ.** مرحبا بتو ای بنده‌ام برای نصرة دینم و اظهار امرم و هدایت شده بندگانم سوگند یاد کرده‌ام که بتو مواخذه می‌کنم و بتو عطا می‌کنم و بواسطه تو می‌بخشم و بتو کیفر می‌کنم.

اینها خصائص آنحضرت است

حضرت آدم فاتح الانبیاء شد مهدی ع خاتم اوصیاء. اثر حمل حضرت تا ولادت مخفی ماند مانند موسی بن عمران در طفولیت خدا او را امام نمود چنانکه عیسی را در گهواره نبی قرار داد **وَجَعَلَنِي نَبِيًّا.** و در پنج سالگی باو حکمت چنانکه

به یحیی حکمت بخشید و آتیناه الحکم صبیًا. و بر بازویش مانند پیغمبر جاء الحق نوشته بود و در پشت حضرت نشانی مانند نشان رسول خدا ختم نبوت داشت و نماز خواندن بر پدر در پنج سالگی و ظهور آثار غریبه که بیان خواهد شد.

نشان امامت حکیمه خاتون رحمة الله علیها می گوید در تولد حجة بن الحسن علیه السلام حاضر بودم بدن اطهرش از آلودگی خون و دبس پاک و ختنه کرده متولد شدند و بر بازوی راستش جاء الحق نوشته بود تا آخر.

از نشان امام و ولی این است

۵۱ (بحا ۴) از نشان حضرات معصومین علیهم السلام در شکم مادر و حسن ولادت و طفولیت سخن گفتن مسلم است که علامت رسالت و امامت می باشد امام صادق علیه السلام در حین ولادت فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام فرمود

تِلْكَ إِمَارَةٌ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ إِمَارَةٌ الْأِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ.

این نشان رسول خدا و نشان امام است از بعد او چنانکه علی علیه السلام در حین ولادت کتب آسمانی را خواند چنانکه در مجمع الفضائل علی عنوان شد.

مؤلف گوید: در میان امامان دو قنداقه را به آسمان بردند یکی این بزرگوار و دیگری قنداقه امام حسین علیه السلام که در واقع معراج آن دو بشمار می آید.

معجزه ۳ تکلم غیر عادی

ابراهیم کرخی از نسیم خادم روایت کرده روزی (برای زیارت آن سرور) به حجره صاحب الامر رفتم و در آن وقت هنوز ده روز از عمرش نگذشته بود عطسه بر من رخ داد حضرت فرمود **يُرَحِّمُكَ اللَّهُ** چون کلام معجز نظام آن حضرت را شنیدم خوشحال شدم بعد فرمود ای نسیم ترا بشارت باد که عطسه تا سه روز از مرگ امانست. (مدینه ۵۸۶).

معجزه ۴ معرفی آن حضرت

ابونصر خادم گوید بعد از چند روز از تولد بخانه ای که گهواره حضرت در آنجا بود رفتم (و گهواره برای رسوم مردم عادی بوده و گرنه امامان رشد ولایت تکوینی دارند) چون سلام کردم پاسخ شنیدم فرمود صدلی سرخ آورید چون آوردم فرمود آیا مرا می شناسی گفتم یا سیدی تو بهترین آقا و پسر بهترین آقا هستی فرمود از این از تو پرسیدم گفتم تفسیر کنید تا بفهمم فرمود:

أَنَا خَاتِمُ الْأَوْلِيَاءِ وَ لِي يَرْفَعُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ وَ شِيعَتِي

من خاتم اولیاء (خدا) هستم و برای خاطر من بلا از خاندان و شیعه‌ام برداشته می‌شود و بعد از من ولی و وصی نمی‌باشد.

معجزه ۵ خواندن کتب آسمانی

حکیمه خاتون گوید بعد از سه روز مشتاق لقای صاحب‌الامر شدم خدمت امام حسن علیه السلام رفتم پرسیدم مولایم کجاست فرمود او را سپردم به آن کسی که از ما و تو باو اولی بود روز هفتم رفتم مولای خود را (علی‌الظاهر) در گهواره دیدم چون ماه شب چهارده درخشنده و بر روی من تبسم نمود پس حضرت فرمود فرزند مرا بیاور چون خدمت حضرت بردم زبان در دهان مبارکش گردانید فرمود ای فرزند سخن بگو حضرت صاحب‌الامر (مجدداً) شهادتین را گفت و بر پیغمبر و سایر ائمه صلوات فرستاد و بسم‌الله گفت و آیه و نرید را خواند حضرت عسکری فرمود ای فرزند بخوان آنچه را که خداوند متعال بر پیغمبران نازل نموده پس بصحف آدم بسزبان سریانی آغاز نمود و (از) کتاب ادریس و نوح و صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد صلی الله علیه و آله خواند و قصه‌های پیغمبران را یاد کرد سپس حضرت عسکری فرمود چون حق تعالی مهدی این امت را به من بخشید دو ملک فرستاد که او را به سراپرده عرش رحمانی برند (در آنجا) حق تعالی باو خطاب نمود مرحباً بتو ای بنده‌ی من که ترا برای یاری دین خود و امر شریعت خود خلق کرده‌ام توئی (مهدی) هدایت یافته بندگان من.

وعدۀ خداوند بحضرت مهدی

بذات خودم قسم که با طاعت تو ثواب دهم و بنافرمانی تو مردم را کیفر کنم و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می‌آمزم و بمخالفت تو ایشان را عذاب می‌کنم ای دو فرشته او را بسوی پدرش برگردانید و از جانب من او را سلام برسائید و بگوئید او در پناه حفظ و حمایت منست او را از شر دشمنان محافظت می‌نمایم تا هنگامی که او را ظاهر سازم و حق را باو بر پا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد (جلاء‌العیون)

معجزه ۶ رشد بقیة‌الله

حکیمه خاتون گوید روزی بمنزل حضرت عسکری رفتم تا احوال صاحب‌الامر را بپرسم و چهل روز از سن مبارک آن حضرت گذشته بود دیدم آن حضرت راه می‌رود و با یک یک از اهل بیت سخن می‌گفت به طوریکه از آن حضرت فصیح‌تر

نشینیده بودم از دیدن این حال زیاد تعجب کردم حضرت عسکری که تعجب مرا دید تبسم نمود فرمود ای عمه سلاله خاندان رسالت و بقیه دودمان امامت و جلال را حق تعالی در هر روز جمعه آن قدر نشو نما داده که غیر از ما در سال نمی‌کند (فرمود او فرزند نرجس و بعد از من خلیفه منست و عنقریب من از میان شما می‌روم و باید سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی).

معجزه ۷ خبر از نیت سائل

جمعی از مفروضه و مقصره کامل بن ابراهیم مدنی را جهت سؤالی نزد حضرت عسکری فرستادند گوید در بین راه با خود گفتم از آن حضرت سؤال کنم که آیا بهشت می‌روند کسانی که شناخته‌اند آنچه را که ما شناخته‌ایم و می‌گویند آنچه من می‌گویم پس چون بر حضرت داخل شدم دیدم لباس‌های نرم در بر کرده با خود گفتم که ولی خدا و حجت او جامه‌های نرم می‌پوشند و دیگران را از پوشیدن آن منع می‌کنند و بمواسات برادران امر می‌فرمایند دیدم آن حضرت تبسم نمود و آستین خود را بالا زد دیدم لباس پشمی سیاه در بر دارد فرمود این را برای خداوند آن را برای تو پوشیدم پس من سلام کردم و نشستم ناگاه باد پرده را بالا زد چشمم به کودکی چهار ساله افتاد که مثل ماه شب چهاره فرمود یا کامل ابن ابراهیم چون این را دیدم لرزیدم گفتم لبیک یا سیدی فرمود آمده‌ام نزد ولی و حجت و باب خدا که پرسشی آیا داخل بهشت می‌شود غیر کسانی که شناخته‌اند آنچه تو شناخته‌ای و می‌گویند: آنچه تو می‌گوئی گفتم آری بخدا قسم فرمود اگر چنین باشد کسانی که داخل بهشت شوند کم‌اند والله که داخل بهشت شوند و گروهی که ایشان را حقیقه گویند گفتم آقای من ایشان چه کسانیند فرمود گروهی باشند که به محبتی که به علی دارند بحق او قسم می‌خورند و حال آنکه فضل و حق او را آن طوریکه باید ندانند که چه باشد بعد از آن ساکت شد.

دوباره فرمود آمده‌ام از ولی خدا از مقاله مقوله بسپرسی ایشان دروغ گویند (در باب اعتقادی که بما دارند که خدا همه کارهای خود را از خلق کردن و روزی دادن و غیر ذلک بما واگذارده بلکه قلوب ما ظرفیت مشیت خدا باشد پس هر گاه چیزی را خواهد ما هم آن چیز را می‌خواهیم زیرا خدا می‌گوید **و ما تشاؤن الا ان یشاء الله** راوی گوید بعد از این کلام آن پرده بحال خود برگردید هر قدر خواستم آن را بردارم و آن کودک را بینم نتوانستم پس حضرت عسکری با تبسم متوجه من شد

فرمود یا کامل دیگر چنان نشسته‌ئی زیرا حجت خدا بعد از من ترا به حاجت خبر داد من برخوایم و بیرون رفتم دیگر آن کودک را ندیدم ابونعیم گوید من برای تحقیق این خبر کامل را دیدم و همین تفصیل را از او شنیدم. (مکیال ۹۷).

معجزه ۸ اول غیبت

یعقوب بن منقوس گوید وقتی خدمت امام حسن عسکری رفتم در خانه نشسته بود بر طرف راستش حجره بود و بر در حجره پرده آویخته بود گفتم سیدی بعد از شما صاحب امر خلافت کیست؟ فرمود این پرده را بردار چون پرده را برداشتم پسری در سن پنج سالگی بیرون آمده گشاده روی سفید نورانی چشمانش سیاه و دو طرف عارض مبارکش خالی بود و دو گیسو مانند مشک اذفر پس بر زانوی ابومحمد نشست حضرت فرمود بعد از من این صاحب شما است پس از لحظه روبان پسر نموده فرمود بدرون رو تا وقت معلوم شود پس آن قلب عالم امکان بدرون حجره رفت بعد حضرت بمن فرمود یا یعقوب در آن حجره نظر کن (کسی را می بینی) یعقوب گوید هر چند در آن حجره نظر کردم کسی را ندیدم (با اینکه درب دیگری نداشت که کسی بیرون رود).

مؤلف گوید: این نمایاندن و غایب نمودن برای آن بود که خواص با امر غیبت حضرت آشنا شوند و وجودش را انکار نکنند.

معجزه ۹ جریان دوجوان یهود

معجزه ۷۰) عالم عامل جناب آقای حاج آقا یحیی طهرانی از عالم ربانی ثقة الاسلام و المسلمین آقای حاج میرزا ابوالحسن طالقانی (از اصحاب میرزای بزرگ در سامرا متوفی ۱۳۶۲ هجری) نقل فرمودند که با جمعی از رفقاء از کربلا بسامرا بر می گشتیم در قریه دجیل هنگام ظهر رحل انداخته که صرف نهار و قدری بیاسائیم و عصری حرکت نموده شب در بلد بمانیم در این بین آشوخ محمد حسن (طلبه سامرا) با طلبه دیگر مشغول خرید نهار بودند ولی آن طلبه در همین بین چیزی می خواند گوش دادم دیدم توریه بزبان عبرانی می خواند تعجب کردم جلو رفته از شیخ محمد حسن پرسیدم این شیخ کیست و زبان عبرانی از کجا می داند گفت جدید الاسلام است و قبلاً یهودی بوده گفتم بسیار خوب حتماً قصه دارد باید بگوئید شیخ تازه مسلمان گفت سیدنا قضیه من طولانی است چون حرکت کردیم در راه مفصلاً خواهیم گفت:

وصف خیبر و تورات

چون براه افتادیم گفت من از یهود خیبر (سه منزلی مدینه) بودم و درب خیبر معروف اکنون موجود است ولی زیر خاک رفته که اگر قدری خاک را پس کنید ظاهر می شود در چند دهه که در حوالی خیبر است یهودیان از زمان حضرت رسول تاکنون هستند در یکی از همین قری محلی برای کتابخانه مهیا می باشد و در آن محل اطاقی است قدیمی و توریه بسیار قدیمی در آنجا است که پوست نوشته و همیشه درب آن اطاق قفلست و از پیشینیان سفارش شده که در را باز نکنند و کسی آن را مطالعه نکند و مشهور است که هر کس بآن توریه بنگرد مغزش عیب می کند دیوانه می شود خصوصاً جوانها که نباید به آن نگاه کنند.

جوینده یابنده است

ما دو برادر بفکر افتادیم که آن تورات قدیمی را زیارت کنیم نزد کلیددار آن حجره مخصوص رفتیم و خواهش باز کردن درب اتاق نموده ولی او بشدت امتناع کرد. به مقتضای **الْإِنْسَانُ حَرِیْصٌ عَلٰی مَا مَنَعَهُ** گرمتر شده وجه قابلی باو دادیم راضی شد که ما را راه دهد وعده گذاشتیم و در ساعت معینی وارد اتاق شدیم و با کمال آرامی توریه قدیمی را که بر پوست نوشته مطالعه نمودیم در آن. صفحه مخصوص جلب نظر می کرد به دقت خواندیم نوشته بود. پیغمبری در آخر الزمان در اعراب مبعوث می شود و تمام خصوصیات و اوصاف و نام و نشان و نسب و خصلت او را بیان نموده و اوصیاء او را دوازده نفر باسم و رسم نوشته من برادرم گفتم خوبست این یک صفحه را رونوشت کنیم و حال این پیغمبر را جستجو کنیم و رونویس نموده و شیفته آن پیغمبر شدیم.

حق جوینده بحق می رسد

تنها فکرمان پیدا کردن این فرستاده خدا بود ولی چون سرزمین ما از عبور و مرور مردم دور بود و با خارج کمتر تماس داشتیم مدتی بفکر گذشت تا آنکه چندتن تاجر از مدینه بشهر ما وارد شده محرمانه با یکی دو نفر از احوالات و نشانیهای حضرت رسول بیان کردند همه را مطابق با نوشته آن توریه مذکور دیدیم رفته رفته بحقانیت اسلام یقین کردیم ولی جرئت بر اظهار مطلب نداشتیم فقط یگانه امیدمان فرار از آن دیار بود و با برادرم در این باره گفتگو کردیم گفتم مدینه نزدیک است و ممکن است ما را گیر بیاورند و اسباب زحمت شود بهتر این است. که به یکی از شهرهای مسلمین

برای پیروی اسلام فرار کنیم اسم موصل و بغداد را شنیده بودیم.

رنج در راه حق

پدرمان تازه مرده بود برای اولاد خود وصی و وکیل معین کرده نزد وکیل رفتیم دو مادیان با مقداری پول از او گرفتیم سوار شده بسرعت بسوی عراق روانه شدیم وارد موصل شده به کاروانسرا شب را ماندیم صبح چند نفر اهل آنجا آمدند که مادیانها را بخرند چون آنها تحفه‌ای بود اصرار در فروش کردند ما خواهش آنها را رد کردیم بالاخره گفتند اگر نفروشید بزور خواهیم گرفت مجبوراً آنها را فروختیم با خود گفتیم این شهر جای ماندن نیست برویم بغداد ولی یک اشکالی آنجا بود که دائی یهودیمان تاجر معتبر بغداد بود می ترسیدیم از فرار ما باخبر شود به هر حال وارد بغداد شده در کاروانسرائی جا گرفتیم.

درد بزرگ اینجاست

این بار چیزی نداشتیم که کسی طمع کند پیری (صاحب کاروانسرا) وارد حجره شد از حال ما پرسید مختصراً قصه کردیم و گفتیم اسلام آورده‌ایم ما را پیش عالم مسلمین برد تا باین اسلام هدایت شویم پیرمرد نورانی گویا مژده‌ای باو دادیم تبسم کرد با شوق دست بر دیدگان نهاد گفت بفرمائید سه نفری وارد منزل قاضی بغداد شدیم پس از تعارف و تقریر حال ارشاد خواستیم شمه‌ای توحید و گوشه از اثبات صانع نمود آنگاه بیان رسالت خاتم و شروع خلفا نمود گفت بعد از پیغمبر عبدالله بن ابی قحافه (ابوبکر) خلیفه آن حضرت است من گفتم عبدالله کیست این نام مطابق خوانده و نوشته‌ام نیست. قاضی گفت او کسی است که دخترش زوجه پیغمبر است گفتم چنین نمی باشد من توریة خوانده‌ام که خلیفه پیغمبر کسی است که دختر پیغمبر زوجه او است.

اسلام آوردن کتک هم دارد

قاضی از سماع کلام بارنگ متغیر و خشم بر آشفتم و گفت این رافضی را بیرون کنید من و برادرم را زدند و بیرون کردند بکاروانسرا برگشتیم صاحب منزل هم بما کم اعتنائی کرد و ما از واقعه حیران شدیم و نمی دانستیم کلمه رافضی چیست و به چه کسی می گویند و قاضی چرا ما را به این کلمه نامید و از مجلس راند و تا نیمه شب با برادرم چرا طول کشید بعد مهموم قدری خفتیم صبح صاحب کاروانسرا را صدا زدیم و گفتیم ما را از این ابهام نجات ده مطلب را نفهمیدم یا قاضی سخن ما را

نفهمید گفت اگر در واقع طالب اسلام هستید هر چه قاضی گوید قبول کنید گفتم این چه حرفیست ما برای اسلام از خویشان و خانه و مال دست کشیدیم و هیچ غرض و مرضی نداریم گفت بیائید بار دیگر شما را نزد قاضی برم لکن خلاف او حرف نزنید و بمنزل قاضی رفتیم گفت اینها تسلیمند هر چه فرمائی قبول کنند باز قاضی سر لطف آمده ما را نصیحت و موعظه کرد.

خطرناک بوده

گفتیم ما دو برادر از شهر خودمان مسلمان شده برای علم احکام اسلام آمده ایم اگر اذن دهید چند سؤالی داریم گفت بفرمائید گفتم ما توریة صحیح قدیمی را خواندیم و رونوشت تمام نام و صفات پیغمبر آخرالزمان و اوصیاء او را یادداشت کرده ایم و همراه داریم ولی عبدالله ابی فحافه در آنها نیست قاضی گفت چه اشخاصی در آن توریة نوشته گفتم خلیفه اول داماد پیغمبر و پسر عموی اوست هنوز حرفم تمام نشده که طبل بدبختی ما را زدند قاضی از جا جست و کفش خود را از پا کند و تا توانست بر سر و صورت من زد بزحمت خودم را از زیر دست او بیرون کرده و برادرم همان دقیقه اول فرار کرده و در کوچه های بغداد راه را گم کرده با سر و صورت خونین نمی دانستم کجا می رویم تا بکنار دجله رسیده از ضعف نشستم و برگرفتماری و غربت و گرسنگی و ترس و تنهایی می گریستم.

ناگاه جوانی بجامه سفید در بر و دوکوزه خالی بدست که می خواست از شط آب بردارد نزدیک من آمد نشست وضع مرا دید پرسید ترا چه می شود گفتم غریبم و مبتلی گشتم فرمود قصه خود را بگو گفتم از یهود خیبرم و شرح حال نمودم فرمود می خواهی من برایت تورات را بخوانم عرض کردم بفرمائید شروع به قرائت نمود به طوریکه در دل خود گمان کردم آن تورات خطی که در خیبر دیدم گویا ایشان نوشته اند بعد گفتیم اسلام آورده ام و با برادرم به هزار زحمت باینجا آمده خواستم احکام اسلام را آموزم مرا چنین جزا دادند سپس بخونهای سر و صورتم اشاره کردم فرمود از تو می پرسم یهود چند فرقه اند گفتم بسیار فرمود هفتاد و یک فرقه شدند آیا همه بر حقند گفتم نه فرمود نصاری چند فرقه اند گفتم فرق مختلفند فرمود هفتاد و دو فرقه آیا همه بر حقند گفتم نه فرمود ملت اسلام نیز مختلفند هفتاد و سه فرقه شدند ولی فقط یکی بر حقست گفتم جویای همانم چه کنم؟

امداد غیبی و حجت خدا

فرمود از این طرف به کاظمین رو (بجانب غربی اشاره نمود) خدمت شیخ محمد حسن آل یس برو حاجت تو برآورده خواهد شد حرکت کردم و از همان حال جوان از نظرم غایب شد هر چه اطراف نگریستم ابدأ اثری از او ندیدم با تعجب گفتم این جوان کی بود و چه شد و دانستم که او شخص غیبی بوده و از مردم عادی نبوده لذا یقین به هدایت کردم و قوتی یافته بجستجوی برادرم برآمده او را یافتم و برای اینکه نام کاظمین و شیخ محمد آل یس را فراموش نکنم تکرار می کردم برادرم پرسید این چه دعائی است می خوانی جریان را گفتم خوشحال شد پس از پرسش بکاظمین رسیدیم و وارد منزل شیخ شده شرح حال کردیم شیخ برخاست و بسیار گریست و قریب یکساعت چشم مرا می بوسید و می گفت با این چشم نظر بجمال دل آرای ولی عصر ارواحنا فداه نمودی مدتی مهمان شیخ بودیم خبر منتشر شد.

در راه اسلام تحمل کردند

خویشان از خیبر بدائی مادر بغداد نوشتند او بجستجوی ما آمده شیخ ما را بسامره فرستاد (آقای حاج میرزا ابوالحسن طالقانی فرمود مدتی این دو برادر در سامره بودند) تا آن که دائی آنها فهمید بحکومت شکایت کرد که دو پسر از خاندان ما اموال پدر را ربوده بسامره رفته اند حکومت ما را تعقیب نمود مرحوم آیه الله میرزای بزرگ فرمود دائی شما خیلی اسباب زحمت فراهم کرده می ترسم بشما ضرری رسد می خواهید بحله روید و خود را مخفی کنید مخارج ما را معین نموده بحله رفتیم (میرزای طالقانی فرمود چندی بعد از نقل حکایت او را در نجف دیدم) گفت ساکن حله شدیم و کمال آسایش را داریم.

معجزه ۱۰ معرفی حجت به پسر اسحق

مدینه ۵۹۳) احمد بن اسحق بن سعد الاشعری روایت می کند که روزی به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و می خواستم که از آن حضرت معلوم نمایم که حجت خدا در روی زمین و بعد از شما که خواهد بود پیش از آنکه سؤال نمایم فرمود یا احمد بن اسحق حق تعالی هرگز روی زمین را یک لحظه از حجت خالی نمی گذارد تا روز قیامت ناچار است از حجتی که به سبب او برکات و خیرات بر اهل زمین نازل شود و بلاها و آفتها بسبب او رفع شود عرض کردم یا بن رسول الله بعد از شما خلیفه کیست حضرت بعد از استماع این سخن برخاسته بخانه رفت و پسری در

سن سه سالگی چون ماه شب چهارده در بغل گرفته بیرون آورد و فرمود یا احمد چون نزد ما عزیز و محترم بودی این پسر را بتو نمودم این هم نام محمد است عَلَيْهِ و تمام روی زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و جور شده باشد عرض کردم علامت امامت او چه باشد که دلم بدان آرام گیرد پس از آن پسر را دیدم بسخن درآمد و به زبان عربی فصیح فرمود: **أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَأَنَا الْمُنْتَقِمُ وَأَنَا الْمَهْدِيُّ وَأَنَا الْقَائِمُ وَأَنَا الْخَاتِمُ وَأَنَا الَّذِي أَمَلَّهَا عَدْلًا كَمَا مَلَّتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا.** یعنی منم بقیة الله ائمه معصومین در روی زمین و منم انتقام کشنده از اعداء دین و منم که هدایت خلق خواهیم کرد منم که دنیا به وجود من قائم و برپا است که ائمه اثنا عشر بمن ختم شده است و منم آن کسی که زمین را پر از عدل و داد گردانم وقتی که پر از ظلم و جور شده باشد.

معجزه ۱۱ سه نشان از امامت

ابوالادیان که یکی از خادمان حضرت امام حسن عسکری عَلَيْهِ بود روایت می کند که حضرت ابومحمد را خدمت می کردم و رقعه ها را شهر بشهر می بردم پس روزی در بیماری که از دنیا رحلت فرمود به خدمت آن حضرت رفتم و رقعه ها را نوشت و فرمود که این نامه ها را گرفته بمدائن به بر به درستی که پانزده روز مدت سفر تو خواهد بود و چون روز پانزدهم بسر من رای داخل شوی آواز گریه و زاری از خانه من خواهی شنید عرض کردم یا سیدی در آن وقت امام و پیشوای ما که خواهد بود فرمود آن کسی که جواب رقعه ها را از تو طلب نماید او قائم مقام و جانشین من خواهد بود عرض کردم یا سیدی زیاده کن فرمود آن است که بر من نماز کند عرض کردم زیاده کن فرمود آنکه همیان را طلب نماید پس بموجب فرموده آن حضرت بمدائن رفتم و رقعه ها را بردم و جوابهای آنها را گرفته مراجعت پسر من رای نمودم و روز پانزدهم چنانکه آن حضرت فرموده بود داخل شدم و صدای گریه و زاری از خانه آن حضرت شنیدم بتعجیل خود را بدرخانه آن حضرت رسانیدم برادرش جعفر بن علی را بر در سرای آن حضرت دیدم و شیعیان جمع شده او را تعزیه می کردند و آن حضرت را در آن حال غسل می دادند

بر پدر خود نماز خواند

من با خود گفتم اگر امام اینست امامت او باطل است زیرا که مکرر او را دیده ام که شرب خمر می کرد و قمار می باخت و طنبور می زد پس من نیز پیش رفته وی را تعزیه

گفتم از من احوال جواب نامه‌ها را مطلق نپرسید دانستم که او امام نیست در آن حین شخصی بیرون آمده به جعفر گفت یا سیدی برادرت را کفن کرده‌اند برخیز و بروی نماز کن پس جعفر پیش رفت که نماز کند و شیعه بر دور او جمعیت کرده بودند که در آن حین کودکی گندمگون تنگ موی گشاده دندان بیرون آمد و ردای جعفر را گرفت و کشید و فرمود ای عم بعقب آی که من بنماز کردن پدرم اولی تر از توام. جعفر بعقب آمده و رنگ و روی او چون خاک گردید پس آن کودک پیش رفته نماز کرد چون آن حضرت را دفن نمودند آن کودک بمن فرمود جواب رقعها که با تو است بیار جواب نامها را بدو دادم و با خود گفتم این هر دو علامت ظاهر گردید و همیان پیش من بوده پس پیش جعفر رفتم و احوال آن کودک را از وی پرسیدم گفت به خدای که هرگز او را ندیده بودم و نشسته بودم که جماعتی از مردم قم رسیدند و احوال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را پرسیدند ایشان را از وفات آن حضرت خبر دادند پس گفتند امام بعد از او کیست جماعت اشاره به جعفر بن علی کردند آن جماعت بر او سلام کردند و او را تهنیت گفتند و تعزیت کردند و گفتند با ما نامه‌ها است و مالی نیز آورده‌ایم اکنون تو بگویی که آن رقعها از کیست و مال چند است جعفر از استماع این سخن از مجلس برخواست و جامه خود را بیفشاند و گفت خلق می‌خواهند که ما ادعای غیبت کنیم در آن حین خادمی از جانب صاحب‌الامر علیه السلام بیرون آمد و گفت با شما رقعهای فلان و فلان است و همیا نیست که در آن هزار دینار طلا دارد بدهید پس ایشان رقعها را و مال را داده به خادم گفتند آن کسی که ترا فرستاده است او امام و حجت خداست بر خلقان جعفر بن علی بیش معتمد خلیفه رفته حال واقعه با وی بگفت معتمد کس فرستاده و مادر کودک را طلب کرد مادر انکار نمود و ایشان در گفتگو بودند خبر رسید که یحیی بن خاقان بموت فجاء بمرد معتمد با سپاه خود بدان مشغول شدند ترک مادر کودک کردند.

معجزه ۱۲ فسق و رسوائی جعفر کذاب

۵۲ (بحا ۴۷) مروی است که در همان هفته که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رحلت فرمود جمعی کثیر از تجار قم و جبال و غیرها بقاعده مستمر مال بسیار آورده بودند و خبر از وفات آن حضرت نداشتند بعد از اطلاع بر آن از نائب و وراث آن حضرت پرسیدند به برادرش جعفر نشان دادند چون به در خانه‌اش رفتند دیدند که با خواننده و ساز زننده بسر دجله رفته است تجار با هم گفتند که این صفت امام

نیست یکی گفت مال را بجهه صاحبانش باز پس ببرید یکی گفت صبر کنیم و ببینیم چه می شود و دیگری گفت چونست که ما جعفر را ببینیم و با او حرف زنیم و از حالش چنانکه باید خبر گیریم پس بر این امر قرار داده در آنجا ماندند تا جعفر از سیر مراجعت نمود پس پیش او درآمده سلام کردند و گفتند ای سید ما جماعتی از شیعیان شمائیم و هر بار که بدینجا می آییم موالیان شما مالها می دهند که بامام و راهنمای ایشان برسانیم و هر نوبت بامام حسن عسکری علیه السلام تسلیم می کردیم این نوبت چکنیم جعفر گفت از برای من بیاورید گفتند چیز دیگر مانده که عرض کنیم گفت بگوئید گفت هر یک از ما بعضی ده دینار داده اند و ما همه را در کیسه کرده ایم و مهر نموده و هر یک عرایض خود را نوشته در آن کیسه مضبوط کرده اند و هر بار امام حسن عسکری علیه السلام می فرمود: که تمام مال این قدر است و از هر کس هر چه بود نام برد و نام صاحبان عرایض را می گفت حتی نقش خاتم هر شخص را می فرمود شما نیز بقاعده آن حضرت عمل نمائید مال حاضر است جعفر گفت دروغ نگوئید و افترا بر برادر من مبندید او هرگز از غیب خبر نمی داد تجار در هم فکر شدند باز جعفر بدیشان گفت مالی که به جهت ما فرستاده اند در ادای آن چه تامل دارید گفت ما وکلایم و مرخص نیستیم که مال را بدهیم مگر بعلامات.

رسیدن تجار قم خدمت حجت

چند که عرض کردیم اگر تو امامی بر تو مخفی نیست نشان هر یک را بده و بگرفتن مال از ما بر ما منت گذار والا بغیر از آن که اموالش را به صاحبانش رد کنیم عاجی دیگر نداریم جعفر به خدمت خلیفه رفته از تجار شکوه نمود خلیفه تجار را طلبیده گفت چرا مال را نمی دهید. گفتند دولت خلیفه مستدام باد جمعی از تجار بوکالت جماعتی چیز آورده ایم و موظفیم به آنکه به علامت و دلالت می دهیم و ابو محمد همیشه بعلامت مال را از ما می گرفت و جمیع آنچه قبل از این گفته بودند گفتند باز جعفر گفت اینها برادرم دروغ و افترا می گویند و علم غیب را بدو نسبت می دهند خلیفه گفت اینها رسولند و ما علی الرسول الا البلاغ تجار گفتند عمر خلیفه دراز باد التماس خادمی داریم که ما را از این دربانان بگذرانند و از این دیار بیرون رویم خلیفه کسی را همراه کرد تا ما را از این محل خطر بگذرانیده برگشتیم فی الحال پسر خوش گفتگوئی پیدا شده نام یک یک آن جماعت را گفته بدیشان گفت بشتابید بخدمت مولای خود گفتند نو مولای مائی گفت معاذالله من

یکی از بندگان مولای شمایم پس عقب او رفته بخانه حسن عسکری علیه السلام رسید خادمی دیگر بیرون آمده رخصت دخول داد تجمار گفتند چون به درخانه ابومحمد رفتیم بدان خدائی که روح ما در قبضه قدرت اوست که مولای خود قائم را دیدیم بر کرسی نشسته چون ماه شب چهارده که طلوع کرده باشد جامه سبزی پوشیده سلام کردیم جواب سلام ما را با حسن وجهی داده پرسش نموده آنگاه فرمود تمامی مالی که با شماست فلان مبلغ است فلان چند و فلان چند داده است و یک یک را نام برد هر چه داده بودند فرمود همه را وصف نمود و آخر از اولاد و فرزندان هر یک پرسید و آنچه در آن سفر با ما بود از دواب و عبید و غیرها هر یک را وصف نمود ما بخاک افتاده شکر الهی را بجا آوردیم و حق تعالی را بدان نعمت سجده کردیم و زمین ادب بوسیدیم و هر چه می خواستیم پرسیدیم و مشکلی که داشتیم عرض نمودیم همه را جواب بر وجه صواب شنیدیم پس بما امر فرمود که دیگر مالی بسامره نیاوریم و در بغداد شخصی را بما نشان داد که مال را بعد از این تسلیم او کنیم که توقیعات نزد او خواهد بود بدان عمل خواهد نمود یکی از رفقای ما ابوالعباس محمد بن محمد حمیری بود از اهل قم کفنی و حنوطی بدو عطا نمود فرمود **عَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَكَ!** و در اثنای راه نزدیک به همدان برحمت الهی واصل شد و بعد او شیعیان مال را در بغداد در خانه آن شخص می رسانیدند و نزد او توقیعات حضرت صاحب الامر علیه السلام می بود یکی از ایشان نامش عثمان بن سعید عمروی بود و بعد از آن پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان وکیل بود و بعد از آن ابوالقاسم حسین بن روح و بعد از او شیخ ابوالحسن علی بن محمد السمری و هر یک از ایشان بااعلام قائم علامات دلالت ظاهر می کردند.

معجزه ۱۳ رفتن مامورین بخانه حضرت

رشیق روایت می کند که وقتی معتضد خلیفه مرا با دو کس دیگر از معتمدان خود فرمود که امام حسن عسکری علیه السلام وفات کرده باید که در شب بخانه او روید و چراغ و شمع با خود ببرید و از روی اهتمام بر اطراف خانه او بگردید و هر کس را ببینید سرش را با آنچه در آن خانه باشد نزد من آورید و زنهار که کسی دیگر را در این امر با خود رفیق مگردانید پس بامر خلیفه در شب اطراف خانه حضرت را فرو گرفته بدرون آن خانه درآمدیم مطلقا کسی و چیزی را ندیدیم الا آنکه دیدیم در کمال صفا و طراوت چنانکه گوئی بتازگی از بناء فارغ شده اند پس سعی بسیار در تجسس و

تفحص آن منزل نمودیم ناگاه پرده دیدیم که به حسن و صورت او ندیده بودیم سجاده را از حصیر انداخته شخصی بر روی آن نشسته به عبادت الهی مشغول بود و چنان می نمود که آن سجاده بر روی آب بود سپس متوجه او شدیم از کمال خضوع و خشوع که داشت مطلق بجانب ما التفاف فرمود و بطریق اول متوجه عبادت بود احمد بن عبدالله که یکی از رفقای من بود قصد نمود که نزد آن جوان رود چون قدم پیش نهاد در آب افتاده و نزدیک بود که غرق شود پس اضطراب بسیار کرد ما دست او را گرفته بعد از محنت بسیار از آبش بیرون کشیده به رفیق دیگر نوبت افتاد او نیز مانند رفیق اولی در آن آب غرق گردید آخر به سعی بسیار او نیز رخت حیوة بیرون کشید دانستم که آن گوهر درج ولایت و اختر برج هدایت را لطف الهی و روحانیت حضرت رسالت پناه از تعرض غیر مصون و محفوظ می دارد و تدبیرات ما به گرفتن او باطل و خیالات ما با خود و عاطل پس زمانی متحیر و مبهوت ماندیم بعد از آن همه متفق اللفظ زبان به پوزش گشوده عرض کردیم ای صاحب بیت از تو پوزش می خواهیم و امید عفو داریم و به درگاه الهی از فعل شنیع خود و بی ادبی که نسبت به جنات شما از ما صادر شد توبه و استغفار می کنیم مطلقاً از این سخنان متوجه ما نشد و همچنان بعبادت مشغول بود بالضروره نادم و پشیمان از آن منزل بیرون آمدیم و جمیع حالات را نزد معتضد بیان کردیم و خلیفه به کتمان این اسرار مبالغه بسیار نمود بحدی که بر افشاء این حکایت وعید و تهدید کشتن نمود.

معجزه ۱۴ خبر از بدره زر بابراهیم

ابراهیم بن محمد بن مهران روایت می کند که جمعی از محبان خاندان رسالت و شیعیان دودمان ولایت بدره چند از دنائیر و دراهم پدرم داده بودند که به خدمت حسن عسکری علیه السلام واصل نماید و من بمتابعت و الدماجد خود چند مرحله بود که همراهی می کردم چون دو سه منزل از بلده خود دور شدیم حال پدرم متغیر شده صورت موت را در آینه خیال معاینه دید مرا در آن حال طلبیده وصیت نمود که دراهم و دنائیر از محبان اهل بیت نزد منست که آنها را بملازمان حضرت عسکری علیه السلام تسلیم نمایم الحال مرگ را در نظر خود مشاهده می کنم و می دانم هیچکس غیر از تو مرا از این امانت بری الذمه نسازد وصیتم بتو آن است که این مال را تصرف نمائی و به خدمت آن قبله ارباب دین و اصحاب یقین واصل سازی و خاطر من را از این غم پردازی پس بنا بفرموده پدر قبول نمودم که آن مال را به خدمت حضرت عسکری

رسانم و پدرم بعد از وصیت از این عالم رحلت نمود و من بعد از فوت پدر متوجه عراق عرب بودم و قطع منازل و مراحل می نمودم در اثنای سفر خیروفات آن حضرت را شنیدم با خود گفتم که پدرم وصیت کرده بود که این مال را به حضور حضرت عسکری برسانم الحال آن حضرت وفات فرمود و جانشین آن مولا را نمی شناسم و پدرم نیز در شان غیر چیزی نگفته که مال را بدو سپارد آخر با خود قرار دادم که این مال را به جانب عراق برم و با کسی در این باب اظهار حالی نکنم اگر خبر واضحی شنیدم از محنت امانت خلاص خواهم شد والا به هر نوع که رایم قرار گیرد این مال را صرف نمایم و در راحت بروی فقراء و مساکین بگشایم چون به بغداد

رسیدن قاصد حضرت

رسیدم از جسر گذشته به منزلی فرود آمدم بعد از چهار روز شخصی به من رقعہ داد در آن نوشته بود که یا ابراهیم بن محمد بن مهران با تو چند صره درهم همراه است که عددش این و این است و در هر یک از آن صرها فلان عدد ازدنایر و دراهم است چنین و چنان اگر وصیت پدر خود را بجا خواهی آورد آن مال را تسلیم قاصد ما باید کرد چون این خبر صحیح و دلیل صرح شنیدم جز از تسلیم امانت چاره ندیدم پس جمیع آنچه با من بود مصحوب قاصد آن حضرت کردم و عرض کردم که آرزو دارم بعتبه بوسی آن آستان ملائک پاسبان مشرف گردیده و استدعا نمایم که چنانکه پدرم ببعضی خدمات ایشان موظف بود و بأخلاص تمام و اهتمام مالا کلام که در آن سعی نمودی من نیز بعد از پدر به همان عنوان از خدمتکاران ایشان باشم چون روزی چند از ارسال آن مال برآمد رقعۀ از جانب حضرت صاحب رسید که مضمون دلپذیرش این بود که ای محمد آنچه ارسال داشته بودی بالتمام رسید و بعد از این ترا بجای پدرت مقیم ساختم باید که از جادۀ شریعت غرّاء و ملیت بیضاء قدم بیرون ننهی چون بدین نامه مطلع گردیدم در غایت مبتهج و مسرور گردیدم و از دارالسلام بغداد به خانه خود مراجعت نمودم.

معجزه ۱۵ کفن دادن به عیسی

عیسی بن نصر روایت کند که علی بن زیاد ضمیری عریضۀ مصحوب آن مال ارسال داشته بود و از خادمان آن آستان ملایک پاسبان استدعای کفنی نموده بود رقعہ بدو رسانید بدین طور حضرت جواب او را نوشت که الحال ترا بکفن احتیاج نیست و چون سنّ توبه هشتاد برسد در آن وقت ترا بکفن احتیاج خواهد بود انشاءالله

در آن وقت آنچه طلب داشته مرسول خواهد شد و چون عمر علی بن زیاد به هشتاد رسید از همراهان حضرت حجت علیه السلام شخصی کفنی بدو داد بعد از وصول کفن علی بن زیاد برحمت خدا واصل شد.

معجزه ۱۶ قصه اسمعیل هرقلی

صاحب کشف الغمه گوید این حکایت را من از برادران ثقه صحیح القول شنیدم و آن کسی که این حکایت بدو واقع شده بود در حیات من فوت شده و من خود او را ندیدم اما چون در وقوع حکایت شک ندارم نقل می‌کنم.

تفصیل حکایت آنکه در عهد مستنصر عباسی شخصی اسمعیل بن حسن نام و از دهی که هرقل نام و از توابع حله است می‌بود در ران چپ آن به مقدار قبضه آدمی که آن را توته می‌گویند نعوذ بالله منها برآمد و در فصل بهار می‌ترکید و خون و چرک از آن می‌رفت و الم آن درد او را از هر شغلی باز داشته و نماز کردنش هم در غایت اشکال بود وقتی بحله آمد و بحضور رضی الدین علی بن طاووس علیه السلام رفته از این کوفت شکوه نمود و سید رضی و جراحان حله را حاضر نمود دیدند همه گفتند این توته بالای رگ اکحل برآمده علاج آن منحصر است ببریدن و اگر آن را ببریم شاید رگ اکحل بریده شود و هرگاه آن رگ ببرد اسمعیل می‌میرد و در این علاج خطر عظیم است مرتکب آن نمی‌شویم بعد سید رضی به بغداد آمد اطباء و جراحان بغداد را طلبیده جمیع آنها همان تشخیص را کردند و همان بهانه را آوردند اسمعیل از استماع این سخن بسیار متالم شده و سید رضی بدو گفت نمازت را حق تعالی با وجود این نجاست که بدان آلوده از تو قبول می‌کند و صبر کردن بدین الم بی اجر و ثواب نیست اسمعیل گفت چون چنین است من به زیارت به سامره روم و استغاثه بایمه هدی می‌برم پس متوجه سامره گردید صاحب کشف الغمه گوید که من از پسرش شنیدم که چون بدان شهر منور رسیدم و زیارت امامین همایین علی نقی و امام حسن عسکری علیه السلام کردم به سردابه رفتم و شب را در آنجا به حق تعالی بسیار

بسوی خداوند تضرع کرد

نالیدم و به صاحب الامر استغاثه نمودم و صبح به طرف دجله رفته جامه را شستم و غسل زیارت کردم و ابریقی که داشتن پرآب کردم و متوجه مشهد مقدس شدم که زیارت کنم هنوز به قلعه نرسیده چهار نفر سوار دیدم که می‌آیند و چون در حوالی مشهد جمعی از اشراف خانه داشتند گمان کردم که مگر از آنها باشند چون بمن

رسیدند دیدم که دو جوان شمشیر بسته یکی خطش دمیده بود و دیگری پیری بود پاکیزه وضع و نیزه در دست داشت و دیگری شمشیر حمایل کرده و فرجی بر بالای آن پوشیده و تحت الحنک بسته و نیزه در دست داشت پس آن پیر در دست راست آن فرجی پوش قرار گرفته و ته نیزه را بر زمین گذاشت و آن دو جوان طرف چپ او ایستادند و صاحب فرجی در میان راه می‌رفت بر من سلام کردند چون جواب سلام دادم فرجی پوش فرمود فردا روانه می‌شوی عرض کردم بلی فرمود پیش بیا تا ببینم چه چیز ترا آزار می‌دهد مرا بخاطر رسید که بادیه‌نشینان احتراز از نجاست نمی‌کنند و تو غسل کرده و رخت آب کشیده و جامه‌ات هنوز تر است اگر دستش بتو نرسد بهتر باشد در این فکر بودم که خم شد و مرا به طرف خود کشیده دست بر آن جراحی فشرد چنانچه بدرد آمد پس راست شد و بر زین قرار گرفت و مقارن آن حال شیخ گفت **أَفْلَحْتَ يَا إِسْمَاعِيلُ** من گفتم **وَأَفْلَحْتُمْ** در تعجب افتادم که آیا نام مرا از چه می‌داند باز همان شیخ مرا گفت خلاص شدی و رستگاری یافتی و گفت این فرجی پوش امام زمان است من ران و رکابش را بوسیدم و امام راهی شد من در رکابش می‌رفتم و فزع می‌کردم به من فرمود برگرد عرض کردم هرگز از تو جدا نشوم باز فرمود برگرد مصلحت تو در برگشتن است و من حرف را اعاده کردم شیخ گفت اسماعیل شرم نداری که امام دوبار فرمود برگرد و تو خلاف قول او می‌کنی این حرف در من اثر کرد ایستادم و چون چند قدم رد شدم باز بمن ملتفت شده فرمود چون به بغداد برسی مستنصر ترا خواهد طلبید و ترا عطائی خواهد کرد از وی قبول مکن و به فرزند ما رضی بگو که چیزی در باب تو به علی بن عوض بنویسد که من بدو سفارش می‌کنم که هر چه تو خواهی بدهد.

بالا تر از کار عیسی بن مریم

من در همانجا ایستادم که از نظرم غایب شدند من تاسف خوردم ساعتی همانجا نشستم بعد از آن بشهر برگشتم و اهل شهر چون مرا دیدند گفتند حال تو چیست که متغیر است آزاری داری گفتم نه گفتند با کسی جنگی و نزاعی داری گفتم نه اما بگوئید که این سواران که از اینجا گذشتند دیدید گفتند شاید ایشان از شرفا باشند گفتم از شرفا نبود بلکه امام علیه السلام بود پرسیدند که آن شیخ یا صاحب فرجی بود گفتم صاحب فرجی بود گفتند زحمت را بدو نمودی گفتم بلی آن را فشرد و درد کرد پس ران مرا گشودند اثری از جراحی نبود و من هم از وحشت به شک افتادم و ران دیگر

را گشودند چیزی ندیدند در این حال خلق به من هجوم کردند و پیراهنم را پاره پاره کردند و اگر اهل مشهد مرا خلاص نمی کردند در زیر دست و پا رفته بودم پس صدای فریاد و فغان به مردی که ناظر بین النهرین بود رسید بیامد و ماجرا از من شنید و رفت که واقعه را بنویسد من آن شب را در همانجا مانده صبح جمعی مرا مشایعت کردند و دو کس همراه من کردند و باقی برگشتند و روز دیگر صبح بود به بغداد رسیدم دیدم که خلق بسیار بر سر پل جمع شده اند و هر کس که می رسد نام و نسبش را می پرسیدند چون ما رسیدیم و نام مرا شنیدند بر سرم هجوم کردند و لباسی که نوبت دوم پوشیده بودم پاره پاره کردند و نزدیک بود روح از من مفارقت کند که سیدرضی الدین با جمعی رسید و مردم را از من دور کرد چون ناظر بین النهرین صورت واقعه مرا نوشته به بغداد فرستاد ایشان را خبر کرده بود سیدرضی الدین

غوغای اسمعیل در بغداد

فرمود مردی که می گویند شفا یافته توئی که این همه غوغا در این شهر انداخته گفتم بلی از اسب فرود آمده و ران مرا باز کرده و چون زخم مرا دیده بود و از آن اثری نیافت ساعتی غش کرده چون به هوش آمد برای من نقل کرد که امروز خلیفه مرا طلبیده گفت از مشهد سر من رای این طور نوشته آمده می گویند آن شخص به تو مربوط است چون خبر جزمی بتو رسد مرا بزودی خبر کن پس سیدرضی مرا همراه خود کرده به خدمت وزیر برده گفت این مرد برادر من و دوست ترین اصحاب منست وزیر مرا گفت قصه خود را نقل کن من از اول تا آخر آنچه گذشته بود بیان کردم وزیر فی الحال کسان به طلب اطباء و جراحان فرستاد چون حاضر شدند فرمود شما زخم این مرد را دیده اید گفتند بلی پرسید دواى آن چیست همه گفتند بریدن اما اگر بریده شود مشکل است او زنده بماند پرسید بر تقدیری که نمیرد تا چند گاه زخم بهم می آید گفتند اقلا دو ماه ولیکن در جای او گودی سفید خواهد ماند که از آنجا مو نروید باز پرسید که چند روز می شود که زخم او را دیده اید گفتند امروز روز دهم است پس وزیر ایشان را پیش طلبید و ران مرا برهنه کردند دیدند که با ران دیگر اصلا تفاوتی ندارد و اثری به هیچوجه از آن کوفت نیست در آن حین یکی از اطبای نصاری نعره زد و گفت **والله هذا من عمل المسيح**. گفت به خدا قسم که این شفا یافتن از عمل حضرت عیسی است وزیر گفت چون عمل هیچ یک از شما نیست من می دانم که این عمل کیست پس خبر به خلیفه رسید وزیر را طلبید و او مرا با خود برد

به خدمت خلیفه و مستنصر مرا امر نمود که قصه را بیان کن چون نقل کرده با تمام رسانیدم خادمی را فرمود کیسه‌ای که در آن هزار دینار بود حاضر کرد و مستنصر مرا گفت که این مبلغ را نفقه خود کن گفتم حبه از آن را قبول نکنم گفت از که می‌ترسی گفتم از کسی که این عمل اوست زیرا که امر فرمود که از ابوجعفر چیزی قبول نکن خلیفه از استماع این سخن بگریست صاحب کشف الغمه می‌گوید که از اتفاقات حسنه اینکه روزی این حکایت را برای جمعی بیان می‌کرد چون تمام شد و دانستم که یکی از آن جماعت شمس‌الدین محمد پسر اسمعیل مذکور است و من او را نمی‌شناختم از این اتفاق تعجب کردم و گفتم تو را پدرت را در وقت زخم دیده بودی گفت نه در آن وقت کوچک بودم ولیکن در حال صحت دیده بودم و موی از آن موضع بیرون آمده بود و اثری از آن زخم نبود و هر سال پدرم یک بار به بغداد می‌آمد و به سامره می‌رفت و مدت‌ها در آن جا مانده می‌گریست و تاسف می‌خورد و در این آرزو و از آن جا می‌گذشت و یک باره دیگر آن دولت نصیبش نشد و آنچه می‌دانم چهل بار دیگر زیارت سامره را دریافت و در آرزو در این حسرت از دنیا رفت و رحلت نمود.

معجزه ۱۷ شفا یافت و به مذهب حق در آمد

ایضاً صاحب کشف الغمه می‌گوید که حکایت کرد از برای من سید قمی به ابن عطوه علوی حسنی که عطوه زیدی مذهب بود و او را مرضی بود که اطباء از علاجش عاجز بودند و پدر از ما پسران آزرده بود به جهت آن که ما مذهب امامیه را اختیار کرده بودیم و مکرر می‌گفت که من تصدیق شما نکنم و به مذهب شما قائل نمی‌شوم تا صاحب شما مهدی نیاید و مرا از این مرض نجات ندهد اتفاقاً شبی در آن وقت نماز خفتن ما همه یک جا جمع بودیم که فریاد پدر شنیدیم که می‌گوید بشتابید چون به تعجیل نزد او رفتیم گفت بروید و صاحب خود را دریابید که الحال از پیش من بیرون رفته و ما هر چند دویدم کسی را ندیدیم پس به نزدیک پدر مراجعت نمودیم و پرسیدیم که چه بود گفت شخصی نزد من آمده گفت یا عطوه گفتم تو کیستی گفت من صاحب پسران توام آمده‌ام تو را شفا دهم بعد از آن دست دراز کرد بموضع الیم من مالید چون به خود نگاه کردم اثری از آن کوفت ندیدم و مدت‌های مدید زنده بود با قوت و توانائی زندگانی می‌کرد و من غیر از پسران او از جمعی کثیر این قصه را پرسیدم همه بدین طریق بی‌زیاده و کم نقل نمودند.

معجزه ۱۸ به دعای حضرت شفا یافت

محمد بن یونس روایت می‌کند که مرا بر مقعد ناسوری بهم رسیده بود و آن عبارتست از علت ناسورنشیمن که از افراط بواسیر با ماده دیگر است آن را بِأَطْبَانَا نمودم و مالی بر آن خرج کردم آخر گفتند که ما برای این علت دوائی نمی‌شناسیم پس رقعۀ نوشتیم بناحیه مقدسه به خدمت وکلاء حضرت قائم علیه السلام و از آن حضرت استدعای دعا نمودم حضرت در جواب رقعۀ من نوشت **اللَّهُ مَا فِيهِ جَعَلَكَ مُعْنًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**. یعنی حق سبحانه و تعالی ترا لباس عافیت بیوشاند و در دنیا و آخرت تو را از اصحاب ما گرداند پس بر این جمعه و هفته نگذشت تا آنکه از این علت عافیت یافتم و آن موضع مثل کف دست هموار شد پس طبیبی را از اصحاب ما یعنی شیعیان خواندم و آن را بوی نمودم گفت ما دوائی برای این علت نشناخته‌ایم.

معجزه ۱۹ قصه بنی راشد در همدان

شیخ صدوق رحمت الله علیه در کتاب کمال الدین و اتمام النعمت حکایتی کرده و گفته از شیخی که اصحاب حدیث و معتمد علیه و نامش احمد بن فارس الادیب بود شنیدم که گفت وقتی به همدان رسیدم و طایفه که بنی راشد موسوم بودند دیدم و همه را به مذهب امامیت یافتم و آثار رشد و صلاح از ایشان ظاهر بود از سبب تشیع ایشان پرسیدم از آن میان پیری نورانی که آثار زهد و صلاح و تقوا از سیمای او هویدا بود گفت سبب تشیع ما آن است که جد بزرگ ما که این طایفه بدو منسوبند به حج رفته بود و در برگشتن بعد از طی منازل در منزل از بادیه به قضای حاجت بادای نماز از رفقا دور می‌شود و خوابش می‌برد بعد از بیداری از قافله اثری نمی‌بیند خود را تنها و بی‌کس می‌بیند پاره در آن صحرا می‌دود و چون قوتش تمام می‌شود می‌گوید که به خدا نالیدم و گریستم و در آن حیرت و اضطراب زمین سبز و خرم به نظرم آمد متوجه آنجا شدم زمینی دیدم که در سبزی و طراوت دم از بهشت عنبر سرشت می‌زد و در آن میان قصری می‌نمود با خود گفتم که در این بادیه هولناک این دشت سبز و این قصر رفیع که از هیچکس نام و نشانش نشنیده‌ام چه قسم جائی باشد و کجا تواند بود چون به در قصر رسیدم جوان سفیدپوشی را دیدم سلام کردم جواب با صواب دادند و گفتند بنشین که حق سبحانه و تعالی را با تو نظری است و خبر ترا خواسته یکی داخل قصر شد و بعد از لحظه بیرون آمد و گفت برخیز و مرا بدرون قصر برد به هر

طرف که نگاه می‌کردم بدان خوبی عمارتی ندیده بودم به در صفا رسیدم پرده آویخته بود پس پرده را برداشته مرا داخل صفا کرد در میان صفا تختی دیدم و بر روی تخت جوان خوشرویی و خوش موئی و خوش محاوره تکیه کرده بود و بر بالای سرش شمشیری دراز آویخته بود و از نور روی او آن خانه روشن چنان بود که گفتم مگر ماه شب چهارده طالع شده است سلام کردم از روی لطف جواب داد مهربانی نموده فرمود دانی که من کیستم عرض کردم والله که نمی‌دانم و نمی‌شناسم فرمود من قائم آل محمد که آخرالزمان خروج خواهم کرد و با این شمشیر که می‌بینی زمین را از عدل و راستی پر خواهم ساخت چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد چون این کلام را از آن حضرت شنیدم به سجده در افتادم و روی بر خاک می‌مالیدم فرمود که چنین مکن و سر از خاک بردار چون سر برداشتم فرمود نام تو فلان بن فلان و از مردم همدانی عرض کردم راست فرمودی ای مولای من فرمود دوست می‌داری که به خانه و اهل خود برسی عرض کردم بلی یا سیدی فرمود خوب است که اهل خود را به هدایت بشارت دهی و آنچه دیدی و شنیدی به ایشان بگوئی پس اشاره به خادم فرمود خادم دستم را گرفته کیسه زر به من داد و مرا از آن قصر بیرون آورد در اندک راهی با من آمد چون نگاه کردم مناره دیدم و مسجد و درختان و خانه‌ها دیدم از من پرسید که این موضع و محل را می‌شناسی گفتم بلی در حوالی شهر ما دهی است که آن را اسدآباد می‌گویند این محل بدان می‌ماند گفتم بلی اسدآباد است به سلامت برو و چون ملتفت شدم رفیق خود را ندیدم و چون کسیه را گشودم پنجاه هزار دینار در آن کیسه بود و از برکت آن نفع‌ها بمان رسید و تا دیناری از آن در خانه ما بود خیر و برکت بمان بود و تشیع از برکت خود او در سلسله ما بود و تا قیامت باقی خواهد ماند

معجزه ۲۰ در طواف حضرت را دید

ایضاً در همان کتاب شیخ بن بابویه رحمت‌الله از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی نقل کرده که او گفت که از ابوالقاسم علی بن احمد کوفی شنیدم که گفت روزی در موسم حج در طواف بودم در شوط هفتم نظرم به جمعی افتاد که حلقه زده بودند و در آن میان شخصی در کمال فصاحت تکلم می‌نمود بزودی طواف را تمام کرده پیش رفتم جوان خوش‌روئی دیدم که به فصاحت و بلاغت و خوش‌کلامی و ادب و تواضع و حسن سلوک او تا آن روز کسی را ندیده بودم و خواستم که با او سخن گویم و سؤال کنم مرا منع کردند پرسیدم این کیست گفتند فرزند رسول

خداست هر سال یکبار در اینجا پیدا می شود و ساعتی باخواص اصحاب خود صحبت می دارد پس لحظه صبر کردم بعد از آن عرض کردم **يَا سَيِّدِي اَتَيْتُكَ مُسْتَرْشِداً فَارْتُدْنِي هِدَاكُ اللهُ**. یعنی ای سید و مولای من بنزد تو آمده ام بطلب هدایت و راهنمایی مرا راه بنما چون حق تعالی ترا هدایت کرده است پس سنگی برداشته به من داد یکی از حضار پرسید به تو چه چیز داد گفتم سنگی بود گفت به من بنما چون بدو نمودم شمشی از طلا بود پس برخاست و به من رسیده فرمود حجت تو بر تو ثابت شد و حق بر تو ظاهر گشت و ناپینائی از تو دور شد آیا مرا می شناسی عرض کردم نه فرمود منم قائم آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و منم که زمین را چنانکه از ظلم پر شده از عدل پر سازم بدانکه هرگز عالم از حجت خدای تعالی خالی نمی باشد و خداوند هرگز مردم را بی امام و راهنما نمی گذارد و این حرف امانتست از من نخواهی گفت مگر به برادران و کسانی که اهلیت شنیدن آن را داشته باشند و از اهل حق باشند و چون نگاه کردم آن حضرت را ندیدم

معجزه ۲۱ نصب حجرالاسود بدست حجت

ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه روایت می کند که در سال سیصد و هفت همان سال که قرامطه حجرالاسود را بعد از آنکه از رکن بیت الله برده بودند و بعد از آن رد نمودند می خواستند که در جای خود نصب نمایند در آن سال من به بغداد رسیدم و تمامت همت من مصروف بود که خود را زودتر به مکه رسانم و واضح حجرالاسود را در مکان خود ببینم چه در کتب معتبره دیده بودم و البته معصوم و امام وقت آن را بجای خود می گذارد چنانکه در زمان حجاج امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَام نصب فرموده بود اتفاقاً بیمار شدم و بیماری صعب چنانکه امید از خود قطع کردم ابن هشام نام شخصی را نایب خود کردم و عرضه داشتم نوشته مهر بر آن نهادم و در آنجا از مدت عمر پرسیده بودم و آیا اینکه در این مرض از دنیا خواهم رفت یا مهلتی هست بدو گفتم که از تو التماس دارم که سعی بلیغی کنی و هر که را بینی که حجرالاسود را بجای خود گذاشت این رقع را به او برسانی ابن هشام روایت می کند که چون به مکه رسیدم که خداوند بیت الله الحرام عازم برآند که حجرالاسود را نصب کنند مبلغ کلی به چند کس دادم قبول کردند که مرا در آن ساعت در آنجا جا دهند و کسی را همراه من کردند که از من خبردار شود و ازدحام خلق را از من دور کند دیدم که هر طایفه دسته دسته می آمدند و می خواستند که حجر را بجای خود بدارند و هر یک از

ایشان که حجر را بر جای خود می‌نهادند حجر می‌لرزید و مضطرب می‌شد و هر حيله می‌کردند قرار نمی‌گرفت و می‌افتاد و جمیع مردم از این واقعه حیران بودند و قدرت بر نصب حجر نداشتند ناگاه دیدم جوانی سبزرنگ از جانب مسجدالحرام با وجاهت تمام متوجه بیت‌الحرام شد چون برکن حجر رسید حجرالاسود را استلام کرد و به تنهایی او را برداشته در محلی که اول بوده نصب نمود و حجر بجای خود قرار گرفت فریاد از خاص و عام حضار مسجد الحرام برآمد و آن جوان از میان خلق بیرون آمد پس من از جای خود برجستم و چشم بر وی دوخته سر در عقبش نهادم از کثرت ازدحام و واهمه اینکه مبادا از من غایب شود و به سبب دور کردن از خود و چشم برنداشتن از او نزدیک بود عقم زایل شود تا آن که اندکی هجوم خلق کم شد

مورد توجه قرار گرفت

دیدم که ایستاده و به من ملتفت شده فرمود رقعہ را به من بده چون رقعہ را دادم بی‌آنکه نگاه کند یا بخواند فرمود او را از این علت خوفی و ضرری نیست و پس از سی سال دیگر او را ناچار توجه بدار القرار میسر خواهد شد چون این حال را مشاهده کردم مرا از دیدار وی شوق آن حضرت گریه دست داده تا چشم گشودم آن جوان را ندیدم و بعد آن خبر را بابی القاسم رسانیدم و ابی القاسم تا سال سیصد و شصت و هفت زنده بود و در آن سال وصیت نموده کفن و قبر خود را مهیا نموده منتظر بود تا بیمار شد و دوستانی که بعیادتش می‌آمدند می‌گفتند که امید شفای تو داریم و کوفت تو آنقدرها نیست گفت نه چنین است وعده که به من داده‌اند رسیده و مرا بعد از این امیدی بحیات خود نیست پس در این مرض برحمت حق واصل شد.

معجزه ۲۲ ظهور چشمه آب در مسجد سهله

محمدابن الحسن بن عبدالله تمیمی روایت می‌کند که شبی در بر عرب راه گم کردم ناگاه جوانی را دیدم بر اثر قدم او قدم چندی رفتم تا به مقابر سهله رسیدم پس متوجه من شد و گفت این منزل منست ای محمد باید که به کوفه روی نزد علی بن یحیی رازی به فلان و فلان علامت بدره دیناری که در فلان موضع نهاده از او طلب داری عرض کرد ای جوان چه کسی فرمود من محمد بن الحسنم و دیدم که نشست و به دست مبارک زمین را اندکی کند چشمه آبی ظاهر گردید پس وضو کرده سیزده رکعت نماز گذارد و مرا رخصت داد پس به خانه پسر رازی رفتم گفت چه کسی گفتم منم ابی سوده گفت مرا بدیدن سوده چه رجوع است او را به من چه مصلحت

مرجوع و باکراه تمام از خانه بیرون آمد پس با او نشستم و حکایت خود را گفتم چون این قصه را از من شنید برخاسته با من مصافحه کرد و روی مرا بر چشم خود مالیده و مرا به خانه آورده به مکانی لایق نشانید و صره مرا از زیر پای سریر بیرون آورده تسلیم من کرده من به سبب این معجزه ترک مذهب زیدیه کردم.

معجزه ۲۳ حضرت را در کربلا و نهر علقمه دید

از پسر ابی سوده روایت است که پدرم از مسیح زیدیه بود و آخر به تشیع اشتهار یافت روزی از پدرم منشأ ترک مذهب زیدیه را سؤال کردم گفت ای پسر وقتی به زیارت قبر امام حسین رفته بودم شبی بعد از نماز خفتن در منزلی قصد خواب کردم در آن وقت که سر بر بستر نهاده بودم سوره فاتحه می خواندم ناگاه جوانی دیدم که بر در ایستاده و در خواندن با من موافقت می کند و آن شب با ما در همان مکان بود علی الصبح که مردم از زیارت فارغ شده متوجه منازل خود شدند با جمعی از آشنایان از خانه بیرون رفتم چون نزدیک شهر علقمه شدیم آن جوان را دیدم که بر کنار آب ایستاده چون نظرش به من افتاد فرمود اگر قصد راه کوفه داری بیا با یکدیگر رفاقت نمائیم من متوجه سخن او نشدم و متوجه راه شط فرات شدم و آن جوان به جانب صحرا روان گردید چون اندک مسافتی قطع کردم به رفاقت آن جوان متحسر و متاسف شدم پس از آن راه برگشته راه صحرا پیش گرفتم ناگاه آن جوان را دیدم می رود و مرا اشاره می کند که بیا من بر اثر او تا بیای قلعه سفاه رسیدیم آن جوان گفت اگر ترا میل خواب هست بخواب گفتم بلی خواب بر من غالب شده و نزدیک به آن قلعه خرابه خوابیدم چون بیدار شدم خود را در نواحی غری که عبارت از نجف اشرف باشد دیدم پس فرمودیا اباسوده می دانم که ترا اوقات به عسرت می گذرد و کثیرالعیالی به کوفه در خانه ابی طاهر رازی برو و او را طلب نمای ابی طاهر

مخارج زیارت را حضرت داد

بیرون خواهد آمد و دستهایش بخون گوسفندی که ذبح کرده باشد آلوده خواهد بود پس بگو جوانی که صفتش این و آنچه از خصوصیت حال و کیفیت مقال من دانی بیان کن و بگو که در زیر پایه سریر آن صره که دفن کرده به من ده و آن همیان را از او گرفته صرف مایحتاج خود کن پس بامر آن جوان به کوفه رفتم و خانه اباطاهر را پیدا کردم پس در را کوفتم دیدم که ابو طاهر بیرون آمده و دستش بخون مذبوحی آلوده بود گفتم جوانی که علامتش چنین و چنان است ترا فرموده که صره در پای سریر است بمن

دهی ابوطاهر گفت سمعا و طاعتا پس آن صره را آورد به من تسلیم نمود ببرکت آن صره خداوند عالم مرا از خلق مستغنی ساخت چون بر کیفیت آن جوان اطلاع یافتم یوما فیوما محبت او در دل من متزاید گردید و نمی دانستم که او چه کسی بود تا آخر مرا شخصی گفت آن جوان که تو می گوئی محمد بن الحسن علیه السلام بود پس بعد از آن مذهب اهل بیت را اختیار کردم.

معجزه ۲۴ از نماز فوت شده خبر داد

یوسف ابن احمد جعفری روایت می کند که در سال یکصد و شش از غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام بزیارت بیت الله رفتم یک سال در مکه مجاور بودم بعد از آن روانه شام شدم روزی نماز صبح از من فوت شد به کنار آبی رسیدم از محمل بیرون متوجه قضای نماز شدم دیدم که چهار کس بر یک محمل سوار می آیند از روی تعجب بر ایشان نگاه کردم دیدم یکی از آن چهار کس گفت از ما تعجب می کنی و از فوت نماز خود تعجب نمی کنی مرا تعجب زیاده شد که از کجا علم بر احوال من بهم رسانید بعد از آن فرمود دوست نمی داری که صاحب زمان خود را بینی عرض کردم چرا دوست ندارم اشاره به یکی از آن سه کس کرد گفتم او را دلایل و علامات است گفت کدام را می خواهی این دو محمل که به آسمان رود به آنچه بر اوست گفتم هر کدام که باشد علامت است به یکبار محمل و سواران بلند شده از نظر غایب شدند و آن را که اشاره کرده بودند که صاحب الزمان است دیدم که جوانی است گندمگون کشیده بینی نور از رویش می تافت بعد از آن مرا گذاشته رفتند و اما در کفایه المومنین چنین سمت تحریر یافته که یوسف روایت کند که چون من فرود آمدم که نماز قضا کنم ناگاه چهار مرد را دیدم که در محل من حاضرند از حدوث این امر بغایت متعجب شدم پس یکی از ایشان با من گفت که از ترک نماز خود تعجب ننموده و از دیدن ما تعجب داری گفتم تو چه دانسته ای که من نماز خود را قضا کردم گفت حضرت حجت بامامت می داند اگر خواهی بتو بنمایم گفتم ای والله بدیدن آن کعبه رضا آرزو مندم اشاره به یکی از ایشان کرد. گفتم آن را آثار و علامتست که بدان از سایر مردم ممتاز شود گفت اگر می خواهی مشاهده کن شتر خود را با آنچه باز کرده جمیع به آسمان بالا رود و با آنچه بر شتر داری تنها به آسمان صعود نماید گفتم هر یک از این دو که واقع شود دلیل واضح خواهد بود پس آن جوان که به من نموده بود اشاره فرمود به مجرد اشاره او شتر با آنچه در آن بود به آسمان صعود نمود من بعد از

وقوع چنین امر از کمال اضطراب به خدمت آن حضرت دویده دست و پای مبارکش را بوسیدم جوانی دیدم سبزرنگ در میان پیشانی نورانی و از کثرت ریاضت رنگ و جمال آفتاب به مثالش بزرگی میل نموده.

معجزه ۲۵ جریان علی بن مهزیار در حج

علی بن مهزیار روایت می‌کند که بیست نوبت یا بیشتر به حج رفته به امید آنکه شاید حضرت صاحب الامر علیه السلام را ببینم و توفیق نمی‌یابم تا آنکه شبی در واقع دیدم که شخصی می‌گوید حق تعالی ترا رخصت زیارت بیت الله الحرام داده و چون صبح شد موسم حج نزدیک گردید کارسازی نموده به حرمین رسیدم و باعثکاف و عبادت می‌گذرانیدم و تضرع و زاری می‌نمودم تا روزی در طواف جوان نیکو روئی دیدم دلم به صحبت او مایل شد سؤال کردم و جواب شنیدم فرمود از کجا می‌آئی گفتم از اهواز فرمود پسر حسین را می‌شناسی گفتم بلی او به رحمت الهی واصل شد فرمود رحمت الله خوش می‌گذرانید شبها در پرستش حق تعالی بود باز فرمود علی بن ابراهیم مهزیار را می‌شناسی عرض کردم آن منم فرمود نشانی که از ابو محمد با تو بود چه شد گفتم این است و از بغل درآورده بدو دادم چون خط آن حضرت را دید بسیار گریست و فرمود **سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَقَدْ كُنْتَ إِمَامًا عَادِلًا أَسْكَنَكَ اللَّهُ الْفِرْدَوْسَ مَعَ آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ** پس فرمود یابن مهزیار به محل خود بازگرد و کار خود بساز و چون شب تاریک شد برو بشعب که مراد در آنجا خواهی یافت و چون در آنجا به خدمتش رسیدم روانه شد و من در خدمت او به حدیث مشغول بودم تا به

تکلم حضرت باعلی بن مهزیار

عرفات رسید و آنجا فرود آمده و با هم نماز شب کردیم و از آنجا رفتیم تا به کوه طایف رسیدیم و نماز صبح را ادا کردیم و سوار شده می‌رفتیم تا به بلندی کوه رسیدیم فرمود چه می‌بینی عرض کردم تلی از ریک می‌بینیم و بر آن خیمه که نور از آن می‌تابد و دلم از مشاهده آن فرح می‌یابد گفتم آنست آرزوی هر آرزومندی و حاجت هر جاجتمندی است پس رفتیم تا نزدیک رسیدم فرمود فرود آی که هر مشکلی در اینجا حل می‌شود و هر جباری ذلیل می‌شود مهار شتر بگذار گفتم ناقه را بکه دهم فرمود این حرم قائم آل محمد است که در آن داخل نشود الاولی و از آن بیرون نرود الاولی پس ناقه را نهادم و رفتیم تا بدر خیمه رسیدم فرمود توقف کن و خود بدرون خیمه رفت و بعد از لمحّه بیرون آمده گفتم خوشا بحال تو ای برادر که به

مطلب خود رسیدی بیا پس مرا بدرون خیمه برد و جوانی دیدم ردائی بدوش و بر روی نمدی نشسته و برادیمی تکیه کرده با روی چون ماه شب چهارده گشاده پیشانی کشیده بینی و چشمان سیاه فراخ و ابروی مقرس و گونها کم گوشت و بر رخ راستش خالی بود چون مشک و قدی نه بلند و نه کوتاه که عقل در صفتش حیران بود و خرد در وصفش عاجز سلام کردم به نیکوتر و جهی جواب داد و فرمود برادران مرا عراق بچه صفت نهادی عرض کردم در تنگی عیش و خواری در میان قوم فرمود عنقریب امر بعکس شود خواران عزیز شوند و عزیزان خوار عرض کردم ای سید و مولای صاحب ما از ما دور است و راه مطلب دراز فرمود پسر مهزیار پدرم ابو محمد علیه السلام مرا امر فرمود که مجاورت نکنم با قومی که بر آنها خشم گرفته و لعنت کرده و خزی دنیا و آخرت و عذاب الیم آنها را فرو گرفته و مرا فرموده که ساکن نباشم الا در زمین ها و کوه های ناهموار و خداوند تقیۀ مرا ظاهر کرد و آن را بر من موکل گردانید و من در تقیه ام تا روزی که مرا دستوری دهند وقت خروج شود و من مدتی در آن کوه در خدمت آن حضرت بودم تا مرا رخصت داد و به خدا از آن جا به مکه و از مکه به مدینه و از مدینه به کوفه و از آنجا باهواز رفتیم و با من غیر از غلامی که خدمت من می کرد کسی نبود و بجز خیر و خوبی ندیدم و باقی عمر در حسرت بودم.

معجزه ۲۶ جریان دارالرضا در مکه معظمه

یعقوب بن یوسف روایت می کند که روزی از اصفهان متوجه مکه معظمه بودم چون بدان مقام رسیدم به طلب خانه جهت نزول می گردیدم تا در سوق اللیل به سرائی درآمدم که آن را دارالرضا می گفتند و در آن منزل عجوزه سبزرنگ خمیده قامت دیدم از او پرسیدم که صاحب این سرای دلگشا توئی پیرزن گفت من خادمۀ ملوک ایشانم و مرا حضرت امام حسن عسکری در این مقام مسکن داده پس برخصت آن عجوزه با رفقا بدان منزل نزول کرده و بعد از استقرار خاطر به نزول آن مقام متوجه مسجد الحرام شده و طواف به جا آورده متوجه منزل شدم چون بدارالرضا رسیدیم در گشوده گشته ندانستیم باز کننده در که بود و روشنی چراغ محسوب ما شد با آنکه روز بود پس بدرون سرای در آمده جوانی سبزرنگ و خوش صورت مشاهده کردیم که از کمال ریاضت و عبادت جمال خورشید مثالش میل به زردی می نمود و از ناصیه مبارکش آثار عبادت علامت زهدات لایح بود خواستم که به خدمت آن جوان روم و زمانی از کلام معجز نظامش محفوظ و بهره مند

شوم دیدم که عجزوزه بیرون آمده گفت کسی را رخصت صعود بر بالای غرفه نیست زیرا که بعضی از اهل صدق و صفای در این بالا مسکن دارند چون از رفتن به خدمت آن جوان ممنوع گشتم وقتی در خفیه با عجزوزه گفتم ایما در آرزو دارم که احوال این جوان بر من ظاهر گردد عجزوزه گفت ترا اراده دانستن احوال این جوان است و مرا تمامی همت مصروف بر کتمان آن به رفاقت تو با جمعی از مخالفان و معاندان ترا نصیحت می‌کنم که احوال خود را از رفیقان پنهان داری و ایشان را صاحب سر خود دانی گفتم رفقای من کدامند گفت آنها که از بلده تو و الحال با تو در یک منزل می‌باشند بر حذر است دیگر مبالغه نکردم و درباب آن جوان تفحص ننمودم و در حین خروج از اصفهان ده درهم نذر کرده بودم که چون به مکه رسم در مقام ابراهیم بیندازم تا هر که را نصیب باشد بردارد بخاطرم رسید که آن را به خدمت آن جوان فرستم پس آن ده درهم را بدان عجزوزه دادم و در میان دراهم شش درهم رضویه بود که در زمان خلافت عصر رضائیه مضروب شده عجزوزه آن درهم را برداشته به جانب غرفه رفت و بعد از اندک زمانی مراجعت نموده گفت آن جوان می‌گوید که ما را در آن حقی نیست زیرا که تو نذر کرده بودی که در مقام ابراهیم این درهم را بیندازی و به محل دیگر غیر از آن صرف کنی و اگر تجویز می‌کنی آن شش درهم رضوی را مولای ما اراده نمود که بازر تبدیل کنم و بدل آن را نزد تو آورم گفتم اعزازاً و کرامتاً پس آن عجزوزه بدل آن را آورده و آن درهم رضویه را در عوض برداشت.

معجزه ۲۷ خبر فتح بشرط شیعه شدن

ابوالحسن مشرف ضریر روایت کرده که روزی در مجلس حسن بن عبدالله بن همدان که بناصرالدوله مشهور بود حاضر بوده و ذکر شیعیان در میان آمدن بنا بر عداوتی که نسبت بایشان داشتم بنیاد تشنع و تمییب آنها کردم حسن بن عبدالله گفت یا ابوالحسن من نیز مثل تو با اهل تشیع عداوت داشتم وقتی با عمم حسین ابن همدان بودم و اظهار عداوت با شیعیان می‌نمودم عمم گفت ای فرزند ترا نصیحت می‌کنم بر ترک عداوت اهل تشیع زیرا که من نیز مانند تو در مجالس سخنان بی ادبانه نسبت به دین جماعت می‌گفتم تا آنکه حقیقت ایشان بر من ظاهر شد و بر آنچه بودم استغفار نمودم و نمی‌خواهم باز تو عیب از آنان کنی و با آنها نیز از طریق عداوت درائی گفتم ای عم چه چیز روی نمود که ابواب محبت آن جماعت را بر تو گشودند گفت وقتی از اهل کفر بر خلیفه وقت بیرون آمدند و هر یک از ارکان سپاه که با ایشان محاربه

نمودند مغلوب و کشتند خلیفه را از این سبب خاطر بغایت مکدر بود و دائم الاوقات بر دفع ایشان فکر می نمود تا آنکه لشکر بسیاری از پیاده و سواره با من همراه ساخت و مرا با ایشان امیر گردانید جمیع ایشان را مامور امر من نمود پس بامر خلیفه متوجه محاربه شدم چون نزدیک آن طایفه کفر رسیدم در موضعی که فرود آمده بودیم صید بسیار و آهوی بی شمار دیدم و ذوق شکار بر من غالب شده با جمعی از سواره و پیاده متوجه شکار شدم و در اثنای شکار آهوئی از پیش من بیرون رفت بر اثر آن تاختم و بعد از تردد بسیار آهو بدرون نهری درآمد من نیز از عقب آن درآمد گمان بردم که آن نهر شاید تنگتر باشد و مراکز گرفتن آهو میسر شود هر چند بیشتر آدمم نهر وسیع تر شد تا حدی که از گرفتن آن مایوس شده قصد مراجعت کردم ناگاه جوانی دیدم مستغرق آهن و فولاد روی خود را به سینه چنانکه به غیر از چشمانش جای دیگر نمی نمود و موهای سرخ پوشیده گفت ای حسین و از روی غضب نام و کنیت من خطاب کرد گفتم چه می فرمائی و به چه خدمت امر می نمائی فرمود چرا انکار مذهب فرقه ناجیه شیعه می کنی و خمس مال خود را به چه سبب از اصحاب من منع می نمائی از استماع کلام خجسته فرجام آن جوان محابه نام بر من غلبه کرده و رعشه بر اعضايم افتاد از آن ترسان گشتم که مدت عمر خود را بدان حال ندیده بودم

در اینجا تعهد شیعه شدن کرد

عرض کردم ای سید من بهر چه امر فرمائی فرمان بردارم و بدانچه اشاره فرمائی بجای آورم فرمود هرگاه بررسی بدان موضوع که الحال قصد داری و بی مشقت مجادله و تشویش محاربه و مقاتله آندر یار بقبضه تصرف و اقتدار تو در آید و غنیمت بسیار و اسباب بیشمار تصرف کردی خمس آن را به اهل خمس می رسانی عرض کردم سمعاً و طاعة فرمود چون مطیع فرمان و منقاد امر ما شدی الحال بصحت و سلامت برو که ترا رخصت انصراف غنیمت بی مخاصمه و خلاف دادیم این بگفت و از نظر غایب گردید که خوف و رعب من از غایب شدن آن جوان زیاده شد به حیثی که مطلقاً از حال خود خبر نداشتم بعد ساعتی بهوش آمده همان راه که آمده بودیم بلشکرگاه خود مراجعت کردم و این واقعه را بتمامی فراموش کردم و متوجه محاربه و مقاتله شدم و چون نزدیک باهل کفر و ضلالت رسیدم دیدم که جمیع ایشان از در مصالحه و انقیاد در آمده دست از حرب کشیدند و خزائن و دفائن آن دیار را که بیرون از حد و شمار بود بما تسلیم نمودند پس بعد از تسخیر آن دیار و بدست آوردن

غنائم فزون از اعتقاد دوست کام و محصول المرام بدارالسلام بغداد برگشتم و همواره از سرعت این فتح و بدست آمدن آن غنیمت بی‌جنگ و کارزار در تعجب بودم و حصول این پیشامد را از طالع خود دانستم تا آنکه روزی با عزاز تمام در خانه خود نشسته بودم ناگهان شخصی که او را محمد بن عثمان عمروی می‌گفتند به مجلس من درآمد و بر بالای بالشت من نشسته مرا با او سابقه نبود از این نوع نشستن او غضب بر من غالب شده هر چند خواستم که او را از آن مکان برخیزانم مطلقاً به من ملتفت نشد و مردم بسیار به مجلس درآمدند و من از نشستن او در آنجا منفعل می‌شدم و علاجی نداشتم تا وقتی که مردم از مجلس بیرون رفتند پس نزدیک من نشسته گفت سری دارم اگر رخصت دهی با تو در میان آم‌م گفتم بگوی گفت آن جوان که بر مرکب شهپا سوار بود و در فلان نهر با تو ملاقات نمود گوید آنچه وعده کرده بودی وفا کن چون این حدیث از محمد بن عثمان شنیدم آن جوان بخاطرم رسید و آنچه از نصیحت آن فراموش کرده بودم بیاد آوردم رعشه بر اندامم افتاد و موها

آخر بعهد وفا نمود

در بدنم راست شد بنا بر آن خوفی که مرا از آن جوان در خاطر گرفته بودم گفتم سمعاً و طاعة و دست او را گرفته بخزائن بردم و جمیع آنچه در تصرف داشتم با او تخمیس نمودم و قاصد خمس جمیع را تصرف نموده از منزل بیرون رفت و از آن تاریخ دیگر با اهل تشیع مختلط و مربوطم و محبت و مودت ایشان را بر خود لازم ساختم و دانستم و روز بروز حقیقت اطوار و کیفیت احوالشان مرا غمگین ساخت بالاخره از ایشان شدم و ترک متابعت مخالفین اهل بیت کردم و الحال بدان اعتقاد راسخ و ثابتم حسن بن عبدالله گوید در آن وقت که این قصه را از عمم شنیدم دیگر استخفاف هیچ شیعه نکردم و حرمت ایشان را می‌داشتم و طرف تشیع را وانمی‌گذارم.

معجزه ۲۸ جریان قاسم بن علی

ابو عبدالله صفوری روایت می‌کند که وقتی بصحت با سعادت خدمت قاسم بن علی بن علی رسیدم و از مواعظ و نصایح از مستفیض گردیدم عمرش به صد و هفتاد رسیده بود تا هشتاد سالگی صحیح العین بود و ملازم مجلس حضرت عسکرین علیه السلام بود و یک سال پیش از آنکه دیده‌اش به علو عمی متغیر گردد با او حج کردم و بعد از مراجعت در یکی از شهرهای آذربایجان اکثر اوقات خدمت او بودم و در جمیع حالات توقیعات حضرت صاحب‌الامر از او منقطع نمی‌شد و مدتی ابی

جعفر عمروی توفیق آن حضرت را ارسال می کرد بعد آن بوساطت قاسم بن روح می رسید تا آنکه مدت دو ماه رقعہ منقطع گردید و قاسم بن علاعلیه الرحمه از انقطاع توقیعات بغایت متحیر بود روزی بواب درآمدہ بشارت داد کہ الحال قاصد فرخندہ مآل از جانب آن کعبہ اقبال رسید شیخ قاسم علیہ الرحمہ سجده شکر بجا آورده به استقبال قاصد متوجه شد و پیش از آنکہ بیرون رود شخصی پست بالا در سن کھولت جبہ مصری در بر و نعلین عربی پوشیده و توبرہ بر دوش گرفته به مجلس شیخ قاسم درآمد و شیخ بعد از مصافحہ و معانقہ توبرہ از دوش قاصد فروگرفته طشت و ابریق طلبیده تا قاصد دست و روی از گرد راه شست و او را در پهلوی خود نشانید پس سفرہ حاضر کردند شیخ و حضار با قاصد طعام خوردند چون فارغ شدند قاصد برخاسته توقیع ہمایون و نامہ میمون حضرت حجت بیرون آورد شیخ قاسم مکتوب سعادت اسلوب را از قاصد گرفته بوسید و بر فرق خود نہادہ بعد از آن بہ کاتب خود عبداللہ ابن سلمی داد کاتب فرمان واجب الاذعان را از شیخ گرفته گشود و بعد از خواندن گریہ و فغان برداشت شیخ قاسم چون کاتب را گریان دید گفت ای شیخ شما را خبر خیر است و ما را مکروه شیخ گفت چہ چیز تواند بود کہ ترا خبر خیر است و ما را مکروه گفت ای شیخ مضمون این مکتوب مشحون آنست کہ بعد از وصول مکتوب بہ چہل روز ترا از شر بتخانہ کل نفس ذائقہ الموت جرعه مہمات باید چشید و از جامہ خانہ کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَاَنْ خَلَعَتْ فَوَاتٍ باید پوشید و چون ہفت روز از ورود آن رقعہ عاقبت محمود بگذرد مریض گردی و چون ہفت روز بہ چہل روز موعود بماند علت عملی از دیدہ ظاہر تو مرتفع گردد شیخ پرسید کہ این رقعہ از سلامتی دین اشارہ هست گفت بلی صریحاً بشارتی مذکور گردیدہ پس شیخ بی اختیار خندید و در غایت مبتہج و مسرور گردید

ارسال کفن از حضرت

پس قاصد از جبہ یمانی و عمامہ و دو پیراہن و مندیلی بیرون آورده گفت صاحب الامر جهت کفن دادہ، شیخ اسباب را گرفته با پیراہنی کہ حضرت امام علی النقی علیہ السلام بعد از آنکہ بر بدن اطہرش بود بہ شیخ داد و شیخ ہمہ را جهت کفن ترتیب داد و گفت ای یاران بعد از این ہیچ چیز و ہیچ نعمتی مرا محبوب تر و مرغوبتر از وداع دار فانی و خروج از این سرای بی بقا نیست حضار مجلس گریان شدند و بر مفارقت صحبت شیخ متاسف گشتند در اثنای این حال مردی کہ او را عبدالرحمن بن

محمد شیری می‌گفتند به مجلس درآمد و این عبدالرحمن ناصبی بود و کمال تعصب و غلظت در طریقه نامرضیه داشت و آن را سابقهٔ آشنائی به سبب امور دنیوی با شیخ بود چون عبدالرحمن به مجلس درآمد شیخ به کاتب فرمود تا مکتوب را بر او بخواند حضار گفتند ای شیخ این مرد ناصبی است او را از امثال این معجزات چه فایده باشد شیخ فرمود راست می‌گوئید اما امید بکرم الهی و روحانیت حضرت رسالت پناهی آن است که نصیحت من در او اثر کند و از شنیدن این صفحهٔ شریفه هدایت پذیر گردد پس عبدالله کاتب توقیع حضرت صاحب را بر عبدالرحمن خواند چون بموضع اخبار موت شیخ رسید عبدالرحمن گفت ای شیخ تو مردی از اهل علم و فضلی عجب می‌دارم از تو که اعتقاد بمثل این سخنان می‌کنی و در قرآن مجید خوانده

وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَّا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ. و جای دیگر فرموده عالم الغیب فلا تظهر علی غیبه احداً. و چون عبدالرحمن مضمون این آیات را بطریق حجت و برهان ادا نمود شیخ فرمود این آیه وافی هدایت جواب نیست که فرموده الالمن ارتضی من رسول. ای عبدالرحمن تو می‌دانی که مرض و صحت و حیات و ممات امور بنده اختیاری نیست

خبر از فوت خود در روز چهارم

اگر خواهی صدق این مکتوب سعادت اسلوب بر تو ظاهر گردد تاریخ مرا محافظت کن و هر یک از این حادثات که در این رقعہ مذکور شده مثل ابتدای مرض در روز هفتم از ورود این رقعہ و روشن شدن چشم من که مدت هفت سال است نور بصیرت ظاهری از خانه چشم من مفارقت نموده و وفات من در روز چهل از وصول این توقیع منبع ملاحظه کن اگر خلاف ظاهر گردد یقین بدانکه اعتقادات ما بر کذب و افتراء و بنای روایات و حکایات ما بر دروغ و عدم رضای خدا بوده و اگر چنانچه گفتم واقع شود باید که خود را بعد از ظهور این دلالات و کرامات از این اعتقاد خالص سازی و دیگر در حقیقت اهل بیت رسالت شک نیاوری و چون سخن شیخ تمام شد حضار متفرق شدند و در روز هفتم شیخ تب کرده و بعد از چند روز مرض او اشتداد یافت.

راوی گوید که بعد از چند روز با جمعی کثیر به عیادت شیخ رفتیم دیدیم قطره چند از چشم شیخ روان شد و بالکلیه علت عمی از او مرتفع گردیده پس شیخ به پسر خود فرمود ای حسین نزدیک تر آی و چشم مرا که قبل از این مدتی مدید و عهدی

بعید نابینا بود و الحال در کمال نور و صیانت مشاهده کن پس حضار جمعاً ملاحظه نمودند که حدقتین شیخ در غایت صحت و شفاست پس این خبر شایع شد و مردم از وقوع این دلالات واضحه مکرر به خدمت شیخ می آمدند و تعجب می نمودند چنانکه روزی ابوالسایب غیبیه بن عبدالله مسعود که از قضات بغداد بود به مجلس شیخ آمده بجهت امتحان دست خود را در برابر شیخ داشته سؤال کرد که چیست و انگشتری را بشیخ نمود شیخ گفت خاتم نقره ای است که نگین فیروزه دارد و در آن سه سطر نقش گردیده لیکن بطریق خواندن آن معرفت ندارم و چون شیخ پسرش را در میان سرای دید گفت **اللَّهُمَّ أَحْسِن طَاعَتَكَ وَ جَنِّبْ مَعْصِيَتَكَ**. و سه نوبت این کلمات را تکرار نمود و دوات و قلم و کاغذ طلبید و به دست خود وصیت رقعۀ نوشت و در بعضی از ضیاع و عقار حضرت صاحب الامر علیه السلام که به وکالت حضرت در تصرفش بود و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آنها را وقف صاحب الامر کرده به پسرش وصیت کرده بر محافظت آنها مبالغه تمام نمود و بعد از ادای وصیت مترصد امر الهی بود تا آنکه روز چهارم داعی حق را البیک گفت به رحمت الهی واصل شد و چون عبدالرحمن مزبور بر وقوع این حالات مطلع گردید چاره بجز اعتقاد بر حقیقت اهل بیت حضرت رسالت پناه صلوات الله و آله و آله ندیده خود را در ما مصداق یهدی الله لنوره من یشاء. داخل گردانیده از شیعیان مخلص و معتقدان خاندان عصمت گردید **راوی گوید** که شیخ قاسم بن علی رحمت الله در صباح روز چهارم از ورود این رقعۀ سعادت مصحوب وفات کرد و عبدالرحمن بن محمد شیری را دیدم که به تشییع جنازه شیخ قیام نموده از کمال حیرت و اندوه فریاد کرده می گفت یا سیداه مرا بی تو حیات بچه کار آید و از زندگانی مرا بر مقارقت تو عار آید چون مردم تحسّر عبدالرحمن را بر فوت شیخ دیدند و امثال این سخنان بر سبیل تعزیت از او شنیدند بغایت متعجب گردیدند عبدالرحمن گفت ای مردمان بر تحسّر من بشیخ علا تعجب منمائید زیرا که آنچه من از حرمت او به خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام بیسر شیخ قائم علا که نامش حسن بود رسید مضمونش این بود که بشارت باد تو را که حق تعالی دعای پدرت را در حق تو اجابت نموده به طاعات تو را ملهم ساخت و به لطف خود جمیع منہیات را مکروه طبع تو گردانید.

معجزه ۲۹ خبر از غیبت کبری و عدم رؤیت

توقیع است که به نام علی بن محمد سمیری بیرون آمده عبارت بود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یٰ اَعْلٰی بنِ مُحَمَّدٍ عَظِیْمِ اللّٰهُ اَجْرَ اِخْوَانِكَ فِیْكَ فَاَنْتَ مَا بَیْنَكَ وَ بَیْنَ سِتَّةِ اَیَّامٍ فَاجْمَعْ اَمْرَكَ وَ لَا تَأْمُرْ لِاَحَدٍ یَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَیْبَةُ التَّامَّةُ فَلَا ظُهُورَ اِلَّا بَعْدَ اِذْنِ اللّٰهِ وَ ذَا لِكَ بَعْدَ طُولِ الْاَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقَلْبِ وَ اِمْتِلَاؤِ الْاَرْضِ جَوْرًا سِیَّئًا شِیْعَتِیْ مَنْ یَدْعِی الْمَشَاهِدَةَ الْاَوْمَنَ یَدْعِی اَنْ مَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِیَانِیِّ وَ الصَّیْحَةَ هُوَ كَذَابٌ مُّقْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ. یعنی ای علی حق سبحانه و تعالی اجر برادران ترا عظیم گرداند در مفارقت تو به درستی که تا شش روز دیگر زنده نخواهی بود. پس کار خود را بساز و کسی را وصیت مکن که قائم مقام تو باشد در توقیعی که از جانب من بتو می آید غیبت بزرگ پیش آمد و ظهور من موقوف به رخصت حق تعالی است و آن بعد از مدت دراز و قساوت قلبها و پرشدن زمین از جور خواهد بود دیگر کسی مرا نخواهد دید پیش از ظاهر شدن سفیانی و شنیدن آواز از میان زمین و آسمان اگر کسی بگوید آن را دیدم دروغ گفته و افترا کرده و حول و گردش از معصیت و قوت بر طاعت حق نمی باشد مگر بیاری و نصرت خدا.

توقیع منع زیارت

توقیع است از جانب آن حضرت صدور یافته که محبان این دودمان باید که زیارت مقابر قریش را فعلاً ترک کنند و مرادش از مقابر قریش مکانی است که بمرقد کاظمین مشهور است روزی جمعی از شیعیان که بر این مطلع نبودند به زیارت آن دو بزرگوار رفته مشغول زیارت شدند که شخصی از وزرای خلیفه ایشان را زجر و منع نموده گفت خلیفه بغداد مرا امر کرده بحبس و قید کسی که بعد از این در این مقام به زیارت آید و بعد از حدوث این واقعه علت منع از مقابر قریش که از توقیع آن حضرت مفهوم شده بود معلوم گردید.

معجزه ۳۰ خممش را داد نامه امام باورسید

محمد بن یوسف سیاسی روایت می کند که وقتی از عراق سفر کرده بمرور رسیده مردی را دیدم که او را محمد بن الحصین کاتب می گفتند و پیش از این هم او را ندیده بودم سبقت آشنائی داشتم صاحب تجمل بسیار و تمول بی شمار بود و مال حضرت امام علی^{علیه السلام} را از مال خود اخراج کرده جمع نموده بود چون مرا دید پرسید که هیچ تدبیری می دانی که از این ببری ذمه شوم گفتم بلی جوانی است علوی فرزند امام حسن علی^{علیه السلام} و از او دلالات و معجزات بسیار دیده ام و یقین که او امام مردم این زمان

است محمد بن حصین گفت به خدمتش تو انم رسید گفتم کسی آن را نتواند دید که بسبب ادعای مختلفی است ولیکن این عاجز بخدمات آن حضرت قیام می نماید و ایضا توقیعات آن حضرت به شیخ قاسم بن روح می آید و در مکاتیب خود مشکلات خلایق را حل می نماید محمد بن حصین گفت من معرفت بحال آن حضرت ندارم و به سخن تو اعتماد می کنم اگر خلاف گفته باشی در قیامت از تو مواخذه خواهم کرد گفتم چنین باشد که تو می گوئی مرا هیچ شکی در آن نیست که محمد بن الحسن امام بحق و خلیفه مطلق است و بعد از این سخن از یکدیگر جدا شدیم و چون از این مدت دو سال گذشت نوبه دیگر محمد بن الحسن را در وقتی که متوجه عراق بود ملاقات کردم گفتم حال تو چیست و با آن مال چه کردی گفت یک مرتبه دو بیست دینار بدست عابدین علی فارسی و احمد بن علی کوفی فرستاده و عریضه خدمت آن حضرت ارسال نمودم و استدعای دعا کردم جواب آمد که آن دو بیست دینار که ارسال داشته بودی رسید و بر دست تو از جمله آن هزار دینار که حق ما بود این وجه رسید و چون توقیع رفیع آن حضرت را خواندم بخاطرم رسید که هزار دینار آن حضرت بر من حق بود و مرا فراموش شده بود و باز نوشته بود که اگر خواهی که باقی آن وجه را معامله نمائی باید که از مشورت ابی الحسن ازدی که الحال در ری ساکن است بیرون نروی بعد از ورد این توقیع مرا یقین شد که آن حضرت امام زمان و خلیفه بر حق است راوی گوید که به محمد بن الحصین گفتم آیا راست و صحیح است آنچه تو را بدان راه نمودند گفت ای والله در این اثنا کسی خبر فوت حاجز را رسانید و محمد بن الحصین از فوت حاجز بسیار غمگین بود گفتم غمین مباش که آن حضرت را موت حاجز معلوم بود که تفویض مشورت این خبر بابی الحسن ازدی فرموده بود.

معجزه ۳۱ خبر دادن از مطلب دینوری

در خرایج راوندی از احمد بن ابی روح نقل می کند که گفت زنی از اهل دینور مرا طلبید چون نزد وی رفتم گفت ای پسر ابی روح تو در دیانت و تقوی از تمام مردمی که در ناحیه ما هستند موثق تری می خواهم امانتی نزد تو بگذارم و آن را بر ذمه بگیری و به صاحبش برسانی گفتم بخواست خدا چنین می کنم گفت مبلغی در این کیسه مهر کرده است آن را باز کن و در آن منکر تا آنکه بکسی بسپاری که قبل از باز کردن بتو بگوید و آن چیست این هم گوشواره منست که برابر ده دینار است و سه سروارید در آنست که آن هم مساوی با ده دینار است.

حاجت او را امام می دانست

مرا به امام زمان حاجتی است که می خواهم پیش از آنکه از وی سؤال کنم به من خبر دهد گفتم آن حاجت چیست؟ گفت مادرم ده دینار در عروسی من قرض کرده ولی من حالا نمی دانم از کی قرض کرده و باید به چه کسی بپردازم پس اگر امام زمان علیه السلام خبر آن را بتو داد این کیسه را به آن کس که بتو نشان می دهد تسلیم کن گفتم اگر جعفر بن علی (جعفر کذاب) آن را از من بخواهد چه بگوییم؟ زن گفت این خود میان من و جعفر امتحانی است (اگر او امام باشد می داند

احمد بن ابی روح گوید آن مال را برداشتم و با خود به بغداد آمدم و نزد حاجز بن یزید و شاء رفته سلام کردم و نشستم حاجز پرسید آیا کاری داری؟ گفتم مالی نزد منست آن را تسلیم نمی کنم مگر اینکه از جانب امام اطلاع دهی مقدار آن چند است و چه کسی آن را به من داده اگر اطلاع دادی بشما می دهم حاجز گفت ای احمد این مال را به سامره ببر من گفتم لا اله الا الله چه کار بزرگی را بعهده گرفته ام پس بتعقیب آن شتافتم تا بسامره رسیدم گفتم

مطلب بدست آمد، گفتم نخست سری بخانه جعفر زنم بعد فکری کردم و گفتم نه اول بخانه امام حسن عسکری می روم اگر بوسیله امام زمان مطلب آشکار فبها و گرنه به نزد جعفر خواهم رفت چون نزدیک خانه امام حسن عسکری رسیدم خادمی از خانه بیرون آمد گفت تو احمد بن ابی روح هستی؟ گفتم آری گفت این نامه را بخوان نامه را گرفته خواندم دیدم نوشته

بسم الله الرحمن الرحيم ای پسر روح عاتکه دختر دیرانی کیسه ای بتو امانت داده که برخلاف آنچه تو گمان کرده ای هزار درهم در آنست تو امانت را خوب ادا نمودی نه سر کیسه را باز کردی و نه فهمیدی چه در آنست و اکنون بدان آنچه در کیسه است هزار درهم و پنجاه دینار می باشد و نیز گوشواره با تو هست که آن زن پنداشته مساوی با ده دینار است گمانش درست است ولی با دو نگینی که در آنست و نیز سه دانه مروارید در آنست که او آنها را ده دینار خریده و مساوی با بیش از ده دینار است این گوشواره ها را بفلان خدمتکار بده که آن را به او بخشیدیم سپس ببغداد برگرد و پولها را بحاجز بده و آنچه از آن برای مخارج راحت می دهد از او بگیر.

مسئله بدهی بناصبی

و اما ده دیناریکه زن گمان نموده مادرش در عروسی او قرض کرده و حالا

نمی‌داند صاحب آن کیست؟ بدانکه او صاحب آن را می‌شناسد و می‌داند که مال کلثوم دختر احمد است که زنی ناصبی می‌باشد ولی عاتکه برایش گران بود آن پول را بآنزن ناصبی (دشمن ائمه) بدهد اگر او بخواهد این ده دینار را بین برادران خود تقسیم کند از ما اجازه می‌خواهد مانعی ندارد ولی آنرا به خواهران تهی دست خود بدهد. ای پسر ابی روح لازم نیست پیش جعفر بروی و از او نیز امتحان کنی زودتر بوطن خود برگرد که دشمنت مرده و خداوند زن و مال او را بتو روزی نموده است.

خبرها همه آشکار شد

پس ببغداد برگشتم و کیسه پول را بحاجز سپردم و او پولها را شمرد همان طور که امام نوشته بود هزار دهم و پنجاه دینار بود حاجز سی دینار آنرا بمن داد و گفت امام به من دستور داده این مبلغ را برای مخارج راه بتو بدهم من آنها را گرفتم و بمنزل برگشتم آنجا کسی آمد و خبر داد که عمویم مرده و مرا خواسته بودند که نزد آنها بروم و من بوطن برگشتم دیدم عمویم مرده و از او سه هزار دینار و صد هزار درهم به من ارث رسیده (یک داستان دیگر در شناخت امام علیه السلام را در بخش ۱۵ خواهید خواند.

معجزه ۳۲ خبر دادن از الفت زن با او

ابوغالب رازی روایت می‌کند که وقتی در کوفه می‌بودم و با اهل اعتبار آن دیار وصلت کردم و زنی از ایشان خواستم روزی در میان من و زنم اندک خشونتتی واقع شد و منازعه بجائی رسید که از خانه بیرون آمده به میان اقوام خود رفت من چند روزی تغافل کردم و با کسی از ایشان حکایت خود و شکایت او نگفتم تغافل من بسبب آن بود که ایشان از من اعراض کردند و بعد از آن هر چند سعی کردم مفید نیفتاد و از این جهت بسیار متالم و پریشان گردیدم بنابراین که بغایت مایل آن جمیله بودم چون از سعی و تردد اثری ظاهر نشد جز سفر علاجی ندیدم و با جمعی که متوجه دارالسلام بغداد بودند همراه شدم بعد از طی مراحل بدان مقام فرج انضمام رسیدم و با یکی از مشایخ کوفه به منزل شیخ ابوالقاسم بن روح رفتم در آن وقت شیخ از خلیفه خائف بود و گوشه اختیار نموده مخفی بود چون به خدمت شیخ درآمدم گفت اگر ترا حاجتی هست نام خود را بر جایی بنویس تا بارسال خود بخدمت حضرت

نامش را نوشت حاجتش روا شد

حجت علیه السلام ارسال دارم و در حین ورود ترا مخیر گردانم پس به امر شیخ ابوالقاسم روح روح الله روحه نام خود را در میان نامهای اصحاب حاجت که بر صحیفه

مرقوم بود نوشتم روز دیگر متوجه زیارت عسکرین شدم و پس از ادراک شرف زیارت به بغداد مراجعت نمودم چون بخدمت شیخ ابوالقاسم درآمدم مکتوبیکه اسامی ارباب حاجت بود در آورد و تحت اسم هر یک جوابی بر طبق آن چه بخاطر داشت مرقوم بود و در زیر نام من بقلم خفی نوشته بود که بشارت باد ترا که حق تعالی زوجه ترا با تو الفت داده منازعه از میان شما مرفوع شد و آن چه در خاطر داشتم تمام را جواب آمد پس شیخ را وداع نموده متوجه کوفه شدم چون به مقصد رسیدم روز دیگر جمعی از اقربای زوجه من نزد من آمده زبان بملاطفت گشوده از تقصیر ما سلف خود عذر خواسته زوجه مرا بمراجعت امر فرمودند و از آن روز میان من و او مخالفت نشد.

معجزه ۳۳ جریان غانم هندی

۲۵۱ ک) در کتاب کافی از سعید غانم هندی مرویست که من در یکی از شهرهای هند که به کشمیر معروفست قاضی بودم و چهل کس از یاران بودند که همگی قرائت کتب اربعه از توریه و انجیل و زبور و صحف ابراهیم می کردند و در دست راست پادشاه بر کرسی ها می نشستند و ما در میان مردم قضاوت می کردیم و احکام دین بایشان می آموختیم و در حلال و حرام فتوی می دادیم و مردم از پادشاه و رعیت بما بازگشت داشتند وقتی با هم ذکر پیغمبر خدا یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می کردیم پس گفتم این پیغمبر که در کتب مذکوره است کار او بر ما واجب است که آن را تفحص نمائیم همگی رای ها بدان متفق گردند که من طریق ساحت پیمایم و دیار بدیار جستجوی اثر او نمایم القصة مال بسیار با خود برداشته از کشمیر بیرون رفتم پس دوازده ماه سیر کردم تا نزدیک کابل رسیدم قومی از راهزنان ترک بر سر راه آمدند مال مرا گرفته زخمهای کاری بر من زدند پادشاه کابل چون مطلع شد مرا به بلخ فرستاد و در آن وقت حاکم بلخ داود بن عباس بن ابی سوده بود چون خبر من بدو رسید و به اراده ام واقف شد که به طلب دین بیرون آمده ام و زبان فارسی آموخته ام با علما و اصحاب کلام مباحثه کرده ام و کس فرستاد مرا به مجلس خود احضار کرد و علما را بر من جمع کرد تا با من مناظره نمایند من ایشان را اعلام کردم که از شهر خود برآمده ام تا طلب پیغمبری نمایم که وصف او را در کتابها خوانده ام داود بن عباس گفت پیغمبری که در کتابها وصف او را دیده کیست و نامش چیست گفتم نامش محمد است گفت آن پیغمبر ماست پس از شرایع و احکام دین او سؤال نمودم

مرا از آنها اعلام کرد گفت می دانم محمد است اما معلوم نیست که آن محمدیست که شما وصف می کنید یا نه پس مرا اعلام کنید که آن کجاست تا پیش او رفته از علامات و دلالات که نزد منست از وی سوال نمایم اگر همان باشد که من جویای اویم ایمان بوی آورده طریق اذعان او پویم گفتند آن حضرت از دنیا تشریف برده است گفتم

بدبختی ملت از اینجاست

وصی و جانشین او کیست گفتند ابوبکر گفتم این کنیت اوست نامش چیست گفتند عبدالله. گفتم این آن پیغمبر نیست که جویای او می باشم آنکه من می خواهم خلیفه اش برادر او است در دین و پسر عم اوست در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان اوست و این پیغمبر را ذریتی در روی زمین نیست غیر از اولاد آن که جانشین اوست چون این سخن از من شنید گروهی از مجلس از جای درآمدند و بر من شوریدند و گفتند ایها الامیر این مرد از شرک برآمده به کفر در آمده خون او حلال است گفتم ای قوم من مردی هستم و دینی دارم و دست از دین خود بردارم تا آنکه دینی قوی تر از دین خود نه بینم من صفت این پیغمبر را در کتابهای خداوند که به انبیای خود فرستاده است یافته ام و برای همین از هند و از قرب و از منزلتی که داشتم برآمده ام که جستجوی او نمایم و این شخص که شما ذکر کردید چون تفحص احوال او نمودم آن پیغمبر نبود که وصف او در کتابها شده پس آن قوم دست از من برداشته و خنجر زبانها در غلاف خموشی کردند حاکم کس فرستاد و مردی را که حسین بن اسکیب می گفتند طلبیده او را گفت با این مرد هندی مناظره و مباحثه کن حسین گفت **اصحک الله** نزد تو فقها و علما هستند که آنها به مناظره او داناتر و بطریق این بیناتر گفت با او مناظره کن چنانکه ترا می گویم و باید که او را بخلوتی ببری و با وی طریق ملاطفت بجای آوری **القصه ابوسعید** می گوید که بعد از آنکه با حسین بن اسکیب گفتگو کردم گفت آن کسی که طالب اوئی همین پیغمبر است که این جماعت وصف او کردند ولیکن درباب خلیفه او غلط کرده اند چنان نیست که ایشان گفته اند این پیغمبری است که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و خلیفه او شوهر فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و پدر حسن و حسین است که هر دو نواده پیغمبرند ابوسعید غائم گوید که این سخن شنیدم گفتم الله اکبر همان کس است که من در طلب او بودم پس بازگشتم و نزد داود بن عباس رفتم گفتم ایها الامیر آنچه میجستم یافتم **اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله** پس با من نیکوئی وصله کرد و حسین اسکیب

را بتعلیم من سفارش فرمود و من چندی نزد ابن اسکیب رفتم تا با وی انس گرفتم و

رسیدن غانم براه حق

محتاج باو بودم از نماز و روزه و باقی فرائض از او آموختم پس به او گفتم که ما در کتابهای خود خوانده‌ایم که محمد خاتم پیمبران است و بعد از او دیگر پیغمبری نخواهد آمد و فرمان فرمای جمیع خلایق است و از جانب حق تعالی ریاست عامه خلایق بعد از وی با وارث و جانشین اوست و همچنین بعد از وصی با وصی آن وصی لایزال این امر در اعقاب و آل ایشان جاریست تا دنیا تمام شود پس وصی وصی محمد کیست حسین بن اسکیب گفت: حسن علیه السلام بعد از او حسین علیه السلام پس اوصیا را شمرد تا منتهی بجناب صاحب الامر علیه السلام شد و بعد از آن غایب گشتن آن حضرت را خبر داد پس مرا همت جز بر این مصروف نگردید که طلب ناحیه مقدسه نمایم یعنی سر من رای که آن آفتاب عالمتاب در آن محل رخ بسحاب احتجاب نهفته بروم و سفراء و وکلای آن درگاه جهان پناه را ملاقات نمایم راوی گوید که ابوسعید غانم مذکور در سنه دویست و شصت و چهار از هجرت وارد قم شد و با اصحاب ما یعنی شیعیان قم صحبت داشت و با ایشان به بغداد رفت و بعد از آن ابوسعید حکایت نمود که از بغداد به عباسیه رفتم و تهیه نماز کرده نماز می‌کردم و ایستاده بودم و در آن چه قصد طلب او داشتم تفکر می‌نمودم که ناگاه شخصی آمده گفت تو فلان کسی و نامی که در هند بدان موسوم بودم ذکر نمود گفتم آری گفت اجابت کن مولای خود را پس به همراه او رفتم تا بسرای و بوستانی رسیدم ناگاه دیدم چشم و چراغ عالمیان اعلی حضرت صاحب الزمان نشسته پس به زبان هندی فرمود خوش آمدی ای فلان چون است حال تو و چگونه گذاشتی فلان و فلان را یعنی چهل نفری که در کشمیر می‌بودند یکان یکان را سؤال نمود پس مرا بدانچه درباب رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما گذاشته اخبار فرمود و همه این سخنان را بزبان هندی ادا فرمود بعد از آن فرمود اراده کرده که به اهل قم حج کنی عرض کردم نعم یا سیدی فرمود با ایشان حج مکن و امسال برگرد سال آینده حج کن پس همیانیکه پیش آن حضرت بود به جانب من انداخت و فرمود این را خرج کن و داخل شوبه بغداد بسوی فلان یعنی پیش او مرو و آن را مطلع مسازید بدانچه دیدی راوی گوید پس از آنکه ابوسعید را این فتوح روی نمود به جانب قم روانه گردید نزد ما آمد پس خبر رسیدن یاران اهل قم که به حج رفته بودند از عقبه برگشتند به سبب عروض مانعی از قطاع الطريق یا غیر آن و وصول به

مقصود ایشان را میسر نگشته و از فلان کویره معهود بازگشته و غانم از آنجا بجانب خراسان رفته سال دیگر او را حج نصیب شد.

معجزه ۳۴ پاسخ از ایمان به اکراه

مدینه ۵۹۴) سعد بن عبدالله الاشعری روایت می‌کند که روزی یکی از مخالفان بمن رسیده از من پرسید که چه می‌گوئی در ابوبکر و عمر ایشان طوعاً و با رغبت ایمان آوردند یا به اجبار و کراهت اظهار اسلام کردند با خود گفتم اگر بگویم از روی اجبار و کراهت ایمان آوردند از آن سائل معاند بر جان خود می‌ترسیدم و اگر بگویم بطوع و رغبت مسلمان شدند مشکل می‌نمایند به سبب اینکه هیچ مسلمان بعد از استماع به خدا و رسول و صحبت روز معاد آن مقدار عناد و فساد نمی‌کردند که ایشان کردند از جواب ساکت گردیدم و به طریق خوش طبعی وقت گذرانیدم و در همان ساعت متوجه خانه احمد بن اسحق شدم تا این مشکل را از او جوابی وافی بشنوم چون به خانه‌اش رسیدم شخصی گفت پیش از آمدن تو امروز شیخ به جانب سر من رای رفت چون این سخن شنیدم از روی تعجیل به خانه خود مراجعت نموده به مرکب خود سوار شدم از عقب شیخ احمد بیرون آمدم و در منزل اول بدو رسیدم پس پرسید که چه حال داری و در این سفر مقصد تو کجا است گفتم چهل مسئله بر من مشکل شده می‌خواهم به مجلس شریف حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بروم و از آن حلال مشکلات جواب مسائل خود را بشنوم پس گفت خوش آمدی و نیکو رفیقی پس همراه یکدیگر سیر کرده قطع منازل می‌نمودیم تا بیلده فاخره سر من رای رسیدیم و در کاروانسرا هر کدام حجره گرفتیم بعد از آن به رفاقت هم به حمام رفته بدن از گرد و غبار راه شستیم و غسل زیارت و توبه کردیم و متوجه خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شدیم در اثنای راه احمد بن اسحق انبانی از بازار خریده بعضی اسباب که جهت هدیه آن حضرت داشت در آن نهاده بر دوش گرفت تا به منزل آن سرور شدیم و در تمامی راه خدای را به صفت پاکی و یگانگی یاد کرده از زلات سابقه و خطیئات سالفه استفاده می‌کردیم و بر محمد و آل محمد صلوات می‌فرستادیم تا بدر سرای آن حضرت رسیدیم و بعد از رخصت شرف ملازمت آن سرور را ادراک کردیم دیدیم که امام حسن عسکری علیه السلام بر صفا نشسته و بر جانب راست او طفلی مانند شب چهارده به حسن تمام نشسته بود سلام کردیم آن حضرت بعد از جواب سلام اکرام ما نموده بنشستن در نزدیکی خود اشاره فرمود احمد بن

اسحق آن انبان را پیش خود بر زمین نهاد و در آن حین حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مکتوبی طویل الذیل که از بعضی بلاد بر سبیل استفسار ارسال شده بود در دست داشت یک یک از مسائل و مشکلاتی که بر آن صحیفه بود می خواند و در تحت آنها جواب می نوشت پس آن طفل متوجه احمد شده گفت این انبان که در پیش

از اموال حرام خبر داد

داری از هدایا و تحف دوستان ماست که به جانب ما فرستادند احمد گفت بلی یا سیدی پس فرمود اینها صلاحیت آن ندارند که ما در آن تصرف کنیم زیرا در این هدایا حلال و حرام ممزوج است.

پس امام حسن عسکری علیه السلام متوجه آن طفل شده فرمود حق تعالی ترا الهام داده و میزان حلال و حرام در کف کفایت تو نهاده میان اینها امتیاز کن و بدانچه ضمیر روشنت قرار گیرد حکم فرمای. پس احمد از انبان همیانی درآورده پیش آن طفل عالیقدر بر زمین گذاشت آن طفل فرمود که این همیان را از فلان دیار فلان بن فلان فرستاده و این مبلغ را از بهای گندم بهم رسانیده اما در حین تقسیم بر زارعان حیف کرده بود و مقدارش این و آن و صفاتش چنان و چنین و کاغذی که در میان این همیان است عدد دنانیر در آن مرقوم و اسم صاحب این مبلغ از آن معلوم است و سه دینار در این همیان است که از بقیه دنانیر ممتاز است یکی مضروب بلده آملست و یکی غیر مسکوک است و دیگری به طریق غرامت و تاوان از مردی بسافنده گرفته و ریسمانی به جهت یافتن بدو داده بودند و آن ریسمان را دزد از خانه برده بود این دینار را در غرامت و تاوان ریسمان از آن نساج گرفته اند چون احمد بن اسحق این سخن بشنید آن صره را برداشته صره دیگر پیش کشید آن سرور آن را نیز رد نموده وجه قبول ننمودن آن را بیان نمود بعد از آن به جانب احمد ملتفت شده فرمود این همیان را بانبان خود بگذار در وقت مراجعت به دیار خود هر یک از آنها را به صاحبش برسان و آن که فلان عجزه صالحه به دست خود ریسمان آن را رشته و خود بافته بنزد ما بیار که آن قبول است احمد برخواسته عرض کرد یابن رسول الله آن جامه را در منزل خود گذاشته ام الحال می روم که آن را بیاورم و احمد از مجلس بیرون رفت.

پرسش از چهل مسئله

پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام التفات به جانب من نمود فرمود آن چهل

مسئله که بر تو مشکل است از فرزندم سؤال کن تا جواب شافی و کافی بشنوی و آن طفل عالیقدر روی به من کرده گفت اول آن مسئله که بر تو مشکل شده درباب ایمان آوردن عمر و ابوبکر که آیا ایشان از روی طوع و رغبت ایمان آورده بودند یا از روی خوف و کراهت قبول اسلام کرده بودند یقین بدان که ایشان از راه طمع اظهار اسلام و اختیار سیدنا نام کرده‌اند بنا بر آنکه از اهل کتاب شنیده بودند که محمد نام پیغمبر ظاهر خواهد شد که شریعت او ناسخ ادیان سالفه و ملل سابقه است او مالک شرف عزت و ملت او تا زمان انقراض عالم بماند و بعضی دیگر از اهل کتاب گفتند که محمد مالک تمامی ربع مسکون گردد و جمیع اهل ارض مطیع و منقاد آن حضرت شوند و چون این سخنان از کتب و رهبانان استماع نمودند **طَعَا لِلْإِيَالَةِ وَالْحُكُومَةِ** ایمان آوردند و با یکدیگر پیش از بعثت حضرت رسالت گفتند اگر محمد در زمان ما ظاهر شود و دعوی پیغمبری نماید چون ما در ایمان آوردن سبقت داشته باشیم هر آینه ما را به خدمت آن قرب بیشتر از آن کسانی باشد که برایشان سبقت گرفته باشیم چون سرور کائنات مبعوث شد ایشان به قرار داد خود عمل نمودند و نزد آن حضرت آمده ایمان آوردند چون مدتی بر این بگذشت پیغمبر ایشان را بامر ایالت از سایر اصحاب ممتاز و به حکومت از باقی اهل اسلام سرافراز ساخت مایوس شدند و بر ایمان آوردن خود بغایت نادم و پشیمان شدند و با یکدیگر گفتند که ما به طمع ایالت و امارت ایمان آوردیم و از اقوام و عشیرت خود به سبب آن جدائی اختیار کردیم و از قریش طعن بسیار شنیدیم و اهانت و خواری بی شمار کشیدیم مطلقاً آن چه با خود اندیشه کرده بودیم چیزی از قوه به فعل نیامد و مصلحت آنستکه بقوت فرصت محمد را بکشیم و در میان قریش بگوئیم که اظهار اسلام ما به سبب آن بود که ما را خدمت حضرت محمد حاصل شود و به وقت فرصت مهم آن را کفایت کنیم و بعد از وقوع این امر در میان قریش مکرم و محترم گردیم.

پس با جمعی که در طریق نفاق و شفاق همعنان بودند اتفاق کردند که هرگاه دست یابند سرور کائنات را به قتل رسانند تا آنکه لیلۃ العقبه بر این امر و فعل شنیع مصمم شدند و گفتند که ما بر سر راه محمد می شویم و چون آن حضرت به محل خطر عقبه می رسد از کمینگاه بیرون آمده او را از شتر بزیر کوه می اندازیم تا در میان قریش ما را بعد از این اعتبار تمام باشد و جبرئیل امین بحضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ توطئه و تمهید آن جماعت سر تا پا شقاوت را مفصلاً عرض نمود پس سرور کائنات

جميع اصحاب را احضار نموده فرمود بايد پيش از من هيچكس بدین عقبه بر نياید بر صعود این دوره عالیة احدی بر من سبقت ننماید چون منافقان از صعود عقبه ممنوع شدند با یکدیگر گفتند مصلحت آنست که دورتر از راه در مقامی مرتفع پنهان شویم که کسی ما را نبیند و دبه چند درهم بسته گفتند در آن وقت که محمد به محاذات ما رسد این دبه‌ها را بغلطانیم شاید شتر او رم کند و آن را از پشت خود به جانب کوه اندازد و مقصود ما را حل کند پس بنا بر این قرار داد در حین عبور سیدالمرسلین دبه‌ها را غلطانیدند چون شتر آن حضرت آواز دبه‌ها بشنید از جای خود بجست حضرت بنافع اشاره فرمود که ساکن باش و باستعجال حرکت مکن شتر

رسوائی منافقین

در همان موضع که بود بزانو درآمد جبرئیل دست آن حضرت را گرفته مخاطب او نموده و در آن حین ستارهٔ بحستن کرده جميع منافقان که پنهان شده بودند ظاهر گردانید بعد از آن واقعه حضرت پیغمبر آن فعل شنیع را از ایشان گذرانیده با آن جماعت مدارا می‌کرد و بعد از آن حضرت و هلاک عثمان و طلحه و زبیر نیز به طمع ایالت و آرزوی امارت متابعت شاه ولایت کردند بعد از آن که از ایالت مایوس شدند بمضمون **وَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا بَنَكْتُ عَلَى نَفْسِهِ**. عمل نموده نقض عهد نمودند و از متابعت سیدالمرسلین روی گردان شدند و اغوای عایشه نمودند او را به محاربه امیرالمومنین ترغیب و تحریض کردند و عایشه بنا بر عداوت موروثی و کینه که با شاه ولایت داشت جمعی از اهل کفر را با خود متفق ساخته به مقابله حضرت امیرالمومنین **علیه السلام** بیرون آمدند سعد بن عبدالله اشعری گوید چون سخنان معجز بیان حضرت صاحب الامر **علیه السلام** را شنیده دویدم دست و پای آن حضرت را بوسیده یک یک از مسائل مشکله را جواب کافی و شافی وافی می‌فرمود چون جميع مشکلات خود را شنیدم قصد بیرون آمدن از مجلس آن حضرت نمودم و احمد بن اسحق نیز برخاست که با من رفاقت کند حضرت امام حسن عسکری **علیه السلام** فرمود ای احمد از فرزندم کفنی از برای خود طلب نما که در این سال رشتهٔ عمر نوگسیخته می‌شود و برحمت الهی واصل خواهی شد پس احمد از حضرت صاحب الامر کفنی طلب نمود حضرت فرمود به وقت احتیاج به تو خواهد رسید سعد بن عبدالله اشعری گوید که با احمد از بلدهٔ فاخره سر من رای بیرون آمده بعد از وصول به آن دیار احمد بن اسحق تب گرفت و چند روز از تب او گذشت شب برحمت الهی

واصل شد من در اول شب نزد او بودم اثری از موت در وی مشاهده نکردم و چون از شب قریب به یک ثلث گذشت به خانه خود رفتم و صبح که از خانه بیرون آمدم دو مرد را دیدم که بر در خانه من ایستاده بودند گفتند **اجرک الله فی احمد بن اسحق** حق سبحانه و تعالی تو را اجر دهد در مصیبت احمد بن اسحق پس گفتند که تغسیل و تکفین او کردیم و از خدمت حضرت امام صاحب الامر علیه السلام برای او کفن آوردیم بیا تا با هم بدو نماز کنیم پس باتفاق آن دو کس بر احمد نماز کردیم و در خلوت او را دفن کردیم.

معجزه ۳۵ طلا دادن به سائل در عرفات

احمد بن راشد روایت می کند که بعضی از اهل مدائن به جهت من نقل کردند که من و رفیق دیگر بحج رفته بودیم در موقف عرفات جوانی را دیدم نشسته و احرامی پوشیده که ما آن ازار و ردار را صدو پنجاه مثقال طلا قیمت کردیم و نعلینی زرد در پای داشت که غبار بر او ننشسته بود و اصلاً اثر سفر بر آن نمی نمود پس دیدم سائلی نزد آن جوان رفته از او طلب نمود و او چیزی برداشت بدو داد آن سائل دعای بسیار کرد و بعد از آن جوان از آن موضع برخاسته برفت ما نزد آن سائل آمده از او پرسیدیم که آن جوان بتو چه داده گفت پاره طلا را از جیب خود در آورده بما بنمود دیدم بهیات سنگی مقدار بیست مثقال طلای احمر بود با رفیق خود گفتم به یقین که این جوان حضرت صاحب الامر علیه السلام بوده و ما آن را نشناختیم بیا در موقف بگردیم شاید که از شرف ملازمت او مشرف گردیم پس هر چند سعی کردیم در موقف اثری از او نیافتیم به همان جایی که آن حضرت را دیده بودیم آمدیم و مردم آن نواحی پرسیدیم که جوانی بدین صفت در این موضع نشسته بود شما او را می شناسید گفتند بخصوص نمی دانیم لیکن این قدر معلوم شده که جوانی است علوی و هر سالی پیاده به حج می آید.

معجزه ۳۶ خبر دادن از ۵۰۰ درهم

جعفر بن همدان روایت می کند که در طواف بیت الله بودم و در عداد شواط طواف حج سهو کردم و متفکر بودم که این طواف را تمام کرده بودم یا نه و نمی دانستم ناگاه جوانی خوش روی با وجاهت تمام پیش آمده فرمود هفت شوط دیگر تمام کن و از نظرم غائب شد دانستم که آن طواف تمام شده و بعد از تکمیل هفت شوط شک کرده ام.

معجزه ۳۷ خبر دادن از ۵۰۰ درهم

جعفر بن همدان روایت می‌کند که محمد بن شادن چهارصد و هشتاد درهم نزد من جمع کرده بود که آن مبلغ را به مصحوب شخصی به خدمت صاحب‌الامر فرستم با خود گفتم که از پانصد درهم کمست پس تکمیل عدد پانصد درهم کردم و از مال خود بیست درهم بدان اضافه نموده مجموع را به خدمت محمد بن احمد قمی فرستادم و منتظر می‌بودم که مکتوب وصول آن مبلغ به من رسیده اطمینان حاصل شود روزی شخصی به مجلس من آمده گفت من رسولم از جانب محمد بن احمد قمی و مکتوبی دارم چون مکتوب را خواندم تویق صاحب‌الامر علیه السلام بود که محمد بن احمد قمی ارسال نموده بودند بدین مضمون که پانصد درهمی که در آن بیست درهم از مال خود را خیر کرده بودند رسید.

معجزه ۳۸ ندای غیبی در مصر

ابورجاء نصر مصری که یکی از کبار صلحای زمان خود بود و تولد آن در مدائن و نشو و نمای او در مصر شده بود روایت کند که بعد از آنکه امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رحلت فرمود من در طلب وصی آن حضرت بودم و در بلاد مصر تفحص او می‌نمودم و می‌دانستم که خلف صدق آن حضرت محمد بن الحسن است اما با خود می‌گفتم تا من آن حضرت را نیبم اطمینان قلب حاصل نمی‌شود روزی با خود گفتم شاید اثری از مطلوب من بعد از سه سال ظاهر شود ناگاه آوازی شنیدم اما کسی را نمی‌دیدم که گفت ای نصر بن عبدربه به اهل مصر بگوی که آیا شما رسول خدا را دیده‌اید و ایمان آوردید یا آنکه موقف داشتید تصدیق آن حضرت را به دیدن، ابورجاء گوید که از شنیدن این سخن بغایت متعجب گردیدم و گفتم این شخص از کجا دانست که پدرم عبدربه نام داشت و حال آنکه من رضیع بودم که پدرم در مدائن فوت شد و ابو عبدالله نوفلی مرا در کودکی به مصر آورده و همه کس مرا پسر او می‌داند دانستم که این صدا برای آن بود آن شکی که به محمد بن الحسن داشتم مرتفع گردد پس در ساعت روانه شدم و مردم آن دیار را از آن واقعه خبر دادم و جمعی کثیر قائل بامامت آن حضرت شدند.

معجزه ۳۹ قرض طباخ را ادا نمود

ابن مسرور طباخ روایت می‌کند که وقتی کتابی به حسن بن راشد نوشتم بدین مضمون که در این ایام مرا فقر و احتیاج دریافته امید آنکه در این تشویش مرا

دستگیری نمائی پیش از آنکه آن مکتوب را ارسال کنم بوجد آمدم جوانی دیدم سبز رنگ که هرگز به حسن و صورت او کسی را ندیده بودم دست مرا گرفت و صره سفید که در دست داشت در دستم نهاد و بر آن نوشته بود که مسرور طباح.

معجزه ۴۰ خبر از فروش دکان

محمد بن هرون همدانی روایت کند که پانصد دینار قرض داشتم و اکثر اوقات جهت ادای آن دین متفکر بودم شبی بخاطر گذرانیدم که چند دکان دارم که آنها را به پانصد و سی دینار خریده بودم و آنها را بفروشم و ادای دین خود کنم پس صبح از خانه بیرون آمدم و پیش از آنکه این حرف را به کسی اظهار کنم محمد بن جعفر را دیدم گفت امشب با خود فروختن دکاکین قرار داده گفتم ترا از کجا معلوم گردید گفت امروز مکتوب سعادت اسلوب حضرت صاحب الزمان علیه السلام به من رسید بدین مضمون که ای محمد بن جعفر امشب محمد بن هرون همدانی فروختن دکاکین را با خود قرار داده که به پانصد دینار بفروشد و تنخواه قرض خود کند باید آن دکاکین را به پانصد دینار از او بخری و داخل متصرفات ما سازی چون این سخن از محمد بن جعفر شنیدم دکاکین را با او مبیعه کردم.

معجزه ۴۱ خبر از ولادت ابن بابویه

ابو جعفر محمد بن علی الاسود روایت می کند که التماس کرد از من علی بن موسی بن بابویه قمی که از ابوالقاسم بن روح وکیل ناحیه مقدسه استدعا نمائیم که از مولا صاحب الزمان درخواست کند که از حق تعالی بخواهد که مرا فرزندی صالح روزی کند و من از او به جهت خود نیز همین التماس را کردم و بعد از سه روز توفیق بیرون آمد که زور باشد آن که حق تعالی علی بن موسی را فرزند مبارک عطا فرماید و بعد از اولاد بهم رسیدن محمد بن علی بابویه که از اعظام مجتهدین امامیه است از آن دعا بوجود آمد و اما در حق ابو جعفر نوشته بود که او را فرزندی نخواهد شد.

معجزه ۴۲ قصه ابوراجح حمامی

در حله حاکمی بود بنام مرجان صغیر ناصبی باو گفتند ابوراجح حمامی پیوسته بترویج ولایت حقه مشغول و مطاعن غاصبین را عنوان می کند امر کرد او را حاضر کردند و گفت بزنند و چندان او را زدند که به هلاکت رسید و دندانهای او را ریختند و زبانش را بیرون کرده و بینی او را سوراخ کردند و او را با ریسمان به کوچه های حله کشانیدند و افکندند و حالت او را به حاکم گزارش دادند او امر به کشتن او کرد گفتند

آن جراحتهای او را خواهد کشت اهل او آمدند و او را به خانه بردند شک نداشتند که همان شب خواهد مرد چون صبح شد مردم (جهت تشییع جنازه) به در خانه او رفتند دیدند مشغول نماز است و دندانهای او سالم و جراحتهای او مندمل و شکستگیهای او برطرف شده با تعجب از اهل او استفسار کردند آنان گفتند صاحب الامر او را شفا داده بخدمت او آمده او را سالم یافتند از او جریان بهبودی غیر عادی را پرسیدند گفت من بحالی رسیدم که مرگ را معاینه کردم و زبانی نداشتم که از خدا بخواهم پس در دل خود با خدا استغاثه نمودم و از صاحب الامر کمک خواستم یک وقت دیدم خانه پر از نور شد ناگاه دیدم صاحب الامر دست بروی من کشید و فرمود بیرون رو و برای عیال خود کارکن که حق تعالی ترا عافیت عطا نموده است پس صبح کردم در این حال که می بینید.

از اول قویتر شد

محمد بن قارون (مرد موثقی است) گوید قسم به خدای تعالی که ابوراجح مرد ضعیف اندام و زردرنگ و بد صورت بود من دایم به حمام او می رفتم بعد از این واقعه او را مردی قوی و خوشرو و راست قامت دیدم مانند جوان بیست ساله و به همین هیئت بود تا از دنیا رفت و چون خبر شفای او بحاکم رسید او را طلبید و چون دیروز او را به حال مردن دیده بود و امروز او را به این حال دید و اثر جراحات را بر او ندیده و دید دندانهای او برگشته از این حال ترسی باو عارض شد و از او واقعه را پرسید و او بیان کرد و حاکم امر کرد تخت او را رو به مقام حضرت صاحب گردانیدند و قبلاً پشت به آن مقام می کرد و رو به آن مقام نمود و با مردم حله خوبی می کرد تا بعد از اندکی مرد و این معجزه در او اثر معنوی نکرد.

معجزه ۴۳ شفای مرد کاشانی

جمعی از اهل نجف نقل کرده اند که مردی از اهل کاشان به نجف آمد تا به حج رود و بیمار شد و پای او خشک گردید و رفقای او او را نزدیکی از صلحا گذارده و آن مرد که در صحن جا داشت هر روز او را در حجره نهاد و در را بسته به صحرای نجف می رفت روزی آن مریض گفت دلم تنگ شده و در اینجا وحشت دارم امروز مرا با خود ببر و در جایی انداز و به هر جا خواهی برو آن مرد مریض را بیرون برد تا به مقام حضرت صاحب که در وادی السلام مشهور است نشانید و جامه خود را شست و بالای درخت افکند و به صحرا رفت من در آنجا تنها ماندم فکر می کردم آخر کار من

به کجا می‌رسد ناگاه جوان خوشرو و گندمگونی دیدم داخل آن صحن شد و بر من سلام کرد و به آن مقام رفت و در محراب آن چند رکعت نماز با خضوع و خشوع بجا آورد که من هرگز بآن خوبی نماز ندیده بودم چون از نماز فارغ شد نزد من آمد از احوال من پرسید گفتم به بلائی مبتلا شدم که سینه من از آن تنگ شده و خدا مرا از آن عافیت نمی‌دهد تا سالم گردم و مرا از دنیا نمی‌برد تا خلاص شوم او به من فرمود محزون نباش بزودی هر دو را حق تعالی بتو بخشد و از آنجا گذشت چون بیرون رفت دیدم آن جامه از بالای درخت افتاد از جا برخاستم آن را برداشته بر درخت افکندم و با خود فکر کردم که من نمی‌توانستم از جا برخیزم اکنون چگونه چنین شدم که برخاسته و راه رفتم چون در خود فکر کردم هیچ عللی در خود ندیدم دانستم آن بزرگوار صاحب‌الامر بوده که خدا مرا به برکت آن بزرگوار و اعجاز او مرا شفا داده پس از صحن مقام بیرون رفتم در صحرا کسی را ندیدم بسیار نادم شده که چرا آن حضرت را نشناختم پس رفیقم آمد و از حالم پرسید متحیر گردید و او را از جریان اطلاع دادم و با او بحجره رفتیم تا رفیقان آمده چند روزی زیستم ناگاه مریض شده و از دنیا رفت و در صحن دفن شد و به هر دو رسید.

معجزه ۴۴ با این دلیل شیعه شد

شیخ علی رشتی شاگرد شیخ مرتضی گوید از راه طویرح در زورقی با جمع از اهل حله به نجف می‌رفتیم عده‌ئی به لهو مشغول به یک نفر با کمال وقار ساکت و آن عده او را سخریه می‌کردند ولی در خوراک با هم شریک بودند من از این امر تعجب می‌کردم تا اینکه به جایی رسیدیم که آب کم بود ما را از کشتی بیرون کرده اتفاقاً با او همراه شدم و سبب تجنب از آن عده را از او پرسیدم گفت آنان خویشان من از اهل سنت‌اند و پدرم از آنانست ولی مادر من شیعه است و من به برکت صاحب‌الامر شیعه شدم سبب پرسیدم گفت اسم من یاقوت و روغن فروشم سالی از حله جهت خرید روغن باطراف و نواحی بیرون شدم و پس از خرید با جمعی به طرف حله برگشتیم در منزلی خوابم برد چون بیدار شدم همراهان رفته بودند در صحرای بی‌آب و علف که درنده بسیار داشت باز کرده روانه شدم راه را گم کرده متحیر و ترسان بودم پس خلفا را نزد خدا شفیع کردم فرجی نشد یادم آمد که مادرم می‌گفت ما را امامیست زنده ابوصالح که گمشدگان را براه می‌آورد و درماندگان را فریاد می‌رسد ضعیفان را کمک می‌کند با خدا عهد کردم اگر مرا نجات دادند مذهب مادرم را بگیرم پس او را

ندا کردم یا اباصالح ادرکنی به او استغاثه کردم دیدم کسی رسید و عمامه‌ئی سبز به سر دارد فرمود راه گم کرده‌ئی از این راه برو بقریه‌ئی میرسی که اهل آن همه شیعه‌اند و بدین مادرت درآی گفتم شما با من نمی‌آئید فرمود نه زیرا هزار نفر در اطراف به من استغاثه کرده باید آنها را نجات دهم و از نظرم غائب شد پس راهی نرفته بقریه رسیدم روز بعد همراهان به آنجا رسیدند و چون بحله رسیدم نزد سید فقها سیدمهدی قزوینی رسیده جریان را گفتم و شیعه شدم و از او خواستم عملی به من یاد دهد تا بار دیگر آن جناب را ببینم فرمود چهل شب جمعه امام حسین را زیارت کن زیارت امام حسین سبب زیارت صاحب‌الامر است. چهل شب جمعه از حله به زیارت امام حسین رفتم یکی مانده بود که روز پنجشنبه به دروازه کربلا رسیدم مامورین سخت مطالبه تذکره می‌کردند و ازدحامی بود متحیر مانده بودم ناگاه چشمم افتاد به همان آقا ولی بشکل طلاب عمّامه سفید بسر داشت داخل دروازه بود استغاثه کردم بیرون آمدم و دست مرا گرفت از جلو آنها داخل دروازه نمود و کسی مرا ندید و چون داخل شدم کسی را در آنجا ندیده متحیر شدم.

معجزه ۴۵ مخارج مجتهدین را می‌دهد

ملا زین العابدین سلماسی از ناظر خرج علامه بحرالعلوم نقل کرده که ایام مجاورت مکه علامه با قوه قلب در مصارف باکی نداشت اتفاقاً روزی چیزی نداشتیم و به آقا عرض کردم که موجودی نداریم و عادت سید آن بود که صبح پس از طواف به خانه آمده بعد از قلیان تلامذه از هر مذهبی جمع شده و برای هر صنفی به مذهب آن درس می‌گفت پس آن روز که خبر تنگدستی را داده بودم از طواف برگشت قلیان را حاضر کردم ناگاه کسی در را کوبید سید مضطربانه فرمود قلیان را بگیر و بیرون برو بشتاب رفته در را باز کرد شخص جلیلی به هیئت اعراب داخل شد و در اطاق سید نشست و سید دم در با مسکنه و ادب نشست و با یکدیگر ساعتی سخن گفتند آنگاه برخاست و سید در را باز کرد و دستش را بوسید و آمد او را برناقه‌ایکه بر در خانه بود سوارش کرد و او رفت و سید با رنگ متغیر برگشت و براتی بدست داشت و به من داد و گفت این حواله‌ایست به بر صرافی در کوه صفا نشسته برو آن را بگیر من برات را گرفته آن را بردم چون صراف از من گرفت بوسید گفت برو چند حمال بیاور چهار حمال آوردم به قدر بارانها ریال فرانسوی که پنج ریال عجمی بیشتر است به منزل آوردند روزی رفتم تا آن صراف را ببینم و جریان حواله را بپرسم که از

کی بوده صراف و دکانی ندیدم از کسی که در آنجا بود پرسیدم این صراف کجا رفته گفت اینجا هرگز صرافی ندیده‌ام اینجا فلانی می‌نشیند دانستم صاحب حواله صاحب‌الامر بوده است.

معجزه ۴۶ چشم او را که بینا کرد؟

سید محمد سعید افندی نیشته کرامتی است از آل رسول برای مسلمین، ملکه دختر عبدالرحمن زن ملا امین ۱۳۱۷/۳/۲ هجری بصداع دچار شد و کور گردید به من خبر دادند گفتم به حزم حضرت امیر ببرید و آن حضرت را شفیع کنید به سوی خدا پس او را برده و شب بعد درد او آرام و خوابش برد در خواب دید شوهرش با زنی بنام زینب کمک می‌کنند تا او را به زیارت امیر برنند در راه مسجدی پر از جمعیت دیدند کسی باو گفت مترس ای ملکه که چشمت شفا می‌یابد گفتم تو کیستی فرمود منم مهدی ملکه خوشحال از خواب جست با زنان بوادی السلام به طرف مقام مهدی روانه شدند پس ملکه تنها در محراب مقام شروع به گریه و ضجه نمود تا غش کرد در حال غش دو مرد را می‌بیند یکی عظیم در جلو و دیگری در عقب آن مرد عظیم به زنیکه آنجا بود فرمود ای خدیجه دستهای خود را به چشم این مسکینه بکش و آن زن می‌کشد چشمان او روشن می‌شود عرض می‌کند تو کیستی می‌فرماید من علی بن ابی طالب و این پسر من مهدی است ملکه بهوش آمده چشمانش از اول روشنتر می‌شود پس زنانی که با او بوده‌اند صدا به صلوات بلند که مردم همه می‌شنوند راوی گوید الان گویا آن صدا در گوش منست و او را با صلوات داخل شهر کرده به حرم حضرت امیر بردند.

معجزه ۴۷ گمشده را به قافله رسانید

والد مجلسی فرموده‌اند میر اسحق استرآبادی چهل حج کرد و به طی الارض مشهور گشته اتفاقاً سالی به اصفهان آمده بر ما وارد گردید روزی از او پرسیدیم این طی الارض واقعیتهی دارد یا نه گفت اصلی ندارد ولی سبب اشتهارش آنستکه یک سال با حجاج به مکه میرفتم تا بواسطه امری از آنان عقب افتادم و تا مکه هفت روز راه بود رادم را گم کرده متحیر و هراسان در وادی ماندم از بس دویدم تشنگی بر من غلبه کرد ناامید تن به مرگ دادم باضطرار استغاثه کردم **يَا اَبَاصَالِحِ رَحِمَكَ اللهُ اَدْرِ كُنِي وَ اَغْتِنِي** ناگاه از دامن بیابان سواری نمایان شد و مطهره پر از آب بدست خوشرو و گندمگون و خوش لباس بر شتر سوار سلامش کردم پاسخ شنیدم فرمود تشنه‌ئی گفتم

بلی مطهره را بدستم داد بقدر تشنگی خوردم فرمود می خواهی بقافله بررسی گفتم بلی مرا بر پشت شتر خود ردیف کرد و به سمت مکه توجه نمود و مرا عادت بود هر روز حرز یمانی می خواندم چون در خود راحتی دیدم شروع به خواندن کردم آن جوان در بعضی از عبارات غلط می گرفت و می گفت چنین بخوان پس از اندک زمانی به من نگریست گفت بین در کجائی آیا می شناسی چون نظر کردم خود را در ابطح دیدم فرمود فرود آی پیاده شدم چون رو برگردانیدم کسی را ندیدم دانستم که مولایم صاحب الامر بود از نشناختن و مفارقتش بسیار نادم و متحیر شدم بعد از هفت روز حجاج رسیدند و مرا در مکه دیدند بعد از آنکه از من ناامید شده بودند و این را بطی الارض مستند کرده اند.

معجزه ۴۸ کمک صاحب الامر به علامه حلی

قص (۳۵۸) یکی از علماء سنت کتابی در ردّ مذهب امامیه نوشته بود و در مجلس آن را برای مردم می خواند و آنان را گمراه می کرد و از بیم آن که کسی از امامیه آن را رد کند بکسی نمی داد و علامه هر چه حيله ای اخذ آن نمود میسر نشد تا این که بلباس شاگردی درآمد و مورد وثوق شده و خواهش کرد آن کتاب را به علامه دهد آن عالم سنی گفت قسم یاد کرده ام که این کتاب را جز یک شب بکسی ندهم علامه قبول کرد و کتاب را مأخوذ و به خانه برد و به کتابت مشغول شد و نصفی از شب گذشت خواب بر جناب علامه غلبه کرد ناگاه سید بزرگواری آمد در را کوبید علامه در را باز کرد گفت آمده ام کمک کنم شما خسته شده ای نوشتن را به من واگذار و تو بخواب علامه بخواب رفت چون بیدار شد دید تمام کتاب نسخه برداری شده تعجب کرد دید در پایان نوشته کتبه م - ح - م - د ابن الحسن العسکری صاحب الزمان.

معجزه ۴۹ خبر غیبی راجع به قافله

نجم (۱۹۷) ابوالحسن یمانی گوید من در بغداد بودم قافله برای مکن مهیا شد من قصد کردم با آنها به یمن روم نامه به من رسید که با آنها مرو که در بیرون شدن با قافله سودی نیست. من از رفتن خودداری کردم و قافله رفت پس حنظله بر ایشان بیرون شد و قافله را مباح کرد باز نامه برای سوار شدن کشتی از بصره نوشتم که به هند روم پاسخ آمد مرخص نیستی و کشتیها رفتند بعد از حال آنان پرسیدم گفتند قبیله از هند بنا بوارح بر آنها تاخته اند و یکی از اهل آن کشتیها سالم نماند.

پس از بغداد به سامره رفتم وقت غروب وارد شدم و با کسی سخن نگفتم و خود

را به کسی شناسانیدم تا آنکه به مسجدی رسیدم که مقابل خانه آن حضرت بود گفتم نماز بعد از زیارت را می‌کنم ناگاه دیدم خادمی بالای سر بانو نرجس ایستاده آمد به من گفتم برخیز گفتم کجا و من کیستم گفت تو علی بن الحسین یمانی رسول جعفر بن ابراهیم بن حاطه‌ئی بسوی من و مرا برد بخانه حسن بن احمد بن بسارد جا داد دانستم چه بگویم و مایحتاج مرا آورد تاسه روز آنگاه اذن زیارت عسکرین را خواستم که داخل خانه شوم زیرا از بیرون شبکه زیارت می‌کردند رخصت دادند و شب زیارت کردم.

معجزه ۵۰ نجات زوار بدست مهدی

۲ صب ۵۳) میرزا صالح پسر مهدی قزوینی ساکن حله گوید چهاردهم شعبان نصف شب بقصد زیارت امام حسن از حله بیرون شدم از شط هندی گذشتم به جانب غربی آمده دیدم زوار از حله و نجف زیاد آمده در عشایر هندی محاصره‌اند راه به کربلا ندارند زیرا عشیره عنیزه راه را بسته‌اند و نمی‌گذارند کسی به کربلا رود یا خارج گردد من بر عربی وارد شده نماز ظهر و عصر را خواندم عشیره بنی طرب با اسلحه بیرون شده تا زوار را به کربلا رسانند اگر چه با عنیزه بجنگند چون این را شنیدم گفتم این مکر است زیرا آنها قدرت جنگ با عنیزه را ندارند طولی نکشید که قضیه همان بود و زوار برگشتند و در زیر ابر نشستند مراقبت گرفت و قلبم شکست با دعا به خداوند توجه کردم و به پیغمبر و آتش استغاثه نمودم.

او را دیدند و شناختند

ناگهان سواری پیدا شد که مانندش ندیده بودم نیزه‌ئی به دست آستین بالا آمد بر در خانه ایستاد و سلام کرد جواب دادم فرمود ای فلانی مرا کنج آقا محمد و صفر آقا فرستاده‌اند و به تو سلام دادند (آن دو از عسکر عثمانی بودند) می‌گویند زوار روانه شود که ما عنزه را از راه راندیم و ما با عسکر در عرقوب سلیمانیه بر راه منتظریم گفتم تو با ما تا عرقوب سلیمانیه هستی گفت بلی دو ساعت و نیم به غروب بود برخیزید صاحب‌خانه گفت شب را با زوار بمانید تا امر واضح شود گفتم ناچاریم به زیارت شب نیمه برسیم چون زوار دیدند ما سوار شدیم.

از پی ما آمدند آن سوار در جلو ما مانند شیر غران می‌رفت و ما پشت سر او بودیم تا بعرقوب سلیمانیه رسیدیم او برگردنه بالا رفت و از گردنه فرود آمده و ما بالا رفتیم دیدیم از او اثری نیست گویا به آسمان بالا رفت یا بزمین رفت و عسکری ندیدیم به

همراهان گفتم بی شک او صاحب الامر بود گفتند نه.

وقتی که او در جلوما بود به او به دقت نظر می کردم گویا او را دیده بودم وقتی غایب شد یادم آمد او کسی است که در حله مرا دید و خبر داد از واقعه سلیمانیه که حکایت دیگر است و ما از عنزه اثری ندیدیم و وارد کربلا شدیم عسکر بر بهره شهراند صدا زدند از کجا آمدید و چگونه وارد شدید دیدند بیابان پر از زوار است پس عرب عنیزه کجا شدند دید گنج محمد آغا بر تخت نشسته سلامش کردم گفتم ترا فخر بس که ترا دعا می کنند گفت قصه چیست بیان کردم گفتم من از کجا می دانستم که تو به زیارت می آئی که سواری بفرستم بیست و پنج روز است در محاصره ایم که تاب جنگ عنیزه را نداشتیم در دل بیابان بعد چون صبح شد خبر آوردند که عنیزه در چادرها نشسته بودند که ناگهان سواری قوی هیکل با نیزه طویل در آنها نعره زد که ای عنیزه مرگ شما رسید اینک لشکر عثمانیه است که جبهه بسته اند در پی من کوچ کنید که گمان ندارم نجات یابید آنان اسبابها را گذارده فرار کردند گفتم سوار چگونه بود وصف کردند دیدم همان سواری بود که ما را نجات داد والحمد لله رب العالمین

طعنه زد و کور شد

(نجم ۳۰۹) شمس الدین گوید معمر بن شمس مشهور بمدور قلعه برسی (نزدیک حله) را اجاره می کرد و آن ده وقف علوین بود و متولی داشت بنام ابن الخطیب که غله آن را جمع می کرد و غلامی به نام عثمان داشت که ضد ابن الخطیب مومن بود و متصل در امر حق مجادله داشتند روزی پسر خطیب به عثمان گفت الآن حق را روشن می کنم من بر کف دست خود اسامی موالیان خود را می نویسم و تو هم اسامی آنها را بنویس دستها را بهم می بندیم و به آتش میداریم دست هر کس سوخت او باطلست عثمان راضی نشد حاضرین بر عثمان طعنه زدند گفتند اگر عقیده تو حق بود راضی می شدی مادر عثمان وقتی از جریان باخبر شد اهل حق را لعنت کرد و نرسانید و به خصومت برخواست ناگاه چشمانش کور شد دورش جمع شده دیدند چشمانش سالم است ولی نمی بیند او را به حله بردن خبر منتشر شد پزشکان حله و بغداد از معالجه او عاجز شدند زنان مومنی که با او رابطه داشتند گفتند کسی که ترا کور کرده صاحب الامر است اگر شیعه شوی از دشمنان اهل بیت بیزاری جوئی ما ضامن می شویم که حق تعالی به برکت آن حضرت ترا عافیت دهد و گر نه خلاصی از

آن ممکن نیست.

معجزه ۵۱ حضرت او را شفا داد

آن زن راضی شد شب جمعه او را بقبه مقام صاحب الامر بردند و زنان مومنه دور قبه خوابیدند چون چار یک از شب گذشته بود که با چشمهای بینا بیرون شد و یک یک آنها را می شناخت و خبر می داد آنان شاد شده خدا را حمد گفتند و کیفیت را پرسیدند گفت در قبه وقتی شما رفتید دیدم دستی بر دست من خورد گفت بیرون شو که خدای تعالی ترا عافیت داد پس کوری از من رفت و قبه را پر از نور دیدم و مردی را در آن دیدم گفتم کیستی گفت منم م ح م ح م د بن الحسین و غایب شد پس او را به خانه اش بردند و پسرش عثمان شیعه شد و این معجزه سنه ۷۴۴ واقع شده.

معجزه ۵۲ بردن اسبابهای مهدی

نجم ۱۹۳) جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری در شب وفات آن بزرگوار (چون دید حال مولا سخت است) خزینه ها را مهر زد و به منزل خود رفت چون صبح شد به خانه آن جناب آمد که آنها را بردارد چون قفل ها را باز کرد و داخل خانه شد دید جز چیز اندکی باقی نمانده پس جمعی از خدمه و کنیزان را زد گفتند ما را مزن که والله دیدیم این متاعها و ذخیره ها خود برداشته می شد و بر شترانسیکه در شارع بوده بار می شد و ما قدرت حرکت و سخن نداشتیم تا آنکه شتران براه افتادند و رفتند و درها بسته شد بنحویکه بود جعفر به ولوله افتاد و سر خود را از حسرت آنچه از خانه رفته بود می کوفت و او بفروختن و خوردن آنچه داشت مشغول شد تا آنکه برای او نماند مگر بقدر قوت یک روز او و بیست و چهار پسر و دختر داشت و چند کنیز بچه دار و حشم و خدم و فقرا و بجائی رسید که جدّه علیها السلام (مادربزرگ امام حسن) امر کرد که برای او از مال خود آرد و گوشت و جو و گاه برای حیوانات و لباس برای اولاد و مادران آنها مخارج مقرر کردند.

آنچه از جعفر اهل شهر گفته اند گویند هرگاه وارد خانه آن حضرت می شدیم شکایت می کردند و می گفتند جعفر جامه های رنگین زنانه می پوشد و برای او تار و طنبور می زنند و شرب و خمر می کند و پول و خلعت به اهل خانه می دهد که این اعمال را پنهان کنند و آنها را از او می گیرند و پنهان نمی کنند و شیعه بعد از وفات امام حسن بیشتر از او کناره کردند و بر او سلام را ترک کردند و گفتند میان ما و او وثیقه نیست و اگر ما او را ملاقات و سلام کنیم و با او داخل خانه شویم و او را یاد

کنیم مردم گمراه می شوند و آنچه کردیم می کنند پس از اهل فسق خواهیم شد.

نفاق و خرابکاری جعفر کذاب

نجم ۱۹۲) امام دهم فرمود از پسر من جعفر اجتناب کنند زیرا که او از من به منزله نمرود است و از نوح که خدای عزوجل فرموده **إِذْ قَالَ نُوحٌ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي**. (زمانیکه نوح گفت پسر من از اهل منست) خداوند فرمود **إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ**. (او از اهل تو نیست زیرا عامل غیر صالحست) امام یازدهم فرمود (ای یاران من) از خدا بترسید که بر راز شما برادرم جعفر آگاه شود قسم به خدا که نیست مثل من و مثل او مگر مانند قابیل و هابیل دو پسر آدم که قابیل به هابیل حسد ورزید بر آنچه خداوند باو عطا فرمود از فضل خود پس او را کشت و اگر جعفر را قتل من ممکن شود هر آینه مرا خواهد کشت و لکن خداوند بر امر خود غالبست.

معجزه ۵۳ پولها را امام قبول نکرد

احمد بن عثمان عمری از برادرش محمد بن عثمان نقل کرده که می گوید مردی از سواد کوفه (اطراف کوفه) مال زیادی برای صاحب الزمان حمل کرد مال را قبول نکردند و گفتند حق پسر عموی خود را از آن بیرون کن که چهارصد درهم است و جریان چنان بود که در دست او مزرعه از فرزندان عمویش بود و بعضی از منافع آن را با آنها داده بود و بعضی را نداده بود وقتی صاحب الامر مال را رد کردند و چهارصد درهم را تذکر دادند او مبهوت شد و در حساب مال دقیق گردید به چهارصد درهم از آنها بوده چنانکه حضرت گفته بودند.

معجزه ۵۴ حقوق را قطع نمود

فضل حرّان مدنی آزاد کرده خدیجه دختر ابی جعفر علیه السلام گوید قومی از طالبین از اهل مدینه بحق قائل بودند پس هدایای ابو محمد در وقت معینی به آنها می رسید و چون وفات نمود گروهی از آنها از اعتقاد به خلف برگشتند پس آن هدایا وارد شد به کسانی که ثابت مانده بودند بر امامت آن جناب بعد از پدرش و از آنها که برگشته بودند قطع شد و دیگر برنگشت.

معجزه ۵۵ خبر غیبی

ابوالحسن حسنی گوید از محمد نامی طلبکار بودم قدری را به من داد و مرد بعد از فوتش سنه ۲۷۱ طمع کردم آنها را بدست آورم از امام اجازه خواستم که نزد ورثه او بواسط روم رخصت ندادند غمگین شدم چون مدتی گذشت کاغذی در اذن رفتن

نزد ورثه بمن رسید من بیرون نشدم ولی ناامید از وصول بودم با خود می‌گفتم نزدیک مرگ او مرا اذن نداد و در این وقت مرا ماذون نمود چون بواسط رسیدم ورثه حقوق مرا تا آخر دادند و به عسکر برگشتم مریض شدم بطوریکه از خود ناامید گشتم گمان کردم که اجلم رسیده پس از ناحیه مقدسه شیشه برایم فرستادند که در آن مربای بنفشه بود بدون آنکه آن را بخوام پس بی‌اندازه می‌خوردم و شفا یافتم و بعد از خوردن شاد می‌شدم تا تمام شد.

معجزه ۵۶ حکایت سیدرشتی

نجم (۳۴۴) سید احمد رشتی گوید سنه ۱۲۸۰ هجری از رشت به تبریز آمدم در خانه حاج صفر علی تاجر منزل کردم قافله‌ئی نبود تا آنکه حاج جبار اصفهانی باردار برای طریوزن حرکت کرد از او اسبی کرایه کردم چون به منزل اول رسیدم سه نفر دیگر بتحریر حاج صفر به من ملحق شدند یکی ملا باقر حجه فروش و سید حسین تاجر حاج علی خادم تا با رزنة الروم رسیدیم حاج جبار جلو دار گفت این منزل خطرناکست زودتر بار کنید که همراه قافله باشید و ما در سایر منازل از عقب قافله می‌رفتیم پس تقریباً به صبح حرکت کردیم قدری راه دور شدیم برف باریدن گرفت به طوریکه هر کسی بخود مشغول شدند من هر چه کردم به آنها برسم برف مانع شد تا آنکه تنها مانده از راه ماندم و پیاده شده در کنار راه نشستم و قریب ششصد تومان با خود داشتم با خود گفتم در همین جا می‌مانم تا هوا روشن شود و به منزل برگردم و از آنجا نفری به همراه بردارم و به قافله برسم.

کمک کردن به شکل باغبان

ناگاه در مقابل خود باغی به نظرم رسید باغبانی با بیل بر درختان می‌زد که برف از آنها بریزد پیش آمد با فاصله کمی فرمود کیستی گفتم رفیقان رفتند من تنها مانده راه را نمی‌دانم به زبان فارسی گفتم نافلة بخوان تا راه (تقرب) را بیابی من مشغول نافلة شدم بعد از فراغ (از نوافل شب) آمد فرمود نرفتی گفتم والله راه را نمی‌دانم فرمود جامعه بخوان من جامعه (کبیر) را از بر نبودم و هنوز هم از بر ندارم پس از جا برخاستم و جامعه را تمام از بر خواندم باز نمایان شد فرمود نرفتی هنوز هستی (یعنی اگر می‌رفتی راه می‌یافتی) مرا بی‌اختیار گریه گرفت گفتم راه را نمی‌دانم فرمودند عاشورا بخوان من عاشورا را حفظ نداشتم و تا کنون حفظ ندارم برخواستم و مشغول زیارت عاشورا بشوم ولی از بر تا آنکه تمام لعن و سلام و دعای علقه را

خواندم.

سفارش به زیارت عاشورا

دیدم باز آمد و فرمود نرفتی هستی گفتم نه و تا صبح هستم فرمود من حالا ترا به قافله می‌رسانم رفت وبر الاغی سوار شد و بیل خود را بدوش گرفت و آمد فرمود بردیف من بر الاغ سوار شو سوار شدم پس عنان اسب خود را کشیدم نیامد فرمود جلو اسب را بم بده دادم پس بیل را بدوش چپش گذاشت عنان اسب را بدست راست گرفت (و در اسب نیز تصرف تکوینی نمود) و براه افتاد اسب (بامر امامت) با نهایت تمکین آمد پس دست خود را بر زانوی من نهاد و فرمود شما چرا نوافله نمی‌خوانید نوافله نوافله نوافله سه بار فرمود و باز فرمود چرا عاشورا را نمی‌خوانید عاشورا عاشورا عاشورا سه بار گفت بعد فرمود شما چرا جامعه نمی‌خوانید جامعه جامعه و در طی مسافت مانند دور سیر می‌نمود یک دفعه برگشت و فرمود آن رفقای شما هستند که در لب نهر آبی فرود آمده‌اند مشغول وضو برای نماز صبح‌اند من از الاغ پائین آمدم که سوار اسب شوم نتوانستم آن جناب بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار کرد و سر اسب را به سمت رفقا نمود من به خیال افتادم که این شخص کی بود که فارسی حرف می‌زد و حال آنکه اهل آنجا همه ترک و عیسوی بودند و چگونه مرا به این سرعت به رفقا رسانید کسی را ندیدم و از او آثاری ندیدم و به رفیقان خود ملحق شدم.

چند مطلب در این اعجاز

اولاً در عبادات مستحبّه از نماز شب بهتر نداریم زیرا مزد آن را جز خدا کسی نداند و هر کس به هر جا از فضائل رسید از نماز شب بود لذا امام زمان به نماز شب امر فرمود آن هم سه بار دوم زیارت جامعه رشته‌توسل و ولایت ائمه اطهار می‌باشد که کاشف معرفت خواننده است بساحت قدس ذوات مقدسه امامان علیهم‌السلام لذا امام سه بار مرا به خواندن نمود سوم زیارت عاشورا نشان خلوص شیعه است که از دشمنان امامان بیزاری می‌جوید زیرا دشمنان اهل بیت را لعن می‌کند لذا امام زمان سه بار به آن امر می‌فرماید پس همانطوریکه سید احمد با این طریق درک راه مقصد را نمود راه سعادت را نیز با این باید طی نمود و امام هم با ولایت تکوینی تصرف در اکوان و از مان و انفس و اجرام نمودند **اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا زِيَارَتَهُ**. و بنده اثرات ختم زیارت عاشورا را در کتاب ختوم و اذکار صفحه ۲۵۰ نوشته‌ام حتماً مراجعه شود.

معجزه ۵۷ بزوار اهانت کرد کيفر شد

آقا محمد متولی شمعهای حرم عسکرین و سرداب گوید مصطفی الجمود خادم حرم زوار را می آزد و به هر حيله بود از آنها اخاذی می کرد و اغلب اوقات در سرداب زیارت ماثوره را حفظ کرده و می خواند و هر کس داخل می شد او از زیارت منع می کرد و مزاحم بود شبی در خواب بنقل خودش حضرت حجت را دید فرمود تا کی زوار مرا می آزاری و نمی گذاری زیارت بخوانند ترا چه در این کار مداخله کنی بگذار آنچه خواهند بگویند پس بیدار شده در حالیکه دو گوشش را خداوند کر کرده بود و دیگر چیزی نشنید تا از دنیا رفت و زوار آسوده شدند.

معجزه ۵۸ بردن مهدی او را به مکه

معجزه ۳۶) حاج آقا بزرگ تهرانی از عالم جلیل حاج سید عزیزالله تهرانی حکایت کردند که در نجف به جهاد نفس و ریاضت شرعی از نماز و روزه و ادعیه مشغول بودم دقیقه فروگذاری نمی کردم هنگامی برای زیارت مخصوصه عید فطر کربلا رفتم در مدرسه صدر مهیا نشدم بیشتر اوقات در حرم حسینی بسر می بردم یک روز در حجره جمعی از رفقا از برگشتن به نجف سخن می گفتند پرسیدند چه وقت بر میگردی گفتم خیال زیارت خانه خدا را دارم و پیاده براه محبوب خواهم رفت و زیر قبه سیدالشهدا هم دعا کردم و امید اجابت دارم رفقا زبان به سخریه باز کردند گفتند سید معلوم می شود از کثرت ریاضت و عبادت دماغت خشک شده چگونه با ضعف جسمی و بی بضاعتی در بیابانها می شود سفر کرد و سرزنش از حد گذشت و مرا از عقل دور دیدند.

قلب شکسته می خواهد

من با سینه گرفته و قلب شکسته و چشم گریان از اطاق بیرون و به حرم رفتم زیارت مختصری کردم جای همیشه نشستم و با گریه بتوسل ادامه دادم ناگاه دستی بر شانهم آمد سر بالا کردم سیدی در لباس عرب دیدم مرا به فارسی بنام خواند گفت میل داری پیاده به خانه خدا روی گفتم بله فرمود نان خشک به قدر یک هفته با آفتابه و احرام بر دار فلان ساعت همینجا حاضر شو زیارت وداع بکن تا با هم به سمت مقصد برویم گفتم به چشم و از حرم بیرون شد.

قدری نان تهیه و رفقا به نجف رفتند و روز موعود با اسباب در محل معین مشغول زیارت و دعاء بودم که آن عالیجناب را دیدم و به متابعت او از شهر بیرون

شدیم.

به آسانی به مکه رسید

ساعتی راه پیمودیم بدون تکلم به آبگاهی رسیدیم فرمود همین جا راحتی کن خواب و خوراک کن و خطی بر زمین کشید فرمود این خط قبله است نماز بجا آور وقت عصر نزد تو می آیم و روانه شد من آنجا خوراک خوردم و نماز خواندم عصر شد آن جناب آمد فرمود برخیز چند قدم راه رفتیم به آب دیگری رسیدیم باز خطی بر زمین کشید فرمود این خط قبله است شب را بیتوته کن صبح خواهیم آمد و چند ذکر و اوراد به من یاد داد تا به این نحو هفت روز گذشت و هیچ رنج نبردم روز هفتم فرمود در این آب مثل من غسل کن و احرام بپوش و مثل من لبیک بگو من همه را بیرون کردم قدری راه رفتیم نزدیک کوهی صداهائی بگوشم رسید گفتم این صداها چیست فرمود از کوه که بالا رفتی شهری خواهی دید داخل شو و آن حضرت جدا شد من از کوه سرازیر شدم شهری بزرگ دیدم پرسیدم کجاست گفتند مکه و آن هم بیت الله الحرام است یک مرتبه به خود آمدم فهمیدم توفیق یار و من در غفلت بوده ام تاسف خوردم که خیر کثیر از من فوشده چرا با این قلب عالم امکان آشنا نشدم و تا چند روزی. از ذیحجه گذشته در مکه بعبادت مشغول بودم کم کم حاجیان از راه شام وارد و در بین حجاج ایرانی گشتم پسر عمویم حاج سید خلیل الله با جمعی از تهرانیها را یافتم و از آمدن من خبر نداشتند چون مرا دیدند همراهی مرا اختیار کردند و تمام هزینه برگشتن مرا بر عهده گرفتند و از راه جبل به نجف برگشتیم این قصه و مسافرت در بین حجاج مشهور شد و بویژه دوستان و رفقای نجف از این ماجرا غبطه و حسرت خوردند.

ای تیر غمت بر دل عشاق نشانه	جمعی بتو مایل توئی غایب ز میانه
هر کس به زبانی سخن وصف تو گوید	بلسبل به غزل خوانی قمری به ترانه
حاجی بره کعبه و ما طالب دیدار	او خانه همی خواهد ما صاحب خانه

معجزه ۵۹ جریان عیسی بن مهدی

نجم ۱۹۸) ابو محمد عیسی بن مهدی جوهری گوید سنه ۲۶۸ بقصد مکه بیرون شدم و قصد مدینه و صاریا (قصری و سایبانی بوده جنب مدینه) بود زیرا نزد ما به صحت رسیده که صاحب الامر از عراق به مدینه کوچ کرده و در صاریا جای سایه بان پدرش ابو محمد است و بر او جمعی از شیعیان خاصه داخل می شوند من به شوق

دیدنش سی حج کرده بودم و در این سفر شوق لقایش را داشتم و از قید (دهی است در مکه) بیرون آمدم در حالیکه مریض بودم دلم به ماهی و شیر و خرما مایل بود چون وارد مدینه شدم برادران خود را دیدم و بر ظهور آن حضرت در صاریا بشارت دادند چون بر آن وارد شدم چند بز لاغر داخل قصر شدند به انتظار نماز مغرب و عشا را کردم و دعا و تضرع می نمودم ناگاه به در خانه رسیدم خادم مرا صدا زد ای عیسی بن مهدی جنبلانی گفتم بلی الله اکبر لا اله الا الله خدا را حمد و ثنا گفتم و داخل قصر شدم در صحن قصر خانی دیدم نهاده خدام مرا بر سر آن نشانید گفت مولای تو می فرماید بخور آنچه را اشتها می داشتی در وقتی که مریض بودی و از قید بیرون آمدی.

چند دلیل بر وجود امام

با خود گفتم مرا همین برهان در حجت بس است و چگونه بخورم و حال آنکه سید و مولای خود را ندیده ام صدائی آمد فرمود ای عیسی بخور مرا خواهی دید پس بر مائده نشستم دیدم یک ماهی گرمست که می جوشد و در کنارش خرمائی شبیه به خرمای مادر جنبلان بود و کنار خرما شیر بود با خود گفتم من علیم و غذای ماهی و شیر و خرما به من نمی سازد و صدا آمد ای عیسی آیا در امر ما شک کردی پس تو در امر ما داناتری به آنچه ترا ضرر یا نفع می رساند من گریستم و از خداوند طلب آمرزش کردم و از تمام آنها خوردم و چون دست خود را از آن خوان بر می داشتم به حال خود بر میگشتم و آن غذا را پاکیزه ترین طعام دنیا یافتم و از آن بقدری خوردم که شرم کردم صدا آمد حیا مکن ای عیسی که آن از طعام بهشت است دست مخلوقی آن را نساخته پس خوردم دیدم نفس باز نمایستد گفتم ای مولایم مرا دیگر کافست صدا آمد نزد من بیا با خود گفتم مولای خود را ملاقات کنم با آنکه دست خود را نشسته ام صدا آمد ای عیسی مگر در دست تو چرکست من دست خود را بوئیدم دیدم از مشک و کافور خوشبوتر است نزدیک آن جناب رفتم چشمم به جمالی افتاد که از نورش خیره شد و بطوری که از هیبت آن بزرگوار ترسیدم که گمان کردم عقم رفته فرمود ای عیسی برای شماها نبود مرا ببینید اگر مکذوبون نبودند که گویند او کجاست و کی بوده و کجا متولد شده ولی او را دیده و از جانب او به سوی شما چه بیرون آمده و شما را به چه خبر داده و شما را چه معجزه نمایانده.

دیدن امام توفیق می‌خواهد

آگاه باش قسم به خداوند امیرالمومنین را با آنچه دیدند دفع کردند و بر آن جناب (دیگری را) مقدم داشتند و با او کید کردند و او را کشتند و با پدران من چنین کردند و ایشان را تصدیق نکردند و ایشان را به سحر و کهنانت و خدمت جن نسبت دادند تا اینکه فرمود ای عیسی دوستان ما را به آنچه دیدی خبرده و حذر کن از اینکه دشمنان ما را خبر دهی پس از تو (ایمان) سلب شود گفتم ای مولای من برایم به ثبات دعا کنید فرمود اگر ترا خدا ثابت نکرده بود مرا نمی‌دیدي پس با رشد و هدایت به حج رو گوید من بیرون آمدم و از تمام مردم بیشتر حمد و شکر می‌کردم.

معجزه ۶۰ شفای شیخ حرّ عاملی به دعای امام

شیخ حرّ عاملی در اثبات الهدی گوید در کودکی ده سال داشتم به مرض سختی مبتلا شدیم بنحوی که اهل و اقارب من جمع شده و بر من می‌گریستند و برای تعزیه مهیا شدند و یقین کردند که خواهم مرد شب پیغمبر و دوازده امام علیهم‌السلام را بخواب دیدم در خواب و بیداری بر ایشان سلام کردم و با یک یک مصافحه نمودم و میان من و حضرت صادق علیه‌السلام سخنی گذشت که در خاطر من ماند جز آنکه آن جناب در حق من دعا کرد پس بر حضرت صاحب‌الامر سلام کردم و با آن جناب مصافحه نمودم و گریستم و گفتم ای مولای من می‌ترسم که در این مرض بمیرم و مقصد خود را از علم و عمل بدست نیاورم فرمود نترس زیرا که تو در این مرض نخواهی مرد بلکه خداوند تبارک و تعالی ترا شفا می‌دهد و عمر طولانی خواهی کرد آنگاه قدحی بدست من داد که در دست مبارکش بود و از آن آشامیدم و در حال عافیت یافتم و مرض به کلی از من زایل شد و نشستم و اهل و اقاربم تعجب کردند و ایشان را به آنچه دیده بودم خبر نکردم مگر بعد از چند روز آری از آثار بزرگ این مرد ولایتی بیست جلد وسائل الشیعه می‌باشد که مدارک مجتهدین از آنست و چند معجزه در ظهورش یاد می‌شود.

معجزه ۶۱ صاحب‌الامر روی آب

حدیقه (۷۶۱) باید دانست همانطوریکه انبیاء عظام معجزه داشتند امامان نیز معجزه داشتند از آن جمله امام زمان علیه‌السلام نیز دارای معجزه‌اند چنانکه محمدبن راید کوفی از امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل کرده هفت کس از فرزند من صاحب‌الامر معجزه می‌خواهند یک نفر از ماوراءالنهر که از او معجزه‌الیاس خواهد طلبید و امام آیه و **مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ رَأَتْهُ مِنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ** گفته و بر روی آب از این طرف

دجله به آن طرف رود که موزه‌اش تر نشود و آن لعین گوید این مرد جادوگر است و این فعل جادوگریست پس امام به آب حکم کند که او را بگیرد و او هفت روز در آب زنده باشد که این کیفر آنست که امام زمان را انکار کرده.

معجزه ۶۲

دوم مردی باشد از اصفهان که از او معجزه ابراهیم خلیل خواهد و آن حضرت بفرماید تا آتشی عظیم برافروزند و آیه **فَسُبْحَانَ الَّذِي يُدْرِي مَلَكُوتَ كَلْبِشَاءٍ وَآلِيهِ تَرْجَعُونَ**. را خوانده در آتش رود و بسلامت برون آید و آن ملعون گوید این سحر است امام علیه السلام آتش را امر کند تا او را بگیرد و او می سوخته باشد و گوید این کیفر آنست که منکر امام عصر شود.

معجزه ۶۳

سوم شخصی باشد از فارس که چون عصای موسی را در دست امام بیند گوید معجزه موسی را از تو می خواهم **قَائِمٌ وَأَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ كُتْبَانٌ مُبِينٌ**. را گفته آن عصا را بیندازد و عصا ازدهائی شود و آن معاند گوید این مرد جادوگر است و این کار جادوگریست و به امر امام عصا او را فرو برد و سروگردنش بیرون ماند و گوید این کیفر آنکه معجزه را جادو و جادوگری نامد.

معجزه ۶۴

چهارم مردی باشد از اهل آذربایجان که استخوانی بدست گیرد و از او معجزه عیسی خواهد و گوید اگر تو امامی این استخوان را بدعا بسخن در آور به دعای امام استخوان متکلم شده گوید ای امام معصوم هزار سال شد که من بعذاب گرفتارم و به دعای تو امید نجات دارم از خدا درخواه تا کیفر از من باز گیرد و آن مطرود ایمان نیاورد پس به امر امام علیه السلام بر دارش کنند و هفت روز بر سر دار فریاد کند که این کیفر آنکه معجزه بیند و انکار ورزد.

معجزه ۶۵

پنجم منکری از اهل عمان باشد گوید که آهن دست داود نبی نرم می شد اگر در دست تو نرم گردد امام باشی و چون امام آن معجزه بوی نماند او بر انکار خود ثابت شود و آن حضرت عمودی در گردنش انداخته بتابد و او در دنیا بگردد و بگوید این کیفر آنکه امام صادق را تکذیب نماید.

معجزه ۶۶

ششم یکی از اتراک گوید کارد بر خلق اسماعیل کارگر نشد و من آن را معجزه می دانم اگر در دست آن ظاهر شود بامامت تو اقرار می کنم امام کاردی بدست او دهد که پسر خود را ذبح کن و او بقوت تمام آن کارد را هفتاد بار در گلوی پسر خود مالد اصلاً نمی برد پس آن ملعون از روی غضب آن کارد را بر زمین زند بفرمان خدا آن کارد خود را به او رسانیده حلقش را ببرد و بدوزخش فرستد.

معجزه ۶۷

هفتم یکی از اعراب از او معجزه جدش مصطفی را طلبد آن حضرت شیری طلبیده از او بر امامت خود شاهد خواهد شیر سر بر زمین نهاده به خاک رو مالد بحقیقت و امامت او بزبان رسا گواهی دهد و چون بیند که اعرابی بامامت او اقرار نمی کند آن شیر او را در آن لشکرگاه بدراند و فریاد زند هر که امامت صاحب الامر را انکار کند کيفرش اینست چنانکه خلق عالم از او بشنوند و در آخرش بخورد مؤلف بعدد نام الله ۶۶ معجزه آورد و گرنه معجزات حضرت ناشمار است

معجزه ۶۸ ثبت نام در تحفه

نوشته نصر صباح از روایت روایت کرده که شخصی از اهل بلخ پنج دینار برای وکیل ناحیه فرستاد و نام خود را فراموش کرد که بنویسد، از ناحیه مقدس حضرت صاحب الامر علیه السلام توقیع آمد که مبلغ رسید و نام او را با نام پدر او در توقیع نوشته شده بود و در حق او حضرت دعا کرده بودند (عطف این حدیث آنست که پنج دینار مورد قبول واقع می شود و حضرت دعا میکند

معجزه ۶۹ اخبار غیبی

در تحفه از ابوجعفر روایت کرده گوید حق تعالی بمن فرزندی عطا کرده بود رقعۀ به حضرت حجت نوشتم رخصتی جهت ختنه و غیر ذلک خواستم پیش از ارسال رقعۀ کودک از دنیا رفت نامه دیگری نوشتم عرض کردم مرا فرزندی آمد متوفی شده آن حضرت جواب نوشتند که حق تعالی ترا فرزندی دیگر در عوض آن می دهد باید آن را احمد نام گذاری و بعد از آن ترا فرزند دیگری آید او را جعفر نام بگذار ابوجعفر گوید در مدت دو سال دو فرزند برایم آمد یکی را احمد و یکی را جعفر نام گذاردم.

معجزه ۷۰ شفای بیماران ببرکت حضرت

عبقری (۴) محمد بن عیسی بن احمد زرجمی گفته است در سر من رای در مسجد زبید جوانی را دیدم خود را از بنی هاشم از اولاد موسی بن عیسی معرفی کرد در وقت صحبت کنیزی را صدا زد یا غزل بیا کنیز آمد به او گفت حدیث میل و مولود را به این آقا نقل کن گفت آری ما را کودکی بود بانویم گفت برو بخانه امام حسن عسکری خدمت حکیمه خاتون بگو اگر نزد شما چیزی برای این کودک باشد که شفا گیرد عطا کنید.

میل چشم شفا بخش، من رفتم واقعه را گفتم حکیمه به کسان خود فرمود بیاورید آن میل را که دیشب در چشم مولود سرمه کشیدیم آن را آوردند به من داد من نزد بانویم آوردم بی بی آن میل را به چشم آن کودک مریض کشید خداوند او را به برکت آن میل شفا داد و تا مدتی آن میل در خانه ما بود و به آن از برای مریضان خود شفا می گرفتیم تا زمانی ناگهان مفقود شد.

معجزه ۷۱ با توجه ولی عصر کور بینا شد

۲ دارالسلام (۶۳) مرحوم حاجی نوری نقل کرده که شیخ ابراهیم وحشتی از اهالی رماحیه (قریه ایست در عراق) داشت در زمستان در رماحیه میزیست و در تابستان به نجف می آمد و همه روزه در حرم می ماند شبی بین او و زن و فرزندانش اختلافی رو داده و او ناراحت می شود و به ائمه اطهار علیهم السلام با دعا و زیارت توسل می جوید در عالم رؤیا می بیند وارد حرم مطهر حضرت امیرالمومنین علیه السلام شده ولی در آن چراغی روشن نیست و حرم روشن است خوب نگاه می کند متوجه می شود که این نور از میان ضریح پیش روی ساطع است و بطرف آن نور رفته گوید دستم را روی صندوق قبر گذاشتم چون سرم را جلو بردم دیدم حضرت امیرالمومنین علیه السلام روی سریری نشسته اند و این نور از سیمای مبارک آن حضرت است که حرم را روشن کرده وقتی آن حضرت را دیدم خود را روی پای آن حضرت انداخته و دستم را روی دست مبارکش گذاشتم و سه بار دستم را به دستش کشیدم آن حضرت به من فرمودند تو (در صبر بر کوری) اجر شهید داری در این بین از خواب بیدار شدم و دیدم با کمال تاسف هنوز نابینایم با خود گفتم چرا حضرت دستش را روی چشم من نکشیدند تا بینا شوم.

نظام عالم بینا شود

شب بعد باز دعای توسل را خواندم و خوابیدم در عالم رؤیا دیدم در صحرائی هستم که از دور می بینم شخصی جلو من می رود و حدود سیصد نفر هم در عقب او می روند ناگهان آن شخص ایستاد و سجاده برایش پهن کردند و مشغول نماز گردید و آن جمعیت پشت سر او اقتدا کردند من هم خود را رساندم و در صف جماعت وارد شدم و به آقا اقتدا کردم وقتی نماز تمام شد اسبی آوردند و آن شخص سوار شد و با سرعت براه افتاد من از یک نفر پرسیدم که این آقا کی بود؟ او بمن گفت تو پشت سر او نماز خواندی و او را نشناختی گفتم من تازه رسیده ام و کسی را نمی شناسم گفت او حضرت مهدی حجة بن الحسن علیه السلام است

لطف ولی عصر عام است

باز هم فراموش کردم که راجع به چشمم چیزی بگویم صدا زدم آی پسر پیغمبر بفرمائید آیا من اهل بهشتم یا اهل جهنم آن حضرت ایستادند و به من نگاهی کردند و تبسم نمودند، من از فرصت استفاده کرده و خود را به حضرت رساندم آن حضرت سه مرتبه دستشان را بر سر و صورت من کشیدند و فرمودند تو اهل بهشت هستی در این وقت من از شوق بیدار شدم اتاق تاریک بود بعلاوه من هم سرم زیر لحاف بود اما احساس می کردم که آب غلیظ زیادی از چشمم بیرون آمده و ریش مرا تر کرده لذا سرم را از زیر لحاف بیرون آوردم و متوجه شدم که ستاره های آسمان را از پنجره اتاق می بینم.

حاصل: همسرم را بیدار کردم و جریان را برای او نقل نمودم آنها چراغ آوردند و دیدند که بحمدالله دارای دو چشم بینا شده ام که شما هم می بینید (مؤلف گوید شما گرفتارها و مریض دارها نیز در خانه ولی عصر علیه السلام بروید و توسل بجوئید.

معجزه ۷۲ جریان سید ابوالحسن اصفهانی با مرد یمنی

در گنجینه دانشمندان علامه سید محمد حسن میرجهانی نقل کرده، یکی از علماء زیدی مذهب بنام بحر العلوم که در یمن ساکن بود منکر وجود مقدس امام زمان علیه السلام بود و به علماء وقت نامه ها نوشت و از آنها جهت اثبات وجود اقدس حضرت دلیل خواست آنان جوابها دادند ولی او قانع نشد تا آنکه نامه به مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی نوشت و از ایشان دلیل خواست ایشان در پاسخ نوشتند اگر تو به نجف بیایی پاسخ شفاهی خواهی یافت.

بحرالعلوم یمنی با فرزندش سید ابراهیم و جمعی به نجف مشرف شدند و به خدمت سید ابوالحسن رسیده گفت من به دعوت شما آمده‌ام امید است جواب مرا قانع کننده بدهید مرحوم سید فرمود امشب به منزل ما بیا تا جوابت بدهم بحرالعلوم یمنی شب بعد با پسرش به منزل مرحوم سید رفتند پس از صرف شام و نقل مطالب درباره حضرت مهدی علیه السلام مهمانان دیگر رفتند و نیمه از شب گذشت مرحوم سید به خادم مشهدی حسین فرمودند چراغ را بردار و به یحیی و پسرش گفتند برویم تا خود حضرت را به بینیم.

آقای میرجهانی گوید ما که حاضر بودیم خواستیم با آقا برویم سید فرمود فقط بحرالعلوم با پسرش آید آنها رفتند و فردای آن روز من بحرالعلوم یمنی را با پسرش ملاقات کردم قبل از او سؤال از جریان شب. او گفت بحمدالله ما به مذهب شما مشرف شدیم و به وجود ولی عصر علیه السلام معتقد شدیم چگونه شد. گفت آقای سید ابوالحسن حضرت **ولی عصر** علیه السلام را به ما نشان داد پرسیدم چگونه حضرت را به شما نشان داد.

مقام صاحب الامر: گفت وقتی از منزل بیرون شدیم نمی دانستیم به کجا می رویم تا به وادی السلام وارد شدیم در وسط وادی محلی بود بنام مقام حضرت **ولی عصر** علیه السلام آیه الله وقتی به آنجا رسید چراغ را از مشهدی حسین گرفت تنها مرا داخل مقام برد پس از تجدید وضو پسر به اعمال او می خندید آنگاه چهار رکعت نماز خواند و کلماتی گفت که من نفهمیدم ناگهان دیدم فضا را چنان نوری گرفت که از وضعش عاجزم و دیدم آنچه دیدم

پسرش می گفت من بیرون مقام ایستاده بودم پدرم با آیه الله داخل مقام بودند پس از چند دقیقه صدای پدرم را شنیدم که صیحه زد و غش کرد رفتم دیدم آیه الله شانه‌های پدرم را می مالد تا بهوش آید وقتی از آنجا برگشتیم پدرم گفت حضرت ولی عصر علیه السلام را دیدم و او مرا به مذهب شیعه اثنی عشری مشرف نمود و بیشتر از این خصوصیات ملاقات خود را نگفت و پس از چند روز به یمن برگشتند و چهارهزار نفر از پیروانش را شیعه دوازده امامی نمود.

معجزه ۷۳ حکایت جعفر نعلبند آموزنده است

میرزا احمد علی گلستانه اصفهانی از عمویش سید محمد علی که از مردان بزرگوار بود نقل کرده در اصفهان شخصی بود بنام **جعفر نعلبند** او حرفهای بزرگی

می زد مثل آنکه من خدمت امام زمان علیه السلام رسیده‌ام و طی الارض کرده‌ام و با مردم هم کم تماس می‌گرفت و گاهی مردم به خاطر آن حرفها پشت سر او حرف می‌زدند. **روزی برای زیارت به قبرستان تخت فولاد رفتم در راه به او برخوردم گفتم** دوست داری با هم برویم گفت مانعی ندارد در بین راه از او پرسیدم مردم درباره شما حرفها می‌زنند می‌گویند تو خدمت امام زمان علیه السلام رسیده‌ئی. گفت از این حرفها بگذریم و مسائل دیگری را بیاورید من اصرار کردم و گفتم انشاءالله که اهلیم. گفت بلی بیست و پنج سفر به کربلا مشرف شدم در سفر آخر شخصی اهل یزد با من رفیق شد چند منزل که رفتیم مریض شد و کم کم مرضش شدت کرد تا رسیدیم به منزلیکه قافله جهت ناامنی راه دو روز آنجا ماند تا قافله دیگری رسید و با هم حرکت کردند من نزد او رفته دیدم به هیچ وجه نمی‌توانم او را حرکت دهم لذا گفتم من می‌روم و برایت دعا می‌کنم چون خواستم خدا حافظی کنم دیدم گریه می‌کند.

زیارت بهتر یا نجات مومن

من متحیر شدم از طرفی هم روز عرفه نزدیک بود و بیست و پنج سفر روز عرفه در کربلا بوده‌ام حالا چگونه این رفیق مریض را بگذارم و به زیارت روم؟ متحیر بودم او متصل اشک می‌ریخت به من گفت فلانی من تا یک ساعت دیگر می‌میرم این یک ساعت را صبر کن وقتی مردم هر چه از خورجین و الاغ دارم مال تو باشد فقط جنازه مرا به کربلا برسان و مرا آنجا دفن کن من دلم سوخت (عمل ارزنده) هر طور بود کنارش ماندم تا او از دنیا رفت و قافله هم رفته بود.

از دو چیز بدیدار حضرت نائل شد

من جنازه او را به الاغش بستم (عمل دوم) و به مقصد حرکت کردم از قافله جز گرد و غبار اثری نبود حدود یک فرسخ که رفتم از یک طرف خوف مرا گرفت و از طرفی جنازه هم‌گاهی می‌افتاد و روی الاغ قرار نمی‌گرفت بالاخره دیدم نمی‌توانم او را ببرم با پریشانی ایستادم و با چشم گریان بحضرت سیدالشهداء سلام دادم و گفتم آقا من با زائر شما چه کنم؟ اگر او را در این بیابان رها کنم مسئولم و از طرفی می‌بینید که درمانده‌ام.

امداد غیبی ناگهان دیدم چهار سوار پیدا شدند یکی از آنانکه بیشتر عظمت داشت به من فرمود ای جعفر با زائر ما چه می‌کنی گفتم چه کنم درمانده‌ام نمی‌دانم چه کنم. آن سه نفر دیگر پیاده شدند یکی از آنها با نیزه‌ایکه در دست داشت به زمین

زد چشمه ظاهر شد آن میت را غسل دادند و آن آقا جلو ایستاد و بقیه با او نماز خواندند و سپس او را سه نفری برداشتند و محکم به الاغ بستند و ناپدید شدند من حرکت کردم.

اعجاز حضرت ظاهر شد

من حرکت کردم و به آرامی می رفتم دیدم به قافله رسیدم با اینکه قبل از من رفته بودند از آنها گذشتم بعد از چند لحظه به پل سفید نزدیک کربلا رسیدم و وارد کربلا شدم و از سرعت سیر تعجب می کردم و او را به وادی ایمن (قبرستان کربلا) برده دفن کردم پس از بیست روز رفقای قافله رسیدند از من پرسیدند کی آمده‌ئی من اجمالاً مطالب را گفتم تعجب می کردند تا آنکه روز عرفه وقتی به حرم رفتم بعضی از مردم را به صورت حیوانات دیدم از وحشت بخانه برگشتم و باز دوباره در همان روز از خانه بیرون شدم باز مردم را بصورت حیوانات مختلف دیدم. عجیب تر بعدا که باز به کربلا مشرف شدم روز عرفه بعضی از مردم را به صورت حیوانات می بینم ولی در غیر آن روز به حالت عادی می بینم و تصمیم گرفتم روز عرفه به کربلا بروم وقتی این مطالب را در اصفهان گفتم آنها باور نکرده پشت سر من حرف می زنند و تصمیم گرفتم با مردم در این باره حرف نزنم.

ماموریت افشاء یک شب با همسرم غذا می خوردم صدای در بلند شد رفتم در را باز کردم دیدم شخصی گفت جعفر حضرت صاحب الزمان علیه السلام ترا می خواهد من با او روانه شدم مرا به مسجد جمعه همین اصفهان برد دیدم آن حضرت در صفتی که منبر بسیار بلندی داشت نشسته‌اند و جمع زیادی در خدمتشان بودند با خود گفتم در این جمعیت چگونه آقا را زیارت کنم ناگهان دیدم حضرت به من توجه نموده فرمود چرا آنچه را در کربلا دیده‌ئی برای مردم نقل نمی کنی گفتم من آن را برای مردم نقل می کردم ولی از بس پشت سرم مردم بدگوئی کردند ترکش نمودم

حضرت فرمود تو به حرف مردم کار نداشته باش تو آن قضیه را برای مردم نقل کن تا مردم بدانند که ما چه نظر لطفی به زوار جدمان حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام داریم آری آقا جعفر از خدمت به زوار آن حضرت لیاقت تشریف به محضر ولی عصر علیه السلام را پیدا کرد.

معجزه ۷۴ قصه میرزا مهدی و برگشتن از فلسفه

بنقل مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی مرحوم میرزا مهدی اصفهانی فرموده من

در نجف اشرف از محضر سیداحمد کربلایی که از عرفاء بلند پایه بود رشد و کمال معنوی را طی کرده به مقام قطبیت و فناء فی الله به اصطلاح عرفاء رسیدم و او مرا استاد فلسفه اشراق و قطب دانست ولی من نمی توانستم خودم فریب دهم و از معارف چیزی نمی دانستم تا آنکه به فکر رسید شبهای چهارشنبه به مسجد سهله روم و به حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام متوسل شوم تا آنکه غوث الوری بمن توجهی نمایند و به صراط مستقیم رسانند لذا به مسجد سهله رفته و از علوم قیل و قال و افکار عرفانی متصوفه و فلاسفه فارغ و با اخلاص و توبه غریق ولایت حضرت شدم. **صراط مستقیم** در شب چهارشنبه حال خوبی یافتم و استغاثه کردم ناگهان جمال دلربای حضرت با نورانیت ارواحنا فداه ظاهر شد و به من اظهار لطف نمود و من مبهوت شدم و بدون سؤال بخواسته پاسخ دادند فرمود **طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا اَهْلِ الْبَيْتِ مُسَاوِلَانِكَارُنَا وَ قَدْ اَقَامَنِي اللهُ وَ اَنَا حُجَّةُ بِنِ الْحَسَنِ**. (معارفه حقه را از غیر راه ما اهل بیت جستن برابر است با انکار ما و بر سینه حضرت مانند نوار نورانی این را می بیند) و طریق اهل بیت کتاب و سنت است نه آراء فلاسفه (ما در جلد دهم کیفر کردار آراء آنها را قدری نوشتیم و رد کردیم دو سالست برای اجازه در ارشاد مانده و اجازه نیامده) وقتی مرحوم میرزا این را شنید متوجه شد که راه مستقیم راه اهل بیت است لذا به مشهد آمده و از دروس فلاسفه برگشته و ندامت خود را منتشر می کنند و ایشان متوفای ۱۹ ذیحجه ۱۳۶۵ می باشد.

معجزه ۷۵ جریان سید ابوالحسن اصفهانی را بخوانید

یکی از مراجع معاصر این بزرگوار بود که فرزندش را در صحن نجف اشرف در سجده یک شیخ نمائی بقتل رسانید و غوغائی بر پا گردید حقیر آن سال مشرف بودم و طوائف دسته دسته می آمدند می گفتند **سَيِّدُنَا اِجْرُنَا** یعنی اجازه جهاد بده و بطوریکه با صدق مسموعم شد ایشان در اوائل مرجعیت کرایه نشین بودند کرایه ها عقب می افتد یک روز وقتی به منزل می روند می بینند اسبابها بیرون منزل نهاده شده فوراً آنها را برداشته به مسجد کوفه می روند مومنین وقتی با خبر می شوند وجهی جمع کرده به محضر آقا می آورند آقا می فرماید اینها را برای چه آورده اید گویند فقط برای شما آقا قبول کرده آنها را بین طلاب قسمت می کند می گویند ما بهمان اجاره نشینی فعلاً بسر می بریم.

توجهات حضرت به آقا یکی از الطاف و عنایت حضرت مهدی به این نایب عام

و مرجع بزرگ آنستکه توفیقی از حضرت بدست ایشان می‌رسد آن هم بتوسط حاج شیخ محمد کوفی شوشتری که متن آن این عباراتست.

قُلْ لَهُ ارْحِصْ نَفْسَكَ وَ اجْعَلْ مَجْلِسَكَ فِي الدِّهْلِيْزِ وَ اقْضِ حَوَائِجَ النَّاسِ
نَحْنُ نَنْصُرُكَ

یعنی به او بگو خودت را برای مردم ارزان کن (مورد انتفاع عموم قرار بده) و محل نشست خود را در دهلیز خانه‌ات (جلو در خانه‌ات) قرار بده (تا مردم همه ترا به بینند و همه بهره بگیرند) و حوائج مردم را برآورده کن. ما ترا یاری می‌کنیم.

مؤلف گوید مراجع بیاموزند و کارگشای مردم شوند تا مورد نصرت قرار گیرند

معجزه ۷۶ جریان مسجد جعفری پشت کوفه

مرحوم شیخ ورام در تنبیه‌الخاطر و نزهة‌الناظر گوید علی بن جعفر مدائنی علوی نقل کرده پیرمردی در کوفه به زهد و تقوی معروف بود روزی در مجلس پدرم نقل کرد گفت شبی در مسجد جعفری که پشت کوفه است مشغول عبادت بودم نیمه‌های شب سه نفر وارد شدند وقتی به وسط مسجد رسیدند یکی از آنها نشست و دست بزمین زد آب زیادی مثل چشمه از زمین جوشید و وضو گرفت و امر کرد آندو وضو گرفتند پس جلو ایستاد و آن دو اقتدا کردند من اقتدا کردم و نماز خواندم بعد از نماز خارج کردن آب از زمین تعجب کردم از آن فردی که سمت راستم بود پرسیدم آقا کیست؟ گفت آقا صاحب‌الزمان عجله فرزند امام حسن عسکری عجله است خدمتش رفتم سلام کردم دستش را بوسیدم گفتم نظر مبارک شما درباره شریف عمر بن حمزه که یکی از سادات است چیست؟ آیا برحق است؟ فرمود او الآن برحق نیست ولی هدایت می‌شود و او نمی‌میرد تا مرا می‌بیند.

حضرت او را هدایت نمود

علی بن جعفر گوید این قضیه را طولانی پنهان کردم شریف عمر فوت کرد ندانستم که آیا خدمت حضرت رسید یا نه؟ روزی به آن پیرمرد ناقل برخوردارم بطور انکار گفتم تو گفتی شریف عمر نمی‌میرد تا حضرت را به بیند چه شد؟ پاسخ داد از کجا دانستی که او خدمت حضرت نرسیده این گذشت تا در مجلسی به شریف ابوالمناقب پسر شریف عمر برخوردارم حال پدرش را بیان کرد گفت پدرم در حال مرض بکلی قوایش رفته بود و حتی صدایش شنیده نمی‌شد آخر شب با اینکه تمام درها را بسته بودم دیدم شخصی وارد منزل شد از هیبت او جرئت نکردم از آمدنش

سؤال کنم پهلوی پدرم نشست آرام آرام با او صحبت کرد پدرم اشک می ریخت سپس برخاست و رفت

چون از نظر ما غایب شد پدر گفت مرا بنشانید او را نشانیدیم چشمانش را باز کرد گفت این مردی که پهلویم نشسته بود کجا رفت؟ گفتم از همان راهی که آمده بود رفت گفت بروید او را برگردانید ما دیدیم درها مانند قبل بسته است و از او اثری نیست برگشتیم و جریان را گفتیم گفت آن بزرگوار حضرت صاحب الامر علیه السلام بود که حقایق را به من تلقین نمود سپس بیهوش شد و پس از چند روز از دنیا رفت.

مؤلف گوید معلوم می شود حضرت مهدی علیه السلام بر سر محضر از شیعیان می روند و او را به سعادت می رسانند در واقع حضرت عصمت است برای دوستان چنانکه در دعای ندبه می خوانید **خَلَقْتَهُ عَصْمَةً لَنَا**

معجزه ۷۷ نجات شریف مکه از دوزخ

آثارالحجه ۸۰) آقای سید محسن جبل عاملی نقل کردند که در زمان حکومت شریف علی حاکم حجاز و مکه مشرف شدم و مترصد بودم که در اعمال حج خدمت بقیه الله صلوات الله علیه برسم لذا همه جا زیاد دقت می کردم ولی موفق نشدم خواستم به وطن برگردم فکر کردم راه لبنان تا مکه آن هم با قافله دور است بهتر آنست که در مکه بمانم شاید سال دیگر موفق شوم لذا ماندم تا سال هفت موفق نشدم در این مدت با حاکم مکه شریف علی آشنا شده و رفت و آمد می کردم او از شرفا و سادات (چهار امامی) بود و این اواخر خیلی با من گرم بود در آخرین سال که اعمال حج را انجام دادم دیدم باز هم مثل آنکه نمی خواهم بزیارت حضرت موفق شوم. برای رفع ناراحتی به یکی از کوه های مکه بالا رفتم وقتی بالای کوه رسیدم دیدم آن طرف کوه چمن زاریست که ماندش را ندیده بودم با خود گفتم چرا در این چند سال که در مکه بودم برای گردش به اینجا نیامده ام؟ چون بوسط چمن زار رسیدم دیدم خیمه ئی برپاست

تمام روی زمین در اختیار بقیه الله است

و در میان خیمه جمعی نشسته اند و یک نفر که آثار بزرگی و جلال از سیمایش ظاهر است در وسط خیمه نشسته مانند آنکه برای جمعی درس می گوید و آنچه

من از سخنان آقا شنیدم این بود

به اولاد و ذراریء **جَدَّةُ** ما حضرت زهرا سلام الله علیها در موقع مردن ایمان و

ولایت تلقین می شود و هیچ یک از آنها بدون مذهب حقه و ایمان کامل از دنیا نمی رود.

در این بین شخصی از طرف مکه آمده و به آقا عرض کرد شریف محضر است تشریف بیاورید من با شنیدن این جمله حرکت کردم و به طرف مکه رفتم و یک سره بقصر ملک وارد شدم دیدم او در حال احتضار است علماء و قضات اهل سنت اطرافش نشسته اند و او را به مذهب اهل سنت تلقین می کنند اما او به هیچ وجه حرفی نمی زند و فرزندش کنار بسترش نشسته و متاثر است ناگهان دیدم همان آقائی که در خیمه درس می فرمود از در وارد شده بالای سر شریف نشست ولی معلوم بود که تنها من او را می دیدم زیرا من به او نگاه می کردم ولی دیگران از او غافل بودند و در من هم تصرف شده بودم که نمی توانستم سلام کنم یا از جا برخیزم او رو به شریف کرده فرمود

تلقین حضرت شریف مکه را

قُلْ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شریف گفت اشهد ان لا اله الا الله باز فرمود قل اشهد ان محمداً رسول الله شریف گفت اشهد ان محمداً رسول الله باز فرمود قل اشهد ان علياً حجة الله او بهمین منوال سؤال یک یک ائمه اطهار را نام برد و شریف اقرار به آنها را تلقین کرد شریف هم مرتب جواب می داد و اقرار می کرد تا آنکه به نام مقدس حضرت بقية الله عليه السلام رسید آن آقا فرمود: يا شريف قل اشهد انك حجة الله (ای شریف بگو شهادت می دهم که تو حجت خدائی) در اینجا فهمیدم که آقا محبوب دلهای مومنین حضرت مهدی عليه السلام است و دوباره به زیارتش موفق می شوم ولی متأسفانه آنچنان قدرت از من گرفته شده بود که نمی توانستم با او حرف بزنم و یا عرض ارادت کنم اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا رُؤْيَتَهُ وَ شَفَاعَتَهُ

توجه مرحوم آية الله آقای سید محسن جبل عاملی سنه ۱۳۷۱ هجری در شام از دنیا رفت و در راهرو صحن حضرت زینب عليها السلام مدفون شد.

ای پادشاه خوبان داد از غم تنهایی
جان بی تو بلب آمد وقت است که باز آئی
ای درد تسوام درمان در بستر بیماری
ای یاسد تسوام مونس در گوشه تنهایی

معجزه ۷۸ حکایتی عجیب از کمک امام زمان

در زمان مرحوم آية الله العظمی سید مهدی بحر العلوم رضوان الله علیه حاج محمد حسن نامی در کنار دجله بغداد قهوه خانه دارد یک روز صبح که باران

مختصری آمده هوای لطیفی بهم رسیده مغازه را باز کرده مشتری اول یک افسر ناصبی سنی وارد قهوه‌خانه می‌شود چون حکومت عراق به دست سنی‌ها بوده و هست و چون ناصبی بوده شروع به سب خاندان عصمت علی و فاطمه علیهم‌السلام می‌کند و بغض خود را اظهار می‌کند (و هر کس به پیغمبر یا امامان یا فاطمه زهرا علیها‌السلام جسارت کند قتلش واجب می‌شود) حاج محمد حسن خورش بجوش آمده و از خود بیخود می‌شود و اطراف خود را خلوت دیده تصمیم می‌گیرد افسر شرطی را بکشد و چون افسر مسلح بوده به فکرش می‌رسد که از راه دوستی وارد شود و با اسلحه خودش او را از بین برد لذا یک دو تا چای خوب به او داده و اظهار محبت می‌کند و نزدش می‌نشیند.

سیاست اینست می‌گوید سرکار چه خنجر خوبی دارد خیلی زیبا می‌باشد او را از کجا و چند خریده‌ئی آن احمق مغرور شده خنجر را از کمر باز کرده بدست حاج محمد حسن می‌دهد و می‌گوید بلی آن را گران خریده‌ام و به بین که نام خود را بر آن حکاکی کرده‌اند حاج محمد حسن آن را گرفته و خیره خیره به خنجر نگاه می‌کند و با کمال خونسردی بدست می‌گرداند و مترصد است که افسر غفلت کند در همین بین آن افسر رویش را به طرف دجله بر می‌گرداند ناگاه حاجی از فرصت استفاده کرده برجسته و خنجر را بر قلب افسر زده تا دسته فرو برده و شکم او را می‌شکافد و هنوز کسی به قهوه‌خانه وارد نشده آن را ترک کرده و به طرف بصره فرار می‌کند (و در راه ولایت ترک زن و فرزند و مال می‌کند)

جریان حاجی در بصره

گوید با ترس و لرز از بغداد تا بصره طی کردم شب وارد بصره شدم نمی‌دانستم چه به سرم خواهد آمد مگر ممکن است چنین کار بزرگی در بغداد واقع شود و قاتل و صاحب قهوه‌خانه را رها کنند به هر حال خود را به خدا سپردم و دست به دامن امام زمان زدم و گفتم ای مولا من این کار را بولایت شما کردم و به مسجدی رفته تا شب را آنجا بمانم مسجد از اهل سنت بود آخر شب مرد فقیری نابینا وارد مسجد شد و با صدای بلند فریاد زد هر که در مسجد است بیرون رود که می‌خواهم در مسجد را به بندم کسی جز من نبود چون نمی‌خواستم بیرون روم چیزی نگفتم او مطمئن نشد که کسی در مسجد نباشد شاید هم فکر کرد کسی خواب است لذا با عصا دور مسجد با صدا گردید ولی من از جلو عصای او را بطوریکه صدای پایم را نشوند فرار می‌کردم

بالاخره مطمئن شده درب مسجد را از داخل بست.

این هم یک شاهکار حاجی محمد حسن

از پنجره نور مهتاب تابیده بود حرکات آن کور کاملاً مشخص می شد او لباسش را کند و تشکی کوچک کنار محراب انداخت و خودش دو زانو مقابل تشک نشست و با عصا به دیوار محراب زد خودش جواب داد کیه؟ مثل کسی که مهماندارد باز جواب داد به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) تشریف آوردند و از جا برخاست بخيال خودش حضرت را وارد کرد و روی تشک نشاند و عرض ارادت کرد و پس از چند لحظه باز به همان ترتیب با عصا به دیوار زد گفت کیه؟ بخودش با صدای متین و سنگین جواب ابوبکر صدیق گفت به به ابوبکر صدیق بفرمائید و او را به خیال خود وارد مسجد کرد و کنار رسول خدا در عالم خیال نشانید و باو عرض ارادت کرد پس از عمر و عثمان را به همان طریق در عالم خیال وارد کرد ولی عمر را بیشتر احترام کرد.

به چه علت مستوجب کفر شد

پس از آنها عصای خود را آهسته به دیوار محراب زد مثل کسی که با ترس در زند خودش گفت کیه؟ خودش پاسخ داد من علی بن ابی طالب هستم او با بی اعتنائی عجیبی گفت شما را بعنوان خلیفه قبول ندارم و شروع به جسارت و بی ادبی به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) کرد آن حضرت را راه نداد از آن حضرت بیزاری جست.

تبراء این است، من که خنجر افسر ناصبی همراهم بود با خود گفتم خوبست اینک خبیث ناصبی را هم بکشم بالاخره منکه از نظر دشمنان ائمه مجرم شناخته شده ام آب که از سر گذشت چه یک متر چه صد متر. لذا از جا برجسته و او را هم کشتم و در مسجد را از داخل باز کرده به طرف کوفه فرار کردم بهر زحمتی بود وارد مسجد کوفه شدم و در یکی از حجرات مسجد اعتکاف کردم و بتوسل بدر بار بقیة الله ادامه دادم و عرض می کردم آقا من این اعمال را به محبت علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا علیهم السلام انجام داده ام و الآن چند روز است زن و بچه ام را ندیده ام پس سه روز بیشتر از ماندن من در مسجد کوفه نمانده بود.

رسیدن فرج غیبی و اصلاح امور

دیدم کسی در اطاقم را می زند در را باز کردم دیدم کسی مرا به خدمت

سید بحرالعلم دعوت کرد گفت آقا می خواهد شما را به بیند من رفتم دیدم در محراب امیرالمومنین نشسته اند به من فرمود حضرت ولی عصر (علیه السلام) فرموده اند که «ما آن خون را از دکان تو برداشتیم تو با کمال اطمینان به دکانت برو و بزندگیت ادامه بده کسی مزاحمت نخواهد بود» گفتم چشم قربان و دست سید بحرالعلوم را بوسیدم و با خاطر جمع که از مژده سید یافته بودم بطرف بغداد روانه شدم.

ملائکه و ابدال و اعمال حضرت کار می کنند

وسط روز به بغداد رسیدم با خود گفتم خوبست به طرف قهوه خانه روم به بینم چه خبر است نزدیک رفته دیدم قهوه خانه باز و مشتریان بخوردن چائی مشغول و شخصی بسیار شبیه به من مشغول پذیرائی است آرام آرام جلو رفته مردم به من توجه نکردند تا به در قهوه خانه رسیدم دیدم آن کسی که شبیه به من بود به طرف من آمد و سینی چائی را به من داد و ناپدید شد من هم با آنکه لرزش عجیبی داشتم بروی خود نیاورده و به کار ادامه دادم تا شب شد ضمناً یادم آمد روزی که خواستم از منزل بیرون روم زرم به من گفته بود قدری شکر برای منزل بخر لذا چند کیلو شکر خریده به منزل بردم.

تمام امور را حضرت اصلاح کردند

در زدم زرم در را باز کرد شکر را باو دادم گفت باز چرا شکر خریدی؟ گفتم تو چند روز قبل شکر خواستی گفت تو همان شب آوردی چرا فراموش می کنی؟ و بدون اینکه زرم از وقایع باخبر باشد وارد منزل شدم فهمیدم آن کسی که به شکل من در دکان بود شبها هم به منزل می آمده تا اینکه وقت خوابیدن شد زرم رختخواب مرا در حجره دیگر انداخت گفتم چرا چنین کردی گفت چند شب است با من کمتر حرف می زنی و گفتمی جای مرا در آن اطاق بینداز گفتم درست است ولی از امشب با تو در یک اطاق می خوابم

توجه لازم در این واقعه سه مطلب است یک تکمیل ولایت بپرائت با عمل یا زبان باقیست چنانکه واقع شد **۵۵**م وجوب قتل ناصبی چنانکه در کیفر کردار جلد پنجم ص ۲۳۶ بحث شده، سوم خدمت ملائکه چنانکه آن کسی که شبیه به حاج محمد حسن بود ملائکه بوده زیرا اگر از ابدال یا اوتاد بود با همسر حاجی نامحرم بود.

معجزه ۷۹ حضور حضرت مهدی در مجلس عزای امام حسین

آقای حاج سید حسن صدر دامت برکاته نقل کرده‌اند یکی از تجار کرمانشاه به محضر والدین آمدند مرحوم والدین گفتند جریان دهه‌ی روضه‌خوانی خود را در عاشورا شرح ده عرض کرد امسال هم مانند سالهای قبل مرتب نمودم و روز سوم و چهارم محرم یکی از طلاب نجف اشرف بنام آسید حسن که سابقه‌ی دوستی داشتیم بر من وارد شد گفت امشب مهمان شمایم فردا بقصد تشریف زیارت حضرت رضاع‌الله مرخص می‌شوم گفتم آمدن شما با اختیار خودتان ولی رفتن با اجازه بنده است و من هرگز نمی‌گذارم تا آخر عاشورا بروید او اظهار کرد من اهل منبر نیستم تا بودم در عاشورا منشأ اثر باشد و دوست دارم عاشورا را در حضور امام هشتم باشم گفتم بودن شما زینت مجلس روضه است و همین قدر شما قانع و من راضی هستم کافیه قبول کرد تا شبی بعد از شام گفتم هر سربازی با سلطان خود ارتباطی دارد بغیر از شما سربازهای امام زمان که ابداً بین شما ارتباطی نیست گفت از کجا می‌دانی بین ما ارتباطی نیست گفتم اگر ارتباطی هست آدرس حضرت را بمانده تا شاید من هم جمال دل‌آرای یوسف گم شده خود را به بینم فرمود فردا شب آدرس آن حضرت را می‌دهم من چون او را سید با حقیقتی می‌دانستم از شنیدن این کلمه اشکم ریخت گفتم آیا واقعاً ممکن است به محضر حضرت برسم فرمود آری من آن شب و روز را به ناراحتی بسر بردم و منتظر وعده بودم تا آن شب فرا رسید بعد از صرف شام گفتم مومن باید بوعده وفا کند آدرس آقا را بده.

مجلس باید آماده شود

آقا لبخندی زد چند بار فرمود مرحباً مژده باد که روز تاسوعا امام عصر ارواحنا الفداء در جلسه روضه‌خوانی تو شرکت می‌کند و شما آن جناب را در همین منزل زیارت خواهید کرد و علامت حضور حضرت آن روز آنست واعظی که هر روز مجلس را ختم می‌کند آن روز اول منبر می‌رود و منبر خود را هم در فضیلت امام عصر ارواحنا الفداء تا آخر قرار می‌دهد و ذکر مصیبت می‌کند از این سخنان مثل آن بود که می‌خواست روح از بدنم برود فردا دستور دادم فرشهای مجلس را عوض کردند و همه را سیاه پوش کردند و تا توانستم منظم کردم و روز تاسوعا شد مشغول چای دادن اول مجلس بودیم ناگاه همان واعظی که هر روز آخر منبر می‌رفت از راه رسید و گفت زود چائی بدهید می‌خواهم منبر روم گفتم آقا شما امروز زود آمده‌اید

گفت چون فردا عاشورا است می‌خواهم بروم بخوابم و رفع خستگی کنم تا فردا منبرها را طی کنم و امروز هم جائی نمی‌روم و اینجا هم نمی‌خواستم آیم بی‌اختیار آمدم و منبر رفت و عنوان منبرش این حدیث بود پیغمبر اکرم فرمود **افضل اعمال امتی انتظار الفرج** برترین اعمال امت انتظار فرج است و تمام منبر خود را در فضیلت امام عصر خاتمه داد و ذکر مصیبت کرد و آقایان دیگر هم در مدح آن حضرت سخن گفتند.

دیدن جمال دل‌آرای حضرت را

من درب منزل به مردم خوش آمد می‌گفتم و انتظار مقدم حضرت را داشتم چون علائم طبق گفتهٔ آسید حسن بود منتظر بودم تا مجلس به نصف رسید شروع بدادن چای دوباره کردند و من هر چه در مردم نظر می‌کردم کسی را به عظمت حضرت ندیدم گفتم نکند آقا آمده باشد من او را نشناختم لذا آمدم جلو آسید حسن که از او بپرسم چرا آقا نیامده دیدم او بدو زانو نشسته و دو دست خود را بر زانوی خود نهاده سر بزیر افکنده بجائی نظر ندارد چند دفعه گفتم آسید حسن تا اینکه آهسته جواب داد گفتم آقایم نیامده فرمود چرا از اول مجلس در جلسه شرکت نمودند و الساعه تشریف دارند گفتم به من نشان دهید فرمود یکی از آن دو نفری که جلو منبر نشسته‌اند لباس کردی در بر دارند امام زمان تو است چون به آنان نظر کردم دیدم یکی رویش مثل ماه درخشان و خال سیاهی در گونه رویش نمایانست دست خود را از عبا بیرون کردم و جلو رفتم دست به سینه گفتم **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ** دیدم همان خوش‌منظر فرمود و علیک السلام شما همان درب منزل مشغول پذیرایی مردم باشید من عقب عقب بدر منزل برگشتم و از زیر چشم به جمال او نگاه می‌کردم تا اینکه یکی از علما وارد شد به استقبال او رفتم و برگشتم دیدم آن دو نفر در مجلس نیستند نزد آسید حسن دویدم دیدم به حال طبیعی نشسته گفتم آقایم چه شد فرمود در کرمانشاه مجلس روضه‌خوانی دیگرانست که بانی او زن مومنه‌ایست آنجا تشریف بردند و جای دیگر نمی‌روند.

مستور نه‌ئی چونکه به آثار عیانی
زیرا که جهان و همه چون جسم و تو جانی
بگذشت به هجران تو دوران جوانی
تا اینکه به بینم ز جمال تو زمانی

ای شمس ولایت که پس پرده نهانی
ما را به جهان بی‌گل روی تو صفا نیست
یک عمر نشستم برهت تا که بیائی
هر صبح و مسا دیده براه تو گشودم

خداوندا چه شد آن حجت یکتای ربانی
من بیچاره در طوفان محنت مات و حیرانم
شب و روزم به هجران فراق یوسف زهرا

که عالم را کند از بعد ظلمت پاک و نورانی
توئی آن رهنمای گمراهان در بحر ظلمانی
گذشت آخر بخون دل خداوندا تو می دانی

جان جانان خواهد آمد

مژده ای دلخستگان آن راحت جان خواهد آمد
مصلح عالم که باشد این جهان در انتظارش
مطمئن باشید گر روزی از این دنیا بماند
در دعای خود سحرخیزان ز حق او رابخواهید
صد هزاران پیر گشته در فراقش مثل یعقوب
گو شرق و غرب گمره بر سلاح خود منازید
این همه جنگ و خلاف و زورگوئی از چه باشد
ای یهود و ای نصاری با خبر ای اهل عالم
هان بخود آئید ای قوم مسیح و قوم موسی
دشمن حق را بگو دیگر مزن طعنه بزودی
ای ستمکاران بترسید از خدا و آه مظلوم
این هوس را نان نمی دانم چه می خواهند از دین
اهل دانش را بگو دل را ز مهرش پاک سازند
تیره گردیدست عالم از فساد و جور لیکن
دردمندان را بگو از درد بی درمان منالید
ای گنهکاران شما هم ناامید از حق نباشید
ای غریبان ای امیران از خدا بادا بشارت
ای فسقیر بی نوا گز زندگی محروم گشتی
مدرس گردیده گر احکام دین و درس قرآن
گر شود از جهل و بدعت تیره این عالم ولیکن
این جهان آخر گلستان می شود بر حق پرستان
گر گلستان نبی از جور این امت خزان شد
دربدر گردیده اولاد علی مظلوم و مقهور
ای بنی زهرا چه محنتها که از مردم بدیدید

حامی مستضعفان یار ضعیفان خواهد آمد
بهر اصلاح تمام حق پرستان خواهد آمد
مهدی موعود غمخوار عزیزان خواهد آمد
که ضیاء دیده ی شب زنده داران خواهد آمد
همچو یوسف نوگل زهرا به کنعان خواهد آمد
قدرت حق مالک ملک سلیمان خواهد آمد
آنکه گیرد کل عالم را به فرمان خواهد آمد
منجی این کشتی بگرفته طوفان خواهد آمد
مقتدای عیسی و موسی بن عمران خواهد آمد
کسان عزیز جان محبوب رحمن خواهد آمد
عاقبت آن دادخواه بی پناهان خواهد آمد
غافل از آنکه دلیل و قهر یزدان خواهد آمد
والی ملک بقا آن جان جانان خواهد آمد
شمس مغرب هادی حق مهر تابان خواهد آمد
چون طیب دردها با اصل درمان خواهد آمد
زانکه عفو و رحمت خلاق منان خواهد آمد
دنواز بیکسان با لطف و احسان خواهد آمد
غم مخور آسایش و عز فقیران خواهد آمد
حاکم حق والی تقوی و ایمان خواهد آمد
از فروغ روی یزدان نور باران خواهد آمد
نوبهار و سبزه و مرغ خوش الحان خواهد آمد
نوبهار و باغبان این گلستان خواهد آمد
آخر آن سلطان خوبان بهر سامان خواهد آمد
دولت حق شما با تیغ بران خواهد آمد

کشتگان راه حق را نیست منظوری بجز حق
 تشنه جان دادند فرزندان زهرا زیر شمشیر
 رفت از دنیا جو زهرا بادل پر خون ناکام
 انتقام محسن ششماهه را آخر بگیرد
 یا حسین جانفادای پیکر صدپاره تو
 آل طاهرا شد اسیر از کین بهر شهر و خرابه
 کس ندیده تسلیت با کعب نی بر داغ دیده
 روی حار و سیلی و درد و یتیمی سخت باشد
 هستی عالم (مقدم) از وجود آن امام است
 گر (مقدم) کرد در وصف تو یا مهدی فضولی
 زانکه می دانند خون خواه شهیدان خواهد آمد
 ساقی لب تشنگان با آب حیوان خواهد آمد
 بهر خونخواهیش آن سالا خوبان خواهد آمد
 یادگار مصطفی با چشم گریان خواهد آمد
 عنقریب مه‌دیت با آه و افغان خواهد آمد
 غمگسار آن یتیمان و اسیران خواهد آمد
 پس یقیناً دلنوازی بهر ایشان خواهد آمد
 لیک آن آرامش قسلب یتیمان خواهد آمد
 مظهر آیات حق معنای فرقان خواهد آمد
 عفو جویان نزد تو با قلب سوزان خواهد آمد

بخش ۱۰ رجعت در امتها و در این امت

از دلائل اثبات حضرت بقیةالله و دوران حکومت آن جناب یکی رجعت است که طبق سنت الله و سنةالرسول آنچه در امتهای گذشته بر پیغمبران و اوصیاء و امتها واقع شده به مطابقه در این امت جهت تکمیل امتحان واقع خواهد شد و با ادله خمس رجعت حتمی است و آن یکی از اعتقادات شیعه است و منکر رجعت ایمان ندارد بحث مفصل رجعت با رجعت پیغمبر اکرم و ائمه معصومین و مومنین خالص در راهنمای بهشت ج ۳، ص ۱۰۲ به بعد مبسوط و مستدل نوشته شده ما در اینجا ناچار به اختصار می پردازیم و مانند رجعت است غیبت در امتها که بعد یاد می شود اینک استدلال را بخوانید.

سنت و رجعت در امتهای گذشته

آنچه در امتهای گذشته بر پیغمبران و اوصیاء و امتها واقع شد که از آنها یکی رجعت است و یکی غیبت نخست اثبات این سنت می شود. اول از آیات نعل بالنعل ۱ - قمی از رسول خدا در تفسیر آیه (۱۹/۸۴) لَتُرَكَّبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ (هر آینه مرتکب می شوید حالتی را از حالتی) روایت کرده که فرمود باید جاری شود بر شما آن چیزیکه بر پیشینیان جاری شده **حَذُوا النُّعْلَ بِالنُّعْلِ وَ الْقِدَّةَ بِالْقِدَّةِ وَ نَعْلَ بِنَعْلِ** و پرواز راه آنها تخلف نتوانید کرد و جب به و جب و ذراع بذراع و باع بیاع حتی اگر

کسی از آنها به سوراخ سوسماری رفته باشد باید شما هم بروید.
 ۲- (۷۹/۱۷) **سُنَّةٌ مِّنْ قَدَأٍ رَّسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رَّسَلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا** بروش
 آنان که برآستی پیش از تو از پیغمبرانمان را فرستادیم و نمی‌یابی برای روش ما
 تغییری.

۳- (۷۰/۹) **وُخِضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا** درآمد کردید همچنانکه درآمد کردند و
 آیات بسیار است.

از آن جمله غیبت است که در تمام امتهای بوده مثل غیبت ادریس که بعد از او
 نیکان در بلا واقع شدند و تا ولادت و نبوت نوح به سختی بسر بردند و صالح پیغمبر
 غیبت کرد و ابراهیم در غار بسر برد و یوسف با نه روز راه بیست سال و یازده ماه از
 پدر و برادران غائب بود و بنی اسرائیل را به غیبت موسی و فرج وعده داد آنها
 چهارصدسال یکدیگر را تسلی می‌دادند تا بر ولادت موسی مطلع شدند و پس از
 ظهور باز غیبت کرد که به طرف مدین رفت و بیش از پنجاه سال طول کشید تا آنکه
 ظاهر گردید و بعد از موسی دوازده وصی او هر یک دوران خود را طی کردند تا وصی
 دوازدهم که غیبت کرد چهارصد سال در غیبت بسر برد تا ظاهر شد و به ولادت داود
 مردم را بشارت داد و نیز آصف بن برخیا غیبت نمود تا نوبت به پیغمبر ما رسید که
 در غار غیبت نمودند و این بحث بسیار مفصل است جزوه ما گنجایش ندارد (۴۵)
 دارالسلام اخبار بسیار است) و جریان عزیز و ارمیا در راهنمای بهشت ج ۳ ص ۲۳۵
 وارد شد مراجعه شود.

پیغمبر اکرم فرمود در بنی اسرائیل چیزی جاری نشد مگر آن که در امت من
 جاری می‌شود حتی خسف (فرو رفتن بزمین) و مسخ (برگشتن) و قذف (افکندن)
امام باقر فرمود صاحب‌الامر را چهار سنت از پیغمبر می‌باشد از موسی فرار از
 خوف اعداء از یوسف آنکه مردم را ببیند و شناسد و مردم او را شناسند چنانکه
 برادران یوسف را دیدند و شناختند و از عیسی آنکه گویند مرده است و او زنده
 باشد و از محمد صلی الله با شمشیر.

و عقل و عرف نیز حکم می‌کند که مصلح جهان ذخیره شده و غایبست خلاصه
 خداوند فرموده (۲/۲۱۴) **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ
 خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِ الْبِأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولُ الرَّسُولُ... آيا**
 پنداشتید بهشت می‌روید و حال آنکه هنوز نیامده شما را مثل آنانکه پیش از شما

گذشتند سختیها و زیانها به آنها رسید از آنها در اینجا دو چیز یاد می شود یکی رجعت.

شرح رجعت در امتها

از دلائل متقن وجود حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام رجعت و برگشت مردم است. به همین دنیا بار دیگر چنانکه ما در راهنمای بهشت ج ۳، ص ۱۰۶ بیعد با استدلال بیان کردیم و آن یکی از عقائد حقه هر مسلمانی است که پس از مردن هر مومنی اگر خواهد در زمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بدنیا بر می گردد و این مطلب از آیات قرآن و اخبار بزرگان ثابت شده و این رجعت در امتهای گذشته بوده و در این امت اثبات وجود ولی عصر را می کند.

و در جنات الخلود ص ۴۰ نوشته حضرت مهدی بدست زن ریش داری بنام ملیحه شهید می شود حضرت امام حسین علیه السلام رجعت می کند و آن حضرت را غسل و کفن می کند و بر او نماز می خواند بعد در مدینه کنار قبر پیغمبر دفن می کند.

اثبات رجعت در امتها

بهترین سند برای اثبات رجعت قرآن مجید است ما به چند آیه اکتفا می کنیم (۵۵/۲) **وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى... تَا فَاخَذَ تَكُمُ الصَّاعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَا كُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ** که در این آیه خداوند عینا زنده کردن بنی اسرائیل را بعد از مرگ تصریح نموده.

آیه دوم در قصه گاو و بنی اسرائیل، مقتول را زنده کرد چنانکه فرمود (۷۲/۲) **فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضَهَا بِبَعْضٍ كَذَلِكَ يُحْيِي الْمَوْتَى**، بعد از آنکه سم گاو را به کشته زدند زنده شد چنانکه در حقوق والدین و اولاد ص ۹۰ نوشته شد.

آیه سوم (۲۲۴/۲) **اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ هُمْ اَلْوَفُ حَذَرَ الْمَوْتِ تَا اَنْجَا كُمْ ثُمَّ اَحْيَا كُمْ**، خداوند صریحاً می فرماید که آنها را زنده کرده به جلد سوم راهنمای بهشت ص ۱۳۳ مراجعه شود.

شرح رجعت از امام سوم

۲ نعمانی (۹۷) امام باقر فرمود امام حسین علیه السلام قبل از مقتل خود خطبه خواند فرمود جدم رسول الله مرا روزی خبر داد فرمود ای پسر من مردم ترا بر مسیر به عراق و می دارند و در آن زمینی است که محل ملاقات انبیاء و اوصیاء ایشانست و نامش عمورا باشد تو کشته می شوی و با تو جماعتی از یارانست کشته شوند و لکن به آنها

گرمی آهن نمی رسد بعد تلاوت نمود **قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ** پس همانطوری که آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شد همانطور شمشیرها بر تو و همراهانت سرد و سلامت گردد.

بعداً امام حسین فرمود واللہ اگر ما را بکشند برگشت ما آن وقت به سوی پیغمبر است پس در آن عالم با او باشیم آنچه خدا خواهد.

پس اول کسی که قبل از قیامت زمین شق شود و بیرون آید منم و خروجم با خروج امیرالمومنین و قائم علیه السلام موافق است پس بر من از خدایتعالی لشکرها از ملائکه فرود آید که قبل از آن روز نازل نشده و بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جماعتی از ملائکه باشند و محمد و علی علیهما السلام و من و برادرم و جماعتی زیاد فرود آیند بر اسبهای خوب از نور که قبل از آنها کسی سوار آنها نشده و پیغمبر پرچم خود را با شمشیرش بقائم علیه السلام می دهد و می ماند آنچه خدا خواهد و خداوند از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر ظاهر کند سپس امیرالمومنین شمشیر رسول خدا را به من دهد و مرا به مشرق و مغرب فرستد بر دشمنی نگذرم مگر خونس بریزم و هر بتی را بر روی زمین آتش زنم تا به هند رسم و تمام شهرهای آن را (باسلام) بگشایم.

رجعت امام حسین علیه السلام

۱۳ بحار (۶۷۸) از امام باقر علیه السلام روایت شده اول کسی که بدنیا بر می گردد همسایه شما حسین علیه السلام است، آن حضرت آن قدر در دنیا سلطنت می کند که از شدت پیری ابروهایش بر روی چشمهایش می افتد امام صادق فرمود امام حسین با اصحابش که شهید شدند با هفتاد پیمبر می آیند چنانکه با موسی بن عمران مبعوث شدند من مالم و جانم را به او می دهم پس حسین متولی غسل و کفن و حنوط او می شود و او را دفن می کند.

۵۳ بحار (۴۶) **معلی بن خنیس** گوید امام صادق علیه السلام فرمود اول کسی که بدنیا برگردد حسین بن علی علیهما السلام است پس آن قدر سلطنت می کند که دو ابرویش بر چشمانش می افتد از بزرگی حضرت فرمود در آیه شریفه (قصص ۸۵) **اِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ اِلَىٰ مَعَادٍ**، فرمود پیغمبر شما بسوی شما بر می گردد (بیان ۳ ص ۴۲۸ در خبری حتی امام زمان را حسین علیه السلام غسل و کفن و دفن می کند و هر یک از ائمه رجعت دارند صفوان از امام رضا علیه السلام روایت کرده که هر کس از

مومنین در این زمان بمیرد در روز رجعت کشته می شود (تا ثواب شهادت را ببرد) و هر کس در این زمان کشته شود در رجعت می میرد (البته رجعت مومن اختیاری است نه اجباری)

تذکره لذا در زیارت عاشورا خوانندگان می گویند و از خداوند مقام محمود را می طلبند **أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبِ ثَارِكُمْ مَعَ إِمَامٍ هُدَى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ** که خداوند طلب خون امامان با امام ظاهر ناطق بحق از قاتلین بگیرد.

بحساب مردم می رسد

۱۳ بحار (۱۱۸۹) امام صادق علیه السلام فرمود کسی که پیش از روز قیامت به حساب مردم رسیدگی می کند حسین بن علی علیه السلام است و حساب روز قیامت بدست اوست به این معنی که هر کسی را (خدا بخواند) او به بهشت یا بدوزخ می فرستد.

رجعت دانیال و یوشع

و خداوند دانیال و یوشع را زنده کند خدمت امیرالمؤمنین آیند گویند خدا و رسولش در آنچه به شما وعده کرد راست است امیرالمؤمنین با آنها هفتاد مرد فرستد تا لشکر بصره را بکشند و لشکری فرستد به فرنگ تا فتح کنند و من هر حیوان حرام گوشت را بکشم و روی زمین جز حلال گوشت نماند و اسلام بر یهود و نصاری و سایر اهل ادیان یا کشتن اظهار شود هرکس اسلام آورد قبول شود و هر کسی نپذیرد باذن خدا کشته شود.

و از شیعه کسی نماند مگر خدا بر او ملکی نازل کند که غبار از رویش بردارد و او را به مکانش در بهشت آگاه کند نباشد دردمند و گرفتاری مگر خدا به برکت امامان او را عافیت دهد و خدا برکات آسمان را به زمین نازل کند حتی درخت شاخه هایش از میوه بشکند شیعه در تابستان میوه زمستان خورد و میوه تابستان در زمستان چنانچه خدا فرمود **لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا تا آخر و خداوند بر شیعه از کراماتش گشایشی دهد بطوریکه بر آنها خبری مخفی نماند حتی اینکه مومن اهلش را خیر می دهد در هر چه از آنها صادر شده.**

اشاره باثبات رجعت

امام صادق فرمود از ما نیست کسی که بر رجعت ما نگرود و متعه را حلال نشمارد و در زیارت جامعه منسوب بامام دهم آمده **و يُحْشَرُ فِي زُمْرَتِكُمْ وَ يُكْرَفُ فِي رُجْعَتِكُمْ وَ يُمْلِكُ فِي دَوْلَتِكُمْ** و در زیارت اربعین آمده از امام صادق **وَ أَشْهَدُ أَنِّي بَكُم مَوْمِنٌ**

وَبِأَيِّكُمْ مُوقِنٌ و در رجبیه آمده **حَتَّى الْعُودِ إِلَى حَضْرَتِكُمْ وَ الْفَوْزِ فِي كُرْتِكُمْ...**

غیبت ادریس

کما (۲۳۱) چون جناب ادریس بسوی سلطانیه مومنی را کشته بود رفت و رسالت را ادا کرد زنش تصمیم قتل ادریس را گرفت ادریس از بین مردم بالای کوه بلندی در غاری مخفی شد خدا برایش فرشته گماشت که هر شام خوراکی برایش می آورد و او افطار می کرد خدا سلطنت را از شاه گرفت مملکتش را ویران و زنش را خوراک سگان کرد به خاطر خشمی که برای آن مومن بر شاه داشت در آن شهر یک زورگوی دیگر پیدا شد بیست سال بسر بردند که آسمان یک قطره باران بر آنها نبارید بر مردم خیلی سخت شد با هم برخورد کردند گفتند این سختی برای آنست که ادریس از پروردگارش خواسته آسمان بر ما نبارد تا او نخواهد ادریس از ما دوری جسته جایش را ندانیم خدا به ما از او مهربانتر است متفق القول شدند که به خدا برگردند و دعا کنند بنالند از او بخواهند باران آید بر خاکستر ایستادند جبّه سیاه بر تن کردند خاک بر سر ریختند با توبه نالیده گریه و زاری کردند خدای عزوجل با ادریس وحی نمود همشهریانت فریاد توبه بسویم برگرفتند آموزش خواستند گریه و زاری کردند من خدای بخشنده مهربانم توبه پذیرم گناه می بخشم من به آنها رحم کردم مانعی برای درخواست باران ندارند مگر نظر تو که از من خواستی باران بر آنها نیارم تا تو خواهش کنی اکنون بخواه تا به فریاد آنها برسیم و از آسمان باران بر آنها بیارم ادریس گفت بار الها این خواهش را از تو نمی کنم خدای عزوجل فرمود با اینکه من خواستارم چرا نمی خواهی تا اجابت کنم گفت خواهش نمی کنم.

آمدن ادریس میان مردم

خداوند به فرشته ای که مامور بود بغذای ادریس دستور داد غذای او را باز دارد ادریس آن روز را به شب آورد خوراکش نرسید اندوه خورد گرسنه صبر کرد شب و روز دوم نیز گرسنگی و اندوهش سخت شد شب و روز سوم اندوهش بیشتر و صبرش کمتر فریاد زد پروردگارا پیش از آنکه جانم را بگیری روزیم را بند آوردی خدای عزوجل باو وحی کرد ای ادریس سه شبانه روز خوراکت بند آمد بیتابی کردی و بیست سالست که همشهریانت در سختی بسر می برند نه بیتابی کردی و نه از آنها یاد کردی سپس از تو خواستم که درخواست کنی از آسمان بر آنها بیارم خواهش نکردی و از یک سؤال برای آنها دریغ کردی من با گرسنگی ترا ادب کردم و صبر تو

کم شد و بیتابی تو آشکار شد از جای خود فرود آمدی و معاش خود را بجوی من جستن آن را بچاره خودت واگذارم ادریس از جای خود به شهری درآمد به طلب یک خوراک برآمد تا گرسنگی را چاره کند.

زننده کردن ادریس مرده را

دید از خانه دود بلند است به سوی آن رفت بر پیره زنی درآمد که دو قرص نان روی تابه نهاده گفت ای زن به من خوراکی بده که از گرسنگی بیتابم گفت ای بنده خدا نفرین ادریس برای ما خوراک فزونی نگذاشته تا به کسی دهیم سوگند خورد که جز این دو قرصه نان چیزی ندارد و گفت برو در قریه دیگر معاش بجو گفت باندازه بده که جانم را حفظ کنم و پایم را بکشم تا جستجو کنم گفت این دو قرص یکی از من و دیگری از پسرم اگر قوت خودم را بدهم می میرم و اگر قوت پسرم را بدهم او می میرد گفت پسر تو کوچک است نصف قرض او را بس است و با آن زننده ماند نصف مرا کافیست که زننده بمانم زن قرص خود را خورد و قرص دیگر را نصف کرد و بین ادریس و پسرش قسمت کرد چون پسرش دید ادریس از قرصه او می خورد از پریشانی مرد مادرش گفت ای بنده خدا فرزند مرا از بیتابی بر قوتش کشتی ادریس گفت من باذن خدا او را زننده می کنم بیتابی مکن و بازوی کودک را گرفت و گفت ای جانی که از تن این کودک بیرون شدی به امر خدا باز آی بتنش باذن خدا من ادریس پیغمبرم روح بچه باذن خدا برگشت چون پیره زن سخن ادریس را شنید و دید پسرش زننده شده گفت من گواهم که تو ادریس پیغمبری و بیرون شد و در بین قریه داد زد مژده فرح دهید که ادریس به شهر آمد.

کیفر زورگویان

ادریس رفت تا به مکان شهر جبار نخست رسید دید تل خاکبست مردم دورش جمع شدند گفتند ای ادریس آیا به ما ترحم نمی کنی در این مدت بیست سال به سختی و گرسنگی گذرانیم اکنون از خدا بخواه باران بر ما بفرستد گفت تا پادشاه کنونی شما (زورگوی دوم) با اهل قریه سر و پای برهنه نیابند و از من خواهش نکنند نیاید گفته او بگوش آن زورگو رسید چهل مرد فرستاد تا ادریس را نزد او برند آمدند گفتند زورگو ما را نزد تو فرستاده تا ترا ببریم بر آنها نفرین کرد همه مردند خبر به زورگو رسید پانصد تن فرستاد تا او را ببرند آمدند گفتند زورگو ما را فرستاده تا ترا ببریم گفت به مردگان یارانتان بنگرید گفتند ای ادریس بیست سالست ما را از

گرسنگی کشتی می خواهی اکنون نفرین کنی ما بمیریم آیا رحم نداری گفت من نزد او نمی یایم و از خدا هم برای شما باران نمی خواهم تا زورگوی شما پای برهنه با اهل شهر نزد من آیند بروید زورگو را از گفته ادریس خبر کنید و بخواهید تا او با اهل شهر پای برهنه نزد ادریس آیند همه با پای برهنه آمدند متواضع جلو او ایستادند از او خواهش کردند که از خدای عزوجل بخواهد تا باران فرستد ادریس از خدای عزوجل خواهش کرد تا آسمان بر شهرستان و نواحی بارد و سیراب کند ابری بر آنها سایه افکند و رعد و برق ظاهر همان ساعت باران فراوانی بر آنها بارید تا پنداشتند غرق خواهند شد و به خانه های خود نرسیده بودند که اندوه آب در دل آنها افتاد.

پنج چیز نتیجه کلی

از این قصه پنج حاصل بدست آمد ۱ زورگویی باعث غیبت حجت و منع رحمت می گردد و ما آن را در جلد اول کیفر کردار نوشتیم ۲ غیبت حجت در امت گذشته بوده ۳ رجعت بازنده کردن حق است ۴ برگشت مردم به سوی خدا سبب ظهور است ۵ آمدن حجت میان مردم سبب فراوانی رحمت است

کیفیت خروج مردم از قبر در رجعت

۳ بیان ۵۰) در حدیثی از علی علیه السلام روایت کرده که چون قیام قائم نزدیک شود در جمادی الاخر و ده روز از رجب بارانی آید که خلایق مانند آن ندیده باشند و بر آن گوشت (بدن) مومنین در قبرهایشان را میرویند و گویا به آنها می نگریم که از جانب جهینه رو آورده اند از روی سرشان و روهایشان خاک را برطرف می کنند
امام صادق علیه السلام فرمود زمانیکه قیام قائم علیه السلام برسد مردم را در جمادی الاخر و ده روز بر حسب بارانی گرد که خلایق مانندش ندیده باشند پس خداوند با آن گوشت های مومنین و بدنهای آنها را در قبرها می رویند و گویا می نگریم به آنها که از طرف جهینه رو کرده اند موهایشان را از خاک پاک می کنند.

رجعت در زیارتها وارد شده

شیخ طوسی در مصباح در زیارت ابوالفضل علیه السلام این جمله را روایت کرده **اِنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِاَبَائِكُمْ مُؤَقِنٌ** همانا که من به (ولایت) شما مومن ام و به برگشتن شما یقین دارم و در زیارت رجبیه که بوسیله ابوالقاسم حسین بن روح آمده می خوانید و **اِنَّ يَرْجِعُنِي مِنْ حَضْرَتِكُمْ خَيْرٌ مَّرْجِعٍ** (و از خدا خواهم که مرا از حضرت برگرداند بهترین برگشتن و در زیارت سرداب مقدس می خوانید **فَاَجْعَلْنِي يَا رَبِّ فِيْ مَن**

يَكْرِفِي رَجَعْتِهِ (پروردگارا مرا قرار ده در کسانی که در برگشتن آنان بر می گردد) و در جای دیگر اللَّهُمَّ ارِنَا وَجْهَ وَلِيِّكَ الْمَيْمُونِ فِي حَيَاتِنَا وَبَعْدَ الْمَوْتِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَدِينُ لَكَ بِالرَّجْعَةِ بَيْنَ يَدَي صَاحِبِ الْبُقْعَةِ بَارِ خَدَايَا بَمَا رَوَى وَلِيَّتِ رَا دَر زَنَدَگِی مَآ بِنَمَايَان وَ بَعْدَ از مَرَدَن بَار خَدَايَا مَن بَرَجَعَتِ بَرَايِ دَر جَلُو صَاحِبِ اَیْنِ بَقَعِه اَعْتِقَادِ دَارَمِ (و در ضمن دعاها و زیارتها از این فقرات زیاد به چشم می خورد) پس با رجعت امتها و رجعت این امت وجود اقدس امام زمان عجل الله فرجه ثابت گردید.

استغاثه بامام زمان

شعیبان نالان از داغ هجرانت	مهدی یا مهدی جانها به قربانت
دیده ها گریان از چشم گریانت	قلیها سوزان از دوری رویت
کن نظر بر ما از لطف و احسانت	روزگار ما شد تیره از دشمن
ده شفا ما را جانا به درمانت	ما مریضانیم معلول و دل خسته
جود و احسان کن بر ریزه خوارانت	ما گدایانیم بیچاره و مضطر
خانمان ده ای شه ز سامانت	در بدر گشتیم بی خانمان هستیم
چونکه تو آئی باشیم به قربانت	در غیابت گرما غرق عصیانیم
دردها غمها جانها بقربانت	شکوه ها داریم از دشمنان هر روز
زانکه ما هستیم همواره مهمانت	دست ما را گیر ای سرور خوبان
قسمت ما کن حق عزیزانت	آرزوی ما کرب و بلا باشد
آخر عمرش گردید حیرانت	از برای حق دریاب (مقدم) را
چون ز جان و دل هستیم خواهانت	بینوایان را از خود مران ای شه

بخش ۱۱ علل غیبت ولی عصر علیه السلام

عیون (۲۴۳) البته در عالم چیزی بی علت بهم نمی رسد در میان امامان بحق از علی عجل الله فرجه تا حضرت مهدی عجل الله فرجه اعمالشان بی علت نبوده از سکوت مولا چندین سال و صلح امام دوم و شهادت امام حسین علت داشته من جمله غیبت طولانی حضرت مهدی عجل الله فرجه علت دارد یکی ترس کشته شدن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

لَا بُدَّ لِلْغُلَامِ مِنْ غَيْبَةٍ فَقِيلَ لَهُ لِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يَخَافُ الْقَتْلَ

ناگزیر است برای جوان از نماندن پس گفته شد برای چه یا رسول الله فرمود از کشته شدن می ترسد

زراره گوید از ابا جعفر علیه السلام شنیدم فرمود برای قائم پیش از ظهورش غیبتی است گفتم چرا فرمود: **يَخَافُ وَأَوْمِي بَيِّدُهُ إِلَى بَطْنِهِ**: می ترسد و به شکم خود اشاره نمود یعنی قتل و آن حضرت فرمود: **إِنَّ اللَّهَ إِذَا كَرِهَ لَنَا جُورًا قَوْمٍ نَزَعْنَا مِنْ بَيْنِ أَعْيُنِهِمْ**: همانا خداوند هرگاه برای همسایگی گروهی نخواهد ما را از بین شما بر می دارد.

غیبت حضرت مانند غیبت یوسف است

(۲۴۴) سدید گوید شنیدم امام صادق علیه السلام می گفت. **ان في القائم سنة من يوسف**، همانا در قائم (علیه السلام) سنتی از یوسف است گفتم گویا خبر او را یا غیبت او را یاد می کنند فرمود آنچه را این است انکار کند اشباه خوکانست (از جهل) بدرستیکه برادران یوسف اسباط اولاد پیغمبران بودند با یوسف تجارت کردند و او را فروختند و با او گفتگو کردند و حال آنها برادر او بودند با یوسف تجارت کردند و او را فروختند و با او گفتگو کردند و حال آنها برادر او بودند و او برادر ایشان بود او را نشناختند تا اینکه یوسف به آنها گفت من یوسفم و آنچه را این امت ملعونه منکر می شود آنست که خداوند عزوجل در وقتی از اوقات می خواهد حجت خود را نماند کند و در حقیقت یوسف بسوی او از ملک مصر دوست تر بوده و بین او و بین پدرش هیچده روز راه بود اگر خدای عزوجل می خواست جای او را بشناساند بر آن قدرت داشت به خدا قسم یعقوب و فرزندان او نزد رسیدن بشارت نه روز از شروعشان تا مصر سیر کردند

سیر حضرت در امت پس آنچه را این امت منکر می شوند آنست که خدا با حجت خودش چنان می کند که با یوسف نموده، از اینکه در بازارها سیر می کند و بر بساط آنها پا می نهد و آنان او را نمی شناسند تا زمانیکه خداوند عزوجل اجازه دهد او را که به آنان خود را معرفی کند چنانکه به یوسف اذن داد هنگامیکه گفت **هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ** (آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید زمانیکه شما نادان بودید) آنها گفتند **إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفَ** (بدرستیکه تو یوسفی) او گفت من یوسفم و این برادر منست.

مؤلف گوید آنانکه پیغمبر زاده بودند و برادر یوسف با او چه کردند این امت که نه نسبتی با حضرت دارند و نه پیغمبر زاده‌اند

مردم را با غیبت آشنا می‌گردند

در اثبات الوصیه روایت نموده که حضرت ابوالحسن عسکری خود را از بسیاری از شیعیان پنهان می‌کرد مگر از عدد قلیلی از خواص و چون امر به حضرت عسکری منتهی شد از پشت پرده با خواص و غیر خواص تکلم می‌کرد مگر در اوقاتی که برای رفتن به خانه سلطان سوار می‌شد و این عمل از آن جناب و پدرش قبل از او برای غیبت صاحب‌الزمان مقدمه بود که شیعه با غیبت مألوف و از آن وحشت نکنند

غیبت امام زمان و علل آن

حضرت مهدی دو غیبت دارد یکی صغری (کوچکتر) و یکی کبری (بزرگتر) و آن حضرت در روز جمعه دهم شوال (یا ذیقعه) سنه ۲۶۲ هجری در سن شش سالگی از جور اعداء از انظار غائب شد و تقریباً هفتاد و چهار سال دوران نیابت خاصه و نواب اربعه غیبت صغری باشد در این مدت بوسیله نواب اربعه از آن بزرگوار درک فیض می‌شد و بغیر از نواب اربعه بیش از یکصد و ده نفر خدمت آن حضرت رسیدند که در جلد دوم کفایة‌الموحدین نام آنها نبشته شده و از آن به بعد نیابت خاصه قطع شد و اول غیبت کبری شد و یکی از علل آن جریان امتها بود چون معلوم شد آنچه در امتها واقع شده در این امت واقع می‌شود علل دیگر از این قرار است.

دوازده علت در غیبت

سید مرتضی علیه‌الرحمه در شافی در رساله غیبت و غیر او چند جواب از اعتراض بعدم انتفاع مردم از امام غایب داده‌اند اول آنکه چون در همه وقت احتمال ظهور آن حضرت داده می‌شود همین معنی باعث امیدواری خوبان و انزجار مردم از بعضی قبایح می‌گردد پس فرقت بین نبودن امام و غیبت او، حقیر گویم کسی که معتقد باشد بامام حاضر دانا که از کردار مردم باذن خدا آگاهست و اعمال او بامام عرضه داده می‌شود هرگز پیرامون قبایح نمی‌گردد چنانکه نماز انسان را از فحشاء باز می‌دارد (۲ نعمائی ۳۸)

علت دوم غیبت

یکی از علل غیبت آنست که وجود لطف است و لطف بر خداوند برای خلق

واجبست و آن را حق تعالی به خلق انجام داده و مانع انتفاع مردم از امام علیه السلام دشمنان آن حضرت می باشند چنانکه رسول خدا چند سال با بنی هاشم از جور کفار قریش و غیر قریش در شعب ابیطالب بسر می برد مانند شمس که وجود دارد ولی ابر مانع از نور می گردد و مانند غیبت امام است زمانیکه امام از جور مردم ساکت باشد مثل مدت سکوت علی علیه السلام و مدت خانه نشستن سایر ائمه حضرت سجّاد و صادقین علیهم السلام و در عین حال مثل خورشید فیاض بودند امام مانند قرآن هادی و نافع عامست ولی چون همه می خواهند از آن بهره برند متقین و مومنین را سود می دهد چنانکه نقل است امام زمان به شهری می روند آنجا فرزندان دارند و مشکلات آنها را از ماوراء حجاب حل می کنند.

حکایت شیخ مفید

سید مرتضی و مجلسی در انتفاع مردم از امام و هدایت یافتن آنان از آن حضرت حکایت کرده اند که زنی مُرد و حملش زنده بود چنانکه در قصص العلماء در احوال شیخ مفید نوشته کسی از دهات خدمت شیخ مفید رسید و پرسید زنی حامله فوت کرده حملش زنده است آیا باید شکم ضعیفه را شکافت و طفل را بیرون کرد یا اینکه با آن حمل او را دفن کنیم شیخ مفید فرمود با همان حمل او را دفع کنید آن مرد برگشت و در بین راه دید سواری از پشت سر می تازد چون نزدیک رسید گفت ای مرد شیخ مفید فرموده شکم آن زن را بشکافید و طفل را بیرون آورید و مرده را دفن کنید آن مرد رفت و چنان کردند بعد از چندی خدمت شیخ رسید و ماجرا را برای او نقل کرد شیخ فرمود من کسی را نفرستادم و معلوم است که آن کس صاحب الامر بوده اکنون که در احکام خطا می کنم بهتر آنکه فتوی ندهم پس در خانه را بست و بیرون نیامد ناگاه از حضرت صاحب الزمان توقیعی بیرون شد به سوی شیخ که بر شما است اینکه فتوی بگوئید و بر ما است اینکه شما را محکم کنیم و نگذاریم شما در خطا واقع شوید پس شیخ بار دیگر به مسند فتوی نشست.

توضیح مطلب

شیخ اسدالله کاظمینی در کتاب مقامات گفته که اجماع علما امامیه است که برای شیخ مفید توقیعات بیرون آمده از امام بخت مبارک امام زمان (البته در غیبت کبری بوده) ولی شیخ ادعای بابیت نکرده اند ولی در زمان غیبت صغری توقیعات زیادی از آن جناب بنواب اربعه بیرون آمده

علت سوم غیبت

هاشمی از امام صادق روایت کرده که صاحب الامر ناگزیر غیبت دارد که در آن هر باطل کننده (امامت) بشک افتد گفتم چرا فرمود برای امریکه برای ما در کشف آن اذن نیست که به شما بگوئیم گفتم وجه حکمت در غیبت او چیست فرمود وجه حکمت در غیبت های کسانی است که از او جلوتر بودند از حجت های خدا وجه حکمت در این امر روشن نمی شود مگر بعد از ظهورش چنانکه وجه حکمت روشن نشد زمانی که خضر کشتی را سوراخ کرد و غلام را کشت و دیوار را سرپا کرد برای موسی مگر وقت جدا شدن آن دوی پسر فضل این امر از امر خدا و سرّی است از سر خدا و غیبتی از غیبت خدا و زمانی که ما دانستیم خداوند حکیم است تصدیق می کنیم به اینکه افعال او همه اش حکمت است و اگر چه وجه آن برای ما منکشف نباشد (صب ۴۲۸)

علت چهارم غیبت

یکی از علل غیبت کثرت دشمنان آن بزرگوار است که اگر ظاهر شود آن حضرت را شهید می کنند چنانکه سایر ائمه را شهید کردند چنانکه ناقه ی صالح را با آن همه انتفاع پی کردند چنانکه یحیی و زکریا را کشتند منتهی فرقت بین آنان و حضرت بقیه الله و آنان مامور بماندن در دنیا و تشکیل دولت حقه و قیام نبودند اما امام زمان حجة بن الحسن ذخیره ی خداوند است و به قیام و تشکیل دولت حقه در پهناور زمین آماده شده است و زراره از صادقین روایت کرده که گفتند برای جوان قبل از قیامش غیبتی است گفته شد چرا فرمود بر نفسش ذبح (کشتن) را می ترسد.

علت پنجم غیبت

یکی از علل غیبت ممکن است از خداوند بر مومنین لطف جدید باشد که به دوستان بر می گردد چون خداوند می داند اگر امام ظاهر گردد مدعیان ایمان ثابت نخواهند ماند و تسلیم آن حضرت کاملاً نخواهند بود چنانکه در این باره حکایتها شده حکایت آقای بهبانی و حکایت علماء نجف.

امتحانی از دانشمندان

خزینه ۵۴۶) زمانی در نجف اشرف مقدسین بسیار شده بیکدیگر گفتند چه زمان از این وقت بهتر است که ما همه پرهیزگاریم اگر حدیثی وارد شده که سیصد و سیزده نفر مومن بهم رسند صاحب الامر ظهور می کند راست باشد باید این زمان ظهور

نماید زیرا صلحاه ترک نعمتها دنیا کرده ملازم نجف شده‌اند بعد از تفکر و تدبر بنا را گذاردند یک نفر با ایمان و تقوی و زهد و علم برگزینند به مسجد سهله فرستند تا امر نهان آشکار گردد لذا از علماء گروهی را که همه اعتراف بفضل آنان داشتند برگزیدند و باز از بین آنان افضل و اتقی را جدا کردند تا اینکه منحصر به فردی شد که پس بلاخلاف او را با فضیلت قبول کردند و بوادی السلام فرستادند تا استکشاف ظاهر نشدن را نماید آن شخص بعد از مدتی بدون نتیجه برگشت و برای رفیقان خود نقل کرد که چون از نجف اندکی بیرون شدم پس از قدری راه سواد شهری نمایان شد پس داخل شدم پرسیدم این چه شهر است شخصی گفت این شهر صاحب‌الامر است خانه حضرت را از او پرسیدم خود را با شعف بدرخانه رسانیدم دق‌الباب کردم یکی از ملازمان حضرتش بیرون شد گفتم می‌خواهم به محضر مقدس صاحب‌الامر شرفیاب شوم آن مرد رفت و برگشت که صاحب امر فرمودند برو به منزل فلانی که از معنویین شهر است و دختر او را به عقد تو در آورده‌ایم باش و فردا نزد ما بیا من به منزل آن شخص معروف وارد شدم و پیغام حضرت را رسانیده او قبول کرد و بنای زفاف مقرر شد چون به حجله‌گاه درآوردند همین که خواستم دستی برسانم آواز کوس حرب برآمد که صاحب‌الامر خروج می‌کند با خود گفتم ایشان بروند من نیز از دنبال خواهم رفت ناگاه قاصد حضرتش رسید که بسم‌الله ما خروج کردیم بیا به جهاد بیرون شو گفتم بگوئید ایشان بروند من نیز از عقب خواهم آمد قاصد فوراً برگشت که حضرت می‌فرماید فوراً باید بیائی گفتم اگر چه چنین فرموده ولی اکنون نخواهم آمد چون این حرف از من صادر شد خود را در همان صحرای نجف دیدم که از آنها اثری نیست دانستم ما را استعداد رکاب حضرت نمی‌باشد و حکایت دیگری در صفحه ۵۶۲ به همین مضمون وارد است.

علت ششم مهلت بطاغان

یکی از علل غیبت امتحان مومنین و مهلت به منکرین است که آنان در سختی‌ها آزمایش بشوند و استقامت ورزند و اینان هر چه خواهند شهوات رانی کنند در نتیجه مومنین بوعده خدا امیدوار و مستوجب بهشت شوند و منکرین بهره خود را از دنیا بگیرند و مستوجب آتش شوند.

علت هفتم درگیری شدید

یکی از علل غیبت حضرت بقیه‌الله آنستکه اگر ظاهر شود یا باید با طاغوت‌های

زمان بجنگد که هنوز وقت آن از جانب خدا نرسیده و یا آنکه باید با تقیه با طاغوتها موافقت کند چنانکه آباء بزرگوارش بتقیه عمل نمودند با انتظار رسیدن هنگام قیام از امر خداوند و چون آن حضرت حجت بالغه و قائم به شمشیر است برای تطهیر زمین از ارجاس حکمت بالغه الهی اقتضا کرده که کسی بر آن حضرت راهی نداشته باشد و این علت را تائید می‌کند آنچه از حضرت باقر و صادق و رضا نقل شده که از هر یک از آن بزرگواران از علت غیبت پرسیدند جواب دادند علت در آن آنست که برای کسی در گردن آن حضرت بیعتی نباشد زمانیکه با شمشیر خروج می‌کند زیرا هر یک از آباء طاهرین آن حضرت که بودند در گردنشان بیعتی (خواه ناخواه) از یکی از طواغیت زمانش بوده و حتی همین علت از جمله اعتذار علی علیه السلام بود از قعود از خلافت و در حقیقت در نخست آن حضرت بالاجبار (جهت حفظ اسلام) به بیعت با آن سه مضطر شد و چون بیعت در گردن آن حضرت واقع شد نقضش ممکن نبود بجهت کشته شدنش و نقض بیعت نزد آن سه ارتداد بشمار می‌رفت (۲ نعمائی ۲۱)

علت هشتم غیبت از خود حضرت

از اسحق بن یعقوب روایت شده از ناحیه مقدسه بدست محمد بن عثمان پاسخ آمد و اما علت آنچه از غیبت او واقع شد خداوند عزوجل می‌فرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلْكُمْ تَسْوَكُم** ای گروندگان از اشیائی نپرسید اگر برای شما آشکار شود شما را بد آید.

البته از پدرانم کسی نبود مگر در گردنشان برای طاغی زمانش بیعتی بود و من خروج می‌کنم هنگامیکه بیعت کسی از طاغوتها در گردنم نباشد و اما وجه انتفاع بمن در غیبتم مثل انتفاع به خورشید است زمانیکه از دیده‌ها غایب می‌شود و من برای اهل زمین امانم چنانکه ستارگان برای اهل آسمان امانند پس در سؤال را ببینید از آنچه به شما سود ندارد و خود را بر آنچه کافی است بزرحمت نیندازید و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که آن فرج شما می‌باشد و سلام بر تو این اسحق بن یعقوب و بر کسی که پیروی هدایت باشد.

علت نهم

یکی از علل غیبت جریان امتهای گذشته است که در این امت آنچه در آن امت واقع شده در این امت واقع می‌شود حنان بن سدید از امام صادق روایت کرده که فرموده برای قائم از ما غیبتی است که مدتش بطول انجامد گفتم چرا ای پسر پیغمبر

خدا فرمود زیرا خدای عزوجل سنتهای انبیاء را در غیبتهایشان جاری می‌کند و ناگزیر است از استیفای مدت غیبتهای آنان خداوند فرمود **لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ** (هر آینه حالتی بر حالتی مرتکب می‌شوید) یعنی حالات امم سالغه بر شما جاری می‌شود حالتی بعد حالتی در وقتی بعد از وقتی.

غیبت در امت‌های گذشته

اول ادریس از شیعیانش غایب شد تا وقتی که جبار زمان کشته شد بعد ظاهر گردید و پیروانش را به فرج و قیام نوح وعده داد و خدا او را به آسمان برد و شیعه منتظر نوح بودند تا ظاهر شد دوم صالح زمانی از قومش غایب شد با اینکه میانسال بود و قتیکه ظاهر شد از طول مدت او را نشناخته سوم غیبت ابراهیم شبیه غیبت حضرت حجت است که در ولادت تا بلوغ اختفا داشت چهارم موسی یک بار از قتل قبطی غیبت داشت و بعد از قتل غیبت مدین بود تا بنبوت رسید و در تیه نیز غیبت کرده پنجم یونس به شکم ماهی رفت و غیبت از امت نمود ششم سلیمان و قتیکه آب انگشتر او را گرفت غیبت نمود هفتم نوشته‌اند مریم با عیسی دوازده سال از یهود گریخت و آنجا غیبت کرد نهم یوسف چندین سال از پدر غایب بود دهم عزیر صد سال از بنی اسرائیل غایب شد بعد زنده گردید و برگشت یازدهم اوصیاء موسی اول آنها یوشع بن نون از امت غایب گردید تا آخر که اینها در الزام الناصب ص ۲۸۰ مفصلاً نوشته شده.

علت دهم غیبت پیغمبر خاتم

مسلمین اتفاق دارند که پیغمبر از جهت توطئه کفار مکه در قتل آن حضرت از امت در غار ثور غیبت کرد و گرنه او را می‌کشتند و همچنین سه سال در شعیب ابی طالب غیبت داشتند مطلب در بخش ۱۳ ناحیه مقدس تشریح شده.

علت یازدهم در غیبت

امام صادق فرمود این امر تا انقضاء دولتهای باطل تاخیر افتاد تا اینکه کسی از آنان نگوید اگر من مالک می‌شدم و تمکن می‌یافتم عدالت می‌کردم و احسان می‌نمودم پس خداوند آنها را تمکن داد جلوتر برای اینکه دولت مهدی و آل محمد علیهم‌السلام آخر دولتها باشد و به قیامت متصل گردد چنانکه در اخبار متواتر آمده پس برای کسی برهان سخنی بر خدای سبحان نمی‌ماند.

علت دوازدهم در غیبت

ابن عمید از امام صادق روایت کرده از آن حضرت پرسیدند چرا امیرالمؤمنین اول بار با مخالفین نجنگید فرمود برای اینکه در کتاب خداوند است **لَوْ تَرَىٰ لَوْ لَعَذَابُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً** (اگر زایل شوند هر آینه یا کیفر می‌کنیم کسانی را که کافر شدند از آنها عذاب دردناک) گفتم تزایل آنها یعنی چه فرمود ودایع مومنین است در صلب کفار و هم‌چنین هرگز قائم ابداً ظاهر نشود تا اینکه ودایع خداوند عزوجل (از اصلاب) بیرون آید پس زمانیکه پشت در پشت از دشمنان خدا خارج شوند (و مومنی در پشت کافری نماند) پس آنان را می‌کشد.

کثرت فضائل آن حضرت

یکی از علل غیبت شاید کثرت فضائل و عظمت فرمان آن بزرگوار باشد که سینه‌ها و قلبها تاب تحمل و فرمانبرداری آن حضرت را نداشته باشد حتی دوستان چنانکه این مطلب از حضرت جواد علیه السلام بدست می‌آید ابوخالد گوید از ابا جعفر علیه السلام پرسیدم که حضرت قائم را نام ببرید تا او را بنامش بشناسم فرمود ای اباخالد من از امری پرسیدی.

سَأَلْتَنِي مِنْ أَمْرِ لَوْ أَنَّ بَنِي فَاطِمَةَ عَرَفُوهُ لَحَرَّصُوا عَلَيَّ أَنْ يَقَطَعُوهُ بِضِقَّةٍ بِضِقَّةٍ
 که اگر بنی فاطمه او را بشناسند هر آینه حریص می‌شوند بر اینکه او را پاره پاره کنند (صب ۴۳۱)

تشبیه آنحضرت را به شمس

از جابر جعفی از جابر انصاری نقل شده که از رسولخدا پرسیده شد آیا شیعه به قائم در غیبت او سود می‌برد فرمود آری بحق آنکه مرا بنبوت فرستاد **إِنَّهُمْ لَيَنْتَفِعُونَ بِهِ وَيَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَلَا يَتَمَنَّوْنَ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ جَلَّتْهَا السَّحَابُ** البته آنها به او بهره برند و از نور ولایت او در غیبتش روشنائی گیرند مثل بهره‌ی مردم از خورشید و اگر آن را ابر نماند کرده باشد در اینجا هشت تشبیه از مجلسی آورده می‌شود: اول نور وجود و علم و هدایت به خلق بتوسط او می‌رسد زیرا با اخبار ثابت شده آنان علل غائی برای ایجاد خلق‌اند اگر نبودند نور وجود به دیگران نمی‌رسید به آنان شفا می‌گیرند بتوسل آنان علوم و معارف به خلق می‌رسد و بلا از مردم دفع می‌شود اگر نبودند خلق به کردار بدشان معذب می‌شوند چنانکه خداوند فرموده **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ** (خدا آنها را عذاب نمی‌کند با اینکه تو در

آنها باشی)

دوم خورشید با انتفاع مردم در زیر ابر باز انتظار بیرون شدن او را در هر حال دارند تا کاملاً بهره برند شیعیان مخلص هم در هر وقت و زمانی منتظرند لکه‌های ابر باطل بر طرف شود.

سوم منکر وجود حجة‌الله با آثار وجودش مثل منکر وجود شمس است با آثارش در زیر ابر **چهارم** خورشید گاهی در ابر برای بندگان اصلح است از ظهورش برای آنها و غیبت امام زمان نیز در پرده غیبت اصلح است.

پنجم نظر کردن به شمس مضر دیده ضعیف است همچنین نظر کردن به جمال دل‌آرای مهدی برای چشم ضعیف ضرر دارد ولی در زیر ابر سود دارد.

ششم **وقت ظهور** خورشید بعضی متوجه آن هستند و بآن می‌نگرند و بعضی غافلند و ممکن است در غیبت بعضی به آن حضرت بنگرند و بعضی ننگرند و بهره نبرند.

هفتم **خورشید** نورش به درون خانه‌ها بقدر روزنه و در وارد می‌شود همچنین نور ولایت امام زمان بقدریکه دلها راه دارد داخل آن می‌شود تا بجائی می‌رسد که مقابل خورشید قرار می‌گیرد و تمام جهات او را نور شمس فرا می‌گیرد.

قصه عجیب در امر امام

خزینه (۵۶۴) آقا باقر بن محمد بهبهانی گوید در اول ورود بکربلا ی معلی مردم را موعظه می‌کردم روزی در منبر حدیث شریفی که در خرائج راوندیست در طی بیاناتم بزبانم جاری شد که مضمونش اینست بسیار مگوئید چرا آن حضرت ظهور نمی‌کند زیرا طاقت سلوک با او را ندارید لباس او درشت و خوراک او نان جو است و گفتم از الطاف الهیه غیبت صاحب‌الزمانست زیرا که تا ما را قوت اطاعت وی نیست پس اهل مجلس بیکدیگر نگاه کردند و شروع بسرگوشی نمودند که این مرد راضی نیست آن حضرت ظهور کند که مبادا ریاست از وی زایل شود و بحدی زمزمه در بین ایشان شد که ترسیده از منبر سرعت فرود آمدم بخانه رفتم و در را بر مردم بستم بعد از ساعتی در زدند من به عقب در آمدم گفتم کیستی گفت فلانی هستم که سجاده ترا به مسجد می‌بردم در را گشودم و او سجاده را از همانجا به صحن خانه انداخت و گفت ای مرتد سجاده خود را بردار که در این مدت بیهوده بتو اقتدا کردیم و عبادت خود را باطل کردیم.

امر بقتل فرزند

من سجاده را برداشته و آن مرد رفت و من از ترس در را محکم بستم و متحیر نشستم چون پاسی از شب گذشت دق الباب کردند من از ترس تمام عقب در رفتم گفتم کیستی دیدم همان سجاده بر دار است که با زبان بسیار عذرخواهی آمده و معذرت می‌خواهد و قسمهای سخت می‌دهد که در را باز کنم من بصدق وی یقین کردم در را گشودم دیدم به قدمهای من افتاد و پاهای مرا بوسید گفتم ای مرد مسلمان آن سجاده آوردن چیست و مرتد گفتن به من چه بود و این قدم بوسیدن تو چیست گفت مرا ملامت مکن.

چون از نزد شما بیرون شدم و نماز مغرب و عشا را خواندم خوابیدم در عالم خواب دیدم حضرت صاحب الزمان ظهور کرده پس من بشتاب تمام خدمتشن مشرف شدم به من فرمود ای فلان این عبا را از مال فلانست و تو ندانسته و از دیگری گرفته‌ای باید به صاحبش رد کنی من عبا را بصاحبش رد کردم آمدم فرمود این عبا تو نیز از فلان شخص است و تو او را از دیگری خریده باید آن را هم به صاحبش رد کنی و همچنین تمام لباسها تمام شد و شروع به خانه و ظروف و فروش و مواشی و باغها و سایر متعلقات نموده و هر یک را مالکی معین نمود و باورد فرمود پس بمن فرمود زنیکه در عقد تو است خواهر رضاعی تست و تو ندانسته او را تزویج کرده او را هم باید باهشش رد کنی او را هم رد نمودم پس پسری دارم (قاسم علی) نام ناگاه در آن حال پیدا شد و همین که نظر آن حضرت بر او افتاد فرمود این پسر نیز از همین زنت پیدا شده و ولد حرام خواهد بود این شمشیر را بردار و گردن او را بزن من در این هنگام در غضب شده گفتم به خدا قسم که تو سید نیستی و از ذریه پیغمبر نمی‌باشی تا چه برسد که صاحب الزمان

محل غیبت صاحب الامر

شیخ طوسی فرموده محل آغاز غیبت سرداب مقدسه بوده نه اینکه اکنون هم در آنجا بسر برد چنانکه عامه ایراد کرده‌اند که چگونه با این طول زمان در آنجا زندگی می‌کند و اکل و شرب او از کجاست ما چنین اعتقادی نداریم بلکه آن را بما بسته‌اند باز گفته بر فرض آنکه چنین باشد مانعی ندارد زیرا عامه معتقدند دجال در مغال یا در چاهی دست و پا بسته حبس است معذالک خداوند او را کفالت می‌کند ولی خود را نیز در هر جا باشد کفالت می‌کند بهر حال مکان آن حضرت زمان غیبت صغری در

مدینه یا رضوی یا ذی طوا باشد و خواص از دوستان از او مطلع بودند چنانکه در صابرا دیدند سپس کسی بر آن حضرت در جای مخصوص خبر نیافت.

در مکه و مدینه

امام صادق فرمود قائم ما را دو غیبت است یکی کوتاه و دیگری دراز در اول خاصه شیعه بمکان او عالمند و در دوم خاصه موالیان او هم نمی دانند و روزی بکوه رضوی نظر افکند فرمود برای صاحب این امر این کوه دو غیبت است یکی درازتر از دیگری.

در حدیث دیگر حضرت باقر فرمود نِعْمَ الْمَنْزِلَ طَيْبَةٌ نِيكُو مَنْزِلِي است طيبة (مدینه) و جاهای دیگری نیز مفهومست مانند کربلا بالاخره در اطراف مکه و مدینه و اماکن مقدسه بسر می برد و از انظار مخفی باشد. بلکه تمام عالم

همراهان صاحب الامر

حضرت رضاعلی^(ع) فرمود زود است که خداوند باو (خضر) قائم ما را مانوس کند و وحشت وی را با ایمنی با او ببرد (پس خضر همراه او باشد و دیگر ملائکه و مومنین از جن چنانکه حضرت صادق بمفضل فرمود و دیگری سی نفر از مومنین چنانکه آن حضرت فرمود **وَمَا بَثَلْتَيْنِ مِنْ وَحْشَةٍ بِأَسَى كَسٍ وَحَشْتِي نِيْسَتِ** (ولی معلوم نیست این بزمان اول اختصاص دارد یا هر دو زمان و در بخش ۱۸ اهلبیت و فرزندان و شهر امام زمان بیان شده

وقت ظهور را کسی نمی داند

اخبار ائمه از جهت مصالحی وقت ظهور را معین نمی کند و شیعه بر همین عقیده با امیدواری رشد کرده و زیسته و هر اموری بر آنها آسان شده و بر همین عقیده ثابت مانده اند و حتی خود حضرت نیز وقت آن را نمی دانند و اگر معین می شد امیدها قطع می گردید از حضرت باقر پرسیدند آیا برای این امر وقتی هست فرمود **كَذِبَ الْوَقَاتُونَ** سه بار دروغ گفتند وقت زندگان مهزم اسدی بامام صادق گفت این امر که ما در انتظارش هستیم چه وقت است فرمود:

كَذِبَ الْوَقَاتُونَ وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَى الْمُسْلِمُونَ وَ إِلَيْنَا يَصِيرُونَ وقت زندگان دروغ گفتند و شتاب زدگان تباه شدند و تسلیم شدگان رها شدند و برگشت آنان بسوی ما است و نیز فرمود وقت گذاران دروغ گفتند ما در آنچه گذشته وقت نزدیم و در آینده وقت نمی زنیم.

سه آیه از قرآن در این باره

حضرت رضا فرمود پدرم از پدرش از اباء خود از امیرالمومنین از پیغمبر مرا حدیث نمود که شخصی به آن حضرت گفت یا رسول الله چه وقت قائم خروج می کند فرمود مثل او مثل ساعت (قیامت) است که خدا فرموده

لَا يُجْلِيهَا لَوْ قَتَلَهَا إِلَّا هُوَ تَقَلَّتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً. آن را برای وقتش آشکار نمی کند جز او در آسمانها و زمین سنگین است شما را جز ناگهانی نیاید و خود آن حضرت تا ساعت آخر نداند تا اینکه شمشیر او به نطق آید و از غلاف بیرون آید گوید ای ولی خدا قیام کن باذن خدا.

ابو حمزه به حضرت باقر گفت امیرالمومنین فرموده که تا هفتاد بلا است و بعد از هفتاد رخا (فراخی) چگونه شد که هفتاد گذشت و ما رخائی ندیدیم فرمود خداوند این امر را در هفتاد معین کرد چون حسین بن علی شهید شد غضب خدا بر اهل زمین سخت گردید پس آن را تا صد و چهل پس افکند و چون ما بشما حدیث کردیم و شما فاش کردید خدا آن را پس افکند و دیگر برای آن وقتش را نزد ما قرار نداده.

يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

خدا آنچه خواهد محو می کند و ثابت می نماید و نزد اوست ام الكتاب حضرت باقر در ذیل این آیه فرمود: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً

(آیا جز ساعت را انتظار می برند اینکه آنها را ناگهانی می آید) این ساعت، ساعت قائم است و آن حضرت فرمود چون موسی برای میقات پروردگارش بیرون شد به آنها سی روز وعده کرد چون ده روز بر آن سی روز زیاد شد قومش گفتند موسی با ما خلف کرد پس کردند آنچه کردند (نعمانی ح ۲، ص ۷۵)

مهوم پدر ابراهیم گوید خدمت امام صادق ع از سلاطین الفلان (بنی عباس) سخن به میان آوردیم حضرت فرمود از جهت شتاب زدگی باین امر هلاک شدند همانا خدا برای شتاب بندگان شتاب نمی کند برای این امر پایانی است که باید به آن برسد و اگر مردم به آن پایان رسیدند ساعتی پیش و پس نیفتند (۲ کا ۱۹۴)

در محبت ولی الله اعظم

بسنگر چسان یا هوزنم
بس دم ز الا هوزنم
در کشور جسمانیان

من مست جام و خدمت
آفاق زیر پانهم
با لشکر روحانیان

قلب و جناح از هم درم
 عشق‌ای قاف عزلم
 چون بال بگشایم زهم
 ای ساربان ای ساربان
 بگذار تا از این میان
 ای سالکان ای سالکان
 زین سو بگردانید ره
 این راه باشد پر خطر
 بی‌هادی و بی‌راهبر
 وین رهروان بی‌محل
 سرگرم لاتبدووا هبل
 رهبر در این ره منحصر
 در راه هستیم منتظر
 مهدی و هادی نور حق
 با طلعت مستور حق
 سودای عشقش بر سرم
 زنجیر از پا بر دم
 شاه‌امیری رهبری
 گربرفقیرت بنگری
 اندر رخت دلخستگان
 آندم که آئی بر سرم
 مولا جهان در انتظار
 از دوری تو اشکبار

بر فرق و بر بازو زخم
 از خلق اندر وحشتم
 پر بازو بر تیهو زخم
 لختی فرو ترکش عنان
 خرگه بطرف جو زخم
 آگه شوید از هالکان
 تا خیمه دیگر سو زخم
 چون بگذرم این المفر
 فریاد لاتلقوا زخم
 هر یک فتاده در وحل
 من لیس الا هو زخم
 در پیشوائی مقتدر
 کو جویم و کوکو زخم
 مرآت حق منظور حق
 کوس محبت جو زخم
 از فرفرقتش در آذرم
 آنگه کمند از مو زخم
 دانم رعیت پروری
 بر نه فلک آرد و زخم
 گویند این راز نهان
 خاک تو بر ابرو زخم
 یاران ز هجرت بیقرار
 بر درگه تو روزنم

بخش ۱۲ غیبت صغری و نیابت خاصه

یکی از دلائل وجود مقدس ولی عصر علیه السلام استنباط آن حضرت است که در زمان غیبت صغری چهار نایب از موثقین امین شیعه برای خود گرفتند که بوسیله آنان امور

مردم از جواب نامه‌ها و گرفتاریها اصلاح می‌شد و نیابت آنان با تعیین خود امام بلکه تائید امام حسن عسکری علیه السلام بود که رشته ولایت از شیعیان قطع نشود و آنان عثمان بن سعید و ابوجعفر محمد بن عثمان سوم ابوالقاسم حسین بن روح چهارم شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمري بردیف هر یک بعد از دیگری نیابت خاصه را داشتند و مسلم بدیدار جمال دل‌آرای حضرت علیه السلام نائل شدند.

انایب خاص اول حضرت حجت

احمد بن اسحق قمی گوید روزی خدمت امام دهم رسیدیم گفتم ای مولا برایم میسر نمی‌شود همه وقت خدمت رسم سخن کرا قبول کنم و امر کرا اطاعت نمایم فرمود این ابوعمر ثقه امین آنچه بشما گوید آن را از من گفته و آنچه بسوی شما ادا نمود آن را از من ادا نموده چون حضرت هادی از دنیا رفت روزی خدمت حضرت عسکری رسیدم و به آن حضرت نیز گفتم مانند آنچه به پدر بزرگوارش گفته بودم آن حضرت نیز فرمود این ابوعمر ثقه امین ثقه گذشته و ثقه منست در زندگی و زمان مردنم پس آنچه را بشما بگوید پس از من گفته و آنچه را بشما ادا کند پس از من ادا کرده.

تایید نیابت

شیخ طوسی فرماید چون حضرت عسکری وفات کرد به حسب ظاهر عثمان بن سعید بغسل و کفن و حنوط و دفن او و همه امور تجهیز آن حضرت حاضر شد و باینها مامور بود و دیگر تویعاتی که بر جناب عثمان بن سعید بیرون می‌آمد بهمان خطی که از زمان حضرت عسکری بیرون می‌آمد از آنچه شیعیان به آن نیازمند بودند و نزد شیعه نیز مورد وثوق بودند و قبر جناب عثمان در بغداد است که سزاوار است زوار به آنجا رود بیشتر از این در جلد دوم راهنمای بهشت صفحه ۳۳۶ نوشته شد.

دلیل سوم نیابت

م ل ۲ ص ۳۶۱) محمد بن عثمان عمروی روایت کرده چون آقای ما حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام متولد شد امام حسن عسکری علیه السلام پدر مرا طلبید فرمود ده هزار رطل (قریب هزار تومان) نان و ده هزار رطل گوشت بر بنی‌هاشم و غیر ایشان تصدق کند و گوسفند بسیاری برای عقیقه آن حضرت بکشند (اینها برای آن بود که مردم وجود آن حضرت را انکار نکنند و عثمان بن سعید یکی از نواب اربعه است.

۲- نایب خاص دوم امام زمان

صدوق در کمال الدین از عبدالله بن جعفر روایت کرده که پس از وفات عثمان بن سعید بشیخ ابوجعفر محمد بن عثمان عمری توقیع در تعزیه پدرش صادر شد و در آن مسطور بود **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ وَرِضًا بِقَضَائِهِ عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَوَمَاتَ حَمِيدًا لَرَجْمَةِ اللَّهِ وَالْحَقُّهُ بِأَوْلِيَائِهِ وَمَوَالِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَكَمْ يَزِلُّ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِهِمْ سَاعِيًا فِيمَا يُقَرِّبُهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِلَيْهِمْ** و در جای دیگر این کلمات نوشته بود

أَجْزَلُ اللَّهِ لَكَ الثَّوَابُ وَأَحْسَنُ لَكَ الْعِزَاءُ رُزِيَتْ وَرُزِينَا وَأَوْ حَشَكَ فِرَاقَهُ وَ أَوْ حَشْنَا فَسَّرَهُ اللَّهُ فِي مُنْقَلَبِهِ وَكَانَ مِنْ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ وَلَدًا مِثْلَكَ يَخْلِفُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ يَقُومُ مَقَامَهُ بِأَمْرِهِ وَ يَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ تَا آخِرَ كِهْ دَر حَقِيقَتِ مَقَامِ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ مِنْ تَوْقِيعِ بَدَسْتِ مِي آيِد.

دیدن او امام زمان را

عبدالله بن جعفر حمیری گفت از محمد بن عثمان پرسیدم آیا صاحب این امر را دیده فرمود آری و آخر عهد من با آن حضرت نزد بیت الله الحرام بود و آن حضرت می فرمود **اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي**. پروردگارا آنچه به من وعده نمودی رفتار کن و گوید آن حضرت را در باب مستجار دیدم که از استار کعبه گرفته می گوید. **اللَّهُمَّ أَنْتَقِمْ مِنْ أَعْدَائِكَ**. پروردگارا بمن از دشمنانت انتقام بکش.

شیخ طوسی نقل کرده از محمد بن عثمان که فرمود بخدا صاحب این امر هر سال بموسم حج حاضر می شود و خلایق را می بیند و ایشان را می شناسد و ایشان او را می بینند ولیکن نمی شناسند.

فرستادن کفن برای خواص

م ل (۳۸۲) جعفر بن احمد گفت طلبید مرا ابوجعفر محمد بن عثمان و دو جامه نشانه دار بمن داد با کیسه ای که در آن درهمی بود و به من گفت محتاجیم که تو در این وقت بواسط روی و آنچه من بتو دادم بدهی به اول کسی که او را ملاقات می کنی هنگامیکه از کشتی بواسط درآمدی گفت مرا از ینکار غم شدید می بهم رسید و گفتم مثل منی را برای چنین امزی نمی فرستد و این چیز اندک را حمل می کند پس بواسط رفتم و از کشتی درآمدم پس اول کسی را که دیدم از او از حال حسن بن قطاء صیدلانی وکیل وقف در واسط پرسیدم گفت من همانم، تو کیستی؟ گفتم ابوجعفر عمری ترا

سلام می‌رساند و این دو جامه و این کیسه را داده که بتو تسلیم کنم فرمود الحمدلله همانا محمد بن عبدالله حائری وفات کرد و من بجهت اصلاح کفن او بیرون شدم پس جامه را گشود دید در آنست آنچه به آن نیاز دارد از سدر و کافور و در آن کیسه ایست کرایه حمل‌ها و اجرت حفار گفت پس جنازه او را تشییع کردیم و برگشتیم.

از وفات خودش خبر داد

شیخ طوسی و دیگران نقل کرده‌اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی به خدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام دهم دیدم تخته در پیش خود گذارده و نقاشی را نشانیده که آیات قرآنی بر آن نقش می‌کند و اسماء را بر حواشی آن نقش می‌کند گفتم ای سید من این تخته چیست فرمود این را برای قبر خود می‌سازم که بر روی آن مرا دفن کنند تا بر پشت من در قبر گذارند که مرا بآن تکیه دهند و قبر خود را کنده‌ام و هر روز داخل قبر خود می‌شوم و یک جزو قرآن در آن می‌خوانم و بیرون می‌آیم و چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال شود از دنیا می‌روم و با این تخته در این قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان قبر دفن شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب‌الامر او را امر کرد ابوالقاسم حسین بن روح را قائم مقام خود کند در حدود سنه دویست و پنجاه سال باین منصب مفتخر بود و در سنه سیصد و پنج وفات کرد و قبرش بغداد (تحفه‌الزائر) نزدیک دروازه سلمان در میان قبرستان وسیعی با قبه عالی بهمت شیعیان برپا شده و در آنجا بشیخ خلّانی معروفست چون در کنار واقع شده. (و کارهای او سر مشق شیعیانست)

نایب سوم حسین بن روح

سوم ابوالقاسم حسین بن روح است جعفر ابن احمد گوید در وقت وفات محمد بن عثمان عمری من در بالای سر او نشسته بودم و با وی مکالمه و صحبت می‌کردم و ابوالقاسم بن روح پائین پای او بود در آن حال به من ملتفت شده گفت من مامور شدم که ابوالقاسم روح را وصی کنم و امورات را با او واگذارم پس من از جای خود برخاسته و حسین بن روح را در جای خود نشانیدم و خود در جای او نشستم و مردم به جعفر بن احمد بیشتر گمان نیابت داشتند ولی حسین بن روح قرار گرفت چون حال ابو جعفر عمری سخت شد جمعی از بزرگان شیعه (ابوعلی بن همام و ابو عبدالله بن محمد کاتب و ابو عبدالله باقطنی و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی)

و چند نفر دیگر نزد او بودند و باو عرض کردند اگر حادثه رو دهد جانشین تو کیست فرمود ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی قائم مقام منست و سفیر میان شما و صاحب امر و وکیل وثقه و امین آن حضرت است پس در امور خود باو رجوع کنید و در مهمات باو اعتماد ورزید **فَبِذَلِكَ أَمْرٌ وَقَدْ بَلَغَتْ** پس به این امر مامورم و در حقیقت رسانیدم و چند جلد کتاب در فقه که از امامین همامین باو رسیده بود به حسین بن روح داد. این توفیق از ناحیه برای حسین بن روح بیرون شده **نَعْرِفُهُ عَرَفَهُ اللَّهُ الْخَيْرُ كُلُّهُ وَرِضْوَانَهُ وَأَسْعَدُهُ بِالتَّوْفِيقِ وَقَفْنَا عَلَى كِتَابِهِ وَتَقْنَا بِمَا هُوَ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ عِنْدَنَا بِالْمَنْزِلَةِ لَهُ وَالْمَحَلِّ الَّذِينَ يَسْرَانِهِ زَادَ اللَّهُ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا**

فرمود او را (حسین بن روح را) می شناسم خداوند تمام خیرش و رضوانش را به او بشناساند و او را به توفیق رستگار نماید و بر کتاب او آگاه شدیم و به آنچه او بر آن طریقت از دیانت و امانت داری و ثوق داریم و البته او در نزد ما بمنزلت و محلیست که او را آن دو خوشحال می کند خداوند در احسانش باو افزایش دهد و صاحب نعمت و قدیر است و حمد برای خدا که شریک ندارد و صلوات بر رسول او محمد و آلش و این رقعہ روز یکشنبه ششم شوال سنه سیصد و پنجم صادر شد.

تولد دو عالم بدعای امام زمان

علی بن بابویه عریضه بخدمت صاحب الامر نوشت و به حسین بن روح داد در آن عریضه درخواست کرد که برای او دعا کنند خدا فرزندی باو عطا کند حضرت در جواب نوشت برای تو دعا کردیم خدا تو را در این زودی دو فرزند نیکوکار روزی خواهد کرد در آن زودی از کنیزی حق تعالی باو دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسن و از محمد تصانیف زیادی ماند که از آن جمله کتاب من لایحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار از محدثین و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر می کرد که من بدعای صاحب الامر بهم رسیده ام اساتید او را تحسین می کردند و می گفتند سزاوارست کسی که بدعای صاحب الامر بهم رسد چنین باشد.

از شمش گمشده خبر داد

نجم (۱۴۶) محمد بن الحسین صیرفی فرمود اراده حج کردم و با من مالی بود بعضی طلا و بعضی نقره و آنها را گداخته سبیکه (شمش) کردم و آن مالها را باو داده بودند که به حسین بن روح تسلیم کند گفت چون بسرخس رسیدم خیمه خود را در

جائیکه رمل بر پا کرده و به جدا کردن طلا و نقره مشغول شدم پس یکی از آن شمشها افتاد و در رمل فرو شد و من نمی دانستم چون به همدان رسیدم آن شمشهای طلا و نقره را برای محافظت جدا کردم یکی را که وزنش صد و سه (یا نود و سه) مثقال بود نیافتم پس از مال خود بوزن آن سبیکه ساختم و در میان آن طلا و نقره ها گذاشتم چون وارد بغداد شدم بنزد حسین بن روح رفتم و آنچه از قطعات طلا و نقره با من بود باو تسلیم نمودم دست خود را در میان آن سبیکه ها دراز کرد و آن سبیکه ای که از مال خود بعوض مفقود شده ریخته بودم برداشت و بسوی من انداخت و فرمود این سبیکه از آن ما نیست و سبیکه ما که گم کرده در سرخس است آنجا که خیمه خود را در رمل زدی پس بمکان خود برگرد و آنجا فرود آی و آن سبیکه را در آنجا زیر رمل بجو پس خواهی یافت و بزودی بسوی ما مراجعت می کنی و مرا نخواهی دید گفت من بسرخس برگشتم و در همانجا فرود آمدم و سبیکه را جسته و بیلد خود برگشتم چون سال دیگر شد متوجه بغداد شده و آن سبیکه با من بود وارد بغداد شدم در وقتیکه حسین بن روح وفات نموده بود علی بن محمد سمیری را ملاقات کرده و باو تسلیم نمودم.

۴- دریا بفرمان نواب بود

ابن علی بغدادی نیز فرمود زنی از من پرسید وکیل مولای ما کیست بعضی از اهل قم باو گفتند ابوالقاسم بن روحست و او را بان زن دلالت کردند پس نزد شیخ داخل شد و من نزد آن جناب بودم عرضکرد ای شیخ با من چه است فرمود با تو هر چه هست آن را در دجله بینداز پس آن را برد و بدجله انداخت و برگشت پس ابوالقاسم بن روح به مملوک خود فرمود حقه را برای ما بیرون آور غلام حقه را نزد او آورد پس به آن زن فرمود این حقه ای است که با تو بود و آن را در دجله انداختی. عرضکرد آری فرمود ترا خبر دهم به آنچه در آنست یا تو مرا خبر می دهی عرض کرد بلکه تو مرا خبر ده فرمود در این حقه یک جفت دستبند طلا است و حلقه بزرگی که در آن جوهر است و دو حلقه کوچک که در آن جوهر است و دو انگشتر یکی فیروزج و دیگری عقیق عرضکرد امر چنان است که فرمودی چیزی واگذار نشد پس حقه را باز کرده و آنچه در آن بود بر من معروض داشت و زن به من نظر کرد و گفت این عینا همانست که من برداشته بودم و در دجله انداختم پس من و آن زن از شعف دیدن این معجزه بیخود شدیم ابن علی بغدادی حسین مذکور بعد از ذکر این حدیث و حدیث سابق گفت در

نزد خداوند روز قیامت شهادت می‌دهم در آنچه خبر دادم باینکه بهمان نحو است که ذکر کردم نه زیاد کردم و نه کم و باینکه اثنی عشر قسم خورد که راست گفتم و در آن نه افزوده‌ام و نه کم کرده‌ام و از اعمال این نایب خاص یکی تقیه بود که بزرگان مذاهب او را از خود می‌پنداشتند و بیست و سه سال نیابت داشته است.

نایب خاص چهارم امام زمان

چون زمان نیابت حسین بن روح سپری شد پامر صاحب‌الامر فرمان صادر شد شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمري را قائم مقام خود کند و علی بن محمد با مورات شیعیان و جواب مسائل ایشان قیام می‌کرد.

خبر دادن از قوت مردی

غیبت طوسی (جمعی که از ایشان علی بن احمد بن عمران صفار و حسین بن احمد بن ادریس بودند گویند در سالی که علی بن حسین بن موسی بن بابویه برحمت ایزدی پیوست به بغداد حاضر شدیم و علی بن محمد سمري همه وقت از ما احوال علی بن حسین را می‌پرسید و ما می‌گفتیم بما مکتوب رسیده که او زنده است تا روزی که وفات او اتفاق افتاده بود نیز از ما احوال پرسید و ما مانند پیش سخن گفتیم او بما فرمود خداوند به شما درباره علی بن حسین اجر دهد به حقیقت او درین ساعت قبض روح شد پس ما تاریخ آن ساعت را و آن روز و آن ماه را برداشتیم هفده یا هیجده روز بعد خبر رسید که او در همان ساعت که شیخ فرموده بود وفات نموده است.

پایان غیبت صغری

چون زمان او منقضی شد چند روز پیش از وفات خود توقیعی بیرون آورد و به مردم نشان داد و نسخه آن بعبارت شیخ طوسی (در اکمال‌الدین) بدین نحو است بسم‌الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمري خداوند اجر برادرانت را درباره تو بزرگ نماید زیرا تو می‌میری بین شش روز پس امر خود را جمع نما بکسی وصیت (نیابت) مکن که بجای تو بعد از تو قائم شود و در حقیقت غیبت تامه واقع شد پس ظهوری نیست مگر بعد از آنکه خدای عزوجل اذن فرماید و آن ظهور طولانی خواهد شد دلها قساوت گیرد و زمین از جور پر شود و بزودی برای شیعیان می‌آید کسی که پیش از خروج سفیانی و صیحه ادعای مشاهده (صاحب‌الامر) را بنماید و حال آنکه او دروغگو و دروغ‌زنست و لا حول ولا قوة الا بالله العظیم.

راوی گوید چون این توفیق را نوشتیم و از نزد او بیرون شدیم و روز ششم رسیده بنزد او رفتیم دیدیم او در حال احتضار است باو گفته شد وصی بعد تو کیست فرمود **لِلّهِ أَمْرٌ هُوَ بِالْغَةِ** برای خدا امریست که او رساننده امر است و این را فرمود و از دنیا رفت وفات او روز نیمه شعبان سیصد و بیست و نه بود و سه سال نیابت داشت و این سال را تناثر نجوم گویند زیرا که اکثر علماء از دنیا رفتند از آن جمله کلینی و ابن بابویه رحمهما الله در این سال از دنیا رفتند و از سنه مذکور به بعد امور بدست فقها می باشد که آن حضرت باسحاق بن یعقوب نوشت: **أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ** اما حوادثی که (برای شما از خطرات دینی و مسائل) پیش آید و واقع گردد پس در آنها براویان حدیثهای ما رجوع کنید که ایشان بر شما حجت هستند و من بر ایشان حجت هستم مقبره ابوالحسن سمری علیه الرحمه در جاده (شارع خلنجی) جنب بابالمحول متوفای سنه ۳۲۹ هجری است و در اینجا حکایتی از آنانکه عرض حال خود را بامام نوشته ذکر می شود.

آخر به آرزوی خود رسید

ابوعلی محمد بن احمد بن محمودی گوید بیست و چند حج کردم و در جمیع آنها پرده کعبه چسبیدم و بر حطیم و مقام ابراهیم می ایستادم و بحجرالاسود می چسبیدم و دعا می کردم و بیشتر دعایم آن بود که بدیدن صاحب الامر فائز شوم تا آنکه سالی در مکه در جایی جهت خرید چیزی ایستاده بودم و با من غلامی بود مشربه‌ئی بدست داشت آن را از او گرفته پولی جهت معامله باو دادم او مشغول معامله شد ناگاه دامن عبای مرا کسی کشید چون متوجه شدم مردی را دیدم که از مهابت او لرزیدم پرسید این مشربه را می فروشی از هیبت نتوانستم جواب دهم از نظرم غائب شد گمان کردم مولایم صاحب الزمان باشد زیرا قبلاً یک روز در باب صفا نماز می کردم و در سجده مرفق خود را به سینه گذاشته بودم همین شخص را دیدم با پای خود مرا حرکت داد فرمود مرفق خود را از سینه خود بردار پس بعد از آن بر رجا و یقین خود بودم تا زمان دیگر حج کردم و در موقف دعا نمودم تا روزی پشت کعبه نشسته بودم و با من بودیمان بن فتح و محمد بن قاسم علوی و علان کنانی با هم حدیث می کردیم ناگاه شخصی آشنا دیدم طواف می کند باو اشاره کردم و برخوایم که او را متابعت کنم او بحجر رسید سائلی را دیدم مردم را بخدا قسم

می دهد که باو عطائی نمایند چون آن مرد نظرش بسائل افتاد خم شد از زمین چیزی ربود و بسائل داد نزد سائل رفتم و از آن چیز پرسیدم امتناع کرد باو دیناری دادم گفتم دست خود را بگشا بینم در آن چیست چون گشود چیزی دیدم بیست دینار ارزش دارد با خود گفتم آن مرد مولای من بود و بجای خود برگشتم و چشم را بطائفین دوختم تا آن شخص از طواف فارغ شد و به طرف ما میل نمود هیبت او ما را گرفت و چشمهای ما خیره و بتعظیم او بی اختیار برخواستیم یقین بوجود آن حضرت کردم آمده نزد ما نشست عرض کردیم شما از کدام قوم می باشید فرمود از عرب گفتیم از کدام عرب فرمود از بنی هاشم انشاءالله بر شما پنهان نخواهد ماند آیا می دانید زین العابدین وقت فراغ از نماز در سجده شکر چه می گفت گفتیم نه فرمود می گفت:

يَا كَرِيمُ مَسْكِينُكَ بِفَنَائِكَ يَا كَرِيمُ فَقَبْرُكَ زَائِرُكَ حَقِيرُكَ بِبَابِكَ يَا كَرِيمُ.

این را فرمود و از نزد ما رفت و ما در فکر و مذاکره امر او فرو شدیم و تحقیق نکردیم تا آنکه فردا شد باز او را در طواف دیدیم و چشمها به جانب او گشودیم تا آنکه از طواف فارغ شد باز بسوی ما آمد و نشست و انس گرفت و حدیث نمود بعد فرمود آیا می دانید زین العابدین در دعا عقب نما چه می گفت گفتیم نه ما را تعلیم فرما فرمود او می گفت:

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِىْ يَهِّىْ تَقْوَمُ السَّمَاوَاتُ وَالْاَرْضُ بِاسْمِكَ الَّذِىْ يَهِّىْ تَجْمَعُ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَبِهِ تَفْرُقُ بَيْنَ الْمُجْتَمِعِ وَبِاسْمِكَ الَّذِىْ يَهِّىْ تَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَبِاسْمِكَ الَّذِىْ تَعْلَمُ بِهِ كَيْلَ الْبَحَارِ وَعَدَدَ الرِّمَالِ وَوَزْنَ الْجِبَالِ اَنْ تَفْعَلَ بِيْ كَذَا وَكَذَا

این را فرمود و برفت تا آنکه بعرفات رفتیم و دعا کردیم پس از عرفات خواستیم برگردیم و بمشعر و مزدلفه شدیم و در آنجا بیتوته نمودیم رسول خدا را در خواب دیدم که به من نگریست و فرمود آیا بحاجت خود رسیدی این را شنیدم و بامر خود یقین کردم

بسینم دگر آرزوئی ندارم

الهی چه می شد امام زمان را

کنار مزار علی جان سپارم

زیارت کنم کربلا و نجف را

بوسیله نواب به آرزو رسید

زهری گوید من مال حزیل و سعی بلیغ دزدیدن صاحب الامر مصرف کردم فائز نشدم تا آنکه خدمت محمد بن عثمان عمری رفتم و مدتی او را خدمت کردم تا آنکه

روزی التماس کردم که مرا خدمت آن حضرت برد ابا نمود چون بسیار تضرع کردم گفت فردا اول روز بیا چون نزد او رفتم دیدم شخصی آمد و جوانی خوشرو و خوشبو با او همراهست بهیئت تجار و در آستین خود متاعی دارد پس عمری بآن جوان اشاره کرد من خدمت او رفتم آنچه خواستم پرسیدم پاسخ شنیدم پس بدرخانه رسیدم که معروف نبود خواست داخل خانه شود عمری گفت اگر پریشی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون رفتم سوال کنم گوش نداد داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست کسیکه نماز مغرب را تاخیر اندازد تا آنکه ستاره در آسمان بسیار شود ملعونست کسی که نماز صبح را تاخیر کند تا ستاره‌ها برطرف شود این هم در عظمت نماز که امام زمان به اوّل وقت سفارش می‌کند

چار باشد نایب خاص امام منتظر اول عثمان سعید آمد امین و خوش سیر
 شیخ ابو جعفر محمد ابن عثمان دومین سه ابوالقاسم حسین فرزند روحست در نظر
 چارمین نامش علی بن محمد سمی در نیابت هر یکی باشند از بعد دگر
 چاکر در بارشان باشد (مقدم) با خلوص بسامید آنکه بسیند حجت اثناعشر
**يَا فَرَجَ اللَّهِ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ مَتَى بُرِدُ مَنَاهِلِكَ الرَّوِيَّةَ فَنُرْوِي مَتَى نَنْتَقِعُ مِنْ
 عَذَابِ مَا بَيْنَكَ فَقَدْ طَالَ الصَّدَى**

ای سلیمان زمان پادشه عرش مکان
 ای همای ملاء قدس و حمام جبروت
 ای رخت قبله توحید و درت کوی امید
 ای ز روی تو عیان جنت و ارباب جنان
 ریشه ملک قدم یک قدم از سمن غیب
 ای که در ظل لوای تو کند گردون جای
 کعبه درگه تو قبله ارواح و عقول
 ای ز شمشیر تو از بیم دل و هر دو نیم
 خاتم ملک تو تا کی بکف اهرمن است
 تا یکی روضه دین مسکن و زاغ و زغن است
 تا یکی کعبه دلها همه بیت الوثن است
 بی تو فردوس برین بر همه بیت الحزن است
 وی مسیحا ز تو همدم مردم باز آمدن است
 نسوبت رایت اسلام بر افراشتن است
 خاک پاک ره تو سجده گه مرد و زن است
 گاه خونخواهی شاهنشاه خونین کفن است

بخش ۱۳ اوتاد و ابدال بقیه الله علیه السلام

مطلب روشن است که هیچ پادشاهی تنها بدون وزیر و کارمند مملکت را اداره نمی‌کند تا چه رسد به سلطان کل عالم ولی و حجت و خلیفه خدا پس حضرت مهدی علیه السلام کارگرانی از انس و ملائکه دارند که در سطح جهان در بیابانها و دریاها کار می‌کنند چنانکه از اخبار و آثار این مطلب بدست می‌آید چنانکه در جریان جزیره خضر یاد شد

توضیح در ابدال کفعمی فرموده که زمین از قطب و چهار اوتاد و چهل ابدال و هفتاد نجیب و سیصد و شست صالح خالی نیست پس قطب زمان و زمین مهدیست و اوتاد

از چهار کمتر نیست زیرا دنیا مثل خیمه است و مهدی مانند عمود خیمه است و آن چهار نفر میخهای طناب آن هستند و گاهی اوتاد بیشتر از چهارند و ابدال بیشتر چهل و نجبا بیشتر از هفتاد و صلحا بیشتر از سیصد و شصت اند و ظاهراً خضر و الیاس اوتاداند و آن دو بدایره قطب چسبیده‌اند، اوتاد از پروردگارشان آنی غافل نمی‌شوند از دنیا جز کفاف جمع نمی‌کند و از آنها کار بد سر نمی‌زند و در آنها عصمت از سهو و نسیان شرط نشده بلکه از فعل قبیح عصمت دارند ولی در آن قطب شرط است (نجم ۳۰۵)

و اما ابدال در مراقبت از آنان پائین ترند و از آنها گاهی غفلت سر می‌زند و گاهی گناه پس آن را باستغفار و پشیمانی جبران می‌کنند خدای تعالی فرمود (۲۰۰۱/۷)
إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (همانا آنانکه پرهیزکارند زمانیکه طائفی از شیطان بآنها رسد یادآور می‌شوند پس بینایان باشند)

گویند هر گاه یکی از اوتاد یا بعد از آن نقص شود بعدیها جای او را می‌گیرند.

راهنمایی ابدال گمشده‌ها را

شیخ ابراهیم کفعمی در حاشیه جنة الواقیه در دعای ام داود آورده بعد از صلوات

بر اوصیاء و سعد او شهداء و ائمه هدی علیهم السلام بگو **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَوْتَادِ وَالسِّيَاحِ وَالْعَبَادِ وَالْمُخْلِصِينَ وَالزُّهَّادِ وَأَهْلِ الْجِدِّ وَالْأَجْتِهَادِ** و آنگاه راهنمایی خواهد ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده هر گاه در راه گم شدی بگو **يَا صَالِحُ ارْشِدُونَا إِلَى الطَّرِيقِ رَحِمَكُمُ اللَّهُ** و سید بن طاوس نیز این را یاد کرده.

عبید بن حسین زرنندی از علی بن حمزه روایت کرده که بما این بلا رسیده و راه را گم کردیم امر نمودیم بعضی از کسانی که با ما بودند دور شدند و ندا کردند آمدند خبر دادند که صدای ظریفی شنیدیم که طرف راست را بگیرد.

مخارج مهمانی را دادند

نجم (۳۰۶) میرزا محمد تقی الماسی نقل کرده جماعتی از اهل بحرین ضیافت گروهی از مومنین را تکفل کردند و بنوبت انجام دادند تا نوبت به یکی از آنان رسید که چیزی در بساط نداشت (و آبرومند هم بود) غمگین شد (ناچار قبل از وقت مهمانی) شبی به صحرا رفت و آنجا توجهی باقای خود کرد (و از حق تعالی بوسیله آن حضرت چاره خواست) ناگاه شخصی باو رسید فرمود نزد فلان تاجر برو بگو محمد بن الحسن می گوید دوازده اشرفی که نذر کرده ئی برای ما آنرا بمن بده آنرا بگیر و در ضیافت خود مصرف کن آنمرد (از کثرت غم) مراجعت کرد و نزد آن تاجر رفت و پیغام را رسانید تاجر گفت این کلام را خود او بتو گفت پاسخ داد بلی تاجر گفت او را شناختی گفت نه تاجر گفت صاحب الامر حضرت مهدی بوده و من این اشرفیها را نذر ایشان کرده بودم (و کسی از آن باخبر نبود) و بحرینی را اکرام نمود و آن مبلغ را باو داد و از او خواهش کرد تا برای او دعا کند و از او خواست که چون آن حضرت نذر او را قبول کرده نصف از آن اشرفیها را بمن دهی در عوض هر چه خواهی می دهم آنمرد چنان کرد و آن مبلغ را گرفت و آورد در مهمانی آبرومند مصرف کرد.

سفارش بعزاداری

آقای حاج عبدالعزیز تبریزی گوید هر سال در وقت معینی بزیارت خواجه اباصلت می رفتم ولی در سال ۱۳۲۸ موفق نشدم و قبل از ظهر ۲۹ ربیع الاول همانسال در عالم رؤیا دیدم مجلس باشکوهی برقرار است یکی به من گفت چرا امسال بزیارت خواجه اباصلت نرفتی گفتم از بی سعادتت گفتم الان برخیز تا با هم بزیارتش رویم و در بیرون خانه دیدم دو مرکب ایستاده هر کدام بر مرکبی سوار

شدیم و در بین راه آقای میرزا عسکری طبیب را که بسیار متدین بود دیدیم گفت شما قصد زیارت اباصلت دارید من هم با شما می‌آیم و ما سه سوار بی‌باغی رسیدیم و درب آن باغ دو نفر به لباس و صورت نورانی ایستاده بودند یکی بمان گفت صبر کنید به بینم صاحب این باغ اجازه ورود می‌دهد رفت و برگشت گفت اجازه داد بفرمائید ما وارد باغ بسیار باصفائی شدیم و جمعیت زیادی در آن مرکز جمع بودند دیدم یک خیمه بسیار عالی نصب است و یک آقای نورانی بر تخت نشسته و شمشیربلندی طرف راست شان‌اش در گوشه خیمه آویخته و تمام علائم امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه حتی خال هاشمی در او پیدا است من فوراً از اسب پیاده و سجده شکر بجا آوردم یک دفعه آن حضرت فرمود سر بردار و تذکراتی دادند از آن جمله فرمود تعزیه جدم امام حسین را بسیار اهمیت بده و از خواب بیدار شدم فهمیدم این از کرامت زیارت غلام حضرت رضاعلی^{علیه السلام} بود که بدرک فیض حضور صاحب‌الامر رسیدم

ابدال ولی عصر علیه السلام را بشناسید

ابدال و عمال ولی عصر^{علیه السلام} چه بسا کاسب حلال خور هستند که بعضی از امور به امر امام از آنان صادر می‌شود و چند داستان از ابدال که در لشکر تیمور لنگ خونخوار بودند در سرگرمی رفع خستگی ج ۳ ص ۱۳۲ نوشتیم مراجعه شود منجمله از این داستان مطالب روشن می‌گردد.

جریان محمدعلی جولاگر دزفولی

در الشمس الطالعه و جلد پنجم گنجینه دانشمندان آورده آقای حاج محمد حسین تبریزی از تجار محترم تبریز را فرزند نمی‌شود و هر چه مداوا کرد مفید نشد گوید من به نجف مشرف شدم و به مسجد سهله رفته به امام زمان متوسل شدم شب در عالم مکاشفه دیدم آقای بزرگواری به من فرمود به دزفول نزد محمد علی جولاگر (بافنده) برو حاجت برآورده می‌شود.

من به دزفول رفتم از آدرس او پرسیدم نشان دادند وقتی او را دیدم از او خوشم آمد زیرا او مرد فقیر روشن ضمیری بود مغازه کوچکی داشت و مشغول کرباس بافی بود به او سلام کردم گفت علیک‌السلام آقای حاج محمد حسین حاجت برآورده شد من از این دو کلمه که هم اسم مرا گفتم و هم گفت حاجت برآورده شد تعجب کردم و خواهش کردم که شب خدمت او بمانم گفت مانعی ندارد.

زندگانی ابدال این است

من وارد دکان شدم وقت مغرب اذان گفت و نماز مغرب و عشا را با هم خواندیم مختصری از شب گذشت سفره‌ئی پهن کرد مقداری نان جو در سفره بود با مقداری ماست با هم خوردیم و همانجا خوابیدیم صبح برخاست و نماز صبح را با قدری نعیم خواند و دوباره مشغول کرباس بافی شد گفتم من که خدمت شما رسیده‌ام دو مقصد داشتم یکی را فرمودید برآورده شد ولی دومی این است که شما چه عملی کرده‌اید که به این مقام رسیده‌ای که امام علیه السلام مرا بشما حواله می‌دهد از اسم و لقب حاجت من خبر دارید گفت اینها چه سؤالی است حاجت روا شده راه خود را بگیر و برو

ابدال در شکل سرباز

گفتم مهمان حرمت دارد مرا اکرام کن و شرح حال خودت را برایم بگو و تا نگوئی نخواهم رفت گفت من در همین جا مشغول کار بودم در مقابل دکان منزل یکی از اعضاء دولت بود او بسیار ستمگر بود سربازی محافظ او و خانه‌اش بود یک روز نزد من آمد گفت شما برای خود از کجا غذا تهیه می‌کنید گفتم سالی صد من جو و گندم می‌خرم آرد می‌کنم و نان می‌پزم و می‌خورم و فرزندى هم ندارم گفت من در اینجا مستحفظم و دوست ندارم از غذای این ظالم که حرامست بخورم اگر مانعی برایت ندارد صد من هم برای تهیه کن و روزی دو قرص نان به من بده متشکر خواهم بود من قبول کردم و او روزی دو قرص نان می‌گرفت تا یک روزی منتظرش بودم نیامد رفتم از حالش پرسیدم گفتند مریض است بعیادتش رفتم گفتم طبیب بیاورم گفت لازم نیست و باید امشب بمیرم

تشیع جنازه ابدال

نصفهای شب خبر مرگم را کسی بتو می‌دهد و تو بیا هر چه بتو دستور دادند عمل کن و بقیه آرد هم مال تو باشد من خواستم در کنارش بمانم اجازت نداد بدکانم آمدم نیمه شب کسی در دکانم را زد و گفت محمدعلی بیرون بیا من بیرون آمدم مردی ناشناس را دیدم با هم به مسجد رفتیم دیدم آن سرباز از دنیا رفته و دو نفر کنار جنازه‌اش ایستاده‌اند بمن گفتند بیا کمک کن تا جنازه او را بطرف رودخانه ببریم و غسل دهیم و او را برداشته به کنار رودخانه بردیم و غسل داده و کفن کردیم و بر او نماز گذاردیم و آوردیم کنار مسجد دفن کردیم پس به دکان برگشتم.

تشریف بخدمت حضرت

چند شب بعد یکی درب دکان را زد من بیرون آمدم دیدم یک نفر می گوید آقا ترا می خواهد بیا تا بخدمتتش برسیم من با او رفتم تا به بیابانی رسیدیم که فوق العاده مثل شبهای چهارده ماه روشن بود با اینکه آخر ماه بود و من در تعجب بودم پس از چند لحظه به صحرای نور (که در شمال دزفول است) رسیدیم از دور چند نفر را دیدم که دور هم نشسته اند و یک نفر هم خدمت آنها ایستاده در میان آنها نیکه نشسته بودند یک نفر خیلی با عظمت بود دانستم که او **حضرت صاحب الزمان** عجل الله فرجه است ترس و هول عجیبی مرا گرفته و بدنم میلرزید مردیکه دنبالم آمده بود گفت قدری جلوتر برو من جلوتر رفتم و ایستادم آن کسی که خدمت آقایان ایستاده بود گفت جلوتر بیا نترس من قدری جلوتر رفتم.

بخشش مقام ابدالی به جولاگر

حضرت بقیة الله عجل الله فرجه به یکی از آن افراد فرمودند منصب سرباز را بخاطر خدمتی که به شیعه ما کرده باو بده عرض کردم آیا من کاسب و بافنده ام چگونه می توانم سرباز باشم (خیال کردم مرا نگاهیانی می دهند) آقا با تبسمی فرمودند ما می خواهیم منصب او را بتو بدهیم من باز حرف خود را تکرار کردم باز فرمودند ما می خواهیم مقام سرباز مرحوم را بتو بدهیم نه آنکه مقام سرباز باشی برو تو بجای او خواهی بود من تنها برگشتم ولی در مراجعت هوا خیلی تاریک بود و بحمدالله از آنشب تا بحال دستورات مولایم حضرت **صاحب الزمان** عجل الله فرجه بمن می رسد و با آن حضرت ارتباط دارم که من جمله همین جریان تو بود که بمن گفته بودند.

مؤلف گوید در این واقعه چندین لطف دارد ۱ آن سرباز مامور بوده که آن ظالم را از ظلم بازدارد ۲ خوراک ظالم را نمی خورد و اثر لقمه حلال لیاقت به جولاگر داده ۳ عمال حضرت را می رساند که مامور دفن اولیاء الله هستند ۴ با رفتن یکی از ابدال دیگری بجای او قرار می گیرد ۵ عمال حضرت بیکسان را غسل و کفن و دفن می کنند لعنت خدا و رسول بر آن مردمیکه فرزند زهرا علیها السلام را دفن نکردند.

ابدال سه نشان دارند

ثَلَاثٌ مِنْ كُنَّ فِيهِمْ فَهُوَ مِنَ الْإِبْدَالِ، الرِّضَا بِالْقَضَاءِ وَالصَّبْرُ عَلَى مُحَارِمِ اللَّهِ وَالْغَضَبُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: سه چیز است که در هر کس باشد او از ابدال

است، رضا باشد بقضاء (خداوند که هر چه بر او وارد شود رضا باشد) و صبر بز محرمات خداوند و خشم در راه رضای خداوند.

ده هزار نفر با حضرت اند

۱۳ بحا (۱۱۱۲) ابوبصیر گوید مردی از اهل کوفه از حضرت صادق علیه السلام پرسید چند نفر با قائم قیام می کنند؟ زیرا مردم می گویند عدد آنها به تعداد سربازانیکه در جنگ بدر شرکت کردند یعنی سیصد و سیزده نفر می باشند. حضرت فرمود او قیام نمی کند مگر با افراد نیرومند و این افراد هم از ده هزار نفر کمتر نیستند.

مؤلف گوید: سیصد و سیزده تن اصحاب حضرت اند ولی جمعیت دور حضرت از سرباز و ابدال و اوتاد و نجبا زیاداند و بعد از ظهور زیادتر از ده هزار هم خواهند شد.

راهنمایی گمشده بوسیله ولی عصر

در کتاب مسجد جمکران آورده که روز عید قربان ۱۴۰۰ قمری آقای حاج علی اصغر سیف نقل کرده یکی از اطبای شیراز زنی از خارج گرفته بود و او را مسلمان کرده و برای اولین بار به حج برده و باو گفته بود حضرت ولی عصر علیه السلام در برنامه حج شرکت می کنند و اگر ما یکدیگر را گم کردیم یا کاروان را گم کردی به آن حضرت متوسل شو ترا راهنمایی می کند. بگو یا صاحب الزمان ادرکنی

اتفاقاً آن خانم در عرفات گم می شود کاروان و شوهرش ساعتها می گردند او را پیدا نمی کنند پس از دو ساعت در خیمه جمع شده نمی دانستند چه کنند ناگهان خانم وارد خیمه شده از او پرسیدند کجا بودی؟ گفت گم شده بودم همان گونه که دکتر گفته بود متوسل به حضرت بقیةاله شدم این آقا آمدند با آنکه من زبان فارسی و عربی بلد نبودم در عین حال به زبان خودم حرف زدند و مرا به خیمه رسانیدند لذا از این آقا تشکر کنید اهل کاروان هر چه به آن طرفیکه آن زن اشاره کرده نگاه کردند کسی را ندیدند و بالاخره معلوم شد که حضرت ولی عصر علیه السلام (یا عمال او) را آن زن فقط می دیده و نه دیگران.

اشتیاق بدیدن جمال مهدی علیه السلام

خداوندانما یارم خبردار
همان یاری که می باشد جهاندار
که دارم من زهجرش رنج بسیار

مرا شوقی بسرافتاده از یار
کدامین یار، آن محبوب عالم
بجز مهدی نباشد یار دگر

لیاقت ده مرا یارب در این کار
 که از خود ذره گردد غرق انوار
 ولی هرگز نگیرد سودی از خوار
 تو خورشید مرا یارب نگهدار
 خدایا از جمالش پرده بردار
 نمایان کن خدایا روی دلدار
 زهجرانش کشم از خلق آزار
 شدم دلخسته و زار و گرفتار
 ولی در خدمتش باشم وفادار
 کشد از سینه و سر ناله‌ی زار

اگر چه ارزش او را ندارم
 میان ذره و خورشید فرقت
 همیشه پیروانسد مهر ذرات
 مقدم ذره و مهدیست خورشید
 شده شمس اگر در ابر پنهان
 میان یار من با من رهی نیست
 تو می دانی خدا طاقت ندارم
 رسیده عمر من یارب پایان
 اگر افعال زشتی دارم اکنون
 (مقدم) سوزد از هجر مهدی

بخش ۱۴ ناحیه و سازمان ولی عصر علیه السلام

در اثبات وجود اقدس حضرت بقیه الله صلوات الله علیه یکی کسانی هستند که مورد تائید حضرت از وکالت و نیابت عامه قرار گرفتند و در سهم امام تصرف داشتند کار می کردند و این سازمان مخفی بود و از آنجا فرامین و نامه‌ها صادر می شد به نام ناحیه مقدسه و مرکز آن سامرا بوده است چند تن از آنها را یاد می کنیم.

۲۵۸) محمد بن ابراهیم مهزیار گوید پس از وفات حضرت ابی محمد علیه السلام (درباره وصی) به شک افتادم و نزد پدرم مال زیادی (از سهم امام) بود آنها را برداشته و به کشتی نشست من هم دنبال او رفتم او را تب سختی گرفت گفت پسر جان مرا برگردان این مرض مرگست و درباره این اموال بترس و وصیت کرد و وفات نمود با خود گفتم پدرم کسی نبود که وصیت ناحق کند من این اموال را به عراق می برم و در آنجا خانه بالای شط اجاره می کنم و به کسی چیزی نمی گویم اگر موضوع برایم آشکار شد چنانکه زمان امام حسین علیه السلام برایم واضح بود باو می دهم و گرنه مدتی با آنها خوش می گذرانم.

وارد عراق شدم منزلی بالای شط اجاره کردم و چند روز بودم ناگاه رسولی آمد

و نامه همراه داشت که ای محمد تو چنین و چنان اموالی در میان چنین و چنان ظروفی داری تا آنجا که تمام آنچه همراه من بودم و تفصیل آن را نمی دانستم برایم شرح داد من آنها را بفرستاده تسلیم کردم و چند روز آنجا ماندم کسی سر بسوی من بلند نکرد (نزد من نیامد) من غمگین شدم سپس نامه بمن رسید که ترا بجای پدرت منصوب ساختم خدا را شکر کن.

(۴۵۷) **قاسم بن علاء** گوید خدا چند پسر به من داد و من (بناحیه مقدسه) نامه می نوشتم و تقاضای دعا می کردم و هیچ جوابی بمن نمی رسید لذا همگی مردند سپس چون پسر حسن متولد شد نامه نوشتم و تقاضای دعا کردم جواب آمد باقی می ماند **والحمد لله** امام از اموال بی نیاز است

۲ کا (۴۷۸) **مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَحْتَاجُ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَهُوَ كَافِرٌ**

امام صادق علیه السلام فرمود هر کس پندارد امام محتاج است به آنچه در دست مردم است او کافر است. جز این نیست مردم محتاجند که امام از آنها قبول کند خدای عزوجل فرموده (۱۰۴/۹) **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا** از اموال آنها صدقه (خمس) بگیر آنها را پاک ساز و به آن آنها را تزکیه کن

اموال مغشوش قبول نمی شد

(۴۵۶) ابو عبدالله نسائی گوید چیزهایی از مرزبانی حارثی (بناحیه مقدسه) رسانیدم که در بین آنها دست بند طلائی بود همه پذیرفته شد و دست بند بمن برگشت و مامور بشکستن شدم آن را شکستم در میانش چند مثقال آهن و مس و قلع بود آنها را بیرون کرده فرستادم پذیرفته شد.

علی بن محمد گوید مردی از دهات مالی بناحیه مقدسه رسانیده پذیرفته نشد به او گفته شد حق پسر عموهایت که ۴۰۰ درهم است از این مال خارج کن آن مرد ملکی از عموزادگانش در دست داشت که در آن شریک بودند و او حق آنها را نگه داشته بود چون حساب کرد حق آنها همان چهارصد درهم بود آن مقدار را بیرون کرد و بقیه را فرستاد قبول شد.

بقیه الله علیه السلام حقوق می دهد

(۴۵۹) فضل خزاز مدائنی گوید جمعی از اهل مدینه از اولاد ابی طالب (برای امام حسن عسکری علیه السلام پسری قائل بودند) و بحق عقیده داشتند حقوق آنها در وقت معین می رسید چون امام حسن علیه السلام درگذشت دسته از حق برگشتند سپس حقوق

آنانکه بحق ثابت بودند می‌رسید و از دیگران بریده شد و نامشان از بین رفت
والحمد لله رب العالمین.

با اجازه حضرت سفر کرد سالم ماند

(۴۵۷) ابو عبدالله بن صالح گوید سالی از سالها ببغداد رفتم و (از حضرت قائم علیه السلام) اجازه خروج خواستم اجازه ندادند. بیست و دو روز ماندم و کاروان بنهروان (چهار فرسخی بغداد) رفت تا روز چهارشنبه اجازه داده شد و بمن گفته شد در این روز بیرون شو از رسیدن به کاروان مایوس شدم تا بنهروان رسیدم دیدم کاروان در آنجا مانده.

محمد بن یوسف گوید دملی «فیستول» در نشیمنگاهم پیدا شد پولها خرج کردم همه گفتند ما داروئی برایش سراغ نداریم نامه (به امام علیه السلام) نوشتم و درخواست دعا کردم نوشته به من رسید خدا ترالباس عافیت پوشاند و در دنیا و آخرت همراه، دارد یک هفته نگذشت عافیت یافتم مثل کف دستم شد پزشکی از رفقای خود را دیدم باو نشان دادم گفت ما برای آن داروئی سراغ نداریم (یعنی معجزه است)

خدمت کاروان حضرت را بخوانید

(۴۶۴ کا ۲) حسن بن خفیف از پدرش نقل کرده که (حضرت صاحب) خدمتگارانی به مدینه فرستاد (شاید غلامان بوده‌اند برای حرم و ضریح) و با آنها دو خادم بودند (غیر غلام بلکه اجیر بودند) حضرت به خفیف هم نامه نوشت که با آنها حرکت کند چون بکوفه رسیدند یکی از آن دو خادم مسکر آشامید و از کوفه بیرون نشده نامه از سامره آمد خادمی که شراب خورده برگردانید و از خدمت عزل شده (خدمت کار فاسق بدرد آنان نمی‌خورد)

نجات علویه از اسارت

(۴۶۶) علی بن محمد گوید جعفر (کذاب) در میان بردگانی که فروخت دختری را که از اولاد جعفر بن ابیطالب بود و در خانه امام عسکری علیه السلام تربیت می‌شد بفروخت یکی از علویین (را نسبت بناحیه) کسی را نزد مشتری فرستاد و او را از موضوع دختر آگاه کرد مشتری گفت من او را با رضایت پس می‌دهم بشرط از پولیکه داده‌ام کم نشود او را بگیرد و بیر، مرد علوی خبر را به اهل ناحیه رسانید اهل ناحیه ۴۱ دینار نزد مشتری فرستادند و دستور دادند که دختر را به صاحب خودش برگرداند (معلوم می‌شود کنیزان حضرت عسکری را هم جعفر فروخته).

حفاظت امام از وکلای خود

(۴۶۷) حسین بن علوی گوید مردی از ندیمان روز حسنی (درباری) و مرد دیگری که رفیق او بود باو گفت اینک او (صاحب الزمان علیه السلام) اموال مردم را (بعنوان سهم امام) جمع می‌کند و وکیلانی دارد و وکیلان حضرت را که در اطراف پراکنده بودند نام بردند این خبر بگوش عبیدالله بن سلیمان وزیر رسید وزیر همت کرد و کلاء را بگیری سلطان گفت جستجو کنید و به بینید خود این مرد کجاست زیرا این کار سختی است.

عبیدالله بن سلیمان گفت وکلا را می‌گیریم سلطان گفت نه بلکه اشخاصی ناشناس را بعنوان جاسوس با پول نزد آنها می‌فرستیم هر کس از آنها پول قبول کرد او را می‌گیریم از حضرت نامه رسید و به تمام وکلا دستور داده شود از هیچکس چیزی نگیرند و از گرفتن سهم خودداری کنند و خود را بنادانی زنند، مرد ناشناسی بجاسوسی نزد محمد بن احمد آمد و در خلوت باو گفت مالی همراه دارم می‌خواهم آنرا برسانم، محمد گفت اشتباه کردی من از این موضوع خبری ندارم او همواره مهربانی و حيله می‌کرد و محمد خود را بنادانی می‌زد و آنها جاسوسها در اطراف منتشر کردند و وکلا از گرفتن خودداری می‌کردند بواسطه دستوری که به آنها رسیده بود (و اگر خلاف کرده بودند کشته می‌شدند).

امام عاصم خون مومنین است

از ناحیه مقدسه) نامه رسید و از زیادت مقابر قریش (کاظمین علیهم السلام) و حائر (کربلای معلی) نهی شد. چون چند ماه گذشت و نیز (ابوالفتح جعفر بن قرات) باقطنی را خواست و باو گفت بنی فرات و برسیها را ملاقات کن به آنها بگو مبادا بزیارت قریش روند زیرا خلیفه دستور داده هر که زیارت کند او را بگیرند شرح بنی فرات قبیله شیعه مذهب‌اند و بیشتر آنها بوزارت رسیدند ابوالفتح وزیر مقتدر هیجدهمین خلیفه عباسی بود و برس دهی بین کوفه و حله و گفته‌اند همین دو پیش‌آمد سبب غیبت کبری شد که سنه ۳۲۹ اتفاق افتاد.

منتظر من می‌نشینم شه بیاید یا نیاید	بلکه رخسارش به بینم شه بیاید یا نیاید
هجر او آتش بدل زد گر بسوزم یا نسوزم	روز و شب با غم قرینم شه بیاید یا نیاید
رنج خار از چیدن گل گریه بینم یا نینم	می‌کنم صبر و تحمل شه بیاید یا نیاید
اشک غم با یاد رویش من بریزم یا نریزم	می‌کشم با رواقش شه بیاید یا نیاید

با جفا و جور دشمن گرسازم یا نسازم
 غرقه در غرقاب هجرم او بخواهد یا نخواهد
 کاش می مردم بیادش او بخواند یا نخواند
 نه توانم صبر کردن گربنالم یا ننالم
 خاطر مفسرده حیران کن بداند یا نداند
 دوست خواهد این چنینم شه بیاید یا نیاید
 برگزیده از سرایم شه بیاید یا نیاید
 می شدم قربان کویش شه بیاید یا نیاید
 نه مرا تاب جدائی شه بیاید یا نیاید
 سوخت مغز استخوانم شه بیاید یا نیاید

نیکو سروده اشکم ز بصر آید

یا رب ز غمش تا چند اشکم ز بصر آید
 تا چند بنالم مل شب تا سحر از هجرش
 هر دم که رخس بینم خواهم دیگرش دیدن
 از دیده نهان اما اندر دل من جایش
 با کس نتوانم گفت من راز درون خویش
 می سوزم و می سازم از درد فراق اما
 حیران به فنا . تاکی با محبت و غم همدم
 بسنشسته سر راهش شاید ز سفر آید
 کوکب شرم هر شب شاید که سحر آید
 بازش نگرم شاید یک بار دیگر آید
 او را طلبم هر شب شاید که ز در آید
 کز درد غم هجرش دل را چه بسر آید
 تیر غم او بر دل افزون بشمر آید
 یارب نظری کانشاه از پرده بندر آید

بخش ۱۵ سی تکلیف مردم و معرفت به امام

غیر از تکالیف فردی مانند نماز و روزه و حج و زکات هر مسلمانی جهت راه یافتن بسوی ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف لا اقل سی تکلیف را باید انجام دهد ۱ معرفت به امام ۲ معرفت بقرآن و عمل به آن ۳ حسن خلق و حسن معاشرت ۴ دانستن احکام ۵ دانستن محرمات و پرهیز از آنها ۶ خودسازی و جهاد ۷ تقوی ۸ نبرد نام حضرت ۹ قیام در ذکر نام ۱۰ تزکیه نفس ۱۱ ایقان بغیب ۱۲ چشم براه بودن ۱۳ در مردم بودن با علم ۱۴ اطاعت کامل که در بخش ۱۷ است ۱۵ مراجعه بفقیه اعلم که در بخش ۱۸ می باشد ۱۶ دوری از ریاست و مخالفت با باطل ۱۷ مردم را هدایت کند ۱۸ مردم را بحق دعوت کند ۱۹ با مخالفین مخالفت باشد ۲۰ امر بمعروف و نهی از منکر کند ۲۱ با تقیه باشد ۲۲ تولا داشته باشد ۲۳ با تبرا باشد ۲۴ هدیه بفرستد ۲۵ برای امام دعا کند ۲۶ تجدید بیعت نماید ۲۸

مصائب حضرت را یاد نماید ۲۸ در امور بحضرت اقتدا کند ۲۹ نماز حضرت را ترک نکند ۳۰ بحضرت توسل بجوید در بخش ۴۰ مشروح شد.

تکالیف مردم در غیبت

شکی نیست که انسان در تمام دوران عمر در محل امتحانست زیرا اصولاً دانشگاه دنیا برای همین امتحانست که کفر و ایمان هر کسی یا اطاعت و معصیت او آشکار شود و ما در اینجا سی تکلیف می آوریم تا اینکه مومنین آنها را رعایت فرمایند و راه درک خدمت ولی عصر را انجام وظایف دانند و ما بسی دستور اکتفا کردیم و در این بخش معرفت و سلام قرآن بودت یاد می شود

اول معرفت بامام

هر مکلفی اعم از کافر و منافق و مومن و سفید و سیاه در هر زمان باید بداند که خداوند جهت تعیین تکلیف خلق جهان را هرگز بدون حجت نمی گذارد و آن حجت یا پیغمبر است و یا وصی پیغمبر و بعد از آنکه با براهین و دلائل قاطعه ثابت شد خداوند پیغمبران فرستاده و حضرت خاتم را مبعوث نموده و بعد از آن حضرت دوازده وصی بنام های معین آمده اند و هر یک به حکم خداوند دوران خود را طی کرده فقط یکی از آنان زنده باقی مانده و در پرده غیبت غایب از دیده ها بسر می برد و هر کسی وظیفه دارد امام خود را با آن اوصافی که درباره امامت آمده بشناسد کافران که خدا را قبول ندارند تا چه رسد بامام مسلمین هم درباره آن حضرت اختلاف دارند و فرقه دوازده امامی با آیات قرآنی و دلائل دیگر و سنت و عقل و اجماع دانشمندان بامامت و حیات و غیبت حضرت مهدی معتقد می باشند و کسیکه آن حضرت را شناسد از بهشت بهره ندارد.

امام از کارهای ما آگاه است

باید مردم بدانند که حضرت بقیه الله الاعظم از تمام کارهای ما در روز و شب آگاهی دارند زیرا هر دوشنبه اعمال ما را به آن حضرت ارائه می دهند و در توییعی که بشیخ مفید رسیده آنستکه فرمودند.

فَإِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَائِكُمْ وَلَا يَعُزُّبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ (و در جای دیگر) وَإِنَّا
غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَأْسِينُ لِذِكْرِكُمْ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ الْبَلَاءُ وَ
أَصْطَلَمْتُمْ الْأَعْدَاءُ پس به درستیکه ما در علم به خبرهای شما احاطه داریم و از ما
چیزی از اخبار شما غایب نیست (و در جای دیگر) و بدرستی که از مراعات کردن

شما غافل نیستیم و یاد شما را فراموش نمی‌کنیم و اگر این امور نبود هر آینه بشما بلاء نازل می‌شد و دشمنان بشما صدمه‌ها می‌زدند و رسول اکرم فرمود **يَا عَلِيُّ أَعْمَالُ شِيعَتِكَ تَعْرُضُ عَلَيَّ فَيُكَلِّ جُمُعَةٌ فَافْرَحُ بِصَالِحِ أَعْمَالِهِمْ وَ أَسْتَغْفِرُ لِسَيِّئَاتِهِمْ** یا علی اعمال شیعیانت بر من در هر جمعه عرضه می‌شود پس باعمال خوبشان خوشحالم و برای بدیهایشان آمرزش خواهم (بشارت)

و از دعای رمضای معرفت یابید

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ادْفَعْ عَن وَّلِيِّكَ وَ خَلِيفَتِكَ وَ لِسَانِكَ وَ الْقَائِمِ بِقِسْطِكَ وَ الْمُعْظَمِ لِحُرْمَتِكَ وَ الْمُعْبَرِ عَنكَ وَ النَّاطِقِ بِحُكْمِكَ وَ عَيْنِكَ النَّاطِرَةِ وَ أذُنِكَ السَّمِيعَةِ وَ شَاهِدِ عِبَادِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ....

در این دعا حضرت ولی و خلیفه و زبان خدا و ناطق بحکم او دیده خدا و گوش خدا و شاهد بندگان و حجت بر خلق معرفی شده‌اند (پیوند ۳۶) و دعای کسب معرفت را در نص امام صادق ص ۶۷ بخوانید

کسب معرفت از سه راه

اول آنکه حضرت مهدی را به معرفی خاتم الانبیاء و ائمه اطهار با دلایل بشناسد و باو ایمان داشته باشد که از جانب خداوند متعال خلیفه او و باقی مانده پروردگار در روی زمین و بر تمام خلایق حجت است و اطاعتش واجب می‌باشد این از راه معرفی پیغمبر اکرم است **دوم** از نشانه‌های شخصی و جسمی او معرفت یابد تا او را در وقت روئیت بشناسد چنانکه مذکور شد از اسامی و نسب و خصوصیات آن حضرت در صفحه یازده خواندید **سوم** آن حضرت بصفات و افعال و ویژگیها مثل رعب بیشتر از رسول خدا در دلها شناخته می‌شود که ذکر خواهد شد ایمان باین غیب که حجت از دیده‌ها غایب است عجیب‌ترین ایمانها بشمار می‌رود.

اعْجَبُ النَّاسِ اِيْمَانًا وَ اعْظَمُهُمْ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَ حَجَبَ مِنْهُمْ الْحُجَّةُ فَأَمِنُوا بِسُؤَادِ عَلِيٍّ بِيَاضٍ.

در کتاب من لایحضر از حضرت رسول روایت شده که فرمود یا علی شگفت‌ترین مردم در ایمان و بزرگترین آنان در یقین مردمی می‌باشند در آخر الزمان که به پیغمبر ملحق نشدند (او را ندیدند) و حجت از آنان در پرده (ی غیبت) شده پس بسیاهی بر روی سفیدی گرویدند (با خواندن قرآن و احادیث ایمان و حقایق را پذیرا شدند).

مردن با معرفت بهتر از زندگی بجهل

۶ و سائل (۴۵) در یکی از خطبه‌ها امیرالمومنین علیه السلام فرمود ملازم زمین باشید و بر بلا صبر کنید و دستها و شمشیرها تان را در هوای زبان‌تان حرکت ندهید (که هر چه گفتید باید بشود) و (در غیر خیر) عجله نکنید به آنچه خداوند برای شما فراهم نکرده

مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ
مَاتَ شَهِيدًا أَوْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَاسْتَوْجِبَ ثَوَابَ مَنْوِيٍّ مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ وَ
قَامَتِ النَّيَّةُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ بِسَيْفِهِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مَدَّةً وَأَجَلًا.

هر کس از شما بر فراش (رختخواب خود) بمیرد و او بر معرفت حق پروردگارش و حق پیغمبرش و اهل بیت او باشد شهید مرده و اجر او بر خداوند است و مستوجب ثواب آنچه نیت کرده است باشد از عمل خویش و نیت‌های انداختن او (خود را در آتش جنگ) با شمشیرش می‌باشد زیرا برای هر چیزی مدتی و اجلی (سررسیدنی) است یک داستان در شناخت امام

قصه احمد دینوری مردم را از حیرت بیرون کرد

۱۳ بحا (۶۰۵) سید بن طاوس از طبری و او از احمد دینوری نقل کرده گوید از اردبیل به مقصد حج بدینور آمدم یکی دو سال از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام گذشته بود مردم در جانشین او متحیر بودند اهل دینور از آمدنم شاد شده و شیعیان دورم جمع شدند گفتند سیزده هزار مال امام نزد ما جمع شده می‌خواهیم تو بسامرا برسانی رسیدش را برای ما بیاوری گفتم این روزها مردم متحیرند و نمی‌دانم جانشین حضرت کیست گفتند علت اینکه ما ترا برگزیدیم آنست ترا موثق و بزرگوار می‌دانیم آنها را ببر بیدلیل از دست مده و مالها را به من سپرده و از دینور بیرون شدم و به کرمانشاه دیدن احمد بن حسین رفتم و از دیدنم شاد شد و او نیز هزار دینار با چند بقیچه بسته رنگارنگ به من داد و گفت اینها را باهلت برسان.

مدعیان نیابت قلابی

مالها را برداشته بیغداد آمد و سعیم بود نایب امام را بجویم به من گفتند با قطنی و اسحق بن احمد مدعی نیابت‌اند و سومی معروفست به ابوجعفر عمری نخست نزد باقطنی رفته دیدم پیرمرد مهیبی است اسب و غلامان بسیاری دارد و مردم دورش را گرفته‌اند سلام کردم مرحبا گفت و مرا جا داد و شاد شده بودم تا مردم از دورش رفتند

از مذهبم پرسید گفتم اهل دینورم اموالی آورده‌ام تسلیم کنم گفت بیاور گفتم دلیلی بر اثبات نیابت خواهم گفت فردا بیا فردا رفتم دلیلی نیاورد و پس فردا رفتم دلیلی نداشت

اسحق هم مانند باقطنی و نایب اصلی

نزد اسحق رفتم جوانی تمیز دیدم از باقطنی دستگاهش وسیع‌تر و همانچه به باقطنی گفته بودم باو گفتم و سه روز مراجعه کردم چیزی بدست نیاوردم لذا نزد ابوجعفر عمری رفتم دیدم مردی متواضع لباس سفید پوشیده در اطاق کوچکی روی گلیم پشمی نشسته نه غلام و نه دم و دستگاهی و نه اسبی دارد.

نایب اصلی پس از سلام و جواب مرا نزدیک خود نشانید و از حالم پرسید گفتم از جبل می‌آیم و حامل اموالم گفتم خواهی آنها را به کسی دهی که واجب است باو رسد برو سامره و خانه ابن الرضا (مراد امام عسکری) وکیل امام را سراغ بگیر کسانی در خانه ابن الرضا هستند و آنکه را که خواهی می‌آیی و من بسامرا رفته و آهنگ خانه ابن الرضا کرده و وکیل را سراغ گرفتم خادم گفت مشغول کاریست من دم در منتظر نشستم تا آمد سلام کردم مرا بخانه برد و از حالم و آنچه با من بود جویا شد گفتم قدری مال آورده و جویای دلیل نیابتم تا تسلیم کنم گفت صحیح است.

نامه امام بدستش رسید

غذا برایم آوردند فرمود قدری استراحت کن که خسته هستی تا مغرب وقت است سپس بکار تو رسیدگی خواهم کرد من پس از غذا قدری خوابیدم و برخاستم نماز گزاردم و بکنار شط رفته آبتنی کردم و برگشتم تا پاسی از شب گذشت آن مرد نامه بمن داد نوشته بود

بسم الله الرحمن الرحيم احمد بن دینوری آمده شانزده هزار دینار در فلان کیسه و بقچه آورده در آن کیسه ایست که فلان قدر پول در آنست تا آنجا که تمام کیسه‌ها را نام برده و گفته بود کیسه فلانی پسر فلانی دراع (زره‌ساز) شانزده دینار در آنست و تمام نشانها را نوشته بودند دانستم که امام به اموال از من واردتراند نوشته بود از کرمانشاه یک کیسه هزار دینار با بقچه از احمد بن حسن مادرانی که برادرش پشم فروش است آورده نشانی پارچه‌ها را داده بودند من شکر کردم که تردیدم زایل شد

مالها به نایب اصلی رسید

نوشته بودند مالها را نزد ابوجعفر عمری (عثمان بن سعید نایب اول حضرت) ببرم و بدستور او عمل کنم من به بغداد نزد ابوجعفر رفتم پرسید چرا نرفتی گفتم از سامرا می آیم در این بین نامه از حضرت برای او آمد مانند نامه من مهر زده در آن نوشته بودند که آنها را به احمد بن جعفر قطان قمی دهم عثمان بن سعید به من گفت آنچه آورده بردار و بخانه احمد قمی بیاور و آنها را باو تسلیم کردم و من به حج رفتم وقتی بدینور آمدم مردم نزد آمده نامه حضرت را دیدند همه از حیرت بیرون شده سجده شکر کردند که خدا بر ما منت نهاده و بقیه داستان چون مفصل بود ترکشد.

تکلیف دوم ملازم قرآن و سنت

در غیبت کبری چون دوران فتنه است باید از قرآن و سنت تحت ولایت معصوم جدا نشد زیرا فتنه ها بقرآن و امامان برطرف می شود و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود زمانیکه به شما فتنه ها مانند شبهای تاریک مشتبه شد پس بر شما باد بقرآن که آن شفاعت کننده و شفاعت دار است به کفایة الناطقین ج ۱، ص ۷۱ مراجعه شود و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود **لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ سَفَرَةِ الْكِرَامِ الْبُرَّةِ حَافِظُ قُرْآنٍ** که به آن عمل کند (در آخرت) با فرشتگان پیغام برنده نیک رفتار خداوند باشد.

برگشت به قرآن و سنت

۱۸ (ثل ۷۹) ایوب بن عبدالله گوید شنیدم امام ششم می فرمود هر چیزی به کتاب خدا و سنت (پیغمبر) بر می گردد و هر حدیثی که با کتاب خدا موافق نباشد زخرف (آرایش باطل) است. ابن عمیر از بعضی از صحابه روایت کرده گفته شنیدم ابا عبدالله می فرمود **مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ فَقَدْ كَفَرَ.** هر کس با کتاب خدا (قولاً و عملاً) و سنت پیغمبر مخالفت کند بحقیقت کافر است. در بخش پنجم مفصل گذشت

به گفته های رجال اعتمادی نیست

۱۸ (وسائل ۹۵) **مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ أزالته الرِّجَالُ وَمَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ زَالَتِ الْجِبَالُ وَلَمْ يَزَلْ،** علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود هر کس دینش را از دهنهای مردان بگیرد (رسانه ها منبرهای بی پایه) او را مردان (دیگر) زایل می کنند و هر کس دینش را از کتاب (خداوند) و سنت بگیرد کوهها زایل شود و او برطرف نگردد (علت آنست که کتاب و سنت غش ندارد ولی سخن رانان ممکن است بوضع

زمان سخن گویند. (سوم از تکالیف علم اخلاق

حسن اخلاق و حسن معاشرت

بعد از معرفت امام و قرآن باید به تکمیل علوم دینی از اخلاق و احکام و سایر واجبات پردازد زیرا عقائد فاسده بسیار و بدعت زیاد می‌گردد و فتنه‌ها فراوان می‌شود و اگر مایه علمی نداشته باشد از دین بیرون می‌شود و باید علم اخلاق را بگیرد رسول خدا ﷺ فرمود **أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا** دوست‌ترین بندگان خدا بسوی خدا بهترین آنها است در خوشخوئی کامل اخلاقی حمیده مانند صدق و صفا و حلم و حیا و تواضع و وفا و قنوع و خشوع و مروت و مواسات و سخاوت و احسان بوالدین و صلۀ ارحام همه در راهنمای بهشت مشروح شده.

چهارم از تکالیف کسب احکام دین از واجبات و مستحبات نماز و روزه و حج و خمس و زکات و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و حدود و عقود و دیات را بداند که مبادا با جهل دچار گناه شود و به اینها عمل کند

پنجم گناهان و صفات دوزخیان را بشناسد و محرّمات را از کفر و شرک و ریا و قتل و زنا و غضب و ظلم و انفاق و عاق و قطع رحم و خلف عهد... همه را بداند و ترک کند صد و چهارده گناه کبیر در کیفر کردار جلد پنجم مشروح شده.

ششم خودسازی و جهاد

البته کسی که می‌خواهد لیاقت درک دولت حقه را دریابد باید نخست با تکالیف و وظائف شرعی خود آشنا شده و آنها را مویمو عمل نماید و حقیقتاً الگوی مقاصد حضرت ولی عصر و نمایشگر دین حق باشد و خود را کاملاً از بدیهای اخلاقی و عملی باز بدارد و خود از قید هوا و هوس و دامهای شیطانی برهاند و از خطرات آنها واپاید زیرا مکتب اهل بیت تقوی و ورع و حسن سلوک با مردم است و مبادا کار خلافی از او سر بزند که باعث سرشکستگی شیعه باشد حق تعالی فرموده: **قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا أَوْ قُودَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ** (خود را با وابستگانتان را نگهدارید از آتشی که آتش گیره‌های آن مردم و سنگها است).

خلاصه باید نفس را از صفات رذیله مانند کبر و غرور و حسد و حرص و بخل و دنیاپرستی و ریاست پاک سازد رسول خدا ﷺ فرمود **أَفْضَلُ الْجِهَادِ أَنْ يُجَاهِدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ** برترین جهاد آنستکه مرد با نفس خود نبرد کند. در کیفر کردار جلد ۳ مشروح شد.

هفتم تقوا را پیشه کند

سیصد نشان متقین در سرمایه سعادت و نجات با داستانهای قرآن و مثالها نوشته شده مراجعه شود امام صادق علیه السلام فرمود: **مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَلْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ** (نعمانی ۲۰۰)

هر کس او را شاد می‌کند که از اصحاب قائم باشد باید انتظار برد و باید با ورع و تقوی و اخلاق نیکو عمل کند و او (در واقع) منتظر است ناگفته نماند که تقوی و محاسن اخلاق دو رکن اعظم ایمانست که از این دو بالاتر بعد از عقائد نداریم و جامع خصال حمیده همین دو است.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود **أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ الْحَلَالِ** برترین اعمال طلب کردن حلال است و فرمود **عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا جَمَاعٌ كُلُّ خَيْرٍ بَرٍّ تَوْبَادُ بِهِ** پرهیزکاری بدرستی که آن جمع کننده‌ی هر نیکی است و در تقوی کتابی بهتر از سرمایه سعادت و نجات نمی‌یابی.

هشتم نام آن حضرت را نگویند

یکی از وظائف مکلفین در زمان غیبت کبری آنستکه نباید نام آن حضرت را (م ح م د) بگویند بلکه جنابش را باید بالقاب بخوانند صدوق در توحید از حضرت عبدالعظیم روایت کرده که امام دهم فرمود حلال نیست ذکر نام قائم علیه السلام تا زمانیکه خروج کند و زمین را پر از عدل و داد نماید چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد و در کافی (۲ ص ۱۲۶) از جعفری از آن حضرت روایت شده می‌فرمود بعد از من جانشین حسن است چگونه است برای شما جانشین بعد از جانشین راوی گوید گفتم برای چه بفدایت شوم فرمود **إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ** بجهت آنکه شخص او را نمیبینند و برای شما حلال نیست او را بنام یاد کنید گفتم پس چگونه او را یاد کنیم فرمود بگوئید الحجة من آل محمد

تهدید در ذکر نام

۱۲۷ کا ۲) از امام صادق نقل شده صاحب الامر را بنام یاد نمی‌کند جز کافر و در توقیعات آمده از محمد بن عثمان که **مَنْ سَمَّاهُ فِي مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ بِاسْمِي فَعَلِيهِ** لعنة الله ملعون ملعون من سمّاه في محفل من الناس هر کس که در مجمع از مردم مرا بنام اسم برد بر او لعنت خدا باد. ملعونست ملعونست کسی که مرا در محفل از مردم نام برد.

علل عدم ذکر نام

ابو عبدالله صالحی گوید بعد از رحلت ابی محمد اصحاب از من پرسیدند که من از اسم و مکان حضرت حجت پرسم جواب آمد اگر آنان را بر اسم دلالت کنم ضایعش می کنند و اگر مکانش را بدانند (دشمن را) بر او دلالت می کنند.

خداوند از این گروه راضی می باشد

۲ کا ۱۲۷) امام صادق فرمود زمانی بندگان بخدای جل ذکره نزدیکترند و خدا از ایشان راضی تر است که حجت خدای جل ذکره از میان آنها مفقود شود و آشکار نگردد و جای او را هم ندانند و از طرفی هم بدانند که حجت و میثاق خدای جل ذکره باطل نگشته و از میان نرفته است در آن حال هر صبح و شام به انتظار فرج باشید زیرا سخت ترین خشم خدا بر دشمنانش زمانی است که حجت او از میان بندگان مفقود باشد و آشکار نشود و خدا می داند که او لیانش (در زمان غیبت) شک نمی کنند و اگر میدانست شک می کنند چشم بهم زدنی حجت خود را از ایشان پنهان نمی کرد و ظهور امام جز بر سر بدترین مردم نباشد.

پس خداوند از بندگان خشنود است که با فقدان امام در وجودش شک ندارند و بر دشمنان خشمناکست که اگر امام ظاهر شود او را از بین می برند و شاید یکی از علل نام بردن آن باشد که اگر عوام نام و القاب امام زمان را ببرند چون یهود می گویند هنوز خاتم الانبیاء نیامده خواهند گفت سخن ما درست است زیرا ما هم منتظر کسی هستیم که همین نام و لقب را دارد.

اسراری دارد

کمال ۲۶۱) امام پنجم در پاسخ جابر جعفی فرمود هنگامی عمر از امیرالمومنین درباره مهدی پرسش کرد گفت ای پسر ابی طالب بفرما نام مهدی چیست فرمود نامش را نمی گویم زیرا حبیبم رسول خدا و دوست من به من سفارش کرده نام او را بازگو نکنم تا خدای عزوجل و رسولش در علم خود بودیعت سپرده اند **علت سوم** آنستکه محمد علی باب نیز همانام آن حضرت باشد با آن فتنه ای که برپا کرد ممکن است بابی ها بگویند حرف ما حقست ولی باو حجت گفته نمی شود زیرا حجت خدا معجزه دارد.

تکلیف نهم قیام حرمت

با شنیدن نام آن حضرت بویژه القائم حرکت کنند از حضرت صادق علیه السلام از سبب

قیام نزد ذکر لفظ القائم از القاب حجت پر سیده شد فرمود برای آنست که برای او غیبتی است طولانی و از شدت رأفت بسوی دوستان او می نگرد بهر کسیکه او را باین لقب یاد کند که مشعر به دولت او و حسرت بغربت اوست و از تعظیمش آنست که بنده خاضع برای صاحبش بر می خیزد و در وقت نظر کردن مولای جلیل باو با دیده شریفش پس باید برخیزد و از خداوند جل ذکره تعجیل فرج او را بخواهد و جزایری گوید نزد اهل سنت (پیغمبر ﷺ) این سنت حرکت جاری می باشد (صب ۲۷)

دعبل خزاعی وقتی قصیده تائیه خود را در خراسان برای حضرت رضا خواند چون باین شعر رسید

خروج امام لامحالة قائم
يقوم على اسم الله بالبركات
حضرت برخواست و برپا ایستاد و سر نازنین خود را بسوی زمین خم نمود و دست راست خود را بر سر نهاد و گفت **اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ مَخْرَجَهُ وَ انصُرْنَا بِهِ نَصْرًا عَزِيزًا**

دهم باید نفس خود را تزکیه کند به نوافل شب و روز مشغول و از لهویات و لغویات چنان دوری کند که بصفات ملکوتی متصف و آئینه دلش از کدورات مادی پاک و بنور ربانی متجلی گردد پنجاه و یک رکعت در شب و روز نماز بخواند چهار دو رکعت نافله شب و دو رکعت نماز شفیع بعد از آن نزدیک اذان صبح و یک رکعت نماز وتر و در دعای دست هفتاد بار استغفار و سیصد العفو و بعد دو رکعت نافله صبح و دو رکعت نماز صبح و مفصل اینها در معراج المومن مشروح شده.

رسول خدا فرمود زمانیکه خدا به بنده اش خیری خواهد برای او از خودش واعظی قرار می دهد که او را امر و نهی کند (نهجه ۲۹)

یازدهم ایقان بغیب و عالم دیگر و غیبت امام دوازدهم را چنان کامل بداند که گویا تمام امور اخروی و ظهور حضرت را معاینه می بیند و گویا خود را هر روز در محضر امام ﷺ در پیشگاه احدیت می بیند

امام باقر ﷺ فرمود اگر امام یکساعت از زمین برداشته شود هر آینه زمین اهلس را فرو می برد.

دوازدهم هر صبح و شام مانند مسافردار چشم براه حق باشد و خود را آماده استقبال از بقیه الله ﷺ کرده باشد که با ندای آسمانی علاقه ئی بتأخیر نداشته باشد بلکه از همه چیز چشم پوشیده و مشاغل و علایق مادی را بریده باشد و در زیارت

آمده و نُصِرْتُمْ لَكُمْ مَعْدَةٌ بِنَطْلِی از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده فرمود چه قدر صبر و انتظار خوبست آیا قول خداوند عزوجل را نشنیده‌ئی (هود ۹۵) **فَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ** چشم براه باشید که من با شما نگهبانم و **سَيِّدُ الْعَابِدِينَ** فرمود هر کس بر ولایت ما در غیبت قائم ثابت به ماند خداوند به او اجر هزار شهید مانند شهیدان بدر و احد عطا فرماید (خوشا بحال این دسته و شرح انتظار در بخش ۲۱ خواهد آمد انشاءالله

سیزدهم انزوای از خلق

باید در آخر الزمان در خلق باشد ولی با خلق نباشد زیرا مردم بیشتر فاسد الاعتقاد و فاسد العمل اند و مجالست با آنان اثر دارد و نفهمیده انسان از دین بیرون می شود ولی باید با کتب مانوس باشد خیلی مشکلست.

امام صادق علیه السلام فرمود بر مردم هرج و مرج می آید که در آن زمان مانوس نشوند مگر به نوشته های خود و حضرت بسدیر فرمود.

الزَّمْ بَيْتَكَ وَكُنْ حَلَسًا مِنْ أَحْلَاسِهِ وَاسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنْ السُّفْيَانِي قَدْ خَرَجَ فَأَوْصِلِ الْيَنَاءَ وَهُوَ عَلَى رَجْلِكَ.

ملازم خانهات باش و پلاسی از پلاسیهای آن و آرام گیر تا زمانیکه شب و روز آرام است پس همینکه بتو خبر رسید سفیانی خارج شده بسوی ما کوچ کن و اگر چه با پای پیاده باشی.

کناره گیری و سکوت علی علیه السلام فرمود بر مردم زمانی آید که عافیت (سالم ماندن در دین و دنیا) ده جزء باشد نه جزء آن در کناره گیری از مردم و یک جزء در سکوت تذکر لازم در خانه نشستن و بیکار گشتن انزوی نیست بلکه در مردم باشد با مردم نباشد و باید فعالیت فرهنگی شیعه و کارگشایی نمود و حقایق را قلماً و زبانا به مردم در صورت امکان ترویج کرد و کتب شیعه را رواج داد مانند دستورات زندگی و معراج المومن و راهنمای بهشت و حقوق والدین و اولاد و مجمع الفضائل علی علیه السلام و فضائل الزهرا و سرمایه سعادت و نجات و ختم و اذکار و شفا و درمان و خلاصه روش امام صادق علیه السلام ترویج مذهب نمایند

چهاردهم دوران غیبت از تقیه خودداری نکند زیرا دشمنان شیعه بسیاراند و باید با سیاست عمل نماید چون تقیه وسیع است آن را در بخش ۲۳ شرح می دهیم. **پانزدهم**، از امر بمعروف و نهی از منکر تا سر حد قدرت خودداری نکند و با

اهل لهو و لعب و باطل و قمارباز و ظالم و رشوه خوار ننشینند و از غذای حرام پرهیزد و از کلمات بیهوده خودداری کند و از اسوال دولتی که مجهول المالک است نخورد و تصرف نکند و از مؤسساتیکه بانی آنها فسقه و ظلمه بوده‌اند دوری کند. شانزدهم چون وسیع بود بخشی جدا آورده شد و آن پرهیز از ریاست است.

سودای محبت

هر شب بدل غمزده غوغای تو دارم	نقشی بدل از قیامت رعناى تو دارم
غائب ز نظر باشی و در قلب هویدا	از دیده دل دیده بسبالی تو دارم
نادیده مجسم شده‌ای در بر چشتم	آسان که نظر بر رخ زیبای تو دارم
اندر ظلمات دلم ای خضر طریقت	صد شعله پیر شب ز تجلای تو دارم
گر جلوه کنی یا نکنی حکم تو باشد	اما چکنم میل به افشای تو دارم
ای یوسف زهرا سر بازار محبت	با رشته کلافی سر سودای تو دارم
از ذره زیبائی نرسد مبر فلک را	من ذره ناچیز و نسناى تو دارم
با غیر توام نیست خدا را سروکاری	امید کرم از تو و آبای تو دارم
مپسند که نادیده جنال تو بسیرم	این مسلت از درگه والای تو دارم
از قیر و قیامت نبود بیم و هراسم	زیرا که به دل مهر و تولای تو دارم
امضای قبولی زنی اردفتر (ثابت)	فخرم بجهانست که امضای تو دارم

بخش ۱۶ پرهیز از ریاست باطل

۱۸ و سائل ۹۳) **إِيَّاكَ وَالرِّيَاسَةَ فَمَا طَلَبُهَا إِلَّا هَلَكٌ**، باید هر مکلفی بداند که نباید از رؤسای زمان اطاعت کرد زیرا ریاست بدون ستم فراهم نمی‌شود مگر از بزرگان شیعه که مصون از ظلم باشند.

سفیان بن خالد گوید امام صادق فرمود از ریاست پرهیزید آن را کس نمی‌طلبد مگر هلاک شود گفتم راستی در این هنگام هلاک شدیم زیرا همه ما دوست دارد در زبانها یاد شود مقصود گردد از او گرفته شود فرمود چنان که فکر کردی نیست البته ریاست آنستکه مردی را بدون حجت نصب کنی پس او را در هر چه گوید تصدیق کنی و مردم را بقول او دعوت نمائی (پس کسانی که خود را بر ریاست نصب می‌کنند و یا کسی را نصب می‌کنند و دلیل بر تقوی و عدالت ندارند هلاک می‌شوند).

شرک طاعت نه عبادت

امام باقر در قول خداوند **اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ** (یهود بزرگان و رهبانان را از غیر خدا خداها گرفتند) فرمود والله برای آنها نماز نکردند و روزه نگرفتند و لکن آنها را در گناه خدا اطاعت کردند و از امام صادق از آیه پرسیدند فرمود آنها را خدایان نگرفتند مگر آنکه آنها برای یهود حلالی را حلال کردند و آنها آن را گرفتند و حرامی را حرام کردند آنها عمل کردند پس آنان از غیر خدا ارباب شدند و از آن حضرت در قول خداوند **وَمَا يُومِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ وَهُمْ مُشْرِكُونَ** (و بیشتر آنها بخدا نگر و میدند مگر آنها مشرک بودند) فرمود شرک طاعت بود نه شرک عبادت

حضرت رضا از رسول خدا نقل کرده فرمود هر کس بناطقی گوش کند او را پرستیده اگر ناطق از خدا باشد خدا را پرستیده اگر از ابلیس باشد ابلیس را پرستیده پسر ابی محمود زمانیکه مردم براست و چپ می روند تو راه ما را نگهدار هر که ملازم ما باشد او را لازم داریم و هر که از ما جدا شد از او جدا شدیم پس همانا کمترین چیزیکه انسان از ایمان بیرون می شود گفتن بهسته است این تخم، بعد بآن اعتقاد کند و از کسی که مخالف اوست بیزاری جوید این حدیث را حفظ کن که خیر دنیا و آخرت را برایت جمع کردم.

عبدالله بن مسکان گوید شنیدم امام صادق می فرمود **إِيَّاكُمْ وَ هَوْلَاءِ الرُّوسَاءِ الَّذِينَ يَتْرَاسُونَ فَوَاللَّهِ مَا خَفَقَتِ النَّعَالُ خَلْفَ رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَ أَهْلَكَ** از این رؤسا که ریاست بخود بسته اند پرهیزید والله صدای کفش پشت سر مردی بلند نشد مگر هلاک شد و هلاک کرد امام باقر فرمود **يَا أَبَا صَبَاحٍ إِيَّاكُمْ وَالْوَالِيَجِ فَإِنَّ كُلَّ وَ لِيَجَةٍ دُونَنَا فَهِيَ طَاغُوتٌ أَوْ قَالَ نِدٌّ** ای اباصباح پرهیزید از برگزیده شدن آنها که معتمد علیه غیر ما آن طاغوت است یا گفت ضد است (ولیعجه بمعنی خاص مرد آمده که محل اعتماد باشد همراز را نیز گویند شاید مراد حضرت آن باشد که از معتمد واقع شدن که ریاست داشتن است دوری کنید پس اطاعت ائمه واجب و غیر ائمه واجب نیست مگر در امور دین چنانکه علی عليه السلام آن را حصر نموده فرمود

وَ إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ مُتَّبِعٌ شَرِيعَةٍ وَ مُبْتَدِعٌ بَدِيعَةٌ لَيْسَ مَعَهُ مِنَ اللَّهِ بُرْهَانٌ سُنَّةٌ وَ لَا ضِيَاءٌ حُجَّةٌ. جز این نیست مردم دو مردند یکی پیرو شریعت و یکی آغازگر بدعت که او را از خداوند برهان سنت و روشنائی حجت نباشد

توسیع در عمل

حسن بن جهم گوید به حضرت رضا گفتم چند حدیث از شما مختلف می آید فرمود هر چه ترا آزماید بر کتاب خدا و احادیث ما بسنج اگر شبیه آن دو بود از ما است و گرنه از ما نیست گفتم دو مرد ما را می آیند (سخن آن دو) و هر دو محل وثوق اند دو حدیث مختلف دارند نمی دانیم کدام یک حق است فرمود **فَإِذَا لَمْ تَعْلَمَ فَمَوْسِعُ عَلَيْكَ بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ**. هرگاه ندانستی پس بر تو موسع است بهر کدام که بگیری

حارث بن مغیره از امام ششم روایت کرده فرمود زمانیکه از اصحابت حدیث شنیدی و همشان ثقه بودند بر تو فرائض را **تَأْتِيكَ** را بنگری پس باو برگردانی پس دلالت ولایت و نیابت ندارد و تکلیف هفدهم چون بحث دارد بخشی قرار گرفت

نـسـوبـاوی خـیرالبشر
بـسـرخـان احـسانش مـکیـکن
بـسـعد از عـطـایش بـدـره‌ئی
گـردون ز کـشـتش خـوشـه‌چین
مـشـکـوۃ انـسـوار هـدی
مـقـصود خـلق عـالمین
حـبـش جنـان بـغـضش سـفر
بـسـر طـرّه سـاید حـور و عین
مـالک رقـاب مـرد و زن
رـوی ز مـین زـیر نـگین
ظـاهر شـدی انـدر جـهان
ز اـمـروز تا رـوز پـسین
مـسـنـشور خـتم الاوصیا
گـردیده خـتم مـرسلین
بـسـر بـسته خـیل انبیاء
خـم کـرده چـرخ هـفتمین
ادریس و داود و پسر

مـهـدی اـمـام مـنـتـظر
خـلق دو عـالم سـر بـه سـر
مـهـر از ضیـائش ذرّه‌ئی
در یـسـار جـودش فـطره‌ئی
مـرات ذات کـبریا
مـنـظـور بـسـعت انبیا
اـمـرش قـضا حـکـمـش قـدر
خـاک رـهـش زـیـبـد اگـر
سـلـطان دین شـاه زمین
دـارد بـسـا مـسـر ذوالمـن
گـر نـسـه و جـود اقدسش
کـامل نـگـشتی دین حـق
اـیـزد بـسـنامش زـد رـقم
هـمـچـونکـه جـد الجـدّ او
از بـسـر تـکـریمش مـیان
از بـسـر تـعـظیمش کـمر
نـوح و خـلیل و بـوالبشر

از ابی سوفیض مستمند
 موسی بکف دارد عصا
 اماده بهر اقتدا
 ظاهر شود آتشفشان اگر
 دستار پیغمبر بر
 از کسان علمش مستعین
 دربانیش را مستنظر
 عیسی به چرخ چارمین
 شمشیر حیدر بر کمر
 دست خدا در آستین

بخش ۱۷ فرمان بردن از آن حضرت

به امر پروردگار اطاعت حضرت بقیة الله بر هر مرد و زن طبق آیات قرآن واجب است زیرا فرمان آن حضرت هر چه باشد فرمان خدا و رسول است و نافرمانی او نافرمانی خدا و رسول است چه ظاهر باشد و چه غایب پس بر هر کسی پیروی آن سرور واجب است اگر چه بکشتن فرزند یا پدر کسی امر کند زیرا ولایت آنان مستند بر وحی و الهام و عصمت است.

دلیل بر این امور

جمال الدین عطاء الله در روضة الاحباب از جابر بن یزید جعفی روایت کرده که از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم چون ایزد متعال این آیه را بر پیغمبر نازل کرد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۵۹/۴) ای گرویدگان خدا را اطاعت کنید و پیغمبر را اطاعت کنید و اولی الامر را از شما را.

گفتم یا رسول الله ما خدا و رسول او را می شناسیم پس اصحاب امر کیستند که خدای تعالی اطاعت ایشان را باطاعت تو قرین کرده فرمود آنان بعد از من جانشینان منند اولین آنها علی بن ابیطالب بعد یکایک امامان را بر شمرد تا بدوازدهم رسید فرمود او حجت خدا است در روی زمین و باقیمانده در میان بندگان خدا اوست او همانست که از شیعه و دوستان پنهان می شود آن چنان غیبتی که در اعتقاد بامامت او ثابت قدم نمی ماند مگر کسی که خداوند او بشر را از برای ایمان آزموده باشد.

توضیح در اطاعت اولی الامر

در اینکه اطاعت اولی الامر واجب است اتفاق فریقین می باشد اما ایشان چه کسانیست و مشخصاتشان چیست و صفاتشان کدامست؟ بحثها جدا می شود شیعه معتقد است اولی الامر افرادی هستند عالم و عادل و معصوم و جانشین پیغمبر که

هرگز حکمشان برخلاف اوامر و احکام الهی نمی‌باشد و آنان راسخ در علوم و معارف الهیه هستند و مروج و مبین حقایق قرآن و سنت پیغمبر می‌باشند و این نشانها جز در ائمه اطهار دوازده معصوم بعد از پیغمبر اکرم مصداق نمی‌یابد به کتاب منتخب الاثر مراجعه شود ضمناً باید دانست اطاعت غیر از حکمی است که صادر شود زیرا اطاعت امام معصوم در هر امری واجب است ولی در غیر ایشان واجب نیست اما حکمی که فقهاء عادل از اولیه صادر کنند اجرا می‌گردد اطاعت امام بدون دلیل و بینه واجب است اما حکم فقها باید مستند بدلیل و بینه باشد.

این سؤال پیش می‌آید که در زمان غیبت حوادثی که رخ می‌دهد اگر عوام تکلیف خود را ندانند باید از کجا بپرسند البته اصول دین و اعتقادات که تقلیدی نیست بلکه استدلالی است.

صاحبان امر باید معصوم باشند

۱۸ و سائل ۹۳) سلیم بن قیس هلالی گوید شنیدم امیرالمومنین می‌فرمود بر دینتان از سه کس بترسید از مردمی که قرآن را بخواند تا زمانیکه دیدی بر او جلوه‌ی قرآن است شمشیرش را بر همسایه‌اش کشد و او را به شرک (بسبب قرائت قرآنش) افکند گفتم یا امیرالمومنین کدام یک به شرک نزدیکترند فرمود افکننده و یکی مردیکه دروغها او را سبک کند هر زمانیکه احدی دروغ را حادث کند آن را بدر از اتر از آن کشد و یکی کسیکه خدا باو سلطنت دهد او پندارد طاعتش طاعت خدا است و گناه او (نافرمانی) او نافرمانی خداوند است و دروغگو می‌باشد **لِأَنَّهُ** **لُطَاعَةٌ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ** زیرا حق اینست که از برای مخلوق طاعتی در معصیت خالق نباشد سزاوار نیست مخلوق برای معصیت خدا دوست داشته شود

پس طاعتی در معصیت او نیست و طاعتی نیست برای کسیکه خدا را گناه کند
إِنَّمَا الطَّاعَةُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِيُؤَاةَ الْأَمْرُ وَ إِنَّمَا أَمْرُ اللَّهِ بِطَاعَةِ الرَّسُولِ لِأَنَّهُ مَعْصُومٌ
مُطَهَّرٌ لَا يَأْمُرُ بِمَعْصِيَتِهِ وَ إِنَّمَا أَمْرُ بِطَاعَةِ أُولِي الْأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ
لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَتِهِ

جز این نیست طاعت برای خداوند است و برای رسول او و برای والیان امر و جز این نیست خدا بطاعت رسول امر کرده زیرا که او معصوم و پاکست که امر به گناه او نمی‌کند و جز این نیست بطاعت اولی الامر امر نموده زیرا آنان معصوم و پاک شده (از خطا و لغزش) اند و به گناه او امر نمی‌کنند

از تکلیف عملیه مراجعه بفقیه

تکالیف عملیه را اگر خود شخص مجتهد نباشد باید با احتیاط عمل نماید و یا بتقلید از مجتهد فقیه اعلم عادل مصون از خطا و هوای ریاست تقلید نماید.

۱۸ و سائل ۹۴) در احتجاج از امام حسن عسکری در قول خداوند **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بآيَدِهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** (وای بر کسانی که کتاب را بدستهایشان بنویسند پس بگویند این از نزد خداوند است) فرمود برای قومی از یهود است تا آنجا که فرمود مردی بامام صادق علیه السلام گفت زمانی که عوام یهود کتاب را نمی دانند جز آنچه از علماء خود شنیدند پس چگونه بتقلیدشان و قبول آنها از علماء خود نکوهش می شوند مگر عوام یهود مثل عوام ما نیستند از علماء خود تقلید می کنند.

حضرت فرمود بین عوام ما و عوام یهود از جهتی فرقت و از جهتی یکسانست از جهت برابر بودن آنست که خداوند عوام ما بتقلیدشان از علماء خود نکوهش کرده چنانکه عوام یهود را نکوهش نموده و اما از جهت جدا بودن آنست که عوام یهود بودند علما خود را می شناختند بدروغ آشکار و خوردن حرام و رشوه و تغییر احکام و با دلهایشان ناچار شدند باینکه کسی که این کارها را بکند فاسق است جایز نیست بر (کتاب) خدا و واسطه بین خلق و خدا تصدیق شود لذا آنها را نکوهش نمود. و همین طور است عوام ما زمانیکه از علماء خود فسق ظاهر و عصیت سخت و تکالیف بر دنیا و حرام آن را شناختند پس هر کس مثل آنان تقلید کند مثل یهود است آنانکه خداوند آنها را به فسق علمائشان نکوهش کرد.

قافله سالار جهانیان کجاست

تو ای مهدی، عزیز کبریائی	ز مشتاقان، چرا مولا جدائی
نهاده قافله سر در بیابان	بدون رهسما و مقتدائی
چگونه طی شود این راه پرشور	نباشد چون تو ما را رهنمائی
ز گرگان و ز دزدان در هراسیم	تو ای سالار بی یاران کجائی
پراکنده بکوه و دشت و صحرا	به مثل گله، بی صاحب چرائی
ز هجرت دوستانت گشته بیمار	رسان از بهر بیماران دوائی
گروهی از غمت در احتضارند	بسیا از انتظارت ده رهائی
بیا سامان بده درماندگان را	تو آخر معدن جود و سخائی

نگردد کم از آن جاه و مقام
شوی گر آشکارای شمس مغرب
همه اهل جهان دیده براهند
همه گویند ای مُصلِح کجائی
هزاران حیفِ عمر من سرآمد
برون آرم ز قبر هنگام رجعت
ولی دریاب یک دم بندهات را
(مقدم) از جلالت مات و حیران

اگر یک باره بر ما رخ نمائی
دهی از نور، عالم را صفائی
چه می باشد که از غیبت درآئی
بیده بیچارگان را یک ندائی
دم مرگست آئی یا نیائی
به چشم از تو ربایم خاک پائی
تو مولائی و محبوب خدائی
چسان در وصف تو گوید ثنائی

بخش ۱۸ رجوع بمراجع اعلم در احکام

مردم در زمان غیبت جهت تکلیف به نیابت عامه باید رجوع کنند و در مسائل فردی و اجتماعی و احکام و فیصله در اختلافات به مرجع مرد بالغ عاقل حلال زاده دوازده امامی عدل اعلم و اتقای از هداکیس حی واجب الاطاعه رجوع کنند و شناخت مرجع به چندین معرف خبیر بصیر بستگی دارد نه شیوع عوام و به صدا و سیما و در توقیعی که توسط ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید برای اسحق بن یعقوب صادر شد فرمود

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ. و اما امور تازه ای که واقع می شود پس در آنها بسوی راویان حدیث ما رجوع کنید زیرا که آنها بر شما حجت اند و من بر آنها حجت هستم (و البته در توقیع بحث از فقیه و مجتهد ندارد ولی اگر راویان مجتهد باشند بهتر است.

تقلید از فقیهان

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَيَّ هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ وَذَلِكَ لِأَيْكَونُ إِلَّا بَعْضُ فَقُهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا كَلِّهِمْ

اما کسی که از فقهاء نگهدارنده نفس خود (از دنیاپرستی) حافظ دینش و مخالف هوای خود و مطیع امر مولایش باشد پس برای عوامست که او را تقلید کنند و این امر

نمی باشد مگر در بعضی از فقیهان شیعه نه همشان (پس هر کس از قبایح و فواحش را مرتکب شود بروش علماء عامه پس از ایشان از ما چیزی را و کرامتی را قبول نکنید جز این نیست تخلیط زیاد شد در آنچه از ما اهل بیت برای این امر تحمل می شود برای اینکه فقهاء از ما تحمل می کنند و چیزها را بر غیر وجدان بر آن می نهند برای قلت معرفتشان و دسته دیگر عمدا بر ما دروغ می بندند

دانشمند معظم شیخ حرّ عاملی گوید تقلید مرخص در این مورد قبول روایت است نه قبول رأی و الاجتهاد و ظن و این امر واضح است بدون خلاف و بر این حدیث نزد اصولیین در اصول و فروع اعتمادی نیست زیرا خبر واحد مرسل ظنی السند و ظنی المتن است و آن نزد علما ضعیف می باشد و معارض آن متواتر و قطعی السند و قطعی الدلالت است و مع ذلک حمل بر تقیه می شود و امام صادق در اطاعت اولوالامر فرمود آن خاص لنا و ویژه ما است ۹۹/۱۸ و سائل

سه حدیث در این باره

مَنْ دَانَ بغير سَمَاعِ الرَّعْمَةِ اللّٰهُ الْبَيْتَةُ إِلَى الْفَنَاءِ وَمَنْ دَانَ بِسَمَاعِ مَنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللّٰهُ لِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ الْبَابُ الْمَأْمُونُ عَلَى وَحْيِ اللّٰهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. حضرت رضا از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود هر کس بدون شنیدن (از اهل بیت) بگردد و فرمان برد خداوند او را بسوی نیستی ملازم گرداند و هر کس فرمان برد با شنیدن (احادیث) از غیر دریکه خدا آن را برای خلقتش گشوده او مشرکست و آن دری که امن است بروحی خداوند محمد ﷺ باشد و فضیل بن یسار گوید شنیدم ابا جعفر می فرمود:

كُلَّمَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ

هر چیزی که از این خانه بیرون نشد او باطل است و فرمود یا ابا صباح پرهیزید از مداخله (در امور دینی) زیرا هر مداخله غیر از ما آن طاغوت است. نتیجه آنکه هر چه از امر دین است باید از فقها پرسید و انجام داد.

راویان حاکمند

۱۸ و سائل ۹۸) اَعْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ رُؤَايَاتِهِمْ عِنَّا عَلَى بِنِ حَنْظَلَةَ گوید از ابی عبدالله ﷺ شنیدم می فرمود منزلت مردم را بر اندازه روایاتشان از ما بشناسید (هر کس بیشتر روایت صحیح را حاصل و ناقل باشد بیشتر قدر و منزلت دارد. برگشت به سی تکلیف

تکلیف ۱۹- از هدایت خودداری نکند

برترین وظیفه هر مسلمان در هر زمان بعد از تعلم هدایت مردم است بقدر توان بویژه در زمان غیبت کبری و مقام راویان حدیث و ارشاد کنندگان بسیار والا است چنانکه در راهنمای بهشت ج ۱ مشروح شده و در اینجا بچند حدیث اکتفا می شود (۱۸ ثل ۶۶) درباره حفظ حدیث رسول خدا فرمود هر کس از امتم چهل حدیث حفظ کند که به آنها مردم سود برند خدا روز قیامت او را فقیه عالم برانگیزد فرمود هر کس بر امتم چهل حدیث حفظ کند از سنت، من روز قیامت شفیع او باشم و به علی علیه السلام سفارش نمود هر کس از امتم چهل حدیث حفظ کند که بآن رضای خدا و آخرت را خواهد خدا او را با پیمبران و صدیقین و شهدا و صالحین روز قیامت محشور کند و آنها نیکو رفیقانند (بیش از این بجلد اول راهنمای بهشت مراجعه شود

بحديث دلها زنده شود

امام باقر فرمود ای فضیل همانا حدیث ما دلها را زنده می کند، عبدالسلام گوید امام رضا فرمود **رَحِمَ اللهُ عَبْدًا أَحْيَى أَمْرُنَا** خدا رحمت کند بنده ای که امر ما را زنده کند گفتم چگونه امر شما زنده می شود فرمود علوم ما را آموزد به مردم یاد دهد اگر مردم محاسن کلام ما را بدانند ما را پیروی می کنند

رسول خدا سه بار فرمود خدایا جانشینان مرا رحمت کن گفته شد خلفای شما کیانند؟ فرمود آنانکه بعد از من آیند و از من احادیث و سنت مرا روایت کنند و آنها را به مردم یاد دهند (البته مراد بخلفا ائمه اند ولی ممکنست تعمیم یابد

معاویة بن عمار گوید به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم شخصی است احادیث شما را روایت می کند در میان مردم نشر می دهد و دلهای شیعیان شما را به سبب آن محکم می کند او بهتر است یا عابدیکه یکسره عبادت کند و روایت نمی کند فرمود آنکس که حدیث ما را روایت می کند بهتر است از هزار عابد. (بیستم از تکالیف را بخشی قرار دادیم

مردم را دعوت بحق نماید

بدیهی است هر کس بچیزی مشتاق باشد در تحصیل آن می کوشد تا آن را بدست آورد پس کسی که مشتاق درک خدمت حضرت بقیه الله باشد و دولت او را آرزو کند همواره سعی می کند تا دولت حق الهی را روی کار آورد و ظلم و جور بر طرف گردد

و ابر رحمت و عدالت بر سر همه سایه افکند و در نظر هر کس آشنائی با امام زمان دارد دولت امام زمان بخیالش نسبه نمی آید بلکه آن را نقد گرفته و همواره در فراهم کردن مقدمات آن می کوشد تا آنکه اسباب فرج و آن دولت کامل گردد و بهدایت مردم مشغول باشد.

مقام هدایت و دعوت بحق

خداوند پیغمبران را برای هدایت و دعوت بحق فرستاد ذات مقدسش بعد از تقدیر هادی مخلوقات شد در غدیر پیغمبر اکرم علی را به هدایت نصب کرد قرآن هادی متقین است کعبه هادی مردم است حضرت بقیه الله از عترت هادیه است و ناشر پرچم هدایت می باشد و از هدایت گمراهان بالاتر مقامی تصور نمی شود اینها را شما می توانید از قرآن و ماثورات بیشتر بدست آورید پس کسی که به هدایت مردم در زمان غیبت صغری پردازد و مردم را به دولت حق دعوت کند در ثواب آن دولت شرکت می جوید و بهترین راههایی که هر کس بمقصد می رساند همان راهی است که خداوند در قرآن نشان داده فرمود **أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ** (براه پروردگارت به نیکی عمل و گفتار مردم را بخوان و نیز فرمود **قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا** (با مردم بنیکی سخن گوئید) و در این باره آیات زیاد است پس باید مردم را با حسن معاشرت و بذل مال به دولت حقه الهی دعوت نمود نه بزور و قلدری و ریاست جوئی زیرا با باطل نمی شود حق را پا برجا کرد سرمشق همه باید این آیه باشد **مَا كُنْتُ مُتَّخِذًا الْمُضِلِّينَ عَضُدًا**: (نبودم گمراهان را نیرو و بازو گیرنده) بلکه باید باهل ولایت پیوندد و هستی خود را در پیش برد اهداف **وَلِيَ اللَّهُ الْأَعْظَمَ** ارواحنا له الفدا برایگان گذارد و نیز تکلیف هر مسلمانست که مردم را با امام زمانش آشنا کند زیرا یکی از ارکان ایمان سفارش بحق است که خداوند فرموده و **تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ** (۲۱) مخالفت با مخالفین است که آن در بخش ۱۹ می خوانید)

بیست و دوم و بیست و سوم تولا و تبرای خود را کامل کند یعنی به هیچ وجه با مخالفین ائمه اطهار روابطی نداشته باشد و از دشمنان ائمه بیزاری جوید و در اضطراب با حسن خلق و حسن معاشرت بعنوان توقع ارشاد با آنان برخورد نماید.

امام صادق علیه السلام فرمود همانا ما و آل ابی سفیان اهل دو خانه ایم که با هم دگر در راه خدا دشمنی داریم ما گفتیم خداوند صادق است و آنان گفتند خداوند کاذب

است ابوسفیان با رسول خدا ﷺ جنگید و معاویه با علی بن ابیطالب علیه السلام جنگید و
السفیان یقاتل القائم و سفیانی با حضرت مهدی علیه السلام می جنگد (معار ۳۴۶)
 و برائت آنستکه اگر ﷺ بفرماید فرزندت ناخلف است و از او بیزاری بجو باید
 بیزاری جست تا چه رسد به اینکه با دشمن و قاتل اجداد طاهرینش که باید همواره
 بغض آنان را در دل گرفت تا بموقع ظاهر گردد

تکمیل تَوَلَّأ و ولایت

باید دانست ولایت مطلق خاص پروردگار است و ولایت تکوینی تفویضی از
 جانب خداوند به پیغمبر اکرم و امامان معصوم داده شده زیرا در آنان پنج روح است
 یعنی روح القدس آنان را تائید می کنند و آنان مجرای مشیة الله اند و با ولایت الله هر
 چه بخواهند انجام می دهند و این ولایت را کسی جز آنان ندارد و حتی نبی مرسل و
 ملک مقرب هم ندارد چنانکه در زیارت جامعه می خوانید و در سرداب وارد شده
أَشْهَدُ أَنْ بُولَايَتِكَ تُقْبَلُ الْأَعْمَالُ وَ تُرَكِّي الْأَفْعَالُ وَ تَضَاعَفَ الْحَسَنَاتُ وَ تَمَحَّى
السَّيِّئَاتُ وَ مُصَدِّقٌ تَبَرَّى رَا دَر بَخْش ۱۶ نفر ۵۵ حاجی محمدحسن می یابید.

بیست و چهارم تقدیم هدیه

از وظائف مردم یکی تصدق و اعمال به نیابت امام زمانست که این امر سبب
 روابط و تقرب ما بسوی ولی خدا است و نمونه محبت و خلوص است که از
 موالیانش بظهور می رسد و از نشان انتظار است و برای آن حضرت تحکیم حفاظت
 و سبب تعجیل فرج می باشد حجاج خوبست در ایام حج بنیابت آن بزرگواران طواف
 نمایند و همچنین اعمال خیر دیگر کنند.

هدیه باید خالص باشد

ابو محمد دعلجی دو پسر داشت یکی ابوالحسن مومن بود که اموات را غسل
 می داد و پسر دیگرش طریق جهال را داشت و به محرمان قیام می کرد و عادت شیعه
 در آن زمان آن بود که برای مولای خود صاحب الزمان نایب حج می گرفتند اتفاقاً
 بعضی از شیعه وجهی به ابومحمد داد و او هم پسر فاسق خود را نایب کرده بود و
 خود ابومحمد هم در آن سال به حج رفت چون برگردید حکایت کرد در موقف
 ایستاده بودم در جانب خود جوانی دیدم گندمگون خوشرو که بدعا و تضرع و
 اعمال نیکو و ابتهال مشغول بود چون زمان کوچ کردن مردم از موقف نزدیک شد آن
 جوان بسوی من نگریست و فرمود یا شیخ حیا نمی کنی گفتم از چه آقای من فرمود

بتو حج می دهند از کسی که می دانی و تو از آن بفاسقی می دهی که شراب می خورد و نزدیک شد که یک چشم تو برو دو اشاره به یک چشم من نمود و من از آن وقت تا بحال بر این چشم می ترسم پس بر او از روز ورود چهل روز نگذشت که در همان چشم اشاره شده قرحه بیرون آمد و آن چشم برفت. (تکلیف ۲۵ دعا برای حضرت در بخش بیستم را بخوانید.

بیست و نهم هر روز بیعت را تجدید کند و حضرت را زیارت کند در بخش ۲۱ بخوانید

بیست و هفتم مصائب ائمه را که بر آنان وارد شده یاد کند که بهترین وسیله ایست در بخش ۲۲ می خوانید

بیست و هشتم اقامه عزا نماید و ندبه و گریه کند تا امر آنان زنده شود.

بیست و نهم نماز حضرت بقیة الله را تا می توانید ترک نکنند در بخش ۲۳ می خوانید سی ام توسل به حضرت بقیة الله است که در بخش ۳۰ مفصل خواهید خواند با انجام این تکالیف انشاء الله به دیدار حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه خواهید رسید.

بخش ۱۹ مخالفت با مخالفین حق

۱۸ (ثل ۸۴) كَذِبٌ مِّنْ زَعْمِ اَنَّهُ مِنْ شِيعَتِنَا وَ هُوَ مَتَمَسِكٌ بِعُرْوَةِ غَيْرِنَا مفضل بن عمر گوید امام صادق فرمود دروغ گفت کسی که پندارد از شیعیان ما است و او بدست گیره‌ی غیر ما چنگ زند

داود بن فرقد گوید شنیدم آن حضرت می گفت

أَنْتُمْ أَفْقَهُ النَّاسِ إِذَا عَرَفْتُمْ مَعَانِي كَلَامِنَا شَمَا فقيه ترین مردم هستید زمانیکه معانی کلام ما را بدانید کلمه بر وجوهی می گردد اگر انسان بخواند کلامش را هر جور خواهد بگرداند که دروغ نگوید (تقیه را می رساند) و فرمود والله خدا برای کسی اختیار قرار نداد در پیروی غیر ما و همانا کسیکه با ما موافقت کند با دشمن ما مخالفت کرده و کسی که با دشمن ما در قولی یا عملی موافقت کند از ما نیست و ما از آنها نیستیم

اجماع شیعه

محمد بن عبدالله به حضرت رضا گفت با دو خبر مختلف چه کنیم فرمود زمانیکه بر شما دو خبر مختلف وارد شد بنگرید به آنچه از آن دو با عامه مخالفت پس آن را بگردید و بنگرید بآنچه با اخبار آنها موافقت پس آن را واگذارید (در این باره حدیث زیاد است با این حدیث با عامه موافقت راه ندارد مگر در تقیه زیرا عامه بعلم اهلبیت معرفت ندارند)

۱۸ ثل ۶۶) مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ رَسُولِ خُدا صلوات الله علیه وآله فرمود هر کس بدون علم فتوی دهد او را ملائکه آسمان و زمین لعنت کنند (بدون علم گرفتن از غیر ائمه روا نیست).

حاکمان اسلام

عمر بن حنظله گوید از ابی عبدالله از دو مردیکه اصحاب ما هستند و بینشان در دین یا میراث نزاعست و بسوی سلطان و قضاة بمحکمه می روند آیا این حلال است فرمود هر کس بسوی آنها در حقی یا باطلی بمحکمه رود بسوی طاغوت بمحکمه رفته و آنچه برای او حکم شود حرام خورده و اگر چه حق ثابتی برای او باشد زیرا بحکم طاغوت گرفته و به آنچه خدا امر نموده به آن کفران شود چنانکه فرمود **يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخِذُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ** (می خواهند بطاغوت محاکمه برند و براستی مامورند که به آن کفر ورزند) گفتم پس چه کنند فرمود: **يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ فَمَنْ قَدَّرُوا حُدُوثًا وَنَظَرُوا فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرِضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ الرَّادِّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ**

بنگرید به کسیکه از شما (شیعیان) باشد از کسیکه حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما بنگرد و احکام ما را بشناسد پس باو در حکم باید راضی شوند که ما او را بر شما حاکم نمودیم پس زمانیکه بحکم ما (نه برای خودش یا بعقیده یا بهوای نفس) حکم کرد پس از او قبول نکند به حکم خدا استخفاف کرده و بر ما رد نموده و رد کننده بر ما رد کننده‌ای بر خداوند است.

کیفر رد کردن حدیث

حجاج بن صباح گوید بابی جعفر گفتم ما از تو حدیثی می گوئیم پس بعضی از ما می گویند قول ما قول امامان است فرمود پس چه می خواهی آیا می خواهی امامی

باشی که بتو اقتدا شود هر کس قول را بمارد کند براستی سالم ماند (اما هر کس خود را جای آنان بامامت گذارد یا بنام آنان از خود سخن گوید هلاک می شود و هر کس هم حکم آنان را که مستند به قرآن و روایات باشد رد کند هلاک می شود. این دو حدیث اثبات حکومت حقه را دارد.

بگو با مهدی ای باد صبا آن شاه خوبان را
که ای شاهانگاهی کن بدرگاهت گدایان را
نسوزان با غم هجران خود این بینوایان را
ز هجرانت رسانم بر فلک فریاد و افغان را
خدا از پرده غیبت برون کن ماه کنعان را

اگر در مجلس امکان جمالت جلوه گر گردد
جمال یوسفی نسخ و جمالت مشتهر گردد
تمام ما سوی از حسن تو زیر و زیر گردد
زبان نطقشان گویا بما هذا بشر گردد
ملایک چون زلیخا چاک گرداند گریبان را

شدم دیوانه عشقت امام مهنگ و هادی
چه باشد این گدای درگهت را هم کنی یادی
بغیر از وصل و هجرانت ندارم مایه شادی
تو هم رخ بر کشیدن از گلستانهای آبادی
شدم مجنون سان می گردم این کوه و بیابان را

بخش ۲۰ برای حضرت دعا کند

بعد از آنکه دانسته شد امام زمان حجت خدا و باقی مانده الله و واسطه فیض بسوی خلق می باشد بلکه تمام کاینات بوجود او برپا است و بی یمن او همه از نعمتهای الهی بهره ورنند پس باید بدانید وجود و انتفاع همه هر آن و هر ساعت و هر شب و هر روز و هر ماه و سال از برکت امام زمان علیه السلام است پس باید همیشه همه وقت بویژه بعد از فرایض الهی بیاد آن بزرگوار باشند در همه جا اولین دعای مردم برای آن حضرت باشد و نیز بعد از هر نماز هفت بار گوید **يَا رَبِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجَّلْ فُرُجَ آلِ مُحَمَّدٍ**

دوم دعای معرفت را بخوانید چنانکه در نص امام ششم ص... یاد شد

سوم دعای غریق

عبدالله بن سنان گوید امام ششم فرمود شبهه بشما رسد پس می مانید بدون نشانیکه دیده شود و نه امامی که هدایت کند و از آن رها نشود مگر کسی که دعا کند دعای غریق گفتم دعای غریق کدامست گفت می گوئی **يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا**

مُقَلَّبِ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ كَفْتُمْ يَا مُقَلَّبِ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ ثَبَّتْ قَلْبِي
 عَلَى دِينِكَ فَرَمُودَ هَمَانَا خَدَايَ عَزَّوَجَلَّ غَرْدَانْدَهِي دَلْهَا وَ دِيدْگَانَسْتِ وَلَكِنْ چنانکه
 بتو گفتم بگو يَا مُقَلَّبِ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ

چهارم دعای فرج

از وظائف عباد دعا کردن است برای امام زمان بلکه برای تمام مسلمین که در
 عوض هفتاد هزار برابر جهت خودش مفید است در دعا سلامتی حضرت را از حق
 تعالی بخواهد و فرج آن حضرت را بطلبد دعاهائی که وارد است بخواند از آن جمله
 بخواند. اَللّٰهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ حُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ (صَلِّوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ) فِي هَذِهِ
 السَّاعَةِ وُلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيْلًا وَ عِيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ اَرْضَكَ طَوْعًا وَ
 تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيْلًا يَا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ يَا بَاعِثَ مَنْ فِي الْقُبُورِ يَا مُجْرِي الْبُحُورِ يَا
 مَلِيْنَ الْحَدِيْدِ لِدَاوُدَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَفْعَلْ بِنَامَا أَنْتَ أَهْلُهُ

دعای فرج این است

إِلَهِي عَظَمَ الْبَلَاءُ وَ بَرِحَ الْخَفَاءُ وَ انْكَشَفَ الْغَطَاءُ وَ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ وَ ضَاقَتْ
 الْأَرْضُ وَ مُنِعَتْ السَّمَاءُ وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ وَ إِلَيْكَ الْمُسْتَكِي وَ عَلَيْكَ الْمَعْوَلُ فِي
 الشِّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ اَللّٰهُمَّ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَوْلَى الْأَمْرِ الدِّينِ فَرَضْتَ
 عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ وَ عَرَّفْتَنَا بِذَلِكَ مِنْزِلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجًا عَاجِلًا قَرِيْبًا كَلِمَحِ
 الْبَصْرِ وَ هُوَ أَقْرَبُ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيَّ يَا عَلِيَّ يَا مُحَمَّدُ اِكْفِيَانِي فَانْكُمَا كَافِيَانِ
 فَانصُرَانِي فَانْكُمَا نَاصِرَانِ يَا مَوْلَانَا يَا صَاحِبَ الرِّمَانِ الْغُوثُ الْغُوثُ الْغُوثُ اُدْرِكْنِي
 اُدْرِكْنِي اُدْرِكْنِي السَّاعَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ الْعَجَلُ الْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ
 بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِيْنَ.

انتظار فرج از نظر روانی و آرامش دل برای معتقدین اثر بسزائی دارد چنانکه در
 مقابل این ناامیدی هم کاملاً در روانها مؤثر است طبق تحقیقات علمی انتظار و امید
 انسان را به فعالیت و امیدارد و ناامیدی بفرنا می کشاند چنانکه اکثر انتظارها یاس از
 زندگیست و امید، پیروزی بخش است و یاس، شکست آور است لذا در اجتماع
 مهدی هر جمعه هم صدا گفتن این مَعَزُ الْأَوْلِيَاءِ وَ مَدْلُ الْأَعْدَاءِ فرج و عزت بخش
 است حضرت فرموده اکثر الدعا بتسجيل الفرج فان ذلك فرحكم به تعجيل فرجهم و ياد دعا ليدركهم ان فرجهم سما است

بعد از هر نماز جهت طول عمر بخواند

در مکارم الاخلاق از حضرت صادق عليه السلام روایت شد بعد از هر نماز واجب این

دعا را بخوانید **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ الصَّادِقُ
 الْمُصَدِّقُ الْأَمِينُ صَلَّوْا نَكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ إِنَّكَ قُلْتَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ مَا تَرَدَّدَتْ
 فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي فِي قَبْضِ رُوحِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ
 مَسَائِنَهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ لِي لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَالرَّاحَةَ وَالنُّصْرَ
 وَالْكَرَامَةَ وَالْعَافِيَةَ وَلَا تُسَوِّنِي فِي نَفْسِي وَلَا فِي أَحَدٍ مِنْ أَجْبَتِي**

هفتم بعد از هر نماز

در فقیه از حضرت امام محمد تقی علیه السلام مرویست که بعد از هر نماز واجب این
 دعا را بخوان **رَضِيْتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَبِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَ
 بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيًّا وَبِعَلِيٍّ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ
 مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ
 عَلِيٍّ وَعَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أُمَّةَ اللَّهِ
 وَلِيَّتِكَ الْحُجَّةَ فَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمَنْ
 فَوْقَهُ وَمَنْ تَحْتَهُ وَامْدُدْ لَهُ فِي عَمْرِهِ وَاجْعَلْهُ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ الْمُنْتَظَرَ لَدَيْكَ وَارْهِ
 مَا يُحِبُّ وَتَقَرِّبْهُ عَيْنَهُ فِي نَفْسِهِ وَفِي ذُرِّيَّتِهِ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ وَفِي شَيْعَتِهِ وَفِي عَدُوِّهِ وَ
 ارْهِمْ مِنْهُ مَا يَحْذَرُونَ وَارْهِ فِيهِمْ مَا يُحِبُّ وَتَقَرِّبْهُ عَيْنَهُ وَأَشْفِ بِهِ صُدُورَنَا وَصُدُورَ
 قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ.**

هشتم دعای مهم در عصر جمعه

سید بن طاوس در جمال الاسبوع فرموده اگر هیچ دعائی را نتوانی بخوانی این
 دعا را بدون هیچ عذری وانگذار بجهت امری که از فضل خداوند متعال مطلع شدیم
 که مرا به آن اختصاص داد (شاید امر صاحب الامر باشد و دعا را در آداب الزیارة
 صفحه ۶۸ آوردیم. **اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسِكَ فَإِنَّكَ إِنْ تَعَرَّفْتَنِي نَفْسِكَ لَمْ أَعْرِفْ
 رَسُولَكَ...**

نهم دعای امام صادق برای ولعصر

نجم (۳۱۵) عباد بن محمد مدائنی گوید بر امام صادق علیه السلام در مدینه داخل شدم
 در وقتی که از نماز ظهر فارغ شده بود دستها را به آسمان کشیده بود می گفت ای
**صَامِعُ كُلِّ صَوْتٍ أَيْ جَامِعُ كُلِّ قَوْتٍ أَيْ بَادِي كُلِّ نَفْسٍ بَعْدَ الْمَوْتِ أَيْ بَاعِثُ أَيْ
 وَارِثُ أَيْ سَيِّدِ السَّادَاتِ أَيْ إِلَهِ الْأَلْهَةِ أَيْ جَبَّارِ الْجَبَابِرَةِ أَيْ مَلِكِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 أَيْ رَبِّ الْأَرْبَابِ أَيْ مَلِكِ الْمُلُوكِ أَيْ بَطَّاشُ أَيْ ذَالِبِطِشِ الشَّدِيدِ أَيْ فَعَّالًا لِمَا**

يُرِيدُ أَيُّ يُحْصِي عَدَدَ الْأَنْفَاسِ وَ نَقَلَ الْأَقْدَامَ أَيُّ مَنِ السِّرُّ عِنْدَهُ عَلَانِيَةً أَيُّ
 مُبْدِي أَيُّ مُعِيدُ اسئلك بحقك على خيرتك من خلقك و بحقهم الذي
 أوجبت لهم على نفسك أن تصلي على محمد و أهليته و أن تمن على الساعة
 بفكرك رقبتني من النار و أنجز لوليك و ابن نبيك الداعي اليك بأذنك و أمينك
 في خلقك و عينك في عبادك و حججك على خلقك عليه صلواتك و بركاتك
 و عده اللهم أيده بنصرك و انصر عبدك و قوا صحابه و صبرهم و افتح لهم من
 لدنك سلطانا نصيرا و عجل فرجه و امكنه من أعدائك و أعداء رسولك يا
 أرحم الراحمين.

گفتم آیا برای خودت دعا نکردی فرمود فرمود دعا کردم برای نور آل محمد ﷺ
 و سابق ایشان و انتقام کشنده بامر خداوند از دشمنان ایشان گفتم خروجش کی
 خواهد بود فرمود هر زمانیکه بخواهد آنکه خلق و امر برای اوست گفتم برای او
 علاماتی پیش از او می باشد فرمود آری علاماتی است پراکنده بعد علامات را بیان کردند

دهم دعای مختصر انتظار فرج

نجم (۳۲۴) از محمد صابونی که خدمت حضرت بود پرسیده بود در غیبت شما
 چه باید کنند فرموده بودند بر تو باد بدعای فرج زود است نرود امت که ظاهر شود
 گفتم چه بخوانم فرمود بخوانید

اللَّهُمَّ أَنْتَ عَرَّفْتَنِي رَسُولَكَ وَ عَرَّفْتَنِي مَلَائِكَتَكَ وَ عَرَّفْتَنِي نَبِيَّكَ وَ عَرَّفْتَنِي
 وَ لَاءَةَ أَمْرِكَ اللَّهُمَّ لَا أُخَذُ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ وَلَا أُوفِي إِلَّا مَا وَفَّيْتَ اللَّهُمَّ لَا تُعَيِّنِي عَنْ
 مَنَازِلِ أَوْلِيَانِكَ وَلَا تُزِعْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي اللَّهُمَّ اهْدِنِي لِوَلَايَةِ مَنْ افْتَرَضْتَ
 طَاعَتَهُ

یازدهم دعای زمان غیبت

سید بن طاوس گوید خواب دیدم کسی این دعا را به من آموخت و شایسته زمان
 غیبت است یا مَنْ فَضَّلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ إِسْرَائِيلَ عَلَى الْعَالَمِينَ بِاخْتِيَارِهِ وَ أَظْهَرَ فِي
 مُلْكُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ عِزَّهُ وَ إِقْتِدَارَهُ وَ أَوْدَعَ مُحَمَّدًا ﷺ وَ أَهْلِيَّتَهُ غُرَابَ
 اسْرَارِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَعْوَانِ حُجَّتِكَ عَلَى عِبَادِكَ
 وَ انصاره

دوازدهم دعای علی بن موسی الرضا

(۳۲۴) صابر بن یزید جعفی گوید ابو جعفر امام باقر ﷺ فرمود هر کس این دعا را
 یکبار در عمرش بخواند، در پوست نازکی نوشته شود و در دیوان حضرت قائم ﷺ

بالا برده می شود پس چون خروج نماید او را بنامش صدا می زنند و به اسم پدرش
 آنگاه آن نوشته را به او می دهند می گویند بگیر این عهدیست که با ما در دنیا عهد
 بستی قول و آن قول خدای عزوجل است **إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا. اللَّهُمَّ يَا**
إِلَهَ الْأَلْهَةِ وَيَا وَاحِدًا يَا أَحَدًا يَا آخِرَ الْأَخْرَيْنَ يَا قَاهِرَ الْقَاهِرِينَ يَا عَلِيَّ يَا عَظِيمَ أَنْتَ
الْعَلِيُّ الْأَعْلَى عَلَوْتُ فَوْقَ كُلِّ عُلُوٍّ هَذَا يَا سَيِّدِي عَهْدِي وَأَنْتَ مَنْجِرٌ وَعَدِي فَصَلِّ
يَا مَوْلَايَ عَهْدِي وَأَنْجِرْ وَعَدِي آمَنْتُ بِكَ وَأَسْأَلُكَ بِحِجَابِكَ الْعَرَبِيِّ وَ
بِحِجَابِكَ الْعَجَمِيِّ وَبِحِجَابِكَ الْعِبْرَانِيِّ وَبِحِجَابِكَ السَّرْيَانِيِّ وَبِحِجَابِكَ الرَّومِيِّ
وَ بِحِجَابِكَ الْهِنْدِيِّ وَأَثَبْتَ مَعْرِفَتَكَ بِالْعِنَايَةِ الْأُولَى فَإِنَّكَ أَنْتَ إِلَهٌ لَا تَرَى وَأَنْتَ
بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى وَاتَّقَرَّبَ إِلَيْكَ بِرَسُولِكَ الْمُنْدِرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِعَلِيِّ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْهَادِي وَبِالْحَسَنِ السَّيِّدِ وَبِالْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ سَبْطِيِّ
نَبِيِّكَ وَبِفَاطِمَةَ الْبَتُولِ وَبِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ذِي الثَّنَاتِ وَبِمُحَمَّدِ بْنِ
عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَنْ عِلْمِكَ وَبِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَادِقِ الَّذِي صَدَّقَ بِمِيثَاقِكَ وَمِعَادِكَ
وَ بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْقَائِمِ بِعَهْدِكَ وَبِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الرَّاضِي بِحُكْمِكَ وَ
بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَبَرِ الْفَاضِلِ الْمُرْتَضَى فِي الْمُؤْمِنِينَ وَبِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَمِينِ
الْمُؤْتَمَنِ هَادِي الْمُسْتَرَشِدِينَ وَبِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الطَّاهِرِ الزُّكِّيِّ خَزَانَةَ الْوَصِيَّةِ وَ
اتَّقَرَّبَ إِلَيْكَ بِالْأَمَامِ الْقَائِمِ الْعَدْلِ الْمَهْدِيِّ الْمُنْتَظَرِ أَمَامَنَا وَابْنِ أَمَامِنَا صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ يَا مَنْ جَلَّ فَعْظُهُمْ وَأَهْلُ ذَلِكَ فَعَفَى وَرَحِمَ يَا مَنْ قَدَّرَ فَلَطَّفَ
أَشْكُو إِلَيْكَ ضَعْفِي وَمَا قَصَّرَ عَنْهُ أَمَلِي مِنْ تَوْحِيدِكَ وَكُنْهُ مَعْرِفَتِكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ
بِالتَّسْمِيَةِ الْبَيْضَاءِ وَبِالْوَحْدَانِيَّةِ الْكُبْرَى الَّتِي قَصَّرَ عَنْهَا مِنْ أَدْبَرٍ وَتَوَلَّى وَآمَنْتُ
بِحِجَابِكَ الْأَعْظَمِ وَبِكَلِمَاتِكَ التَّامَّةِ الْعُلْيَا الَّتِي خَلَقْتَ مِنْهَا دَارَ الْبَلَى وَاحْتَلَّتْ مِنْ
أَحْبَبَتْ جَنَّةَ الْمَأْوَى وَآمَنْتُ بِالسَّابِقِينَ وَالصَّادِقِينَ وَأَصْحَابِ الْيَمِينِ مِنْ
الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخِرُ سَيِّئًا أَتَوَلَّيْتُ غَيْرَهُمْ وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَ
بَيْنَهُمْ غَدًا إِذَا قَدَّمْتَ الرَّضَا بِفَضْلِ الْقَضَاءِ آمَنْتُ بِسِرِّهِمْ وَعَلَانِيَتِهِمْ وَخَوَاتِيمِ
أَعْمَالِهِمْ فَإِنَّكَ تَخْتِمُ عَلَيْهَا إِذَا شِئْتَ يَا مَنْ اتَّحَفَنِي بِالْإِقْرَارِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَحَبَانِي
بِمَعْرِفَةِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَخَلَّصَنِي مِنَ الشَّكِّ وَالْعَمَى رَضِيتُ بِكَ رَبًّا وَبِالْأَصْفِيَاءِ حُجْبًا
وَ بِالْمَحْجُوبِينَ أَنْبِيَاءَ وَبِالرُّسُلِ أَدْلَاءَ وَبِالْمُتَّقِينَ أَمْرًا وَصَامِعًا لَكَ مُطِيعًا

بخش ۲۱ یاد مصائب و ستمهایی که شده

از وظائف عباد ذکر مصائب وارده بر اباء و اجداد آن حضرت است که خود آن بزرگوار هم یاد می‌کند دعای ندبه نمونه انقلابی شیعه است که به آن وسیله می‌توان ندبه گرد با یکدیگر جمع شوند و یک باره ناله این الحسن را بزنند و این الحسین گویند و ریشه فساد و ستم را از بن برکنند.

اقتداء به آن حضرت

از کارهای امام زمان یکی یاد کردن مصائب اجداد طاهرین خود بویژه مصائب امام حسین علیه السلام است چنانکه در زیارت ناحیه می‌گوید:

فَلَيْنَ أَخْرَجْتَنِي الدُّهُورَ وَ عَاقَبَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ وَ لِمَنْ لِمَنْ حَارِبِكَ مُجَارِباً وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِباً فَلَا نَدْبَكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ لَا بَكِينَ بَدَلِ الدَّمُوعِ دُمّاً حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسُفاً عَلَى مَا دَهَاكَ وَ تَلَهُفاً حَتَّى أَمْوَتْ بِلَوْعَةِ الْمَصَائِبِ وَ غُصَّةِ الْأَكْتِيَابِ

پس اگر روزگار مرا پس افکند و نبودم یاریت کنم و نبودم با دشمنانت بجنگم و با کسانی که بدشمنیت برخواستند بدشمنی برخیزم پس صبح و شام ترا ندبه می‌کنم و برایت می‌گیرم بجای اشک خون حسرت و تأسف بر تو می‌گیریم بر آنچه بر تو وارد شد تا آنکه باندوه زیاد از دنیا روم و باز می‌خواند و می‌گرید

وَسُبِّي أَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ وَ صُفِدُوا فِي الْحَدِيدِ فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ تَلْفَحُ وَ جُوهُهُمْ حَرُّهَا جِرَاتٍ يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِي وَ الْفَلَوَاتِ مَغْلُولَةً إِلَى الْأَعْنَاقِ يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ.

برای کی خون می‌گیرند

خطیب جلیل حاج شیخ علی اکبر تبریزی از زاهد عابد از ملاسلطان علی واعظ تبریزی حکایت نمود گفت در عالم رؤیا بحضور وافر السرور حضرت بقیةالله ارواحنا فداه مشرف شدم عرض کردم مولینا آنچه در زیارت (ناحیه مقدسه) ذکر شده آیا درست است که می‌فرماید:

فَلَا نَدْبَكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً أَوْ لَا بَكِينَ عَلَيْكَ بَدَلِ الدَّمُوعِ دُمّاً فرمود بلی صحیح

است گفتم مصیبتی که به جای اشک خون گریه می‌کنید کدامست؟ آیا مصیبت

حضرت علی اکبر است فرمود نه اگر علی اکبر زنده بود او هم در این مصیبت خون گریه می کرد گفتم آیا مصیبت حضرت عباس است فرمود نه اگر حضرت عباس هم در حیات بودند ایشان هم در این مصیبت خون گریه می کردند گفتم البته مصیبت حضرت سیدالشهدا است فرمود حضرت سیدالشهدا نیز اگر در حیات بودند ایشان هم خون گریه می کردند گفتم پس کدام مصیبت است که من نمی دانم فرمود این مصیبت اسیری زینب است (حقیر گویم شاید مصائب آن بانو از آن جهت باشد که تمام داغها از رسول خدا تا سه ساله یتیم همه را بعلاوه اسیری آن بانوی معظمه دیده و تحمل کردند.

هزار حیف نبودم بر روز عاشورا	که یاری تو نمایم بدشت کرب بلا
ولی تلافی آن می کنم به صبح و مسا	لانددنک فی کل حال یاجدا
تو کشته گشتی و بس رخنه ها بایمان شد	هزار حیف تنت پایمال اسبان شد
سر منیر تو اندر تنور پنهان شد	بماتمت ملک و جن و انس گریبان شد
اگر چه خانه خولی تو میهمان بودی	گهی بطشت و گهی بر سر سنان بودی
همیشه در غم اطفال بیگسان بودی	ولی عیال تو در بند دشمنان بودی
روا نبود که طفلان پیاده شمر سوار	بر وی خوار مغیلان روند در شب تار
طناب و غل بگذارند گردن بیمار	اسیر و خوار نمایند بین شهر و دیار

لانددنک فی کل حال یاجدا

گریه در مفارقت امام عصر

۲ کمال (۲۱) سدید صیرفی گوید با مفضل و ابوبصیر و ابان بن تغلب خدمت مولای خود امام صادق رسیدیم دیدیم روی خاک نشسته و جبّه خیری طوق دار بیگریبان آستین کوتاهی پوشیده و چون بچه مرده جگر سوخته می گرید اندوه تا گونهایش رسیده و رخساره اش دگرگون شده و با چشمان پراشک می گوید ای آقایم غیبت تو از چشمم خواب را ربوده و آرامگاهم را تنگ کرده و آسایش دل را برده ای آقایم غیبت تو سوگواریم را بفجایع ابدی پیوسته و یکی را پس از دیگری ناپدید کرده جمع و شماره دوستان را نابود کرده اشکی که از چشمم روانست و ناله ای که از گرفتاریهای اندوهم و بلیات گذشته از سینه ام سر می کشد من احساس نمی کنم جز همانیکه جلو چشمم مجسم است و از همه ی گرفتاریها بزرگتر و جانگدازتر و سخت تر و ناآشنا تر است و حوادثش با خشم تو در آمیخته و وارداتش با سخط تو

عجین است.

سدیر گوید چون امام صادق را در این حال دیدیم از این مشکل هولناک و پدیده وحشتناک عقل ما برید و دل ما پاره شد پنداشتم از آسیب کوبنده‌ئی در سوز و گداز است و مصیبتی از روزگار وارد شده گفتیم پس خیرالوری خدا چشمت را نگریاند از چه اشکت روان و دیده‌ات گریان است چه پیش آمده که لایق این سوگواریست امام آهی از جگر کشید و بر پیشانی‌اش افزوده گشت فرمود وای بر شما بامداد در جفر نگریستم و آن کتابیست مشتمل بر علم مرگها و گرفتاریها و علم آنچه بوده و باشد تا روز قیامت همان کتابیکه خدا آن را خاص محمد و امامان بعد او علیهم‌السلام نموده و مولد غائب ما و غیبتش و دیرکرد و طول عمر و گرفتاری مومنین در آن زمان و شکوکیکه از طول غیبت در دلشان پدید آید و بیشترشان از دین برگردند و رشته اسلام را از گردن باز کنند تامل کردم با آنکه خدای تعالی ۳/۱۷ فرماید هر انسانی را طائریست که بر گردن او طوق کردیم یعنی ولایت ائمه تا آخر حدیث

پس زمانی که امام صادق برای طول غیبت امام زمان و کثرت شکوک مردم بگرید ما بگریستن برای این دو امر و بحال خودمان اولی‌تریم
سی‌ام توصل است که چون مفصل بود در بخش ۳۰ مشروح شد

در انتظار

از یار بماندیم و به مقصد نرسیدیم
جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم
جانها بلب آمد رخ دلدار ندیدیم
آبی بجز از خون دل خود نچشیدیم
رحمیکه در این بادیه بس رنج کشیدیم
بر هر چه نظر کردیم رخسار تو دیدیم
از شام فراق چو سحرگه ندیدیم
هر رشته که بر غیر تو بستیم بریدیم
بر یاد لب لعل تو ما شیر مکیدیم
کز هجر تو ما پیرهن صبر دریدیم
در راه تو از غیر خیال تو رهیدیم
بس ظلم بدیدیم و بسی طعنه شنیدیم

افسوس که عمری پی اغیار دویدیم
سرمایه ز کف رفت تجارت نمودیم
بس سعی نمودیم که بینم رخ دوست
ما تشنه لب اندر لب دریا متحیر
و ا بسته بزنجیر تو دل‌های محبان
رخسار تو در پرده نهانست و عیان است
با آنکه بیاد تو شب و روز نشستم
ما رشته طاعت بتو پیوسته نمودیم
شاهها بتولای تو در مهد عنودیم
ای حجت حق پرده ز رخسار برافکن
ما چشم براهیم بهر شام و سحرگه
ای دست خدا دست برآور که ز دشمن

شمشیر کجاست راست کند قامت دین را
شاهها ز فقیران درت روی مگردان
هم قامت ما را که ز هجر تو خمیدیم
بر درگهت افتاده به صد گونه امیدیم

در مهر صاحب الامر علیه السلام

جانا محبت تو ز سر کی بدر رود
از آتش فراق تو جانم چنان بسوخت
در هر نفس که می نگرم بیشتر شود
کاین دود اوست بر رخ من جلوه گر شود
با شیر اندرون شد و با جان بدر شود
هرگز گمان مبر که دل از مهر بگسلم

سرود دسته جمعی بخوانید

بکون و مکان انس و جان شادمان
سحر مژده از وصل جانان رسید
ز میلاد مسعود صاحب زمان
که هنگام هجران پایان رسید
بدر دل خسته درمان رسید
بود مولد سرور انس و جان
جوانی گرفت عهد چرخ کهن
عیان شد رخ حجت بن الحسن
مهی جلوه گر شه در این انجمن
صباح رخ، نیم شعبان رسید
دلا مرده کز رحمت ذوالمنن
ز کون و مکان انس و جان شادمان
سحر مژده از وصل جانان رسید
بجسم جهان دوستان جان رسید
صبح رخ، نیم شعبان رسید
دلا مرده کز رحمت ذوالمنن
مهی جلوه گر شه در این انجمن

تولد شد آن شهریار زمن

رخ انورش شد ز نرجس عیان

ز کنز خفا شد عیان گوهری
چو اختر که زهره شدش مشتری
دمید از سپهر ولا اختری
فروغ دل و دیده عسکری

شهیکه شهبانش پی چاکری

بدر بار غامش به بسسته میان

از خداوند فرجش را بخوانید

یا رب آن قائم دین شمس هدا را برسان
ما همه منتظرانیم و گره در کاران
عالم کون و مکان منتظر مقدم اوست
روز عالم شده اند نظر خلق چو شب
دیده منتظران در ره او گشته سفید
ظلم و جور است که پر کرده همه صحن جهان
امر معروف ندارد بزمان قدر و بها
داد مظلوم ز بیدادی ظالم بریاست
روشنی بخش دل و دیده ما را برسان
مهدی منتظر عقده گشا را برسان
آن فروزنده مه ارض و سما را برسان
اندرین تیره شبان بدر دجا را برسان
آن ضیاء بصرا اهل ولا را برسان
حامی عدل و امان صلح و صفا را برسان
صاحب منزلت و قدر بها را برسان
دادخواه دل افتاده زیا را برسان

آه زهرا ز میان در و دیوار بپاست
 خسته شد فاطمه و محسن او گشت شهید
 پرچم سرخ حسین است که برپاست هنوز
 آذر از سینه بکش آه و بگو بار دگر

داروی درد دل خیرالنساء را برسان
 بهر درد دل آن خسته دوا را برسان
 در زمان طالب خون شهدا را برسان
 فرج قائم دین شمس هدا را برسان

بخش ۲۲ انتظار قیام ولی عصر

انتظار آنستکه پس از انجام وظائف از اتیان واجبات و ترک محرمات و امر بمعروف و نهی از منکر و ازاله باطل و اقامه حق جهت آمدن امام و انجام اوامر او از هر جهت در هر امر تا پای جان خود و اهل و محیط را آماده کند و تکلیف را بزمان ظهور موکول نکند با چنین حال یکسانست که زمان ظهور امام را دریابد یا در نیابد بهمان قصد و عمل خود پاداش زمان ظهور را می برد خداوند فرموده:

(۶۹/۷) **فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ** انتظار برید من با شما از منتظرینم. فضیل بن یسار گفت از امام صادق از قول خداوند متعال ۷۳/۱۷ **يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ** روزیکه هر کسی را با پیشوایان بخوانیم) پرسیدیم فرمود ای فضیل امام خود را بشناس زمانی که امام خود را شناختی بتو این امر (ظهور) ضرر ندارد پیش افتاد یا پس افتاد و هر کس امامش را بشناسد پس بمیرد پیش از اینکه صاحب الامر قیام کند بمنزله‌ی کسی باشد که در لشکر او نشسته (بمنزله کسی باشد که با رسول خدا حاضر شده) و بابی بصیر فرمود **مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ لِإِنْتِظَارِهِ** هر کس این امر را بشناسد راستی خدا او را فرج دهد برای انتظارش (۱۴۵ کا) و باید آن تکلیف را انجام دهد

بهترین اعمال در غیبت

أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ.
 پیغمبر اکرم فرمود برترین عبادت انتظار (آماده باش) فرج (گشایش دولت حقه) است و فرمود برترین عبادت انتظار فرج است کسی از امام صادق پرسید چه می گوئید درباره کسی که دارای ولایت امامان باشد و انتظار ظهور حکومت حق را می کشد در این حال از دنیا می رود حضرت پاسخ داد **هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فَسْطَاطِهِ ثُمَّ سَكَتَ هَنِيئَةً ثُمَّ قَالَ هُوَ كَمَنْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَبِمَنْزِلَةِ كَسِي** باشد که

با قائم در خیمه او می باشد بعد قدری ساکت شد سپس فرمود او مانند کسی باشد که رسول خدا بوده (زیرا چشم براه بودن کاشف از اشتیاق منتظر است که آمدن او را شوق دارد).

ده قسم مزد برای منتظر

بِمَنْزِلَةِ الصَّارِبِ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَنْ قَارَعَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفِهِ الْمُجَاهِدِ
بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ بِمَنْزِلَةٍ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ بِمَنْزِلَةٍ مَنْ كَانَ تَحْتَ لُؤَاءِ
الْقَائِمِ هُوَ بِمَنْزِلَةٍ مَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فَسْطَاطِهِ.

عبارات بالا از این قرار است ۱ منتظر دولت حقه علی و اولادش بمنزله شمشیر زنده در راه خداست ۲ مثل کسی باشد که با رسول خدا با شمشیرش بر دشمن کوبیده ۳ مثل مجاهد در جلو پیغمبر خدا است ۴ بمنزله کسی باشد که با رسول خدا حاضر شهادت شده ۵ بمنزله کسی باشد که زیر پرچم حضرت مهدی آماده خدمت است ۶ بمنزله کسی باشد که با حضرت قائم در خیمه اش باشد ۷ و آن بهترین عبادت بود.

بهترین اعمال بسوی خدا

بحار ۵۲، ص ۱۲۳) **اِنْتَظِرُوا الْفَرَجَ وَلَا تَيَأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اِنْتَظَارُ الْفَرَجِ عَلَى اللَّهِ** فرمود فرج را چشم براه باشید و از رحمت خدا ناامید نباشید زیرا دوست ترین اعمال بسوی خدای عزوجل انتظار فرج است (و آماده باش آنستکه منتظر مثل مسافری است که چمدان خود را بسته و آماده ساعت حرکت است).

مزد ثبات بر ولایت

علی بن الحسین فرمود هر کس بر دوستی ما در زمان غیبت قائم ما ثابت بماند خداوند باو مزد هزار شهید مثل شهداء بدر و احد عطا فرماید **موسی بن جعفر** فرمود خوشا بحال شیعیان، آنانکه برشته ما در غیبت قائم ما چنگ زنند آنانکه بر موالات ما و بیزاری از دشمنان ما ثابت هستند ایشان از ما و ما از ایشان هستیم در حقیقت بما که ائمه هستیم راضی شدند و با ایشان در شیعه بودن راضی شایم پس طوبی (بهشت) برای ایشان. پس خوشا بحال ایشان و ایشان والله با ما در درجه ما روز رستاخیز هستند و رسول خدا در خبری فرمود در حقیقت آنانکه برگفتن بر امامت مهدی در زمان غیبت او ثابت بمانند از کبریت احمر نایاب ترند.

وجوب انتظار بر همه

إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ وَ يُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ وَ هُوَ الثَّالِثُ مِنْ وُلْدِي وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالنَّبُوءَةِ وَ خَصَّنَا بِالْإِمَامَةِ إِنَّهُ لَوَلِيُّكُمْ يَبْقَى مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمَ وَاحِدٍ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيمَلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَيْتَ جَوْرًا أَوْ ظُلْمًا وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُصَلِّحُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ... ثُمَّ قَالَ أَفْضَلُ أَعْمَالٍ شِيعَتِنَا إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ.

حضرت جواد علیه السلام فرمود ای ابوالقاسم (شاه عبدالعظیم حسینی) بدرستی که قائم از ما او مهدی است که واجب است در غیبت او انتظار برد و در ظهورش مطیع شد و او سوم از فرزندان من است بحق آنکه محمد صلی الله علیه و آله را بنبوت فرستاد و ما را به امامت مخصوص کرد اگر از دنیا جز یک روز نماند خدا آن روز را طولانی کند تا خارج شود زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

انتظار مسلح و مجهز بودن است

۵۲ بحا (۳۶۶) لِيُعِدَّنَ أَحَدَكُمْ لِخُرُوجِ الْقَائِمِ وَلَوْ سَهْمًا فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا عَلِمَ ذَلِكَ مِنْ نَيْتِهِ رَجَحَتْ لَأَنَّ يُنْسَى فِي عُمُرِهِ حَتَّى يُدْرِكَهُ وَ يَكُونَ مِنْ أَعْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ.

حضرت صادق علیه السلام فرمود باید هر یک از شما برای خروج قائم (اسلحه) آماده کند و اگر چه تیری باشد من بدرستی که خداوند زمانیکه آن را از نیت او بداند امیدوارم هر آینه در عمر او تاخیر افکند تا اینکه او را دریابد از اعوان و یاران او گردد.

حکایت مرد صابونی

در بصره شخصی صالحی عطاری داشت گوید روزی در دکان خود نشسته بودم ناگاه دو نفر برای خرید سدر و کافور آمدند چون در صورت و سخن و عمل آنان تأمل کردم صورت و سیرت آن دو را از اهل بصره بلکه از مردم عادی ندیدیم لذا از حال و دیار آنان پرسیدم هر چه آنان کتمان کردند من بالتماس اصرار کردم تا آنکه آخر الامر آنان را بحق پیغمبر و آل او قسم دادم چون این را دیدند گفتند ما از ملازمان صاحب الامریم و یکی از ملازمان را اجل رسیده و ما از جانب صاحب ناحیه مامور شده ایم تا از تو سدر و کافور بخریم چون این را شنیدم بدامن آنان چسبیده و تضرع و الحاح کردم که مرا با خود به آن درگاه برید گفتند این کار بسته باذن آن بزرگوار است چون ما را اذن نداده ما را جرئت این جسارت نیست گفتم مرا به آن مقام رسانید و

استیذان کنید اگر ماذون فرمودند شرفیات می شوم والا بر می گردم و در این کار جز اجرا جابت بر شما چیزی نباشد باز هم امتناع کردند بالاخره چون تضرع را از حد گذراندم ترحم کرد بر من منت نهاده اجابت کردند پس با تعجیل تمام سدر و کافور را بایشان دادم دکان را بسته با آنان روانه شدم خوشحال از بصره خارج شدیم تا بساحل دریای عمان رسیدیم ایشان بدون کشتی روی آب روانه شدند من ایستادم به من توجه نموده گفتند مترس خدا را بحق صاحب الامر قسم بده ترا حفظ کند و بسم الله بگو و روانه شو، من به حرف آنان کردم روانه شدم مانند خشکی تا بمیان دریا رسیدیم.

علاقه بصابون او را بازداشت

ناگاه ابرها بهم پیوسته شروع بیاریدن کرد اتفاقاً من روز خروج از بصره صابونی پخته بودم و آن را بالای بام در آفتاب جهة خشک شدن گذاشته بودم چون دیدم باران گرفت به خیال صابون افتادم خاطرم پریشان شد پاهایم به آب فرو رفته و با شنا خود را از غرق حفظ کردم چون آنان مرا به آن حال دیدند رو به عقب نموده دست مرا گرفته از آب بیرون کشیدند گفتند چیزی بخاطرت رسید توبه کن و قسم را تجدید نما توبه کردم و قسم را تجدید نموده روانه شدیم تا از دریا بیرون و روانه مقصد شدیم تا آنکه در دامنه صحرا خیمه‌ئی دیدم نور آن فضا را نورانی کرده همراهان گفتند تمام مقصود تو در این سراپرده می باشد با ایشان نزد خیمه رفتیم یکی از ایشان جهة اذن داخل خیمه شد و برای داخل شدن من سخن گفت بطوریکه صدا را می شنیدم و چادر حائل بود از پس پرده شنیدم در جواب فرمود:

رَدَّوهُ فَإِنَّهُ رَجُلٌ صَابُونِي. او را برگردانید که او مردیست صابونی (او را جزء ملازمان این درگاه نشمارید) و این کلام اشاره به آن خاطره صابون بود که در دلم خطور کرد (یعنی باید دل از تعلقات مادی تهی باشد تا حب محبوب در آن جا کند و شایسته مجاورت ولی خدا شود) گوید چون این سخن را شنیدم و آن را طبق برهان شرعی و عقلی دیدم طمع از آرزو بریدم دانستم تا آینه جلانیابد صورت در آن ظاهر نشود.

انتظار چند امر لازم دار

انتظار به لفظ تنها محقق نمی شود زیرا ممکن است کافر هم منتظر باشد و آن چند چیز لازم دارد اول آن اعتقاد بولایت و تقوی و ورع است که باید دین خود را حفظ

کند چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود هر کس خوش دارد در شمار اصحاب قائم باشد باید چشم براه باشد و پارسائی را پیش گیرد و کردار با خودداری از گناه داشته باشد (۵۲ بحا ۱۴۳)

دوم حفظ دین حضرت صادق فرمود برای صاحب الامر غیبتی طولانی است در این دوران هر کسی باید تقوا را پیشه کند و در دین خود چنگ زند (۵۲ بحا ۱۳۵)

بخوانید تا بدانید چه مردانی هستند

۵۲ بحار) در وصف منتظرین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود شما اصحاب من هستید لکن برادران من مردمی اند که در آخر الزمان می آیند آنان بنبوت و دین من ایمان آورند با اینکه مرا ندیده اند... هر یک از آنان اعتقاد در دین خود را با هر سختی نگاه می دارد چنانکه گوئی درخت خوار مغیلان را در شب تاریک با دست پوست می کند.

لَا خَذُّهُمْ أَشَدُّ بَقِيَّةً عَلَى دِينِهِ مِنْ خَرَطِ الْقِتَادِ فِي اللَّيْلِ الظُّلَمَاءِ أَوْ كَا الْقَابِضِ جَمْرَ الْغَضَاءِ أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى يُنَجِّهِمُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ غَيْرَاءٍ مُظْلَمَةٍ

یا آتشی پردوام چوب فاتح را در دست نگاه می دارد، آن مومنان مشعلهای فروزانند در تاریکیها خداوند آنان را از هر آشوبهایی تیره و تار می رهند

سوم آماده شهادت اند

۵۲ بحا ۳۰۸) وَ رَجَالٌ كَانَتْ قُلُوبُهُمْ زُبُرَ الْحَدِيدِ لَا يَشُوبُهَا شَكٌّ فِي ذَاتِ اللَّهِ أَشَدُّ مِنْ الْحَجَرِ لَوْ حَمَلُوا عَلَى الْجِبَالِ لِأَزَالُوهَا لَا يَقْصِدُونَ بِرَأْيَاتِهِمْ بَلَدَةً إِلَّا خَرَبُوهَا، كَانَتْ عَلَى خِيُولِهِمُ الْعُقَابُ يَتَمَسَّحُونَ بِسِرْجِ الْإِمَامِ عليه السلام يَطْلُبُونَ بِذَلِكَ الْبُرْكَاةَ وَيَحْفَوْنَ بِهِ يَقُونَهُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي الْحُرُوبِ وَيَكْفُونَهُ مَا يُرِيدُ فِيهِمْ

امام صادق علیه السلام فرمود آنان مردانی هستند که دلهاشان گویا پارهای آهن است و در آنها هیچ شکی در ذات خدا نیست، از سنگ سخت تر است اگر بر کوهها حمله کنند آنها را به کنند با پرچمهاشان قصد شهری نکنند مگر اینکه آن را ویران سازند گویا بر اسبانشان عقاب باشد زین امام علیه السلام را مسح می کنند و باین امر برکت جویند و او را فرا می گیرند با جانهاشان او را در جنگها نگهداری می کنند و کفایت می کنند آنچه او از آنها بخواهد

۴ و ۵ در طاعت مختارند شعا رحسینی دارند

رَجَالٌ لَا يَنَامُونَ اللَّيْلَ لَهُمْ دَوِيٌّ فِي صَلَاتِهِمْ كَدَوِيِّ النَّحْلِ يَبْتَئُونَ قِيَامًا عَلَى أَطْرَافِهِمْ يُصْبِحُونَ عَلَى خِيُولِهِمْ رُهْبَانَ بِاللَّيْلِ لِيُوتَ بِالنَّهَارِ هِمَّ اطَّوَعُ لَهُ مِنَ الْأُمَّةِ

لَسِيْدِيْهَا كَالْمَصَابِيْحِ كَانَ قُلُوْبُهُمُ الْقَنَادِيْلُ وَهُمْ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ مُشْفِقُوْنَ يَدْعُوْنَ
بِالشَّهَادَةِ وَ يَتَمَنُّوْنَ اَنْ يُقْتَلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ شَعَارُهُمْ يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ اِذَا سَارُوْا
يَسِيْرُ الرَّعْبِ اِمَامَهُمْ مَسِيْرَةَ شَهْرِ يَمْشُوْنَ اِلَى الْمَوْلَى اِرْسَالًا بِهِمْ يَنْصُرُ اللّٰهُ اِمَامَ
الْحَقِّ.

ششم سعی کند تا حضرت را زیارت کند

پس از انجام شرائط انشاءالله بدیدار ولی الله الاعظم علیه السلام نائل می شود انشاءالله
و امور رؤیت حضرت بسیار است در ثواب الاعمال نوشته
حضرت صادق علیه السلام فرمود هر کس در وقت خواب مسبحات قرآن را بخواند
نمی میرد تا آنکه قائم (عجل الله فرجه الشریف) را درک کند و اگر بمیرد در جوار
پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهد بود و آنها سوره های ۵۷ و ۵۹ و ۶۱ و ۶۲ که اول آنها سبح و یسبح
است.

راز هجران ولی عصر

از چهره بردار نقاب	یارب شود آن مه جبین
بیرون خرامد از حجاب	باز آن نگار نازنین
از ره درآید با شتاب	آن حامی قرآن و دین
در پرده باشد آفتاب	تا چند از جورستم
از ما ربوده صبر و تاب	درد و فراق و ذکر او
یکسری به جان شیعیان	آتش زده هجران او
هر روز و شب از دشمنان	بر ما شماتت می رسد
رفته ز ما تاب و توان	از شوق دیدار رخس
تا کی بود از ما نهان	آن دلبر رعنائی ما
ما تشنه یک جرعه آب	او مینع فیض و کرم
در چاه غیبت نساپدید	تا یوسف گم گشته شد
اندام ما از غم خمید	چون پیر کنعان در رهش
گردیده چشم ما سفید	در انتظار مقدمش
گشتیم از خود ناامید	این آخر عمرست و ما
پیوسته با چشم پرآب	بنشسته ما در راه او
حیران بسر بردیم ما	عمری بکوبش روز و شب

از خونِ دل خوردیم ما
 از مهرِ بسپردیم ما
 یکباره افسردیم ما
 گوئیم تا آید جواب
 آخر رسیده جان بلب
 در آه و ناله روز و شب
 همواره در رنج و تعب
 دارو و درمان و سبب
 یارب همه در اضطراب
 مهدی امام منتظر
 حق علی خیرالبشر
 پروردگارا ده اثر
 بر دوستانت کن نظر
 در امر حجت کن شتاب

قوتی بجای آب و نان
 جان و دل و هستی بساو
 در پیچ و خمهای رهش
 فریاد یابن العسکری
 از شوق دیدار رخس
 گشتیم پیر و ناتوان
 طی شد بهار عمر ما
 نبود برای درد ما
 دل خستگان راه او
 یارب رسان ماء معین
 تعجیل کن در امر او
 بر ناله جانسوز ما
 از لطف و احسان و کرم
 یارب (مقدم) مُنْتَظِر

بخش ۲۳ استقامت و سخت ترین زمان

حضرت رسول ﷺ فرمود آینده فتنه‌ها می‌آید که مومن قدرت ندارد با دست و زبان در آن زمان تغییر دهد علی علیه السلام گفت و در آنان آن روز مومنین می‌باشند فرمود بلی عرض کرد آن عدم قدرت از ایمان آنها چیزی کم می‌کند فرمود نه مگر آنچه باران از سنگ صاف می‌کاهد (یعنی باران از سنگ صاف گرد و غبار را می‌برد نه سنگ را) زیرا آن مومنین آن فتنه‌ها را با دلهایشان زشت می‌شمارند و مکروه می‌دارند

امتحان سخت

امام صادق فرمود زمانی بر مردم آید که از ایشان امامشان غایب باشد راوی گفت پرسیدم تکلیف ایشان در آن زمان چیست فرمود ثابت باشند در آن امری که بر آن هستند از مذهب حق تا برای آنها امام ایشان آشکار شود.

غریب می‌شود

امام صادق فرمود والله شما (در امتحان) همانند شکستن شیشه شکسته می‌شود

و شیشه (با آب کردن مثل اول بر می‌گردد والله شما در غیبت مثل شکستن سوفال شکسته می‌شوید و سوفال بحال اول بر نمی‌گردد والله شما امتحان می‌شوید والله شما غربال می‌شوید چنانکه دانه سیاه گندم بغربال در می‌آید (و جدا می‌شود)

با دست خار تراشیدن

نعمانی (۱۶۹) **وَإِنَّ لَصَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةُ الْمَتَمَسِّكُ فِيهَا بَدِينُهُ كَالْخَارِطِ الشُّوكِ الْقِتَادِ بَيْدِهِ**

امام صادق علیه السلام فرمود همانان برای صاحب این امر غیبتی است آن کسی که در آن بدینش متمسک شود (دینش را نگهدارد) مانند تراشنده خار درخت خاردار است با دستش اگر خاری به دست کسی رود ناراحت است تا چه رسد به آنکه با دستش در درخت خاردار را بتراشد پس دیندار چنین است.

مزد هزار شهید

عمر بن ثابت گوید سیدالعابدین فرمود **مَنْ ثَبَّتَ عَلَيَّ وَلَا يَتَنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِثْلُ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَاحِدٍ** هر که بر ولایت ما در غیبت قائم ما ثابت ماند خدا به او اجر هزار شهید مانند شهیدان بدر و احد عطا فرماید.

عبادت به امام غایب

عمار سباباطی بامام ششم گفت عبادت با امام از شما که پنهانست در نهان در دولت باطل برتر است یا عبادت در ظهور حق و دولت او با امام ظاهر از شما فرمود ای عمار صدقه در نهان والله از صدقه آشکار برتر است و همچنین عبادت شما مخفی با امام شما که غایب باشد در دولت باطل برتر است برای ترس شما از دشمنان در دولت باطل و آرمیدن از کسی که خدا را در ظهور حق با امام ظاهر در دولت حق پیرستد و عبادت با ترس در دولت باطل نیست مانند عبادت با امن در دولت حق بدانید کسی که از شما یک نماز فریضه تنها مخفی از دشمنش در وقتش بخواند آن را تمام کند خدای عزوجل برای آن به آن بیست و پنج نماز واجب تنها نویسد و هر که از شما نافله در وقت بخواند و تمام کند خدای عزوجل به آن ده نماز نافله نویسد و هر که از شما حسنه‌ئی انجام دهد خدا برایش بیست حسنه نویسد و خدا حسنات مومن از شما را زیاد کند زمانیکه کارش را خوب کند و معتقد بخدا باشد با تقیه بر دینش و بر امامش و بر خودش و زبانش را نگهدارد چندین برابر می‌کند خدا کریمست.

عمار گفت مرا راغب و وادار کردید لکن دوست دارم بدانم چگونه اعمال ما آن روز برتر می‌شود از اصحاب امام از شما که ظاهر باشد در دولت حق با اینکه ما و آنها بر یک دینیم و آن دین خداوند است.

فرمود شما پیش از آنها آمدید بدخول دین خدا و نماز و روزه و حج و هر فقه و خیر و عبادت خدا مخفی از دشمنان با عبادت نهان مطیع او و با او صابرید منتظر دولت حقیق بر امامتان و جانتان از ملوک ترسانیده بحق امامتان و حق خود در دست ظلمه چشم دارید که آن را از شما منع کردند و شما را به جذب دنیا و طلب معاش مضطر کردند با صبر بر دین و عبادت و طاعت پروردگار و ترس، دشمن لذا حد اعمالتان را مضاعف می‌کند گوارا باد برایتان گفتم: به فدایت پس تمنا نمی‌کنیم که از اصحاب قائم در ظهور حق باشیم و امروز در امامت و طاعت تو برتر است از اعمال اصحاب دولت حق فرمود سبحان الله آیا دوست نمی‌دارید که خدا حق و عدل را در شهرها ظاهر کند و حال عامه را نیک نماید و خدا کلمه را جمع کند و دل‌های مختلف را الفت دهد و در زمین او گناه نشود و حدود خدا در خلقتش بپا شود و حق باهلش برگردد پس آن را ظاهر کنند حتی چیزی از حق از ترس کسی مخفی نباشد آگاه باش و الله یا عمار هر کس از شما بر این حال که هستید بمیرد نزد خدا برتر است از بسیار کسی که در بدر و احد شهید شده شما را بشارت باد

بیا ای امام هدایت شعاع	که بگذشت از حد غم انتظار
ز روی همایون برافکن نقاب	عیان ساز رخسار چون آفتاب
ببرون آی از منزل اختفا	نمایان کن آثار مهر وفا

مزد بیشتر از صبر

حضرت صادق فرمود رسول خدا (به اصحاب خود) فرمود قومی بعد از شما می‌آیند که یک نفر از آنها را اجر پنجاه نفر از شما باشد گفتند یا رسول الله ما با شما در (جنگ) بدر و احد و حنین بودیم و در شان ما قرآن نازل شد فرمود (آن زیادی اجر) بجهت آنستکه شما اگر بردارید آنچه را که آنان حمل می‌کنند (آن آزارها را با غیبت امام خود تحمل می‌کنند) مثل صبر آنها صبر نمی‌کنید (یعنی صبر آنها بیشتر از شما است و مزد هم بقدر صبر است).

سخت‌ترین زمانها

اصبغ بن نباته گفت علی علیه السلام فرمود شما در میان مردم مثل زنبور عسل باشید در

پرنندگان نیست پرنده‌ئی مگر او را ناتوان شمارد و اگر پرنندگان بدانند در درون زنبور چه برکتی است آن را ناچیز بحساب نمی‌آورد. با مردم با زبان و بدن‌ها تان آمیزش کنید و با دل‌ها تان و کردار تان جدا شوید به آن خدائیکه جانم بدست اوست نمی‌بینید آنچه را که دوست دارید (از اجر و بهشت) تا اینکه بعضی از شما در روی بعضی تف اندازید و تا اینکه بعضی از شما بعضی دیگر را دروغ‌گویان نام نهد و حتی آنکه باقی نمی‌ماند از شما (یا فرمود از شیعه‌ام) مگر مانند سرمه‌ایکه در چشم مانده باشد و نمک در طعام و من مثلی برای شما می‌زنم و آن مثل مردیست که گندمی دارد و آن را از گرد و خاک و دانه تلخ تمیز و پاک کند بعد آن را به خانه برد و آنجا گذارد آن قدریکه خدا خواهد سپس برگردد ببیند کرم افتاده باز آن را بیرون کند و تمیز و پاک نماید همواره چنین باشد تا از آن باقی ماند آنچه دانه‌های آن خیلی سفت است که در آن کرم اثر نمی‌کند و همینطور شماها تمیز داده شوید تا باقی نماند از شما مگر جمعی که فتنه در او اثر و ضرری نرساند.

ثبات در انتظار

مؤمن از ثبات بود در انتظار	ببر ولای آل طه برقرار
در زمان غیبت صاحب زمان	مزد او باشد یقیناً بر هزار
از شهیدان صف بدر واحد	این حدیث از حجت چارم بدار
گر که از بدعت نمائی اجتناب	روز محشر آید ایمانت بکار

بخش ۲۴ با تقیه بسر بردن

در زمان غیبت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه برترین وظیفه جهت حفظ خون خود و شیعیان تقیه نمودن است یعنی عقاید و دین خود را در موارد خطر پنهان کردن از دشمنان در حقیقت با تدبیر کار کردن از بیگانه ضربت نخوردن و به دشمن با اندیشه ضربت زدن است و شرح تقیه را به تناسب در کیفر کردار ج ۱، ص ۴۸۴ بعد شرح دادیم و در کفایة الناطقین ج ۱، ص ۲۴۸ نیز مقداری یاد کردیم اینک در اینجا به تناسب نمونه آوردیم.

دستور رفتار با ابرقدرتها

غرر (۷۶۶) مُجَامَلَةُ أَعْدَاءِ اللَّهِ فِي دَوْلَتِهِمْ تَقِيَّةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ حَذَرٌ مِّنْ

مَعَارِكِ الْبَلَاءِ فِي الدُّنْيَا مُجَاهِدَةً الْأَعْدَاءِ فِي دَوْلَتِهِمْ وَ مُنَاضَلَتُهُمْ مَعَ قُدْرَتِهِمْ تَرَكَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ تَعَرَّضَ لِبَلَاءِ الدُّنْيَا عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام فرمود: با نیکی رفتار کردن با دشمنان خدا در دولت آنان (که زمام را بدست دارند) نگهداشتن (نفس) است از کیفر خدا و از مراکز گرفتاریها در دنیا بر کنار ماندن است (پس تقیه در دولت دشمنان از کیفر الهی و بلاهای دنیا ایمن شدن است) و با آنان پیکار نمودن با قدرتشان (وقتی که قدرتمنداند) و اگذاردن امر و فرمان خدا و گرفتار کردن بیلای دنیا است.

با ترک تقیه دین می رود

حضرت رضا فرمود لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَإِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ وَأَعْمَلَكُمْ بِالتَّقِيَّةِ دِينَ نَدَارِدُ كَسِي وَرَعَ نَدَارِدُ إِيمَانَ نَدَارِدُ كَسِي كِتَابِ اللَّهِ نَدَارِدُ وَ هَمَانَا كَرَامِي تَرِينِ شَمَا نَزْدُ خَدَا پَر هِيْز كَار تَرِينِ شَمَا اسْت تَا رُوْزِ وَ قَت مَعْلُوْمِ اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ وَ هُوَ يَوْمُ خُرُوْجِ قَائِمِنَا فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوْجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا

و آن روز خروج قائم ما باشد پس هر کس قبل از خروج قائم ما تقیه را واگذارد از (پیروان) ما نباشد گفته شد ای پسر رسول خدا قائم از شما خاندان کیست؟ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْاِمَاءِ يُطَهِّرُ اللّٰهُ بِهِ الْاَرْضَ كُلَّ جَوْرٍ وَ يُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظَلَمٍ فرمود چهارمی از فرزندان من پسر سیده‌ی کنیزان، خدا باو زمین را از هر جور پستی پاک و آن را از هر ستمی منزّه کند، او چون خروج کند زمین بنور او روشن شود و ترازوی عدل میان مردم نهاده شود پس کسی به کسی ستم نکند

قیام قبل از ظهور

۶ وسائل (۳۵) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم او از پدرش از صفوان بن یحیی از عیص بن قاسم روایت کرده گفت از ابی عبدالله عليه السلام شنیدم می فرمود بر شما باد به تقوای از خدای یکتا که شریک ندارد بنفسهای خود بنگرید (اندیشه کنید) سوگند بخدا برای کسی گله گوسفند با چوپانی است هرگاه کسی را دانایتر بگوسفندان خود از آنها چوپان یافت او را بیرون کرده و آن مرد دانایتر بگوسفندانش را می آورد والله اگر برای یکی از شما دو نفس باشد که با یکی قتال کند با آن یک تجربه می شود پس دیگری باقی باشد که عمل بر آنچه برای او آشکار شده (که نفس اولی ضرر کرده یا سود برده) ولكن (واقعیت آنستکه) برای او یک نفس است زمانی که آن یک برود در حقیقت توبه (برگشتن بسوی خدا) رفته پس شما سزاوارترید که

برای خود (آن داناتر را) برگزینید اگر کسی از ما (خانواده) بسوی شما آمد پس اندیشه کنید بر چه چیز خروج می‌کنید و نه گوئید زید خروج کرد زیرا زید عالم و راستگو بود و شما را بخودش دعوت نکرد و جز این نیست که شما را به رضای از آل محمد خواند و اگر ظهور کرد هر آینه وفا نمود به آنچه شما را به آن دعوت کرد جز این نیست او بر سلطان مجتمعی خروج کرده تا او را از بین برد پس خروج کننده از ما امروز بچه چیز شما را می‌خواند بسوی رضای از آل محمد (که آنها ما هستیم)

تعیین تکلیف از امام صادق

فرمود شما را گواه می‌گیرم که ما راضی به آن نخواهیم بود و آن خروج کننده امروز ما را نافرمانی کرده با او کسی (از پیروان ما) نخواهد بود و او چون پرچمها و لواها بالا رود او سزاوارتر است از اینکه از ما نشود (زیرا فتنه بیشتر می‌شود) مگر کسی که بنو فاطمه بر او گرد آیند (و او حضرت مهدی حضرت بقیةالله باشد) پس چون ماه رجب شود بر اسم خدا رو آورید (او را استقبال کنید) و اگر خواستید به شعبان تاخیر اندازید زیانی نیست و اگر خواستید روزه گرفتن را در محل خودتان بمانید شاید آن برای شما (از رو کردن) نیرومندتر باشد (با دعوت مردم را به آن حضرت و خود را آماده کردن) و از جهت (آمدن آن حضرت) در نشانه خروج سفیانی کافیست.

بهمان سند از علی بن الحسین علیه السلام روایت شده:

وَاللَّهِ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ مِنَّا قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ إِلَّا كَانَ مِثْلَهُ كَمِثْلِ فَرخٍ طَارَ مِنْ وَكْرِهِ
قَبْلَ يَسْتَوِي جَنَاحَاهُ فَأَخَذَهُ الصَّبِيَانُ فَعَبَثُوا بِهِ.

بخدا سوگند کسی از ما قبل از خروج قائم بیرون نمی‌شود مگر حکایت او حکایت جوجه است که از لانه‌اش پیرد قبل از اینکه بالهای او برابر شود پس بچه‌ها او را بگیرند و با او بازی کنند.

حدیث خروج

صحیفه (۱۲) مَا خَرَجَ وَلَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا أَحَدٌ لِيُدْفَعَ
ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا أَصْطَلَمَتْهُ الْبَلِيَّةُ وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَشِيْعَتِنَا.

حضرت صادق علیه السلام در باره سند صحیفه سجادیه وقتی بیان می‌کنند به متوکل بن هرون می‌فرماید هیچیک از خاندان ما برای دفع ستم یا بپا داشتن حق پیش از قیام قائم خروج نکرده و نخواهد کرد مگر او را گرفتاریها از پا در آورد و قیام او سبب

زیادتی در ناگواری ما و شیعیان ما باشد

صبر لازمست

بزنظی از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده فرمود چه قدر صبر و انتظار خوبست آیا قول خدای عزوجل را نشنیده‌ئی (هود ۹۵) **فَأَرْتَبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رُقِيبٌ** (چشم براه باشید که من با شما نگهبانم) و قول عزوجل (۷۱/۷) **فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ** (چشم براه باشید که من با شما از منتظرینم پس بر شما باد به صبر زیرا حق آنستکه فرج بر ناامیدی آید و بحقیقت آنانکه پیش از شما بودند از شما صاب‌تر بودند.

پرچم ولایت شاخص است

عبید بن کرب گوید از علی علیه السلام شنیدم می فرمود برای ما اهل بیت پرچمی است که هر که از آن پیش افتد از دین بیرون شده و هر که از آن عقب بماند نابود شده و هر که با آن باشد بحق رسیده (شاید آن ولایت باشد و شاید پرچمی امام زمان باشد **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** (۲ کم ۳۶۹)

فقه حقیقی را بشناسید

۵۱ بحار (۱۱۲) امام صادق بمفضل بن عمر فرمود یک خبر که تو دانی از ده ترویبه (ده روایت کردن یا ده روز هشتم ذیحجه) بهتر است همانا برای هر حقی حقیقی است و برای هر صوابی نوریست بعد گفت **إِنَّا وَاللَّهِ لَأُنْعَدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فَقِيهَا حَتَّى يَلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفُ اللَّحْنَ** همانا مرد را از شیعیانمان فقیه نشماریم تا اینکه باو بلحن (برمز و اشاره و کنایه از جهت تقیه) تکلم شود پس لحن (معنای سخن) را بداند.

علی علیه السلام بر منبر کوفه فرمود از بعد شما فتنه باشد تاریک کور کننده گرفتار کننده که از آن جز نومه رها نشود گفته شد نومه چیست فرمود آنست که مردم را بشناسد و او را نشناسد (انزوا و سکوت) ابن عباس به علی علیه السلام گفت نومه کیست فرمود کسی که در فتنه ساکت باشد و از آن چیزی ظاهر نکند

بدانید زمین از حجت خالی نیست ولکن خدا بزودی خلق را بسبب ظلم و جور و اسراف بر نفس‌هایشان از حجت کور کند و اگر زمین ساعتی از حجت خالی باشد اهلش را فرو برد لکن حجت مردم را بشناسد و او را نشناسد چنانکه یوسف مردم را می شناخت و آنها او را نمی شناختند بعد این آیه را خواند **يَا حَسْرَةً عَلَيَّ الْعِبَادِ مَا**

يَا تَيْهَمُ مِنْ رَسُولٍ اِلَّا كَانُوا بِهٖ يَسْتَهْزِؤْنَ

عبدالله بن ابی عقیف شاعر گوید شنیدم امیرالمومنین علی علیه السلام گفت گویا با شما هستم که می‌گردید مانند گشتن شتر که چراگاه می‌جوئید پس آن را ای گروه شیعه نمی‌یابید (۵۱ بحار ۱۱۰)

عبایه اسدی گوید شنیدیم می‌فرمود چگونه خواهید بود زمانیکه بدون امام هدایت کننده و پرچمی که دیده شود بمانید بعضیتان از بعضی بیزاری می‌جوئید. فرمود آگاه باشید حتماً (قائم) آنقدر غیبت کند تا نادان گوید در آل محمد نیازی نیست.

۲ کا ۱۴۵) محمد بن فرج گوید امام پنجم بمن نوشت زمانیکه خدای تبارک و تعالی بر خلقش خشم کند ما را از مجاورت آنها دور نماید (پس غیبت امام زمان دلیل خشم خدا است بر خلق و دوری جوار همانست که چندین سالست راه کربلا بر مردم بسته شده و راه مکه نیز بطور دیگر بر اهلش بسته شده پس مردم از مجاورت و زیارت شمس و ولایت و اقمار منیره بازمانده‌اند.

دوازده پرچم باطل

مفضل بن عمر گوید از امام ششم شنیدیم می‌فرمود از ثنویه (معتقدان به یزدان و اهریمن) برحذر باشید به خدا امام شما مدتی از عمرش غایب باشد و آزمایش شوید تا گویند مرده یا نابود شده در کدام دره رفته و هر آینه چشمهای مومنین بر او می‌گرید و چون امواج دریا زیر و رو شوند و کسی نجات نیابد مگر آنکه خدا از او عهد ولایت گرفته و ایمان را در دلش نقش کرده و بر وحی از خود او را کمک کرده

دوازده پرچم اشتباهکاری بالا رود که یکی از دیگری شناخته نشود و معلوم نشود کدام از کیست؟ من گریستم فرمود ترا چه می‌گریاند گفتم چرا نگریم با اینکه شما می‌فرمائید دوازده پرچم اشتباهکاری بالا می‌رود که معلوم نباشد کدام از کیست ما چه کنیم؟ گوید نگاهی بپرتو خورشید افکند که در گوشه ایوان بود فرمود ای اباعبدالله این خور را می‌بینی؟ گفتم بلی فرمود امر امامت ما از این شمس روشنتر است.

پرچمهای طاغوت

كُلُّ رَايَةٍ تَرَفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ (۶)

وسائل ۳۷) کلینی از ابوبصیر از امام صادق روایت نموده که فرمود هر پرچمی که قبل

از قیام قائم بالا رود پس صاحب آن طاغوت است که از غیر خدای عزوجل عبادت می‌شود و عمر بن حنظله گوید شنیدم آن حضرت می‌فرمود پنج نشان قبل از قیام قائم است صیحه و سفیانی و بزمین رفتن و قتل نفس زکیه و یمانی گفتم فدایت شوم اگر کسی از اهل بیت شما قبل از این علامات خروج کرد آیا با او خارج شویم فرمود الحدیث: مذکور

انقلاب چگونه است

کلینی سند را بابی المرهف می‌رساند از ابی جعفر امام باقر علیه السلام که فرمود **الْغَبْرَةُ عَلَى مَنْ أَثَارَهَا هَلَكُ الْمَحَاصِيرُ** گرد و غبار (انقلاب) بر کسی که آن را برانگیزد تباه شدن محاصیر است راوی گفت بفدایت شوم محاصیر چیست فرمود **الْمُسْتَعْجِلُونَ** (شتاب زدگان) اند آگاه باش هرگز آنها وارد نمی‌شوند امری را که برای آنان عارض می‌شود (زیرا باید به فرمان معصوم باشد) تا آنجا که فرمود ای ابو مرهف آیا می‌بینی که قومی نفسهای خود را (با توکل) بر خدا نگهدارند خداوند برای آنها فرجی قرار ندهد؟ **بَلَىٰ وَاللَّهِ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُمْ فَرَجًا**. آری بخدا قسم هر آینه خداوند (با نگهداری نفسهایشان) برای آنان فرجی قرار می‌دهد (مراد بحبس نفس نگهداری انسانیت خود را از فتنه‌ها و حوادث نامشروع).

حفظ نفس دخول بهشت

مَا كَانَ عَبْدٌ لِيَحْبِسَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ

امام صادق فرمود هیچ بنده نباشد که نفسش را (توکل) بر خدا نگهدارد مگر اینکه او را بهشت می‌برد و نیز فرمود:

يَا سَدِيرًا أَلْزَمَ بَيْتَكَ وَكُنْ حَلَسًا مِنْ أَحْلَابِهِ وَاسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفْيَانِي قَدْ خَرَجَ فَأَرْسِلْ إِلَيْنَا وَلَوْ عَلَى رَجْلِكَ.

ای سدیر ملازم خانه‌ات باش و پلاسی از پلاسه‌های آن باشی آرام باشی تا شب و روز (روزگار) آرامست پس زمانیکه بتو خبر رسید که سفیانی خروج کرده بسوی ما کوچ کن و اگر چه پیاده باشی.

تاندای آسمانی آرامش

حسین بن خالد گوید به ابی‌الحسن حضرت رضاء علیه السلام گفتم عبدالله بن بکیر حدیثی روایت می‌کند و من دوست دارم آن را بشما عرضه بدارم فرمود آن حدیث کدامست گفتم ابن بکیر گوید مرا عبیدالله بن زراره حدیث کرد که نزد ابی

عبداللہ ﷺ بودم در ایام خروج محمد (ابراهیم) بن عبداللہ بن حسن هنگامیکه مردی از اصحاب ما بر آن حضرت داخل شد گفت بفدایت شوم محمد بن عبداللہ خروج کرد شما در باره خروج او چه می فرمائید فرمود:

اَسْكُنُوا مَا سَكَنْتِ السَّمَاءُ وَالْاَرْضُ فَمَا مِنْ قَائِمٍ وَمَا مِنْ خُرُوجٍ.

تا زمانی که آسمان و زمین آرامست آرام باشید نیست قیام کننده‌ئی و نه خروج کننده‌ئی (تا بتوانید بر باطل چیره شود) حضرت فرمود صدق ابو عبداللہ امام صادق درست فرمود امر چنان نیست که ابن بکیر تاویلش کرده جز این نیست ابو عبداللہ قصد نموده آرام باشید تا زمانی که آسمان آرام باشد از ندای آسمانی و زمین از فرو بردن لشکر (سفیانی).

فضیلت در ثبات بر ولایت

در کافی جابر از حضرت صادق روایت کرده فرمود زمانی بر مردم آید که امام آنها از ایشان غایب باشد خوشا (بهشت) برای آنانکه بر امر ما در آن زمان ثابت باشند کمتر چیزیکه از ثواب بر آنها باشد آنستکه خداوند آنها را ندا می کند ای بندگان شما بسوی من ایمان آورده‌اید و غیب مرا تصدیق کردید مژده باد بحسن پاداش از من شما حقیقتاً بندگان و کنیزان من هستید اعمال شما را قبول می کنم و از شما (بدیها را) عفو می کنم و برایتان میامرزم و بواسطه شما بندگانم را با باران سیراب می کنم و از آنان بلا را بر می دارم و اگر شما نباشید بر مردم عذاب نازل می کردم جابر گوید گفتم یا بن رسول الله برترین چیزیکه در آن زمان مومن بکار برد چیست فرمود **حِفْظُ اللِّسَانِ وَ لُزُومُ الْبَيْتِ** (نگهداری زبان و ملازم خانه بودن و به تکالیف عمل کردن) البته امر بمعروف و نهی از منکر و هدایت خلق تا جای قدرت به عظمت خود باقی است ولی هنگام خطر جان باید زبان بست و در خانه نشست تا فرصت بدست آید.

تا خروج سفیانی نه قیام

فضل کاتب گوید نزد امام صادق بودم نامه ابو مسلم آمد فرمود برای نامه‌ات پاسخ نیست از نزد ما بیرون شو تا آنجا که فرمود همانا خداوند برای عجله بندگان عجله نمی کند و هر آینه برطرف شدن کوه از جایش آسانتر است از زایل کردن که سلطانی اجل او تمام نشده تا آنجا که گوید من گفتم نشان بین من و شما (در خروج) چیست بفدایت شوم فرمود:

لَا تَبْرُحِ الْاَرْضُ يَا فَضِيلَ حَتَّى يَخْرُجَ السُّفْيَانِيُّ فَاِذَا خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ فَاجْبُوا

إِنَّا يَقُولُهَا ثَلَاثًا وَهُوَ مِنَ الْمُحْتَمُونَ.

ای فضیل قیام مکن تا اینکه سفیانی خروج کند پس زمانیکه سفیانی خروج کرد پس بسوی ما اجابت کنید آن را سه بار فرمود و آن از امر حتمی است.
امام صادق فرمود عباد بصری علی بن الحسین را در راه مکه دید گفت جهاد و سختی آن را رها کردی و رو به حج و نر می آن آوردی خدای عزوجل می فرماید ان الله اشتری تا آخر حضرت فرمود آیه را تمام کن گفت التائبون العابدون تا آخر علی بن الحسین فرمود زمانیکه دیدیم این گروهی که اینها صفت آنها باشد جهاد با آنها از حج بهتر است و امام نهم در شان انا انزلنا فرمود در این زمان جهادی جز حج و عمره و جوار (آزاد کردن) نمی دانم. هدایت و اصلاح امر بمعروف و نهی از منکر از جهاد هزاران درجه برتر است.

مولای ما کی می رسد

ای خدا آن مهدی موعود ما کی می رسد	یادگار مصطفی مقصود ما کی می رسد
رحمتی یارب نما بردیده گریان ما	آن ولی اعظم معبود ما کی می رسد
یا غیاث المستغیثین تو برس فریاد ما	جز تو نبود هیچکس تا اینکه گیرد داد ما
گر نباشد لطف تو دشمن کند بنیاد ما	ای خدا آن شاهد و مشهود ما کی می رسد
آنکه عالم را به یمن خود مَنور می کند	آنکه از عدلش زمین را دادگستر می کند
آنکه خاک تیره را با یک نظر زر می کند	آن امام و حامد و محمود ما کی می رسد
قلیبا افسرده گردیده، بدنها ناتوان	ناله های دوستان گشته بلند برآسمان
دیده ها گریان ز هجران امام انس و جان	آن طیب دردها، بهبود ما کی می رسد

بخش ۲۵ اولاد و اهل بیت ولی عصر علیه السلام

یکی از موضوعات امامت آنستکه طبق دستورات اسلام امام منتظر علیه السلام آیا اولاد و زوجات دارند یا نه در روایات آمده که آن حضرت علیه السلام زوجه و اولاد دارند و اینک ما به استدلال اثبات آن می پردازیم

دلیل اول نکاح از سنت اسلام است و محال است که وصی حضرت رسول سنت را واگذارد آن هم در طول مدت بیش از هزار سال چنانکه در عظمت تزویج و

و ضررهای ترک آن در کیفر کردار ج ۴، ص ۲۹۲ بعد بحث شد و در عهدنامه از امام صادق علیه السلام آمده و مشیدالماوردمن اعلام دینک و سنن نیک آن حضرت را مشید سنت خواسته است.

دلیل دوم: از هر کسی در عالم نسلی می ماند محال است که نسل پیغمبر خاتم آنها خاتم الاوصیاء قطع شود زیرا نفس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمود نکاح کنید و نسل را زیاد کنید که من با شما بر امت ها مباحات می کنم و گرچه به سقط باشد چگونه می شود امام زمان علیه السلام نسل نداشته باشد با اینکه خداوند به جدش کوثر عطا نموده و کوثر به کثرت نسل هم تفسیر شده است.

دلیل سوم: عقل محال می شمارد ک حضرت بقیه الله با آن همه مقامات تنها بدون زن و فرزند این همه مدت عمر طولانی را بسر به برند و بدون جا و مسکن و انیس باشند با اینکه در سلام به آن حضرت آمده السلام علی آل بیتک

دلیل چهارم احادیثی که وارد شده

ثقة الاسلام نوری از غیبت طوسی از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام بسند معتبر روایت کرده فرمود برای صاحب این امر دو غیبت است یکی از آن دو بقدری طول می کشد که بعضی از مردم می گویند او مرده است و برخی می گویند او کشته شده است تا جائیکه بر امامت او ثابت نمی مانند مگر نفری اندک و مطلع نمی شود احدی بر موضوع او از فرزندان او نه غیر او مگر کسی را که به او فرمان (دیدن) دهد (ملاهاشم ۷۶۶)

پنجم جریان خانه امام صادق علیه السلام

یعقوب بن یوسف بن ضراب اصفهانی گوید در سنه دویست و هشتاد و یک به حج رفتم و در مکه معظمه در خانه ای که بخانه خدیجه معروف بود منزل کردم در آنجا پیرزنی بود که واسطه میان خواص شیعه و امام عصر بود (قصه طولانی است) تا آنجا که گوید حضرت برای او دفتری فرستادند در آن صلوات بر حضرت رسول و سایر ائمه علیهم السلام نوشته بودند و از فقرات آن این چند جمله است که صراحت در فرزندان حضرت دارد.

وَصَلِّ عَلَيَّ وَوَلِيَّكَ وَوَلَاةَ عَهْدِكَ وَالْاِئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَزِدْفِي اَعْمَارِهِمْ وَزِدْفِي
اَجَالِهِمْ وَبَلِّغْهُمْ اَقْصَى اَمَالِهِمْ دِينًا وَدُنْيَا وَآخِرَةً اِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

دلیل ششم: در دعای حضرت رضاء علیه السلام برای امام زمان علیه السلام عبارتی دارد که بعد

از حضرت نسلی وجود دارد (مفاتیح ۵۴۲) **اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ وَٰلِدِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمَّتِهِ وَ جَمِيعَ رَعِيَّتِهِ مَا يُقَرِّبُهُ عَيْنَهُ وَ تُسَرِّبُهُ نَفْسَهُ وَ تَجْمَعُ لَهُ مُلْكَ الْمَمْلُكَاتِ كُلَّهَا قَرِيبًا وَ يَعِيدُهَا...** معلوم می شود حضرت اهل و ذریه و رعیت و امت دارند و سید بن طاوس زیارتی برای حضرت نقل کرده مشتمل بر همین مضامین است.

هفتم در حکایت حسن و جنا

در دفتریکه ولی عصر عجل الله تعالی فرجه به حسن بن و جسنای در خسانه امام صادق علیه السلام دادند در آن صلواتی نوشته بود از جمله این عبارات بود **اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ رَعِيَّتِهِ وَ خَاصَّهُ وَ عَامَّهُ** و در اینجا اشاره به ذریه آن حضرت است که نام برده شده.

دلیل هشتم: سید بن طاوس در جمال الاسبوع صلواتی آورده که این جمله در آنست، **صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ** و در زیارت روز جمعه وارد شده و نام بیت ذکر شده **السَّلَامُ عَلَيْكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ** و نیز در همین زیارت آمده می گوئی **يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ** (مفاح ۵۹) و نیز در دعای اللهم کن لولیک عبارتی وارد شده بعد از طویلا (طولا) **وَ تَجْعَلُهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ فِيهَا الْأَيُّمَةَ** (نجم ۲۲۶)

دلیل نهم: نداشتن اهل و اولاد با اسلام و خصال و افعال آن حضرت تضاد بهم می رساند زیرا درباره آن حضرت آمده **این مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ كَجَاسْتِ زَنده کننده نشانهای دین و اهل آن عزوبت و رهبانیت از دین نیست پس تزویج از نشانهای دین است و آن حضرت احیاء می کند اکنون جریان بلاد و شهرهای حضرت را که دلیل محکم است بخوانید که آن را ثقة الاسلام نوری و محقق اردبیلی و سید جزایری و دیگران نقل کرده اند.**

دیدن شهر فرزندان امام عصر

نجم الثاقب (۱۵۸) با سلسله سند میرزا حسین نوری نبشته که عالم جلیل احمد بن محمد انباری گوید در بغداد شب پنجشنبه دهم رمضان ۵۴۳ با وزیر عون الدین بر سر سفره بودیم و نزد او مردی بود بسیار معزز که وزیر او را احترام می کرد چون مجلس بهم خورد مردم از کثرت باران از رفتن ماندند وزیر از هر جا سخن بمیان آورد تا سخن به مذاهب کشید و در مذمت شیعه مبالغه کرد و گفت الحمد لله آنان اندکند آن مرد موقر به سخن آمد گفت اگر اجازه باشد از شیعه حکایتی آورم آنچه به

چشم خود دیده‌ام وزیر پس از قدری سکوت و تفکر رخصت داد گفت نشو و نمای من در باهیه است که هزار و دویست ضیاع و قریه دارد و از کثرت جمعیت بی‌مانند است و مردم آن عیسوی هستند و در حدود آن جزائر عظیمه بسیار است که بنوبه و حبشه ساکن‌اند و اندکی مسلمان دارد نسبت بهشتیان بدوزخیان و بیست و یک سال پیش با پدرم از باهیه بتجارت بیرون شدیم و در کشتی نشسته و قضاء و قدر ما را بجزائر اشجار و انهار رسانید از مدائن و بوستانها متعجب شده از ناخدا نام آنها را پرسیدیم گفت من هم مثل شما نمی‌دانم و هرگز به این جزیره نیامده‌ام شهری دیدیم از آب و هوا در نهایت لطافت و مردمش در کمال نظافت

اسامی شهرهای حضرت

از مردم نام شهر و والی را پرسیدیم گفتند این شهر را مبارکه نامند و پادشاه آن را طاهر خوانند از جای ملک پرسیدیم گفتند در شهریست که آن را زاهره نامند از اینجا تا آن شهر ده روز (پیاده) راهست و از دریا بیست و پنج روز گفتم عمال ملک کجایند که اموال ما را بنگرند و عشر را بگیرند و ما معامله کنیم گفتند ملک این شهر را عمال نیست و حکمست که تجار خراج خود را برداشته بخانه حاکم برند و ما را بخانه حاکم دلالت کردند چون به آن خانه رسیدیم مردی روشن ضمیر با حشمت دیدیم جامه از پشم در بر و عبائی در زیر انداخته و دواتی پیش خود نهاده و قلمی بدست گرفته و کتابی باز نموده می‌نویسد پس از تعجب و سلام او پاسخ داد مرحبا گفت اکرام نمود گفت از کجائید ما تقریر کردیم فرمود همه بر دین اسلام هستید گفتم بعضی از رفقا بر دین موسی و عیسی اند فرمود اهل ذمه جزیه خود را بدهند و بروند و مسلمین بمانند تا مذهب ایشان را تحقیق کنم پس پدرم جزیه من و خودش و سه نفر دیگر را که نصرانی بودیم داد و نه نفر یهود بودند جزیه دادند بعد به مسلمین فرمود مذهب خود را بگوئید آنان گفتند فرمود **إِنَّمَا أَنْتُمْ خَوَارِجُ** شما خوارج هستید اموال شما بر مسلمانان مومن حلالست فرمود هر کس ایمان به رسول خدا و وصی او و علی مرتضی و سایر اوصیا تا صاحب الزمان مولای ما ندارد در جمله‌ی خوارج است.

استدلال و بینه

مسلمین چون اموال خود را در معرض تلف دیدند متفکرانه گفتند خواهش داریم احوال ما را به سلطان نوشته و ما را بزاهره بفرستید فرمود آنان بزاهره روند **لِيَهْلِكَ**

مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنَةِ مَا چُون آنها را به آن حال دیدیم نپسندیدیم تنها گذاردیم ازنا خدا تقاضا کردیم رفقا را وانگذاریم او گفت من تا کنون به زاهره نرفته‌ام یک کشتی کرایه کردیم پس از دوازده روز ناخدا تکبیر گفت و دیوار زاهره نمودار شد با خوشحالی چاشتگاهی بشهر رسیدیم که مانندش ندیده بودیم نمونه از بهشت بود بسیار دلگشا مبنای آن بر کوهی سفید پر از انهار و اشجار که از وصف بیرونست گرگ و گوسفند با هم می‌چریدند از آن گذشته بشهر زاهره وارد شدیم شهری بیرون از وصف یافتیم مردم در کمال انسانیت فروشنده به مشتری می‌گفت خودت وزن کن و سخن آنان از لغو و بد عاری و نمونه بهشت و بهشتیان ظاهر بود بهر حال ما را به باغی آراسته وارد کردند در وسط گنبدی از نی دیدیم اطرافش انهار جاری سلطانی بر مسندی نشسته و جمعی کمر خدمت بسته‌اند در آن حال موذن اذان و اقامه گفت بستان به آن فراخی از مردم پر شد و سلطان امامت کرد و با کمال خضوع و خشوع نماز خواند و رو بما کرد فرمود ایشان تازه رسیده و داخل شهر ما شده‌اند گفتم بلی و ما را دلداری داد و به او به یابن صاحب‌الامر می‌گفتند.

اسلام با ولایت قبولست

از حالات ما پرسید جریان را گفتیم و عرض کردیم ما تاجرانیم و بر خوان احسان سلطانییم از مذهب ما پرسید هر یک عنوان کردیم فرمود کدام یک از شما کاملاً به اوامر و نواهی مومن هستید و کدام در ضلالت مانده‌اید ما حقیقت را گفتیم فرمود مسلمین چندین فرقه‌اند شما از کدام طائفه‌اید در بین ما شخصی بنام روزبهان مشهور بمقری اهوازی شافعی سخن گفت و عقیده خود را بنمود فرمود در این جماعت کدام یک با تو موافق‌اند گفت همه با من موافق‌اند و شافعی را امام دانند جز حسان بن غیث که او مالکی است فرمود شافعی تو قائل باجماعی و بقیاس عمل می‌کنی گفت بلی یابن صاحب‌الامر فرمود آیه مباهله را خوانده‌ئی گفت بلی فرمود کدامست گفت: قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ آبَائَنَا وَ آبَائِكُمْ وَ نِسَائِنَا وَ نِسَائِكُمْ وَ انْفُسَنَا وَ انْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.

فرمود ترا بخدا قسم که مراد خدا و رسول از این ابناء و زنان و انفس چه کسانیند روزبهان خاموش ماند فرمود ترا بخدا قسم در اصحاب کسا جز پیغمبر و علی و فاطمه سیده زنان و حسن مجتبی و حسین علیه السلام کسی (از انسان) داخل بوده گفت نه فرمود والله این آیه جز در شأن آنان نیامده و به آن دیگران مخصوص نشده‌اند ای

شافعی ترا بخدا قسم کسی را که خداوند او را از رجس معاصی و لوث مناهی پاک کند طهارت و عصمت او بنص قرآن ثابت باشد اهل ضلالت می توانند نقصی به کمال او رسانند گفت نه فرمود به خدا قسم خدا غیر آنها را قصد نکرده اراده خدا تعلق گرفته بدیها را از آنان دور دارد تا دامن عصمت آنان بگرد عصیان نیالاید و از صغیره و کبیره معصوم باشند.

راهنمایی بسوی امام

بعد حدیثی باطلاقت زبان بیان نمود که دیده‌ها گریان و سینه‌ها پر از ایمان شد شافعی برخاست گفت پوزش می‌خواهم یابن صاحب‌الامر نسبت خود را بفرمائید سلطان فرمود من طاهر بن محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی هستم آن علی که در شان او نازل شده و **كُلُّ شَيْءٍ أَحْصِينَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ وَاللَّهِ** مراد خداوند از کلمه امام مبین امیرالمومنین و امام‌المتقین و سیدالوصیین و قائد‌الغرام‌المحجلین علی بن ابی طالب است که خلیفه بلافصل خاتم‌النبین است و هیچکس را نرسد که بعد از حضرت رسول امر خلافت را بگیرد جز علی مرتضی و **آيَاتِ خَطَّةٍ وَوَلَايَةِ ذُرِّيَّةٍ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ** در شان ما آمده و ما را باین مراتب عالیه مخصوص نموده ای شافعی ما ذریه رسول و ما اولوالامر هستیم روزبهان چون اینها را شنید هدایت شد و گفت **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَحَنِي بِالْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ وَتَخَلَّصَنِي مِنَ التَّقْلِيدِ إِلَى الْيَقِينِ** حمد خدا را که مرا اسلام و ایمان حقیقی عطا کرد و مرا از تقلید به یقین کشانید بعد ما را هشت روز بر سفره‌های پر نعمت مهمانی نمودند که چون قصه مفصل است حقیر از بیانش خودداری می‌کنم نتیجه چون قصه به آخر رسید عون‌الدین وزیر برخاسته بحجره رفت و یک یک ما را طلبید و عهد گرفت که آن را اظهار نکنیم که دشمنان ما را می‌کشند و ما هر وقت بدوستان می‌رسیدیم می‌گفتیم آیا رمضان را یاد داری می‌گفت آری.

دلیل دهم: جریان جزیره خضرا است که علماء نوشته‌اند و به اثبات رسیده.

جریان جزیره خضراء

در خزانه علی علیه السلام بخط فضل بن یحیی بن علی یافت شده و علما بر صدق آن شاهدا آورده‌اند گوید نیمه شعبان سنه ۶۹۹ هجری شمس‌الدین حلّی و جلال‌الدین برایم از شیخ زین‌الدین علی بن فاضل نقل کردند من به آن اکتفا نکرده تا پس از

تجسس‌ها و گردش دیار بوسیله سید فخرالدین حسین بن علی موسوی خدمت ایشان رسیدم چند سال در دمشق نزد شیخ عبدالرحیم حنفی تحصیل کردم و قرائت را نزد شیخ علی مغربی مالکی می‌خواندم و او مثل حنفی متعصب نبود و به علمای شیعه بد نمی‌گفت لذا صحبت او را برگزیدم اتفاقاً او از شام عازم مصر گردید از کثرت محبت او به من متقابلاً مرا با خود برد و در قاهره مسجد ازهران ساکن شدیم نه ماه علماء از قدوم او متنفع تا اینکه از اندلس نامه از پدرش آمد که مریض است و می‌خواهد پیش از مرگ پسر خود را ببیند شیخ از نامه گریست و عازم اندلس شد با او روانه شدیم تا باوّل جزیره رسیدیم من تب کردم بستری شدم شیخ بحال من گریست و سفارش مرا به خطیب قریه کرد و گفت پس از بهبودی به من ملحق شو و متوجه اندلس شد من بعد از سه روز حرکت کرده در کوچه‌ها می‌گشتم دیدم قافله‌ئی امتعه آورده‌اند از حال آنان پرسیدم گفتند از زمین برابر نزدیک جزیره رافضه‌اند شوق رافضیان مرا گرفت گفتند تا آنجا بیست و پنج روز راهست و دو روز بی‌آبادی و بقیه قریه‌ها به هم پیوسته است پس حماری کرایه و روانه شدم تا به آن قریه‌ها رسیده پیاده می‌رفتیم گفتند تا جزیره رافضیان سه روز راهست روانه شده تا به آنجا رسیدم دیدم دروازه و برج محکمی دارد و بدریا و آن را دروازه بربر می‌گفتند از مسجد آن پرسیدم نشان دادند سمت غرب مسجدی بزرگ یافتم نشستم استراحت کنم بانک اذان بلند و در اذان **حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ** را گفت بعد از اذان برای تعجیل فرج صاحب‌الامر دعا کرد مرا گریه رخ داد مردم فوج فوج داخل شده رو به چشمه‌ایکه سمت شرقی مسجد بود رفته وضو می‌ساختند من به آنها نگاه می‌کردم و شاد می‌شدم چون مطابق دستور ائمه بود دیدم مرد خوشروئی با وقار داخل محراب شد نماز ظهر را با نوافلش با تعقیب خواند من از خستگی نتوانستم با آنها بخوانم همه متوجه من شده گفتند اهل کجائی و چه مذهب داری گفتم اهل عراق و مسلمانم شهادتین را گفته **وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ** گفتند این دو شهادت بتو فائده ندارد جز حفظ خون تو چرا شهادت دیگر را نمی‌گوئی تا بی‌حساب (با تقوی) داخل بهشت شوی.

دو نشان شیعه امامِ اوّل و آخر

گفتم آن کدامست گفتند امیرالمومنین و مولای متقین و قائد و امام دست و پا سفیدان علی بن ابیطالب با یازده فرزندش او صیای رسول خدای عز و علا خلفای

بلا فصل آنجنابند که خدا اطاعت ایشان را بر بندگانش واجب کرده و آنان را صاحبان امر و نهی قرار داده و بر خلق در زمین حجج خود گردانیده و امانند برای خلق زیرا پیغمبر صادق امین خلق را بامامت ایشان از جانب حق خبر داده و در شب معراج که بمرتبه **قَابُ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى** رسانیده هر یک از امامان را آنجا نام برده صلوات بر ایشان باد چون اینها را شنیدم خدا را سپاس گذارده و از شادی رنج سفرم رفت مذهبم را گفتم با مهربانی به من نظر کرده و در مسجد جا برایم معین و متصل متوجه احوالم بودند و در احترام می کوشیدند و پیشنمازشان شب و روز از من جدا نمی شد من کیفیت معاش اهل بلد را پرسیدم زیرا مزرعه‌ئی ندارند گفت معاش اینها از جزیره خضرا و بحر ابیض که از اولاد حضرت صاحب الامر علیه السلام است تامین می شود گفتم در چه وقت گفت سالی دو بار که یک بارش آمده و چهار ماه دیگر می آید من به سبب طول مدت محزون شدم چهل روز خدا را می خواندم که زودتر سر رسند روز چهارم با سینه تنگ به سمت دریا بیرون شدم در آنجا که کشتی طعام آنها می آمد از دور شبه متحرکی دیدم از بزرگ آنها پرسیدم آیا دریا مرغی دارد گفتند نه چیزی دیدی گفتم بلی کشتیها نمودار شد آنان شاد شدند گفتند این کشتیها از بلاد امام زمانست و وقت آمدن ایشان نبوده و آنها هفت کشتی بود و از کشتی بزرگ مسرد میانه خوشرو و نیکو هیبت بیرون شد و به مسجد رفته و وضو گرفته نماز ظهر و عصر را کرد بعد از نماز به من توجه و سلام نمود و من پاسخ دادم گفت سمت چیست و گمان می کنم سمت علیست گفتم راست گفتی با من بطور شناسا سخن گفت فرمود گویا پدر تو فاضلست گفتم بلی آیا اسم من و پدر مرا می دانستی آیا از شام تا مصر با ما بوده‌ئی یا در راه اندلس.

نمایندگی امام را دید

گفت نه به صاحب الامر قسم با تو نبودم ولی مرا در شهر صاحب الامر بصفت و اصل و اسم و هیئت و پدر تو مرا خبر دادند من رفیق تو و مامورم ترا بجزیره خضرا برم من از این سخن شاد شدم که نامم در بین ایشان می آمد سه روز بیشتر نمی ماند در این بار یک هفته ماند اجناسی که آورده بود تحویل داد و به عادت خود رسید گرفت و مرا برداشته عازم سفر شد و تا شانزده روز به دریا سیر نمودیم روز شانزدهم دیدم آب دریا سفید است من به آن نظر می کردم شیخ محمد صاحب کشتی گفت می بینم به آب می نگری گفتم می بینم برنگ آب دریا نیست گفت این بحر ابیض است و در

آنست جزیره خضراء و این آب اطراف آن را مثل سور فرا گرفته و به حکم خداوند تبارک و تعالی کشتی دشمنان و سنیان چون داخل این آب شود غرق گردد هر چند محکم باشد و این به برکت مولا و امام ما صاحب الامر علیه السلام است من از آن آب نوشیدم مثل آب فرات دیدم و بجزیره رسیدیم خدا آن را همیشه با اهلش آباد دارد از کشتی بیرون و داخل جزیره شدیم قلعه‌ها و برجهای وسیع دیدم آنها بسیار میوه و اثمار با حمامهای متعدد اهل آن در نیکوترین بها بودند دلم از شادی پرواز می‌کرد شیخ مرا به منزل خود برد پس از استراحت مرا به مسجد بزرگ برد جمعی دیدم که در میان ایشان شخصی با وقار تمام نشسته مردم او را سید شمس‌الدین محمد عالم می‌گفتند قرآن و فقه و اقسام علوم و اصول را از او فرا گرفتند و او از جانب صاحب‌الامر همه را یک یک بیان می‌کرد برایم جا گشود فرمود این جای تست احوالم را پرسید و به من فهمانید که احوالم را باو خبر داده‌اند و شیخ مرا با امر او آورده پس در یکی از زوایای مسجد جائی برایم مقرر کرد و من تا عصر آنجا راحت کردم خادم آمد گفت باش که سید و اصحابش می‌آیند با تو شام بخورند.

رابطه از فضل خداوند است

پس سید با اصحاب آمده پس از صرف شام به مسجد رفتیم بعد از نماز مغرب و عشا هر یک بجای خود رفتیم تا هیجده روز در جمعه اول که با او نماز کردم سید دو رکعت جمعه را قصد و جوب کرد بعد از فراغ گفتم قصد و جوب نمودند فرمود بلی شرائط موجود است با خود گفتم شاید امام حاضر باشد در خلوت از او از حضور امام پرسیدم گفت نه لکن من نایب خاص آن حضرتم و پامر آن حضرت کردم و گفتم آیا امام را دیده‌اید گفت نه لکن پدرم مرا حدیث کرد که او سخن امام را می‌شنید و شخص او را نمی‌دید و جدم سخن او را می‌شنیده و او را می‌دید گفتم چرا بعضی می‌بینند و برخی نمی‌بینند فرمود ای برادر حق تعالی (لطف) و فضل خود را به هر یک از بندگان که خواهد می‌دهد و این از حکمت‌های بالغه و عظمت‌های قاهره حق سبحانه و تعالی است چنانکه حق تعالی جمعی از خلق خود را برگزیده و ایشان را نبوت و رسالت و وصایت مخصوص گردانیده و ایشان را برای خلق خود نشانها و حجت‌ها گردانیده و آنان را بین خلق و خود وسیله نموده تا آنکه هر که هلاک شود با بینه هلاک شود و هر که زنده ماند با بینه زنده ماند و زمین را از حجت خالی نگذارد برای لطفی که به بندگان خود دارد و ناچار است برای هر حجت از سفیر و واسطه که

از جانب او بخلق رساند پس سید دست مرا گرفت به جانب باغستانها روانه شد.

محل ظهور او امر امام علیه السلام

نهرهای جاری بساتین کثیره دیدم با میوه‌های نیکو از انگور و انار و امرود که در عراق عجم و عرب و شامات به آن خوبی ندیده بودم پس بین سیر مرد خوشروئی سفیدپوش رسید سلام کردم و برگشت مرا از او خوش آمد به سید گفتم او کیست فرمود این کوه بلند را می‌بینی بالای آن جای نیکوئی است و آنجا از زیر درخت چشمه‌ئی جاری می‌شود و جلو درخت قبه‌ایست از آجر این مرد با رفیق دیگرش خادم آن قبه‌اند و من هر صبح جمعه آنجا می‌روم و امام علیه السلام را زیارت می‌کنم دو رکعت نماز می‌کنم و ورقه‌ئی آنجا می‌یابم و در آن ورقه نوشته آنچه را که به آن محتاجم از محاکمه میان مومنین و هر چه در آن ورقه است از جمعی تا جمعه دیگر و تو می‌توانی به آنجا روی و امام را زیارت کنی پس به آنجا رفتم به آن اوصاف دیدم آنکه مرا با سید دیده بود توجه کرد و بدیگری گفت او با سید بوده او نیز به من توجه نموده با من سخن گفتند برایم نان و انگور آوردند خوردم و از آب چشمه آن نوشیدم وضو ساخته دو رکعت نماز خواندم پرسیدم شما امام علیه السلام را دیده‌اید گفتند دیدن آن حضرت ممکن نیست و اذن نداریم کسی را با خبر کنیم گفتم برایم دعا کنید آنان دعا کردند برگشتم داخل شهر شدم بدر خانه سید رفتم گفتند بخانه شیخ محمد رفته من نزد شیخ رفتم و جریان را نقل کردم گفت انکار خادم دوم برای آن بوده که جز شمس‌الدین و امثال او کسی را رخصت رفتن به آنجا نیست از حالات شمس‌الدین پرسیدم گفت سید از نواده‌های امام زمان است بعد خدمت سید رسیدم اذن خواستم مایحتاج علمی را از او بپرسم و نزدش قرآن را بخوانم فرمود اول قرآن را بخوان چون بر اختلاف قرائت می‌رسیدم نام حمزه و کسائی و عاصم را می‌بردم سید فرمود ما اینها را نمی‌شناسم.

پرسش از قرآن

فرمود قرآن بر هفت حرف نازل شده پیش از هجرت از مکه تا مدینه و چون رسول خدا حجة الوداع را نمود جبرئیل نازل شد گفت یا محمد قرآن را بخوان تا اوائل و اواخر سوره و شأن نزول آن را بتو معرفی کنم پس نزد آن حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندانش امام حسن و امام حسین علیه السلام و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و حسان بن

ثابت و جمعی دیگر از صحابه حاضر شدند حضرت قرآن را از اول تا آخر خواند هر جا اختلاف بود جبرئیل بیان می کرد و حضرت امیرالمومنین آنها را در پوستی نوشت پس جمیع قرآن به قرائت آن حضرت است تا آخر گوید بیش از نود مسئله از شمس الدین پرسیدم و آن را فوائد شمسیه نامیدم.

اصحاب امام زمان

جمعه دوم بعد از نماز سید نشست تا مومنین را افاده کند ناگاه صدای غوغای عظیمی بگوשמ رسید پرسیدم چه خبر است سید فرمود اینها امرای لشکر ما هستند در هر جمعه وسط ماه سوار می شوند و منتظر فرجند اذن گرفتم بیرون روم و به آنها بنگرم آمدم دیدم جماعت زیاد تسبیح و تحمید و تهلیل می گویند و برای قائم بامر خدا و ناصح برای خدا حضرت مهدی دعا می کنند به مسجد برگشتم فرمود لشکر ما را دیدی گفتم بلی گفت آیا آنها را شمردی گفتم نه فرمود عدد آنها سیصد ناصر است و سیزده ناصر دیگر باقیست و خدا فرج را برای ولیش تعجیل نماید بمشیتش همانا که او جواد و کریم است گفتم مولایم فرج کی خواهد شد گفت ای برادر علم آن نزد خدای تعالی است و معلق به مشیت اوست گاهستکه خود امام آن را نمی داند و برای آن آیات و علامات است که بر خروج او دلالت می کند از جمله آنها سخن ذوالفقار است از غلاف بیرون آید به عربی ظاهر سخن گوید و گوید ابولی خدا به اسم خدا برخیز و به من دشمنان خدا را بکش و سه ندا است که آن را همه خلق می شنوند ندای اول آنست که گوید **أُرِفَتْ الْأَرْفَةُ** ای گروه مومنین دوم **الْأَلْعَنَةُ لِلَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ لِأَلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** سوم آنستکه بدنی پیش چشمه آفتاب ظاهر می گردد می گوید خداوند عالم حضرت صاحب الامر را فرستاده است و اوست مهدی پس سخن او را بشنوید و امر او را اطاعت کنید.

پرسش از خمس

گفتم سیدی مشایخ از صاحب الامر روایت کرده اند که آن حضرت فرمود هر که گوید در غیبت کبری من آن حضرت را دیده ام دروغ گفته با این حال چگونه در میان شما کسی است که گوید من آن حضرت را دیدم گفت راست می گوئی آن حضرت این سخن را در آن زمان فرموده به سبب بسیاری از اهل بیت و خویشان خود و غیر ایشان از فراعنه زمان از خلفای بنی عباس حتی آنکه آن زمان شیعیان یکسدر را از ذکر احوال او منع می کردند و اکنون زمان طولانی شده دشمنان از او مایوس شده اند و

بلاد ما از آن ظالمین دور است و ببرکت حضرت دشمنان نمی توانند بما رسند.
گفتم سیدی علمای شیعه از امام زمان روایت کرده اند که آن حضرت خمس را بر شیعیان خود مباح کرده اند شما آیا در این باب روایتی از او ذکر کرده اند فرمود بلی آن حضرت رخصت داده است و خمس را برای شیعیان خود از اولاد علی مباح کرده و فرمود برای ایشان حلالست گفتم آیا شیعیان از آن کنیز و غلام از اسیر عامه بخرند گفت از سبی عامه و غیر عامه بخرند زیرا آن حضرت فرمود با ایشان معامله کنید به آن چیزیکه ایشان معامله می کنند و حضرت در سال طاق در مکه بین رکن و مقام ظاهر شود باید مومنین منتظر باشند.

گفتم یا سیدی دوست دارم که در جوار شما باشم تا خدا آن حضرت را اذن ظهور دهد گفت برادر حضرت مرا قبلاً امر کرده که ترا برگردانم بوطن خود و برای من و تو مخالفت آن حضرت ممکن نیست زیرا تو عیال باری و مدت مدیدیست از آنها غائب شده ای و برای تو جائز نیست بیش از این از آنها دوری کنی من از این سخن گریستم **گفتم یا سیدی** جایز است در امر من به آن حضرت رجوع نمائی و التماس کنی شاید رخصت ماندن دهد گفت نه گفتم اذن می دهی آنچه دیدم حکایت کنم گفت باکی نیست برای مومنین حکایت کنی تا دلهاشان مطمئن گردد مگر چند امریکه منع نمود آنها را بگویم.

گفتم یا سیدی در این زمان نظر به جمال و بهای آن حضرت ممکن است فرمود هر مومن مخلص را ممکن است اما مرا ببیند و شناسد گفتم من از آن بندگان مخلص هستم و آن جناب را ندیده ام فرمود تو دو مرتبه آن حضرت را دیدئی یکبار وقتی که بسر من رای می رفتی و آن بار اولت بود بسر من رای رفیقانت جلو رفته تو عقب ماندی بنهری رسیدی که آب در آن نبود آن وقت سواره ای را دیدی بر اسب شهباء

نشانه‌ای دلیل حقست

سوار بود و در دستش نیزه بلندی بود سرش آهن چون او را دیدی ترسیدی چون نزدیک شد گفت مترس برو زیر آن درخت که رفیقانت منتظرند من والله یادم آمد گفتم چنین بود که فرمودی گفت بار دیگر وقتی بود که از دمشق بسوی مصر می رفتی با شیخ اندلسی از قافله ماندی بسیار ترسیدی بسواره ای برخورداردی که پیشانی و دست و پای اسب او سفید بود و نیزه ای بدست داشت فرمود مترس بسوی قریه سمت راست برو و امشب نزد ایشان بخواب و آنها را به مذهب خبر ده تقیه مکن که

آنها با چند قریه در جنوب دمشق مومن مخلص و دوست دوستان علی بن ابیطالب و ائمه معصومین علیه السلامند از ذریه او، ای پسر فاضل آیا چنین نبود گفتم من نزد اهل قریه رفتم و شب نزد آنها خوابیدم مرا عزت کردند از مذهبشان پرسیدم بی تقیه گفتند ما بر مذهب امیرالمومنین وصی رسول رب العالمین علی بن ابیطالب و ائمه معصومین هستیم گفتم شما از کجا این مذهب را گرفتید و کی به شما رسانیده گفتند ابوذر غفاری وقتی که عثمان او را به شام تبعید کرد. چون صبح شد دو کس همراه من کردند و به قافله رسانیدند و من مذهب خود را اظهار کردم.

گفتم سیدی آیا امام علیه السلام حج می کند گفت ای پسر فاضل دنیا برای مومن یک گامست چگونه خواهد بود برای کسی که دنیا بپا نشد مگر برای او و پدرانش بلی حج می کند هر سال و پدران بزرگوار را در عراق و مدینه و طوس زیارت می کند و بزمین ما بر می گردد پس سید مرا تحریص کرد زود بعراق برگردم و در بلاد مغرب اقامه کنم و پنج درهم به من داد و مرا برگردانیدند و از راه طرابلس به مکه رفتم.

مؤلف گوید خدا عالمست آن از کدام جزائر است آیا کشف شده یا مثل بهشت شادان غائب شده باشد.

جان بر لب آمده، نرسید مهدی یار من	در انتظار رفته زدست و روزگار من
سخت است جان سپردن و حرمان از وصال	یارب رسان در این دم آخر، نگار من
از این دل شکسته ام آگاهی ای رحیم	رحمی نمای بر دل و احوال زار من
جان می دهم اگر که بینم جمال او	غم نیست در گذشته از روزگار من

بخش ۲۶ کسانی که خدمت حضرت رسیدند

از اموری که وجود اقدس حضرت بقیة الله علیه السلام را اثبات می کند دیدن کسانی است که درک خدمت آن حضرت را کردند و آن حضرت را دیدند زیرا برای هر چیزی رویت بهترین دلیل است بویژه آن وقتی که بحد تواتر برسد و ما می بینیم گذشته از اخبار و نصوص بسیار کسانی غیر از نواب اربعه خدمت حضرت رسیده اند و درک فیض کرده اند چه در غیبت صغری و چه در غیبت کبری و همه محل وثوق جامعه بودند و چه در بیداری و چه در خواب و چون کتاب ما جا ندارد به چند نفر اکتفا می شود.

علت دیدن مردم حضرت را و نشناختن آنها

در بعضی اخبار آمده که آن حضرت دیده نمی‌شود و ادعای دیدن نباید کرد و از طرفی ما می‌بینیم جمعیت بسیاری درک فیض کرده‌اند و پاسخ داده می‌شود! نمایاندن حضرت خود را به مردم هیچ مانعی ندارد زیرا فاعل مختاراند چه بشناساند و چه نشناساند و مانع از طرف مردم است دوم آنکه مانعی نیست که حضرت کسی را مورد توجه قرار دهد و حوائج او را برآورد و چه بسا خود را هم معرفی کند این بدان معنا نیست که کسی مدعی دیدن مستقیم حضرت باشد بالاخره حضرت در میان همین مردم و در همین روی زمین هستند.

مانند یوسف صدیق و برادران

برادران یوسف با اینکه از یک پدر بودند و سالها با هم زندگی کرده بودند وقتی وارد مصر شده و نزد یوسف رفتند او را نشناختند با اینکه با آنان سخنها رد و بدل شد و معاملات واقع گردید و حضرت از آنان گرو گرفت معذک او را نشناختند تا اینکه آخر یوسف خود را به آنان معرفی کرد گفت **انا یوسف و هذا اخی** چنین است حال حضرت مهدی علیه السلام در بین این مردم و در نص حضرت عسکری دیدن چند نفر یاد شد

در جستجوی مهدی به خدمت حضرت رسید

۲ کا ۴۵۴) حسن بن نصر و ابوصدام و گروهی دیگر بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام دربارهٔ وجوهیکه در دست وکلا آن حضرت بود سخن می‌گفتند (که چه کنند) و خواستند جستجو کنند (تا وصی حضرت را پیدا کنند) حسن به ابوصدام گفت من می‌خواهم حج کنم ابوصدام گفت بسال دیگر تاخیر انداز حسن گفت من در خواب می‌ترسم (خوابهای پریش می‌بینم) ناچارم بروم آنگاه با حمدبن یعلی بن حماد (دربارهٔ امور خود و خانواده‌اش) وصیت کرد و برای ناحیه نیز وصیت کرد که به کسی جز بدست خودش و بدست او پولی ندهد بعد از آنکه او را کاملاً بشناسد **حسن گوید** چون به بغداد رسیدم منزلی اجاره کردم و آنجا فرود آمدم یکی از وکلاء نزد من آمد مقداری جامه و دینار نزد من نهاد گفتم اینها چیست؟ گفت همین است که می‌بینی بعد از او دیگری آمد و مانند او پول آورد تا خانه برشد سپس احمد بن اسحق هم هر چه نزدش بود آورد متفکر بودم ناگاه نامهٔ آن مرد (صاحب الامر) علیه السلام آمد که وقتی فلان قدر از روز گذشت آنچه نزد تو است بیاور من هر چه

داشتم برداشتم روانه شدم در بین راه از راهزنی که ۶۰ نفر همراه داشت گذشتم و خدا مرا از شر او نگهداری کرد تا بسامره رسیدم و فرود آمدم نامه به من رسید هر چه همراه داری بیاور من آنچه که داشتم در سبد باربرها نهادم چون به دهلیز خانه رسیدم مرد سیاه پوستی را دیدم آنجا ایستاده گفت حسن بن نصر توئی گفتم آری گفت وارد شو من وارد منزل شدم و به اتاقی رفتم و سبد را خالی کردم.

۱۹ امر حضرت گوید در گوشه اتاق نان بسیاری دیدم بهر یک از باربرها دو کرده نان داد و آنها بیرون شدند آنگاه دیدم از اتاقی که پرده آویخته کسی مرا صدا زد گفت حسن بن نصر برای منی که خدا بر تو نهاد (به امام رسیدی و حقش را دادی) او را شکر کن و شک مکن که شیطان دوست دار تو شک کنی و دو جامه به من داد و گفت اینها را بگیر که محتاجش خواهی شد آنها را گرفتم و بیرون آمدم **سعد گوید** حسن بن نصر برگشت و در ماه رمضان درگذشت و در آن دو جامه کفن شد.

۶- رسیدن علامه خدمت صاحب الامر

آن جناب شب جمعه‌ای تنها بر درازگوش نشسته بزیارت سیدالشهداء می‌رفت در بین راه عربی پیاده همراه علامه شد و با هم به مکالمه مشغول شدند چون قدری با هم سخن گفتند علامه فهمید آن شخص خیلی دانا و فاضل و متبحر است پس علامه مشکلاتی که داشت یک بیک از او می‌پرسید و آن شخص حل می‌کرد تا اینکه سخن بمسئله‌ای رسید و آن شخص فتوایی داد علامه منکر شد و گفت حدیثی بر طبق فتوای آن نداریم آن مرد گفت حدیثی شیخ طوسی در تهذیب صفحه فلان ذکر کرده علامه متحیر شد که این شخص کیست پس پرسید آیا در این زمان که غیبت کبری است می‌توان صاحب الامر را دید یا نه در این حال تازیانه از دست علامه افتاد پس آن حضرت خم شد و تازیانه را از زمین گرفت و بدست علامه داد و فرمود چگونه صاحب الامر را نمی‌توان دید و حال اینکه دست او در میان دست تو است پس علامه بی اختیار خود را از درازگوش بزیر انداخت که پای حضرتش را ببوسد غش نمود چون به هوش آمد کسی را ندید بعد از آن بخانه آمد و رجوع به تهذیب نمود آن حدیث در همان ورق و همان سطر دیده و بخط خود در حاشینه کتاب نوشت این حدیثی است که صاحب الامر به آن خبر داده است.

۷- کمک صاحب الامر به علامه حلی

قصص (۳۵۸) یکی از علماء سنت کتابی بر رد مذهب امامیه نوشته بود و در

مجلسی آن را برای مردم می خواند آنان را گمراه می کرد و از بیم آنکه کسی از امامیه آن را رد کند به کسی نمی داد و علامه حلی هر چه حيله کرد آن را بگیرد میسر نشد تا اینکه خود بلباس شاگردی درآمد و مورد وثوق شده تا روزی خواهش کرد آن کتاب را به علامه دهد آن عالم سنی گفت قسم یاد کرده ام که این کتاب را بیش از یک شب نزد کسی نگذارم علامه همانقدر را غنیمت شمرد کتاب را گرفت و بخانه برد و بنوشتن مشغول شد و نصفی از شب گذشت خواب بر جناب علامه غلبه کرد ناگاه سید بزرگواری آمد در را کوبید علامه در را باز کرد گفت آمده ام کمک کنم شما خسته شده اید نوشتن را به من واگذارید و تو بخواب علامه بخواب رفت چون بیدار شد دید تمام کتاب نسخه برداری شده تعجب کرد دید در پایان نوشته کتبه م ح م د ابن الحسن العسکری صاحب الزمان

۸- پرسیدن مقدس مسائل خود را از امام

نوائیه) مقدس را شاگردی بود میر فیض الله از اهل تفریش می گوید برای من حجره ای در صحن مطهر حضرت امیر علیه السلام بود چنان اتفاق افتاد که شبی از مطالعه فارغ شده و نیمی از شب گذشته بود از حجره بیرون آمدم و شب هم بسیار تاریک بود ناگهان دیدم مردی به طرف حرم می رود من با خود گفتم شاید این مرد دزد باشد و آمده تا قندیلهای حرم شریف را بدزد» پس از حجره پائین آمدم تا نزدیک آن شخص رسیدم باندازه ای که او را می دیدم ولی او مرا نمی دید بعد دیدم چون بدرج حرم شریف رسید بایستاد و قفل درب حرم باز شد و روی زمین افتاد بعد درب گشوده شد همچنین درب دوم نیز باز شد پس قبر شریف نمایان گردید و سلام کرد و از جانب قبر جواب سلام او گفته شد من صدای او را شناختم و دانستم که او استاد من است و با امام علیه السلام سخن می گوید و مسئله علمیه از امام علیه السلام پرسید.

رسیدن مقدس خدمت امام زمان

پس از آنجا بیرون آمده و از شهر نجف به جانب کوفه روانه شده به طوری که او مرا نمی دید چون به محراب مسجد کوفه رسید صدای او را شنیدم که با مرد دیگری در آن مسئله سخن می گوید پس از آنجا به نجف روانه شد و من هم از پی او آمدم چون بدروازه نجف رسیدم صبح روشن شد من خود را آشکار کرده و گفتم از اول شب تا به آخر با شما بودم بفرمائید شخص اول که در قبر با شما سخن فرمود چه کسی بود و آنکه در مسجد کوفه تکلم نمود که بود مقدس عهد و میثاق محکم از من

گرفت که تا او زنده است من این مطلب را به کسی اظهار نکنم پس به من فرمود ای فرزند هرگاه بعضی از مسائل بر من دشوار می شود بسا باشد که در شبها بسوی قبر حضرت امیر علیه السلام رفته و از ایشان آن را می پرسم و جواب مسئله را می شنوم و امشب نیز مسئله پیش آمد و از آن حضرت سؤال کردم مرا به امام زمان حواله نمودند (پس شاگرد مقدس نیز درک فیض نموده

۹- حکایت زنی از اهل

حاج شیخ محمود عراقی گوید یکی از متقین که نخواست نامش ظاهر گردد در بین نام صاحب الامر گفت (۱۳۰۰) در آمل مرا مادری بود در تقوی معروف و اهالی از او خواهش دعا می کردند و فائده می بردند گوید هنگام عصر پنجشنبه زیارت اهل قبور به مصلی رفتم بالای قبر برادر نشستم بسیار گریستم که ضعف بر من غالب شد عالم به نظرم تاریک شد برخواستم متوجه امامزاده ابراهیم شدم ناگاه در بین راه پهلوی رودخانه انواری در آسمان ملون دیدم در فضا متموج صعود و نزول می کند قدری جلو رفته مردی را دیدم آنجا نماز می کند و در سجده است با خود گفتم این مرد باید یکی از بزرگان باشد و باید او را حتماً بشناسم ایستادم تا نمازش تمام شد سلام کردم پاسخ داد گفتم شما کیستید به من توجه نکرد اصرار نمودم فرمود ترا چکار است من غریبم او را قسم دادم و قسم بعترت اطهار فرمود من عبدالحمیدم گفتم اینجا به چه کار آمده اید فرمود به زیارت خضر گفتم خضر کجا هستند فرمود قرش آنجا است اشاره به سمت بقعه نمود که نزدیک آنجا بود و بقدمگاه خضر نبی معروفست و شبهای چهارشنبه آنجا بسیار شمع روشن می کردند بعد گفتم می گویند هنوز خضر زنده است فرمود این خضر نه آن خضر است بلکه این خضر پسر عموی ما است و امامزاده، با خود خیال کردم این مرد بزرگ را که غریب است راضی کرده بخانه برم مهمان کنم دیدم برخاست برود و لبهایش بدعا متحرک بود گویا بمن الهام شد که این صاحب الامر است چون می دانستم که آن حضرت برگونه مبارک خالی دارد و دندان پیش او گشاده است جهت امتحان بصورت انورش نظر کردم دیدم دست را حائل صورت کرده گفتم نشانی از شما می خواهم دست مبارک را کنار برده تبسم نمود هر دو نشان را از خال و دندان دیدم مضطرب شدم گمان کردم آن حضرت ظهور کرده گفتم قربانت شوم کسی از ظهور شما مطلع شده فرمود هنوز وقت نرسیده و روانه شد از غایت دهشت و اضطراب اعضايم از کار ماندند ندانستم

چه بگویم و چه بخواهم این قدر شد که گفتم فدایت شوم اذن دهید پای مبارکتان را ببوسم پای مبارک را از کفش بیرون کرد بوسیدم گفتم پا صاف و مثل پاهای متعارف بود روانه شد هر قدر فکر کردم از دهشت و ضیق وقت از حوائج خود که داشتم چیزی بیادم نیامد.

۱۰- پنج فرزند طلب کرد

جز آنکه گفتم آقا آرزو دارم خدا به من پنج بچه دهد که باسامی خمسه طیبه نام گذارم در بین راه رفتن دستهای خود را به دعا بر داشت و گفت انشاءالله دیگر هر چه سخن گفتم التماس کردم اعتنان کردند تا آنکه داخل آن بقعه مذکوره شدند و مرا مهابت او مانع از داخل شدن بقعه شد ترسان و لرزان بر در بقعه که یک در پیش نداشت ایستادم شاید بیرون آید طول کشید بیرون نیامدند اتفاقاً در آن بین دیدم زنی می خواهد به قبرستان برود او را صدا زده تا با هم داخل بقعه شویم قبول کرد داخل شدیم کسی را ندیدیم و از بیرون و درون هر چه گشتیم کسی را نیافتیم با آنکه آن بقعه مخرجی جز یک باب نداشت از این امر حالم دگرگون شد مرا بخانه رسانیدند در همان ماه ببرکت دعای آن حضرت به محمد حامله شدم بعد بعلی بعد بفاطمه بعد بحسن و پس از چندی حسن مرد خیلی دلتنگ شدم استغاثه کردم تا اینکه بار دگر بدو قلو حامله شدم حسن و حسین و عباسی هم آرزو داشتم بمن عطا شد و آن زن سنه ۱۱۸۵ وفات کرد.

۱۱- مانند غدیر حجت معرفی شد

صب ۳۴۲) علی بن بلال و احمد بن هلال با جماعتی گویند خدمت حضرت عسکری جمع شدیم تا از حجت بعد از او بپرسیم و در مجلسش چهل مرد بود عثمان بن سعید عمری برخاست گفت یا بن رسول الله می خواهم از امری بپرسم که تو از من به آن داناتری فرمود بنشین پس خشمناک برخاست فرمود کسی بیرون نرود و از ما کسی بیرون نرفت بعد از ساعتی بعثمان صیحه زد و سر پا ایستاد فرمود بشما خبر می دهم برای چه آمدید گفتند بفرما یا بن رسول الله فرمود آمده اید از من از حجت بعد از من بپرسید گفتند بلی ناگهان پسری مانند پاره ماه شبیه ترین مردم بابی محمد نمایان شد فرمود این امام شما بعد از منست و خلیفه منست بر شما او را اطاعت کنید و بعد از من (در امامت) منفرق شوید که در دینتان هلاک می شوید آگاه باشید و شما او را بعد از امروز نمی بینید تا عمرش تمام شود پس از عثمان قبول کنید

آنچه گوید و بامر او باز ایستید و قولش را بپذیرید او خلیفهٔ امام شما است و امر بسوی اوست (مؤلف گوید این هم یکی از نصوص مهم بود مانند غدیر که امام دوازدهم به چهل مرد بزرگ معرفی شد.

۱۲- در رحلت پدر حاضر شد

ابوسهل (اسماعیل بن علی نوبختی شیخ متکلمین) گوید بر امام حسن عسکری داخل شدم در موقعیکه به عالم بقا رحلت نمود به خادم خود عقید (غلام سیاهی بوده) فرمود برایم آب مصطکی بجوشان و صیقل جاریه (مادر حضرت حجت) آب را برای امام حسن علیه السلام آورد همینکه قدح را بدست آن جناب داد خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدنندانه‌های ثنایایش خورد و قدح را از دست نهاد بعقید گفت داخل این اطاق می شوی کودکی را به حال سجده می بینی او را نزدم بیاور ابوسهل گفت عقید گفت داخل حجره شدم ناگاه نظرم بکودکی افتاد که سر به سجده نهاده انگشت سبابه را به آسمان بلند کرده سلام کردم آن حضرت نماز را مختصر نمود عرض کردم آقایم می فرماید شما نزد او بروید در این هنگام مادرش صیقل آمد و دستش را گرفت و نزد پدرش برد ابوسهل گوید چون خدمت امام حسن علیه السلام رسید سلام کرد به او نگاه کردم

وَإِذَا هُوَ دُرِّيُّ اللَّوْنِ وَفِي شَعْرِ رَأْسِهِ قِطْطٌ مُفْلِحُ الْإِنْسَانِ

دیدم رنگ مبارکش مانند در درخشنده است و موی سرش بهم پیچیده و بین دندانهایش گشاده است همینکه امام حسن او را دید گریست فرمود **يَا سَيِّدَ أَهْلِبَيْتِهِ** اِسْقِنِي الْمَاءَ فَاِنِّي ذَاهِبٌ اِلَى رَبِّي. ای سید، خاندان خودم مرا سیرآب کن که بسوی پروردگار می روم آن بزرگوار قدح آب مصطکی را بلب‌های پدر نهاد و سیرآب نمود چون آن حضرت آب را آشامید فرمود مرا برای نماز مهیا کنید پس در کنار آن حضرت دستمالی افکندند و آن طفل پدر خود را وضو داد.

تفویض عهد با امام دوازدهم

امام حسن فرمود ترا ای پسرکم بشارت باد که توئی صاحب الزمان و توئی مهدی و حجت خدا بر روی زمین و توئی پسر من و کودک من و منم پدر تو توئی م ح م د بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام و پدر تو است رسول خدا صلی الله علیه و آله و توئی خاتم ائمه طاهرین و ترا رسول خدا بشارت داده و ترا نام و کنیه داده و این عهدیست بسوی من از پدرهای

طاهر بن تَوَصَّلَى اللهُ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مُجِيدٌ پس در همان وقت امام حسن وفات نمود.

۱۳- حالت امام در بنی هاشم

عبدالله ستوری گوید به بستان بنی هاشم رفتم دیدم بچه‌ها در غدیر آب بازی می‌کنند و جوانی بر مصلی نشسته آستین خود را بر دهان نهاده گفتم این کیست گفتند م ح م د بن الحسن بن علی علیه السلام است و همشکل پدرش بود.

۱۴- جریان حاجی علی بغدادی

مفان (۴۸۵) در نجم الثاقب از حاج علی بغدادی مرد متقی نقل کرده گوید در ذمه من هشتاد تومان مال امام علیه السلام جمع شد پس به نجف رفتم و بیست تومان آن را به جناب علم الهدی شیخ مرتضی و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی و باقی بیست تومان مانده که قصد داشتم در مراجعت به شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس ایده‌الله بدهم چون به بغداد برگشتم خوش داشتم در ادای آنچه باقیمانده تعجیل کنم پس روز پنجشنبه بزیارت امامین هم‌امین کاظمین علیهم السلام رفتم و قدری از آن بیست تومان را بشیخ مذکور دادم و باقی را وعده کردم بعد از فروش اجناس بتدریج بپردازم و بر من حواله نمایند تا باهلش برسانم و عزم کردم عصر آن روز به بغداد برگردم جناب شیخ خواهش کرد تا بمانم عذر آوردم که کارگر کارخانه شعربافی دارم باید مزد آنها را بپردازم چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنجشنبه می‌دادم پس برگشتم و از خدمت ایشان بیرون آمدم.

امام زمان را دید

چون تقریباً ثلثی از راه را طی کردم دیدم سید جلیلی از طرف بغداد رو بمن می‌آید چون نزدیک شدم سلام کرد و دستهای خود را برای مصافحه و معانقه گشود فرمود اهلاً و سهلاً و مرا در بغل گرفت و هر دو با هم معانقه کردیم و هم را بوسیدیم و عمامه سبز روشنی بر سر داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود و ایستاد و فرمود حاج علی خیر است بکجا می‌روی گفتم کاظمین را زیارت کردم و ببغداد بر می‌گردم فرمود امشب شب جمعه است برگرد گفتم یا سیدی متمکن نیستم فرمود برگرد تا برایت شهادت دهم که از موالیان جدم امیرالمومنین علیه السلام و از موالیان ما هستی و شیخ نیز شهادت دهد زیرا خدای تعالی امر فرموده دو شاهد بگیرید و این

اشاره بود به مطلبی که من در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم تا نوشته بمن دهد که من از موالیان اهل بیت علیهم السلام می باشم و آن را در کفن خود بگذارم عرض کردم تو چه می دانی چگونه شهادت می دهی فرمود کسی که حق را باو می رسانند چگونه آن رساننده را نمی شناسد گفتم چه حقی گفته آنچه بوکیل من رسانیدی گفتم وکیل تو کیست فرمود شیخ محمد حسن گفتم او وکیل تو است فرمود وکیل منست.

خبرهای غیبی دلیست

گوید بخاطرم گذشت که این سید جلیل مرا بنام خواند با آنکه او را نمی شناسم شاید او مرا می شناسد و من او را فراموش کرده ام باز با خود گفتم شاید او از حق سادات از من چیزی می خواهد و خوش دارم از مال امام علیه السلام چیزی باو بدهم لذا گفتم ای آقا از حق شما چیزی نزد من مانده بود اما در آن باره بجناب شیخ محمد حسن رجوع کردم تا حق شما سادات را ادا کنم حضرت بروی من تبسمی کرد فرمود آری بعضی از حق ما را بوکلای ما در نجف اشرف رسانیدی گفتم آنچه ادا کرده ام قبول شده فرمود بلی باز بخاطرم گذشت که این آقا نسبت به علما می گوید وکلای ما و این کلام در نظرم بزرگ آمد گفتم علما در گرفتن حقوق سادات وکیل اند و مرا غفلت گرفت آن آقا فرمود برگرد و جدم را زیارت کن برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود چون براه افتادیم دیدم در سمت راست ما یک نهر آب سفید صافی جاریست و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن همه با ثمر در یک موسم موجود است با آنکه موسم آنها نبود و آنها بر ما سایه افکنده بود گفتم این نهر و درختان چیست فرمود هر کس از موالیان ما که جد ما را زیارت کند و ما را زیارت نماید اینها با اوست.

عبادت بیولایت ارزش ندارد

گفتم سؤالی دارم فرمود بپرس گفتم شیخ عبدالرزاق مرحوم مردی بود مدرس روزی نزد او رفتم او می گفت کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شبها به عبادت بسربرد و چهل حج و چهل عمره بجا آورد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیرالمومنین علیه السلام نباشد برای او مزدی نیست فرمود آری واللّه برای او چیزی نیست پس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که آیا او از موالیان امیرالمومنین علیه السلام است فرمود آری او و متعلقان تو از موالی هستند.

زیارت امام حسین علیه السلام

گفتم سیدنا مسئله دارم فرمود بپرس گفتم روضه خوانها می خوانند که سلیمان اعمش نزد شخصی آمد و از زیارت سیدالشهدا پرسید او گفت بدعت است پس در خواب هودجی بین زمین و آسمان دید پرسید در آن کیست؟ باو گفتند فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام پرسید کجا می روند گفتند امشب که شب جمعه است بزیارت امام حسین علیه السلام می روند او دید رقعه‌هایی از هودج می ریزد که در آن نوشته:

أَمَانٌ مِنَ النَّارِ لِمَنْ زُورَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ أَمَانٌ مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

آیا این حدیث صحیح است فرمود بلی راست و تمامست گفتم سیدنا آیا صحیح است که می گویند هر کس حسین علیه السلام را شب جمعه زیارت کند پس برای او امانست فرمود بلی والله و از چشمان مبارکش اشک جاری شد و گریست.

نجات حضرت رضا زوار را

گفتم سیدنا سؤالی دارم فرمود بپرس گفتم در سنه ۱۲۶۹ حضرت رضاع علیه السلام را زیارت کردیم و یکی از اعراب شرقیه را (که طرف شرق نجف جا دارند) دیدیم و او را مهمانی کردیم و از او پرسیدیم که ولایت رضاع علیه السلام چگونه است او گفت بهشت است و من تا امروز پانزده روز است که از مال مولایم حضرت رضاع علیه السلام خورده‌ام چه حد دارد که منکر و نکیر در قبر نزد من آیند با اینکه گوشت و خون من از طعام آن حضرت در مهمانخانه‌اش روئیده آیا این صحیح است و علی بن موسی الرضا می آید و او را از منکر و نکیر می رهاند فرمود آری والله جد من ضامن است.

زیارت تقوی لازم دارد

گفتم سیدنا مسئله فرمود بسم الله گفتم حاج محمد حسین بزّاز باشی پسر مرحوم حاج احمد بزّاز باشی زیارتش قبولست یا نه و او با من در راه مشهد در مخارج شریک بود فرمود عبد صالح و زیارتش قبولست گفتم مسئله فرمود بسم الله گفتم فلان کس که اهل بغداد و همسفر ما بود زیارتش قبولست آن آقا ساکت ماند گفتم سیدنا مسئله فرمود بسم الله عرض کردم این کلمه را شنیدید یا نه زیارت او قبولست باز جوابی ندادند (حاجی علی گوید آنها چند نفر بودند از مترفین بغداد که در این سفر پیوسته بلهه و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را کشته بود)

آخرین دیدار با امام

داخل حرم شدیم به ضریح چسبیده و بوسیدیم فرمود زیارت کن گفتم قاری نیستم فرمود برایت زیارت بخوانم گفتم بلی فرمود کدام زیارت را خواهی گفتم هر کدام افضل است فرمود زیارت امین الله افضل است و مشغول خواندن شد و فرمود: **السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا أَمِينِي اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتَيْهِ عَلَيَّ عِبَادِهِ** تا آخر در این حال چراغها را روشن کردند و شمعها روشن بود ولی حرم بنوری مانند آفتاب روشن بود که نور چراغها و شمعها نوری نداشت و من از این آیات غافل بودم چون از زیارت فارغ شد از پائین پا به پشت سر آمد سمت شرقی ایستاد فرمود آیا جدم حسین عليه السلام را زیارت نمی کنی گفتم آری شب جمعه است پس زیارت وارث را خواندند مودنها از اذان مغرب فارغ شدند فرمود نماز کن و به جماعت ملحق شو پس به مسجد پشت سر حرم مطهر آمد و آنجا جماعت منعقد بود سمت راست جماعت منفرد محاذی او ایستاد و من به صف اول داخل شدم چون از نماز فارغ شدم او را ندیدم هر چه در حرم گشتم او را نیافتم قصد داشتم چند قرانی باو بدهم و شب او را مهمان کنم آنگاه بخاطرم آمد که آن سید با آن معجزات کی بود که من با آن همه شغل مهم در بغداد بامر او برگشتم و مرا به اسم خواند با آنکه او را ندیده بودم و گفتن او از موالیان و شهادت آنچه گذشته بود یاد آوردم یقین کردم که آن بزرگوار جز حضرت مهدی نخواهد بود پس نزد کفشدار آمدم از حال آن جناب پرسیدم گفت بیرون نشده پرسید آن سید رفیق تو بود گفتم بلی چون صبح شد نزد شیخ محمدحسن رفته آنچه دیده بودم نقل کردم او دست خود را بر دهان نهاد و از اظهار مطلب نهی نمود و فرمود خدا ترا موفق کند من مخفی کردم تا پس از یک ماه باز روزی در حرم سید جلیلی را دیدم نزدیک آمد گفت چه دیدی اشاره بقصه گذشته کرد گفتم چیزی ندیدم باز از سر گرفت انکار کردم از نظرم غایب شد.

۱۶- خبر شرطه

علی بن قیس از قول شرطه عراق نقل می کند که بهمین تازه گی (بعد از وفات عسکری) سیماء (مامور تحقیق و ضبط اموال) را در سامرا دیدم در خانه حضرت عسکری را شکسته بود امام دوازدهم هم با تبرزینی که بدست داشت جلو او آمد فرمود در خانه من چه می کنی سیماء گفت جعفر پندارد پدر شما مرده و فرزند ندارد اگر خانه شما است بر می گردم و از خانه بیرون شد علی بن قیس گوید پس یکی از

خادمان خانه بیرون آمد راجع به این خبر از او پرسیدم گفت این خبر را کی بتو گفته گفتم یکی از مأمورین عراق گفت چیزی از مردم پنهان نمی ماند.

۱۷- بوسیدن حجر

عبدالله بن صالح گوید که خود آن حضرت را نزد حجرالاسود دید و مردم (برای بوسیدن حجر) نزاع و کشمکش داشتند و آن حضرت می فرمود به این وضع مأمور نشده اند (بلکه اگر بوسیدن بدون مزاحمت ممکن شد باید بیوسند و گرنه با اشارت با دست اکتفا کنند) (۲ کا ۱۲۳)

۱۸- جریان ضربت خندق

محمی الدین اربلی گوید خدمت پدرم بودم مردی حاضر بود خنیاره کشید عمّامه از سرش افتاد در سرش جای ضربت هولناکی آشکار شد از او از آن ضربت پرسید گفت آن ضربت از صفین است گفتند چگونه می شود با اینکه سالها از صفین گذشته گفت زمانی مسافرت کردم با من عربی از عنزه همراه شد در بین راه گفتگو می کردیم تا سخن از جنگ صفین بمیان آمد آن مرد به من گفت اگر تو در صفین حاضر بودی شمشیر مرا بر علی و اصحابش می دیدی چگونه است گفتم اگر تو نیز در صفین بودی شمشیر مرا بر معاویه و یاران او می دیدی و من از اصحاب علی و تو از اصحاب معاویه پس بجنگ درآمدم و سخت خروشیدیم یک وقت حس کردم که بر زمین افتاده ام در این بین انسانی مرا با سرنیزه اش می آگاهاند چشمم را باز کردم او فرود آمد و جای ضربت را دست کشید بهم پیوست فرمود اینجا باش از نظرم اندکی غایب شد و برگشت دیدم سر دشمن مرا بریده و اسب او را آورده فرمود این سر دشمن تو و تو ما را یاری کردی و خداوند یاری می کند کسی را که او را یاری کند گفتم شما کیستید فرمود فلان بن فلان صاحب الامر هستم بعد فرمود هر گاه کسی از این ضربت پرسید بگو ضربت صفین است (آری هر کس بفعل کسی راضی باشد گویا داخل آن شده چه خوب و چه بد)

۱۹- شفای زن کور

۲ صب ۱۱) محمد بن قارون گوید مردی بنام نجم ملقب به آسود از اهل خیر و صلاح زنی داشت بنام فاطمه صالحه و دو فرزند داشت بنام علی و زینب پس مرد و زن هر دو کور شدند و به حالت ضعف رسیدند و آن سال ۷۱۲ هجری بود تا اینکه زن (خیلی بحضرت حجت توسل جست) شبی حس کرد که دستی بر رویش گذشت و

گوینده‌ئی گفت برآستی خداوند از تو کوری را برد برخیز بسوی شوهرت ابوعلی پس در خدمت او کوتاهی مکن پس چشمهای او باز شد دید خانه پیر از نور است و دانست که او حضرت بوده و طبق فرمان حضرت به خدمت مرد قیام کرد.

۲۰- جریان جوان علوی

۲ صب ۱۳) حسن بن محمد گوید من با شخصی از ناحیه کوفه بنام عمار براه کوفه می‌رفتیم مذاکره حضرت حجت از آل محمد شد گفت ترا حدیث شگفتی می‌گویم گفتم بگو گفت قافله از قبیله طی آمد آنچه نزد ما بود کیل می‌کردند در آنها مردی چاق بزرگ قافله بود من گفتم برو از خانه علوی میزان را بیار آن بدوی گفت مگر نزد شما علوی است گفتم سبحان‌الله بزرگان کوفه علوی هستند او گفت والله علوی را من در بیابان واگذاشتم گفتم خبر علوی چیست گفت ما مثل سیصد سوار فرار کردیم جریان آنست که در بیابان تشنه و گرسنه ماندیم از سختی گرسنگی بعضی گفتند قرعه بر اسبها بزنیم و آن را بخوریم موافقت کردند سه بار قرعه باسب من خورد و آن هزار دینار ارزش داشت و از پسر دوستان تر داشتم گفتم بگذارید او را وداع کنم که تا کنون با او نتاختم پس سوار شدم و تاختم ناگاه به چراگاه رسیدم دیدم جاریه‌ی هیزم می‌چیند گفتم تو کیستی و اهل تو کیست گفت من برای مرد علوی هستم در این وادی و رفت پس لنگم را بر نیزه کرده به طرف یاران رفتم گفتم بشارت که در این وادی انسانست پس روانه شدیم خیمه‌ئی در وسط وادی دیدیم از آن مردی بیرون شد که نور جمالش خیره می‌کرد نیکوترین صورت را داشت گیسوانش از دو سو ریخته لبخند می‌زد ما را تحیت فرمود گفتم یا وجه العرب العطش ندا کرد ای جاریه از نزد خود آب بیاور جاریه آمد دو قدح آورد از آن دو تناول نمود و دست در آن نهاد و از آن خوردیم تا نفر آخر و آن دو را باور کردیم و از آن دو قدح چیزی کم نشد گفتم یا وجه العرب الجوع برگشت داخل خیمه شد با دستش ظرفی آورد که در آن زادی بود دستش را در آن نهاد فرمود دو بدو بیائید (بخورید) پس تمام ما از آن خوردیم والله ای فلانی تغییر نکرد و کم نشد گفتم فلان راه را می‌خواهیم ما را بنشانی دلالت کرد و از او گذشتیم چون قدری دور شدیم بعضی گفتند شما برای کسب مال از اهل خود بیرون شدید و چنین بهره‌ئی برای شما حاصل شد رها کردید بعضی ز هرگشتن نهی کردند آخر رأی همه قرار گرفت تا برگشتیم.

شجاعت اینست

چون آن آقا دید برگشتیم کمر خود را بست و شمشیر را آویخت و نیزه را گرفت و بر مرکب اشهب سوار شد و مقابل ما آمد فرمود نفسهای شما زشت نگردد برای کار زشت جلوه داد گفتیم چنانست که گمان داری و بر او کلمات زشت رد کردیم پس چنان صیحه‌ئی زد که رعب بر هر کسی داخل شد و از جلوش فرار کردیم خطی بین ما و بین خود کشید فرمود: **و حق جدی رسول الله لا یَعْبُرُهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا ضُرِبَتْ عُنُقُهُ**. بحق جدم رسول الله که از این خط کسی نمی‌گذرد مگر آنکه گردنش زده شود پس بخدا قسم همه از او برگشتیم سرشکسته در واقع او علوی بود که مانند او در این مردم نیست (و او صاحب الامر بود)

۲۱- سَابَاطِ بِالْأَيِّ سِرِّ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قصه ایست مشهور در نجف خانه‌ایکه الان ۷۸۹ سال می‌باشد و من ساکن آن هستم برای مردیست بنام حسین مدلل متصل به دیوار حضرتی و مشهور است به مشهد شریف غروی حسین مدلل عیال وار بود و فلج شد بطوریکه عیالش او را حمل و نقل می‌کرد پس بر آنها خیلی سخت می‌گذشت و به مردم محتاج شدند مردم هم بر آنها سخت گرفتند سنه ۷۲۰ شبی از شبها نصف شب عیالش را بیدار می‌کند می‌بیند خانه و سطح آن پر از نور است چشمها را خیره می‌کند گفتند چه خبر فرمود امام علیه السلام آمد فرمود یا حسین برخیز گفتم یا سیدی می‌بینی قادر بر قیام نیستم پس دست مرا گرفت و مرا پیا داشت و آنچه در من بود رفت چنانکه می‌بینید سالم هستم فرمود این سَابَاطِ محل دخول منست سوی زیارت جدم پس آن را در هر شبی به بند گفتم سمعاً و طاعة لله و لک یا مولای پس حرکت کرد و بسوی حرم بیرون شده و امام را زیارت کرد و خدای تعالی را حمد نمود بر آنچه برایش از انعام حاصل گردید و این سَابَاطِ مذکور موجود و الان که هر کس نذر می‌کند از مبرات برکات امام قائم ناامید نمی‌شود.

۲۲- جریان شیعه یک مرد

شهید اول از محمد بن قارون نقل کرده زنی مومنه را خواستگار شدم او را بمحمود فارس معروف باخی بکر تزویج کردند و اهل فارس بشدت در تسنن و عداوت با اهل ایمان معروفند و محمود از آنها در عداوت سخت بود ولی از توفیق تشیع یافت گفتم عجب است که پدرت ترا با این ناصبی‌ها رها کرده و چگونه عیال تو

وابستگانش را واگذارده زنش گفت او حکایت عجیبی دارد که اگر ادیبان بشنوند آن را عجیب شمارند گفتم آن چیست گفت پرس تا خبرت دهد پرسید یا محمود چه چیز ترا از تسنن به شیعه گری داخل کرد گفت ای شیخ چون حق بر من روشن شد پیروی کردم بدان اهل فارس چون بشنوند قافله می آید پیشواز می روند اتفاقاً شنیدم قافله بزرگی می آید با پسرهای زیاد بیرون شدیم من نزدیک بلوغ بودم در طلب قافله با جهالت کوشیدم و فکر عاقبت را نکردیم هر پسری عقب می ماند او را ضعیف می شمردیم تا اینکه راه را گم کرده به یک وادی پر از خار و درخت و بوته افتادیم که مثلش ندیده بودیم و از راه مانده زبانمان از عطش بیرون آمده بحال مرگ افتادیم.

دو معجزه دارد

ناگاه سواری بر اسب سفید فرود آمد فرش لطیفی بی مانند افکند که از آن بوی مشک ساطع بود دیدیم سوار دیگری بر اسب قرمز با جامه سفید آمد که بر سرش عمامه بود و دو گیسو داشت پس بر آن فرش نازل شد و برخاست با همراهش نماز خواند و برای تعقیب نشست و به من التفات کرد و گفت با محمود با صدای ضعیف گفتم لبیک یا سیدی فرمود نزدیک آی گفتم از تشنگی و تعب نمی توانم فرمود باکی نداری از کلامش گویا روح تازه در من دمید بسویش رفتم دستش را بر رو و سینه تا زیر گلویم کشید زبانم بدهانم رفت و رنجم برطرف شد فرمود برخیز از این حنظلها یکی بیاور وادی پر از حنظل بود بزرگی آوردم نصف کرد بمن داد فرمود از آن بخور من قدرت مخالفت نداشتم و می دانستم حنظل تلخ است چون چشیدم از غسل شیرین تر و از برف سردتر بود سیر و سیراب شدم فرمود همراهت را بخوان خواندم او بزبان شکسته گفت تاب حرکت ندارم فرمود برخیز باکی نداری او برخاست پس با او چنان کرد که با من کرد برخاست برود گفتم ترا بخدا ای آقای ما نعمت را بر ما تمام کن ما را باهل خود برسان فرمود عجله نکنید پس با نیزه دور ما خط کشید و با همراهش رفت.

این هم یک دلیل

به رفیقم گفتم برخیز مقابل کوه رویم و راه یابیم حرکت کردیم و جلو خودمان دیواری دیدیم و از هر طرف رفتیم دیوار بود نشستیم و گریه کردیم به رفیقم گفتم از این حنظلها بیاور بخوریم آورد از آن تلخ تر چیزی ندیدم بقدری وحشی دور ما آمد جز خدا کسی عدد آنها را نداند هر وقت نزدیک ما می شدند دیوار مانع می شد شب

را تا صبح ایمن آنجا ماندیم آفتاب برآمد گرما بالا گرفت عطش ما زیاد شد ناگاه آن دو سوار آمدند و مثل روز قبل عمل کردند چون خواستند بروند قسم دادیم که ما را باهل مان برسانند فرمود بشارت باد کسی می آید شما را به اهل خود می رساند و غایب شدند چون غروب شد سواری با سه حمار آمد که هیزم برد چون ما را دید فرار کرد و حماری را گذارد او را بنامش صدا زدیم برگشت گفت وای بر شما وابستگانتان تعزیه برای شما گرفتند برخیزید نیاز به هیزم نیست سوار الاغها شدیم نزدیک شهر او داخل شد و خبر ما را به اهل ما داد سخت شاد شدند و او را اکرام کردند و خلعت به او دادند.

گذشته را فراموش کرد

چون ما وارد بر خانواده مان شدیم از حالت ما پرسیدند همه را با آنچه دیده بودیم گفتیم گفتند آنها خیالات تشنگی بوده و ما را تکذیب کردند محمود گوید که بیست سال از این قصه گذشت و از خاطر همه رفت و تزویج کردم و بکاری خارج شدم و در عداوت مومنین از من سخت تر کسی نبود بویژه بزوار سامرا و به آنها چارپا کرایه می دادم تا آزارشان کنم به هر چه توانم از دزدی و غیره و اینها را برای تقرب به خدا می کردم اتفاقاً یک بار چارپایانم را به قومی از اهل حله که بزیارت می رفتند کرایه دادم از آنها ابن سهیلی و ابن عرفه و ابن جارب و ابن زهدری و چند کس از اهل صلاح بودند و روانه بغداد شدیم آنها عنادم را می دانستند (گویا توطئه کرده بودند) چون راه خلوت شد غیظ خود را به من خالی کرده هر چه زشتی بود کردند و من ساکت بودم زیرا قدرت دفاع نداشتم تا ببغداد رسیدیم.

اهل حق متفق بودند

بجانب غربی فرود آمدیم چشمم که بیاران افتاد لطمه بر روز ده و گریستم گفتند چه شد؟ حکایت کردم آنها شروع بسب و لعن آنها کردند گفتند آرام باش ما در راه آنها جمع می شویم هر چه بتو کردند بدتر از آن را به آنها انجام می دهیم چون شب شد سعادت مرا گرفت با خود گفتم این رافضی ها از دینشان برنمی گردند بلکه دیگران وقتی زاهد می شوند بدین اینها داخل می شوند این دلیل حقانیت آنها است من تفکر و تضرع از پروردگارم بحق پیغمبرش محمد ﷺ خواستم که در امشب نشانی به من نماید که دلیل حق باشد که خدا بر بندگانش واجب کرده.

خواب بر حق او دلیل است

شب بخواب دیدم بهشت زینت شده درختان بزرگ گوناگون مختلف الالوان و میوه‌های گوناگون که از درختان دنیا نبود چهار نهر از خمر و شیر و عسل و آب دیدم مانعی ندارد و اگر مورچه بخواهد بخورد می‌نوشد دیدم زنان نیکورو و گروهی از آن میوه‌ها می‌خوردند و از آن آبها می‌نوشند و من قدرت آن را ندارم هر چه می‌خواهم از آن بخورم بالا می‌رود و هر چه می‌خواهم از آن آبها بخورم فرو می‌رود به آن مردم گفتم چه شده شما می‌خورید می‌آشامید و من نمی‌توانم گفتند تو بسوی ما نیامده‌ای در این بین فوج عظیمی را دیدم گفتم چه خبر گفتند بانوی ما فاطمه زهرا است نظر کردم افواجی از ملائکه دیدم بر نیکوترین وجه از هوا بزمین می‌آیند دور آن بانو را گرفته‌اند چون نزدیک شدم دیدم همان سواری که ما را از عطش با طعام حنظل شیرین رها کرده در جلو فاطمه علیها السلام ایستاده است او را شناختم و بیاد آوردم شنیدم قوم می‌گویند این م ح م د بن الحسن القائم المنتظر است مردم برخاستند و بر فاطمه علیها السلام سلام کردند منهم گفتم السلام علیک یا بنت رسول الله فرمود و علیک السلام یا محمود تو آن کسی که فرزندم ترا از عطش رها کردی بلی ای بانویم فرمود اگر با شیعیان ما داخل شوی رستگاری گفتم من در دین تو و دین شیعه تو داخل هستم اقرار دارم بامامت کسی که از پسران تو گذشته و کسی که باقی مانده از آنها فرمود بشارت باد که رستگار شوی.

نور ایمان آمد

محمود گوید از خواب رستم و می‌گریستم و عقلم پریده بود یارانم ناراحت شده خیال کردند برای امر دیروز است گفتند آرام باش از رفضه انتقامت را می‌گیریم ساکت شدم بانک اذان بلند شد به جانب غربی نزد آن زوار رفتم به آنها سلام کردم گفتند **لا اهللاً ولا سهلاً**. بیرون شو خدا مبارکت نکند گفتم من آمده‌ام معالم دین را به من آموزند از سختم مبهوت شده بعضی گفتند دروغ می‌گویند و برخی گفتند ممکن است راست گویند سبب پرسیدند حکایت کردم گفتند اگر راست می‌گوئی ما به مشهد موسی بن جعفر می‌رویم با ما بیا تا ترا آنجا شیعه کنیم گفتم سمعاً و طاعة دست و پای آنها را بوسیدم و اسباب آنها را حمل کردم و آنها را دعا می‌کردم تا بحرم **کاظمین وارد** شدم خدام پیشواز آمده و با آنان مردی علوی بود از همه بزرگتر بزوار سلام کردند به آن سید گفتند در را باز کن تا ربارت کنیم گفت با محبت و

کرامت لکن با شما شخصی است که خواهد شیعه شود در خوابم دیدم در جلو بانویم فاطمه زهرا صلوات الله علیها است به من فرمود فردا او آید می خواهد شیعه شود برایش در را باز کن قبل از هر کسی و اگر الان او را بنگرم می شناسم قوم با تعجب بهم نگاه کردند گفت الله اکبر این والله همان مردیست که دیدم بعد دست مرا گرفت قوم گفتند راست گفتی و نیکو کردی این همان مرد است و همه بشارت دادند و حمد خدا را کردند و مرا داخل حرم نموده و شیعه کردند و تولی و تبرای یافتم چون کارم تمام شد علوی گفت بانوی تو زهرا فرمود بزودی حطام دنیا بتو می رسد به آن اعتنا مکن خدا عوض می دهد و در مضیقه می افتی بما استغاثه کن رها می شوی گفتم چشم پس اسبی داشتم دویست دینار می ارزید مرد و خدا عوض داد چند برابر و تنگی بر من رخداد توسل جستم رها شدم خدا به من فرج داد و امروز دوست دارم هر که را که آنها را دوست دارند و دشمن می دارم کسی را که آنها را دشمن بدارد و به آنان حسن عافیت را امیدوارم بعد من کوشش کردم بمردی از شیعه تا این زن را تزویج من کردند و اهل خود را وا گذاشتم و از آنها تزویج را قبول نکردم و این در تاریخ رجب ۷۸۸ می باشد.

۲۳- جریان والی بحرین و انار

خز (۵۴۵) علامه مجلسی از ثقات نقل کرده و این قضیه نزدیک بزمان آن مرحوم او آخر سلاطین صفوی واقع شده خلاصه اش آنست که اوقاتی که بحرین را فرنگیها جزو ممالک خود کردند والی را از برادران سنت نصب نمودند تا مراعات حال آنان شود و او وزیری داشت متعصب از ناصبان که با اهل بیت پیغمبر عداوت می ورزید و اهل بحرین را که از شیعیان بودند می آزرده و می خواست اسباب هلاکت آنها را فراهم کند تا آنکه روزی نزد والی آمده دو انار به والی داده والی دید بر پوست انار این کلمات نقش بسته لاله الا الله مُحَمَّدُ رَسُولُ اللهِ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عَثْمَانُ وَ عَلِيٌّ خَلَفَاءُ رَسُولِ اللهِ والی چون این نقش را در انار دید گفت این بهترین دلیل است بر بطلان مذهب رافضه وزیر گفت ولی این طایفه از کثرت تعصب در مذهب خود به آسانی این دلیل واضح طبیعی را تصدیق نمی کنند بهتر آنست که آنها را حاضر کنی و این انار را به آنها نشان دهی اگر بانی مذهب اهل سنت را بپذیرند برای شما ثواب زیاد دارد اگر قبول نکنند و بر ضلالت خود باقی مانند آنها را مخیر می کنی یکی از سه چیز را بپذیرند یا بما مثل یهود و نصاری بخواری بما جزیه دهند یا اینکه جواب

این دلیل واضح را بدهند و یا اینکه مردان آنها را می‌کشی و زنانشان را اسیر می‌کنی و اموال آنها را بغارت می‌بریم.

حیله وزیر متعصب

والی رای وزیر را پسندید و علما و سادات و اخیار اهل بحرین را از شیعه احضار کرد و آن‌انار را به آنها نشان داد و رای خود را اظهار کرد و آنها را بین یکی از سه امر مخیر نمود بزرگان بحرین سه روز مهلت خواستند تا جواب والی را بدهند اگر جواب ندادند والی هر چه خواست انجام دهد بعد همه در یک جا جمع شده هر یک سخنی گفتند بالاخره رای بر آن قرار گرفت که باید حل این مشکل و رفع این مهم را از امام زمان خود بخواهیم پس از میان آن جمعیت ده کس از خوبان را برگزیدند و از آن ده نفر سه نفر و از سه نفر یکی را شب اول به بیابان فرستادند تا مشغول عبادت و تضرع شود و بامام عصر متوسل گردد شاید آن بزرگوار آنان را از این داهیه برهاند آن شخص بیرون شد و تمام شب را به تضرع و عبادت و استغاثه بامام زمان بسر برد چون صبح شد خبری نشد و برگشت شب دوم یکی دیگر از آنها رفت و مانند اولی بعبادت و تضرع و استغاثه بسر برد اثری ندید و برگشت.

آمدن امام زمان

شب سوم محمد بن عیسی سیمی بیرون شد ولی با سر و پای برهنه بتضرع و زاری و استغاثه به امام زمان مشغول شد چون وقت سحر گردید ناله جانسوزش بلند که ناگاه از طرف بیابان ندا بلند شد ای محمد بن عیسی این چه حالت است که در تو می‌بینیم برای چه در این بیابان تاریک آمده‌ای عرض کرد مرا بحال خود گذار که برای امر عظیمی بیرون آمده‌ام و آن را جز با امام زمان خود اظهار و شکایت نمی‌کنم زیرا او قادر است از ما کشف کند ندا آمد یا محمد بن عیسی **انا صاحب الامر من صاحب الامر هستم حاجت خود را بگو عرض کرد اگر تو صاحب الامر و امام زمان من باشی می‌دانی چه حاجت دارم فرمود بلی بیرون آمده‌ای از جهت امر انار و شدت بلائی که بر شما شیعیان وارد شده و از برای ترسانیدن والی که بشما گفته محمد گوید چون این مطلب را از آن بزرگوار شنیدم بجانب امام متوجه شده گفتم بلی ای مولای من امر همین است که فرمودی شما می‌دانید آنچه بما رسیده و تو امام ما و پناه مائی و بر کشف این هم و غم قادری**

خبر از حیلۀ وزیر

حضرت فرمود ای محمد بن عیسی بدانکه وزیر والی درخت اناری در صحن خانه خود نشانده چون بثمر رسید قالبی از گل به شکل انار ساخته و او را دو نصف نموده و در میان هر نصفی از آن دو قالب بعضی از آن کلمات نقشده در انار را نقش کرده پس آن دو نصف قالب را بر روی یکی از انارهای کوچک آن درخت گذارده و محکم بسته و انار در میان آن دو نصف قالب تربیت شده و رشد کرده و آن نقشهای قالب بر آن نقش بسته پس چون نزد والی فردا روی بگو من جواب این آیه را آورده‌ام ولی آن سر را اظهار نمی‌کنم مگر در خانه وزیر پس بالاخره قبول می‌کنند چون داخل خانه وزیر شدی سمت راست غرفه ایست بوالی بگو جواب را نمی‌گویم مگر در این غرفه وزیر از دخول در غرفه خودداری می‌کند و تو در داخل شدن آن غرفه اصرار کن و راضی مباش مگر بی‌الا رفتن و داخل شدن آن غرفه پس وزیر ناچاراً قبول می‌کند و خودش وارد غرفه می‌شود پس تو هم با او داخل شو مگذار او به تنهایی داخل غرفه شود و چون داخل آن غرفه شدی شکافی را می‌بینی که در آن کیسه سفیدی است پس به عجله آن کیسه را بردارد در آن قالبی از گل می‌یابی که وزیر برای این حیلۀ ترتیب داده آن را نزد والی بگذار و انار را در میان آن بینه تا حقیقت امر و مطلب واضح شود و بداند که این نفوذ از حیلۀ وزیر است.

معجزه دیگر

و نیز ای محمد بن عیسی بوالی بگو برای تصدیق مقاله ما معجزه دیگری است و آن این است که در جوف این انار دانه‌ئی نیست بلکه مملو از خاکستر و دود است اگر بخواهی صحت این کلام را بدانی امر کن وزیر را به شکستن این انار چون وزیر آن را پاره کند خاکستر و دود از آن بیرون آید و ریش و صورت وزیر را فرو گیرد چون محمد بن عیسی این کیفیت را از امام شنید بسیار فرحناک شد و بخاک افتاده جلو روی امام را بوسه داد و برگشت و با خوشحالی رو باهل و رفقای خود نهاد چون صبح شد اهل بحرین در مجلس والی حاضر شدند و محمد بن عیسی آنچه امام علیه السلام فرموده بود بجا آورد و بر والی و وزیر و مردم تمام فرمایشات امام ظاهر شد.

شیعه شدن والی

والی رو به محمد بن عیسی کرد گفت آنکه ترا به این مطلب خبر داد کیست محمد گفت او امام زمان ما و حجت خداوند است بر ما والی پرسید امام زمان شما کیست

محمد والی را از اسامی دوازده امام یک بیک خبر داد تا اینکه به صاحب الامر رسید والی گفت **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ الْخَلِيفَةَ بَعْدَهُ بِأَفْضَلٍ** امیرالمومنین علی بن ابیطالب و اقرار بامامان کرد تا به آخر و از مومنین گردید و امر کرد وزیر محیل را کشتند و از اهل بحرین عذرخواهی کرد و ایشان را اکرام و احسان کرد و این قصه در بین اهل بحرین مشهور است و قبر محمد بن عیسی در بحرین مزار اهالی آنجا است

بحرین شرف یافت

در روضات نوشته شیخ حسین بن عبدالصمد والد شیخ بها چون به مکه رفت قصد کرد آنجا مقیم شود در خواب دید قیامت برپا شده از جانب حق امر شد زمین بحرین را با آنچه در آنست برداشته در بهشت نهند او از مجاورت مکه منصرف و به بحرین آمد آنجا مقیم شد تا رحلت کرد و قبرش نزدیک بحرین است و او بشیخ بها نوشت اگر دنیا خواهی به هند رو اگر آخرت خواهی به بحرین آی نزد ما باشی اگر هیچیک را نخواهی در عجم باش.

مؤلف گوید: سر شرافت بحرین بقدم امام زمانست و خواب والد شیخ بها و آمدنش به بحرین برای هدایت مردم بوده و گرنه شرافت نجف و کربلا و مکه پوشیده نیست.

مؤلف گوید زمانیکه انگشترسازی می کردم کیسه های عقیق یمانی را می آوردند در آنها نقشهای مشجر داشت، یعنی در درون و اعماق آنها آیات قرآن داشت و خود به چشم دیده ام و به خط قدرت در دل سنگ طه و نقش علی و امثال اینها

در مجموعه جد شیخ بهائی نوشته در عقیق سرخی نقش بود

انَا دُرٌّ مِّنَ السَّمَاءِ نَكْرُونِي
كَنتُ أَنْقِي مِنَ اللَّجِينِ وَلَكِن
و بر در زرد نجفی دیده شده

صَفْرَةٌ لُونِي يَنْبُكُ عَن حُرْنِي
و بر نگین سیاهی دیده شده

لستُ مِنَ الْجِجَارَةِ بَلْ جَوْهَرُ الصِّدْفِ حَالٌ لُونِي لِفِرْطِ حُرْنِي عَلِي سَاكِنِ
النَّجَفِ فِي نَجْمِ الثَّقَابِ نِيْشْتَه وَتِي دَرِخْتِي رَا دَرِ حَلَّه دُو نِيْم كَرْدَنْد دَرِ دَرُونِ هَر يَك

بخط نسخ نوشته بود لا اله الا الله

در تهران نزد اعیانی در باطن الماسی یا علی نقش است
 در نهر شوشتر سنگ زردی یافتند نقش بود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ لَا اِلهَ
 اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ عَلِیٌّ وَوَلِیُّ اللّٰهِ لَمَّا قُتِلَ حُسَيْنٌ بِنِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْطَالِبٍ كُتِبَ
 بِدَمِهِ عَلٰی اَرْضِ حَضَبِیٍّ وَ سَيَعْلَمُ الدِّیْنُ ظَلَمُوْا اٰیُّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُوْنَ سبط مجلسی
 گوید آن سنگ را جهت شاه سلیمان آوردند اهل صنایع را جمع کرد همه تصدیق
 کردند که آن نقش از قدرت بشر بیرون است و جز قدرت قدیر نباشد پس سلطان آن
 را با زیب و جواهر آراسته بر بازوی خود بست.

۲۴- دیدن بحرالعلوم

زین العابدین سلماسی تلمیذ علامه سید محمد مهدی بحرالعلوم گوید با آن
 جناب در داخل حرم العسکرین نماز خواندیم چون خواست از تشهد برکعت سوم
 حرکت کند حالتی بر آن جناب عارض شد که قدری توقف کرد بعد برخاست و چون
 فارغ شدیم همه تعجب کردند و وجه آن را نفهمیدیم و کسی جرئت نکرد از او
 پرسد تا اینکه به منزل آمدیم و سفره افکندیم بعضی از سادات اشاره کردند که از او
 بپرسم گفتند نه تو از ما نزدیکتری آن جناب به من التفات کرد گفت در چه گفتگو
 می کنید گفتم آنان کشف آنچه بر شما عارض شد می خواهند که در حال نماز رخداد
 فرمود حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه داخل روضه شد برای سلام دادن بر
 پدرش پس مرا عارض شد آنچه دیدید از مشاهده و جمال انور او تا آنکه از آن خارج
 شد.

۲۵- قصه حسن جمکران

خ قم ۱۶۲) نزدیک قم جنب جمکران مسجدیست که بنای آن حکایتی دارد در
 آن جای قدیم بزرگی بسنگ مرمر است گویند قدمگاه مهدی می باشد سنه ۱۱۵۸
 علی اکبر جمکرانی تعمیر کرد بعد حاج علیقلی جمکرانی با سیصد تومان یک طرف
 آن را ساخت بعد علی اصغر تابک در زمان مظفرالدین شاه حجرانی ساخت بهر حال
 بنای آن از این قرار است که به فرمان امام مهدی بنا شده شیخ صالح حسن مثله
 جمکرانی گوید شب شنبه هفدهم رمضان سنه ۳۹۳ در سرا خفته بودم ناگاه جماعتی
 بدر سرا آمدند نصف شب مرا بیدار کردند گفتند برخیز طلب امام مهدی
 صاحب الزمان را اجابت کن ترا می خواند برخواستیم و آماده شدم گفتم بگذارید
 پیراهن بپوشم از در سرا صدا آمد آن پیرهن تو نیست در بر مکن شلوار برگرفتم صدا

آمد آن از تو نیست از آن خود برگیر و خواستم کلید بردارم صدا آمد در باز است چون بدر سرا آمدم جماعتی را دیدم سلام کردم جواب دادند مرحبا گفتند و مرا تا آنجا که اکنون مسجد است آوردند دیدم تختی نهاده و فرش نیکو بر رویش گسترده و بالشتهای نیکو نهاده جوانی سی ساله بر چهار بالش تکیه کرده و پیری پیش او نشسته کتابی بدست گرفته بر آن جوان می خواند و بیشتر از شصت مرد اطراف او نماز می خواندند بعضی با جامه های سفید و بعضی با جامه های سبز و آن پیر خضر بود و مرا نشانند حضرت مهدی مرا بنام خواند گفت برو حسن مسلم را بگو تو چند سال است این زمین را می سازی و می کاری و ما خراب می کنیم و پنجسالست که زراعت می کنی باید هر چه از این زمین بهره برده ای رد کنی تا اینجا را مسجد بنا کنند به حسن مسلم بگو این زمین شریفی است و خدای تعالی این زمین را از زمینهای دیگر برگزیده و شریف کرده تو با زمین خود گرفتی و خدای تعالی دو پسر جوانت را گرفت و تو متنبه نشدی اگر چنین نکنی آزار او بتو رسد آنچه تو آگاه نباشی.

از امام دلیل خواست

حسن مثله گفت سیدی و مولای در این باره مرا نشانی لازمست که گفته ام را تصدیق کنند فرمود ما در اینجا نشانی می گذاریم تا تصدیق قول تو باشد تو رسالت ما را بگذار و نزد سید ابوالحسن رو بگو برخیزد و آن مرد را حاضر کند و بهره چند ساله را از او بطلبد و بگیرد و بدیگران دهد تا مسجد را بنا کنند و باقی وجوه از رهق ناحیه از دهال که ملک ماست بیارد و مسجد را تمام کند و یک نصف رهق را وقف این مسجد کردیم که هر سال وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد کنند و مردم را بگو باین موضع رغبت کنند و عزیز دارند و چهار رکعت نماز اینجا گذارند.

دستور نماز مسجد

دو رکعت نماز تحیت در هر رکعتی بعد از حمد هفت بار قل هو الله و تسبیح رکوع و سجود را هفت بار بگوئید و دو رکعت نماز امام صاحب الزمان بگذارند چون فاتحه را بخواند به **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** که رسد صد بار بگوید بعد حمد را تمام کند و تسبیح رکوع و سجود را هفت بار بخواند بعد از نماز تسبیح فاطمه زهرا را بگوید بعد از آن سر بسجده نهد و صدبار صلوات بر پیغمبر و آلش بفرستد و هر کس آن دو را بخواند گویا در بیت العتیق (کعبه) نماز خوانده.

جریان بز باگاو بنی اسرائیل

حسن گوید چون این سخن را شنیدم با خود گفتم گویا اینجا جایی است که تو پنداری مسجد صاحب الزمان است و به آن جوان اشاره کردم که در چهار بالش بود آن جوان به من اشاره کرد که برو من روانه شدم پس از قدری راه مرا باز خواندند گفتند (نشانی دیگر) بزی در گله جعفر کاشانی چوپانست باید آن را بخری اگر مردم ده بها دادند بخر و گرنه از خود بده و آن بز را بیاور اینجا فردا شب ذبح کن آنگاه روز چهارشنبه هیجده رمضان گوشت آن را بر بیماران سخت انفاق کن که حق تعالی همه را شفا دهد و بز هفت نشان دارد ابلق و موهای زیادی دارد بر طرف راست سر و بر چپ چهار مثل در هم سیاه و سفیدی روانه شدم باز مرا برگردانید فرمود هفتاد روز یا هفت روز ما اینجا هستیم (اگر بر هفت حمل شود شب بیست و سه رمضان شب قدر گردد و اگر بر هفتاد باشد بیست و پنجم دیقعه شود) و روز آن بزرگوار است.

دلیل دیگر بر اثبات حق

حسن مثله گوید بخانه آمده و تا صبح به فکر بودم بعد از فریضه نزد علی مندر آمدم و جریان را باو گفتم با هم رفتیم آنجا که شب مرا برده بودند گفت بالله از نشانها که امام فرمود این زنجیر و میخها ظاهر است پس نزد سید شریف ابوالحسن رضا شدیم چون بدر سرا رسیدیم خدم و حشم وی را دیدیم به من گفتند از سحرگاه سید ابوالحسن در انتظار تو است تو از جمکرانی گفتم بلی و رفتم سلام کردم بعد از جواب مرا اعزاز کرد و مرا بحرمت نشانیده پیش از آنکه من حدیث کنم گفت ای حسن مثله دوش در خواب شخصی به من گفت حسن مثله مردی از جمکران بامداد پیش تو آید آنچه گوید سخن او را تصدیق کن و بر قولش اعتماد کن که سخن او سخن ما است باید قول او را رد نکنی از خواب بیدار شدم و تا این ساعت منتظر تو بودم حسن مثله جریان را شرح داد و گفت اسبها را زین کردند و بیرون آوردند سوار شده نزدیک ده رسیدند جعفر چوپان گله را بر کنار راه داشت حسن مثله میان گله رفته آن بز نزد حسن آمد خواست بها دهد جعفر گفت والله این را در گله ندیده‌ام الا امروز و هر چه خواستم آن را بگیرم نشد اکنون نزد شما آمد.

بنای مسجد جمکران

بز را آوردند همانجا که سید فرموده بود کشتند سید ابوالحسن الرضا آنجا و حسن مسلم را حاضر کرد و بهره را از او گرفتند و وجوه ده رهق را آوردند و مسجد را

بچوب نشانیدند و سید ابوالحسن زنجیره‌ها و میخها را بقم برد و در خانه خود نهاده و بیماران و گرفتاران می‌رفتند و خود را بزنجیر می‌مالیدند خدای تعالی شفا می‌داد و بعد از فوت سید که در موسویان قم دفن است فرزندش بیمار شد و رفت سر صندوق را برداشت زنجیرها و میخها را نیافت (معجزه گاو بنی اسرائیل در این معجزه نهفته است و در صفحه ۹۰ حقوق والدین و اولاد مشروح شد)

۲۷- چرا امام او را نشان داد

ضوء بن علی از مردی از اهل فارس که نامش را برده نقل می‌کند که به سامرا آمدم و بدرخانه امام حسن عسکری چسبیدم حضرت مرا طلبید وارد شدم سلام کردم فرمود برای چه آمده‌ئی گفتم برای اشتیاقی که بشما دارم فرمود پس دربان ما باش من همراه خادمان در خانه حضرت بودم گاهی می‌رفتم هر چه احتیاج داشتند از بازار می‌خریدم و زمانیکه در خانه مردها بودند بدون اجازه وارد می‌گشتم روزی بر حضرت وارد شدم و او در اطاق مردها بود ناگاه در اطاق حرکت کرد صدائی شنیدم سپس به من فریاد زد بایست حرکت مکن من جرأت آمدن و رفتن نداشتم کنیزی که چیز سرپوشیده‌ئی همراه داشت از نزد من گذشت آنگاه مرا صدا زد درآی من وارد شدم و کنیز را هم صدا زد کنیز نزد حضرت برگشت حضرت به کنیز فرمود از آنچه همراه داری روپوش بردار کنیز از روی کودکی سفید نیک رو پرده برداشت و خود حضرت روی شکم کودک را باز کرد دیدم موی سبزیکه به سیاهی آمیخته نبود از زیر گلو تا نافش از زیر گلو تا نافش روئیده است پس فرمود اینست صاحب شما و به کنیز امر فرمود که او را ببرد سپس من آن کودک را ندیدم تا امام حسن علیه السلام از دنیا رفت (۱۱۹ کا ۲)

۲۸- جعفر دوباره دید

۱۲۳ کا ۲) احمد بن نصر گوید نزد قبری خادم حضرت رضاع علیه السلام که از اولاد قنبر بزرگ غلام علی سخن از جعفر (کذاب) بن علی بمیان آمد او وی را نکوهش کرد من گفتم غیر او کسی از نسل امام نیست مگر تو کسی را دیده‌ئی؟ گفت من ندیده‌ام ولی غیر من دیده است گفتم کی او را دیده گفت جعفر دو بار او را دیده و او را داستانی است آن داستان آنست که قنبری گوید هنگامیکه جعفر کذاب برای گرفتن میراث امام حسن عسکری نزاع و جدال می‌کرد امام عصر از جای معلومی ظاهر شد و فرمود ای جعفر چرا متعرض حقوق من می‌شوی او متحیر گشت و آن حضرت هم غایب شد

سپس جعفر هر چه میان مردم گشت او را ندید و بار دیگر چون جدّه آن حضرت (مادر امام حسن) وفات کرد خودش دستور داده بود که او را در همان خانه دفن کنند ولی جعفر با ایشان ستیزه می‌کرد و می‌گفت این خانه منست و نباید دیگری در آن دفن شود ناگاه حضرت ظاهر شد و باو فرمود ای جعفر این خانه از تو است؟ پس غایب شد و دیگر او را ندیدند (یک بار هم وقت نماز بر حضرت عسکری بود (۵۲ بحا ۴۲)

۲۹- در راه مشهد حضرت را دید

از جمله آقای حاج سید احمد زنجانی از علمای قم در الکلام بجرالکلام نوشته یکی از روحانیون معاصر (نخواستہ اسمش ظاهر شود) گوید به سالی با قافله عازم مشهد بودم (حقیر در کوچکی که هنوز ماشین بایران نیامده بود دو بار از سبزوار به مشهد با الاغ سفر کردم و شش شبانه روز در راه بودم و حالا سه ساعت می‌روند) وقتی به شاهرود رسیدیم تب شدیدی بر من عارض شد با آن حال با قافله براه افتادم تا بخیرآباد رسیدیم و آن آسایشگاه بین شاهرود و میامی است در آنجا دیدم تبم شدت کرده و حالم بسیار بد شده از شدت تب و خستگی راه همانطور بیحال افتادم وقتی بهوش آمدم دیدم قافله حرکت کرده و رفیقان از من غفلت نموده مرا بیدار نکرده‌اند من بگمان اینکه تازه حرکت کرده‌اند و می‌توانم به آنها برسم براه افتادم اما قدری که راه رفتم دیدم از قافله اثری نیست با تاریکی شب و تب و تنهایی از رسیدن به قافله ناامید شدم و حشت مرا فراگرفت (بخدا توجه و به مهدی توسل جستیم).

در این حال حس کردم کسی جلوتر از من راه می‌رود. پرسیدم از قافله عقب مانده‌ئی گفتم بلی گفت انشاءالله می‌رسی مقداری که با هم راه رفتیم متوجه شدم تب ندارم بعد از کمی به یک آبادی رسیدیم بدقت دیدم میامی است کاروانسرای در آن نزدیکی بود آن مرد وارد کاروانسرا شد من از بقالی که درب کاروانسرا بود پرسیدم قافله کجاست پرسید کدام قافله گفتم قافله‌ایکه امشب از خیرآباد حرکت کرده گفتم آن قافله فردا دو ساعت از روز گذشته باینجا می‌رسد و الان چند ساعت از شب باقی مانده من برای اینکه ببینم آن مرد کیست که همراه من آمد وارد کاروانسرا شدم ولی کسی را ندیدم برگشتم از بقال پرسیدم رفیق من کجا رفت گفت من شما را تنها دیدم کسی با شما نبود گفتم کسی با من بود وقتی با تو صحبت می‌کردم او وارد کاروانسرا شد بقال گفت خیر من کسی را غیر از شما ندیدم آن مرد گوید تازه متوجه شدم آن

شخص اباصالح بوده و از خیرآباد تا میامی با او همسفر بوده‌ام پس آنجا ماندم فردا قدری از روز گذشته قافله وارد شد دانستم آن حضرت صاحب‌الامر بوده.

۳۰- جریان ملاقاسم رشتی

عبقری (۹۰) با حذف اسناد) ملاقاسم رشتی فرموده در زمان فتحعلیشاه جهت اصلاح بین حاج محمد ابراهیم کلباسی و آقا میرمحمد مهدی بر سر مسجد حکیم مامور اصفهان شدم بعد از دو سه مجلس ملاقات و تهدید شاه نزاع بصلح کشید و من در منزل کلباسی بودم روزی برای تفرج بقبرستان تخته فولاد رفتم و در غیر پنجشنبه آنجا خلوت بود و جز عابر یا زوار کسی نبود و چیزی هم پیدا نمی‌شد در آن حال آرزوی غلیان کردم خادمی که همراهم بود گفت اگر می‌دانستم میل غلیان دارید می‌آوردم و بغیر از شبهای جمعه در اینجا وسائل از غلیان و غیر آن نیست گفتم پس از زیارت بزرگان باز نمایم و نزد قبر میرمحمد باقر داماد رفته مشغول فاتحه شدم دیدم کسی در زاویه حیاط تکیه کرده شبیه درویشها بود ولی بدون تاج و بوق صدا زد ملاقاسم چرا به اینجا وارد شدی بسنت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام نکردی. از این حرف خجل شدم و عذر خواستم که چون دور بودم خواستم نزدیک شوم آن وقت سلام کنم فرمود شما ملاها ادب ندارید.

از نشانه‌های دیگر امام معلوم شد

هیبت عظیمی بر من داخل شد جلو رفته سلام کردم پاسخ دادند پدر و مادر مرا نام بردند و گفتند چون ولد ذکور از آنها نمی‌ماند پدرت نذر کرده بود که خداوند پسری به او دهد اهل حدیث شود خدا ترا باو داد او بنذرش وفا کرد گفتم بلی این را شنیده‌ام فرمود حالا میل بغلیان داری در این چندتائی من غلیان است بیرون کن بساز من هم می‌کشم من خواستم نوکرم را صدا بزنم غلیان چاق کند تا بدلم خطور کرد فرمود نه خودت بساز دست به چندتای بردم غلیانی با آب تازه و تنباکو و ذغال مو و بسنگ چخماق حاضر بود بقدر همان یک بار چاق کرده خودم کشیدم و به ایشان دادم پس یک دور تعاطی فرمود آتش غلیان را بریز در چندتای گذار اطاعت کردم.

علامات دیگر از آن حضرت

فردا چند روز است وارد این مکان شده‌ام از اهل این شهر خوشم نمی‌آید میل نکردم وارد شهر شوم و اکنون قصد مازندران دارم که بدیدن دوستی آنجا بروم و گفتند در این قبرستان چند نبی دفن است که کسی نمی‌داند بیا با من آنها را زیارت کن

و برخواسته جندتای را برداشته روانه شدند رسیدیم به جایی فرمود اینجا قبور انبیاء است و زیارتی خواندند که به آن عبادات در کتب ندیده بودم من هم همراهی کردم پس دور شدند فرمود من عازم مازندران شدم از من چیزی بیادگار بسخواه زادالمسافرین خواستم فرمود نمی آموزم اصرار کردم فرمود روزی مقدر است تا هستی می رسد گفتم گاه شود از دربدری نرسد فرمود دنیا این قدر قابل نیست گفتم این خواهش نه برای دنیا است فرمود پس چرا از چیزهای دنیا خواستی. باز خواهش خود را تکرار کردم فرمود دو دعا بتو آموزم یکی مخصوص تو و یکی نفعش عام است که اگر مومنی در بلا افتد بخواند مجرب است و هر دو دعا را قرائت نمود گفتم افسوس که قلمدان ندارم و نمی توانم حفظ کنم حضرت فرمود من دارم و از جندتای درآور. من دست بردم ولی در جندتای غلیانی با لوازم آن نبود فقط قلمدان و یک قلم و یک قطعه کاغذ بود تعجب کردم بمن تندی نموده فرمود زود باش مرا معطل مکن که می خواهم بروم

این قطعه خیلی مهم است

من سر بزیر افکندم اول دعای مخصوص را نوشتم چون دعای دیگر رسید خواند **یا مُحَمَّدُ یا عَلی یا فاطمةُ یا صاحب الزمان ادرکونی و لا تهلکونی** قدری صبر کردم فرمودند این عبارت را غلط می دانی گفتم بلی چون خطاب به چهار نفر است بعد از آنها باید جمع گفته شود فرمود خطا کردی اینجا ناظم کل حضرت صاحب الامر است و غیر را در ملک او تصرفی نیست محمد و علی و فاطمه علیهم السلام را بشفاعت نزد آن بزرگوار می خوانم و از او به تنهایی استمداد می کنم دیدم جواب متینی است نوشتم همینکه تمام شد سربلند کردم بهر طرف نگریستم ایشان را ندیدم از نوکرم پرسیدم او هیچ اینها را ندیده بود به شهر آمدم دیدم حاجی کلباسی در کتابخانه است فرمود آخوند مگر تب کرده ئی گفتم نه واقعه بر من گذشته و همه را حکایت کردم گفتند این دعا را آقای بیدآبادی آقای محمد به من یاد داده و در پشت کتاب دعا نوشته ام برخواسته کتاب مذکور را آورد عبارت **ادرکونی و لا تهلکونی** دید آن را پاک کرده بلفظ مفرد آورد و دیگر با کسی این واقعه را به میان نیاوردم و از اصفهان بکاشان آمده بخانه سید محمد تقی مشهدی رفته عصر پنجشنبه روضه داشتند مرا منبر کردند شب مرا نگه داشته چون رختخواب انداختند جای مرا با سید در بیرون افکندند بعد از خوابیدن لمحّه سید فرمود آخوند اگر در زادالمسافرین اصرار کرده

بودی بتو می دادند من از شنیدن این سخن برخوردارم نشستم گفتم بلی فرمود بخواب من با آن شخص دوستم و تا زنده‌ام بکسی نگوئی.

مؤلف گوید اینها تمام دلیل است که علماء حقیقی با حضرت رابطه دارند و بنده ما حاصل قضیه را نوشتم.

۳۱- خضر باو محتاج است

سید بن طاوس و جمعی از محمد بن ابی الزواد در واسی روایت کرده که با محمد بن جعفر دهان در ماه رجب به مسجد صعصعه رفتیم که امیرالمومنین آنجا نماز کرده و حجج الهی آنجا قدم نهاده‌اند در بین نماز دیدم مردی از شتر فرود آمد و آن را بست و داخل شد و دو رکعت نماز طولانی خواند بعد دستها را بلند کرد گفت **اللهم یا ذالمنن السابقه** تا آخر و رفت که بر شتر سوار شود رفتیم از او پرسیدیم ترا بخدا کیستی گفت کی پنداشتید محمد بن جعفر گفت ترا خضر دانم به من فرمود تو کی پنداشتی گفتم گمانم تو خضری فرمود **الله من کسی هستم که خضر بدیدن او محتاج است برگردید من امام زمان شما هستم (و دعا مربوط با امام زمان است)**

۳۳- دیدن آن حضرت را در مسجد

در نجف و کربلا مشهور است که شبهای چهارشنبه به مسجد سهله می روند برای درک خدمت امام زمان و در بین علماء نجف این قصه معروفست که در سنه ۱۲۷۵ واقع شد مردی سبزی فروش در نجف گوید شوق دیدن امام عصر زیاد ب سرم بود و از علما می شنیدم هر کس چهل شب چهارشنبه متصل بنیت دیدن امام منتظر در مسجد سهله نماز کند درک فیض خواهد کرد و من قریب یک سال ادامه دادم و در مسجد کوفه بیتوته می کردم تا اینکه عصر سه‌شنبه از نجف پیاده فصل زمستان بیرون شدم هوا ابری و تاریک بود کم کم باران می آمد غروب به مسجد رسیدم رعد و برق برخاسته از تنهایی مرا ترس عارض شد و خادم هم آن شب آنجا نبود با خود گفتم نماز مغرب را بخوانم و عمل بنیابت را انجام دهم و به عجله به مسجد کوفه روم پس مشغول عمل شدم در بین نماز استجاره متوجه مقام صاحب الزمان شدم دیدم آنجا کاملاً روشن است و صدای قرائت نماز گذاری می آید شاد شدم و دلم آرام گرفت خیال کردم آنجا زوار است پس عمل بنیابت را با خاطر جمع تمام کردم و داخل مقام شدم چراغ و شمعی ندیدم ولی سید جلیلی بهیئت اهل علم دیدم نماز می کند به خیال زوار بسویش رفتم دیدم اهل نجف نیست پس شروع بزیارت امام عصر که از

دستور آن مقام است کردم و نماز بجا آوردم بعد خواستم از او تقاضا کنم که به مسجد کوفه رویم هیبت او مانع شد بیرون مقام تاریک و رعد و برق بود او به من توجه کرد به مهربانی و تبسم فرمود می خواهی به مسجد کوفه رویم گفتم آری عادت ما اهل نجف چنین است و با آنجناب بیرون شدیم و بوجود و همراهیش شاد بودم و بنور و صفای میرفتم تا در مسجد را زدم خادم گفت کیست گفتم باز کن گفت در این تاریکی و شدت باران از کجا آمدی گفتم از مسجد سهله در را باز کرد آن سید جلیل را ندیدم و هوا در نهایت ظلمت دیدم که باران می بارد فریاد زدم یا سیدنا یا مولانا بفرمائید در باز شد اثری ندیدم و سرما و باران در من اثر کرد و داخل مسجد شدم و از غفلت رستم و خود را ملامت کردم و متوجه شدم که آن روشنائی از نور جمال صاحب الامر بود که با بودن باران در آن نور سیر کردم و مرا نیز بنامم صدا زد با آنکه او را نمی شناختم و زمین راه ماهم خشک بود و آثار دیگر که همه دلیل بر وجود صاحب الامر بود.

۳۴- جریان سید محمد جبل عاملی

نجم (۲۳۷) سید محمد جبل عامل گوید چون به مشهد رضوی مشرف شدم با فراوانی نعمت آنجا بر من بسیار تنگ می گذشت صبح آن روزی که بنا بود زوار از مشهد بیرون روند یک قرص نان نداشتم که خود را به آنان رسانم لذا زوار رفتند ظهر بحرم مشرف شدم پس از ادای فریضه دیدم اگر خود را بزوار ترسانم قافله دیگر نیست و اگر من باین حال بمانم چون زمستان شود تلف می شوم و برخواستم نزدیک ضریح رفته و به حضرت شکایت کردم و با خاطر افسرده بیرون رفتم و با خود گفتم به همین حال گرسنه بیرون می روم اگر هلاک شدم راحت می شوم والا خود را بقافله می رسانم و از دروازه بیرون آمدم از راه پرسیدم طرفی را به من نشان دادند من نیز تا غروب راه رفتم بجائی نرسیدم فهمیدم راه را گم کرده ام به بیابان بی پایانی رسیدم سوای حنظل چیزی در آن نبود از شدت گرسنگی و تشنگی قریب پانصد حنظل شکستم شاید یکی از آنها هندوانه باشد نبود تا هوا روشن بود در اطراف صحرا گشتم شاید آبی یا علفی پیدا کنم.

از خود ناامید شد

تا آنکه کاملاً مأیوس شدم تن به مرگ دادم و گریه می کردم ناگاه مکان بلندی بنظر آمد به آنجا رفتم چشمه آبی یافتم تعجب کردم در بلندی چشمه آب چگونه

است شکر خدا را بجا آوردم با خود گفتم آب بیاشامم و وضو گرفته نماز کنم اگر مردم نماز کرده باشم بعد از نماز عشا هوا تاریک شد و تمام صحرا از جانوران و درندگان و صداهای غریب پر شد بسیاری از صداها را می شناختم مثل شیر و گرگ و بعضی از دور چشمانشان مثل چراغ می نمود و چون بسیار رنج برده بودم باکی از مردن نداشتم خوابیدم وقتی بیدار شدم که هوا بواسطه طلوع ماه روشن و صداها خاموش شده بود و من در نهایت ضعف و بیحالی در این حال سواری نمایان شد با خود گفتم این سوار مرا خواهد کشت زیرا چیزی ندارم و خشم خواهد کرد لامحاله زخمی خواهد زد.

کمک غیبی رسید

پس از رسیدن سلام کرد جواب دادم مطمئن شدم فرمود چه می کنی اشاره بحالت خود کردم فرمود در جنب تو سه عدد خربزه است چرا نمی خوری من چون از پاره کردن حنظلها ناامید از هندوانه بودم تا چه رسد بخربزه گفتم مرا سخریه مکن بحال خود واگذار فرمود تو بعقب نگاه کن نظر کردم بوته دیدم که سه خربزه بزرگ داشت فرمود به یکی از آنها سد جوع کن نصف یکی را صبح بخود و نصف دیگر را با خربزه صحیح همراه ببر و از این راه بخط مستقیم روانه شو فردا قریب بظهر نصف خربزه دیگر را بخور و یک خربزه را مصرف مکن به کارت می آید نزدیک غروب بسیاهی خیمه خواهی رسید آنها ترا بقافله خواهند رسانید پس از نظرم غایب شد.

من برخاستم یکی از خربزه ها را شکستم آن را خوردم و مانند آن نخورده بودم و دو خربزه را برداشته روانه شدم تا از روز ساعتی برآمد نصف خربزه دیگر را خوردم و نصف دیگر را وقت گرمی ظهر خوردم نزدیک غروب از دور خیمه ئی دیدم چون اهل خیمه مرا از دور دیدند بسویم دویدند و مرا بسختی گرفته و به خیمه بردند هر چه عبری داد می زدند آنها فارسی بودند نمی فهمیدند تا نزد بزرگ اهل خیمه بردند خیال می کردند من جاسوسم او با خشم گفت از کجا می آئی من بهر حيله بود کیفیت خروج روز گذشته را از مشهد حالی کردم گفت ای سید کاذب اینجاها که تو می گوئی متنفسی عبور نمی کند مگر تلف خواهد شد و جانوران او را خواهند درید علاوه آن قدر مسافت که تو می گوئی مقدور کسی نیست که در این زمان طی کند زیرا از راه متعارف تا مشهد سه منزل و از راهیکه تو گوئی منزلها خواهد و راست بگو وگرنه ترا با شمشیر می کشم و شمشیر خود را کشید در این حال خربزه از زیر عبای من نمایان

شد گفت این چیست تفصیل را گفتم تمام حاضرین گفتند در این صحرا ابداً خربزه‌ای نیست خصوصاً این قسم که تاکنون ندیده‌ایم پس بعضی ببعضی دیگر رجوع کردند و بزبان خود گفتگوی زیادی کردند گویا مطمئن شدند که این خرق عادتست پس آمدند و دست مرا بوسیدند و در صدر مجلس جا دادند و مرا حرمت کرده جامه‌های مرا برای تبرک بردند جامه پاکیزه برایم آوردند دو شب و دو روز مهمانداری کردند روز سیم ده تومان به من دادند و سه نفر با من فرستادند و مرا بقافله رسانیدند.

۳۵- مباحثه شدید دو نفر

شیخ ابوالقاسم حاسمی در عصر صفوی با رفیع‌الدین از عامه در همدان مصاحبت داشتند و با هم در مذهب شوخی می‌کردند حاسمی رفیع را ناصبی و او حاسمی را رافضی می‌خواند تا آنکه روزی در مسجد همدان شوخی جدی شد و رفیع در فضل آن دو استدلال کرد و حاسمی علاوه بر پاسخ دلائل بر افضلیت علی آورد آخر الامر کار بجائی رسید که هیچیک قبول نکردند و رفیع گفت هر کس از در مسجد وارد و هر چه حکم کرد قبول داریم حاسمی با اینکه اهل همدان آن وقت سنی بودند مگر اندکی معذالک قبول کرد بعد از قبول شرط بی فاصله جوانی وارد شد و آثار جلالت و سفر از او ظاهر بود بعد از گردش در مسجد نزد ایشان آمد رفیع‌الدین از جا برخاست بعد از سلام جریان را گفت و عقیده خود را نیز بیان کرد و او را قسم داد که اظهار عقیده کند آن جوان بیدرنگ این دو بیت را خواند:

متی اقل مولای افضل منهما اکن للذی فضله متنقصا
 ألم تر ان السیف یرزى بسحده مقالک هذا السیف احد من العصا

یعنی هر زمان گویم مولایم از آن دو برتر است می‌باشم برای آنکه او را برتری دادم کم‌کننده فضائل آیا ندیدی شمشیر با تیزیش گفته ترا می‌زند این شمشیر از عصا تیزتر است.

و چون جوان از خواندن این دو بیت فارغ شد و ابوالقاسم و رفیع‌الدین در تحیر بودند و از فصاحت و بلاغت او خواستند از حال او جستجو کنند و از نظر ایشان غایب شد و اثری از او ندیدند و رفیع‌الدین چون این امر غریب را دید مذهب باطل خود را ترک کرد و مذهب دوازده امامی اختیار کرد.

۳۶- امام مال را قبول نکرد

اسحاق بن حامد کاتب گوید در قم بزازی از مومنین شریکی داشت از مرجئه (از اهل سنت) پس جامه نفیسی بدست آنان افتاد آن مومن گفت این جامه شایسته مولای منست شریکش گفت من مولای ترا نمی شناسم لکن در این جامه اختیارداری هر چه کنی آن مرد جامه را خدمت امام فرستاد چون جامه به حضرت رسید آن را از طرف طول نصف کردند نصف آن را برداشتند و نصف دیگر را رد کردند و فرمودند ما را در مال مرجئی حاجتی نیست.

۳۷- خانه امام صادق در مدینه

(نجم ۲۰۵) حسن بن وجنا گوید من زیر ناودان کعبه در حج پنجاه و چهارم بعد از نماز عشا در سجده بودم و تضرع و دعا می کردم (که حجت را ببینم) دیدم کسی مرا حرکت می دهد برخاستم دیدم کنیز زردچهره لاغر اندام چهل ساله در جلوم براه افتاد بدون سؤال تا خانه خدیجه آمد و آنجا اطاقی بالای پله های بود که در وسطش دیواری داشت کنیز بالا رفت صدائی آمد ای حسن بالا بیا من بالا رفته ایستادم صاحب الامر فرمود ای حسن آیا پنداشتی بر ما مخفی هستی والله در هر حجی من با تو بودم پس بیهوش شدم و بر رو افتادم بعد از بخود آمدن برخاستم فرمود ای حسن در مدینه ملازم خانه جعفر بن محمد باش و ترا طعام و شراب و پوشاک مهموم نکند آنگاه دفتری به من عطا کرد که در آن دعای فرج و صلوات بر آن حضرت بود فرمود با این دعا دعا کن و با این صلوات درود بر من بفرست و آن را جز بدوستانم مده و ترا خداوند توفیق می دهد گفتم ای مولایم آیا ترا بعد از این نخواهم دید فرمود هرگاه خداوند بخواهد می بینی بعد از حج برگشتم و ملازم خانه امام صادق شدم و جز برای سه کار بیرون نمی رفتم برای تجدید وضو یا خوابیدن یا افطار کوزه خود را پر آب می دیدم و بالای آن گرده نانی بود با آنچه آن روز میل داشتم و آن را می خوردم و مرا کافی بود لباس زمستانی در زمستان و تابستانی در تابستان حاضر بود و من بخانه در روز آب می بردم و می پاشیدم و کوزه را خالی می گذاشتم و طعامی بخانه می بردم و مرا به آن حاجتی نبود پس آن را تصدق می دادم تا کسی از اسرار آل عصمت آگاه نگردد (آری آن خانه اکنون به مدرسه امام صادق عادل مشهور است و درش بسته است شاید ملازم داشته باشد).

۳۸- جریان چهل چهارشنبه

نجم (۳۶۱) شیخ حسن رحیم در نجف به درد سینه و فقر گرفتار بود و جهت تحصیل روزی باطراف نجف می‌رفت و با این حال دلش بزنی از اهل نجف مایل بود و بعلت فقرش باو نمی‌دادند از غم فقر و مرض سینه و امتناع زن عزم اربعین مسجد سهله کرد زیرا اهل نجف هر کس کاری را سخت می‌دید چهل شب چهارشنبه ملازم مسجد سهله می‌شد به مسجد کوفه می‌رفت صاحب‌الامر را بهر جوری بود ملاقات می‌کرد به مقصد می‌رسید شیخ حسن گوید چهل شب چهارشنبه مواظبت کردم شب آخر شب تاریکی از شبهای زمستان بود باد تندی می‌وزید، با اندکی باران من در دکه بشرقیه مقابل در سمت چپ نشسته بودم و جهت خونیکه از سینه‌ام می‌آمد داخل مسجد نمی‌شدم و چیزی نداشتم اخلاط را بگیرم و انداختن آن در مسجد جایز نبود و چیزی هم نداشتم خود را از سرما بپوشم.

سینه‌اش تنگ شد یاوه گفت

با غم فراوان دنیا در چشمم تاریک شد فکر می‌کردم شبها تمام شد و این شب آخر است نه کسی را دیدم و نه فوجی رسید و با این سختی چهل چهارشنبه پیاده مریض آمدم و نتیجه ندیدم در این فکر آتشی روشن کرده و قهوئی از نجف آورده بودم عادت داشتم و خیلی کم بود ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد و مکدر شدم با خود گفتم این عرب دهاتی می‌آید قهوه مرا بخورد امشب بی قهوه می‌مانم غمم زیادتر شد او رسید و سلام کرد نام مرا برد و مقابلم نشست تعجب کردم از کجا نام مرا می‌داند گمان کردم از دهاتیهای اطراف نجف است که گاهی برای کسب نزد آنها می‌روم پرسیدم از کدام طایفه عربی گفت از بعضی ایشانم من اسم طوایف عرب را که دور نجف‌اند بردم گفت از آنها نیستم مرا بغضب آورد از روی مسخره گفتم آری تو از طریطره‌ئی (لفظ بی‌معنا) هستی و تبسم کرد و گفت بر تو (که مریضی) حرجی نیست من از هر کجا باشم. ترا چه باعث شده اینجا رو آوری گفتم این سؤال بتو نفعی هم ندارد گفت بتو چه ضرر دارد که مرا با خبر کنی.

امام را دید و شناخت

از حسن اخلاق و شیرینی سخن او بشگفت آمدم و چنان مرا مجذوب خود کرد که هر چه سخن می‌گفت محبتم باو زیادتر می‌شد پس برایش از تشن سبیل ساختم و به او دادم گفت تو آن را بکش من نمی‌کشم در فنجان قهوه ریخته باو دادم گرفت

اندکی خورد و (تبرک کرد) به من داد گفت تو آن را بخور گرفتم و خوردم و هر لحظه محبتم به او زیادتر می شد گفتم برادر امشب خدا ترا برای من فرستاده تا مونس من باشی آیا با من می آئی نزد مقبره مسلم بنشینیم گفت می آیم حال خبر خودت را بگو گفتم ای برادر واقعه را برایت نقل می کنم من از روزی که خود را شناختم بغایت فقیرم با این حال چند سالست از سینه ام خون می آید علاجش را نمی دانم و عیال هم ندارم دلم به زنی از محله خودم در نجف مایل شده از فقر میسر نشد و مرا این ملاحی ملعونین مغرور کرده گفتند جهت حوائج خود به صاحب الزمان متوجه شو و چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه بیتوته کن آنجناب را خواهی دید و حاجتت را خواهد برآورد و این شب چهارشنبه آخر است و چیزی ندیده ام و این همه زحمت کشیده ام این بود سبب آمدنم به اینجا و این بود حاجتم و من از آن بزرگوار غافل بودم فرمود اما سینه تو عافیت یافت و اما آن زن را بزودی خواهی گرفت و اما فقرت بحال خود باقی است تا بمیری باز هم به این بیان و تفصیل متوجه نشدم گفتم آیا بسوی قبر مسلم برویم گفت برخیز پس برخاستم و در جلوی روی من روانه شد چون وارد زمین مسجد شدیم گفت آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد نکنیم گفتم چرا پس نزد شاخص سنگی که میان مسجد است ایستاد و من پشت سرش به فاصله ایستادم پس تکبیرة الاحرام را گفتم و به فاتحه مشغول شدم ناگاه قرائت فاتحه او را شنیدم که هرگز از کسی چنان قرائتی نشینده بودم.

قرائت صاحب الامر

از حسن قرائتش با خود گفتم شاید او صاحب الزمانست و پاره از کلمات از او شنیدم که بر این امر دلالت می کرد ناگاه بسوی او نظر کردم از خطور این احتمال در دلم به اینکه آن جناب در نماز بود دیدم نور عظیمی آن حضرت را فرا گرفته بنحویکه مرا از تشخیص شخص او مانع شد و قرائتش را می شنیدم و بدنم می لرزید و از بیم حضرتش نتوانستم نماز را قطع کنم پس به هر جور بود نماز را تمام کردم و نور از زمین بالا می رفت پس به گریه و زاری و عذرخواهی مشغول شدم از سوء ادبیکه در مسجد با جنابش کرده بودم و گفتم ای آقای من وعده شما راست است وعده دادی با هم به قبر مسلم برویم در بین سخن نور متوجه قبر مسلم شد من متابعت کردم و آن نور داخل قبه مسلم شد و در فضای قبه قرار گرفت و پیوسته چنین بود و مشغول بگریه و ندبه بودم تا آنکه فجر طالع شد و آن نور عروج کرد چون صبح شد به سخن

حضرت توجه کردم که اما سینه‌ات شفا یافت دیدم سینه‌ام خوب شده و سرفه نمی‌کنم و هفته نکشید که اسباب تزویج آن دختر فراهم شد **مِنْ حَيْثُ لَا أُحْتَسِبُ** ولی احتیاجم به حال خود باقی است. چنانکه آن جناب فرمود **الْحَمْدُ لِلَّهِ**.

۳۹- سفارش امام درباره پدر

آقای شیخ باقر گوید در نجف دلاکی پدر پیری داشت که از خدمت او غافل نمی‌شد حتی او را به مستراح می‌برد و بجایش برمی‌گردانید و شبهای چهارشنبه به مسجد سهله می‌رفت تا اینکه رفتن به مسجد را ترک کرد سبب ترک را پرسیدم گفت چهل چهارشنبه رفتم چهارشنبه آخر تا نزدیک غروب میسر نشد وقت غروب تنها روانه شدم ثلث راه باقی بود و شب مهتابی بود دیدم عربی به اسبی سوار رو بمن آمد با خود گفتم مرا برهنه خواهد کرد او بزبان عرب بدوی با من سخن گفت و از مقصدم پرسید گفتم مسجد سهله فرمود با تو از خوردنی چیزی هست گفتم نه فرمود دست در جیب کن گفتم در آن چیزی نیست باز آن سخن را بتندی تکرار کرد (تا نشانی باشد) دست به جیب خود کردم مقداری کشمش یافتم که برای طفلم خریده بودم و یادم رفته بود آنگاه فرمود **أَوْ صِيكَ بِالْعُودِ** سه بار و عود بلسان عرب بدوی پدر پیر را گویند یعنی پیرت سفارش می‌کنم و از نظرم غایب شد دانستم که او مهدیست و آن جناب راضی به مفارقت من از پدر نیست حتی در شب چهارشنبه پس دیگر به مسجد نرفتم.

۴۰- تلاوت قرآن در حرم علی علیه السلام

معجزه (۳۵) میرزا زین العابدین سلماسی گوید وارد حرم مطهر مولای متقیان شدم دیدم جناب آقای بحرالعلوم از بالای سر مبارک با یک حالت دگرگون و شتاب زدگی می‌آید و زمرمه دارد.

چه خوشست صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن برخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن
میرزای لاهیجی گوید از وضع بحرالعلوم تعجب کردم دامنش را محکم گرفتم
گفتم تا حقیقت مطلب را نگوئید دست بر ندارم گفت چون بالای سر مبارک رسیدم
دیدم مولای انس و جان بقیه‌الله بالای سر مقابل ضریح نشسته تلاوت قرآن می‌کند
چون مرا دیدند برخاسته غایب شدند هوش از سرم پرید.

ذاب قلبی من اشتیاق لقاک روح جسمی فداک دام بقا ک
عمر رفت و در آرزو ماندم آرزوی تو می‌برم بر خاک

دل ز هجر رخ تو شد مجروح
آه و افغان که ارمغان منست
ناله ام گشته شهرة آفاق
یا دلم را ز وصل کن خوشحال
یا مرا سوی کوی خویش بخوان
من نجویم بجز لقای رخت
مرهم وصل نه بسینه چاک
از زمین شد بلند بر افلاک
آه و سوزم شد از سمک بسماک
یا ز نقش حیات نامم پاک
یا بیا و مدار از کس پاک
لیس فی میتی سوی لقیاک

۴۱- حج صاحب الامر علیه السلام

نجم (۳۱۹) مسعودی در اثبات الوصیه روایت کرده که امام حسن عسکری والدۀ خود را در سنه ۲۵۹ فرمود حج کند و او را خبر کرد به آنچه در سنه ۲۶۰ به حضرت صاحب خواهد رسید و صاحب الامر را حاضر نمود و باو وصیت کرد و به آنجناب اسم اعظم و مواریث و سلاح را تسلیم کرد و مادر ابی محمد با صاحب الامر بسوی مکه بیرون شدند ابوعلی متولی خرج گوید چون بعضی از منازل رسیدند اعراب به قافله برخوردند و از شدت خوف و کمی آب خبر دادند و بیشتر مردم قافله برگشتند مگر کسانی که در ناحیه (وابستگان بحضرت) بودند و ایشان بسلامتی عبور کردند (و نامه امام زمان و ادبیات آن حضرت در مرثیه شیخ مفید در نجم الثاقب ۳۲۵، نوشته ۲۳ ذیحجه ۴۱۲)

۴۲- از کشتن رها شد

۵۱ بحا (۳۰۴) ابوالحسن بن ابی مبغل کاتب گوید من کاری از جانب ابی منصور وزیر عهده دار شدم او بر من خشم گرفت که از ترس پنهان شدم او بجستجوی من درآمد پس از مدتی پنهان و هراسان قصد کردم بمقابر قریش حرم کاظمین روم و شب جمعه بمانم دعا کنم و شب بارانی و باد بود از ابو جعفر قیم خواستم که درهای روضه منوره را ببندد و سعی کند حرم خالی باشد تا ایمن باشم او درها را بست و شب نصف شد و آن قدر باد و باران بود که رفت و آمد قطع شد و من دعا و زیارت و نماز می کردم ناگاه صدا پائی از سمت مولایم موسی علیه السلام شنیدم دیدم مردی زیارت می کند بر آدم و انبیاء اولوالعزم سلام داد و بر امامان یک به یک سلام داد تا به صاحب الزمان رسید و به او سلام نداد من تعجب کردم گفتم شاید او را فراموش نموده یا نمی شناسد یا مذهب دیگری دارد بعد دو رکعت نماز خواند و رو بمرقد ابی جعفر کرد و زیارت خواند و سلام داد و دو رکعت نماز بجا آورد من از او خائف

شدم زیرا نمی شناختم و او جوانی بود کامل با لباسی سفید و عمامه و تحت الحنک و ردائی بر شانه رو به من کرد گفت ای حسن بن ابی مبغزل تو کجائی از دعای فرج گفتم آن کدامست فرمود دو رکعت نماز می کنی و می گوئی **يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُوَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَلَمْ يَهْتِكِ الْبَيْتَ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يَا مُنْتَهَى كُلِّ نَجْوَى وَيَا غَايَةَ كُلِّ شَكْوَى يَا عَوْنَ كُلِّ مُسْتَعِينٍ يَا مُبْتَدَأَ الْبَلْغَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبَّاهُ دَهْبَارِ يَا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ دَهْ بِرَأْسِئِكَ بِحَقِّ هَذَا الْأَسْمَاءِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَّا مَا كَشَفَتْ كُرْبِي وَنَفْسَتْ هَمِّي وَفَرَجَتْ غَمِّي وَأَصْلَحَتْ حَالِي.**

بعد هر چه خواهی دعا کن و حاجتت را بطلب و روی راست را به زمین گذار در سجده صد بار بگو.

يا محمدُ يا عليُّ يا عليُّ يا محمدُ اِكْفِيَانِي فَاِنْكُمَا كَافِيَايَ وَانصُرَانِي فَاِنْكُمَا ناصِرَايَ

و روی چپ را بگذار صدبار بگو ادرکنی و بسیار بگو الغوث تا یک نفس و سر خود را بردار که خداوند به کرم خود حاجت ترا انشاءالله بر می آورد.

در حرم کاظمین

گوید من به نماز و دعا مشغول شدم و او بیرون شد چون فارغ شدم نزد ابو جعفر رفتم تا از حال آن جوان بپرسم که چگونه داخل شده دیدم درها بسته تعجب کردم گفتم شاید دری در اینجا بوده که من نمی دانستم خود را به ابی جعفر رسانم او در چراغ خانه بود از کیفیت دخول آن مرد پرسیدم گفت درها قفل است چنانکه می بینی او را از جریان آگاه کردم گفت این مولای ما صاحب الزمان صلوات الله علیه است و مکرر آن جناب را در مثل چنین شبی در وقت خالی بودن روضه دیده ام تاسف خوردم بر آنچه از من فوت شده و نزدیک طلوع بیرون شدم و بکرخ بغداد رفته پنهان شدم همان روز به چاشت نرسیده یاران ابن صالحان جوئیای ملاقات و از اصدقاء من

با دعا نجات یافت

از حال من پرسیدند و امانی از وزیر برایم با چند منصب آوردند پس من با امینی نزدش رفتم برخاست و مرا در آغوش گرفت بطوریکه معمول نبود گفت جانم بجائی رسید که از من به صاحب الزمان شکایت کنی گفتم درخواست دعائی از آن حضرت کردم گفت وای بر تو دیشب (جمعه) در خواب مولایم صاحب الزمان را

دیدم مرا امر به نیکی تو کرد و بر من سخت گرفت بطوریکه ترسیدم کیفر شوم گفتم لا اله الا الله شهادت می دهم که ایشان امامان برحقند و منتهای حق، دیشب مولای خود را در بیداری دیدم و مرا چنین و چنان فرمود و جریان را گفتم تعجب کرد که آن حضرت به من چنین لطفی فرموده‌اند و مرا به برکت مولایم تکریم نمود.

۴۳- رسیدن مجلسی خدمت امام

نجم (۳۳۵) آخوند ملا محمد تقی مجلسی گوید در اوائل بلوغ رضای خدا را بسیار طالب بودم و در کسب آن سعی می‌کردم و در یاد امام زمان قرار نداشت تا آنکه بین خواب و بیداری در مسجد جامع قدیم اصفهان نزدیک در طنابی مدرس کنونی صاحب‌الامر را ایستاده دیدم بر حضرت سلام کردم خواستم پای مبارکش را ببوسم نگذاشت پس دست مبارکش را بوسیدم و از آن جناب مسائل مشکله را پرسیدم یکی آن بود که من وسواس در نماز داشتم یا خود می‌گفتم وظیفه‌ام این نیست و قضا و قدر می‌کردم و نماز شب برایم میسر نبود و از شیخ بها از حکم آن پرسیدم گفت بجای آن یک نماز قضای ظهر و عصر و مغرب بجای نماز شب بجا آور من چنان می‌کردم و از حضرت حجت پرسیدم آیا نماز شب بخوانم فرمود نماز شب مکن و چنان کن که می‌کردی و مسائل دیگر را پرسیدم آنگاه گفتم ای مولا مرا فراهم نمی‌شود همیشه خدمت شما برسم به من کتابی بدهید که به آن همیشه عمل کنم فرمود برای تو کتابی به مولا محمد تاج دادم (و من در خواب او را می‌شناختم) برو بگیر من از در مسجدیکه مقابل آن جناب بود به سمت دار بطیخ (محلّه‌ایست در اصفهان) بیرون شدم چون به آن شخص رسیدم گفت ترا صاحب‌الامر نزد من فرستاده گفتم آری پس از بغلش کتابی کهنه بیرون کرد و به من داد چون باز کردم دیدم کتاب دعا است بوسیدم و بر چشم نهادم و بسوی صاحب‌الامر برگشتم بیدار شدم و کتاب با من نبود.

عَظَمَتْ صَحِيفَهُ سَجَادِيَّهٗ

شروع بتضرع و ناله و گریه کردم تا طلوع فجر پس از نماز و تعقیب فارغ شدم بدلم افتاد که محمد تاج شیخ بها است و نامیدن حضرت او را بتاج بجهت شهرت اوست در علما پس به مدرس رفتم دیدم او بمقابله صحیفه کامله مشغولست و خواننده سید صالح امیر ذوالفقار گلپایگانی بود ساعتی نشستم تا از گفتگوی سند صحیفه فارغ شد ولی بجهت غم خود سخن آنان را نفهمیدم و گریه می‌کردم و نزد شیخ رفتم خواب خود را گفتم و بجهت فوت کتاب گریه کردم شیخ گفت ترا بعلموم

الهیة و معارف یقینیه و آنچه خواستی بشارت باد و بیشتر صحبت من با شیخ در تصوف بود و او به آن میل داشت پس قلبم ساکت نشد و با گریه و تفکر بیرون شدم و به دلم افتاد به آن سمتی که در خواب رفته‌ام بروم چون به محله دار بطیخ رسیدم مرد صالحی بنام آقا حسن ملقب بتاح را دیدم سلام کردم گفت با فلان کتب و نفیسه نزد منست که هر که طلبد از آن می‌گیرد و بشرط وقف عمل نمی‌کند و تو عمل می‌کنی بیا به این کتب بنگر هر چه محتاجی بگیر پس به کتابخانه او رفتم اول کتابیکه به من داد همان کتابی بود که در خواب دیده بودم پس شروع به گریه و ناله کردم و گفتم مرا بس است و بخاطر ندارم که خواب را باو گفتم یا نه و نزد شیخ آمدم و با نسخه او که جد پدر او نوشته بود مقابله کردم و جد پدر او از شهید نوشته بود که با نسخه ابن سکون و ابن ادریس مقابله کرده بودند.

و نسخه‌ایکه صاحب‌الامر به من بخشید از خط شهید نوشته بود و با آن نسخه در متن و حاشیه برابر بود چون از مقابله فارغ شدم مردم در مقابله نزد من آمدند و به برکت صاحب‌الامر صحیفه کامله در شهرستان مثل آفتاب در هر خانه مشهور شده بویژه در اصفهان زیرا که اکثر مردم اهل دعا شدند و بسیاری مستجاب الدعوه شدند و این آثار معجزه‌ایست از صاحب‌الامر و آنچه خداوند به سبب صحیفه به من داد ناشمار است و آن بزبور آل محمد و انجیل اهل بیت ملقب شده.

۴۴- ملاقات در مسجد سهله

معجزه ۷۹) میرزا هادی حسینی خراسانی گوید فاضل ارجمند شیخ محمد تقی مازندرانی فرمود در جوانی هر وقت به نجف می‌رفتم در مسجد سهله اعتکاف می‌کردم و معنویتی که در آنجا می‌دیدم در سایر مساجد نمی‌یافتم همیشه در حجره فوقانی مقام شریف معروف بمقام مهدی بیتوته می‌کردم چون پدرم فوت کرد بعد از سال او اهل بیت را بزیارت نجف بردم و سپس به مسجد سهله رفتم و در حجره بالا جای خالی نبود طرف شرقی مسجد حجره خالی بود.

گرفتم در همین اثنا مردی پیش آمد و گفت مهمان نمی‌خواهد؟ گفتم بسم الله بفرمائید ولی بعد فکر کردم که من جز نان جو و کمی خرما چیز دیگری ندارم و چگونه از او پذیرائی بنمایم چیزی نگذشت که گفت ما زن همراه داریم من فوری گفتم پس من باید بیرون بروم؟ گفت اگر لطف کنید ما در عوض دو حجره خالی بشما می‌دهم. قبول کردم آمد و در حجره بالای مقام را خالی کردند من در یک اطاق

نشستم چند نفر از طلاب آمدند و در حجره دیگر نشستند و شنیدم با همدیگر می‌گویند «ان الارض لله یورثها من یشاء» (یعنی زمین از آن خداست و به هر کس که می‌خواهد می‌دهد) از آنها پرسیدم قصه چیست؟ گفتند ما اول در این دو حجره بودیم شمس الدوله آمد چون این دو اطاق بهتر از بقیه حجرات می‌باشد نوکرهای شمس الدوله با خدمه مسجد ما را از حجره‌ها بیرون کردند ولی معلوم شد که یکی از همراهان شمس الدوله پا درد داشته و نمی‌توانسته از پله‌ها بالا برود، من فهمیدم که چرا اطاق من آمدند و این اطاقها را تخلیه کردند، به هر حال شب شد خوابیدم سحر برای تهجد بیدار شدم ساعت را نگاه کردم دیدم وقت برخاستن است، ناگاه صدای روح‌افزائی شنیدم که مناجات می‌کند ولکن در و دیوار مسجد گویا بزلزله و غلغله درآمده برخاستم درب اطاق را باز کردم دو دست بر در گذاشتم گوش فرا دادم که بینم این صدای مناجات از کجا می‌آید دیدم از پائین مقام است بیرون آمدم نظر کردم دیدم بزرگواری طرف شرقی مقام متصل بدیوار مقام در صحن مسجد در حال سجده مشغول مناجات است لرزه بر اندام افتاد نشستم گوش دادم بینم چه دعائی می‌خواند نفهمیدم و تشخیص ندادم مگر این کلمه را «طوارق اللیل و النهار» به همین حال که نشسته بودم و گوش می‌دادم شنیدم فرمود: «شیعتی» یقین کردم که حضرت ولی عصر امام زمان ارواحنا له الفدا است بی‌تاب شدم و بیهوش افتاده و دیگر نفهمیدم مگر نزدیک طلوع آفتاب بیدار شدم وضو گرفتم نماز صبح را بجا آوردم و تا مدتی از شنیدن آن مناجات و حالات در خود یک سرور و خوشوقتی مشاهده می‌کردم.

۴۵- در راه سامرا

معجزه (۸۵) عالم فاضل صدوق شیخ مهدی کابلی مجاور کربلا پسر حاج محمد گوید پدرم مکرر تعریف کردند که در جوانی بعبات مشرف شدم و دل پاک و پر از محبت خدا و ائمه داشتم سفر اول قصد کردم از کاظمین پیاده به سامرا روم در جستجوی همسفری برآمدم شب قافله‌ای را یافتم که فردا با ایشان بروم چون صبح شد به سراغ قافله رفتم گفتند الان حرکت کردند من از راه سامرا پرسیدم و با خود گفتم تند می‌روم و بقافله می‌رسم هر چه بیشتر دویدم کمتر بقافله رسیدم تا نزدیک شهر دجله رسیدم راه از آنجا از شط دجله جدا می‌شود و بطرف بیابان سمت جست (خان مشاهده) قرار دارد منتهی می‌گردد نزدیک دجله که رسیدم از قافله پرسیدم

گفتند همین الساعه بسوی خان مشاهده (منزل اول) حرکت کردند.

حاجی کابلی گوید جاده را گرفته و براه افتادم روزهای بلند و هوای گرم و پیاده و تنها ترس مرا گرفت تشنگی زور آورد کم کم گرما چشمم را تار کرد یقین به مرگ کردم با قلب شوریده بحضرت ولی عصر عجل الله فرجه توسل جستگم سیدی آیا راضی هستی در راه زیارت شما بمیرم

حضرت او را به مقصد رسانید

ناگاه دیدم سیدی به شکل لباس شوشتریها مرا صدا کرد با خوشحالی دو سه قدم بسویش رفتم فرمود ترا چه می شود آیا تشنه‌ئی؟ گفتم بلی تنگ آبی بدست داد آشامیدم و آهسته گفتم عجب آب سرد خوشگوار بود در این هوای گرم این آب را از کجا آورده است سپس فرمود گرسنه‌ام هستی گفتم خیلی راه رفته‌ام سفره‌ئی به من داد (گوینده گوید یاد ندارم پدرم راجع به سفره و خوراک چه گفت) در همین احوال سید بزرگوار فرمود کجا می خواهی بروی؟ گفتم سفر اول منست و می خواهم بزیارت عسکرین (سامرا) مشرف شوم ولی راه را نمی دانم هر چه تند می روم بقافله رسم نمی توانم بالاخره اگر شما نبودید از تشنگی و گرسنگی از بین می رفتم فرمود منم قصد زیارت دارم با هم می رویم

بمراکش رسید

چند قدمی بیشتر راه نرفته بودیم و جز همین گفتگوها صحبت دیگری نکردیم که فرمود رسیدیم این سامره است نظر کردم دروازه را مقابل خود دیدم گفتم عجب چشمم تار شده بود وگرنه از اول می دیدم و این قدر نمی ترسیدم با همدیگر وارد شهر شدیم و به صحن مطهر رسیدیم فرمود بیا نزدیک حوض وضو بگیر وضو گرفتم و خود را بایشان رسانیدم وارد حرم شدیم من کتاب زیارت نداشتم فرمود من زیارت می خوانم تو هم با من بخوان گویا زیارت امین الله را خواندند فرمود برو آنجا نماز کن چون ظهر شده بود نماز ظهر و عصر و زیارت را خواندم بعد از فراغ به جستجوی آقا برآمدم آنچه دور حرم و ضریح و رواق گشتم او را ندیدم از کفشدار پرسیدم گفتم سیدی باین لباس و عمامه یک ساعت قبل با هم آمدیم بیرون شد یا نه؟ گفت خبر ندارم نمی فهمم چه می گوئی بهر حال به سرداب مقدس رفتم جویا شدم آنجا هم نبود با خود گفتم شاید حتماً زیارت کرده و فوراً مراجعت کردم با تعجب گفتم این شوشتریها چقدر بی کمالند چرا باید به همین یک سلام مختصر اکتفا کنند.

چند دلیل بر این معجزه

این بود تا قافله را که چند نفر آشنا در آن بود بعد از دو سه روز جستم و هنوز هم از جریان واقعه ملتفت نشده بودم زیارت کامل کردیم و تصمیم مراجعت به کاظمین را با همراهی قافله گرفتم از دروازه که بیرون آمدیم چند صد قدم راه رفتیم بشط آب رسیدیم پرسیدم اینجا کجاست برای چه از این راه آمدیم من در آمدن ابداً از نهر آبی عبور نکردم گفتند چه می گوئی؟ راه کاظمین همین است باید شط دجله را گذشت گفتم سه چهار روز پیش من از کاظمین پیاده آمدم هیچ چیز را از آب ندیدم اهل قافله بحرnfهای من گوش می دادند گفتند حتماً تو از راه خاک ایران از بعقوبه آمده بودی وگرنه ممکن نیست از آب نگذری بهر حال من متفکر از نهر دجله با قایق عبور کردم چندین ساعت راه رفتیم تا عصری بجائی رسیدیم پرسیدم اینجا کجاست گفتند

به ملاقات حضرت یقین گرد

منزل اول است باید امشب اینجا بخوابیم گفتم چه وقت به کاظمین می رسیم معلوم شد دو منزل دیگر تا کاظمین راهست تعجبم زیادتر شد فردا را هم پیاده رفتیم تا عجلی بنام دجیل رسیدیم پس از اندکی استراحت حرکت کردیم نزدیک غروب بخان مشاهده رسیدیم شب را ماندند فردا راه پیموده تا لب شط که وقت آمدن نزدیک همانجا به سید بزرگوار همسفر شدم رسیدیم و خوب آنجا را شناختم کم کم فهمیدم از این مکان در مدت کوتاه با فاصله چند قدم به شهر سامره رسیدم و دیگر از شط و دجله هم عبور نکرده بودم پس یقین کردم که آن عالیجناب راهنمای دنیا و آخرت حضرت حجت بودند بر بی قابلیتی خود تاسف خوردم از اینکه چرnf فهمیدم و چگونه این نعمت عظمی را به آسانی از دست دادم دریغ گفته و آه و ناله سر دادم.

همه طالبان کمال تو
 بامید روز وصال تو
 همه ی خلائق انس و جان
 شده بهره ور ز نوال تو
 ز غیاب تو همه محضر
 شب و روز ذاکر حال تو
 توئی رهنما و حسیب ما
 همه روز و شب به خیال تو

همه عاشقان جمال تو
 همه تشنه ی آب زلال تو
 همه ی جهان و کون و مکان
 ز فرشتگان و ز قدسیان
 همه منتظر توئی منتظر
 بتو شیعیان همه مفتخر
 تو شفیع ما و طیب ما
 توئی مقتدا و حسیب ما

تو ولیّ والی سرمدی
 تو که قائم آل محمدی (ص)
 به ورود تو همه آنیا
 به قیام تو همه اولیا
 همه معجزات پیبران
 شرف و مقام مقربان
 تو امید همه تو پناه همه
 تو ضیاء مهربی و ماه همه
 چه شود بما گذری کنی
 به قیام خود خبری کنی
 شده مات و صفی تو عاقلان
 ننوان (مُقَدِّم) ناتوان

به زوّارش توجه دارد

نجم (۳۴۷) ملا زین العابدین سلماسی نقل کرده از متولی قلعه سامرا میرزا محمد باقر که مردی از عجم بزیارت عسکرین آمد هوا بسیار گرم بود و کلیددار در رواق وسط روز می خواست بخوابد و درها را بسته مهبای خواب شد صدای پای زوار را شنید در را باز کرد خواست علی‌الرسم زیارت بخواند آن زائر به او گفت این یک اشرفی را بگیر و مرا به حال خود گذار تا با توجه زیارتی بخوانم کلیددار قبول نکرد گفت قاعده را بهم نمی‌زنم آن زائر اشرفی دوم را داد باز او خودداری کرد اشرفی سوم را داد او امتناع کرد زائر با دل شکسته گفت به فدای شما شوم می‌خواستم شما را با خضوع و خشوع زیارت کنم شما می‌دانید که او مرا منع کرد کلیددار او را بیرون کرده در را بست بگمان آنکه او بر می‌گردد و هر چه خواهد به او می‌دهد و به طرف رواق شرقی رفت دید سه کس رو به او می‌آیند یکی قدری جلوتر است و دومی از سومی جلوتر در سن کوچکتر است و بدست او یک قطعه نیزه پیکان دار است آنکه نیزه داشت خشمناک با چشم قرمز نیزه را به قصد زدن کلیددار حرکت داد فرمود ای ملعون گویا آن شخص به خانه و زیارت تو آمده که او را منع کردی در این حال آنکه از همه بزرگتر بود فرمود همسایه تست با او مدارا کن.

نیزه‌دار خودداری کرد بار دیگر به خشم آمد و همان را فرمود باز آن بزرگتر منع

کرد تا بار سوم نیزه را حرکت داد کلیددار افتاد غش کرد خویشان آمده در را از پشت باز کردند و او را به خانه بردند پس از دو روز بهوش آمد و قصه خود را با زائر بیان کرد و گفت سوختم آب بر او ریختند تا آخر دید پهلویش بقدر درهمی سیاه شده می گفت صاحب نیزه پهلویم زده او را به بغداد بردند مفید نشد و به بصره بردند از پزشکها حاذقی گفت آن چاره ندارد گمان دارم که او به یکی از اولیا اهانت کرده و آخر آن مرد در بغداد مرد و نامش حسان بود.

۴۷- مکاشفات سیدبن طاوس

نجم (۲۴۵) علی بن طاوس در رساله مضایقه گوید من با برادر خود محمد آوی از حله ۱۷ جمادی الاخر سنه ۶۴۱ متوجه نجف شدیم شب با اصحاب در دوره ابن سنجار ماندیم فردا چهارشنبه حرکت کردیم ظهر امیرالمومنین را زیارت کردیم شب من توفیق و حال خوشی یافتیم و علامات قبولی دیدم محمد آوی آن شب بخواب می بیند گویا لقمه‌ئی در دست منست و به او می گویم این لقمه از دهان مولایم مهدیست قدری از آن به او دادم شب را بفضل خدا بنوافل مشغول صبح داخل روضه منوره مولا علی شدم از فضل خدا و توجهات مولا آن قدر بر من مکاشفات شد که نزدیک بود بر زمین افتم و به حدی به من احسان نمود که مشرف به هلاکت شدم در این حال محمد بن کنیله آمد سلام کرد من حال نظر کردن به او را نداشتم و او را و غیر او را نشناختم و برایم مکاشفات جلیله و بشارات جمیله تجدید شد و برادرم محمد آوی مرا به چند چیز که دیده بود بشارت داد از آن جمله در خواب دیده بود گویا کسی خوابی برای او نقل می کند می گوید دیدم سید سواره است و تو با دو سوار دیگر به آسمان رفتید تو می دانی یکی از آن دو سوار کی بود تو گفستی نمی دانم سید که حاضر بود گفت یکی از آن دو صاحب الامر بود.

و او ه محل ایه نزدیک ساوه است و سید او را به جهت تقوی برادر خواند

۴۸- طبابت صاحب الامر

سید فضل الله راوندی در دعوات از بعضی صالحین نقل کرده که در بعضی اوقات قیام به نماز سخت گردید این امر مرا محزون کرده بود پس صاحب الامر را بخواب دیدم فرمود بر تو باد به آب کاسنی زیرا خدا بر تو این کار را آسان می کند و من زیاد آب کاسنی خوردم و قیام بنماز برایم آسان گردید.

۴۹- او را به حج رسانید

۵۳/ بحار ۳۰۰) مجلسی علیه‌الرحمه نقل کرده از شیخ قاسم که او زیاد حج می‌کرد روزی از راه خسته زیر درختی خوابیدم خوابم طول کشید حجاج از من دور شدند بعد از بیداری من راه را کم کردم و ندانستم به کدام طرف روم به صدای بلند داد زدم بقصد صاحب‌الامر یا اباصالح چنانکه سیدبن طاوس گفته در وقت گم شدن بگوئید من در بین اینکه داد می‌زدم ناگهان دیدم کسی به شکل بیابانیها بر ناقه سوار است چون مرا دید گفت از حاج مانده‌ئی گفتم بلی فرمود بر پشت مرکبم سوار شو تا به آنان برسانم من سوار شدم ساعتی نگذشت که حاجیان را درک کردیم چون مرا فرود آورد فرمود برو گفتم تشنگی مرا زیان زده کوزه‌ئی از بارش بیرون کرد و مرا سیراب نمود والله آن آب لذیذترین آب و خوشگوارترین آبی بود که نوشیدم من داخل حاج شدم و توجه کردم او را دیگر ندیدم (و به این لقب آن حضرت مشهور است).

۵۰- شفای کور

چنین حکایت نمود سید عبدالخالق نایب کلیددار روضه مبارکه عسکریه که در حیات آیه‌الله شیرازی بزرگ اعلی‌الله مقامه جمعی از اهل رنگون بزیارت سامره مشرف شدند مردی از خویشان آنها که به کری و گنگی مبتلا بود با خود آورده بودند هنگام تشرف به حرم مطهر زیاد عجز و گریه و زاری می‌کرد که جلب توجه زائرین و خدمه کرد تا آنکه شب جمعه در سرداب غیبت در صفة مبارکه نام و حاجت خود را نوشت ناگاه زبان و گوشش باز شد او را خدمت میرزای بزرگ آوردند بعد از تحقق وثبوت اعجاز، امر به چراغانی کردند و در ایوان و حرم پاک چراغها افروختند.

میرزا محمد تهرانی ساکن سامره بخط خود نوشته این داعی به مجلس آیه‌الله شیرازی حاضر بودم که آن زائر (میرزا مهدی) را آوردند و او حمد و سوره‌اش را خواند و چون تازه زبانش باز شده بود بزحمت خواند و آن شب کشتی بزرگ از بغداد آمده زوار بغدادی زیاد بود و سید عباس بغدادی قصیده‌ها در مدح ائمه به عربی در مقابل اهل سنت خواند و معجزه دیگر سر زد بند چراغهای گلدسته باز و هیچ چراغی صدمه ندید و برای این امر یک شب دیگر چراغانی کردند و این قضیه و قصیده را علامه نوری در حکایت ۳۲ از رساله جنة‌المأوی (ملحق به جلد ۱۳ بحار) ذکر کرده‌اند حقیر این شصت معجزه را با پنجاه حکایت بنام علی علیه‌السلام آوردم تا

معرفت خواننده گان بساحت قدس امام زمان زیاد گردد.

دل‌م‌ه‌و‌ای‌ ت‌ر‌ا‌ د‌ا‌ر‌د‌ ای‌ ع‌ز‌ی‌ز‌ خ‌د‌ا‌ی‌ د‌م‌ی‌ ج‌م‌ال‌ د‌ل‌ آ‌ر‌ا‌ی‌ خ‌و‌د‌ ب‌ه‌ م‌ن‌ ن‌م‌ا‌ی‌
ب‌ی‌ا‌ک‌ه‌ از‌ غ‌م‌ ه‌ج‌ر‌ ت‌و‌ ن‌ال‌ه‌ها‌ د‌ا‌ر‌م‌ ر‌س‌ی‌د‌ه‌ ع‌م‌ر‌ ب‌ه‌ آ‌خ‌ر‌ ز‌ پ‌ش‌ت‌ پ‌ر‌د‌ه‌ د‌ر‌آ‌ی‌

۵۱- ناراحتی مؤلف و خواب او

شاید فروردین ۱۳۶۱ بود شنیدم تابلو نئون که یا صاحب الزمان ادرکنی نوشته بود و در فلکه آب خیابان امام رضا علیه السلام نصب بود گفتند آن را برداشته‌اند شب مجلسی داشتم چون خواستم بروم از آن راه رفتم دیدم صحیح است نگاهی به گنبد حضرت رضا علیه السلام کردم و با ناراحتی رفتم و در مجلس گفته شد آیا علی علیه السلام با آن سه نماز می‌خوانده؟ گفتم اگر مولای ما با رضایت با آن سه نماز خوانده باشد عدالت آنها را ثابت کرده پس در این صورت فدک به عدالت از زهرا علیها السلام گرفته شده و آن بانوی معظمه به عدالت شهید شده پس جای سخن برای شیعه نمی‌ماند زیرا علی علیه السلام عدالت آنها را با نماز ثابت کرده ولی چنین نیست زیرا علی علیه السلام برای حفظ اسلام سکوت نموده و اگر بالا جبار آن حضرت را به نماز آورده باشند مطلب روشن است و همین طور هم بوده **فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ** و دعای فرج خوانده شد و دستها را بر سر نهادیم ده مرتبه گفتیم **یا سیدی الامان** شب بخواب دیدم انگشتری به من داده شد یک پارچه جواهر نگین سر خود بخط قدرت بالای جای نگینش نوشته **فَلَح** و زیر آن نوشته است ایقان (و فلاح از فرج بالاتر است زیرا رستگاری محض است و ایقان نیز از ایمان و تقوی بالاتر است) آن را بدست راست به دو انگشت گرفته گفتم فلاح ایقان مکرر چند نفری جمع شدند گفتم **بگوئید السلام علیک یا صاحب الزمان السلام علیک یا خلیفة الرحمن** آنان می‌گفتند جمعیت بهم رسید گفتم خوبست با همین شعار حرکت کنیم چون حرکت کردیم و آن شعار را می‌گفتیم مردم از دکاکین بعضی پائین می‌آمدند با خود گفتم با همین شعار می‌رویم و بر می‌گردیم ناگاه خواب عوض شد دیدم سمت راست دو سید جلیل نشسته‌اند و به بنده توجه نمود گویا گفتند چه داری گفتم فلاح ایقان و انگشتر را نشان می‌دادم و تکرار می‌کردم گفتم خودم ساختم بیدار شدم آن دو بزرگوار را یکی به حضرت رضا و دیگری به حضرت بقیه الله علیهما السلام تعبیر کردم و انگشتر را لطف آنان دانستم و از برکت آن انگشتر کتب متعددی برایم حاصل شد که یکی همین کتاب است.

۵۲- خواب دیگر مؤلف

شب ۲۵ رمضان ۱۴۰۲ منزل حسین زاده گفتگو از دعا شد و از اینکه در بلندگوها رسم شده در دعا بخون شهیدان انقلاب خدا را قسم می دهند بنده گفتم اگر بخواهند نتیجه بگیرند باید همیشه خدا را به حق خمسه طیبه و ائمه هدی قسم بدهند زیرا خداوند بر خود حتم نموده که هر کس خدا را به آنان بخواند دعایش رد نشود چنانکه آدم علیه السلام تا خدا را به آنان نخواند کارش اصلاح نشد یکی از آقایان موضوع را تصدیق نکرد بنده گفتم با حضور امام زمان و مقام شامخ ائمه زشت است دیگران را جلو اندازیم و از این گفتگوها ناراحتی شدید در حقیر بهم رسید شب بخواب دیدم مجلسی است دور آن مردم نشسته اند سمت راست سید جلیل بزرگواری قرار دارد که مانندش ندیده بودم و به حقیر نظر می کرد هیبت آن بزرگوار مرا جذب کرد بعد شروع کردم دعای فرج را خواندن ولی از هیبت آن آقا مواظب اعراب دعا بودم که مبادا در حضورش غلط بخوانم که از خواب بیدار شدم معلوم شد باید به ائمه اطهار توسل جست زیرا استغاثه به محمد و علی و ائمه و صاحب الزمان موجب استجاب است. دعا است.

وَدَمْعُ عَيْنِي مِنَ الْأُمَاقِ مُنْدَفِقٌ
فَكُهْلُ زَأَيْتٍ غَرِيفاً وَهُوَ مُحْتَرِقٌ

قَلْبِي إِلَيْكَ مِنَ الْإِشْرَاقِ مُحْتَرِقٌ
الشَّوْقُ يُحْرِقُنِي وَالدَّمْعُ يُغْرِقُنِي

و اشک دیده ام از کنج چشم ریزانست
کجا رواست که بینی غریق سوزانست

دلم بسوی تو از شوق و مهر می سوزد
ز شوق سوزم و از آب دیده غرق شوم

۵۳- سفارشات حضرت مهدی علیه السلام

یکی از علماء که راضی نبود نامش برده شود بزیارت سید محمد در راه سامرا می رود چون پیاده بود و هوا بسیار گرم از تشنگی بیهوش شده ناگاه سر خود را روی زانوی شخصی می بیند آبش داده و غذا می دهد نهر آبی می بیند می فرماید در این نهر شستشو کن تا خنک شوی گفت دیدم نهر آب خوشگوار جاری است از آن نوشیدم فرمود سید قصد کجا داری گفتم حرم سید محمد آقا اشاره فرمود آن حرم سید محمد است دیدم گنبد نمودار شد با هم روانه شدیم دریافتم که با این معجزات آقا امام زمان علیه السلام است و مطالبی بیان فرمودند از آن جمله خلاصه اش اینها است.

اول آنکه تا می توانی قرآن بخوان خدا لعنت کند تحریف کنندگان قرآن را **دوم**

زیر زبان میت عقیقی بگذارید که نامهای مقدسه ائمه اطهار باشد سوم به پدر و مادرت نیکی کن و اگر مرده‌اند خیرات کن چهارم تا می‌توانی بزیارت ائمه اطهار علیهم‌السلام برو و همچنین بزیارت قبور امام زادگان پنجم تا می‌توانی به سادات احترام کن و قدر سیادت خود را بدان که موجب سعادت دنیا و آخرت است ششم نماز شب را ترک مکن و به آن اهمیت بده و حیف است آنهایی که خود را بما وابسته بدانند مداومت نکنند هفتم تسبیح حضرت زهرا سلام‌الله علیها را و زیارت سیدالشهدا را ترک مکن هشتم خطبه حضرت صدیقه طاهره سلام‌الله علیها را و خطبه ششقیه حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام را با خطبه حضرت زینب علیها‌السلام در مجلس یزید را ترک مکن

در این موقع به نزدیک حرم رسیدیم ناگهان از نظرم غایب شدند.
چند راه برای دیدن حضرت مهدی در خواب

در کتاب دستورات زندگی صفحه ۸۰ به بعد چند دعا برای خواب دیدن پیغمبر اکرم یا حضرت امیرالمومنین و مردگان نوشتیم مراجعه شود ۱- دستور امام صادق بود که صد بار تسبیح اربعه با حوقله داشت و ۲- این دعا بود برای خواب دیدن امیرالمومنین علیه‌السلام

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا مَنْ لَهُ لُطْفٌ خَفِيٌّ وَأَيَادِيهِ بَاسِطَةٌ لَا تَقْبِضُ أَسْأَلُكَ بِلِطْفِكَ الْخَفِيِّ الَّذِي مَا لُطْفَتْ بِهِ لِعَبْدٍ إِلَّا كَفَىٰ أَنْ تُرِينِي مَوْلَايَ (نام هر امامی را خواهد بگوید) امیرالمومنین علی بن ابیطالب فی منامی.

۳- دعائی است بعد از تسبیح زهرا بخواند اولش اللَّهُمَّ أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يُوصَفُ

۴- سوره مزمل را هر شب بخواند ۵- سوره قدر را وقت ظهر صد بار بخواند
 ۶- سوره جن لا اقل چهل شب مداومت کند ۷- شبهای جمعه سوره کافرون را اقلاً ده بار بخواند ۸- هفت روز روزه گیرد دعای مجیر را با طهارت هفت بار بخواند
 ۹- سوره قدر را پیش از ظهر ۲۱ بار بعد از ظهر ۲۱ بخواند ۱۰- بعد از عشا دو رکعت نماز کند صد بار بخواند بسم الله الرحمن الرحيم يا نورا لنور يا مدبر الامور بلغ مني روح محمد و ارواح آل محمد تحية و سلاماً ۱۱- کسی که شب هزار بار سوره کوثر را با هزار صلوات بخواند ۱۲- حضرت صادق علیه‌السلام فرمود هر کس شب جمعه سوره بنی اسرائیل را بخواند نمیرد تا قائم آل محمد علیه‌السلام دریابد و از یاران

وی باشد.

۱۳- هر کس بعد از نماز صبح و ظهر بگوید **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ** **وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ** نمیرد تا حضرت قائم را دریابد و اگر صدبار صلوات بفرستد در جمعه یا غیر جمعه حق تعالی شصت حاجت او را برآورد سی در دنیا و سی در آخرت ۱۴ در ختم و اذکار ج ۲ ص ۲۷۴ در ختم مهم نوشتیم ختم مراجعه شود

۵۴- در عرفات به خدمت حضرت رسید

حجة الاسلام قاضی زاهدی گلپایگانی نقل کرده که از آقای حاج محمدعلی فشندی شنیدم می گفت من از اول جوانی مقید بودم تا ممکن است گناه نکنم و آن قدر به حج روم تا حضرت بقية الله عجل الله فرجه را ببینم لذا سالها به مکه می رفتم در یکی از سالها عهده دار خدمت جمعی از حجاج بودم شب هشتم ذیحجه با تمام وسائل به صحرای عرفات رفتم تا بتوانم یک شب قبل از آنکه حجاج بعرفات می روند برای زوار جای بهتری تهیه کنم قریب به عصر روز هفتم بارها را پیاده کردم و در یکی از چادرهائیکه برای ما مهیا شده بود جا گرفتم (و مثل اینکه کسی جلوتر از ما نیامده بود) یکی از شرطه هائیکه محافظ چادرها بود آمد گفت چرا امشب این همه وسائل را به اینجا آورده ئی مگر نمی دانی ممکن است سارقین آنها را ببرند، حالا که آمده ئی باید تا صبح بیدار باشی و اموالت را محافظت کنی. گفتم مانعی ندارد و آن شب را

توفیق ملاقات یافت

مشغول مناجات شدم تا نیمی از شب گذشته بود دیدم سید بزرگواری شال سبز بسر به در خیمه ام آمد و مرا بنام صدا زد **حاج مُحَمَّد عَلِي سَلَامٌ عَلَيْكُمْ** من پاسخ داده او وارد خیمه شد پس از چند لحظه جمعی از جوانان نورس مانند خدمتگذار به محضرش آمدند من ابتدا ترسیدم ولی پس از چند جمله سخن محبت آقا در دلم جا گرفت جوانها بیرون خیمه ایستاده بودند آقا داخل خیمه شد فرمود حاج محمدعلی خوشا به حالت گفتم چرا؟ فرمود شبی در بیابان عرفات بیتوته کرده ئی که جدم حضرت امام حسین عجل الله فرجه هم در اینجا بیتوته کرده بود، گفتم در این شب چه باید کرد؟

عبادت در عرفات لذت دارد

فرمود دو رکعت نماز می خوانیم بعد از حمد یازده قل هو الله بخوان بعد از خواندن نماز آقا یک دعائی خواند که مثلش را نشنیده بودم حال خوشی داشت اشکش جاری بود من سعی کردم دعا را حفظ کنم آقا فرمود این دعا خاص معصوم است تو

هم آن را فراموش خواهی کرد (اعمال‌دهی ذیحجه در معراج المومن صفحه ۲۲۵ وارد است) عرض کردم آقا ببینید من توحیدم خوبست فرمود بگو من هم به آیات آفاقیه و انفسیه به وجود خدا استدلال کردم گفتم با این دلایل معتقدم خدائی هست فرمود برای تو همین قدر از خداشناسی کافیت سپس اعتقادم را بولایت گفتم فرمود اعتقاد خوبی است بعداً گفتم بنظر شما الآن امام زمان علیه السلام در کجاست؟ فرمود الآن امام زمان در خیمه است.

سؤال از دیدن: گفتم می‌گویند روز عرفه ولی عصر در عرفاتست در کجا می‌باشند فرمود حدود جبل‌الرحمه گفتم اگر کسی آنجا رود آن حضرت را می‌بیند؟ فرمود بله می‌بیند ولی او را نمی‌شناسد گفتم فردا شب که عرفه است حضرت ولی عصر علیه السلام به خیمه‌های حجاج می‌آیند و به آنها توجهی دارند فرمود به خیمه شما می‌آید زیرا شما به عمویم حضرت ابلفضل علیه السلام متوسل می‌شوید بعد فرمود چائی داری گفتم اتفاقاً چائی نیاورده‌ام چقدر خوبست تذکر دادید زیرا فردا می‌روم برای مسافرین چائی تهیه می‌کنم فرمود حالا چائی با من و از خیمه بیرون رفتند قدری به صورت ظاهر چائی بود ولی بقدری معطر و شیرین بود که یقین کردم از چائی‌های دنیا نیست آوردند و خوردم.

غذای حضرت و حج بنیابت

بعد فرمود غذا داری گفتم بلی نان و پنیر هست فرمود من پنیر نمی‌خورم گفتم ماست هم هست فرمود بیاور آنها را آوردم قدری میل نمود سپس به من فرمود حاج محمدعلی صد دینار (سعودی) می‌دهم تو برای پدرم یک عمره بجا آور گفتم چشم اسم پدر شما چیست؟ فرمود اسم پدرم سیدحسن است گفتم اسم خودتان چیست؟ فرمود سیدمهدی

آثار امامت: حضرت از جا برخاستند که بروند من بغل باز کردم و او را بعنوان معانقه در بغل گرفتم وقتی خواستم صورتش را ببوسم دیدم خال سیاه زیبایی روی گونه راستش دارد لبهایم را روی خال گذاشتم و صورتش را بوسیدم پس از چند لحظه آن آقا از من جدا شد من در عرفات هر چه به اطراف نگاه کردم کسی را ندیدم متوجه شدم که او حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه بوده بخصوص آنکه اسسم را می‌دانست و فارسی حرف می‌زد و نام خود و پدرش را گفت بالاخره نشستم و زار زار گریستم شرطها خیال می‌کردم من خوابم برده و سارقین اسباب مرا برده‌اند دور

من جمع شده گفتم امشب شب خوبیست مشغول مناجات بودم گریه ام گرفت.

شرکت حضرت در عزای ابلفضل

فردا کاروان به عرفات آمد من برای روحانی واقعه را گفتم او هم برای اهل کاروان شرح داد شوری در آنها بهم رسید شب عرفه نماز مغرب و عشا را خواندم بعد از نماز با آنکه من به آنها نگفته بودم که آقا فرموده اند فردا شب من به خیمه شما می آیم زیرا شما به عمویم حضرت ابلفضل متوسل می شوید خود بخود روحانی کاروان روضه حضرت ابلفضل علیه السلام را خواند شوری برپا شد و اهل کاروان حال خوبی یافتند ولی منتظر مقدم مقدس حضرت بقیة الله علیه السلام بودم.

ملاقات حاصل شد بالاخره نزدیک بود روضه تمام شود و من حوصله ام سرآمد از مجلس برخاسته از خیمه بیرون آمدم دیدم حضرت ولی عصر علیه السلام بیرون خیمه ایستاده اند و به روضه گوش می دهند و گریه می کنند خواستم داد بزنم و به مردم اعلام کنم که آقا اینجا است با دست اشاره کردند که چیزی نگو و در زبانم تصرف نمودند که نتوانستم چیزی بگویم من این طرف در خیمه ایستاده بودم و حضرت آن طرف خیمه بودند و هر دو می گریستیم و من قدرت نداشتم یک قدم بطرف حضرت روم وقتی روضه تمام شد آن حضرت هم تشریف بردند.

حاصل آنکه معلوم شد حضرت به حج نیابت ائمه علاقه دارند و به روضه و گریه بر جدشان و شهداء بویژه ابلفضل علاقه دارند که مومنین می توانند از این دو راه به حضرت تقرب جویند.

۵۵- جریان مسجد سهله با ولی عصر علیه السلام

مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی در عبقری الحسان از عالم جلیل مرحوم سید عبدالله قزوینی نقل می کند من در سنه ۱۳۲۷ هجری با زن و فرزند بعبات عالیات مشرف شدیم روز سه شنبه به مسجد کوفه رفتیم رفقا همان روز پنجشنبه برگشتند من گفتم خوبست امشب چهارشنبه به مسجد سهله برویم و اعمال شب چهارشنبه را بجا آوریم اول رفقا قبول کردند بعد پشیمان شدند ولی من با سه زن که همراهم بودند سوار مرکب شده به مسجد سهله رفتیم و نماز مغرب و عشا را با جماعت خواندیم ناگاه متوجه شدم که ما باید به کوفه برگردیم و خیلی از شب رفته با خود گفتم چگونه با یک عرب چاروادار و سه زن میمانی و در آن سال عطیه نامی با دولت یاغی بود و به مسافرین شبیخون می زد.

توسل به حضرت آنها را رها کنید

با نهایت اضطراب به حضرت ولی عصر علیه السلام توسل جستیم و کمک خواستم ناگاه چشمم در وسط مسجد به مقام حضرت افتاد روشنائی عجیبی مثل خورشید در آن دیدم که چشم را خیره می‌کرد به طرف مقام رفته دیدم به شکل سید بزرگواری با کمال عظمت و جلال در محراب نشسته و عبادت می‌کنند در خدمتش دو زانو نشستم و دست مبارکش را بوسیدم خواستم پیشانی آقا را ببوسم خود را عقب کشیدند و من کنار رفته مشغول دعا و زیارت شدم ایشان هم مشغول دعا و ذکر بودند و من وقتی در زیارت بنام مقدس حضرت ولی عصر می‌رسیدم سلام می‌کردم ایشان می‌گفتند و علیکم السلام من با خود گفتم من به امام زمان سلام می‌دهم این آقا جواب می‌دهد.

گرفتن حاجت از ولی عصر علیه السلام

آنگاه آقا رو به من کرد فرمود با اطمینان دعا بخوانید و عبادت کنید من به اکبر کبابیان سفارش کرده‌ام که شما را به مسجد کوفه برساند و شام بدهد، من وقتی این را شنیدم با آقا مأنونس شدم و سه حاجت خواستم اول وسعت رزق و رفع تنگدستی قبول کردند ۵۰م وقتی مردم قبرم در کربلا باشد قبول کردند سوم از آن حضرت فرزند صالحی خواستم فرمودند این در دست ما نیست من دیگر ساکت شدم (زیرا از زن قبل بچه نداشته) بعد زنم خدمت آقا رسید او هم از آن حضرت سه حاجت خواست اول آنکه قبل از من بمیرد و من او را دفن کنم و ۵۰م وسعت رزق سوم آنکه در کربلا یا مشهد دفن شود و آن حضرت هر سه را پذیرفت، زن دیگر که همراه ما بود او هم جلو آمد سه حاجت خواست اول شفای زن پسرش آن حضرت فرمود آن را جدم موسی بن جعفر علیه السلام شفا خواهد داد ۵۰م برای پسرش ثروت خواست حضرت قبول کردند سوم برای خودش طول عمر حضرت قبول کردند، و من خودم دیدم در کاظمین عروشش شفا یافت و پسرش متمول شد و خودش نود و پنجسال عمر کرد.

این وقت آثار امامت ظاهر شد

سید عبدالرحمن گوید بعد از دعا و زیارت از مقام بیرون شدیم زنم گفت فهمیدی آقا کی بود؟ گفتم نه گفت او آقا حضرت ولی عصر علیه السلام بود من به طرف مقام برگشتم به داخل مقام نظر کردم نه نوری وجود داشت و نه کسی بود فقط یک فانوس

در وسط مقام آویزان بود و ظلمت مسجد را فرا گرفته بود متوجه شدم که آن نور حجت خدا و آن آقا بقیة الله ارواحنا فداه بودند.

دلیل دیگر وقتی کنار مسجد آمدیم جوانی نزد ما آمد گفت هر وقت مایل باشید من شما را به مسجد کوفه برسانم گفتم تو کیستی؟ گفت اکبر بهاری هستم وقتی نام او را شنیدم یادم آمد حضرت فرموده اند من به اکبر کبابیان می گویم شما را به مسجد کوفه برساند و این جوان گوید من اکبر بهاری هستم و لذا ناراحت شدم گفتم چه می گوئی گفت نام من اکبر بهاری است و من در محل کبابیان همدان می نشینم و چون اهل قریه بهار (اطراف همدان) مرا اکبر بهاری می گویند آن آقا به من امر فرموده شما را به مسجد کوفه برسانم.

بالاخره آن جوان با چهار نفر که همراه او بودند ما را همراهی کرده و مثل خدمتگذار پروانه وار دور ما می گشتند و ما را با محبت به مسجد کوفه رسانیدند (از این حرکات) غیر طبیعی روشن شد که آن بزرگوار امام زمان بوده اند و دوستان را نجات دادند.

۵۶- روابط آیه الله بروجردی با ولی عصر علیه السلام

بیشک حضرت بقیة الله همانطوری که به شیعیان توجه دارند به عالم متقی عادل زاهد مجاهد بیشتر توجه دارند زیرا بعد از قطع نیابت خاصه فقیه اعلم اتقای اعدل اکیس نیابت عام را دارند و امورات مردم به او محول می شود.

از آن جمله آیه الله بروجردی که مخاطرات زیادی از ایشان دارم ارتباط با حضرت مهدی علیه السلام داشتند بطور نمونه آقای سید حبیب الله حسینی قمی واعظ و آقای حسن بقال با هم قرار می گذارند که یک سال شبهای جمعه به مسجد جمکران روند و حوائج خود را از ولی عصر علیه السلام بگیرند بعد از عمل یک ساله تشریف حاصل نمی شود بعد از یک سال آقا حسن به آقای سید حبیب الله می گوید بیا امشب هم به مسجد برویم ایشان می گوید چون من یک سال به مسجد جمکران رفته ام و به مراد نرسیده ام به آنجا نمی روم آقا حسن با اصرار زیاد که امشب را بیا شاید نتیجه دهد بالاخره پیاده به مسجد می روند.

همیشه باید مومن امیدوار باشد

در بین راه سید مجللی را می بینند که مثل کشاورزان سه شاخه خرمن روی شانه گرفته و می رود آنها مطمئن می شوند که او حضرت بقیة الله علیه السلام است سید حبیب

گوید من وقتی آن حضرت را دیدم قضیه سید رشتی بیادم آمد (معجزه ۵۶) صفحه... به آقا حسن گفتم برو از آقا چیزی بخواه او رفته سلام کرد گفت آقا خواهش دارم با دست مبارک بما دشتی بدهید حضرت به او سکه دادند سپس رو به من نموده فرمودند حاجت تو هم نزد آقای بروجردی است وقتی به قم رفتی به خدمت آقا برو بگو چرا از حال فلان کس که در مصر است غافل و چند مسئله دیگر که سری بود به من فرمودند که به آقای بروجردی بگویم بعد حضرت رفتند.

دلیل دیگر بر مطلب چیست

آقا حسن وقتی به سکه نگاه کرد دید ضربدر خورده و نوشته ندارد و به مسجد جمکران رفتیم و قضیه را برای مردم نقل کردیم آنها سکه را در میان ظرف آب انداختند و به قصد شفا خوردند و به سر و صورت مالیدند و به قم برگشتیم من به منزل آیه الله بروجردی رفتم ولی تا سه روز موفق بحضور نشدم روز سوم خدمت ایشان رسیدم بدون مقدمه فرمودند سه روز است من منتظر توام کجائی؟ عرض کردم موانع خصوصی بود، فرمود حاجت تو آنست که می خه اهی به کربلا روی و پول نداری مبلغی به من دادند و من مطالبی که حضرت بقیه الله فرموده بودند به عرض آیه الله رساندم بعد آیه الله به آقا حسن فرمود چرا آن سکه را به افراد معصیت کار ناپاک می دهی.

دلیل دیگر: ضمناً من به آیه الله عرض کردم شما خطی بنویسید تا گذرنامه بگیرم فرمودند تو گذرنامه نمی خواهی فلان دعا را بخوان و از مرز عبور کن و به کربلا رو من همان روز حرکت کردم وقتی به مرز رسیدم با اینکه همراهان گذرنامه داشتند بیشتر از من معطل شدند و از من کسی مطالبه نکرد مؤلف گوید عیناً سفر اول کربلای بنده چنین بود که بدون گذرنامه آزاد از مرز خسروی رفتم و آنانکه گذرنامه داشتند معطل شدند و هیچکس متعرض بنده نشده **والحمد لله رب العالمین**

تعدادی از کسانی که امام را دیدند

نجم (۲۰۸) کسانی که در غیبت صغری خدمت آن حضرت رسیدند تا پیش از... نفر بشمار آورده اند در کمال الدین از ابوعلی اسدی نقل شده وکلاً از بغداد
 ۱- عثمان بن سعید عمری ۲- محمد بن عثمان ۳- حاجز ۴- بلالی ۵- عطار
 ۶- کوفه عاصمی ۷- از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار ۸- از قم احمد بن اسحق
 ۹- از همدان محمد بن صالح ۱۰- از ری بسامی ۱۱- و راوی خبر اسدی

- ۱۲- از آذربایجان قاسم بن علا ۱۳- از نیشابور محمد بن شاذان ۱۴- حسین بن روح از نوبخت ۱۵- علی بن محمد از غیر وکلا ۱۶- از بغداد ابوالقاسم بن ابی حابس ۱۷- ابو عبدالله کنندی ۱۸- ابو عبدالله جنیدی ۱۹- هارون قزاز ۲۰- نیلی ۲۱- ابوالقاسم بن دبیس ۲۲- ابو عبدالله بن فروخ ۲۳- مسرور ۲۴- طباح مولی ابوالحسن ۲۵- احمد و محمد دو پسر حسن ۲۶- اسحق کاتب از نییخت ۲۷- صاحب فرا ۲۸- صاحب صره مختومه ۲۹- از همدان محمد بن کشمرد ۳۰- جعفر بن حمدان ۳۱- محمد بن هرون ۳۲- از دینور حسن بن هرون ۳۳- احمد بن اخیه ۳۴- ابوالحسن ۳۵- از اصفهان ابن بادشاله ۳۶- از صیمره زیدان ۳۷- از قم حسن بن نصر ۳۸- محمد بن احمد ۳۹- علی بن محمد بن اسحق ۴۰- پدر علی بن محمد ۴۱- حسن بن یعقوب ۴۲- زری قاسم بن موسی ۴۳- پسر قاسم ۴۴- ابو محمد بن هرون ۴۵- صاحب حصاه ۴۶- علی بن محمد ۴۷- محمد بن محمد کلینی ۴۸- ابو جعفر رفا ۴۹- از قزوین مرداس ۵۰- علی بن احمد به اینها اکتفا شد

کاش در خواب به بینممت

آتش فتنه نمودست جهان را شب تار
ای خدا کاش بیابم سوی یارم راهی
نیستم لایق درگاه عزیز خالق
هر چه هستم من دلخسته به او دلدادم
گر شبی چهره زیباش بینم در خواب
چشمها مانده به ره دل ز فراقش سوزد
تو نهانی ز نظرها همه جویای تواند
ترسم این مهر ترا خصم به حيله ببرد
به فقیران دل افسرده پیامی برسان
محفل آراسته و ماهمه مشغول دعا
کی شود بانک رسای تو به عالم برسد
همه گوئیم چه شد صاحب ما یا الله
چاره دیگر ز کف دادگران رفته برون
ز کرم حجت حق دست (مقدم) را گیر
هر کسی در غم خویش است و منم در غم یار
یک جهان طالب یار من و تنیاست نگار
اوست و جه الله و محبوب و منم بنده زار
گر چه در وصل رخس دل بنهم بر این کار
دوست دارم که از آن خواب نگردم بیدار
دل ز دست رفت خدایا و نیامد دلدار
برقع از چهرهات ای مصلح عالم بردار
بسکه از جانب بیگانه شدم دل آزار
که رسد نیش بر این غمزدگان از اشرار
سوی حق بهر تو داریم تضرع بسیار
حق رسد ظلمت و باطل بشود راهسپار
برسان حجت خود را تو بما ای غفار
چاره ساز همگان را برسان ای دادار
در ره دین و ولایت برهان از اشرار

بخش ۲۷ کفر مدعیان مهدویت

در این بخش از قطع نیابت و ادعای کسانی که نیابت را مدعی شدند و جریان مفصل علی محمد باب و فتنه‌های قره‌العین و خدای قرن اتم و حسین علی بهاء مفصل بحث می‌شود و مدعیان مهدویت چه ادعای امامت کنند و یا مدعی بابت و ولایت نمایند همین نفس مدعیان باطل اثبات وجود اقدس حضرت مهدی را می‌کند اگر چه واجد هیچ صفت و ایمانی نبودند تا چه رسد به امامت و نیابت

قطع نیابت خاصه و کذب بابت

سَيَأْتِي لِشِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِيَانِي وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ

بعد از انقطاع نیابت خاصه و غیبت صغری بلافاصله امام دوازدهم علیه السلام نیابت و بابت را بر مدعیان مهدویت و نایبان کذاب می‌بندد می‌فرماید بزودی برای شیعیانم کسی آید که مدعی مشاهده (نیابت خاصه) گردد آگاه باشید پس کسی که مشاهده را ادعا کند قبل از خروج سفیانی و صیحه پس او دروغگو و تهمت زننده است.

نشانه فقط در امام زمانست

هنوز تاریخ نشان نمی‌دهد کسی با مشخصات حضرت بقیه‌الله در جهان قیام کرده باشد و کسانی که با اعتقاد جمعی مهدی موعود بشمار روند بی مسمی و بی‌واقع بوده‌اند شاید نخستین کسی که بیشک راضی به آن نسبت نبوده محمد حنفیه فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام بود که کیانیّه معتقد بودند او مهدی موعود است و پس از فوت او این اعتقاد را براه انداختند و گویند بین دو شیر قرار گرفته که نگهبان اویند و کوه رضوی نزدیک مدینه است با اینکه مادرش فاطمه و از نسل امام حسین نبوده و سنه ۸۰ وفات کرده و در بقیع دفن است و از بنی عباس به این نام مسمی شده و خبری از صفات و افعال نداشتند.

ادعای بابت در اوّل

۵۱ بحار (۳۶۷) اول کسی که ادعای بابت کرده ابو محمد حسن شریعی بود که تویع امام بلعن او بیرون شد و شیعه او را لعن کردند بعد کفر او آشکار گردید و او از اصحاب امامین هم‌امین بود و دیگری محمد بن نصیر نمیری از اصحاب امام یازدهم

بود که مقام محمد بن عثمان را ادعا کرد و دیگری احمد بن هلال کرخی از اصحاب امام دهم بود که عثمان بن سعید را قبول داشت محمد بن عثمان را قبول نکردند بعد بدست حسین بن روح توقیع بلعنش بیرون شد و از آنها ابوطاهر محمد بن علی بن بلال است که از رد اموال امام خودداری کرد.

نفر نخست مدعی نیابت

شم ۸۶۸) اول حسین بن منصور حلاج صوفی متزهده جدش مجوسی بود صاحب روضات گفته کاش بر دین جدش می ماند او از بیضای شیراز بود و مدتی در اهواز نزد سهل بن عبدالله تستری تلمذ کرد و مدتی در بغداد نزد جنید بغدادی بود و از حلاج نقل شده گفت: لَيْسَ فِي جُبَّتِي إِلَّا اللَّهُ بِالْأَثَرِ سُبْحَانِي سُبْحَانِي مَا أَكْثَرُ شَأْنِي بِالْأَثَرِ كَفْتَهُ أَنَا الْحَقُّ وَأَنَا هَمَّهِ خَيْرٌ رَأَى مَا تَجَلِيَاتِ حَقِّ مِي دَانَسْتَنْد شَبَسْتَرِي دَر كَلَشَن رَا ز دَر مَقَامِ اعْتَدَار بَرآمَدَه مِي كَوِيد وَ مَوْلَوِي وَ حَافِظِ هَمَّ كَفْتَه اَنَد

چرا نبود روا از نیک بختی	روا باشد انّا الحق از درختی
لاجرم منصور برداری فتاد	چون قلم در دست غرداری فتاد
گفت منصورى انّا الحق برست	گفت فرعونى انّا الحق گشت پست
وین انرا رحمت الله ای عجب	آن انرا لعنت الله در عقب
او عدوی نور بود و این عتیق	زانکه او سنگ سیه بود این عتیق
ز اتساح نور از رای حلول	اواناهو بود در سرای فضول
جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد	گفت آن یار کزو گشت سردار بلند

شصت پیغمبر به دروغ ادعا می کنند

الغمه ۲۴۹) قَالَ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُخْرَجَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي وَلَا يُخْرَجُ الْمَهْدِيُّ حَتَّى يُخْرَجَ سِتُّونَ كَذَّابًا كُلَّهُمْ يَقُولُ أَنَا نَبِيُّ

رسول خدا ﷺ فرمود قیامت برپا نشود تا قائم مهدی از فرزندان من بیرون شود و مهدی بیرون نشود تا اینکه شصت دروغگو بیرون شوند که همه آنها می گویند من پیغمبرم.

دوازده نفر ادعای امامت کنند

لَا يُخْرَجُ الْقَائِمُ حَتَّى يُخْرَجَ قَبْلَهُ اثْنِي عَشَرَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كُلَّهُمْ يَدْعُوا إِلَى نَفْسِهِ
امام صادق علیه السلام فرمود قائم عجل الله فرجه بیرون نشود تا پیش از او دوازده نفر از بنی

هاشم بیرون شوند که همه آنها بسوی خودشان (مردم را) دعوت کنند.

سوم باب

علی محمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی سنه ۱۲۶۰ مدعی نیابت و باییت از جهت حجت شد در کربلا بدرس سید کاظم رشتی از شاگردان شیخ احمد احسائی می رفت بعد مردم را مخفی بدعوت خود می خواند می گفت من باب الله هستم **فَادْخُلُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا** رفته رفته مریدانی در کربلا از احمقها یافت و به آنها می گفت من آن مهدی صاحب الامر هستم و سال بعد در کعبه دعوت خود را اظهار کرد می گفت علی و محمد دوکس بودند اینک آن دو منم و نامم علی و محمد است.

اینها ادعای باییت کردند

بعضی بهواپرستی و بعضی ساختگی مدعی این امر شده اند مثل محمد علی باب که (ظهور الحق ۱۷۳ نوشته) در اواسط سال ۱۲۶۵ در زندان ماکو طی نامه ئی بملا عبدالخالق نوشت: **أَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِي أَنْتُمْ بظهوره تُوْعِدُونَ** (من برپا ایستاده حق هستم که شما بظهور او وعده داده شدید) ملا از ادعای او سخت ناراحت شد و آخر طبق اسناد زنده معلوم شد روسیه و انگلیس و آمریکا او را تراشیده اند و کذب مدعیان از صفات و آثار و افعال حضرت مهدی آشکار می شود.

باییت در شیراز

باب به شیراز آمد حسین خان آجودان ملقب به نظام الدوله حاکم شیراز بود مجلسی منعقد کرد و علما را حاضر نمود باب هم با جمعی از مریدان حاضر شدند یکی از آنها سید یحیای کشاف بود باب ترس گفت (چگونه متابعت مرا فرض نشمارید و حال آنکه قرآن من فصیح تر از قرآن شما و دین من ناسخ دین شماست) نظام الدوله گفت خوبست شرایع خود را روی صفحه بنویس لیس باب چند سطر نوشت علما دیدند نوشته او از قواعد عرب بیرونست و اغلاط را یک به یک گفتند نظام الدوله گفت تو هنوز لفظ عربی را عاجزی ادا کنی چگونه ادعا می کنی من از حضرت خاتم الانبیاء افضلم امر کرد پاهای باب را بستند و چوب زیادی به او زدند و از مجلس بیرون کشیدند و در زندان حبس کردند خبر به منوچهر معتمدالدوله در اصفهان رسید او را گفت به اصفهان آوردند و کشاف را به تبریز فرستاد.

معتمدالدوله در اصفهان مجلسی از علما ترتیب داد و از او سؤالاتی کردند او عاجز شد و در سنه ۱۲۶۲ بعد از فوت معتمد الدوله باب را بامر محمد شاه غازی به

تبریز فرستادند و او را در قلعه حبس کردند حاج میرزا آغازی بولیعهد (ناصرالدین شاه) گفت خورده خورده فتنه باب بزرگ خواهد شد.

مرید احمق چنین است

هنگامی باب از بوشهر به شیراز رفت ملاحسین بشرویه روش باب را گرفت و با او بیعت کرد باب او را به خراسان فرستاد تا دعوت کند او به تهران آمد کاغذ به بزرگان دولت نوشت او را تهدید کردند لب فرو بست کاغذی به حاج محمد علی بارفروش و کاغذی به قزوین بقره العین نوشت و آن دو را به خراسان برای دعوت باب دعوت کرد و خود وارد مشهد شد در بالاخیابان به گمراهی مردم مشغول شد حمزه میرزا با خبر شد او را حبس کرد و مریدهای او را متفرق کردند در فتنه سالار بهادر از زندان درآمد با بارفروشان به سمنان رسید در یک فرسخی بقره العین رسید که به مشهد می رفت در دهی قره العین بی پرده بالای منبر رفت مردم را بیاب دعوت کرد جمعی فریب خورده اهل ده آنها را راندند قره العین به مازندران آمد و به تهران رفته دربار فروشها تبلیغ می کردند.

فتنه زن به کجا می رسد

سنه ۱۲۶۴ زرین تاج ملقب به قره العین دختر ملا صالح قزوینی که در علوم عربیت و اشعار مبرز بود شیفته کلمات باب شد راه او را گرفت حجاب را از بین برد و عقد یک زن را بر نه مرد تجویز کرد اصحاب باب مثل پروانه دورش را گرفته گاهی او را بدرالدجی و گاهی شمس الضحی می گفتند او بی حجاب بالای تختی اصحاب خود را موعظه می کرد آنگاه می گفت هر که مرا مس کند بدنش به آتش جهنم حرام می شود مردم می ریختند سینه او را می بوسیدند قتل علما و مجتهدین را واجب می دانست حکم قتل عموی خود حاجی ملامحمد تقی برغانی صاحب مجالس المتقین و غیر او را صادر کرد وقت نماز صبح اصحاب قره العین در مسجد در نماز بر او تاختند و او را شهید کردند و به شهید ثالث ملقب شد.

تصمیم قطعی در باره باب

ولیعهد شاه گفت خوبست انجمنی فراهم و تکلیف قطعی شود ولیعهد امر کرد او را بیرون آورده به منزل کاظم خان فراشبازی بردند و نظام العلما و ملامحمد ممقانی و جمعی از علما را با باب در مجلسی حاضر کردند و نظام العلما هر چه از باب پرسید عاجز ماند فرمود این مرد از علوم بیگانه است باب گفت من کسی هستم که

هزار سالست انتظار او را می‌برید فرمود تو صاحب‌الامری گفت همانم نظام‌الملک فرمود نام تو چیست والدینت کیستند جای تولد تو کجاست گفت علی محمد پدر) میرزا رضا بزّاز مادر خدیجه زادگاه شیراز است نظام‌العلما فرمود صاحب‌الامر همانم و لقب جدش باشد و والدش امام حسن و مادرش نرجس و زادگاهش سامرا و عمرش بیش از هزار سالست ممقانی فرمود او در کتابش گفته **أَوَّلُ مَنْ أَمَّنَ بِي نُورُ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٌّ** معلوم می‌شود خود را از آنان بهتر دانی (ادعای خدائی کرده) باب سکوت کرد بعد گفت **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَفَتْحِ تَا** خواند ناصرالدین شاه با آنکه شانزده ساله بود ادبیات را کامل بود گفت

و ما بتا والفا قد جمعا یکسرفی الجرو فی النصب معا

فرمود این شعر را ترکیب کن باب عاجز شد امر کرد او را به حبس بردند.

جلوگیری از بابت

سیدالعلما بدولت نوشت از فتنه باب جلوگیری لذا در سبزه میدان جنگ بزرگی شد مدعیان باب به مزار شیخ طبرسی رفتند و هر یک برای خود لقبی نهادند و می‌گفتند هر یک از ما کشته شویم بعد از چهل روز زنده می‌شویم و باز آنجا جنگ شد و محمدعلی بارفروش و ملاحسین بدرک رفتند و بقیه را در میان کشتند بعد ملامحمدعلی زنجانی در زنجان فتنه کرد آنها را هم دولت کشت آخر میرنظام بناصرالدین شاه گفت ماده فساد باب است باید قطع شود شاه به حاکم تبریز نوشت او را بکشند.

قتل باب و قمع فتنه

حاکم تبریز باب را با دو نایبش از زندان بیرون کرد و در دارالحکومت در مجلس علما و بزرگان حاضر نمود و باب در مقابل سؤالات علما جفنگ گفت حاکم تبریز حشمةالدوله امر کرد آوردند میان بازار گردانیدند بعد میان میدان تبریز ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ با ملامحمدعلی بدار زده آنها را هدف گلوله قرار داده اول تیر به ملا رسید رو بیاب کرد گفت آیا از من راضی شدی فوج از تهاجم بابیها می‌ترسیدند که باب را بزنند ولی تیری بر یسمان خورد علی محمد افتاد و برخاست به حجره سربازان دوید علی سلطان باقوت قلب به حجره رفت و او را آورد و بدارش زد و هدف گلوله کرد و جسدش را چند روز میان شهر گردانیدند بعد بیرون دروازه انداخته و جانوران می‌خوردند بعد سیدیحیی پسر سید جعفر کشاف را از یزد آورده در تبریز کشتند بعد

فتنه بهائیت میرزا حسین علی پدر عباس افندی صاحب کتاب ایقان بالا رفت.

فتنه بهائی

بعد از قتل باب میرزا حسین علی معشوق قره‌العین و سایر اتباع باب را گرفته بعضی را کشتند و بعضی را حبس و حسین علی را به بغداد اخراج کردند او بخواهش خالوی باب ایقان را نوشت و بهائی‌ها پیرو او هستند.

اختراع بهائیت دفن اموات در محفظه‌های بلوری (اقدس ۱۱۸) مصرف لباسها از پوست سمور (اقدس ۹) نبودن هیچ چیز نجس بعد از ظهور میرزا حسین علی (اقدس ۷۵) و در صورت بودن نجس و نبودن آب پنج بار بر آن بخواند: **بسم الله الاطهر الاطهر** فوری پاک می‌شود و تحریم بهره از داروی طبّی (اقدس ۱۱) نخوردن شیر الاغ (بیان عربی ۴۹) و چند چیز دیگر.

خدای اتم

خدای شگفت‌آور دوم محرم سنه ۱۲۳۳ در خانه میرزا عباس نوری مازندرانی (یکی از منشیان قاجار متولد) و والدینش او را میرزا حسین علی نام گذارند در هفت سالگی پدرش معلّمی آورد او را تعلیم کرد (کتاب بها ۲۸) بعد مدتی طرفدار علی محمد شیرازی شد بعد از قتل او گروهی را گرد خود فراهم و بانتقام علی محمد برخاست و قصد ترور ناصرالدین شاه را کردند و بمقصد نرسیده در سیاه‌چال تهران بزدان محکوم شد.

بهاء امانت روس

در قرن بدیع قسمت دوم صفحه ۳۳ نوشته سفیر روس تحت عنوان اینکه بهاء‌الله امانت دولت روس است از او حمایت کرد و موجبات آزادی او را فراهم نمود لذا دولت ایران ناچار او را به بغداد تبعید کرد پس از مدتی اقامت در آنجا در سال ۱۲۸۰ رسماً ادعای رهبریت کرد و با برادرش یحیی صبح ازل بنزاع درآمد و از بغداد باسلامبول و از آنجا به اردنه و سرانجام به عکا (در اسرائیل) تبعید و آنجا زندانی شد در زندان تالیفاتی دارد.

خدای زندانی

إِنَّ الَّذِي خَلَقَ الْعَالَمَ لِنَفْسِهِ قَدْ حُبَسَ فِي أَحْرَبِ الدِّيَارِ لِإِلَهِ الْإِنَّا
أَنَا الْمَسْجُونُ الْفَرِيدُ كُلُّ الْأَلُوهِ مِنْ رُشْحِ أَمْرِي قَالَتْ وَكُلُّ الرُّبُوبِ مِنْ طَفْحِ
حُكْمِي تَرَبَّتْ فَيَا حَبْدَا مِنْ هَذَا الْفَجْرِ الَّذِي... فِيهِ وَلَدٌ مِنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ.

همانا کسی که جهان را برای خود آفریده در ویران‌ترین جاها زندانی شده، نیست خدائی جز من زندان شده‌ی تنها، تمام خدایان از ترشح فرمان من بخدائی رسیدند و تمام پروردگاران از ریزش حکم من پرورش یافتند، ای خوشا از این بامداد که... در آن کسی زائیده شد کسی که نمی‌زاید و زائیده نشده (جلد ۲ مکاتیب ۲۵۵ و ایام تسعه ۵۰) و در سنه ۱۳۰۹ مرد در گورستان عکا زیر خاک رفت.

لعنت ابد را برد

وَ إِذَا أَرَدْتُمْ الصَّلَاةَ وَلَوْ أَنَّ جُوهَكُمْ شَطْرِي الْأَقْدَسِ الْمَقَامِ الْمُقَدَّسِ وَ عِنْدَ غُرُوبِ شَمْسِ الْحَقِيقَةِ وَ التَّبْيَانِ الْمَقْرُودِ الَّذِي قَدَرْنَا لَكُمْ پِيْرَوَانَ خُودِ رَا فَرِيْبِ مِيْ دَهْدِ مِيْ گُوِيْدِ وَ زَمَانِيْكَهٗ قَصْدِ نَمَازِ گَرْدِيْدِ رُويِ خُودِ رَا پَارَةُ بِطَرْفِ مَن كُنِيْدِ دَر مَقَامِ اَقْدَسِ مَقَامِ مُقَدَّسِ... وَ نَزْدِ غُرُوبِ شَمْسِ حَقِيقَتِ وَ بِيَانِگَرِ قَرَارِگَاهِيْ كِه بَرَايِ شَمَا اِنْدَازِه گِيْرِي كَرْدَمِ.

آشنائی با نیاز این خدا

اللهم اني اسئلك بشعراتك التي يتحرك على صفحات الوجه پروردگارا از تو خواهم بموهای تو که بر صفحه‌های رویت می‌جنبند (ادعیه محبوب ۱۲۳) حال بنگرید ای روشنفکران که چه اشخاصی در زیر آسمان در ایران با آسمانی آمدند و چه کردند.

ادعای امامت

۲ کافی ۱۹۹) سوره بن کلیب گوید بابی جعفر گفتم قول خدای عزوجل وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وَ جُوهَهُمْ مُّسْوَدَّةٌ (روز رستاخیز می‌بینی آنانکه بر خدا دروغ گفتند روهاشان سیاه شد) چه کسانی باشند فرمود مَن قَالَ اِنِّي اِمَامٌ وَ لَيْسَ بِاِمَامٍ (کسیکه گوید من امام هستم و امام نباشد) گفتم وَ اِنْ كَانَ عَلَوِيًّا قَالَ وَ اِنْ كَانَ عَلَوِيًّا (اگر چه علوی باشد فرمود و اگر علوی باشد) گفتم و اگر چه از فرزندان علی بن ابیطالب باشد فرمود و اگر باشد.

ابان از فضیل از امام صادق روایت کرده فرمود مَن ادَّعَى الْاِمَامَةَ وَ لَيْسَ مِّنْ اَهْلِهَا فَهُوَ كَافِرٌ (کسیکه ادعای امامت کند و از اهل آن نباشد پس او کافر است).

حسین بن مختار گوید به امام ششم گفتم وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَيُّهُ فَوْقَ دَرِجَةٍ كَسَانَتْ فَرَمُودِ هَر كَسِ پِنْدَارِدِ اَو اِمَامَسْتِ وَ اِمَامِ نَبَاشْدِ گفتم و اگر چه فاطمی علوی باشد فرمود اگر چه فاطمی علوی باشد.

سه کس در خطرند

۲ کافی (۲۰۰) ابویعفر گوید شنیدم امام ششم می فرمود سه کس را خدا با آنها روز قیامت سخن نگوید و آنها را تزکیه نکند و برای آنها کیفر دردناکست کسی که ادعای امامت کند از جانب خدا برایش نباشد و کسی که امامی را از جانب خدا جحد کند و کسیکه پندارد برای آن دو در اسلام بهره است.

مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمَامٍ إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَنْ لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللَّهِ كَانَ مُشْرِكًا بِاللَّهِ.

طلحه بن زید از امام ششم نقل کرده فرمود هر کس با امامیکه امامت او از نزد خداوند است کسی را شریک کند که امامتش از جانب خدا نیست بخدا مشرک شده.

مدعیان مهدویت

- ۱- طایفه به محمد بن حنفیه نسبت مهدویت می دهند با آنکه تهمت باو زده اند
- ۲- گروهی بزید بن علی تهمت مهدویت زدند با آنکه او می گفت ادعواکم الی الرضا من آل محمد ۳- جمعی بابی مسلم خراسانی بدروغ نسبت دادند ۴- در کتاب ادیان و مهدویت ابن مقفع را شمرده ۵- عبدالله مهدی در آفریقا خروج کرد و سنه ۲۸۰ در یمن لقب القائم بست و سکه حجّت الله زد و سنه ۳۴۴ مرد ۶- محمد بن تومرت متوفا ۵۲۴ در مغرب مدعی مهدویت شد ۷- مهدی سودانی ۸- عباس ریفی مغربی ۹- عبدالله جبلی سنه ۷۱۷ - ۱۰- والتوزری در قلعه ماسا ۱۱- سید محمد جونپوری (۸۴۷ و ۹۱۰) مولف شواهد الولاية ۱۲- سید محمد مشهدی مولف قوزه مقدسه ۱۳- موسی الکردی در زمان شاه خدا بنده ۱۴- ابوالکرام دارانی در بخارا سنه (۶۰۰) ۱۵- شیخ حسن علانی ۱۶- بنگالی هندی در رحب مکه (۱۲۰۳) ۱۷- محمد بن احمد سودانی (۱۲۹۹) ۱۸- زینی دحلان عبدالله عجمی ۱۹- شیخ سعید یمانی ۲۰- بگفته تاریخ فرشته سید محمد ادریسی در صبیا (سنه ۱۳۲۳) ولی باو تهمت زده اند ۲۱- ابن احمد مغربی ۲۲- شیخ مغربی ۲۳- جمعی به محمد بن عبدالله نفس زکیه بدروغ نسبت داده اند ۲۴- محمد قرمانی (بابا اسحق صوفی) ۲۵- غلام احمد قادیانی ۲۶- میرزا طاهر حکاک ۲۷- شیخ مهدی کربلانی ۲۸- سید احمد کجراتی هندی ۲۹- سید محمد همدانی مقیم هند متلمذ شیخ احمد احسانی رئیس شیخیه ۳۰- سید ولی الله اصفهانی ۳۱- میرزا حسن همدانی ۳۲- غلامرضا مرکب ساز (۱۳۴۰) ۳۳- سیدعلیشاه درویش هندی ۳۴- هاشم شاه

نوربخش ۳۵- شیخ عبدالقدیر بخارائی ۳۶- میرزا بلخی ۳۷- ملاعرشی کاشانی ۳۸- میرزا مشتاق علی شیرازی ۳۹- بایزید ترکمانی این شش نفر آخر خود را مهدی موعود نمی دانستند بلکه مشایخ صوفیه بودند در عصر قاجار از روس و انگلیس خیلی مهدی مبعوث شد سید کاظم رشتی، کریم خان کرمانی، علی محمد باب، میرزا یحیای ازل حسین علی بهاء، ابوالفضل گلپایگانی، یوسف خواجه کاشمیری و قره العین و کسروی آخری بود و امثال اینها از بطن بیگانه درآمدند و ادعای اینها خود دلیل بر اثبات آن حضرتست.

عَجَلٌ عَلِيٌّ ظُهُورِكِ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

خون شد دل از فراق تو ای یار مهربان	در حسرت وصال تو ای شاه انس و جان
مردم ز انتظار و به نزدت بود عیان	هر لحظه آه می کشم و می کنم فغان
ذاکر همی بنام تو باشم باین بیان	عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان
روحم بسام کوی تو پیک خجسته شد	پشتم بزیر بار فراق شکسته شد
چشمم ز هجر دیدن روی تو بسته شد	عاشق چون نازدید ز معشوق خسته شد
ناچار ناله می کند و گوید الأمان	عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان
شاهی که هست نیمه شعبان ولادتش	ماکان و ما یکون همه تحت قیادتش
آن دل که معنی نبود از ارادتش	خارا شکسته ایست نسیرزد عبادتش

مردود گشته هر که دهد زشت امتحان عجل

آن والیی که بر همه شاهان سرآمد است	محبوب ذات پاک خداوند سرمد است
خاتم باولیا بُود شبه احمد است	از آن گذشته قائم آل محمد است

شایسته ولایت و دارای عزو شان عجل

شاهی که یادگار ز ساقی کوثر است	نور دو چشم زاده ی زهرای اطهر است
بما مجتبی بحلم و تأمل برابر است	همچون حسین بر همه اعدا مظفر است

سجاد ثانی است پرستش کند چنان عجل

چون باقر العلوم بگناه سخنوری	ظاهر ز چهره اش همه آثار جعفری
کاظم بوقت خشم اگر نیک بنگری	با ثامن الحجج بسنماید برابری

در جود چون جواد و تفاوت در او عیان عجل

دارای هسیبت پدرست و روا بود	حجت برای دین مبین خدا بود
باب النجات سلسله انبیا بود	خاتم بیازده گهر پر بها بود

چون مصطفی که ختم بود بر پیمبران عجل
 اکنون که هست شهر ولایت بنام ما احکام دین و دیعه بمصداق انما
 بعد از خدای چشم امیدست بر شما بسر سالکان دین محمد نظر نما
 فرضست باغبان که زند سر بیوستان عجل
 هر کودنی که رانده ز افکار عام شد محروم از مناصب و جاه و مقام شد
 دشمن بدین حضرت خیرالانام شد دیوانه وار مردک عامی امام شد
 گفتا منم کسی که کشتی انتظار آن عجل
 سبویش روند مردم نادان و ناخلف چون گاو و گوسفند دوند از پی علف
 با اینکه نیست کوی حقیقت و راهد ف وقت شریف مردم دانا کند تلف
 با منطق ضعیف و براهین ناتوان عجل
 ای قائم محمد و ای حجت خدا ای پیشوای مردم و ای اعلم الهدی
 در این سفینه نیست کسی جز تو ناخدا شد وقت آنکه نیک و بد از هم کنی جدا
 گردن زنی از این و عنایت کنی از آن عجل
 افتاده سنگ تفرقه در بین مسلمین کمتر توجهی نشود بر امور دین
 جاهل بجاه منصب و عزت بود قرین عالم زدست مردم جاهل شود غمین
 قرآن چه گنج گشته بویرانه ها نهان عجل
 دنیا برای عدهئی باشد بهشتیان بیگانگی پرستی و پستی سرشتشان
 معمار کج نهاد در اول چو خشتشان اسلام شد ضعیف ز افعال زشتشان
 ز افراد پست نیست جز این انتظارمان عجل

بخش ۲۸ منکرین ولی عصر کافرند

پس از آنکه از آیات قرآن مجید و سنت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و دلائل عقلی و اقوال علماء و مشاهدۀ خلق کثیری از مردم حضرت مهدی عجل الله فرجه را و معجزاتی از آن حضرت بروز کرده و می کند اگر کسی آن حضرت را انکار کند با تمام کتب آسمانی و نظام حکم الهی مخالفت کرده و از دائره اسلام بیرون است.

پس با این دلائل و براهین و دلائل دیگری که مذکور می شود جای انکار درباره وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه برای کسی نمی ماند مگر کسیکه عنود و

جهول باشد و منکرين حضرت مهدى از سعادت و رحمت محروم مى شوند و در شرح سير سهيلي از جابر انصاري از رسول خدا ﷺ روايت کرده فرمود **مَنْ كَذَبَ بِالْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ** (و در لفظ ديگر) **مَنْ أَنْكَرَ خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ** هر کس به وجود مهدى (عليه السلام) تکذيب کند پس در حقيقت کافر است و فرمود هر کس خروج مهدى را انکار کند در حقيقت کافر است.

انکار حضرت مهدى انکار پيغمبرانست

کمال ۳) **مَنْ أَقْرَبَ جَمِيعِ الْأَيْمَةِ وَ جَحَدَ الْمَهْدِيِّ كَأَنَّ كَمَنْ أَقْرَبَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ جَحَدَ نَبُوَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ**

حضرت صادق (عليه السلام) فرمود هر کس بجميع امامان اقرار کند و حضرت مهدى را انکار نمايد مانند کسى باشد که بجميع انبيا اقرار کرده و بنؤ محمد (عليه السلام) را انکار کرده است گفته شد مهدى از فرزندان شما کيست؟ فرمود:

الخامس من ولد السابغ يغيب عنكم شخصه ولا يحل لكم تسميته پنجمى از فرزندان هفتم که از شما شخص او غايب گردد و براى شما نام بردن او روا نباشد.

هر کس امام زمان را نشناسد

کا ۳۷۷) حارث بن مغيره گويد به امام ششم گفتم رسول خدا فرموده **مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةً جَهْلًا أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ جَاهِلِيَّةً كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ ضَلَالًا**

هر کس بميرد امام (زمان) خود را نشناسد به مردن جاهليت (قبل از اسلام) مرده فرمود آرى گفتم بجاهليت نادانى يا جاهلتي که امامش را نشناسد (بيدين) آن حضرت فرمود بجاهليت کفر و نفاق و گمراهي (در اينجا ناچاريم به شبهات منکرين حضرت مهدى پاسخ دهيم):

انکار او انکار پيغمبر است

۲ کمال ۸۳) رسول خدا فرمود قائم از فرزندانم نامش نام منست کنيه اش کنيه من شمائلش شمائل من و روشش روش من مردم را بر ملت و شريعت من و ادار به کتاب پروردگار عزوجل دعوت کند هر کس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که او را گناه کند به من گناه ورزیده و هر که او را در غيبتش منکر باشد مرا منکر شده و هر که او را رد کند مرا رد کرده و هر که او را تصديق کند مرا تصديق کرده از کسانیکه مرا درباره او تکذيب کنند و از آنانکه منکر گفتار منتد درباره او و گمراه کنندگان امتم

باشند از راه او به خدا شکایت کنم و بزودی بدانند آنانکه ستم کردند بکجا بر می‌گردند.

امام ششم فرمود امام نشانه‌ایست بین خدای عزوجل و خلقتش هر که او را بشناسد مومن و هر که انکارش کند کافر است و رسول خدا فرمود هر که قائم از فرزندانم را در غیبتش منکر باشد بمردن جاهلیت مرده.

اشاره به مخالفان مهدی

مورخ معروف ابن خلدون با اینکه خودش احادیثی درباره حضرت مهدی آورده و با احمد امین دانشمند مصری احادیث مهدی را پذیرفته‌اند در حالیکه بیشتر علماء اسلامی نظر آنان را رد کرده‌اند ایرادشان از این قرار است گویند:

- ۱- اسناد اخبار مهدی معتبر نیست. ۲- با عقل نمی‌سازد ۳- اخبار مورد سوءاستفاده مدعیان مهدویت قرار گرفته. ۴- اخبار مهدی سبب ضعف و رکود جامعه اسلامی است. ۵- بسود عقائد شیعه تمام می‌شود.

پاسخ به مخالفین

۱- احادیث مهدی را جمعی از معروفترین محدثین اهل سنت در معتبرترین کتب خود نوشته‌اند و جمع کثیری بتواتر آن اعتراف کرده‌اند حتی ابن خلدون گفته این جمله احادیثی است که امامان در شان مهدی و خروج او در آخرالزمان بیرون آورده‌اند پس اعتراف او به صحت بعضی از آن احادیث جا برای انکار تضعیف سند نمی‌ماند.

۲- در احادیث خلاف عقل دیده نمی‌شود و آنچه خلاف عادی باشد از معجزات انبیا بالاتر نیست و بعید شمردن از قبول کردن آنها منع نمی‌کند.

۳- بنفع شیعه بودن سبب بی‌اعتباری احادیث نمی‌شود و افکار احادیث اثبات غرض داشتن با شیعه است و سود نداشتن به منکرین هم اعتبار آن را تضعیف نمی‌کند.

۴- سوءاستفاده کردن از احادیث ربطی به اعتبار آنها در صحت ندارد زیرا از قرآن و پیغمبر هم سوءاستفاده می‌کنند نباید آنها را بواسطه سوءاستفاده کنندگان کنار گذاشت.

۵- اعتقاد به قیام مهدی علاوه بر آنکه سبب سستی نیست بلکه باعث دلگرمی و سازمان سازی برای آمدن آن بزرگوار و نجات خلق ستم‌دیده از ستمگرانست پس با این اراجیف نمی‌شود رکنی از حقایق را انکار کرد.

اعتقاد درست در امامت

اعتقاد امامیون در امامت به پنج چیز بر می‌گردد: ۱- امامت را از اصول دین می‌دانند گویند همان طوریکه بده دلیل مردم به پیغمبر نیاز دارند همچنین (بلکه بیشتر) بامام نیاز دارند. ۲- نصب امام را لطف می‌دانند و لطف بر خداوند را واجب می‌دانند. ۳- شرائط امامت را عصمت و اعلی‌ت و افضیلت و اعجاز می‌شمارند. ۴- تعیین امام را از جانب حق از کتاب و نص پیغمبر می‌دانند. ۵- تا انقراض عالم جهان را خالی از حجت ندانند **لَوْ أَنَّ الْأَمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ مَا جَت كَمَا يَمْوُجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ** حضرت باقر فرمود اگر امام از زمین یک ساعت برداشته شود هر آینه زمین اهلس را فرو برد و موج زند چنانکه دریا با اهلس موج می‌زند. و در اثبات به راهنمای بهشت ج ۲ مراجعه شود

بخش ۲۹ دفع اشکال از طول عمر

اینجا سه سؤال پیش می‌آید اول این سؤال پیش می‌آید که چگونه یک انسان هزاران سال عمر می‌کند. دوم به چه علت امامیکه این همه مردم باو نیاز دارند در پرده غیبت بسر می‌برد. سوم انتفاع مردم از وجود امام با غیبت او چه چیز است وقتی مردم به امام دسترسی ندارند چه سودی دارد؟ پس در رفع اشکال از طول را عنوان می‌کنیم.

پاسخ از طول عمر

یکی از اهل خلاف از نبیره شهید ثانی از طول عمر نوح پرسید و شبهه کرد که بنیه آدم چگونه تاب هزار سال عمر را دارد و با اینکه بسنگ با آن قرصی آن دوام ندارد پاسخ داد سنگ بدل مایتحلل ندارد و آنچه از او تحلیل گردد عوضی بجایش نیاید ولی انسان بدل دارد و آنچه از غریزه او تحلیل شود با غذا جبران می‌گردد بدل روئیدن گوشت و ناخن و مو و این پاسخ درباره امام داده می‌شود.

نظری با تکرار بدیهی می‌شود

در اربعین شیخ بهاء از سیدبن طاوس نقل شده گوید روزی در بغداد با بعضی از فضلا نشسته بودم سخنی به حضرت حجت و مذهب امامیه رسید که آن بزرگوار زنده است آن فاضل سخت انکار کرد سید گوید باو گفتم اگر کسی امروز پیدا شود و

ادعا کند که بر روی آب راه می‌روم مردم تعجب کرده دورش جمع می‌شوند چون بر روی آب راه رود تعجب مردم می‌رود روز دیگر اگر کسی آن ادعا را کند و بر روی آب راه برود مردمیکه آن دو را دیده‌اند تعجب نمی‌کنند همینطور تا بیشتر و اینکار عادی می‌شود اگر نفر پنجم چنان کرد مردم بیشتر از اولی تعجب کردند عقلاً بر مردم می‌خندند زیرا در بدیهی تعجبشان بیشتر شده همین مثل جاریست در حضرت مهدی (علیه السلام) زیرا شما اهل سنت روایت می‌کنید از رسول خدا که حضرت ادریس به آسمان رفته و زنده است و همچنین روایت کرده‌اید که خضر از زمانیکه بدنیا آمده تا الان زنده است و در روی زمین زندگی می‌کند و روایت کرده‌اید که عیسی در آسمان چهارم زنده است و چون حضرت بقیة الله ظاهر شود او پشت سر حضرت مهدی می‌آید و نماز می‌خواند پس حتماً این سه نفر عمرشان از حضرت حجت بیشتر است و شما هم تصدیق دارید و حال آنکه از آنان تعجب نمی‌کنید ولی تعجب می‌کنید از اینکه یکی از ذریه پیغمبر عمرش بیشتر از آنها باشد و منکر می‌شوید که یکی از آیات نبوت و معجزه بعثت رسالت این باشد که یک نفر از ذریه او عمرش زیادتر از عمر متعارف اهل زمانی گردد پس آن فاضل از جواب عاجز ماند.

طول عمر از افراد ممکنه است

امورات بطور کلی یا انجامش محالست مثل اجتماع نور و ظلمت در یک محل و مثل اجتماع وجود و عدم در یک چیز و یا آنکه ممکن است و ممکن دو قسمت یکی عادی مثل تولد فرزند از والدین در سن طبیعی و یکی غیر عادی است مثل تولد فرزند از والدین در سن غیر طبیعی مانند تولد یحیی بن زکریا و مثل افتادن طفل سه ساله در چاه بیست متری که وقتی بیرونش کردند حرکت کرد و براه افتاد و شکی نبود که او مرده و اینها امر ممکن غیر طبیعی است ولی محال نمی‌باشد چنین است طول عمر امام زمان.

استدلال از قرآن

وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ (خداوند درباره عیسی می‌فرماید و نباشد از اهل (کسی) مگر آنکه حتماً باو (عیسی) پیش از مردنش ایمان می‌آورد این آیه دلیل زنده بودن عیسی می‌باشد زیرا از زمان نزول این آیه تا امروز کسی باو نگرویده پس لابد است در آخر الزمان باشد که از آسمان فرود می‌آید و بحضرت حجت اقتدا می‌کند و اهل کتاب باو می‌گروند چنانکه رسول خدا فرمود چه حالی

خواهید داشت زمانیکه پسر مریم در شما باشد و امام شما از شما باشد در الزام الناصب از ص ۲۸۳ تا ۳۱۲ نوشته.

داستان در طول عمر

امام صادق فرمود داود خارج شد و زبور می خواند و کوه و سنگ و پرنده با او موافقت می کردند تا بکوهی که خرقیل عابد بود رسید چون زمزمه کوه و صدای درنده و پرنده را شنید دانست او داود است داود گفت یا خرقیل رخصت است بالا نزد تو آیم گفت نه داود گریست خداوند وحی کرد ای خرقیل داود را نکوهش مکن و از من عافیت بخواه خرقیل دست داود را گرفت و بسوی خود بالا برد داود گفت ای خرقیل آیا قصد گناهی کرده ای هرگز گفت نه فرمود آیا عجب بر تو داخل شده از عبادتی که برای خدا می کنی گفت نه فرمود آیا میل به دنیا کرده ئی تا دوست بداری که از شهوت آن و لذتش بگیری گفت بلی بسا آن بدلم رخ داده گفت وقتی رخ می دهد چه می کنی گفت داخل این شکاف می شوم و از آنچه در آنجا است عبرت می گیرم داود داخل شد دید تختی از آهن است بر آن جمجمه ایست استخوانهای کهنه و لوحی از آهن نوشته داود خواند دید نوشته من هزار سال سلطنت کردم هزار شهر ساختم هزار بکر را گرفتم آخر عمرم آن شد که خاک فرش من و سنگ بالشت من و جانوران همجوار من اند پس کسی که مرا بیند مغرور دنیا نشود.

آری در جلد اول راهنمای بهشت ص ۲۵ نوشته پیغمبری به عابدی در کوهی گذشت دید از کثرت عبادت در آفتاب صورتش متغیر شده و حصیری بر چوبی افکند نصف سایه بان دارد گفت چرا همه آن را نمی پوشی گفت پیغمبری قبل از تو بمن رسید گفتم از خدا بخواه که چقدر از عمر من مانده او پرسید گفت هفتصد سال با خود گفتم آن ارزش ندارد سایه بان را کامل می کنم آن پیغمبر گفت مردم آخرالزمان عمرشان از صد نگذرد خانه های آهنین می سازند گفت اگر آن زمان را دریابم با یک سجده بسر برم.

دلیل چهارم

هر کس بقدرت قادر دانا معتقد باشد که او قادر مختار و فاعل مایشاء است جای شبهه برای او نمی ماند که هر کس را بخواهد طول عمر می دهد چنانکه خود فرموده (۱۷/۳۶) **وَمَنْ نَعْمَرَهُ نُنَكِّسُهُ فِي الْخَلْقِ** و هر کس را که عمر دهیم در خلقت تغییر می دهیم به جلد اول راهنمای بهشت ص ۲۵۹ مراجعه شود پس تمدید و تنقیص

عمر با خداوند است دوم زمانیکه برای اولیاء خدا ولایت تکوینی اعطائی اثبات شد که آنان باذن خدا هر چه خواهند تصرف از ناموس طبیعت می‌کنند از زنده کردن مردگان و غیر آن جای انکار برای طول عمر امام زمان نمی‌ماند زیرا که آن حضرت حجة بالغه الهیه است.

دلیل پنجم

دوم طول عمر اشخاصی که در امتهای گذشته آمده‌اند طول عمر امام زمان را در این امت اثبات می‌کند و البته هر امریکه بار اول فکری باشد بر دوم بدیهی می‌گردد از آن جمله جناب ادریس است که به آسمان رفت و هنوز زنده است و جناب نوح که دو هزار و پانصد سال و طبق قرآن ۹۵۰ سال فقط در قوم تبلیغ نمود و جناب خضر که هنوز زنده است و جناب عیسی که در آسمان چهارم می‌باشد و لقمان حکیم که سه هزار و پانصد سال عمر کرد و بعضی الیاس را زنده و دلیل دریاها دانسته‌اند.

و از بدان شیطان ملعون که عمرش را فقط خدا می‌داند و عوج بن عناق که از زمان آدم تا زمان حضرت موسی زنده بود و به جنگ موسی آمد و کشته شد و دجال ملعون که از زمان حضرت رسول بدنیا آمده و زنده است.

مَعْمَرِین دُنیا

ربیع بن صبع ۳۴۰ سال و اکثم بن صیفی ۳۳۰ و پدرش ۲۷۰ سال عمرو بن حمه دوسی ۴۰۰ ضحاک ماردوش ۱۳۰۰ سال فریدون عادل بیش از ۳۰۰۰ سال نبشته‌اند و عمر بن عامر فریقیا ۸۰۰ سال داشت.

قصة ابوالدنیا

صدوق از محمد بن مسلم رقی نقل کرده سنه ۲۰۹ هجری در مکه مردی از اهل مغرب را با جماعتی از اهل حدیث دیدیم با موهای سیاه که دورش از اولاد و نبیره و مشایخ بلد بسیار بودند و جماعتی گفتند ما اهل بلاد مغرب از باهره علیا هستیم پدران ما از اجداد خود حکایت کرده‌اند که این شیخ ابوالدنیا را دیده‌اند و نامش علی بن عثمان بن خطاب بن مرّه است باو گفتیم تو علی ابن ابیطالب را دیده‌ئی چشمهای خود را گشود ابروهایش آن را پوشیده بود گفت با این چشم‌ها او را دیده و از خدمتکاران او بودم این جراحی که بر سر من وارد شده در صفین از صدمه اسب اوست اثر آن بر ابروی راست او بود از سبب طول عمر او پرسیدیم او را عاقل و دانا یافتیم گفت پدرم کتب سابقین را خوانده، در آن ذکر آب حیات و ظلمات و هر که

بخورد معمر شود دیده و برای طلب آن بظلمات سفر و دو شتر قوی نه ساله با چند شتر شیردار و چند مشک آب برداشته روانه شدیم و من سیزده ساله بودم پس از ورود بظلمات شش شبانه روز رفتیم و روزها کمی روشنائی بود می رفتیم شبها می خوابیدیم در آن کوه و بیابان آبها مان تمام شد و از شیر شتر بهره می بردیم پدرم از پی آب رفته ما را با افروختن آتش امر کرد که در برگشت راه را بیابد و همه در معرض تلف شده اصرار برگشت داشتند اتفاقاً من جهة قضاء حاجت بقدر پرتاب تیر از آنها دور شدم بجوی آب معتدلی برخورده سفید و شیرین دو سه کف از آن خوردم بشتاب برگشتم به همراهان گفتم من آب حیات را جستم مشکها را برداشته به عجله رفتیم و آن را نیافتیم با همه تجسس همراهان مرا تکذیب می کردند برگشتیم پدرم آمد واقعه را گفتیم گفت این همه رنج من برای آن بود و خدا نصیب من نکرد و نصیب تو شد عمرت بقدری دراز شود که بتنگ آئی پس برگشتیم چون سی ساله شدم خبر فوت پیغمبر (ﷺ) رسید.

خبرهاییکه ابوالدنيا داد

آخر خلافت عثمان بحج رفتم در صحابه پیغمبر دلم به علی مایل شد و در مدینه ماندم و خدمت علی را برگزیدم و این جراحت در صفین از اسب حضرت بسرم رسید بعد از شهادت آن حضرت به وطنم برگشتم در خلافت بنی مروان حج کردم خبر طول عمرم بسلاطین می رسید مرا جهة دیدن احضار و از سبب عمر و امور گذشته می پرسیدند تا این که سفر که به حج کردم و سه بار دندان برآورده ام گفتیم آنچه از علی (ع) دیدی یا شنیدی بگو گفت وقتی با حضرت بودم حریص علم نبودم و از زیادی محبت فقط خدمت می کردم احادیث زیاد از حضرت دارم که علمای مغرب و مصر و حجاز از من شنیده فانی شدند آنگاه نسخه ئی بیرون کرد و شیخ گرفت و خواند.

خبر داد بما علی بن عثمان بن خطاب بن مره همدانی معروف بابی الدنيا که بما خبر داد علی بن ابیطالب که رسول خدا فرمود هر کس دل شکسته را کمک کند خدا ده حسنه برایش نویسد و ده سیئه او را دفع کند و ده درجه بلند نماید علی (ع) فرمود **رسول خدا** فرمود هر که در حاجت برادر مسلمان خود جهة رضای خدا سعی کند گویا خدا را هزار سال بندگی کرده و یک چشم بهم زدن او را گناه نگردهد. **از علی بن ابی طالب شنیدم گفت گرسنگی ختی در رسول خدا دیدم وقتیکه**

بخانه فاطمه آمد به من فرمود یا علی آن خان را نزد من آور من نزدیک خان رفتم دیدم نان و گوشت بریان شده در آنست.

از علی بن ابیطالب شنیدم فرمود در جنگ خیبر بیست و پنج جراحت بر بدن من رسید چون نزد پیغمبر رفتم آن حالت را دید گریست پس از اشک چشم خود بر جراحاتم مالید همان ساعت بهبودی حاصل شد **علی بن ابیطالب** مرا خبر داد رسول خدا فرمود هر که سوره توحید را یکبار بخواند گویا ثلث قرآن را خوانده و هر که دوبار بخواند گویا دو ثلث قرآن را خوانده و هر که سه بار بخواند گویا تمام قرآن را خوانده در این سال خبر ابوالدنیا بوالی مکه رسید متعرض او شده گفت ترا باید به بغداد نزد مقتدر برم حجاج از والی تقاضا کردند او را رها کرد از نشانهای او این بود که هرگاه گرسنه می شد موهای زیر لب او سفید می شد و هرگاه سیر می شد سیاه می گردید.

پیر مرد بصری

ابوالحسن کاتب بصره گوید سنه ۳۹۲ چند سالی در عرب قحطی شد لکن در بصره و اطراف آن فراوانی بود لذا اعراب به آن هجوم آوردند من با جماعتی جهة تماشا و کسب ادب به طرف آن بیرون شدیم خیمه‌ئی بنظر آمد جلو رفته دیدیم پیرمردی ابرویش چشمش را پوشیده گرد او غلامان و یاران آرمیده پس از سلام و جواب گفتیم از فواید عمر از جاهائیکه دیده یا شنیده‌ای بفرما گفت دنیا مرا از ذکر این غافل کرده بروید از پدرم پرسید با دست بخیمه‌ئی اشاره کرد بسوی آن خیمه رفتیم دیدیم پیری دراز کشیده دورش غلامان و یاران آرمیده پس از سلام عرض مقصود کردیم همان سخن که پسرش گفته بود از او شنیدیم بسوی خیمه بزرگتر رفتیم خدمت و حشم زیاد دیدیم مرد پیری بالای تخت تکیه کرده پس از سلام عرض مقصود نمودیم چشم گشوده به غلامان اشاره کرد او را نشانیده بما نگریست گفت این سخن که می‌گوییم فراگیرید و به آن عمل کنید پدر مرا اولاد زنده نمی‌ماند تا آنکه در پیری من متولی شدم شاد شد ولی چیزی زندگی نکرد و مرد عمم مرا مثل پدر کفالت نمود روزی مرا خدمت پیغمبر برد واقعه را گفت و اضافه کرد من بر مردن این پسر می‌ترسم دعائی تعلیم فرما که از برکت آن سالم مانند آن حضرت ذات القلاقلرا می‌دانی گفت آن کدامست فرمود بر او سوره جحد و اخلاص و فلق و ناس را بخوان و من تا حال هر صبح آنها را خوانده‌ام و در بدن و مال خود ضرری ندیده‌ام و مریض

و فقیر نشده‌ام و سنم به اینجا رسیده که می‌بینی شما هم آنها را یاد گرفته بسیار بخوانید.

خلاصه آنکه معمرین زیاد بوده‌اند نمرود پانصد سال و مه‌اداج هفصد سال گرشاسب هفتصد و پنج سال زال ششصد و پنجاه سال و رستم ششصد سال زندگی کردند آنگاه به امام زمان که رسد بعید می‌شمارند چون ایمان ندارند و قصه پیرمردیکه در زمان هارون پیغمبر او را دیده بود در صفحه ۶۴ جلد چهارم راهنمای بهشت نبشته شده.

نتیجه در طول عمر

کسیکه خدا را بر هر امری دانا و توانا بداند طول عمر بقیة الله را انکار نمی‌کند زیرا عمر هر انسان بسته به قلب اوست که این موتور بدن تمام مدت عمر یک آن از کار نمی‌ماند و قلبها ماشینی نیست که یکسان باشد بلکه هر یک بقدرت قادر متعال خلقت شده و گردش آنها بحول و قوه‌ی پروردگار است چنانکه در اثر آمده یا **مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ** (ای گرداننده‌ی دلها و دیده‌ها) پس وقتی دانسته شد خلقت قلب و گردش آن به قدرت خداوند است او قدرت دارد قلبی بکسی دهد که صد میلیارد سال کار کند و آن را بحول و قوه خود بگرداند اکنون بغیب آن حضرت می‌پردازیم.

آماری از معمرین

حضرت آدم ابوالبشر نهصد و سی سال (و بعضی زیادتر گویند) ۹۰۵ شیش هبة الله ۹۱۲ سال سوم جناب نوح ۲۵۰۰ سال چهارم ادریس پیغمبر ۹۶۵ سال پنجم سلیمان ۷۱۲ سال ششم عوج بن عناق ۳۵۰۰ سال هفتم ضحاک ماردوش ۱۰۰۰ سال هشتم عمرو بن عامر مریقی ۸۰۰ سال نهم فریدون عادل بیش از ۱۰۰۰ سال دهم محدث مهرگان ۲۵۰۰ سال یازدهم گرشاسب ۷۵۰ سال دوازدهم رستم زال ۶۰۰ سال سیزدهم زال ۶۵۰ سال چهاردهم شداد بن عاد ۷۰۰ سال پانزدهم لقمان بن عاد ۳۵۰۰ سال شانزدهم عزیز مصر ۷۰۰ سال هفدهم دومغ پدر ریان ۳۰۰۰ سال هیجدهم ریان بن دومغ پدر عزیز مصر ۱۷۰۰ سال نوزدهم عبیدالله بن شریذ جرهمی معروف ۳۵۰ سال بیستم رزیث بن ثمالا از حواریون عیسی که تا زمان عمر بن خطاب زنده بود و سیاخان در شیراز و سید ابوطالب ذوالقرنین که در کتاب نوائب الدهور صفحه ۲۳ شرح داده و در زمان ما معمرین تا ۱۸۰ سال را روزنامه‌ها

نوشته‌اند.

مؤلف گوید عمر شریف آن حضرت از سنه ۲۵۶ متولد شدند تا این سال محرم ۱۴۱۹ هزار و دویست و شصت و سه سال می‌شود بقدرت خداوند عزوجل پاسخ جای استبعاد ندارد. و هیچ اشکالی وجود ندارد

در مدح آن حضرت

نوبوای خیرالبشر
بر خان احسانش مکین
بدر از عطایش بدره‌ئی
گردون ز کشتش خوشه‌چین
مشکوة انوار هدی
مقصود خلق عالمین
حبش جنان بغضش سقر
بر طره سایه حور و عین
مالک رقاب مرد و زن
روی زمین زیر نگین
ظاهر شدی اندر جهان
زامروز تا روز پسین
منشور ختم الاوصیا
گردیده ختم مرسلین
ببرسته خیل انبیا
خم کرده چرخ هفتمین
ادریس و داود و پسر
از کان علمش مستعین
دریسانیش را مستنظر
عیسی بچرخ چارمین
شمیر چیدر بر کمر
دست خداداد راستین

مهدی امام منتظر
خلق دو عالم سربر
مهر از ضیایش ذره‌ئی
دریا ز جودش قطره‌ئی
مرآت ذات کبریا
منظور بعث انبیا
امرش قضا حکمش قدر
خاک رهش زبداگر
سلطان دین شاه زمین
دارد بامر ذوالمنن
گر نه وجود اقدسش
کامل نگشتی دین حق
ایزد بسنامش زد رقم
همچونکه جد امجدش
از بهر تکریمش میان
از بهر تعظیمش کمر
نوح و خلیل و بوالبشر
از ابر فیض مستعد
موسی بکف دارد عصا
آماده بهر اقتدا
ظاهر شود آن شه اگر
دستار پیغمبر بسر

بخش ۳۰ علائم ظهور

بحث از سه دوران مهم دوران غیبت و ظهور حضرت حجت سه قسم می‌شود اول دوران بهره‌برداری از نعمت که مردم بجای آن بفساد دست می‌زنند و آن قدر فساد و جور و ستم بالا می‌رود که تمام عالم را فرا می‌گیرد. دوم دوران ظهور آن حضرت است که فسادها را بر می‌دارد ریشه کاخهای ستم را از بن می‌کند و سوم دوران عمران جهان و آسایش مومنان است که جهان گلستان و رشک رضوان و محل خوبان می‌گردد اکنون ما بقسمت اول اشاره می‌کنیم:

ح ۱- تفرق امت

ابوعقیل گوید نزد علی ابن ابیطالب (علیه السلام) بودیم فرمود این امت بر هفتاد و سه گروه شوند به آنکه جانم بدست اوست همانا همه‌ی آنها گمراه‌اند جز کسیکه مرا پیروی کند و از شیعیان من باشد.

ح ۲- هفتاد فرقه

رسول خدا فرمود بزودی امتم بر هفتاد و چند فرقه شوند بزرگترین آنها در فتنه گروهی باشند امور را برای خودشان قیاس می‌کنند پس حلال را حرام می‌کنند و حرام را حلال می‌کنند.

ح ۳- بانوشته باید مانوس شد

مفضل گوید امام صادق فرمود آنچه از علم آموزی بنویسی علم خود را در برادران دینی (با زبان و نوشتن) منتشر کن پس اگر بمیری کتابت را فرزندان ارث برند زیرا زمانی هرج بر مردم آید مردم جز بکتابشان انس نمی‌گیرند (تکلیف نوشتن و نشر دادن و با کتاب انس گرفتن است زیرا آن قدر هرج و مرج شده که تشخیص حق از باطل در اوج سختی می‌باشد).

پنجاه نشان از اخرالزمان

۲ بحار (۲۵۶) امام صادق به بعضی اصحاب خود فرمود:

۱- زمانی است که بینی جور راستی شهرها را فرا گرفته ۲- قرآن کهنه شده ۳- و یافت شده چیزیکه در آن نبوده (بدعتها پدید آمده) ۴- آن را توجیه کنند کسانی که از حقیقت آن تهی هستند چنانکه ظرفها واژگونست ۵- اهل باطل بر راستی بر حق چیره

شوند ۶- مردان به مردان اکتفا کنند و زنان بزنان ۷- مومن (از ترس اعدام) ساکت باشد ۸- کوچک بزرگ را کوچک شمارد (ابلهان و پست صفتان و بی معرفتان بزرگان علمی و پیران را کوچک شمارند) ۹- ارحام از یکدیگر می‌برند (برادر یا خواهر یا برادر و بالعکس و پسر با پدر از جهت اختلاف قطع رحم می‌کنند برای یکدیگر تولید دردسر می‌نمایند) ۱۰- ثناءگوئی بسیار می‌گردد دینش از استحقاق تعریف بعضی را می‌کنند مداحی و چاپلوسی زیاد شود ۱۱- آشکارا شرابها خورده شود ۱۲- راه خیر (از هدایت و خیرات و توسلات و صله از حام و احسان بوالدین) بریده شود و راه شتر (از نعمت و ترک احسان والدین و قطع رحم) بازگردد ۱۳- حلال حرام و حرام حلال شود ۱۴- دین را برای خود گیرند ۱۵- مومن توانائی ندارد (منکرات را) انکار کند جز بقلبش ۱۶- بنگری که مال بزرگ در خشم خدا صرف می‌شود (یک درهم بوالدین و ارحام مستحق نمی‌دهند ولی هزاران مال در راههای دیگر مصرف می‌کنند) ۱۷- والیان امور در حکم رشوه خورند (رشوه تنها پول گرفتن نیست جانبداری دوستان و انجام کار خاصان و عقده‌های شخصی را بکار بردن از رشوه کمتر نیست) ۱۸- پستهای حساس بمزائده گذارده شود ۱۹- (بعضی از) مردان از کسب زنش از گناه ارتزاق کند (کار کردن مرد و زن اجنبی در یکجا از جهت دست و صورت دیدن و جذب سخن به گناه می‌کشد و این در زمان ما در ادارات دولتی زیاد بود) ۲۰- قمار آشکار گردد (قمارخانه‌های رسمی زیاد باشد شطرنج حلال شود) ۲۱- سرگرمیهای ناسالم چنان رواج گیرد که هیچکس جرئت جلوگیری از آن را نداشته باشد ۲۲- شنیدن (حقایق و احکام) قرآن بر مردم گران آید (شنیدن و اجابت دینی و امر بمعروف و نهی از منکر بر آنان سخت آید) و اما شنیدن باطل سهل و آسان باشد ۲۳- همسایه همسایه خود را از ترس زبانش احترام کند (ترس او یا از بدزبانی اوست یا از برچسب زدن باوست که زود یک کلمه می‌چسباند و او را بیچاره می‌کند) ۲۴- هنگامی (خواهد بود) که بدبینی مساجد را بزیورها بیاریند ۲۵- برای غیر خدا بحج خانه خدا بشتابند (برای تجارت با سیاست یا گردش کاروان داری دخلی زیادی دارد اما امان از مسئولیت آن) ۲۶- مردم (بسبب شنیدن لهو و لعب و حرام و کسب کردن و گوشتهای مردار خوردن و دروغ گفتن) سنگدل شوند (و عواطف از بین می‌رود) ۲۸- آنانکه بدنبال حلال روند نکوهش می‌شوند و آنها که بدنبال حرام روند مدح می‌شوند ۲۹- آلات لهو لعب (حتی) در

مکه و مدینه (که مرکز نشر حقایق اسلام است) آشکار گردد (بلکه آلات لهو و لعب از رادیو و تلویزیون و از همه جا ارزانتر و فراوانتر باشد ۳۰- اگر کسی در امر بمعروف و نهی از منکر اقدام کند باو توصیه می‌کنند که این کار وظیفه تو نیست ۳۱- مساجد پراز کسانی است که از خدا نمی‌ترسند ۳۲- تمام همت مردم شکم و فرجشان باشد (بفکر خوراک روحی از معنویات نیستند)

نشانه‌های دیگر

۳۳- امکانات مادی و دنیوی فراوان می‌شود و دنیا به مردم رو می‌کند ۳۴- زنان خود را در اختیار مردان بی‌ایمان می‌گذارند (بعضی بشناگران می‌دادند که شنا یاد آنها دهند) ۳۵- پرچمهای حق پرستی فرسوده شود ۳۶- ویرانگری (بوسیله تقسیم اراضی و بوسیله جنگها) بر عمران و آبادی پیشی گیرد ۳۷- هنگامی (است که) می‌بینی درآمد زندگی بعضی تنها از طریق کم‌فروشی می‌شود (مرغها را با آب می‌فروشند آنان را با تعهد وزن بعدد می‌دهند) ۳۸- کسانی باشند با سرمایه زیاد در حالی که در عمرشان حتی یک درهم زکات نداده‌اند ۳۹- مردم عصرها در حال نشئه و بامدادادن مستند ۴۰- مردم به همدیگر می‌نگرند و از فاسدان شرور تقلید می‌کنند (و از خوبان پیروی نمی‌کنند) ۴۱- هر سال فساد و بدعتی تازه پیدا می‌شود (فساد و بدعت رو بافزایش است ۴۲- مردم و مجالس جز توانگران را پیروی نمی‌کنند (بروش توانگران) ۴۳- در مجمع همانند بهایم مرتکب اعمال جنسی می‌شوند (در مجالس شب‌نشینی کارهای حیوانی انجام می‌دهند) ۴۴- در غیر طاعت خدا مال زیادی صرف می‌کنند و در طاعت خدا از اندک منع می‌کند (خمس و زکات نمی‌دهد اما مجلس بر مصرف و بیفایده درست می‌کنند) ۴۵- کسی باشد که اگر یک روز گناه بزرگی نکند غمگین است ۴۶- زنان در حکومت غلبه کنند و بر هر امری چیره شوند ۴۷- بادهای منافقین می‌وزد و بادهای اهل حق نمی‌وزد (کارهای منافقین پیش می‌رود و کارهای اهل حق را کد است) ۴۸- هنگامی (است که) ببینی دادرسان برخلاف فرمان خدا قضاوت می‌کنند (دادستان مدعی مردم می‌شوند و قصد محکومیت او را می‌کنند ۴۹- در منابر امر بتقوی می‌شود ولی امرکننده خود به آن عمل نمی‌کند ۵۰- مردم نسبت بوقت نماز بی‌اعتنا می‌شوند حتی به نیازمندان با توصیه و پارتی بازی صورت می‌گیرد نه برای خدا در چنین زمانی مراقب خویش باش و از خدا تقاضای نجات و رهائی از این وضع ناهنجار دوری کن (که فرج

(نزدیکست)

دینداری در آخرالزمان

در بحار از ابی جعفر رسول خدا روایت شده روزی در نزد او جمعی از اصحاب بودند دو مرتبه گفت خداوند برادرانم را بمن بنما بعضی از اصحاب گفتند آیا ما برادران تو نیستیم فرمود نه شما اصحاب من هستید برادران من قومی هستند در آخرالزمان بخدا و من ایمان آورده‌اند در حالیکه مرا ندیده‌اند خداوند ایشان را با نامهای آنها و نامهای پدرانشان بمن شناسانیده پیش از آنکه آنها را از اصلاب پدرانشان و ارحام مادرانشان بیرون آورد هر آینه ایشان برثابت ماندن دینشان قرص ترند از سختی کندن خار از درخت پر خار با دست در شب تاریک یا مانند کسی باشند که در دستش نگهدارد آتشی را که از چوب محکم حاصل شده این جماعت مانند چراغهایی هستند که در تاریکی روشنی می‌بخشند خدا آنها را از هر گونه فتنه‌ی تار و تاریک رها می‌کند.

ابله نجات دارد

در کافی از رسول خدا روایت شده که فرمود مدارا کردن با مردم نصف ایمانست و نرمی با آنها نصف عیش است بعد امام صادق فرمود با نیکان در نهان مخالطه کنید (نه آشکار) و با بدان آشکار مخالطه کنید و بر آنها میل نکنید که به شما ستم می‌کنند.

فَأَنَّهُ سَيَأْتِي زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ مَن دُوِيَ الدِّينِ إِلَّا مَن ظَنَّوْا أَنَّهُ اِبْلَةٌ وَ صَبَرَ نَفْسَهُ عَلَىٰ أَنْ يُقَالَ أَنَّهُ اِبْلَةٌ لِأَعْقَلِ لَهُ.

زیرا زمانی آید که در آنجا نجات نمی‌یابد از دیندار مگر کسی که پندارند او در واقع ابله است و او خود را نگهدارد بر اینکه بگویند او در واقع ابله است و او خود نگهدارد بر اینکه بگویند او حتماً ابله است و عقلی برایش نیست (آری ما دیدیم بجای مدارا و رفق با جوانان قیام کننده چه کردند هر کس یک کلمه به بت زمان بد گفت او را کشتند و یا در تک سلولها انداختند و راجع بفرمایش آخر حضرت در ابله‌یت می‌گویم بنده از فتنه‌ها کناره گرفتم مرا نادان و ابله و... خواندند این رباعی را سرودم به هشت باغ بهشت مراجعه شود.

که این دنیا بود دیوانه‌خانه

اگر دیوانه‌ئی دیوانه‌تر باش

شوی متفور در اهل زمانه

اگر گفتمی که دارم عقل و دانش

خبر از شهر تهران

امام صادق پیش از ۱۳۰۰ سال قبل خبر شهر تهران را داد بمفضل بن عمر فرمود آیا می‌دانی دار زوراء کجا واقع می‌شود؟ گفتم خدا و حجت خدا بهتر می‌داند فرمود ایمفضل بدان در حوالی ری کوهیست در زیر آن شهری بنام تهران بنا می‌شود که دارای قصرهاییست مثل قصرهای بهشت و زندهای آن مثل حورالعین بدان که آن زنها بلباس کفار ملبّس و بزینت جبارین مزین می‌شوند و بر زین سوار شوند و شوهر را تمکین نکنند و کسب شوهرانشان بر مخارج آنها وفا نکند پس از شوهران طلاق خواهند و مردها به مردان اکتفا کنند و مردان بزنان و زنها به مردان شبیه شوند پس اگر خواستی دینت را حفظ کنی در آن شهر سکنی مکن و در آنجا منزل و خانه اختیار مکن زیرا آنجا محل فتنه است و از آن شهر بسوی قله‌های کوه فرار کن و از سوراخ کوهی بسوراخ کوهی مثل روباه و بچه‌های روباه

فرهاد میرزا سروده:

و جَنَّةٍ لِّسَوَاءِ هُمْ وَ هِيَ طِهْرَانُ	دَارُ لِأَهْلِ التَّقَى سِجْنٌ وَ نِيرَانُ
لَوْلَاهُ مَا حَلَّ فِيهَا لِأَنْسٍ وَ الْجَانِ	صَارَتْ مَقْرَأَ لِسَطَانِ الزَّمَانِ بِهَا
وَ لَيْسَ فِيهَا مِنَ الْإِسْلَامِ عِنْوَانُ	وَ بِلَدَةِ قِبَةِ الْإِسْلَامِ تَحْسِبُهَا
كَأَنَّهَمْ مَسْخُورًا وَ الْكُلُّ نِسْوَانُ	رِجَالٌ أَشْبَهُوا النِّسْوَانَ سِيرَتَهُمْ
صَارَتْ لِكَثْرَتِهَا الْإِسْوَاقُ وَ الْخَانُ	نِسَائِهِمْ هَتَكَ سِتْرَ الْعِفَافِ وَ قَدْ
كَانَهُ مَا نَهَى عَنِ ذَاكَ قِرَآنُ	وَ مَا اِكْتَفَيْنَ بِأَزْوَاجِ عَقْدِنَ لَهُمْ
عَنِ السُّدَادِ وَ هُمْ فَيَذَاكُ صِنْفَانُ	أَهْلُ الْمَدَائِرِ فِيهَا كُلُّهُمْ عَدْلُوا
صَنَفٌ لِأَخْذِ لُغَاتِ الْكُفْرِ عَطْشَانُ	صَنَفٌ مَحْصَلُهُمْ أَفْكَارِ فِلْسَفَةٍ
لَهَا مِنَ الْآيِ وَالْأَخْبَارِ بَرَهَانُ	أَفْعَالُهُمْ شَهِدَ نَفِي صَدَقَ قَائِلُهَا

خبر از خم و راست شدن مردم

ام هانی دختر ابوطالب از پیغمبر اکرم روایت کرده که فرمود: بر مردم زمانی آید اگر نام کسی را بشنوی بهتر است از اینکه او را ببینی و اگر او را ببینی بهتر است از اینکه او را بیازمائی زیرا اگر او را بیازمائی بر تو حالات شگفت‌انگیزی آشکار کند دین آن اشخاص پولهای آنها است زندهای آنها قبله ایشان باشد برای کسب یک گرده نان به مردم خم شوند و برای یک درهم پول به مخلوق سجده می‌کنند آواره‌ها هستند مست‌ها باشند نه مسلمانان و نه نصاری.

خبر از غلبه عجم بر عرب

علی (علیه السلام) گوید رسول خدا با من عهد کرد فرمود یا علی تو حتماً با فرقه باغیه (اصحاب معاویه) و گروه ناکثه (اصحاب جمل) و گروه مارقه (خوارج) می جنگی آگاه باشید ای جمعیت عرب دستهای شما از عجم (فارسی، ترک، هندی، فرنگی) پر خواهد شد و از آنها بندگان و کنیزان و مادران فرزندان بدست خواهید آورد و با آنها بر هر قسم ازدواج خواهید کرد تا وقتی که دستهای شما از آنها پر شد آنها بر شما بر می گردند مثل شیرها و بر شما صدمه زدن بر شما فروگذاری نکنند گردنهای شما را می زنند و عایدات و درآمدهای شما را (از نفت و معادن و خوراک و غیره) می خورند و اراضی حاصلخیز شما را (چاههای نفت را) وارث شوند لکن اینها که گفتم نمی شود مگر زمانی که شما بعضی احکام را از دین خود تغییر دهید و از ناحیه خودتان فساد کنید و بحق پیشوایان خودتان توهین کنید و فرمان آنها اعتنا نکنید به دانشمندان اهل بیت پیغمبر خود توهین و بی اعتنائی کنید پس در نتیجه این اعمال می چشید عذاب و جزای کردارهای بدی را که از خود شماها سر زده و خداوند نیست ستم کننده به بندگان.

خبر از تلویزیون

۳۳۱ عقائد امامیه) فی کلِّ قَصْرٍ مِّصْبَاحٌ وَ مِرَاةٌ یَنْظُرُ بِهَا الْبَعِيدُ وَالْقَرِيبُ
علی (علیه السلام) فرمود زمانی آید که در هر خانه بر افراشته چراغی و آئینه‌ئی باشد که در آن دور و نزدیک دیده شود و نیز فرمود زمانی آید که هر کس سخنانی که می گوید همان کلمات را بعد از آن هر موقع که خواسته باشند بدون زیاد و کم شنیده شود.
(ضبط و نوارها)

علت مستجاب نشدن دعا

رسول خدا فرمود بر مردم زمانی آید که در آن باطن آنها خبیث باشد و ظاهر آنها بطبع دنیا خوب باشد آنچه خدا نزد خداوند قصد ندارند دینشان ریا باشد ترس (از خدا) در آنها نیست خداوند کیفر بر آنها فرا آرد پس مانند غریق دعا کنند پس برای آنها مستجاب نمی شود. فرمود مهدی بیرون نشود تا اینکه مردی دست دختر زیبایی گرفته در کوچه و بازار بگرداند و بگوید چه کسی این را بوزن خود از مواد خوراکی می خرد.

برادر یا برادر دشمن می‌شود

غیبه نعمانی (۱۰۹) عمیره می‌گوید از امام حسن مجتبی شنیدم می‌فرمود روزیکه آن را انتظار سی برید فرا نمی‌رسد مگر اینکه مردم از یکدیگر بیزاری جویند و هر یک بر روی یکدیگر تف اندازند و یکدیگر را به کفر و فسق نسبت دهند و دشنام نثار یکدیگر کنند و در این حال گفتم چنین زمانی که خیر و برکت ندارد (در زندگی چه فایده است) فرمود بزرگترین و بهترین زمان پیش می‌آید در چنین عصری قائم ما نهضت می‌کند و جمیع بدیها و زشتیها را از بین بر می‌دارد **حَتَّىٰ يَبْرَأَ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ وَ يُنْفِلُ بَعْضُكُمْ فِي وُجُوهِ فَيَشْهَدُ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ بِالْكَفْرِ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا**

مردم در فتنه نمو کنند

در احتجاج طبرسی نوشته علی (علیه السلام) در یکی از خطبه‌ها فرمود از رسول خدا شنیدم می‌فرمود حال شما چگونه است زمانیکه فتنه شما را فرا گیرد (از کثرت دوام) در آن نمو کنند و بزرگ در آن پیر نشود و مردم بر آن کار کنند حتی آن را سنت گیرند پس زمانیکه از آن چیزی تغییر کند گفته می‌شود، مردم منکری را مرتکب شدند و گویند سنتی تغییر کرده سپس بلا سخت می‌شود و نسلهای مردم در آن نمو می‌کند و آنان را فتنه‌ها بکوبد چنانکه آتش هیزم را می‌کوبد و چنانکه سنگ آسیا با آن سنگینی می‌کوبد مردم برای غیردین فقه آموزند و برای غیر عمل می‌آموزند و دنیا را به عمل آخرت می‌طلبند.

فتنه در اهل مسجد است

امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود بر مردم زمانی آید که در آنان باقی نباشد از قرآن جز رسمش (نشانی) و از اسلام جز اسمش مسجدهاشان آن روز از بنا (آجر و فرش و برق و بلندگو) آباد است و از هدایت (معارف قرآن اصول دین و احکام و اخلاق و محبت ائمه) خراب است (خالی از معارف حقه است) ساکنین و عامرین آنها بدترین اهل زمین اند از آنها فتنه بیرون شود بسوی آنان گناه جاگیرد کسی که از گناه در کنار باشد در آن برگردانند و کسیکه از آن عقب مانده به آن سوق می‌دهند خداوند سبحان می‌فرماید بخودم سوگند هر آینه بر این گروه فتنه‌ئی انگیزم که بردبار را در آن سرگردان گذارم و برآستی گه نمود و ما از لغزشهای غفلت آمرزش از خدا خواهیم (آری این فتنه عمایه بسرهای مغرور درباری و مقدس نماهای بی علم که مردم را

گمراه می‌کنند و فتنه آنان از فتنه بگناه رفتن از شهوت رانی بدتر است.

خبر از آوارگی و جنگ و فرار

در ملاحم ابن طاوس نوشته از ابوسعید خدری گفته حضرت رسول فرمود زود باشد که بعد از من فتنه‌ها برپا شود از جمله آنها فتنه دور افتادن و بیرون رفتن از شهرها و وطن‌ها است در آنها جنگ و فرار می‌باشد پس از آنها فتنه‌ها است سختتر از آن سپس فتنه‌ئی باشد که هر زمان گفته شود بریده شده درازتر گردد تا اینکه مردی از عترت من خروج کند.

غربت اسلام

إِنَّ الْإِسْلَامَ بُدِئَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بُدِئَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ فَقِيلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِينَ يُصْلِحُونَ إِذَا أَفْسَدَ النَّاسُ.

علی (علیه السلام) از رسول خدا روایت کرده که فرمود اسلام در اول غریب بود بزودی بغریب بر می‌گردد خوشا حال غریبان گفته شد کیستند آن غریبان فرمود آنانکه اصلاح می‌کنند هرگاه مردم فاسد شوند.

سلمان در قادیسیه روزیکه دید جماعتی فوج فوج در دین خدا داخل می‌شوند گفت قسم به آن خدائیکه جانم در اختیار اوست از دین خدا جماعت فوج فوج خارج شوند چنانکه در آن فوج فوج داخل شدند.

خواری گردن‌کشان

حذیفه گوید از پیامبر مکرم شنیدم می‌فرمود وای بر این ملت مسلمان از دست ستمگرانیکه بر آنها مسلط می‌شوند چگونه می‌کشند مردم را و می‌ترسانند کسانی را که فرمان آنها را می‌برند در چنین زمانی مومن پاکدامن با آنها زبانا سازگاری می‌کند ولی در دل از آنها فرار می‌نماید پس چون اراده خدا قرار گرفت اسلام عزت خود را بازیابد گردن‌کشان را می‌کشد و آنها را از اوج عظمت بحضیض مذلت دچار می‌کند و او قادر است بر هر چه که بخواهد و هر ملتی را که بخواهد اصلاح می‌نماید هر چه فاسد شده باشد.

خبر از شوراها

حضرت صادق فرمود برای ما در شهر بصره یک واقعه بزرگی خواهد شد و محققاً علی بن ابیطالب آن را خبر داده آنچه را که از قضیه علی بن محمد صاحب زنج (سنه ۲۵۵ خروج کرد) واقع شد و از قضایای دیگر نیز خبر داد بعد از آن فرموده و

دارالسلطنه از کوفه و شام بزو را (ری و تهران یا بغداد) بر می‌گردد و امورات مردم در آن زمان بشوری برگزار شود هر کس بر هر چه غلبه کرد آن را بجا می‌آورد (چه با شرع انور موافق باشد و چه نباشد **صدق علی بن ابیطالب** دیدم هر کار خواستند در شوراها کردند).

برای خود کار کنند حضرت رسول فرمود این امت بعد از من زمان درازی به کتاب (قرآن) عمل کند و زمان درازی به سنت و اخبار عمل کند و روزگار طولانی بقیاس و میزان و عقل و رأی خود عمل کنند زمانیکه چنین کردند پس در حقیقت گمراه شدند.

فقط ولایت اهل بیت با تقوی

امام صادق فرمود زمانی بر مردم آید که از ایشان امامشان غایب شود راوی گفت پرسیدم پس تکلیف ایشان در آن زمان چیست فرمود در آن امریکه هستند از مذهب حق ثابت باشند تا امامشان به آنها آشکار شود (هر صدایی را که صدا بلند کند پاسخ نمی‌دهند).

نشان‌های ظهور بطور اجمال

۱- خروج دجال ۲- خروج سفیانی ۳- فرورفتن آنها در بیداء (بین مکه و مدینه)
 ۴- خروج سید حسنی ۵- خروج عوف سلمی از اهل تکریت (کرکوک در جزیره و در دمشق کشته می‌شود) ۶- خروج سمرقندی (شعیب بن صالح) ۷- خروج زندیقی از قزوین (پهلوی و پسرش) ناموسها را میدرانند هر که با او در افتد کشته می‌شود و هر که تابع او شود کافر گردد. ۸- قتل بیوح ۹- نزول رومیان در رمه ۱۰- نزول ترک (شیعه) در جزیره.

زلزله در شهرها

۱- خسف در بیداء ۲- خسوف در مغرب ۳- خسف در مشرق ۴- خسف در بصره ۵- فرو رفتن زمین در بغداد ۶- فرورفتن زمین جابیه (قریه از شام) ۷- زلزله زیاد ۸- فرورفتن بعضی از اراضی خراسان (طبس) ۹- خرابی سمت غربی مسجد شام ۱۰- خرابی مسجد بر آثار (بعد از عمران و شاید از هدایت خراب شود).

نشانه‌ها در عراق

۱- خوف اهل عراق ۲- بیقراری آنها ۳- خونریزی در بصره ۴- خرابی در آن ۵- فناء اهل آن ۶- خرابی دیوار مسجد کوفه ۷- ظغیان فرات ۸- جاری شدن نهری

از فرات در کوچه‌های کوفه ۹- عمران شهر کوفه بعد از ویرانی ۱۰- سوزاندن علمها در کوچه‌های کوفه ۱۱- آب برآوردن دریای نجف بعد از خشکی بطوریکه در آن کشتیرانی شود ۱۲- جاری شدن آب از فرات به نجف که از نجف داخل دریا شود و روی آن آسا ساخته شود و فتح با آسیابان مجهول الهویه گردد ۱۳- بستن جسر از دروازه کرخ به شهر بغداد ۱۴- باد سیاه در بغداد اول روز ۱۵- خرابی بغداد بعد از آبادی ۱۶- خونریزی زیاد در کوفه.

عراق از ایران شکست خورد

ابونضره گوید ما نزد جابر بن عبدالله بودیم گفت (در آخرالزمان) باهل عراق فقیر و پیمانان و درهمی داده نشود گفتیم سبب منع از کجا خواهد بود فرمود از جانب عجم که فرستاده پول را منع کنند و فرمود نزدیک است که باهل شام دینار و مدی داده نشود گفتم این منع از کجا خواهد بود فرمود از قِبَلِ روم (فرنگی‌ها) بعد قدری سکوت کرد فرمود که حضرت پیغمبر فرموده، در آخر امت من خلیفه‌ئی باشد که مال را مشت می‌کند یک نوع مشت کردنی و نمی‌شمارد آن را یک نوع شمردنی.

تحولات در حجاز ۱- انهدام کعبه ۲- حمل حجرالاسواد به کوفه (در سال ۳۳۰ هـ واقع شد قرامطه جسارت کردند) ۳- انقطاع حاج سه سال از حج متوالی ۴- قتل نفس زکیه ۵- ذبح هاشمی بین رکن و مقام ۶- مطلق العنان شدن عرب.

تحولات در شام ۱- خرابی شهر شام ۲- قحطی شدید خصوصاً در شهر شام و کوفه قبل از دجال ۳- دخول رایات قیس و عرب به مصر ۴- مصریان امیر خود را بکشتند ۵- وقوع زلزله در شام که صدها هزار هلاک شوند.

تَحَوُّلَاتٍ در خراسان ۱- دخول رایات کننده بخراسان (واقع شده) ۲- نمایان شدن پرچمهای خراسانی ۳- اهتزاز پرچمهای سیاه در خراسان (اینان واقع شد)

نشانه‌های عمومی

۱- خروج غلامان از طاعت خواجه گان ۲- قتل آنان خواجهگان را ۳- غلبه غلامان بر امصار خواجه گان ۴- آتش زدن شخصی عظیم‌الشان از شیعه ۵- اختلاف عجم ۶- رسوا شدن سلطان عجم از عزت و وقار (چنانکه پهلوی رسوا گردید) ۷- مسخ جمعی از اهل بهاعت ۸- ترس زیاد از ملوک ۹- گرسنگی ۱۰- گرانی نرخها ۱۱- نقص اموال از کساد تجارت ۱۲- موت احمر (خونریزی) ۱۳- موت ایبض (طاعون) ۱۴- آمدن ملخ در اوان و در غیر اوان ۱۵- باران زیاد که موجب فساد

حاصل گردد ۱۶- قبه‌ی حمراء (شاید طلا کردن گنبدها باشد) ۱۷- خونریزی زیاد
 ۱۸- ادعای شصت نفر بدروغی نبوت را ۱۹- ادعای دوازده نفر امامت را بدروغی
 ۲۰- خروج مردگان از قبر و زندگی ایشان.

این نشانه‌ها را بدقت بخوانید

۱- تشبه رجال بزنان و بالعکس ۲- اکتفاء رجال برجال و نساء بنساء ۳- سوار شدن زنان بر زینها (رانندگی) دوچرخ سواری واقع شد ۴- قبول شهادت زور ۵- رد شهادت عدول ۶- سبک شمردن مردم ربا را ۷- ارتکاب زنا (ی زبان و چشم و فرج و گوش) ۸- ترسیدن از زبان اشرار ۹- هرج و مرج ۱۰- فراگرفتن ظلم و کفر و فسوق و معاصی ۱۱- میل مردم بروشهای کفار ۱۲- تشبه مسلمین در امور بکفار ۱۳- تعلیم اطفال برسوم کفر ۱۴- تذهیب و تخلیه مصاحف ۱۵- تزئین مساجد ۱۶- مسجد نمودن قبرستانها ۱۷- غارت زیاد ۱۸- صیحه ناقوس ۱۹- کبس کابوس (سرکشی بریاست) ۲۰- تکلم جاموس سلطنت عظیم‌الشان ۲۱- نماز را از بین برند ۲۲- امانت را ضایع کنند ۲۳- دروغ را حلال شمارند ۲۴- رشوه‌خورند ۲۵- عمارت‌های قرص بلند سازند ۲۶- دین را بدینا فروشند ۲۷- سفها را بکار اندازند ۲۸- زنان به مجلس شوری روند ۲۹- از خویشان ببرند ۳۰- هوای نفس را بپرستند ۳۱- خونریزی را سبک شمارند ۳۲- قرآن را در رادیو با نغمه بی‌ترس بخوانند ۳۳- بین آنها لهو و لعب بنوازندگی مرسوم می‌شود ۳۴- مشورت شاه با کنیزان باشد ۳۵- ریاست بچه‌سالها ۳۶- خواجه‌ها ۳۷- ریاست زنان و بچه‌گان ۳۸- برهنگی زنان ۳۹- حلال شمردن حرامها ۴۰- غلبه زنان بر سلطنت ۴۱- افتراء فرزندان بر پدران ۴۲- شادی فرزندان به مرگ والدین ۴۳- خواری والدین نزد بچه‌ها ۴۴- حج و جهاد برای غیر خدا ۴۵- خوردن مرد از کسب زن ۴۶- تمرد زن از مرد.

اشتباه عید فطر

اصبغ بن نباته گوید علی علیه السلام فرمود بر مردم زمانی آید که فحشاء در آن بالا رود و ظاهرسازی می‌شود و حرمتها برود و زنا آشکار گردد و اموال یتیم حلال و رباخورده شود و در کیل و وزن‌ها کم کنند و خمر به نبیذ و رشوه بهدیه و خیانت بامانت حلال بشود مردان بزنان و زنان به مردان شبیه شوند حدود نماز را سبک و حج بغیر خدا انجام گیرد ماهها یک بار باد کند تا ماه دو شبه دیده شود و یکبار نهران گردد حتی اول

رمضان افطار و آخر آن عید روزه گیرند در آن وقت از کیفر خدا غفلتاً حذر کنید بعد از آن مرگ تند است مردم را بنوعی می‌رباید حتی صبح مرد سالم و شب دفن و شب زنده و صبح مرده است.

نماز اول وقت و وصیت لازم

آن زمان پیشی گرفتن در وصیت پیش از نزول بلا واجب است و تقدیم نماز در اول وقتش از ترس فوتش در آخر وقتش پس کسیکه از شما به آن زمان رسد شب جز بر طهارت بیتوته نکند و اگر چه در تمام احوال جز طاهر نباشد باید چنان کند زیرا بر ترس نمی‌داند کی رسول خدا (ملک الموت) برای قبض روحش می‌آید برآستی شما را بر حذر کردم اگر بشناسید و پند دادم اگر پند گیرید پس از خدا در نهان و آشکارها بترسید و جز مسلمانان نمی‌رید و هر که جز اسلام دینی گیرد از او قبول نشود و او در آخرت از زیانکاران است. آری فرمود بر مردم زمانی آید کسی نماند مگر رباخور پس اگر نخورد غبارش باو رسد. (همه مبتلا شدند)

امام صادق فرمود بر مردم زمانی آید که در آن چیزی از برادر انس گیرنده و کسب درهمی حلال کمیاب تر نباشد.

تخفیف در تکلیف

رسول خدا فرمود شما در زمانی هستید که هر کس یک تکلیف را ترک کند هلاک شود و زمانی بر مردم آید هر کس بده یک تکلیف عمل کند نجات یابد فرمود یا علی بر مردم زمان آید اقرار کننده بحق در آن نجات دارد گفتند عمل کجاست فرمود آن روز عملی نیست. فرمود بر مردم زمانی آید بالفاظ قرآن مواظبت کنند مثل کجی پیکان

شدت گرفتاری شیعه

در بحار سیزده نقل کرده که علی علیه السلام می‌فرمود همواره این شیعه (در سختی باشد) تا بمانند گوسفند (در گله) گردد که قصاب نمی‌داند بر کدام یک دست را بگذارد آنان را مقام بلندی نباشد (از ریاستها و تکیه گاهها) که به آن بالا روند و تکیه گاهها نباشد که بسوی آن در اموراتشان تکیه کنند.

بی‌صبری حضرت را ناراحت می‌کند

عمر پاشا در عراق به شیعیان ستمها کرد که بقلم نمی‌آید در آن وقت سید حیدر حلی امام الشعرا فصیح زمان قصیده‌ای مفصل با آه و ناله و گریه انشاء کرد که

فشارهای شیعه را روشن نمود حاجی نوری می نویسد یکی از صالحین مجاور نجف خدمت ولی عصر علیه السلام رسید حضرت به او مطلبی فرمودند که معنایش اینست بسید حیدر بگو اینقدر مرا اذیت مکن زیرا امر ظهور بدست من نیست و خدای تعالی این ناراحتی شدید را بعد از مدتی از شما بر می دارد (آری باید صبر بشکایت نرسد).

حج آخرالزمان

علی علیه السلام از رسول خدا نقل کرده فرمود حال شما چگونه است زمانیکه حج در شما تجارت گردد گفتند چگونه است فرمود قومی از بعد شما آیند که از جانب زنده گان و مردگان حج ملوک تماشا و حج اغنیا تجارت و حج مساکین گدائی باشد.

زنان آخرالزمان

از اصبع بن نباته از امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده گوید شنیدم می گفت در آخرالزمان نزدیک ساعت که بدترین زمانها است زنانی ظاهر شوند بی حجاب برهنه آرایش کرده بیرون شونده از دین داخل شونده در فتنه ها میل کننده شهوتها پیشی گیرنده لذتها، محرماتها را حلال شمارند در جهنم همیشه داخل شونده باشند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از نزدیک شدن ساعت آنستکه ماه شب اول دیده شود گفته می شود دوشبه است و مرد از مسجد بگذرد و دو رکعت نماز در آن نخواند (در مسجد برای امر دنیا بروند ولی بدون نماز خواندن در آن بیرون آیند).

چاپلوسها جلواند

(در مجموعه ورام) گوید پیغمبرمان فرمود حتماً بر شما بعد از من (دولت) دنیا می آید که اموالتان را می خورد چنانکه آتش هیزم را بخورد (دو احتمال دارد یکی دولت کمونیست غدار که بروزگار مردم هیچ چیزی نگذارد و یکی بالا رفتن خرج که مردم را بفنا کشد. (که شده است

امام صادق فرمود بر مردم زمانی آید کسیکه از مردم سؤال کند زندگی نماید (به چاپلوسی و پُروگری زند زندگانش خوبست) و کسی که ساکت باشد (حیا ورزد چاپلوسی نکند) بمیرد (مانند مرده بی شهرت بی ریاست بی مال بسر برد اگر چه اعلم دهر واعدل روزگار و واجد شرائط ریاست امور عامه و خاصه باشد) گفته شد اگر آن زمان را دریابم چکنم فرمود آنها (محرومین) را به آنچه داری کمک کن و اگر مالی نیافتی به آبرو و عنوان خود کمک نما.

منصف‌ها عقب می‌مانند

علی علیه السلام فرمود بر مردم زمانی آید مقرب نشود مگر چاپلوسی و خوش طبع نباشد مگر فاجر و ضعیف نباشد مگر منصف صدقه را طلب و صلۀ رحم را منت و عبادت را فزونی بر مردم شمارند آن وقت سلطان با مشورت زنان و امارت بچگان و تدبیر خوجه طبعان باشد.

همسایه‌اش را به کشتن می‌دهد

در ملاحم ابن طاوس نوشته از رسول خدا که هرج بین مردم را یاد نمود فرمود مرد همسایه‌اش را و برادرش و پسر عمویش را (با خبر گشتی) می‌کشد گفتند آنها عاقل هستند فرمود عقل اکثر اهل آن زمان گنده شود و اشخاص پست جانشین آنها شود که پندارد هر یک از آنها بر پایه ایست و حال آنکه بر اساسی نیست **علی علیه السلام** فرمود بر مردم زمانی آید که در آن زمان بهترین آنها در احوال کسی باشد که در خانه نشیند.

ترس و قحطی

امام صادق فرمود ناگزیر است سالها پیش از قائم سالیکه در آن مردم گرسنه مانند و ترسی سخت از کشتن بآنها رسد یا نقصی از اموال و نفس‌ها و ثمرات اینها در کتاب خدا آشکار است بعد این آیه را خواند.

(۱۵۵/۲) **وَتَنبُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ** جابر جعفی از امام پنجم از این آیه پرسید فرمود آن خاص است و عام اما خاص از گرسنگی است در کوفه که خدا آن را مخصوص دشمنان آل محمد کرده پس آنها را هلاک می‌کند و اما عام در شامست که به آنها ترس و گرسنگی با قحطی به آنها می‌رسد و گرسنگی پیش قیام قائم است و خوف بعد از قیام قائم است.

فرمود زمانیکه دیدید آتشی عظیم زرد رنگ سه روز یا هفت روز از مشرق سرزد فرج آل محمد علیهم السلام را توقع کنید اگر خدا خواهد بعد گفت صیحه در رمضان شهرالله و آن صیحه جبرئیلست بسوی خلق. و کسوف شمس است در شب ۱۳ و ۱۴ رمضان (و پنجم)

از شکل برگشتن

ابوبصیر از امام صادق از عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة پرسید آن چه کیفر خواری دنیا و آخرتست فرمود کدام خواری سخت تر است که مرد در

خانه و حجله باشد و بر برادران بین عیالش باشد اهل او بر او گریبان چاک زنند ناله کنند مردم گویند چیست گویند فلانی الساعه مسخ شد (از شکل برگشت) پرسید قبل از قیام قائمست یا بعد از آن فرمود نه بلکه قبل از آنست.

بواسطه امامان از رسول خدا روایت شده که فرمود زمانی بر امتم آید بخورند چیزی را که اسم آن بنگست من از آنها بیزارم و آنها از من بیزارند.

فقط یک دسته نجات دارند

صقر بن دلف گوید ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام می فرمود امام بعد از من علی است امر او امر من است و قول او قول من و اطاعتش اطاعت من و امام بعد از او و پسرش حسن عسکری است امر او امر پدرش و قول او قول پدرش و اطاعت او اطاعت پدرش باشد پس حضرت با شدت گریست (۵۱ بحا ۱۵۷) و فرمود

إِنَّ الْإِمَامَ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ ابْنُ الْقَائِمِ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرِ (گفتم یابن رسول الله چرا قائم نامیده شده فرمود) لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ (گفتم چرا او منتظر نام دارد فرمود) لِأَنَّ لَهُ عِبِيَّةً يَكْتَرُ أَيَامَهَا وَيَطُولُ أَمْدُهَا فَيَنْتَظَرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ وَيُنْكِرُهُ الْمُرْتَابُونَ وَيَسْتَهْزِءُ بِذِكْرِهِ الْجَاهِدُونَ وَيَكْذِبُ فِيهِ الْوَقَاتُونَ وَيَهْلِكُ فِيهِ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَيَنْجُو فِيهِ الْمُسْلِمُونَ.

همانا امام از بعد حسن پسرش باشد که قائم بحق منتظر نام دارد زیرا او را بعد از مردن یادش، قیام می کند و مرتد شدن قائلین به امامتش،... بجهت اینکه غیبت او روزگارش طول کشد و خروجش را مخلصین انتظار برند و شک کنندگان منکر شوند و منکرین به او استهزاء کنند و وقت گذاران در او دروغ گویند و شتاب کنندگان در او هلاک شوند و تسلیم شوندگان در او نجات یابند.

آیه ۴۱ دود عالم بگیرد

دخان (۱۱) فَأَرْتَقِبُ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (پس نگران باش از روزیکه آسمان دودی جدا کننده می آورد که مردم همه را فرا می گیرد این است کیفر درد آورنده)

از نشانه های قبل از ساعت قیامت بلکه قبل از ظهور آمدن دودی جهانگیر است از آسمان چهل شبانه روز که مشرق تا مغرب را فرا می گیرد و اثرش آنستکه کفار مانند مستان می شوند که آن دود داخل دهان آنها می شود از دو سوراخ بینی و دو گوش و دبر او بیرون می گردد اما مومن را مانند زکامی فرا می گیرد.

تشریح از امام صادق علیه السلام پرسیدند آخرین نشان برای ظهور امام منتظر چیست فرمود آخرین نشان آنستکه در آسمان دودی آشکار شود که تمام فضا را بگیرد از اثر آن دو سوم عالم هلاک می شوند گفتند حال شیعیان شما چگونه است در آن روز فرمود به آنها جز سه چیز نمی رسد فقر و مرض و صداع در سرهاشان عرض کرد فقر چرا و مرض چرا و صداع چرا فرمود در دست آنها نیست آن چیزیکه در دست دشمنان آنها است که با آنها هلاک شوند اما مرض برای اینکه به آن گرفتار باشند از آنچه در دست دشمنان آنها است و اما صداع دشمنان ما را می کشد و به شیعیان ماجز در سرهاشان نرسد عرض کردند چقدر باقی می ماند آن دود فرمود چهل و یک روز عرض شد بعد از آن چه می شود فرمود بعد از آن فرج است (بیان الاثمه ۲، ص ۴۸۳)

قتل جوان هاشمی در مدینه

۳ بیان ۲۰) پانزده شب قبل از قیام قائم پسر عموی نفس زکیه با خواهرش فاطمه در نزد احجار زیست (سنگهای روغنی) مدینه منوره کشته می شوند و او را تعبیر بسید هاشمی کرده اند و بر در مسجد النبی بدار آویزند.

شهید دیگر در کوفه و یک نفس زکیه هم در پشت کوفه (در نجف) با هفتاد نفر از شایستگان (در راه ولایت ائمه و انتظار مهدی شهید می شوند).

این سه خصلت خیلی بد است

رسول خدا فرمود در آخر الزمان **يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أُمَرَاءُ ظُلْمَةٌ وَوُزَرَاءُ فَسَقَةٌ وَ قِضَاءٌ خَوْنَةٌ وَ فُقَهَاءٌ كَذِبَةٌ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ مِنْكُمْ فَلَا يَكُونُ جَابِيًا وَ لَا عَرِيفًا وَ لَا شَرِيطًا**. امیران ستمکار باشند و وزیران فسق کننده و قاضیان خیانتکار و فقیهان دروغگو پس هر کس آن زمان را دریابد از شما جمع کننده مال بسوی دولت نباشد و شناخته شده (ی به سرپرستی امور مردم و قبیله) نباشد (مانند کسانی که هر جا ریاست است او کل رئیس است و در حدیث آمده عرفاء در آتش اند) و شرطی (مامورین دولت ظالم) نباشد

گشته شدگان آن زمان در آتشند

(۸۱) ابن مسعود گوید شنیدم رسول خدا می فرمود فتنه (جنگ و جدال) آید که قائم در آن بهتر از قاعد است و قاعد از قائم بهتر و قائم از ماشی در آن بهتر و رونده در آن از راکب بهتر و راکب در آن از مجری (سرعت کننده بهتر) **قَتَلَاهُمْ كُلَّهُمْ فِي النَّارِ** کشتگانشان همشان در آتشند گفتم چه وقت است آن یا رسول الله فرمود

ذَلِكَ أَيَّامُ الْهَرَجِ أَنْ زَمَانَ هَرَجَسْتَ كَفْتَمَ زَمَانَ هَرَجِ چَه وقت است فرمود **حِينَ لَا يَأْمَنُ الرَّجُلُ جَلِيسَهُ** زمانی است که مرد از همنشین خود ایمن نباشد.

چند نشان از علی علیه السلام

إِذَا صَاحَ النَّاقُوسُ وَكَبَسَ الْكَابُوسُ وَتَكَلَّمَ الْجَامُوسُ فَعِنْدَ ذَلِكَ عَجَائِبُ وَ
أَيُّ عَجَائِبِ أَنْارِ النَّارِ بِنَصِيبِينَ وَظَهَرَتْ رَايَةُ عَثْمَانِيَةِ بِوَادِ سُوْدٍ وَاضْطَرَبَتِ الْبَصْرَةُ
وَغَلَبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَصَبَا كُلُّ قَوْمٍ إِلَى قَوْمٍ إِلَى أَنْ قَالَ وَادْعُنِي هِرْقُلُ بِقِسْطَنْطِينِيَّةٍ
لِبَطَارِقَةِ سُفْيَانِي فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعُوا ظُهُورَ مُتَكَلِّمِ مُوسَى مِنَ الشَّجَرَةِ عَلَى طُورٍ

زمانیکه ناقوس (صلیبت نصاری متصدیان کلیسا و سیاستمداران آن) به صدا درآید و حمله کننده شبگیر سخت حمله کند و مردم خفته را شب فراگیرد و گاو میش سخن گوید پس نزد آن هنگام شکفته‌هایست چه شکفته‌هایی که آتش در نصیبین (اطراف شام) روشن شود درگیرد و پرچم عثمانیه در وادی سود ظاهر شود و بصره مضطرب گردد (بخطر جنگ افتد) و بعضی از ایشان بر بعضی غلبه کنند و هر قومی بسوی قوم دیگر میل کند تا آنجا که فرمود و هرقل در قسطنطنیه خوار گردد از فرماندهان لشکر سفیانی پس این وقت ظهور سخن‌گوی موسی را از درخت بر طوری متوقع باشید (و آن امام دوازدهم است که گوید منم بقیه‌الله

و در جای دیگر فرمود إِذَا آمَاتِ النَّاسُ الصَّلَاةَ وَأَضَاعُوا الْأَمَانَةَ... زمانیکه مردم نماز را بمیرانند امانت را نابود کنند دروغ را حلال و ربا خورند و رشوه گیرند و بناهای قرص بسازند و دین را به دنیا فروشند و بیخردان را بکار دارند و زنان را به شوری در آورند از ارحام ببرند هوا را پیروی کنند خون‌ریز را سبک شمارند و حلیم ضعیف و ظلم فخر شود **وَأَمْرَاءُ فَجْرَةٍ وَوُزَرَاءُ ظَلَمَةٍ وَعُرَفَاءُ خَوْنَةٍ وَقُرَاءُ فُسْقَةٍ** و شهادت زور و فجور و قول بهتان و گناه روشن و طغیان آشکار گردد و قرآن‌ها طلاکوب و مساجد آراسته و منارها بلند و اشرار حرمت شوند و صفوف فشرده و هواها مختلف و پیمانها به هم خورد و موعود نزدیکست و زنان با مردانشان در تجارت شریک شوند از حرام بر دنیا و زعیم قوم رذلت‌ترین آنها باشد و از فاجر بترسند و کاذب تصدیق شود و خائن امین و خواننده‌ها گیرند و آخر این امت اولیها را لعن کنند (کارهای سابقین را ندیده بگیرند و آنها را از دین شمارند) زنها بر زین نشینند زنان به مردان شبیه و بالعکس و شاهد بدون دیدن گواهی دهد و شهادت ناحق دهند برای غیر دین علم آموزند و عمل دنیا را بر آخرت گزینند بلباس گوسفند با دل‌های گرگ

باشند دلهاشان از مردار بدبو تر و از صبر تلختر باشد پس در این وقت
الْوَحَا الْوَحَا الْعَجَلُ الْعَجَلُ خَيْرُ الْمَسَاكِينِ يَوْمَئِذٍ بَيْتُ الْمَقْدِسِ لِيَأْتِيَنَّ زَمَانٌ
عَلَى النَّاسِ يَتَمَنَّيَ أَحَدُهُمْ أَنَّهُ مِنْ سُكَّانِهِ

سرعت سرعت شتاب شتاب بهترین جای سکنی آن روز بیت المقدس باشد البته
 زمانی بر مردم آید که تمنا کنند حقیقتاً از ساکنین آنجا باشند (مراد به بیت المقدس،
 آنکه مشهوره باشد و شاید قم باشد و شاید هر شهر مقدس از عتبات و مشهد مقدس
 و مدینه و مکه باشد **هشام بن سالم** گوید امام صادق فرمود این امر (فرج) نشود تا
 نماند هیچ صنفی از مردم مگر اینکه بر مردم والی شود (بریاست رسد حتی اینکه
 کسی نگوید اگر ما والی می شدیم البته عدالت می کردیم بعد قائم بحق و عدل قیام
 می کند.

خانه بین حرمین

بزنطی از ابی الحسن الرضا روایت کرده از علامات فرج حادثه‌ئی باشد بین دو
 حرم (مکه و مدینه) گفتم و کدام چیز است آن حادثه فرمود عصبانیت بین دو حرم
 باشد فلانی از پسران فلانی پانزده فوج (بزرگ قوم از رؤساء) را بکشد (۲ بحا ۲۱۱
آری تعصب و حمیت از نشانه‌های کفر و جاهلیت است (۲۵/۴۸) رسول خدا
 فرمود هر کس تعصب ورزد یا برایش تعصب ورزند رشته ایمان از گردن خود دور
 افکنده فرمود هر کس باندازه خردلی عصبیت در دلش باشد خدا او را با اعراب
 جاهلیت محشور گرداند (و از ویژگیهای اسلام براءت از عصبیت است

در تهران ۸۰۰۰۰ کشته می‌شوند

هنگامی ابو عبدالله علیه السلام بشر پسر وهب مثل آورد **و يُنْحَرُ بِالزُّورَاءِ مِنْهُمْ لَدَى**
الصُّحَى ثَمَانِينَ الْفَامِئِلَ مَا يُنْحَرُ الْبُدُنُ بعد آن حضرت فرمود (برای) آیا زوراء را
 می شناسی گفت فدایت شوم گویند که بغداد است فرمود نه بعد گفت بری داخل
 شده‌ئی گفتم بلی فرمود ببازار جنبنده‌ها رفته‌ئی گفتم بلی فرمود کوه سیاه را از راست
 راه دیده‌ئی آن زوراء است که در آن هشتاد هزار کشته شوند هشتاد مرد از فرزندان
 فلانی باشند که همشان برای خلافت شایسته‌اند گفتم بفدایت شوم کسی آنها را
 می کشد فرمود آنها را اولاد عجم می‌کشند.

قتل عبدالله

ابوبصیر گوید شنیدم اباعبدالله می‌گفت هر کس برایم مرگ عبدالله (نام) را ضامن

شود برای او قائم عَلَيْهِ السَّلَام را ضامن شوم زمانیکه عبدالله بمیرد مردم بعد از آن بر کسی جمع نمی‌شوند و این امر بغیر صاحب شما منتهی نمی‌شود انشاءالله و دولت سالها می‌رود و ملک ماهها و روزها سلطنت می‌گردد گفتم آن طول می‌کشد گفت نه

زن نگر فتن حلال می‌شود

در مستدرک الوسائل نوشته رسول خدا فرمود بر مردم زمانی آید دین دیندار سالم نماند مگر از کوه به کوه و از سوراخ بسوراخ فرار کند مانند روباه با بچه‌هایش (از ترس درنده) گفتند چه زمانست فرمود زمانیکه زندگی جز بگناه نرسد آن زمان بی‌زنی حلال شود، گفتند یا رسول‌الله ما را بتزویج امر کردی فرمود بلی ولکن چون آن زمان هلاک مرد بدست والدینش باشد اگر ندارد بدست زنش و بچه‌اش و اگر ندارد بدست خویشان و همسایگانش باشد گفتند این چگونه است یا رسول‌الله فرمود او را بضیق معیشت سرزنش کنند و او را تکلیف می‌کنند به آنچه نتواند تا او را بموارد تباه افکنند.

با این مردم نباید تماس گرفت

رسول خدا فرمود بعد از شما گروهی از مردم آیند که پاکیزهای دنیا و رنگارنگ آن را بخورند و زنان زیبا بگیرند و نرم‌ترین لباس رنگه را پوشند و بر مرکبهای تیز و بانشاط سوار شوند شکمهایشان از کم سیر نشود و نفس آنها بزیاد قناعت نکند دنیا رو می‌کنند و بر آن ملازم‌اند صبح و شام بسوی او روند دنیا را خدایان خود غیر خداوند گیرند دنیا را پروردگار خود غیر پروردگارشان گیرند بامر خود کار کنند و بهوای نفس پیرو شوند پس از محمد بن عبدالله امر لازمست برای کسیکه آن زمان را از فرزندان شما و فرزندان فرزندان شما دریابد بر آنها سلام نکند و مریضان آنها را عیادت نکند و جنازه آنها را پیروی نکند و بزرگ آنها را توقیر نکند پس هر کس چنان کند در حقیقت بر ویران کردن اسلام کمک کرده.

فرمود زمانی آید مرد باک ندارد بچه چیز مال برادرش را گیرد بحلال یا حرام.

از حق نهان‌تر چیزی نباشد

در مستدرک نهج البلاغه از علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده فرمود بعد از من بر شما زمانی آید که در آن چیزی از حق نهانتر و از باطل آشکارتر نباشد و از دروغ بر خدا و رسولان بیشتر نباشد و از کتاب خدا کسادتر نباشد که بحقیقت تلاوت گردد و نه چیزی پربهاتر از آن (زمانیکه) هنگامیکه از جاهای خود کم و زیاد گردد و نه چیزی از

معروف منکر تر و نه معروف تر از منکر، کتاب را حاملینش واگذارد و آن را حافظینش فراموش کنند حتی خواهشها آنها را بگرداند و آن را ارزان فروشند و در آن بیرغبت باشند و به آرزو و امید گرفتار شوند و در گناه زاد ولد کنند و بجور نزدیک شوند و سنت خدا را بدل سازند و از حدود خدا بگذرند مسجدهاشان از گمراهی آباد از هدایت خراب باشد.

دو ثلث دنیا گشته می شوند

کمال (۶۵۶) لَا يَكُونُ هَذَا لِأَمْرِ حَتَّى يَذْهَبَ ثُلُثًا النَّاسِ.

حضرت باقر علیه السلام فرمود این امر (ظهور مهدی) واقع نمی شود تا اینکه دو ثلث مردم بروند (اگر امروز بیش از سه میلیارد زمین جمعیت دارد دو میلیارد آن باید چه به مرگ و چه به جنگ از بین بروند و نابود شوند و در خبری از هفت نفر پنج نفر کم شود.

عوامل نابودی زیاد است زلزله و طوفان و سیل و مرض وبا و سگته و قحطی و جنگ هسته‌ئی چنانکه از آمارگیریها بدست می آید بیست سال قبل تقریباً نیروی هسته‌ئی دنیا مخازن آن برای ۵۰۰۰۰ بار ویران ساختن کره زمین و ساکنان آن کفایت می کند (مکتب اسلام سنه ۱۵، شماره ۲، ص ۷۱) با این وصف نابودی دو ثلث مردم خیلی آسانست کافی است موشکهای قاره پیمای با کلاهک اتمی از آمریکا و شوروی شلیک شود یا بالعکس و از چین بهر دو و کشتارهای جنگ اول و دوم جهانی و نابودی لهستان و ژاپن نمونه‌ئی از آن بود و باقتضای برتری جوئی ابرقدرتها آخر خواهد شد.

كلما في الوجود يطلب صيداً انما الاختلاف في الشبكات

جوانهاشان گشته شوند دعا باجابت نرسد

م (۳۸) حضرت رسول فرمود بر مردم زمانی آید که روحهاشان مثل آدم و دلهاشان مثل دلهای شیاطین باشد مانند گرگهای خونخوار خون ریزند از نامشروع که کرده‌اند بر نگردند اگر آنها را پیروی کنی در تو بدگمان شوند اگر آنها را حدیث کنی ترا رد کنند و اگر از آنها غایب شوی ترا غیبت کنند سنت در آنها بدعت و بدعت در آنها سنت و بر دیار در بینشان مکار و مکار در آنها بردبار و مومن بین آنها مستضعف و فاسق در بین آنها با شرف باشد پسرانشان تندخو زنهاشان آزارنده شوهر و پیرانشان امر بمعروف و نهی از منکر نمی کنند پناه بردن به آنها بیچاره گی و عذر آوردن به آنها

ذلت و طلب آنچه دست آنها است نیاز است پس در آن هنگام خداوند بر آنها باران آسمان را در وقتش باز دارد و بر آنها شرترین آنها را مسلط کند پس آنها را کیفر بد بچشانند و پسرانشان را ذبح کنند و زنانشان را زنده گذارند پس خوبانشان دعا کنند مستجاب نشود.

در ولادت مهدی موعود

باز از فرمان حق دهر کهن بر ناستی
قدسیان و عالم هستی شده غرق شعف
مولد مسعود مهدی گشته ای اهل جهان
قائم آل محمد آمد از عرش برین
چون تجلی کرد آن نور خدا در سامره
بر خلائق آخرین حجت بعالم پانهاد
صاحب دین نیمه شعبان عیان شد در جهان
صاحب صبر و ظفر آمد همان ماء معین
چون به دامان گهربار پدر بگرفت جای
همچو احمد رفت در معراج نزد کردگار
گر چه در ابر ستم غایب بود از دیده لیک
جن و انس و وحش و طیر و جمله خلق جهان
اولیاء در انتظار مسقدمش پویند راه
دیده اهل جهان در انتظارش مانده باز
چون شود ظاهر جهانرا پر کند از عدل و داد
بر کنند بنیان ظلم و کفر و کین را از جهان
آن همایون فر بود مرآت جمله انبیاء

گلشن آل مسحمد دلکش و زیباستی
خاکیان را مژده پاک فرح افزاستی
آنکه از یمش همه کون و مکان برپاستی
کز فروغ چهره اش چشم خرد بیناستی
آستان درگهش روشن تر از سیناستی
انبیاء را هر چه بوده ذات او داراستی
مظهر لطف خدا، مصداق کرمناستی
کز جمالش حورو غلمان واله و شیداستی
آیه قرآن به صوت دلریا خاناستی
بار دیگر موسم قوسین او ادناستی
روشن از رویش جهان و عالم بالاستی
ریزه خوار از یمن او در عالم معناستی
انتظار دولت او، ذکر آمناستی
مهر پاکش نور چشم و قوه دلهاستی
حال در هجران او عالم پراز غوغاستی
روز ما اکنون ز هجرش چون شب یلداستی
خضم طاغی را (مقدم) بین عجب رسواستی

بخش ۳۱ علمای آخرالزمان چه مقامی دارند

از نشانه‌های قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام یکی آنستکه علماء آن زمان ریاست

طلب دنیاپرست و بدعت گذار می شوند و این بدترین ضربات است بدین اسلام و بدین مردم عوام زیرا در حدیث آمده **إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ** زمانیکه دانا فاسد شود جهان فاسد می شود بحث بزرگ در راهنمای بهشت جلد اول.

علماء بدکردار آن زمان

ملاحم (۱۰۵) در ارشاد دیلمی از عبدالله بن عباس روایت شده نیاید بر مردم زمانی از زمانها مگر اینکه در آن زمان سنتی را از میان برده و بدعتی را بجای آن قرار دهند تا اینکه سنت ها کم کم مرده و بدعتها زنده گردد بخدا قسم در هر زمان و در هر عصر قدیماً و جدیداً به هلاکت وارد نگردند و از راه راست و حجت مردم را بر نمی گردانند مگر علماء بدکردار که در سر راه نشستند و آنها را از پیمودن راه آن باز دارند و مردم را در امر آخرت به شک اندازند این رفتار از آن علماء بدکردار حکایت مرد تشنه باشد و یک ظرفی پر از آب بیند و برای رفع تشنگی خود بخواهد از آن بخورد مردی باو گوید باین آب دست نزن که در آن افعی باشد و آن آب را پر سم نموده آن تشنه از خوردن آب خود را بازدارد لکن آن مخبر خودش از آن بهره مند شود پس مرد تشنه گوید اگر در این آب زهر بود

حکایت علماء آخرالزمان

این شخص دست باو نمی زد از آن بهره نمی برد مانند همین قضیه است رفتار علماء بدکردار با مردم، آنها مردم را از دنیا بی رغبت می کنند و خود در آن رغبت دارند و مردم را از دخول بسوی والیان و تعظیم برای آنها باز می دارند و خود به آنها داخل می شوند و آنها را تعظیم می کنند و آنان را می ستایند و بسوی آنان افعالشان را تحسین می کنند و آنان را بسلامتی وعده می دهند بلکه به آنها گویند ما در حق شما خوابهای خوب دیده ایم و منزلت و مقام شما بزرگست و کردار شما مقبول و پسندیده در کارها خداوند است این علماء بد آنها را بفتنه انداخته و مغرور کنند و فرمایش خدا را فراموش کرده که در قرآن مجید فرموده:

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ وَقَوْلِ خَدَاوْنِدٍ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ وَقَوْلِ خَدَاوْنِدٍ وَيَوْمَ يُعْضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ وَقَوْلِ خَدَاوْنِدٍ يَوْمَ لَا يَغْنَى مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً

همانا نیکوکاران در نعمتهای بهشتند و بدکاران در دوزخ باز فرموده برای ستمگران خویشی و شفاعت کننده‌ئی نیست که اطاعت شود و باز فرموده و روزیکه

ستمگر بر دست خود یا دندان بگزد و فرمود در آن روز دوستی از دوستش حمایت نمی‌کند (پس اگر خود بر کرسیهای ریاست بنشینند بدتر خواهند بود)

مقام علماء واقعی را کسی ندارد

۲ احتجاج (۲۶۰) لَوْلَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ ﷺ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَالدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَالدَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَالْمُنْقِذِينَ لَضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شَبَاكِ ابْلِيسَ وَمَرَدَّتِهِ وَمَنْ فُخَاخِ النَّوَاصِبِ، لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا أَرْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ أَرْزَمَةَ قُلُوبِ ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِّكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سَكَانَهَا أَوْلِيكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

از علی بن محمد الهادی علیه السلام روایت شده فرمود اگر بعد از غیبت قائم شما علی از علماء باقی نباشد کسانی که بسوی او دعوت کنند و بر او دلالت نمایند و از دین او با حجت‌های خدا حمایت کنند و نجات دهنده‌ی ضعیفان بندگان خدا از شبکه‌های ابلیس و پیروان او و از فرزندان نواصب نباشند. هر آینه کسی باقی نمی‌ماند مگر اینکه از دین خدا بر می‌گردد و لکن آنان کسانی هستند زمام دلهای ضعیف شیعیه را نگه می‌دارند چنانکه صاحب کشتی سر نشینان آن را نگه می‌دارد. آن گروه در نزد خداوند برترین مردم‌اند.

این علماء جباران زمین‌اند

در مجموعه ورام از پیغمبر اکرم روایت کرده که فرمود:

سَيَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ عُلَمَاءٌ يَزْهَدُونَ فِي الدُّنْيَا لَا يَزْهَدُونَ وَ يَرْغَبُونَ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يَرْغَبُونَ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الدُّخُولِ عَلَى الْوَلَاةِ وَلَا يُنْتَهَوْنَ وَ يُبَاعِدُونَ الْفُقَرَاءَ وَ يَقْرَبُونَ الْأَغْنِيَاءَ أَوْلِيكَ الْجَبَّارُونَ أَعْدَاءُ اللَّهِ.

در آخرالزمان علمائی آیند که در دنیا (بزبان و ظاهر) زاهد می‌شوند و حال آنکه (در عمل و واقع) زاهد نیستند و به آخرت (بظاهر) رغبت می‌کنند و حال آنکه رغبت ندارند و از دخول بر والیان نهی می‌کنند و خودشان باز نمی‌ایستند و فقیران (علم و مال) را دور می‌کنند و اغنیا را نزدیک نمایند آنان جبرکنندگان‌اند و دشمنان خدا باشند.

اینها آتش‌گیره دوزخ‌اند

رسول اکرم فرمود دین اسلام آشکار گردد تا اینکه از دریاها بگذرد و در راه خدا مردم بدریا فرو می‌روند پس بعد از شما قوم‌هائی می‌آیند که قرآن (را خوب)

می خوانند و می گویند ما قرآن خوانده ایم کیست که قرآن را از ما بهتر بخواند و کیست که به احکام دین از ما داناتر باشد (با اینکه بعد از ائمه اطهار نواب اربعه و علمای اعلام موید از آنان وظیفه خود و مردم را بهتر دانسته و بهتر عمل کردند) پس آن بزرگوار رو باصحاب خود نمود فرمود این جماعت مشمول این آیه هستند و **أُولَئِكَ هُمُ وَقُودُ النَّارِ** (و آن گروه آتش گیره های آتش جهنم اند (منیه المرید)

در دین بدعت نهند

در بحار نوشته در احتجاج علی علیه السلام با جاثلیق عالم نصاری فرمود بزودی بر مردم بعد از زمانی پادشاهانی بعد از من آیند و بعد از آنان دین خدای عزوجل را تغییر دهند و کلامش را (به رأی خود) جابجا زیاد و کم کنند و دوستان خدا را بکشند و بسبب آنها بدعتها (تازه یافت شده ها) زیاد شود و سنتها کهنه گردد (مثلاً در تشیع جنازه بجای لاله الا الله حرف می زنند و ناسزا می گویند و بجای تسبیح زهرا بعد از نمازها چیزهای دیگر بدعت می گذارند در مجالس و منابر بجای آنکه اصول عقائد مردم را بالا برند و مردم را بتقوی امر کنند به امور دیگر می کشند) تا اینکه زمین از جور و عدوان و بدعتها پر می شود سپس خداوند بما اهل بیت تمام بلاها را از اهل دعوت خدا برطرف کند بعد از سختی بلای بزرگ تا اینکه زمین را از قسط و عدل پر کند بعد از زمانیکه از ظلم و جور پر شده باشد (حم ۱۹)

نمی فهمند از دین بیرون می شوند

از امام باقر روایت شده فرمود حتماً امتحان و خالص می شوید ای گروه شیعه ای شیعه محمد صلی الله علیه و آله مثل خالص شدن سورمه در چشم زیرا صاحب سرمه می داند چه وقت سورمه به چشم کرده و نمی داند چه وقت سرمه از آن رفته پس یکی از شما صبح می کند و براستی از آن بیرون شده (با دشمن امامان سازش کرده برچسب به مجتهدین بزرگ زده) و شب می کند و او بر شریعت امت از امر ما پس صبح می کند در حقیقت از آن بیرون شده (یک بدعت می گذارد یا بدعتی را قوت می دهد چیزیکه در مذهب نبوده می آورد.

ظلم همه جا را می گیرد

بطور عموم جهان پر از ظلم و جور شود و فرق بین ظلم و جور آنست که ظلم حق دیگران را گرفتن و مخصوص خود کردن است و جور آنست که برای تحکیم ریاست حق دیگران را بگیرد بدیگری دهد یا هدر کند یا سلب آسایش کند و یا تبعض و

استثناء در امور عمومی مردم قائل شود و مقابل ظلم قسط و مقابل جور عدل قرار دارد (در طبقه سوم محل سکونت مردم ماشین او ساعت به ساعت آجیر می زند یا بوق می زند مردم را شکنجه می کند زمین پر از جور شده زمینهای مردم را گرفته به دیگری می دهند و یا آنکه توقیف کرده نه اجازه ساختن می دهند و نه فروش و نه تفکیک و نه تعویض و هنوز پندارند خوب می کنند در عدالت مهدی هیچ آزار و ترس و ستمی وجود ندارد.

علماء را مثل دزدان می کشند

در روضة الواعظین از رسول خدا ﷺ نقل کرده فرمود بر مردم زمانی آید که انسان بین عجز و فجور (در کارها) مخیر شود پس هر کس آن زمان را دریابد باید عجز را بر فجور برگزیند (عرضه دارد ربا بخورد شطرنج بزند و غنا و موسیقی بگیرد، ریاست بطلبد از اینها دوری می کند از زندگی عاجز می شود پس عجز را بر می گزیند.

يَا تَبِي زَمَانُ يُقْتَلُ فِيهِ الْعُلَمَاءُ كَمَا يُقْتَلُ اللَّصُوصُ فَيَأْتِي الْعُلَمَاءُ تَحَامِقُوا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ

و آن حضرت فرمود بر مردم زمانی آید که در آن علماء (واقعی که حق می گویند) کشته شوند چنانکه دزدان (سر راه بگیر) کشته می شوند (اینها عالمانی باشند که همتشان امر بمعروف و نهی از منکر و جلوگیری از بدعت و ستم است

سه خصلت بد در امت

رسول خدا فرمود جز این براستی بعد از خود از سه خصلت می ترسم قرآن را بر غیر تاویلش برگردانند یا لغزش عالم را پی گیرند یا در آنها مال آشکار شود تا طغیان و تکبر کنند و شما را بخروج از آن می آگانم اما بحکم قرآن عمل کنید و بمتشابه آن بگریید و عالم را بیرکتش از اشتباه منتظر باشید و از پی لغزش او نگردید و مخرج از مال شدن نعمت آداء حق آنست.

خبر بسیار مهم در نشان ظهور

در جلد اول بیان الاثمه ص ۳۱۸ نوشته (شیخ محمد رازی ۱۳۸۳ هجری) که بعضی از علما این حدیث را روایت نموده که از ایران بیشتر از پنجسال وارد (عراق می شود) از نام آیه الله خوئی و نام پدرشان می پرسد آنها هم می گویند من این حدیث را در کتابهای غیبت یافتیم یکی از امامان علیهم السلام فرمودند

إِنَّ مِنْ عَلَائِمِ الظُّهُورِ إِنَّ آخِرَ مُجْتَهِدٍ مُقَلِّدٍ يَكُونُ فِي النَّجْفِ وَ بَعْدَهُ لَا يَكُونُ
مُجْتَهِدٌ مُقَلِّدٌ غَيْرَهُ هُوَ السَّيِّدُ أَبُو الْقَاسِمِ بْنِ السَّيِّدِ عَلِيِّ الْكَبْرِ الْخَوْثِيِّ

همانا از نشانه‌های ظهور آنستکه آخرین مجتهد مقلد در نجف باشد و بعد از او مجتهد مقلدی غیر او نیست او سید ابوالقاسم فرزند سید علی اکبر خوئی است. (انشاءالله مقدمه ظهور حضرت وجود آقای خوئی است.)

از علما فرار کنند رسول خدا فرمود زمانی بر امتم آید که از علما مثل فرار گوسفند از گرگ فرار کنند خدا آنها را به سه خصلت دچار کند اول برکت را از اموالشان بردارد دوم بر آنها سلطانی جائز مسلط کند سوم از دنیا بی ایمان خارج شوند.

کناره گیری و سکوت علی ع فرمود بر مردم زمانی آید که عافیت (سالم ماندن در دین و دنیا) ده جزء باشد نه جزء آن در کناره گیری از مردم و یک جزء در سکوت.

رواج فلسفه و تصوف

در مستدراک الوسائل نوشته از امام رضا مردی بامام ششم گفت در این زمان قومی بنام صوفیه ظاهر شدند درباره آنها چه می گوئید فرمود آنها دشمنان ما هستند کسیکه به آنها میل کند از آنها باشد و با آنها محشور شود و بزودی مردمی آیند که مدعی حب ما باشند ولی به آنها میل کنند و شبیه آنها شوند و بخود لقب می بندند و اقوالشان را تاویل می کنند آگاه باشید کسیکه به آنها میل کند از ما نیست و من از آنها بیزارم و هر کس آنها را انکار کند و بر آنها رد کند مانند کسی باشد که با کفار در جلو رسول خدا جهاد کرده است.

راهزنان ایمان

(۴۵) از حدیقه الشیعه از ابوهاشم جعفری از حضرت امام حسن عسگری نقلست که فرمود زمانی بر مردم آید که روحاشان خندان و شادان باشد و دلهاشان تاریک و ناصاف است در آنها بدعت سنت، سنت بدعت شود مومن در بین آنها محقر و فاسق موقر آمرین آنها جاهل و جور کننده باشد و علماء آنها در درهای ظلمه می کردند توانگراشان زاد فقیران را می دزدند و خردسالان بر بزرگان پیشی (در رأی و کارها) گیرند هر نادانی نزدشان آگاه و هر حيله وری نزدشان فقیر است بین خالص و مرتاب تمیز ندهند گوسفند (مرد خوب) و گرگ (بد ذات) را نشناسند علماء آنها شرترین خلق خدا بر روی زمین اند زیرا آنها بفلسفه و تصوف میل دارند سوگند به خدا از اهل

عدول (نور حق) و تحریف‌اند (دین را کم و زیاد کنند) در حبّ مخالفین ما مبالغه می‌کنند و شیعیان و موالیان ما را گمراه کنند اگر به منصبی رسند از رشوه سیر نشوند و اگر مخدول شوند خدا را بر ریا عبادت کنند آگاه باشید که آنها راهزن مومنین‌اند و دعوت کننده به ملت ملحدین‌اند.

باید از اینها بیزار شد

پس هر کس آنها را درک کند باید از آنان حذر کند و دین خود را و ایمانش را از آنها نگهدارد بعد فرمود ای اباهاشم اینها آن چیزی بود که مرا از پدرم از پدرانم جعفر بن محمد علیه السلام آمد و آن از اسرار می‌باشد آنها را از غیر اهلش کتمان کن.

روابط عالم حقیقی با ولی عصر

بعضی پندارند که در غیبت کبری کار امت لنگ می‌شود نه بلکه تمام امور تحت نظر ولی عصر می‌باشد و در هنگام خود کارها انجام می‌گیرد.

ارشاد ارمنی: آقای حاج شیخ محمد رازی از استاد خود آقای حاج شیخ محمد تقی بافقی نقل کرده فرمودند من بخادمم حاج عباس یزدی دستور دادم که شبها در خانه را باز گذارد مواظب باشد که اگر ارباب حوائج مراجعه کردند به آنها جواب مثبت دهد و حتی اگر لازم شد مرا از خواب بیدار کند تا کسی بی جواب برنگردد (آری عین دستور اسلام همین است).

آقای حاج عباس نقل کرده نیمه شبی در اطاق خودم کنار در حیاط آقای بافقی خوابیده بودم ناگهان صدای پائی در داخل حیاط مرا از خواب بیدار کرد فوراً برخاستم دیدم جوانی در وسط حیاط ایستاده جلو رفتم گفتم شما کی هستید و چه می‌خواهید؟ مثل آنکه نتوانست فوراً جواب مرا بدهد گویا زبانش از ترس گرفته یا متوجه نشد که من بفارسی چه می‌گویم ولی مرحوم بافقی قبل از اینکه او چیزی گوید از داخل اطاق صدا زد، حاج عباس او یونس ارمنی است و با من کار دارد او را نزد من بیاور.

او را مسلمان کرد

من او را راهنمایی کردم و او باطاق بافقی رفت آقای بافقی وقتی چشمش به او افتاد بدون هیچ سؤالی باو فرمود: **احسنت:** می‌خواهی مسلمان شوی او هم بدون گفتگو گفت بلی برای تشریف به اسلام آمده‌ام مرحوم بافقی بلافاصله آداب و شرایط اسلام را به او عرضه نموده و او هم بدین اسلام مشرف می‌شود منکه جریانات غیر

عادی را دیدم از یونس تازه مسلمان پرسیدم جریان تو چه بود و چرا بدون مقدمه اسلام را پذیرفتی و چرا این موقع شب را برای این کار برگزیدی.

شرح حال تازه مسلمان

گفت من اهل بغدادم و ماشین باری دارم غالباً از شهری به شهری می روم یک روز از بغداد بطرف کربلا می رفتم دیدم کنار جاده پیرمردی افتاده و از تشنگی نزدیک بهلاکت است فوراً ماشین را نگه داشتم و مقداری آب که در قمقمه داشتم به او دادم سپس او را سوار ماشین کردم و بطرف کربلا بردم او نمی دانست که من مسیحی و ارمنی هستم وقتی پیاده شد گفتم برو جوان حضرت ابوالفضل العباس اجر ترا بدهد. من از او خداحافظی کرده و جدا شدم پس از چند باری به من دادند تا به تهران آورم امشب اول شب به تهران رسیدم.

جزای احسان سعادت شد

چون خسته بودم خوابیدم در خواب دیدم در منزلی هستم و شخصی درب آن منزل را می زند پشت در رفتم و در را باز کردم دیدم شخصی سوار اسب است و می گوید من ابوالفضل ام آمده ام حقی که بما پیدا کردی بتو بدهم گفتم چه حقی؟ فرمود حق زحمتی که برای آن پیرمرد کشیدی و اضافه نمود فرمود وقتی از خواب بیدار شدی به شهر ری می روی شخصی ترا بدون آنکه سؤال کنی به منزل آقای شیخ محمدتقی بافقی می برد من گفتم بچشم قربان و آن حضرت از من خداحافظی کرد و رفت من از خواب بیدار شدم و شبانه بطرف حضرت عبدالعظیم حرکت کردم در بین راه آقای را دیدم که همراه شدند بدون اینکه چیزی بپرسم مرا راهنمایی کرده و به اینجا آوردند و من مسلمان شدم.

نکته حساس وقتی ما از مرحوم بافقی سؤال کردیم که شما چگونه او را می شناختید و می دانستید که او آمده مسلمان شود؟ فرمود آن کسیکه او را به اینجا راهنمایی کرده **حجة بن الحسن** علیه السلام به من هم فرمودند که او می آید و چه نام دارد و چه می خواهد (ما شرح احسان را در جلد سوم کیفر کردار دادیم مراجعه شود).

مطلب خواندنی از دو عالم بزرگ در دین حضرت

این واقعه را حجة الاسلام آقای حاج سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی از آیه الله شیخ عبدالنبی اراکی شنیده اند و حجة الاسلام آقای حاج شیخ احمد قاضی زاهدی در شیفتگان مهدی نقل کرده اند و ماقبل و دل می آوریم و عظمت آیه الله سید

ابوالحسن اصفهانی طاب ثراه را می‌رساند.

اصل واقعه را بدقت بخوانید

یک روز در نجف اشرف مشهور شد که یک نفر مرتاض هندی که از راه حق ریاضت کشیده و مقاماتی رسیده به نجف آمده فضلاء و علماء و طلاب بدیدنش می‌رفتند از آن جمله من هم بدیدار وی رفتم و به مرتاض گفتم آیا در مدت ریاضت خود ختمی یا ذکری بدست آورده‌ئی که بشود بوسیله آن به خدمت مولا امام زمان عجل الله تعالی فرجه رسید؟ گفتم آری من یک ختم مجرب دارم من از او دستور آن را گرفتم و دستورش چنین بود با طهارت بدن و لباسی در بیابان خلوت که محل رفت و آمد نباشد جایی را بگیرد رو به قبله بنشین و خطی دور خود بکش و مشغول شو پس از انجام ختم هر کس به نزدت آمد او امام زمانست (در ختم و اذکار ختمها را نوشته

آیه الله اراکی گوید من به بیابان سهله رفتم و طبق دستور ختم را عمل کردم همین که ختم تمام شد دیدم سیدی با عمامه سبز آمد فرمود چه حاجتی داری؟ من فوراً گفتم به شما حاجتی ندارم سید فرمود شما ما را خواستید که به اینجا بیائیم گفتم اشتبا می‌کنید من شما را نخواستم سید فرمود هرگز اشتباه نمی‌کنیم حتماً شما ما را خواسته‌اید که به اینجا آمده‌ایم و گرنه ما در اقطار دنیا کسانی را داریم که در انتظار ما بسر می‌برند ولی چون شما زودتر این درخواست را کردید اول به دیدار شما آمده‌ایم تا حاجت شما را برآورده آنگاه به جای دیگر رویم.

پس از غفلت بخود آمدم

گفتم آقا من هر چه فکر می‌کنم با شما کاری ندارم و در انتظار شخص بزرگ بسر می‌برم سید لبخندی زد و رفت چند قدمی دور نشده بود به فکرم رسید نکند این آقا امام زمان باشد با خود گفتم مگر آن مرتاض نگفت در خلوت هر که را دیدی او امام زمانست و تو بعد از ختم کسی را جز این سید ندیدی حتماً این سید امام زمان علیه السلام است و فوراً بدنبالش دویدم و هر چه تلاش کردم به او نرسیدم عبا را تا کرده و نعلین زیر بغل گرفتم و هر چه می‌دویدم به آقا نمی‌رسید با اینکه آقا آهسته راه می‌رفت یقین کردم سید آقا امام زمان علیه السلام است.

دیدن خود حضرت را

من با خستگی به آقا چشم دوخته بودم به کجا می‌روند از دور دیدم به یکی از

کوخهای عرب (خانه‌های کوچک صحرائی) وارد شدند من پس از قدری طی کردن راه به آن کوخ رسیدم و در زدم شخصی آمد گفت چه کار دارید؟ گفتم سید را می‌خواهم گفت به اذن دخول نیاز دارد صبر کن تا اذن بگیرم پس از چند لحظه آمد گفت آقا اذن دادند من داخل شدم دیدم همان سید بر روی تخت محقری نشسته سلام کردم جواب شنیدم فرمود بیائید بر روی تخت بنشینید اطاعت کردم و رو بروی سید نشستم پس از تعارفات مسائل مشکلی که داشتم خواستم یک یک را پرسم بیادم نیامد پس از مدتی فکر، سر بلند کردم آقا را در حال انتظار دیدم خجالت کشیدم و با شرمندگی اجازه مرخصی خواستم اجازه دادند و بیرون شدم همینکه چند قدمی رفتم مسائل مشکل یک به یک بیادم آمد گفتم با این همه زحمت نتوانستم از آقا استفاده کنم باید برگردم.

چند معجزه از ولیعصر

برگشتم درب کوخ را زدم دوباره همان شخص آمد گفتم می‌خواهم دوباره خدمت آقا برسم وی گفت آقا نیست گفتم دروغ مگو من برای کلاشی نیامده‌ام مسائل مشکلی دارم می‌خواهم با پرسیدن از آقا حل کنم او گفت چگونه نسبت دروغ به من می‌دهی استغفار کن من اگر قصد دروغ کنم هرگز جایم در اینجا نخواهد بود ولی بدان این آقا مانند آقایان دیگری نیست در مدت بیست سال افتخار نوکری من یک بار زحمت دروا کردن را به من نداده است گاهی از در بسته وارد می‌شود و گاهی از دیوار و گاهی سقف شکافته می‌شود آقا وارد می‌گردد و گاهی می‌بینم بر روی تخت نشسته و مشغول عبادت و ذکر است و گاهی آقا نیستند و صدای مبارکش به گوش می‌رسد و گاهی پس از چند لحظه باز حضرت را روی می‌بینم گاهی پس از سه روز می‌آیند گاهی پس از چهل روز گاهی ده روز و گاهی ده روز پی در پی هستند کار حضرت غیر دیگرانست.

نایب خاص و ابدال ولیعصر

گفتم از این نسبتی که دارم معذرت می‌خواهم و استغفار می‌کنم امید است که مرا به بخشید گفت بخشیدم گفتم آیا راهی برای مسائل مشکل من دارید؟ گفت آری هر وقت آقا امام زمان علیه السلام در اینجا تشریف ندارند فوراً نایب خاصش ظاهر می‌گردد و برای حل و جمیع مشکلات آمادگی دارد گفتم می‌شود خدمت نایب خاصش رسید؟ گفت آری وارد کوخ شدم دیدم در جای آقا امام زمان علیه السلام حضرت آیه‌الله سید

ابوالحسن اصفهانی نشسته سلام کردم جواب دادند بعد با لبخند و لهجه اصفهانی فرمود حالت چطور است؟ گفتم الحمدلله بعد مسائل خود را یک یک مطرح می‌کردم بی‌درنگ با نشانه پاسخ می‌دادند. این جواب را صاحب جواهر در فلان صفحه در جواهر داده‌اند یا صاحب حدائق داده و جواب آن را صاحب ریاض در فلان صفحه داده است... و همه قانع کننده بود پس از حل مسائل دستش را بوسیدم و مرخص شدم.

سید ابوالحسن اصفهانی قدرش مخفی ماند

چون بیرون آمدم با خود گفتم آیا این سید ابوالحسن اصفهانی بود یا کسی دیگر به شکل او جهت رفع تردید با خود گفتم خودت برو به خانه آقا و مسائل را مطرح کن اگر همان جوابها را سید بدون کم زیاد شنیدی خواهی دانست که آن سید سید ابوالحسن بوده وگرنه دیگریست یک سره به خانه آیه‌الله رفتم و به اطاق مخصوص وارد شدم پس از سلام و جواب آقا با لبخند و لهجه اصفهانی فرمود حالت چطور است؟ منهم جواب دادم بعد همان مسائل مطرح شد و سید به همان صورت جواب دادند بدون کم و زیاد

بعد فرمود حالا یقین کردی و از تردید بیرون شدی؟ گفتم بلی ای آقای بزرگوار و دست او را بوسیدم چون خواستم بیرون آیم فرمود راضی نیستم در ایام حیاتم برای کسی نقل کنی بعد از مردن مانع ندارد.

مؤلف گوید ما شرح قتل فرزند آقا را در میان صحن نجف در سرگرمی رفع خستگی شرح دادیم و در چادر برداری رضا خان مردم به خدمت ایشان رفتند تا اذن قیام و جهاد دهد ایشان اجازه ندادند آن وقت عراق تحت نفوذ ایران بود و آیه‌الله اراکی از فقهاء بزرگند و متوفای ۱۳۷۸ قمری هستند.

بخش ۳۲ خروج دجال و سفیانی

از دلایل اثبات وجود اقدس ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه خروج دجال و سفیانی و سید حسنی است قبل از ظهور حضرت و این سه نشان را عامه و خاصه نقل کرده‌اند و حتی در کتب آسمانی آورده شده است که اینک ما اوصاف دجال را با احادیث روشن می‌کنیم **امام صادق علیه السلام فرمود: ان امر السفیانی من الامر**

المحتوم و خروجه رجب همانا امر سفیانی از امر حتمی است و خروج او در رجب است (بیا ۳، ص ۱۶)

خطرات دجال

ترمذی در صحیح (باب ماجاء فی الدجال ۴۲) از رسول خدا روایت کرده که فرمود هیچ پیغمبری بعد از نوح نبود مگر آنکه قوم خود را از دجال بیم داد و همانا که من شما را از آن بیم می‌دهم (و دجال صیغه مبالغه از دجل دروغگوئی و حقه بازی آید) راوی گوید پس برای ما رسول خدا او را وصف نمود فرمود بزودی او را دریابید بعضی از کسانی که مرا دیده یا کلام مرا شنیده (فرمود او را یک چشم است).

صفات دجال

ج ۲ بحار ۱۹) مجلسی از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل کرده که در صفات دجال فرمود: ۱- یک چشم بیشتر ندارد که در میان پیشانی مثل ستاره صبح می‌درخشد همان چشم خون‌آلود است گوئی با خون ترکیب شده ۲- او اولاغ (مرکب) سفید تدروی دارد که هر گام او یک میل است و بسرعت زمین را طی می‌کند ۳- او دعوی خدائی می‌کند و چون دوستان خود را بگرد خویش خواند صدای او را تمام جهانیان می‌شنوند ۴- او در دریاها فرو می‌رود و خورشید با او حرکت می‌کند در پیش روی او کوهی از دود و پشت سرش کوه سفیدی باشد که مردم آن را مواد غذایی می‌بینند ۵- مردم هنگام ظهورش به قحطی دچار شوند (ابرقدرتها مثل دجال اند که چشم مادی را باز و دنیا و دنیاپرستان خیره کرده و مرکبهای تندرو که کره را در ساعتی دور می‌زند باختیار دارند و همه را به ده شماره با زیردریائی اقیانوسها را پیمایند و با انحصار قحطی پدید آورده‌اند جالب توجه آنست که پیش از ظهور مهدی سی دجال ظهور خواهند کرد.

دجال در کتب دیگر

در رساله دوم یوحنا (باب ۱ جمله ۶ و ۷) می‌خوانیم شنیده‌اید که دجال می‌آید هم دجالان بسیار ظاهر شده‌اند. آری در بحار ج ۵۲، ص ۲۰۹ نوشته:

قال رسول الله (ص) لا تقوم الساعة حتى يخرج نحو من ستين كذاباً كلهم يقولون انا نبي.

پیامبر اکرم فرمود رستاخیز برپا نمی‌شود مگر آنکه شصت نفر دروغگو ظهور خواهند کرد که همه ادعای نبوت کنند. و فرمود من کذاب بالدجال فقد کفرو من

كَذَّبَ بِالْمَهْدِي فَقَدْ كَفَرَ هر کس بدجال تکذیب کند کافر است و هر کس مهدی را تکذیب کند کافر است (یعنی این دو حتمی است)

جریان دجال با پیغمبر اکرم

۲۰۹) کما (۲۰۹) پسر عمر گوید یک روز رسول خدا نماز صبح را با اصحاب خواند و با اصحابش در مدینه بدرخانه رسید در زد زنی بیرون آمد گفت یا ابالقاسم چه می خواهی فرمود ای مادر عبدالله برایم از عبدالله اجازه بگیر گفت با او چه کار داری بخدا او عقل خود را از دست داده و در جامه خود می شاشد و از من کار زشتی را می خواهد فرمود برایم از او اجازه بگیر گفت بر عهده خودت؟ فرمود آری گفت وارد شو حضرت وارد شد و او در قطیفه بود مهمه داشت مادرش گفت خاموش باش مؤدب بنشین این محمد است که بدیدن تو آمده است خاموش شد نشست رو به پیغمبر کرد گفت چه می شد مادرم خدا او را لعنت کند مرا می گذاشت می گفتم که این همان پیغمبر آخرالزمانست یا نه فرمود چه می بینی گفت من حقی می بینم و باطلی و تختی می بینم بر روی آب فرمود بگو اشهد ان لا اله الا الله و گواهی بده که من رسول خدایم گفت بلکه من بتو گویم بگو اشهد ان لا اله الا الله بگو که من رسول خدایم خدا ترا برسالت از من سزاوارتر ندانسته.

چون روز دوم شد باصحابه نماز صبح را خواند برخاسته آمدند همان در را زدند مادرش گفت بفرمائید پیغمبر وارد شد او بر سر نخل خرمائی خوانندگی می کرد مادرش گفت خاموش باش فرود آی محمد نزد تو آمده گفت چیست برای او خدا او را بکشد اگر می گذاشت می گفتم آیا او آن پیغمبر است یا نه

روز سوم بعد از نماز صبح به همان خانه آمدند دیدند او در میان گوسفندانی است آنها را می راند مادرش گفت بنشین پیغمبر آمده نشست در آن روز آیاتی از سوره دخان نازل شده بود که پیغمبر برای آنان در نماز صبح خوانده بود فرمود آیا گواهی می دهی که معبود برحقى جز خدا نیست و گواهی می دهی که من رسول خدایم گفت بلکه گواهی می دهم معبود برحقى جز خدا نیست و گواهم که خود رسول خدایم خدا ترا به آن از من سزاوارتر قرار نداده فرمود من برایت چیزی نهان کرده ام آن چیست گفت الدخ الدخ فرمود گمشو تو از مدت خود فراتر نروی و به آرزوی خود نرسی و بجز بدی آنچه برایت مقدر شده دست نیابی سپس رو به اصحاب کرد فرمود ای مردم خدا هیچ پیغمبری نفرستاد: مگر آنکه قوم خود را از

دجال ترسانید و حذر داد خدای عزوجل او را تا امروز به شما تأخیر انداخته و اگر کار او بر شما اشتباه شود بدانید که پروردگار شما یک چشم نیست برآستی او سوار بر خری خروج کند که پهنای میان دو گوشش یک میل باشد خروج کند و با او بهشت و دوزخ باشد و کوهی از نان و نهری از آب بیشتر پیروانش یهود باشند و زنان و اعراب. بر همه آفاق زمین درآید جز مکه و دو کوه آن و نه مدینه و دو تپه اش.

قتل دجال امام صادق فرمود دجال بانگ می زند که انس و جن می شنوند این (روش) بهشت منست برای کسیکه برایم سجده کند و هر کس خودداری کند او را به آتش می فرستم فرمود حضرت قائم او را در کناسه کوفه بدار می زند و او را می کشد

سفیانی کیست؟

از نشانه های ظهور حضرت مهدی یکی خروج سفیانی است که امام چهارم علی بن الحسین (علیه السلام) فرمود:

أَمْرُ السَّفِيَانِيِّ حَتْمٌ مِنَ اللَّهِ وَلَا يَكُونُ قَائِمٌ إِلَّا بِسَفِيَانِيٍّ.

امر سفیانی از جانب خداوند حتمی است و نباشد قیام کننده مگر با سفیانی (۵۲ بحار ۱۸۲) از این حدیث روشن می شود در مقابل هر قیام کننده بحق یک سفیانی می باشد و تنها شخص سفیانی مراد نیست بلکه صفات او مهمتر است زیرا بصفات او از آغاز جهان در مقابل قائمین بحق سفیانی ها بوده و خواهند بود.

دو چهره متضاد حق و باطل

۵۲ بحار ۱۹۰) آن حضرت فرمود ما و خاندان ابوسفیان دو خاندانیم که در راه خدا با هم دشمنی داریم ما گفتیم صدق الله و آنها گفتند خدا دروغ است. ابوسفیان با رسول خدا جنگید و معاویه با علی بن ابیطالب جنگید و یزید بن معاویه با حسن بن علی جنگید و سفیانی با امام قائم می جنگد.

صفات سفیانی

جهل و غرور و تکبر و فسق و زورگوئی و دنیاپرستی و شهوت و عیش رانی از ویژگی های ابوسفیان بوده که در مکه باین امور موصوف و آلوده بود و هرکس در هر زمان در مقابل انقلابیون حق باین اوصاف باشد صفات سفیانی را دارد و سفیانی بشمار می رود و سفیانی از اولاد عتبه بن ابی سفیان وقتی خروج می کند حضرت پنهانست.

پاره‌ای از نشانه‌های ظهور را بخوانید

اول خروج سفیانی مردیست بصورت آبله‌رو چهارشانه ازرق چشم نامش عثمان بن عنبسه از اولاد یزید بن معاویه است از وادی یابس (بیابان بی آب و علف بین مکه و شام) خروج کند پنج شهر بزرگ (دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین) را متصرف شود بعد لشکر بسیاری به اردن می‌فرستد و از لشکر او بسیاری بسمت بغداد و کوفه خواهند آمد و در آن محلات بسیار به قتل و غارت و بی‌حیائی کنند و در کوفه و نجف اشرف بسیار قتل مردان واقع شود بعد از آن یک قسمت از لشکر خود را به طرف شام فرستد و یک قسمت آن را به مدینه طیبه چون به مدینه طیبه رسند قتل عام نمایند و بسیار خرابی وارد آورند بعد به سمت مکه روند و لکن به مکه نرسند و اما آن حصه‌ای که بجانب شام روند در بین راه لشکر حجة‌الله بر آنها ظفر یابند و تمام آنها را هلاک نمایند و غنایم آنها را تماماً متصرف شوند و فتنه آن ملعون در اطراف بلاد بسیار عظیم شود خصوصاً بالنسبه بدوستان و شیعیان علی (علیه السلام)

سفیانی با شیعیان علی (علیه السلام) خیلی دشمن است

حتی آنکه منادی او ندا کند هر کس یک نفر از دوستان علی بن ابیطالب را بیاورد هزار درهم بگیرد پس مردم بجهت مال دنیا از حال یکدیگر خبر دهند و همسایه از همسایه خبر دهد که او از دوستان علی بن ابیطالب است و آن قسمت از لشکر او که به جانب مکه روند چون بزمین پیدا (بین مکه و مدینه) رسند حق تعالی فرشته در آن زمین فرستد و فریاد کند ای زمین این لعنت شده‌ها را بخود فرو بر پس جمیع لشکر که به سیصد هزار می‌رسند و با اسبان و اسلحه فرو روند مگر دو نفر که با هم برادرند از طایفه جهینه، ملائکه صورت آنها را بر می‌گردانند یکی بشیر است گویند برو به مکه صاحب‌الامر را به هلاکت لشکر سفیانی بشارت ده و دیگری نذیر است گویند بشام رو و سفیانی را خبر داده و بترسان پس آن دو روانه شوند چون به سفیانی خبر رسد به جانب کوفه حرکت کند و در آنجا بسیار خرابی وارد آورد؟ چون حضرت بقیة‌الله به کوفه رسد سفیانی فرار کند و به شام رود و حضرت از پی او فرستد و او را در صخره (سنگ) بیت‌المقدس به قتل آورند و سر نحشش را بریده و روحش بدوزخ رود.

امام صادق فرمود خروج سه گروه سفیانی، خراسانی، یمانی در یک سال و در یک ماه و در یک روز باشد و نیست در آنها پرچمی راهنماتر از یمانی زیرا آنها بحق

دعوت می‌کنند.

قیام زندقی از قزوین

۵۱ (بحا ۲۱۳) شیخ طوسی در کتاب غیبت از محمد حنفیه روایت کرده که گفت از او (گویا مقصود امیرالمومنین است) پرسیدم این امر کی واقع می‌شود و چه وقت خواهد بود؟ حضرت سر خود را تکان داد آنگاه فرمود چگونه این امر (باین زودی) واقع می‌شود و حال آنکه زمانه هنوز سختی خود را وارد نساخته و بر برادران بس جفا نکرده‌اند چگونه ممکن است آن امر واقع شود و حال آنکه هنوز آن سلطان ظلم و ستم نکرده است چگونه این امر بوقوع می‌رسد و حال آنکه هنوز از آن زندقی از قزوین قیام نکرده که پرده ناموس مردم آنجا را بدرد (زنان آزاد به معابر و خیابانها بریزد و در ادارات با مردان همدوش کند و روی زنان باز شود) و سران آنها را تکفیر کند و حصار آن را تغییر دهد و بهجت آن را از میان بردارد

هر کس از آن زندقی فرار کند او را بچنگ آورد و هر کس با او جنگ کند بقتل می‌رساند و هر کس از وی کناره‌گیری کند فقیر شود و هر کس از او متابعت کند کافر گردد تا آنجا که مردم دو دسته می‌شوند یک دسته برای از دست رفتن دین خود گریه می‌کنند و دسته دیگر برای از دست رفتن دنیای خود می‌گریند.

کردار و آرزوی سفیانی

امام ششم فرمود (به عمر بن یزید) تو اگر سفیانی را بینی خبیث‌ترین مردم و قرمز رنگ ازرق چشم باشد گوید **یارب یارب** پس برای آتش از ناپاکی بجائی رسد که زن پسر دار خود را زنده بگور می‌کند از ترس اینکه او را بلو دهد **امام باقر** فرمود سفیانی احمر اشقر ازرق است که هرگز خدا را نپرستیده و مکه و مدینه را هرگز ندیده می‌گوید **یارب تاری و التاری یارب تاری و التار** (یا رب من خونم را می‌خواهم و اگر چه به رفتن آتش باشد).

جابر جعفی از امام پنجم از سفیانی پرسید فرمود کجاست برای شما از سفیانی تا خارج شود قبل از او شیصبانی بزمین کوفان خروج می‌کند می‌جوشد چنانکه آب می‌جوشد پس واردین شما را می‌کشد پس بعد از آن سفیانی و قائم را توقع کنید (شیصبانی در لغت یعنی مورچه یا خانه آن پس محتملست یا جوج و ماجوج همان چین کمونیست باشد)

هشام بن سالم گوید امام ششم گفت چون سفیانی بر پنج ناحیه مسلط شود

برایش نه ماه بشمارید هشام پنداشت کور خمس دمشق و فلسطین و اردن و حمص و حلب باشد.

بخش ۳۳ لشکر خراسانی و سید حسنی

از نشانهای قطعی وصل به قیام حضرت صاحب الامر علیه السلام خروج سید حسنی و خروج لشکر خراسانی است که همزمان با ظهور حضرتست.

معروف بن خربود گوید بر ابی جعفر امام پنجم هر وقت داخل شدیم فرمود خراسان خراسان سجستان سجستان گویا او ما را باین مژده می داد ابو خالد کابلی گوید آن حضرت فرمود گویا با گروهی هستم که در مشرق خروج می کنند حق را می طلبند به آنها نمی دهند باز می طلبند به آنها نمی دهند چون این را بینند شمشیرهاشان را بر گردنهای (دوشها) نهند پس آنچه را خواسته بودند می دهند قبول نمی کنند حتی قیام می کنند و آن را جز به صاحب شما دفع نمی کنند کشتگانسان شهیدانند آگاه باش اگر آن زمان را دریابم جان خود را به صاحب این امر صاحب الامر گذارم (شاید آنان شیعیان امام زمان باشند که جهت تقریر حکومت الهی و تحکیم ولایت ائمه علیهم السلام قیام کنند) (۵۱ بحا ۴۲۳)

آری حضرت فرمود **قتلاهم شهداء** مجلسی فرموده شاید دولت صفوی باشند ولی هنوز بظهور متصل نشده

سید حسنی خروج کند

م ۳۳۲) سید حسنی جوان خوش صورت از طرف دیلم و قزوین خروج کند و به آواز بلند فریاد زند بفریاد رسید آل محمد را که از شما یاری خواهند و او ظاهراً از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام باشد و بر باطل و نفس خود دعوت نکند بلکه از شیعیان خالص ائمه اثنی عشری علیهم السلام و تابع دین حق باشد و دعوی نیابت و مهدویت نخواهد نمود ولکن مطاع بزرگ و رئیس خواهد بود و در گفتار و کردار یا شرع موافقت و در زمان خروج او کفر و ظلم عالم را فرو گرفته باشد و مردم از دست ظالمان و قاسقان در اذیت باشند جمعی از مؤمنین نیز برای دفع ظلم مستعد باشند در آن حال سید حسنی برای نصرت دین استغاثه کند مردم باو کمک کنند خصوصاً گنجهای طالقان که طلا و نقره نباشد بلکه مردان شجاع قوی دل و مسلح بر اسبهای

اشهب سوار باشند و اطراف او گرد آیند و جمعیت او زیاد شود و بنحو سلطان عادل بین ایشان حکم و سلوک نماید و کم کم بر اهل ظلم و طغیان غلبه کند و از جای خود تا کوفه زمین را از لوث ظالمین و کفار پاک کند چون با اصحابش وارد کوفه شود و خبر ظهور حضرت به او رسد و با اصحاب خود به خدمت مشرف شود و دلائل امامت و مواریث انبیاء را طلب کند.

ورود سید حسنی بکوفه

در خطبه غدیر رسول خدا صاحب الامر (أَلَا أَنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ الْمُحِيطُ بِهِ) وارث کل معرفی نموده و امام صادق در حدیثی بمفضل فرمود چون لشکر حسنی وارد کوفه شود سید حسنی از لشکرش جدا شود و حضرت مهدی نیز از لشکر خود جدا شود پس بین دو لشکر بایستند حسنی گوید اگر تو مهدی آل محمدی پس عصای جدت رسول خدا و انگشتر او و برد او و زره او (فاضل) و عمامه او (سحاب نام) و اسبش (مربوع) و ناقه اش (غضبا) و استر دلدل و حمار او (یعفور) و شترسواری او براق و قرآنی که امیرالمومنین بدون تفسیر و تاویل جمع کرده کجاست.

پس حضرت جوالی یا مانند آن بنام سفظ حاضر کند که در آنست آنچه او خواسته مفضل گفت همه آنها در سفظ است فرمود بلی واللّه و آنچه جمیع پیغمبران و گذارده اند حتی عصای آدم و آلت نجاری نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صالح و یوسف و مکیال شعیب و آینه او و عصای موسی و تابوتیکه در اوست بقیه آنچه مانده از آل موسی و آل هرون که ملائکه میدانند و زره داود و عصای رسول خدا و انگشتر سلیمان و تاج او و رحل عیسی و میراث جمیع پیغمبران و مرسلین در آن سفظ است.

سید حسنی بلشکر حضرت ملحق می شود

امام صادق فرمود بخدا قسم آن حضرت را می شناسد و می داند که او برحق است لکن مقصودش اینست که او را بر مردم و اصحابش ظاهر کند حضرت دلائل امامت و مواریث انبیاء را باو ظاهر کند در آن وقت سید حسنی و اصحابش به آن حضرت بیعت خواهند کرد. مگر قلیلی از اصحاب او که چهار هزار نفر از زندیه باشند، مصحفها و قرآن در گردن ایشان حمایلیست و آنچه از دلائل و معجزات بینند حمل بر سحر کنند گویند اینها همه سحر است پس حضرت موعظه و اعجاز کند بایشان سود

ندهد تا سه روز ایشان را مهلت دهد چون حق را قبول نکنند امر فرماید گردنهای ایشان را بزنند و حال ایشان بخوارج شبیه باشد.

بخش ۳۴ ندای آسمانی و آغاز دولت حَقِّه

در این بخش از امور غریبه بحث می‌شود و آن ندای آسمانی که بدون اسباب زمانه ناگهان خلائق را صدا بزنند که هر کسی به لغت خودش آن را بشنود و بگیرد و آن غیر صیحه است زیرا صیحه ترسناکست و غرض منادل آنست که حق از باطل و پاک از ناپاک جدا شوند آیات قرآن دلالت دارد.

۱۷۶/۴) مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ (چنین نیست خدا که مومنین را واگذارد به آنچه شما بر آن هستید تا اینکه ناپاک از پاک جدا شود)

در تفسیر عیاشی از عجلان بن صالح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود لَا تَمْضِي الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّىٰ يُنَادِيَ مِنَ السَّمَاءِ يَا أَهْلَ الْحَقِّ اعْتَرِلُوا يَا أَهْلَ الْبَاطِلِ اعْتَرِلُوا فَيَعْرِلُ هَوْلًا مِنْ هَوْلَاءِ. روزها و شبها نگذرد تا اینکه یک منادی از آسمان ندا می‌کند ای اهل حق (از باطل) کناره گیرید و ای اهل باطل (از اهل حق) کناره گیرید.

راوی گفت اصلحک الله آیا بعد از نداء باز اینها با آنها مخلوط می‌شوند فرمود حاشا هرگز چنانکه خداوند در کتابش (آلایه) فرموده

نشانه‌های ظهور آسمانی

- ۱- ندای آسمانی ۲- ظهور کف دستی در آسمان (مثل ستاره) ۳- کسوف شمسی در نیمه رمضان ۴- خسوف قمر از آخر آن ۵- سه ندا از آسمان در ماه رجب ۶- ظهور قرمزی در آسمان ۷- طلوع شمس از مغرب ۸- ستاره دنباله دار که دو طرف آن میل دارد و نزدیک است بهم رسد ۹- رکود شمسی بین زوال تا عصر ۱۰- ظهور آتش در آسمان ۱۱- افتراق و اجتماع نجوم.

ندای آسمانی اینست

(۲۴۸) سیف بن عمر گفت نزد ابوجعفر منصور بودم ابتداءً گفت ای سیف بن عمیر، ناگزیر است از یک منادی که از آسمان بنام مردی از فرزندان ایطالب ندا کند، عرض کردم بفدایت این را روایت می‌کنی. گفت آری به خدائیکه جانم بدست اوست و گوشم برای اوست گفتم این حدیث چیز است که قبل از این آن را شنیده فرمود یا سیف البته آن حقست پس زمانی که آن ندا واقع شود اول کس باشم که او را جواب دهم آگاه باش که ندا بسوی مردیست از پسر عموهای ما، عرض کردم بسوی مردی از فرزندان فاطمه است فرمود آری یا سیف اگر اینکه نمی‌شنیدم امام باقر محمد بن علی مرا حدیث کرد و تمام اهل زمین مرا به آن خبر می‌دادند از ایشان قبول نمی‌کردم ولکن او محمد بن علیست. (دروغ گفت من بسوی او می‌روم چنانکه سادات را قلع و قمع کرد

نشانه‌های آسمانی

در کافی از امام صادق روایت شده که در آیه شریفه **سُرِّبَهُمْ آيَاتُنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ** (بزودی به آنان آیات خودمان را در بلندی و در نفس‌هاشان بنمایانیم تا برای آنان آشکار شود که او حق است) حضرت به آیات و علامات قبل از ظهور امام زمان تفسیر نموده و تبیین حق خروج آن حضرت است فرمود آن حق است از نزد خداوند عزوجل که خلق آن را می‌بینند و لابد است از خروج آن جناب.

ندای آسمانی از قرآن

علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه **وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادُ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ** (گوش فرا روی را که منادی از جای نزدیک ندا می‌کند) از امام صادق روایت کرده که فرمود منادی با اسم قائم و پدرش **عَلِيٌّ** ندا می‌کنند حضرت باقر فرمود منادی از آسمان با اسم قائم **عَلِيٌّ** ندا می‌کند پس می‌شنوند کسیکه در مشرق است و کسیکه در مغرب است و نمی‌ماند خوابیده‌ئی مگر آنکه بیدار می‌شود و نه ایستاده‌ئی مگر آنکه بنشیند و نشسته‌ئی مگر آنکه برخیزد از ترس آن صدا فرمود آن صدا از جبرئیل است در رمضان شب جمعه شب بیست و سوم.

طلوع خورشید از مغرب

وَتَطْلُعُ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا وَتَخْرُجُ الدَّابَّةُ

در خبری که بیش از شصت نشان آخرالزمان را از رسول خدا در جلد سوم راهنمای بهشت ص ۱۵۴ نوشتیم تفصیل این دو داده شد اکنون توضیحی می‌دهیم:

طلوع خورشید از غروبگاهش آسان نیست و با علم روز سازگار نمی‌باشد زیرا مفهومش تغییر مسیر گردش کره زمین است اگر آن ناگهانی صورت گیرد آب دریاها و ساختمانها و موجودات سطح کره بخارج پرتاب خواهد شد و منظومه بهم خواهد خورد و اثری از زندگی نخواهد ماند و اگر تدریجاً صورت گیرد طول شب و روز بقدری زیاد شود که از یک ماه بگذرد و باز نظام بهم خورد اگر چه با قدرت پروردگار هیچ اهمیتی ندارد ولی حدیثی از معصوم این امر را واضح می‌سازد.

تفسیر حدیث فوق

۵۲ بحار (۱۹۵) نزال بن میسره از صعصعه بن صوحان پرسید اینکه علی علیه السلام در پایان سخنش پیرامون دجال و مانند آن فرمود از حوادثی که بعد از آن رخ دهد از من نپرسید... منظورش چه بوده صعصعه گفت:

إِنَّ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ هُوَ الثَّانِي عَشْرَ مِنَ الْعِتْرَةِ التَّاسِعِ مِنْ
وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا.

فرمود همانا آنکه پشت سرش عیسی بن مریم نماز می‌خواند او دوازدهم از عترت (پیغمبر) و نهم از فرزندان حسین بن علی باشد و او خورشید تابنده است از مغربش

جریان زره رسول خدا

الوصیه (۴۹۱) حسن بن علی مرفوعاً (از شخصی قبل از خود) روایت کرده که گفت با امام صادق گفتم تو صاحب الامری فرمود زره رسول خدا بقامت من بلند است (ماموریت کمتر است) برای من رکاب گرفته می‌شود صاحب الامر زره پیغمبر را که می‌پوشد با قامت مبارکش مساوی خواهد بود برای صاحب الامر رکاب گرفته نخواهد شد پس به من فرمود این موضوع چه موقع عملی خواهد شد در صورتیکه آن کودکی که جده‌اش باید او را پرورش دهد هنوز متولد نشده.

علی بن مهزیار روایت کرده که با امام علی النقی که امام حسن را بعد از خود امام فرار داده گفتم آیا کسی که هفتساله باشد می‌شود امام باشد فرمود بلی پنجساله هم که باشد می‌شود امام باشد.

مردم از پرچم حق رومی تابند

بحا (۳۶۳) ابان بن نغلب گوید شنیدم امام صادق فرمود چون پرچم حق آشکار شود اهل شرق و غرب آن را دور کنند آیا می‌دانید برای چیست گفتم نه گفت برای آنچه مردم از اهل بیت او قبل از خروجش بینند (شاید کسانی قبل از خروج با مردم از سادات بد کنند) و امام صادق به منصور بن حازم فرمود زمانیکه پرچم حق بالا رود اهل شرق و غرب آن را دور کنند گفتم از چه چیز است فرمود از آنچه از بنی هاشم بینند.

سیزده شهر با صاحب‌الامر می‌جنگند

یعقوب بن سراج گوید شنیدم امام صادق می‌گفت سیزده شهر و طائفه‌اند که مهدی با آنها می‌جنگد و آنان با او می‌جنگند اهل مکه و اهل مدینه و اهل شام و بنوامیه و اهل بصره و اهل دمیسان (دهی است به هرات) و کردها و اعراب و خبه و غنی و باهله و از دو اهل ری.

کیفیت کشتار صاحب‌الامر

علا از محمد نقل کرده گوید شنیدم امام پنجم می‌فرمود اگر مردم بدانند قائم چه می‌کند زمانیکه خروج کند بیشترشان دوست دارند او را نبینند از آنچه از مردم می‌کشد آگاه باشید که او بقریش آغاز می‌کند از آنها جز شمشیر را نگیرد و به آنها جز شمشیر ندهد حتی بسیاری از مردم گویند لیس هذا من آل محمد لوکان من آل محمد لرحم. این از آل محمد نیست اگر از آل محمد بود البته رحم می‌کرد (اول به بنی شیبه آغاز می‌کند)

از امام صادق روایت شده در بین اینکه مردی بر سر قائم ایستاده او را امر و نهی می‌کند زمانی بفرماید او را بگردانید پس او را بجلو حضرت گردانند بزدن گردنش امر کند پس چیزی در خافقین نماند مگر از او بترسد.

ابونعیم اصفهانی در الفین از عبدالرحمن بن عوف روایت می‌کند که پیامبر فرمود در زمانیکه روزگار نامساعد است خدای بزرگ مردی از دودمان مرا بر می‌انگیزاند که میان دندانهایش باز و پیشانی روشنی دارد او عدالت را در پهناور زمین گسترش می‌دهد و مال و ثروت فراوانی در اختیار مردم می‌گذارد.

آخر آن روز می‌رسد

حدیثه یمانی گوید رسول خدا فرمود اگر جز یک روز از عمر دنیا باقی نمانده

باشد خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا اینکه مردی از خاندان من و از بیت رسالت به حکومت رسد و تمام موفقیت‌ها و نیکی‌ها بدست او انجام پذیرد و اسلام بصورت حقیقی خود آشکار گردد و آلودگی‌ها و انحرافات از میان برداشته شود و خداوند هرگز برخلاف وعده خود کاری انجام نمی‌دهد و او در کار خود حسابگری سریع و توانا است.

دین حق در تمام گیتی

در اینکه خداوند در قرآن فرموده رسولش با هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمام دین‌ها غلبه کند شکمی نیست که خواهد شد و از طرفی فرموده **لا اکراه فی الدین هیچ** ناگواری در دین نیست و همچنین اختلافات مذهبی و قومی با یک نظام توحیدی چگونه سازگار می‌شود پاسخ آنستکه چون مهدی امت خروج کند ببرکت وجودش و تعلیمات اسلامیش و دادگریش تمام مردم بدون اکراه فرمانش را پذیرا می‌شوند زیرا همه تشنه عدالت و رحمت و وحدت در سایه سعادت هستند.

اسلام در تمام جهان

مفضل در ضمن حدیثی طولانی از امام صادق چنین نقل می‌کند که فرمود به خدا سوگند ای مفضل اختلاف در میان برداشته می‌شود و همه بصورت یک آئین در می‌آید و همانگونه که خداوند عزوجل می‌گوید دین در نزد خدا تنها اسلامست و فرمود هنگامیکه قائم خروج می‌کند امر تازه و کتاب تازه و روش تازه و داوری تازه با خود می‌آورد (یعنی اسلام واقعی آورد) عبدالله بن عطا از آن حضرت پرسید روش مهدی چگونه است فرمود همان کاری که رسول الله می‌کرد او می‌کند آنچه قبل از او باشد ویران می‌نماید چنانکه رسول الله امر جاهلیت را ویران کرد و اسلام را از نو از سر می‌گیرد و رسول خدا فرمود او قائم از فرزندان منست نامش نام من و کنیه اش کنیه من و شمائل او شمائل من است و سنت او سنت من است مردم را بر طاعت و شریعت من بپا می‌دارد و آنان را به کتاب پروردگارم دعوت می‌نماید.

پرچم رسول خدا خاتم سلیمان

۵۱ بحار (۳۵۱) ابوالسجاد رود از ابوجعفر امام باقر روایت کرده فرمود چون قائم ظاهر شود یا پرچم رسول خدا و خاتم سلیمان و سنگ موسی و عصای او آشکار گردد بامر او منادیش ندا می‌کند آگاه باشید کسی از شما طعام یا شراب را با علفی بر ندارد اصحاب (کم ایمان) او گویند او می‌خواهد ما را بکشد مرکبهای ما را

از گرسنگی و تشنگی بکشد پس با او سیر می‌کنند پس اول منزلی که فرود آیند بسنگ می‌زنند از آن طعام و شراب و علف بیرون آید و آنان و چارپایانشان می‌خورند و می‌آشامند تا به پشت نجف فرود آیند.

رفتار علی علیه السلام در بصره

پرچم آن حضرت همان پرچم رسول خدا می‌باشد که از حدش به او رسیده ابوبصیر گفت امام ششم فرمود چون امیرالمومنین با اهل بصره تلافی کردند پرچم رسول خدا را باز کرد اقدام بصربان لرزید خورشید زرد نشده بود گفتند ما را نیست کردی ای پسر ابیطالب (فتح شد) آنگاه فرمود اسیران را نکشید و بر مجروح نتازید و از پی پشت کننده نروید و هر کس سلاح خود را افکند او در امانست و هر کس در (خانه) خود را بست او ایمن است و چون روز صفین شد لشکرش درخواست کردند که پرچم را باز کند خودداری کرد بر او بوسیله حسن و حسین و عمار در نشر رایت تحمیل کردند به حسن فرمود ای پسر م برای قوم (بنی امیه) مدتی است که به آن می‌رسند (این خود یک معجزه است که گویا حضرت خبر می‌دهد که بنی امیه از مدت طغیان خود برخوردارند) و این پرچم را بعد از من جز قائم صلوات علیه باز نکند.

تشکیل دولت احمدی امیرالمومنین فرمود هنگام ظهور حضرتش پرچم پیامبر را در دست دارد و دولت احمدی را تشکیل می‌دهد و با شمشیر قیام می‌کند (انقلاب خونین سرپا خواهد نمود) او گفتاری راست است.

بخش ۳۵ یاران حضرت ولی عصر علیه السلام

بدیهی است تمام امورات به اسباب انجام می‌گیرد و یک تن ممکن نیست تمام کارهای عالم و حکومت را انجام دهد مثلاً حضرت بقیه‌الله علیه السلام نمی‌شود هم خودش سرلشکر و هم سرباز و هم والی شهرها و هم مامور کارها باشد یک دولت وزیران و مجریان و مامورین زیادی لازم دارد پس حضرت بقیه‌الله عجل الله تعالی فرجه یاران و ابدال و حجب و اوتاد و لشکر دارند.

اصحاب حضرت مشخص اند

۳ نواب (۹۰) ابان بن تغلب گوید با جعفر بن محمد علیه السلام در مکه بودیم دست مرا

گرفته بود فرمود ای ابان بزودی خداوند سیصد و سیزده مرد در مسجد شما همین جا می آورد که اهل مکه می دانند پدران و پدران و پدران آنها بدنیا نیامده اند و بعد از این دنیا می آیند بر شمشیرهاشان اسم هر یک و اسم پدر آنمرد و حلیه و نسب او نوشته شده پس امر می کند نداکننده ندا کند **هَذَا الْمَهْدِي يَقْضِي بِقَضَاءِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ لَا يَسْئَلُ عَلَي ذَلِكَ بَيِّنَةٌ**. این آن مهدیست که به قضاوت داود و سلیمان قضاوت می کند و بر آنها از دلایل سوالی نمی شود.

یاران صاحب الامر از شهرها

نجم (۸۷۲) طبق اخبار معتبره رؤسای یاران صاحب الامر ۳۱۳ نفر از قبائل مختلفه و شهرهای متعدداند وزیران آن حضرت از عجمهاند در آنها عربی نیست ولکن جز عربی سخن نگویند آنان نگهدارنده ی دین بوده و به گناه آلوده نشدند و از امیرالمومنین روایت شده خوشا بطلقان که برای خدای عزوجل در آنجا گنجهایی است نه از طلا و نقره ولکن در آنست مردانی مومنین که خدا را آن طوریکه باید شناختند و آنان انصار مهدی هستند (ظاهراً مراد از طالقان ما فرزندان باشد نه آنکه در طرف افغانستان است)

از قم ۱۸ نفر و از کوفه ۱۴ نفر و از هرات ۱۲ نفر و از مرو ۱۲ نفر و از جرجان ۱۲ نفر و از بیروت ۹ نفر باشند و از مدائن ۸ نفر و از نیشابور ۸ نفر و از طوس ۵ نفر و از تفلیس ۴ نفر و از همدان ۴ نفر و از دمشق ۳ نفر و از بصره ۳ نفر و از سجستان ۳ نفر و از رقه ۳ نفر و از خابور ۳ نفر و از مدینه طیبه ۲ نفر و از قومس (کوه مش سبزوار) دونفراند و باقی از سایر بلدان و قبائل هستند.

از عرب انصارش کمست

حضرت صادق فرمود اصحاب حضرت قائم از عرب کم باشند گفتند از عرب زیاد پامامت او اعتقاد دارند فرمود باید مردم آزمایش شده و از هم جدا شوند و بغربال امتحان روند بسیاری از مردم از جقل (ایمان) بدر می روند.

نشان خروج ۲ کما (۳۶۸) عبدالله عجلان گوید در خدمت امام ششم ظهور و قائم را یادآور شدیم گفتیم از کجا برای ما فراهم شود که این را بدانیم گفت نشانه آنستکه هر کدام شما صبح از خواب برخاستید زیر سر خود نامه می یابید بر آن نوشته **طاعة معروفة فرمانبری پر افتخار.**

یاران مهدی از شهرها

در شب ۲۳ رمضان منادی با اسم قائم آل محمد علیه السلام **الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ** ندا کند و آخر همین روز منادی شیطان ندا کند **الحق مع** و آفتاب آخر این ماه بگیرد و ماه در نیمه و آن حضرت بین رکن و مقام ظاهر و جبرئیل آید و شیعه او را از اطراف به خدمت او خواند بامر حق تعالی ۳۱۳ آن روز خدمتش آیند چهار از پیمبران عیسی از آسمان بیام کعبه آید و از بام با نردبان بزیر آید و ادریس و الیاس و خضر و از فرزندان حسن بن علی و دوازده نفر از فرزندان حسین بن علی و چهار از مکه و مثل آن از بیت المقدس و ۱۲ نفر از شام و مثل آن از یمن و ۳ نفر از آذربایجان و مانند آن بنی عروه و ۳ از بنی حیه و چار از بنی تمیم و ۲ از بنی از بنی و ۷ از بغداد و ۴ از بنی عقیل و مثل آن از واسط و ۷ از بصره و از کوهستان ۷ نفر و ۶ نفر از ناحیه بصره و از خوزستان ۴ نفر و از جرجان ۴ نفر و از ری ۴ نفر و از قم ۱۲ نفر و از نواحی قم ۱۳ نفر و یک نفر از اصفهان و از کرمان ۴ نفر و از مکران ۱ و از موالیه ۳ نفر و از مرو ۳ و ۵ از هندوستان و از غزنین ۳ و از ماوراءالنهر ۳ و از حبشه ۳ از کوفه ۱۲ و از نیشابور ۴ و از سبزوار ۲ و از طوس و ناحیه آن ۷ و از دامغان ۳ و از خاور ۴ و از کوه پایه ری ۵ و از مصر ۴ و از شیراز ۷ و از طبرستان ۲ و از حلب ۳ و از کوه آن ۴ نفر اینها ظاهر و باطنشان یکی و جان و مال فدای هم کنند.

امام جامه سفید پوشد دو انگشتر بدست یکی از حسن بن علی نقش آن **اِنِّي وَ اَتَّقُ بِرَحْمَتِكَ** و یکی از حسین علیه السلام به نقش انا مستجیر بک یا امان الخائفین (بعلاوه خاتم سلیمانی) پنشنه ظهور و وقت ظهر جمعه خروج و ذوالفقار بر کمر و

زره جعفر در بر قضیت پیغمبر بدست سه علم همراه دارد بر یکی نوشته

الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا وَ
بر یکی نوشته **يُوفُونَ بِالَّذِي وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانُ شُرُهُ مَسْتَطِيرًا وَ بَرَسِيمٌ نُوْشْتَهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ عَلِيٌّ وَ لِيُّ اللهِ وَ وَصِيُّ رَسُوْلِ اللهِ الْحَسَنُ وَ الْحَسِينُ وَ**
التَّسْعَةُ الْمَعْصُوْمِيْنَ مِنْ وِلْدِ الْحَسَنِ حُجَّجُ اللهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ
اَجْمَعِيْنَ اُمَّةً وَ سَادَةَ نَشَانِ شَدَه

چون از مکه روان شود منادیش ندا کند کسی طعام و شراب بر ندارد و سنگی که موسی داشت بر شتر بارد در هر منزلیکه فرود آید چشمه ها از آن روان هر گرسنه از آن آب خورد سیر و هر تشنه سیراب لشکر و چارپایان را در پی باشد تا بنجف رسند و

عصای موسی و معجزات انبیاء از او ظاهر گردد

جایزه برای شیعه کشی

از امام صادق نقل است که گویا می بینیم سفیانی در رحبه کوفه رحل افکنده منادیش ندا کند هر که سر مردی از شیعه علی آرد هزار دینار دهم همسایه در همسایه سعی کند و گردن او را زند و هزار درهم گیرد غمّازان آن روز جز از زنا نباشند و از صاحب برقع به شیعیانم جورها رسد پرسیدند صاحب برقع کیست فرمود شخصی از مردم شما از زنا بهم رسیده برقع بنده او شما را شناسد شما او را شناسید تا قائم بر ابلقی سوار در ظهر کوفه نزول کند عدد لشکرش بصد هزار رسد هفتاد هزار چشمه در کوهها و بیابانها بقدرت حق جاری و لشکر او را رنجی نباشد ۴۹ میل لشکرگاه باشد و در تمام لشگر او مخنث و فاسق و دیوث و خمّار نباشد هفتاد هزار قاری در لشکرش مشغول تلاوت باشند نمازها به جماعت ادا شود و آن حضرت بسخلق محمد و سخاوت علی و زهد حسن و شجاعت حسین و ورع زین العابدین با خلق زندگی کند.

در نوروز توقع ظهور

معلی بن خنیس گوید امام صادق فرمود نوروز روزیست که در آن قائم ما اهل بیت ظاهر می شود و با والیان امر و خدا او را بر دجال مظفر کند و بر کناسه کوفه بردار زند روز نوروزی نباشد مگر ما در آن فرج را توقع داریم زیرا آن از ایام ما باشد فارسیها آن را نگهداری کردند و شما آن را ضایع کردید (۵۱ بحار ۳۰۸)

مدت سلطنت

جابر جعفی گوید شنیدم امام پنجم می گفت والله مردی از ما خاندان سیصد سال پادشاهی کند و نه سال زیاد شود گفتم چه زمانست آن فرمود بعد موت قائم گفتم قائم علیه السلام در عالم خود قیام می کند تا بمیرد فرمود نوزده سال از روز قیامش تا روز رحلتش و امام صادق گفت قائم علیه السلام نوزده سال و چند ماه سلطنت می کند (سالها با برکت باشد و در خبری از ابن طاوس دولت حقه هشتاد هزار سالست).

حضرت بامر مخفی عمل می کند

جابر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده جز این نیست مهدی نامیده شد زیرا بامر نهان راهنمایی می کند حتی بسوی مردی فرستد که مردم برایش گناهی ندانند او را می کشد تا اینکه کسی از شما در خانه اش سخن گوید می ترسد بر او دیوار شهادت

دهد.

به آن حضرت وحی می‌شود

از امام پنجم روایت شده قائم سیصد سال مالک شود و نه بیشتر از آن مثل درنگ یاران کهف زمین را پر از عدل و قسط کند چنانکه از ظلم و جور پر شده شرق زمین و غرب آن را خدا برایش بگشاید مردم را بکشد تا جز دین محمد صلی الله علیه و آله نماند پرورش سلیمان بن داود رفتار کند شمس و قمر را بخواند اجابت کنند و زمین برایش در نوردد و باو وحی شود پس بو وحی بامر خدا عمل کند (البته راجع به حکم و قضا یا شاید بو وحی عمل کند نه چیز تازه غیر از اسلام حقیقی آورد) فرمود زمانیکه قائم ظاهر شود بکوفه رود خداوند از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق انگیزد پس در اصحاب و انصارش باشند و معارف را باهش برگرداند و آنان اهل آند و در سال دو بار به مردم بخشند و در ماه دوبار آذوقه دهد و بین مردم برابری کند حتی کسی بزکات محتاج نشود اصحاب زکات آن را بسوی نیازمندان آورند آنها نپذیرند دور گردانند می‌گویند برای ما حاجتی در پولهای شما نیست حدیث رسید به آنجا که اموال دنیا بسوی او جمع می‌شود همه آنها از باطن و ظاهر زمین به مردم گفته شود بیائید بسوی آنچه در آن ارحام را قطع کردید و در آن خون ریختید به حرام و حرامها بجا آوردید پس او چنان بخشش کند که کسی پیش از او نبخشیده

رسول خدا فرمود خوشا برای کسی که قائم اهل بیت مرا درک کند و او بوی در غیبتش قبل از قیامت اقتداء کند و اولیاء او را دوست دارد و دشمنان او را دشمن دارد آن از رفقای من و از دوستان من و گرامترین امت منست بر من روز قیامت (منتشر ۵۱۱)

خبر مهدی در معراج

(منتشر ۴۲۵) در شب معراج بر رسول اکرم وحی شد تا آنجا که بتو بخشم از صلب او (علی) یازده مهدی همشان از ذریه تو از بکر بتول پشت سر آخرین مرد آنان عیسی نماز می‌کند زمین را پر از عدل کند چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد باو از هلاکت می‌رهانم و باو از گمراهی هدایت کنم و باو از کوری برهانم و باو بیماران را شفا دهم گفتم بار الها چه زمانست آن فرمود زمانیکه علم رفع شود و جهل ظاهر و قراء زیاد و عمل کم قتل زیاد و فقهاء راهنما کم باشند و فقیهان گمراه و خائن زیاد گردد و شعرا زیاد و پیش قبرهاشان مسجد گیرند و مصاحف و مساجد زیور شود و جور و فساد

زیاد و منکر آشکار و امت تو به آن امر کنند و از معروف نهی کنند مردان به مردان اکتفا و زنان بزنان امراء کافر و اولیائشان فاجر و اعوانشان ظلمه و صاحبان رأی آنها فسقه و آن وقت تحسفی به مشرق و خسفی به مغرب و خسفی بجزیره العرب باشد و خرابی بصره بر دست مردی از دریه تو باشد که او را ز نوج (سیاهان یا دو نان) پیروی کنند تا آخر

قوة یاران مهدی

۱۳ بحا ۵۹۴) عبدالملک بن اعین گوید خدمت امام باقر نشسته بودم بر دست خود تکیه کردم گریستم گفتم امید داشتم این امر را دریابم در حالیکه بدنم قوت داشت فرمود آیا راضی نمی شویید که دشمنان شما یکدیگر را بکشند و شما در خانه های خود در خانه باشید با امن هر گاه این امر خروج کند البته بهر مردی از شما قوت چهل مرد داده شود و دل های شما مانند پاره های آهن می باشد بنوعیکه اگر آنها را بکوهها زنند هر آینه شکافته شوند یا اینکه با آن دلها به شکافتن کوهها عزم کنید هر آینه برایتان میسر شود و شما در آن وقت حکام روی زمین و خزینه دارانید.

یاران قائم از قوم موسی

۵۲ بحار ۳۴۶) امام ششم فرمود چون قائم قیام کند از پشت کعبه بیست و هفت مرد از قوم موسی بیرون کند که حق را گذرانیدند و از آن عدول نکردند و هفت کس از اصحاب کهف و یوشع و وصی موسی و مومن آل فرعون و سلمان فارسی و اباد جانہ انصاری و مالک اشتر را بیرون آورد.

صفات یاران مهدی

امام ششم فرمود قائم از مکه بیرون شود تا حلقه کامل شود (ابوبصیر) گوید گفتم حلقه چقدر است فرمود ده هزار نفر جبرئیل از راستش و میکائیل بعد پرچم پیروز برابر افرازد و بحرکت در آورد کسی در مشرق و مغرب نماند مگر آن را دور کند (و حلقه جمعیتی است که دورزند) بعد آنان جست و چالاک از قبائل بین یک و دو و سه و چهار و پنج و شش و شبعه و هشت و نه و ده جمع می شوند.

تمام زبانها را می داند

مفضل گوید امام صادق فرمود زمانیکه امام ماذون شود خدا را بنام عبرانی خواند پس برای صحابه اش اسباب مهیا شود سیصد و سیزده نفر مانند تیزرو و حریص و آنان یاران اولیه اند از آنها بعضی شب از جایش غایب شود صبح در مکه باشد بعضی

در ابرها روز حرکت کند که بنام او و پدرش و فامیل و نسبش شناخته شود گفتم کدامیک در ایمان بالاترند فرمود آنکه در ابر روز سیر کند آنها مفقودینی باشند که درباره آنها نازل شده.

أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا هَر كَجَا بِأَسْمَاءَ خَدَا شَمَا هَمَه رَا مِي أَوْرَد

بخش ۳۶ ظهور و قیام بقیه الله ﷺ

هیچکس وقت ظهور حضرت مهدی علیه السلام را نمی داند جز خداوند و چون حق تعالی اراده فرماید تمام وسائل آن بزرگوار در یک وقت فراهم می شود و محل ظهور حجاز است و شاید از کوه رضوی آشکار گردد چنانکه در دعای ندبه آمده **أَبْرَضُوی** **أَوْ غَیْرِهَا أَوْ ذِی طُوی** (آیا در رضوا جا داری یا در غیر آن یا در ذی طول

ارسال ولی عصر قاصدی بمکه

۳ بیان ۲۰) ابوجعفر الباقر علیه السلام فرمود (در حدیث طویل تا آنجا که) قائم علیه السلام (وقتی که خود را معرفی کرده) به اصحابش می فرماید ای قوم اهل مکه غیر مرا می خواهند و لکن من قاصدی بسوی آنان می فرستم تا بر آنها حجت تمام کنم به آنچه مانند من باید بر آنها حجت شود پس یکی از یارانش را می طلبد می فرماید برو بسوی اهل مکه بگو

يَا أَهْلَ مَكَّةَ أَنَا رَسُولُ الْمَهْدِيِّ إِلَيْكُمْ وَ هُوَ يَقُولُ لَكُمْ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَ
مَعْدِنِ الرَّسَالَةِ وَ الْخَلَافَةِ وَ نَحْنُ ذُرِّيَّةُ مُحَمَّدٍ (ص) وَ سَلَالَةُ النَّبِيِّنَ وَ إِنَّا قَدْ ظَلَمْنَا وَ
أَضْطَهَدْنَا أَي جَارُوا عَلَيْنَا وَ أَوْ ذِينَا وَ أَضْطَرُّرْنَا بِسَبَبِ الْمَذْهَبِ وَ الدِّينِ وَ قَهَرْنَا
وَ أَتَرْنَا مَنَاحِقُنَا أَي سَلَبَ حَقَّنَا وَ أَخَذَ بِجَفَاءٍ وَ قَهَرٌ وَ غَلَبٌ عَلَيْنَا مِنْذُ قُبُضِ نَبِيِّنَا إِلَى
يَوْمِنَا هَذِهِ فَنَحْنُ نَسْتَنْصِرُكُمْ فَانصُرُونَا

ای اهل مکه من رسول مهدی بسوی شمایم و او بشما می گوید من اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافت ام و ماذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلاله پیغمبرانیم و بحقیقت بما ستم و جور شد و ما بسبب مذهب و دین آزرده و مضطر شدیم و مقهور گشتیم و حق ما را از ما گرفتند و جفا و قهر کردند و بر ما از زمانیکه پیغمبر قبض شد تا امروز غلبه جستند پس ما از شما نصرت می خواهیم ما را یاری کنید.

قاصد حضرت را ذبح می‌کنند

چون قاصد حضرت پیام مولا را در نزد بیت‌الحرام (بصدای رسا) می‌رساند آن سید صاحب نفس زکیه امت مکیان می‌آیند او را گرفته بین رکن و مقام سرش را می‌برند و نام او سید نفس وکیه محمد بن الحسن است پس همینکه خبر شهادت او به امام می‌رسد می‌فرماید بشما خبر ندادم که اهل مکه غیر مرا خواهند او را نمی‌خوانند تا خروج کند و به شورش قیام کند پس از عقبه طوی فرود آید و با سیصد و سیزده مرد بعدد اهل بدر بر اهل مکه از این عقبه درآید.

پس نزد مقام ابراهیم چهار رکعت نماز کند پس حمد و ثنای خدا گوید و پیغمبر را یاد کند و بر او صلوات فرستد و چنان تکلم کند که کسی از مردم نکرده باشد و اول کسیکه بر دست او زند و بیعت کند جبرئیل و میکائیل است و با آن دو رسول خدا و امیرالمومنین بر می‌خیزند و کتابی جدید باو دهند و آن بر عرب سنگین است بمهر تازه مهر خورده و گویند به آن عمل کن.

محتوای کتاب آنست

در آن کتاب امر آسمانی از خداوند است بقیام شورش و اجازه بظهور امام به حجت محمد بن الحسن صلوات الله علیه برای احیاء عالم و نجات آن از ظلمه جهل بسوی نور علم و نجات آن از حکام ظلمه و جبارین خونه و منافقین و کافرین و فاسقین و برای این امر آسمانی بزرگ صادر از ملکوت اعلی واقع شده بر آن پیش از پیغمبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و امام اکرم امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام **جَازَ لِلْإِمَامِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقِيَامُ وَالظُّهُورُ بِالتَّوَرَةِ الْمَهْدُويَّةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ إِزَالَةَ أَوْلِيَّكَ الْحُكَّامُ الظُّلْمَةُ وَالْجَبَالَةُ الخُونَةُ وَالْكَافِرِينَ وَالْفَاسِقِينَ**

برای امام حجت قیام و ظهور به انقلاب مهدویه اسلامیه جایز شد و برای ازاله حکام ظلم و جبارین خائن و کافر و فاسقین مجاز شد و با حضرت سیصد و سیزده کس و اندکی از اهل مکه بیعت می‌کنند و شاید آنها از شیعیان ساکن باشند در حجاز بعد از مکه در مانند حلقه خارج شود (و حلقه) ده هزار مردند جبرئیل از راست و میکائیل از چپ پس پرچم جلیه را بحرکت در آورند که غلبه می‌کند و مغلوب نمی‌شود و آن رایت رسول خدا سبحانه است و زره رسول خدا سابعه است و حضرت شمشیر رسول خدا ذوالفقار را متقلد است.

خواص و کارهای عصای ولی عصر

عصای موسی در ید با قدرت حضرت مهدی علیه السلام است و آن دو شعبه دارد و از آن نوری در ظلمت آشکار می‌شد که بیابان را روشن می‌کرد و در دست حضرت دل عارفان را نیز روشن می‌کند **دوم** موسی علیه السلام هرگاه شیر و عسل می‌خواست از آن می‌گرفت و در ید ولی عصر از یک شعبه دستور شریعت و از شعبه ولایت آورد **سوم** موسی گوسفندانش را با آن آب می‌داد و از چاه آب می‌آورد عصای مهدی اشک شوق از همراهان بیرون می‌کند **چهارم** موسی از عصا در گرسنگی بقدر سد جوع طعام می‌گرفت عصای حضرت دلها را آرامش می‌دهد

پنجم عصای موسی چون بزمین می‌کرد سبز می‌شد و سایه می‌داد و میوه می‌آورد عصای حضرت علاوه بر آنها به معرفت می‌افزاید **ششم** عصای موسی در مقابل خصم دو شعبه دو اژدها می‌شد و عصای حضرت لشکر ابلیس و جن را هم دور نماید. **هفتم** عصای موسی راه‌های سخت را هموار می‌کرد عصای مهدی گردنه‌های کفر را از بین می‌برد و صاف می‌کند **هشتم** عصای موسی در دریا و آبها پل می‌شد و عصای حضرت دریای آتش را نیز از بین می‌برد.

نهم عصای موسی در وقت خستگی او مرکب سواری می‌شد و عصای مهدی علیه السلام هر یک از یاران رنجی یابند بر طرف سازد **دهم** عصای موسی معطر بود و استشمام می‌کردند و عصای مهدی همراهان را معطر سازد و گند کفر و شرک را ببرد **یازدهم** اگر راهی مشتبه می‌شد راه را مینمود در عصای مهدی نیز معنوی وجود دارد **دوازدهم** اگر در راه سارق یا خطری بود عصا ناطق می‌شد این عصا از کمین‌گران ابلیس و جن نیز خبر می‌دهد. **سیزدهم** موسی با عصا از درختان بلند برگ برای غنائم می‌گرفت و این عصا نیز در وقت نیاز طعام می‌دهد

چهاردهم آن عصا حشرات موزی را دفع می‌کرد و این عصا خیالات فاسده را از یاران می‌برد **پانزدهم** موسی بارهای خود را بر عصا حمل می‌کرد عصای ولی عصر گناهان را از همراهان حمل کرده و می‌ریزد **شانزدهم** عصای موسی وقت خواب شبانی می‌کرد عصای مهدی غفلت یاران را هم می‌برد **هفدهم** عصای موسی هفته یک بار غایب شده بطواف کعبه و محل دفن سید کاینات می‌رفته (عبری ۹۹) و این عصا هر روز مردم را به کعبه واقعی آشنا و بطواف توجه می‌دهد

هیجدهم هرگاه موسی قصد ولایتی داشت تا اطلاع یابد با عصا می‌رفت این

عصا نیز یاران را بر عالم قدس آشنا می‌کند **نوزدهم** عصای موسی خبر فرعونیان را به موسی می‌داد این عصا نیز علاوه بر آنها از عالم قدس نیز آگاهی می‌داد بیستم طعام‌های بنی اسرائیل را از سردی و گرمی تعدیل می‌کرد و این عصا علاوه بر آن اخلاق یاران را تعدیل می‌کند این نمونه کارهای عصای حضرت و اما سنگ موسی هم که دوازده قبیله را آب می‌داد با حضرت مهدی علیه السلام است.

آغاز ظهور مهدی

۵۱ بحار (۳۴۱) عبدالاعلی حلی گوید امام پنجم فرمود برای صاحب امر این در بعضی شعبه‌ها غیبتی است پس با دست به طرف ذی طوی اشاره نمود دوشب مانده به خروجش آن غلامی که نزد اوست می‌رود تا بعضی یاران او را ملاقات کند می‌گوید شما اینجا چندکس هستید گویند مثل چهل مرد گوید اگر صاحب خود را بینید چه حالی دارید گویند والله اگر ما را در کوهها جا دهد با او جاگیریم باز فردا می‌آید به آنها می‌گوید سپس از بزرگان و خوبانتان را معرفی کنید آنان معرفی کنند آنها را نزد صاحب‌الامر آورد و به آنان وعده می‌دهند بشب بعد ابو جعفر فرمود والله گویا باو می‌نگرم پشت خود را به سنگ داده خدا را به حقش قسم می‌دهد پس می‌فرماید ای مردم هر کس با من در خدا محاجه کند به آدم سزاوارترم هر که با من در نوح محاجه کند من بنوح اولی هستم ای مردم هر که با من در ابراهیم محاجه کند من اولایم به او ای مردم هر که با من در موسی محاجه کند من باو اولایم ای مردم هر که با من در عیسی محاجه کند من باو اولایم ای مردم هر که با من در محمد صلی الله علیه و آله محاجه کند من به محمد از مردم اولی‌ترم و هر که با من در کتاب خدا محاجه کند من سزاوارترین مردم به کتاب خدا هستم.

اول دو رکعت نماز می‌کند

پس به مقام منتهی می‌شود نزد آن دو رکعت نماز می‌کند خدا را بطوریکه سزاوار است می‌خواند (امام پنجم فرمود او والله مضطر است که در کتاب خدا آمده **امن یجیب المضطر اذا دعاه**) (نحل ۶۲) و جبرئیل بر میزاب بشکل پرنده سفید باشد اول خلق خدا که با او بیعت کند جبرئیل باشد و با سیصد و یازده مرد بیعت کنند پس کسیکه در این حرکت برخورد کند در این ساعت با او وفاداری کند و کسیکه در این حرکت نباشد ترک وطن کند و خود را برساند ابو جعفر فرمود والله آن قول علی بن ابیطالب است **المفقودون عن فرشهم** (غایب شدگان از جاهانشان) و آن قول

خداوند است **وَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَاتِ بِكُمْ اللّٰهُ جَمِيعًا ۲/۱۴۸** (بخیرات سبقت جوئید هر کجا باشد خدا همه‌ی شما را می‌آورد) یاران قائم سیصد و چند مرداند و الله آنان امت معدوده‌اند که خدا در کتابش گفته ۸/۱۱ **وَلئن آخرا عنهم العذاب الى امة معدودة** و اگر از آنها کیفر را پس افکنیم تا امت شمرده) و در یک ساعت بسرعت گرد آیند صبح در مکه باشند.

دعوت مهدی در مکه

۳ بیان ۲۳) مردم را به کتاب خدا و سنت پیغمبر بخواند او را اندکی پاسخ دهند بعد بر مکه بعد (عاملی نصب کند و) حرکت نماید از مکه خارج شود خبر رسد که عامل او را کشتند بر می‌گردد بدون اسارت مقاتله می‌کند (پس آغاز جنگ از مردمست) پس روانه شود و مردم را به کتاب خدا و سنت پیغمبر و ولایت علی بن ابیطالب و بیزاری از دشمنانش بخواند و نام کسی را نمی‌برد تا به بیداء رسد و جیش سفیانی بر او خروج کند خداوند امر می‌کند زمین آنها را بگیرد و آن قول خداوند است.

۵۱/۴۴) **وَلَوْ تَرَى اِذْ فَرَعُوا فَلَافُوتَ وَاخْذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ** (و اگر بینی زمانیکه ترسیده شدند پس فوتی نباشد و از جای نزدیک گرفته شوند گویند به او گرویدیم) یعنی به قائم عجله آل محمد، **و قد كفروا به** (و حال آنکه به او کافرانند تا آخر سوره) پس جز دو مرد از آنها کسی نماند که به آن دو وتر و تیره گفته می‌شود از قبیله مراد و روهاشان برگشته به پس بروند تا مردم را به آنچه شده خبر دهند که سفیانی بزمین رفته‌اند

عبدالله بن عمر گفت پیغمبر اکرم ص فرمود مهدی از قریه قیام می‌کند که آن را «گرعه» می‌گویند.

روز ظهور حضرت بنابر مشهور

۳ بیان ۳۲) **يُخْرَجُ الْقَائِمُ عجله يَوْمَ السَّبْتِ يَوْمَ عَاشُورَا الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عجله. قَالَ وَكَانَ بِالْقَائِمِ يَوْمَ عَاشُورَا يَوْمَ السَّبْتِ قَائِمًا بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ بَيْنَ يَدَيْهِ جِبْرَائِيلُ يُنَادِي الْبَيْعَةَ لِلّٰهِ فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلِئْتَ ظُلْمًا وَجُورًا.**

امام باقر عجله فرمود قائم عجله روز شنبه روز عاشورا بیرون شود روزیکه در آن حسین عجله شهید شد فرمود گویا با قائم هستم روز عاشورا روز شنبه که بین رکن و مقام در پیش جبرئیل است ندا می‌کند بیعت برای خدا پس زمین پر از عدل کند

چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد دوم دو روایت در روز جمعه است و در روز نوزدهم حدیث آمده و در روز بیست و سوم رمضان نیز حدیث آمده است.

بیعت گرفتن حضرت از مردم

۱۳ بحار (۶۴۵) امام صادق علیه السلام فرمود به خدا سوگند آن حضرت را می بینم که داخل مکه شده و لباسهای پیغمبر را در بر کرده و عمامه زردی بر سر نهاده و کفشهای پنبه دار رسول خدا را پوشیده، عصایش را بدست گرفته چند سر بز لاغر در جلوش می راند تا اینکه آنها را نزدیک بیت الله می رساند. آنجا کسی نباشد که او را بشناسد و او بصورت جوانی ظهور می کند شب تنها در کعبه باشد در تاریکی شب جبرئیل و میکائیل و صفوف ملائکه خدمتش رسند جبرئیل گوید ای آقای من سخنت مقبول و امر تو جاریست آن حضرت دست بر رو کشد و گوید

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَّقَنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَالَمِينَ.

پس بین رکن و مقام بایستد به آواز بلند صدا کند گوید ای نقبا و خاصان من ای کسانی که خدای تعالی آنان را پیش از ظهورم در زمین برای یاریم اندوخته با صمیم دل و اطاعت نزدم آئید صدای آن حضرت در شرق و غرب بایشان رسد بعضی در محراب عبادت و بعضی در رختخوابند دعوتش را قبول رو به سمت او نهند بیک چشم بهم زدن بین رکن و مقام نزدش حاضر شوند آنگاه خداوند امر کند نوری ستون وار از زمین تا آسمان کشیده شود و به آن همه مؤمنان در زمین نور گیرند که در خانه هاشان باشند و دلهاشان به آن شاد گردد نمی دانند قائم ما اهل بیت ظهور کرده صبح نزد آن حضرت ایستاده اند ۳۱۳ نفر باشند بقدر اصحاب رسول خدا در بدر مفضل گفت آن هفتاد و دو نفر که با امام حسین شهید شدند با اصحاب قائم ظهور می کنند فرمود از ایشان امام حسین در حالیکه عمامه سیاه در سر گذاشته با دوازده هزار نفر مومن از شیعه علی ظهور می کند مفضل گفت آیا با امام حسین پیش از قیام قائم کسی بیعت می کند فرمود نه زیرا هر بیعتی که پیش از ظهور قائم منعقد شود بیعت کفر و نفاق و خدعه است خدای تعالی بیعت کننده و بیعت کرده شده لعنت کند بلکه ای مفضل قائم به کعبه پشت داده دست مبارکش را می کشد مانند آفتاب نورانی می کند می فرماید این دست خداست و از جانب خداست و با امر خداست بعد این آیه را بخواند إِنَّ الدِّينَ يُبَاعُونَكَ إِنَّمَا يُبَاعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ..

و اول کسی که دست حضرت را بوسد جبرئیل باشد بعد به آن حضرت بیعت کند بعد ملائکه و نجباء جنّ بعد اهل مکه گویند این مرد کیست که در جلو بیت الله است و این جماعت کیانند که نزد اویند و این نشان و معجزه چیست که امشب دیدیم و تا حال مثلش دیده نشده بعضی به بعضی گویند این همان صاحب بزها است و بعضی گویند ببینید از این جماعت که نزد این مرد است کسی را می شناسید گویند نمی شناسیم مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه نامهای آنها را می برند

وقت ندای آسمانی

و این قضیه اول طلوع آفتاب این روز واقع می شود منادی از جرم آفتاب با زبان عربی فصیح که همه اهل آسمانها و زمینها بشنوند خلائق را ندا می کند ای خلائق این مرد مهدی آل محمد علیهم السلام است و او را با نام و کنیه جدش رسول خدا می نامند و او را به امام حسن تا امام حسین نسبت می دهند گوید با او بیعت کنید تا هدایت یابید و پامرش مخالفت نکنید که گمراه می شوید در آن حال اول ملائکه و جن و نقبا دست مبارک حضرت را بوسند و گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و همه خلائق به حضرت رو آورند و جریان صدا را بهم گویند و وقت غروب منادی سفیانی بلند شود از طرف مغرب شیطان فریاد کند ای مردم پروردگار شما در وادی یا بس وارد شده و او عثمان بن عتبّه از فرزندان یزید بن معاویه بن ابی سفیانست با او بیعت کنید تا هدایت یابید و با او مخالفت نکنید که گمراه شوید پس ملائکه و نقبا و نجبای جن و انس او را تکذیب کنند و منافقان و اهل شک و ضلال باو گمراه شوند و نیز ندای دیگر (قبل از ظهور) در شب بیست و سوم رمضان از آسمان (که از علامت حتمیه است) ظاهر شود که همه ساکنین زمین از شرق و غرب خواهند شنید و آن منادی جبرئیل است که به آواز بلند ندا کند **الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ** و شیطان نیز در وسط روز بین زمین و آسمان ندا کند که همه می شنوند **الْحَقُّ مَعَ عُثْمَانَ وَ شِيعَتِهِ**.

ملائکه یاور مهدی باشند

(۳۴۸) ثمالی گوید از امام پنجم شنیدم می گفت اگر قائم آل محمد قیام کند البته او را خدا با ملائکه مسوهین و مردفین و منزلین و کروبین یاری کند جبرئیل در جلوش و میکائیل از راستش و اسرافیل از چپش و هیبت (ترس) بقدر سیر یک ماه و راه جلو و عقب و راست و چپش و ملائکه مقربین برابرش او کسیکه او را پیرو شود

محمد ﷺ (رجعت کند) و علی دومی باشد و با اوست شمشیر تراشنده خداوند برایش روم (اروپا) و چین ترک و دیلم و سند و هند و کابل شاه و خزر را فتح کند ای اباحمزه قائم بر نخیزد مگر بر ترس سخت و زلزله‌ها (ی ارضی و قلبی و جسمی) و فتنه و بلائیکه به مردم رسد و طاعون قبل از آنها و جنگ قاطع بین عرب اختلاف شدید بین مردم و پراکندگی در دینشان و تغییر حالشان حتی صبح و شام متمنی آرزوی مرگ می‌کند از بجان افتادن مردم بهم و خوردن بعضی آنها دیگر را و خروج او وقت ناامیدیها باشد خوشا بحال کسیکه او را دریابد و از یارانش باشد و ای تمام و وای برای کسیکه با او و امرا و مخالفت کند و از دشمنانش باشد بامر تازه و سنت تازه و حکم تازه برخیزد بر عرب سخت است و شانش جز قتل نباشد و کسی را (در امور مهمه) غایب نکند ولوم لائم او را نگیرد (و یا آنکه توبه کسی را نپذیرد).

اگر مخالفین گویند اجماعست که بعد از پیغمبر پیغمبری نیست و شما شیعه پندارید که صاحب الامر جز به اهل کتاب نمی‌پذیرد و هر کس بیست ساله باشد و در دین متفق نباشد می‌کشد و مساجد و مشاهد را ویران کند و بحکم داود بدون بینه حکم نماید و مانند اینها که در اخبارتان آمده پس این امور ناسخ شریعت و مبطل احکام آنست که شما آورده‌اید بدون اسم نبوت.

پاسخ آنستکه اتمام حجت بنهایت می‌رسد کسی بهانه‌ئی ندارد و خواستن بینه برای اثبات واقعیت است وقتی امام بطون امر را بداند به آن حکم می‌کند و خرابی مساجد از جهت ناحق بودن آنست پس اینها ناسخ و مبطل شریعت نیست.

دوران سعادت و عزت

اسعاف الراغبین ۲ ب ص ۱۴۰) دوران سوم انقلاب مهدی نوسازی و زندگی در سایه عدل و حکومت الهی می‌باشد و این دوران دو مرحله دارد یکی از جهت معاش مردم که باید مادیات مردم از مسیر و محل شرعی باشد تا بتواند خالصانه خدا را بندگی کنند و دیگری از جنبه معنوی و روحی که تا آگاهی مردم نسبت بشرع و تکالیف بالا نرود انقلاب ثمر نمی‌بخشد و آگاهی مردم بسته بعقول آنانست پس باید عقلهای مردم پرورش یابد.

بخش ۳۷ نزول عیسی و خروج دابّه

از علائم حقانیت حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه نزول جناب عیسی بن مریم علیه السلام است از آسمان چهارم بزمین و اقتداء آن حضرت است به حضرت مهدی علیه السلام و این را قرآن مجید هم خبر داده چنانکه در آیه هشتم ص... گذشت و در تفسیر طلوع شمس از مغرب امام زمان علیه السلام است زیرا یک نام حضرت شمس است.

جریان نزول عیسی و اقتداء بحضرت

در صواعق محرقة ابن حجر ص ۹۸) بسند خود بطریق مرفوع از طبرانی نقل می‌کند که هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) حضرت عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود می‌آید در حالیکه بنظر می‌رسد از موهایش قطرات آب می‌ریزد سپس حضرت ولی عصر (عج) پیشنهاد می‌کند جلو به ایستد تا مردم نماز خود را به اقتدای به شما بجا آورند حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید این صفوف جماعت به خاطر شما منعقد شده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید آری عیسی علیه السلام است که پشت سر مردی از فرزندان من نماز می‌گذارد (فضائل پنجتن ۳۳۴)

عظمت امت (۵۱ بحا ۸۵) ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود **لَنْ تَهْلِكَ أُمَّةٌ أَنَا فِي أَوْلِيَّهَا وَعِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فِي آخِرِهَا وَالْمَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا**، هرگز هلاک نمی‌شود امتی که من در اول آنها باشم و عیسی بن مریم در آخر آنها باشد و مهدی در میان آنها باشد.

نزول عیسی از آسمان

۶۹۲/۱۳ بحا) شهر بن خوشب گوید حجاج مرا گفت آیه در کتاب خدا هست که مرا فهمیدنش عاجز کرده گفتم کدامست گفت قول خدای تعالی **وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ** (۱۵۹/۴)

(از اهل کتاب کسی نباشد مگر باو حتماً پیش از مردنش ایمان آورد) که مراد ایمان بر سول خدا است حجاج گفت به خدا قسم مکرر شده امر کرده‌ام تا گردن یهود و نصارا را زده‌اند و با چشم باو نگاه کرده‌ام او را چنان ندیده‌ام که لبهایش را بجنباند اسلام آورد تا اینکه مرده پس چگونه راست می‌شود که همه‌ی اهل کتاب پیش از

وفات به آن حضرت ایمان خواهند آورد گفتم خدا کارهای امیر را اصلاح کند آیه به این طریق نیست که تو تأویل کنی گفت پس چگونه است گفتم حضرت عیسی پیش از قیام قیامت بدنیا فرود می آید واحدی از اهل یهودی و غیر آن باقی نمی ماند مگر اینکه پیش از همه باو ایمان می آورد و خود آن حضرت در پشت سر مهدی علیه السلام نماز می گذارد حجاج گفت ترا خیر باد از کجا دانستی و از کجا آوردی گفتم این را محمد بن علی بن الحسین مرا خبر داد گفت واللہ این حدیث را از چشمه صاف گرفتی

اقتداء عیسی به مهدی

منتشر (۳۱) امام صادق گوید رسول خدا فرموده شما را مژده باد سه بار جز این نیست مثل اهل بیت من مثل بارانیست که دانسته نمی شود اول آن خیر است یا آخر آن جز این نیست مثل اهل بیت من مثل باغیست که از آن فوجی یک سال طعام خورند پس از آن باز فوجی یک سال طعام خورند و آخرین فوج آن بعرض دریا و عمق آن در طول و بهترین آنها باشد و چگونه امتی هلاک می شود که من اول آنها باشم و دوازده کس از بعد من از سعیدان و صاحبان خرد و مسیح عیسی بن مریم آخر آنها باشند ولکن بین آن امر هرج رو آور است آنها از من نیستند و من از آنها نیستم.

آری وقتیکه جناب عیسی فرود آید خدمت مهدی رسد با یکدیگر گرد آیند پس وقت نماز می رسد مهدی به عیسی گوید جلو بایست عیسی گوید تو بنماز اولی هستی پس عیسی پشت سر او مأموماً نماز می خواند

بـخدا شـه مـهـر و و فـا بـر سـد	بـیـقـین و لی خـدا بـر سـد
بـه مـحـبـت عـشـق و و فـا سـو گـنـد	بـجـلـال و جـاه خـدا سـو گـنـد
بـه عـلـایـق جـان بـحـیـات جـهـان	بـفـنا در رـاه بـقا سـو گـنـد
بـطـراوت گـل بـصـفـای چـمن	بـه طـبیـعت بـاد صـبا سـو گـنـد
بـه سـپـهـر و مـهـر فـرـوزـانـش	بـه فـرـو غ مـاه سـما سـو گـنـد
بـفـدا کـاری و جـسـانـبـازی	بـه مـقـام صـبر و رـضـا سـو گـنـد
بـه مـسـاوت و عـدالت و آزادی	بـه طـریـقت اهل صـفا سـو گـنـد
بـه کـتاب مـحـکم حـق قـرآن	کـسـه نـسـپـوید رـاه فـنا سـو گـنـد
کـه زـمان صـلح و صـفا بـر سـد	بـخـدا کـه مـهـدی مـا بـر سـد
دل مـشـتاقان بـشـود شـادان	نـسـبـود دـردی هـمـه جـا دـر مـان

بدهد بجنگ و جدل پایان
 نه ستم ماند نه ستمکاران
 نبود زحمت پی آب و نان
 همه جاستان و همه جارضوان
 همه یک آئین همه با ایمان
 نه دگر قانون بجز از قرآن
 بسـرآیـد روز تـیـهـکاران
 بحق خوبان بـمـه شعبان
 همه را شادان بـوصـالش کن

همه جا را صلح فراگیرد
 همه جا خود صلح و صفا باشد
 نه اثر ز فقر و پریشانی
 همه جا روشن همه جا گلشن
 همه یک ملت همه یک مذهب
 نه دگر حاکم بجز از داور
 که نماند این ظلم و جنایتها
 تو خداوند زره احسان
 دل ما روشن ز جمالش کن

واقعۀ عجیب مدینه

۱۳ بحا (۶۵۰) امام صادق به مفضل فرمود وقتی مهدی به مدینه رسد برایش مرتبه و مقامی ظاهر گردد که به آن مومنان شاد و کافران خوار شوند گفت سیدی آن مرتبه و مقام عجیب چیست فرمود آن حضرت به قبر رسول خدا می رسد می فرماید ای خلیق آیا این قبر جدم رسول خدا است گویند بلی ای مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله بعد می پرسد با جدم رسول خدا در قبر کیست گویند دو صحابه و همخوابه او (آن دو) باشند حضرت با آنکه می شناسد می پرسد آن دو کیانند و چگونه شد که اینجا دفن شدند ممکنست غیر آن دو دفن شده باشند گویند غیر ایشان دفن نشده زیرا آن دو خلیفه رسول خدا و پدران زنان او بوده اند می فرماید در شما کسی هست که غیر این را گوید یا در خصوص آنها شک کند گویند نه و این خبر در خلق تا سه روز منتشر شود

معجزه برای اقرار

بعد حضرت آید دیوارها را از روی قبر آن دو بردارد بنقبا فرماید قبرهای ایشان را بشکافید آنها را بجوئید پس آن دو را بیرون آرند تازه باشند و کفنهای را از آنها بیرون و بالای درخت خشک پوشیده بدار کشند در آن حال درخت سبز و برگ برآورد شاخه هایش دراز شود آنانکه در حق شاکا کنند از دیدن آن گویند والله این شرافت که الآن دیدیم به محبت ایشان فائز شدیم و هر کس بقدر حبه از حب آن دو در دلش دارد آشکار کند و مفتون آنها شود حضرت مهدی گوید هر که این دو صحابه و همخوابه رسول خدا را دوست دارد یک سمت بایستد مردم دو گروه شوند دوستداران و بیزار

جویان از آنها

حضرت بدوستان آنها گوید از آنها تبری جوئید گویند ما در وقتیکه این را ندیده بودیم بیزار نشدیم چگونه می شود حالا از آنها بیزار شویم با اینکه این همه فضیلت که دیدیم بلکه والله از تو و آنانکه بتو گرویدند و بایشان نمی گروند و از کسیکه آنها را بدار زد و از قبر درآورد بیزاریم چون حضرت این را بشنود بیاد سیاه امر کند بر آنها وزد آنها را مثل بیخ خرما ی پوسیده برکند و امر کند از دار پائین کنند و بآذن خدا آنها را زنده کند و امر کند همه جمع شوند و کارهای آنها را در هر زمان برایشان قصه کند حتی قتل هابیل را و آتش نمرود را و انداختن یوسف را بچاه و حبس یونس در شکم ماهی و دار زدن عیسی و ایداء جرجیس و دانیال و زدن سلمان و آتش زدن خانه علی و سوزانیدن فاطمه و حسنین و علیهم السلام و تازیانه به صدیقه کبری زدن و صدمه زدن به آن بانو و سقط محسن و زهر دادن بامام حسن و کشتن امام حسین و بریدن سرها و... هر خونیکه ریخته شده هر فرجیکه به حرام تصرف شده و همه فواحش از عهد آدم تا قیام قائم که از خلق صادر شده به گردن آن دو می افکنند ایشان اعتراف می کنند بعد ایشان را قصاص می کنند تا آخر حدیث که مجلس علیه الرحمه بحث مفصلی دارند (که چون پیغمبر و علی اصل نور و مصدر اولند و نسبت به آن دو این دو ستم کرده اند ستم به تمام انبیاء شده و شیطان فریب دومی را خورده که گفته اند **انکان ابلیس اغوی کلهم فانت یا عمر اغویت شیطاناً**

خروج دابة الارض

۱۳ بحا ۶۹۴) امام صادق فرمود هنگامی رسول خدا به مسجد آمد دید امیرالمومنین قدری ریگ جمع کرده سر بر آن نهاده خوابیده رسول خدا با پای مبارک آن حضرت را جنبانید فرمود ای دابه (خدا) برخیز یکی از اصحاب گفت آیا مرخصیم ما یکدیگر را باین نام بنامیم فرمود والله این لقب مختص اوست و آن دابه که خدا در کتابش فرمود منحصر باوست **وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ إِنَّ النَّاسَ لَنَا بَايَاتُنَا لَیُوقِنُونَ** (و زمانیکه قول بر مردم واقع گردد از زمین برای ایشان دابه را بیرون آریم که با آنها سخن گوید همانا مردم بودند به آیات ما یقین نداشتند) بعد فرمود یا علی چون آخرالزمان رسد خدای تعالی ترا با بهترین صورتها بدنیا برگرداند و در هر حال با مهری باشد که دشمنان را با او نشان می زنی

امام صادق فرمود خدای تعالی از زمان آدم تا خاتم پیغمبری مبعوث نکرد مگر آنکه بدنیا بر می‌گردد و با امیرالمومنین یاری خواهد کرد.

بزرگترین جنگ عالم

عبدالکریم خثعمی گوید از امام صادق شنیدم می‌فرمود که ابلیس بر او لعنت خدا بخداوند گفت مرا مهلت ده تا روزیکه مبعوث می‌شوند خدا او را تا وقت معلوم (رجعت) مهلت داد چون روز معین رسد بامرده خود خروج کند این در رجعت است رجعت آخر علی علیه السلام گفتم آیا آن حضرت را رجعتها است فرمود آری بارها است بارها و هیچ امامی در عهد و زمانی نگذشته مگر اینکه نیکوکار و بدکار که در عصر وی بوده‌اند با وی بدنیا بر می‌گردند برای اینکه خدای تعالی مومن را بر کافر غالب گرداند.

کشته شدن ابلیس

چون روز وقت معلوم رسد امیرالمومنین با یارانش و ابلیس با اتباعش می‌آیند و محل قتال آنان در سرزمینی واقع شود از زمینهای کنار فرات بنام روحا در نزدیکی این کوفه کوفه شما آنجا چنان جنگی می‌کنند که مانند آن از وقتی که خدای تعالی عالمیان را آفریده تا آن حال واقع نشده گویا اصحاب امیرالمومنین را می‌بینیم شکست خورده صد قدم پیشت برگردیده گویا ایشان رامی‌بینیم پای بعضی بفرات افتاده در آن حال ملائکه با پرچمهای عذاب الهی بر آن قوم در میان پردهای از ابر فرود می‌آیند و رسول خدا حربه از نور بدست دارد جلو ایشان می‌آید چون ابلیس آن حضرت را بیند به قصد گریز پس رود اصحابش که او را چنان بینند گویند کجا می‌روی با آنکه ظفر یافته‌ئی گوید چیزی را بینم که شما نمی‌بینید من از خدای عالمیان می‌ترسم در آن بین رسول خدا به آن لعین رسد و حربه میان دو شانه‌اش زند از آن حربه آن لعین و تابعانش همه هلاک شوند بعد از آن همه خلائق خدا را بندگی کنند و شریکی برای خدا قرار ندهند و امیرالمومنین چهل و چهار هزار سال سلطنت می‌کند و از صلب هر یک از شیعه‌ی آن حضرت هزار نفر اولاد ذکور در هر سال یکی متولد می‌شود در آن وقت دو بهشت سبز و خرم نزد مسجد کوفه و حوالی آن بطریقی که خدا خواسته باشد آشکار می‌شود.

بخش ۳۸ شهر قم بر مردم حجت است

از دلایل اثبات وجود اقدس بقية الله الاعظم اوصاف شهر قم و اهل آنست و اخباریکه پیش از ظهور آن حضرت در آن شهر واقع می شود و این تعریف و اخبار محکم ترین دلیل غیبت آن حضرت است.

بحث در عظمت شهر قم

شم ۸۷۳) از امام صادق روایت شده بزودی کوفه از مومنین خالی بماند و علم از کوفه جمع شود چنانکه مار در سوراخ خود جمع شود بعد علم در شهری ظاهر می شود که قم نامند و قم معدن علم و فضل گردد تا آنکه بیسواد و مستضعف در دین باقی نماند حتی عروسان در حجله و این نزد ظاهر شدن حضرت قائم است پس خداوند قم را و اهل آن را قائم مقام حجت قرار دهد و اگر این نباشد هر آینه زمین اهلس را فرو برد و در زمین حجتی نماند پس از قم علم بسایر شهرهاییکه در مشرق و مغربست اضافه گردد و حجت خدا بر خلق تمام شود تا آنکه کسی نمی ماند که باو احکام دین رسد بعد حضرت قائم ظاهر شود و همین دانا شدن عموم مردم سبب خشم و سخط خدا بر بندگان شود زیرا خداوند از بندگان انتقام نمی کشد مگر بعد از انکار بنده حجت او را.

قیام مردی از قم

۲ سفینه ۴۴۶) از موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت کرده فرمود مردی از اهل قم مردم را به حق می خواند با او گروهی مانند تکه های آهن جمع می شوند بادهای وزنده آنها را نمی لغزاند و از جنگ ملول نشوند و نمی ترسند و بر خدا توکل می کنند و عاقبت برای پرهیزکارانست (یعنی باید با تقوی پایان آرند که قیامشان هدر نشود) محتمل است قیام رهبر کبیر آقای خمینی باشد.

شهر قم بر مردم حجت می شود

در بحار نوشته حضرت رسول فرمود زمانی آید که شهر قم و اهل آن بر خلائق حجت باشند و آن در زمان غیبت قائم باشد تا ظهور آن حضرت و اگر چنین نباشد زمین با اهل آن فرو می رود و همانا فرشتگان بلاها را از قم و اهل آن دفع می کنند هیچ جباری به بدی قصد قم نکند مگر آنکه قاصم الجبارین او را در هم شکنند و او را از آن

بیلائی یا مصیبتی یا دشمنی بازدارد و خداوند جباران را در دولتشان از یاد قم و اهل آن فراموشی دهد همانطوریکه ذکر خدا را فراموش می‌کنند.

أَنَّهُ قَالَ سَيَأْتِي زَمَانٌ تَكُونُ بَلَدَةُ قَمٍ وَأَهْلُهَا حُجَّةً عَلَى الْخَلَائِقِ وَذَلِكَ فِي زَمَانٍ غَيْبَةٍ قَائِمِنَا إِلَى ظُهُورِهِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ قَمٍ وَأَهْلِهَا وَمَا قَصَدَهُ جَبَّارٌ بِسُوءٍ إِلَّا قَصَمَهُ قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَسُغِّلَهُ عَنْهُ بَدَاهِيَتَهُ أَوْ مَصِيبَةً أَوْ عَدُوًّا وَنَسِيَ اللَّهُ الْجَبَّارِينَ فِي دَوْلَتِهِمْ ذِكْرَهُمْ وَأَهْلَهُ كَمَا نَسُوا ذِكْرَ اللَّهِ

نام گذاری قم

صدوق از امام صادق نقل کرده از پدران رسول خدا که فرمود زمانیکه مرا بسوی آسمان سیر دارند جبرئیل مرا بر کتف راست خود حمل کرد بسوی بقعه بزمین جبل نظر کردم سرخرنگ و نیکوتر از زعفران در رنگ و پویا تر از مشک بود پس در آن بقعه پیروی بود که برنسی بر سر داشت گفتم یا جبرئیل این بقعه خوشرنگ و خوشبو چیست گفت بقعه شیعه تو و شیعه علی بن ابی طالبست گفتم این پیر صاحب برنس کیست (برنس کلاه درازی است که زهاد بر سر می‌گذاشتند) گفت ابلیس است گفتم از آنها چه قصد دارد گفت می‌خواهد ایشان را از ولایت علی باز دارد و بسوی فسق و فجور کشاند گفتم ما را بسوی آنها فرود آور او ما را زودتر از برق جهنده و بر هم زدن چشم فرود آورد گفتم **قم یا ملعون** (برخیز) و با دشمنان ایشان در اموال و اولاد و زنهاى آنها شریک شو زیرا شیعه من و شیعه علی را برای تو سلطنتی بر آنها نیست پس از این جهت قم نامیده شد.

آب حیات در قم باشد

و به روایت امام یازدهم در آسمان چهارم قبه دید جبرئیل گفت آن شهر است بنام قم در آن بندگان مومن خدا جمع شوند انتظار محمد و شفاعت او در جهت قیامت و روز حساب انتظار برند و بر آنها هم و غم و احزان و مکاره جاری شود راوی پرسید چه زمان انتظار فرج می‌کشند گفت در وقتی که آب روی زمین پیدا شود (شاید آن زمان قم آب جاری نداشته و یا آنکه شاید قم را آخرالزمان آب بگیرد)

قم در امان خواهد بود

امام صادق فرمود بر بالای قم فرشته ایست که بالهای خود را بر آنجا پهن کرده و هر جباریکه قصد آن شهر کند خداوند او را مثل نمک در آب می‌گدازد پس حضرت

بسوی عیسی بن عبدالله قمی اشاره کرد فرمود سلام خدا بر اهل قم خدا بلاد ایشان را سیراب کند و برکات بر آنها نازل کند و بدیهای آنها را به حسناء بدل نماید آنها اهل رکوع و سجود و قیام و قعودند و آنها فقها و علما و فهما و اهل درایت و روایت و نیک بجا آوردن عبادت‌اند در حدیثی **لَوْلَا الْقَمِيَّوْنَ لَضَاعَ الدِّينُ** اگر قمی‌ها نبودند دین ضایع می‌شد (پس شرافت به علم و عبادت شد نه بزمین)

در خلاصه البلدان از صدوق از علی (علیه السلام) نقل شده فرمود ای پسر یمانی در اول ظهور قائم آل محمد خروج کند از شهریکه آن را قم گویند و مردم را بحق دعوت کند و همه‌ی خلائق از شرق و غرب به آن شهر قصد کنند و اسلام تازه گردد و هر که از ترس دشمنان مخفی باشد بیرون آید و حوش و طیور در اوطان خود ایمن بخوابند و چشمه آب حیات از آن شهرها ظاهر شود و آبیکه هر کس بخورد غیر از آن بیرون آید از آن موقع رایت حق ظاهر گردد و میراث انبیاء بر پشت زمین با او باشد ای پسر یمانی این زمین مقدسه باشد و از تمام لوئها پاک باشد و از خدا خواست که بهترین خلق خود را در آنجا گرداند دعایش مستجاب شد و حشر و نشر مردم در این زمین باشد و بر این زمین اساس و بنیاد قصری عظیم کنند بعد از آنکه قصر مجوس بنا شده باشد و آن قصر از آن صاحب شهرت ملک رومست و از این زمین گوسفند ابراهیم خلیل را آوردند قربان کنند و بر آن هزار بت از اصنام روم بشکنند و بر این زمین اثر نور حق ساطع شود و از این زمین بوی مشک آید و حق تعالی بیت العتیق را باین شهر فرستد و بناها و آسیاها بر این زمین بسیار و منازل و مواضع زمینهای این جاگرا نبها شود به حدیکه چندان زمین پوست گاوی پانصد دینار دهند و عمارت آن هفت فرسنگ در هشت فرسنگ باشد.

پرچم بقیه الله در کوه سفید

و رایت وی را بر این کوه سفید زنند نزد دهی کهن که نزد مسجد است و قصری کهن قصر مجوس و آن را جمکران خوانند و از زیر یک مناره آن مسجد بیرون آید نزدیک آنجا که آتش خانه کسرا بوده و حضرت حجت تابوتی در زر بسته و بر براق سوار و با ملائکه مقرب و حاملان عرش گردش کنند و منطقه آدم با او باشد و حلم خلیل و حکمت داود و عصای موسی و خاتم سلیمان و تاج طالوت با او باشد و بر سر آن نام هر پیغمبری و وصی و هر مومن و موحدی نوشته.

اسامی قم

این حدیث با احادیث معتبره که حضرت قائم از مکه ظاهر می شود منافات ندارد و ممکن است مقدمه قیام در قم باشد و آب حیات علم باشد.

ناقم (۵۳) مؤلف انوارالمشعشعین برای قم نامهایی بیرون آورد اول قم چنانکه وجه تسمیه آن یاد شد ۲- زهراء علی علیها السلام فرمود قصبه قم بلده ایست که زهراء نامیده شده و در آن بلده جای قدم جبرئیل است و آن جایی است که آب می جوشد هر کس بنوشد از درد ایمن شود.

امام صادق فرمود خاک قم مقدس است و اهل قم از ما اند و ما از ایشانیم چون یکی از ایشان مضطر شود و به بلائی دچار شود حق تعالی را بخواند البته اجابت نماید و پیش از ایشان هیچ اهل شهری را این کرامت نبوده هیچ جبار و ستمگری بایشان قصد بدی نکند و مگر خداوند او را به آتش جهنم بسوزاند.

و فرمود شهر قم شهر ما و شهر شیعه ما است شهر یست مقدسه و مطهره و ولایت ما و اهل بیت ما را قبول کرده هیچ جبار و سرکشی قصد ایشان نکند مگر خداوند باو در کیفر عجله کند تا زمانیکه با برادران خود خیانت نکنند چون آنان در حق یکدیگر خیانت کنند و آن را شعار دثار خود سازند حق تعالی جباران و گردنکشان را برایشان مسلط کند بعد فرمود اهل قم انصار و یاوران قائم ما باشند و رعایت کنندگان حقوق ما پس سر مبارک را به آسمان کرد گفت **اللَّهُمَّ اعْصِمْهُمْ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ وَ نَجِّهِمْ مِنْ كُلِّ هَلَاكَةٍ** خدایا آنها را از هر فتنه نگهدار و از هر هلاکتی برهانشان.

یکی از نامهای قم بحر است

عبدالله بن سنان از امام ششم نقل کرده که از آن حضرت پرسیدند چون حق تعالی این امر را بشما برگرداند (بقیه الله ظهور کند) اهل جبال کجایند که در روایات خوانده و شنیده ایم بعضی از شهرهای جبل را نگونسار کنند فرمود وای بر شما در جبال جایی است که بحر گویند شما از جبال می پرسید یا از بحر گفتند بحر کدامست فرمود شهر یست که آن را قم گویند گفتند چرا بحر را قم گویند فرمود قم معدن ما اهل بیت رسولست اما وای بر ری (تهران) از هر دو طرف آن زیرا امنیت آن به سبب قم و اهل قم است گفتند دو بال و طرف ری کدامند فرمود بغداد و خراسان شمشیرهای خراسانیان و شمشیرهای بغدادیان در ری بهم رسند حق تعالی کیفر ایشان را عجله کند و آنها را هلاک سازد پس اهل ری از این سبب باهل قم پناه برند و

اهل قم ایشان را جا دهند و در آنجا به استراحت نشینند و از قم بجائیکه آن را اردستان گویند نقل کنند.

اهل قم از گورها بهشت می روند

مردی خدمت امام صادق آمد گفت ای پسر دختر پیغمبر خدا مسئله از تو پرسم که پیش از من از تو کسی نپرسیده و بعد از من نپرسد فرمود می دانم تو از جای حشر مردم از قبور می پرسی گفت بلی بحق خدائیکه محمد را بحق بخلق فرستاد تا ایشان را به بهشت بشارت داد و بدوزخ بیم کرد حضرت فرمود حشر و نشر همه مردم به بیت المقدس بود مگر بقعه بارض جبل که آن را قم گویند اهل آنجا را در گور محاسبه کنند و از گورها بجنّت حشر کنند بعد فرمود اهل قم آمرزیده اند آن مرد چون این فضیلت را درباره قم و اهل آن شنید برخاست گفت یا بن رسول الله این کرامت خاصه اهل قم است فرمود بلی خاصه اهل قم و آنانکه معتقد به اعتقاد ایشان باشند بعد فرمود ای مرد برایت بر این فضیلت افزایش درباره اهل قم گفت بلی فرمود پدرم مرا از پدرش و او از جدش حدیث کرد آن شب که مرا از این کلبه خضر بر آوردند نظرم بر زمین جبل افتاد تا آخر حدیث ابلیس.

قم حرم اهل ولایت است

جمعی از ری خدمت امام ششم رسیده گفتند ما از اهل ری هستیم فرمود مرحبا برادران مرا از اهل قم گفتند ما از مردم ری هستیم فرمود مرحبا برادران مرا از اهل قم تا بار سوم فرمود خدا را حرمی است و آن مکه است و رسول خدا حرمی است و آن مدینه است و امیرالمومنین را حرمی است و آن کوفه است و ما را حرمی است و آن شهر قم باشد بدانید زود باشد که در قم زنی را از فرزندان فاطمه نام دفن کنند هر که او را زیارت کند بهشت بر او واجب باشد (راوی گوید هنوز موسای کاظم در شکم مادرش نبوده).

بیت المقدس

بیت المقدس نام دارد زیرا ملکی بر آن موکل است ۸- مطهره ۹- مجمع انصار و القائم ۱۰- حجة علی البلاد ۱۱- مأوی للفاطمیین ۱۲- استراحت گاه مومنین ۱۳- آشیانه آل محمد ۱۴- معدن شیعه ۱۵- کوفه صغیره ۱۶- مساوی شیعه آل محمد ۱۷- معدن علم فضل ۱۸- مختار البلاد ۱۹- مقصم الجبارین ۲۰- مذاب الجبارین ۲۱- بلاد ائمه ۲۲- بلد شیعة الاثمه ۲۳- امان للخائفین ۲۴- مفرع

للمومنین ۲۵- مفرلها ربین ۲۶- المدفوع عنا البلاد ۲۷- المرفوع عنها البلاء
 ۲۸- المفتوح اليه باب الجنة ۲۹- بلاد الامين ۳۰- مرفوف الملائكة ۳۱- خاک فرج
 ۳۲- محروس الملائكة ۳۳- مزین بالعرب

عبدالعظیم حسنی روایت کرده شنیدم علی بن محمد عسکری امام دهم فرمود
 برای اهل قم و اهل آبه آمرزش است بجهت زیارت کردن آنها جدم علی بن
 موسی الرضا علیه السلام را بطوس آگاه باش کسیکه آن حضرت را زیارت کند و او را در راه
 زیارت قطره بارانی از آسمان رسد خدا جسد او را بر آتش حرام کند.

مؤلف گوید: شرافت از سه جهت است ۱- از زمان ائمه اطهار علیهم السلام مرکز ظهور
 تشیع بوده که بانو معصومه علیها السلام را استقبال کردند با عظمت دفن کردند و آن مدفن
 فاطمیون شد ۲- مدفن مبارک بانوی معظمه فاطمه معصومه دختر امام موسی بن
 جعفر و خواهر امام هشتم و عمه امام نهم علیه السلام است حضرت رضاعی علیه السلام بسعد
 اشعری فرمود نژد شما قبریست از ما گفت فدایت شوم قبر فاطمه دختر امام
 موسی علیه السلام را می فرمائی فرمود بلی **مَنْ زَارَهَا عَارِفًا بِحَقِّهِ فَلَهُ الْجَنَّةُ** هر کس او را با
 معرفت زیارت کند برایش بهشت است ۳- مسجد جمکران و غیره محل نزول
 حضرت بقیه الله علیه السلام است و **عظمت اهل قم** البته به اقامه معالم دین و حقایق تشیع
 است که از زمان عسکریین ادامه دارد و باید اهل قم همیشه در حال قیام بحق باشند
 چنانکه از ماده و مفهوم کلمه قم پیدا است به سرگرمی رفع خستگی ج ۲ ص ۱۸
 مراجعه شود.

بخش ۳۹ اجراء احکام الهی بدست ولی عصر علیه السلام

برای اینکه حقانیت اسلام بر جهانیان روشن شود و منافع آن را مردم جهان به بینند
 بقدرت باری تعالی بدست والای امام زمان تاویلات آیات ظاهر می شود و آن
 حضرت احکام الهی را بدون هیچ ترسی اجرا می کند و هر کس بجنگ آید مغلوب و
 هر کس بگروود سعادت مند می شود چنانکه در تفسیر آیه سیزده اشاره شد (۳۳/۹)
هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق چنانکه در صفحه ... گذشت

افعالیکه منجی عالم انجام می دهد

چنانکه از فقرات دعای ندبه بهره برداری می شود افعال مصلح عالم را بیان می کند از آنها چند مطلب را توضیح می دهیم، کجاست آن باقی مانده ی (پیمبران و حجت های) خدا و که از دودمان راهنمای کننده بیرون نیست و او آخرین وصی اوصیا و آخرین حجت های خداوند است

۱- **أَيْنَ الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ**، کجاست آنکه آماده شده برای از بن کشیدن ریشه های ستمگران (در هر جای عالم ستمگری باشد بدست قدرت منتقم گرفتار است و از بین برداشته می شود.

۲- **أَيْنَ الْمُنْتَظَرِ لِاقَامَةِ الامت والعوج**، کجاست آن انتظار برده (که همه چشم براه اویند) برای پیا داشتن کجی ها و ناراستیهای (دینی و اخلاقی اسلامی از بیراهه رویها

۳- **أَيْنَ الْمَرْتَجِي لِازالة الجور والعدوان**، کجاست آنکه امید برده شده برای از بین بردن ستمگری و دشمنی (همه چشم امید دوخته اند او آید و جور را از بین بردارد و دشمنی ها را به محبت بدل سازد

۴- **أَيْنَ الْمُدْخِرِ لِتَجْدِيدِ الْفَرَاضِ وَالسَّنَنِ**، کجاست آن کسیکه اندوخته شده از جانب خداوند به تازه کردن واجبات و سنت های پیغمبر (فرائض را ضایع می کنید و سنت ها را بدل به بدعت کرده و می کنند منجی عالم وقتی آید واجباتی که صحیح است تازه می کند و سنت های از بین رفته تازه می کند.

۵- **أَيْنَ الْمُتَخَيِّرِ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ**، کجاست آنکه (از جانب خدا) برگزیده شده برای از سرگرفتن کیش (حقیقی اسلام) و آئین دین (محمد بن عبدالله ﷺ) که امامان معصوم اجرا می کردند

۶- **أَيْنَ الْمُؤَمِّلِ لِإِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَحُدُودِهِ**، کجا آنکه آرزو برده می شود برای زنده کردن کتاب (خداوند قرآن مجید) و حدود آن (کتاب از جاری کردن حد بر متجاوزین و مرتکبین خلاف اسلام

۷- **أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَأَهْلِهِ**، کجاست زنده کننده ی نشانه های دین (از نماز و روزه و حج و زکات و خمس و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و تولا و تبری و) و اهل آن (از مومنین و متقین و خدمت گذاران

۸- **أَيْنَ قَاصِمِ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ**، کجاست شکننده ی شوکت (ریاست های بزرگ و

دسته‌بندی‌های سیاست‌مداران) سرکشی‌کنندگان (که تمام سازمانهای اداری بشری را از بیخ بر می‌دارد میزهای قدرت و اداره‌ها بر می‌چیند

۹- این هادم اَبْنِيَةِ الشَّرِكِ وَ النِّفَاقِ، کجاست ویران‌کننده‌ی بناهای شرک (که در آنها غیر خدا پرستش می‌شود) و نفاق (و دو رنگی دارد بصورت اسلام است ولی بعمل غیر اسلام است خم و راست شدن جلو میزها و بانکه‌های رباخوار را از ریشه ویران می‌کند.

۱۰- این مَبِيدِ اَهْلِ الفُسُوقِ وَ العَصِيَانِ وَ الطَّغْيَانِ، کجاست نابود‌کننده‌ی اهل گنه‌کاری و گناه و سرکشی (ریشه‌گنه‌کاران و اصل گناه و سرکشان بر خلق را نابود می‌سازد

۱۱- این حَاصِدِ فُرُوعِ الغِي وَ الشَّقَاقِ، کجاست درو‌کننده‌ی شاخه‌های گمراهی و جدائی افکنی (مذاهب و مرام‌های باطل که در اسلام بهم رسیده از بین بر می‌دارد.

۱۲- این طَامِسِ آثَارِ الزَّيغِ وَ الِاهْوَاءِ، کجاست از بین برنده‌ی نشانه‌های کژروی و هواپرستیها (مانند ساختمای مشرف بر مردم و جاهای هوا پرستی از میدان‌های سرگرمی بازیهای بیت‌المال و عمر خلاق در آنها صرف می‌شود و هیچ حاصلی برای بشر از رفاهیت و کمک ندارد

۱۳- این قَاطِعِ حُبَائِلِ الكِذْبِ وَ الِافتِرَاءِ، کجاست برنده‌ی رشته‌های دروغ و دروغ‌بندی (مانند مدعیان ولایت الله و مدعیان قطبیت

۱۴- این هُبَيْدُ العُنَاةِ وَ المُرُودَةِ، کجاست بیت‌کننده‌ی سرکشان (بر مردم) و پیروان آنان از متمردين، ابرقدرتهای جهانخوار و همدستان آنان.

۱۵- این مُسْتَأْصِلُ اَهْلِ العِنَادِ وَ التَّضْلِيلِ وَ الِاِلْحَادِ، کجاست ریشه‌کننده‌ی اهل کینه‌ها و گمراه‌کننده‌ها و بیدینی‌ها، کسانی که با مسلمین کینه دارند مانند یهود و کسانی که با سیاست مردم را گمراه می‌کنند و آنانکه مردم را با اعمال بد از دین برمی‌گردانند

۱۶- این مُعْزَا الِاولِيَاءِ وَ مَذِلُّ الِاعْدَاءِ، کجاست عزت‌دهنده‌ی دوستان (خدا) و خوارکننده‌ی دشمنان (خدا و دشمنان مسلمین

۱۷- این جَامِعُ الكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى کجاست پیوست‌کننده‌ی کلمه (توحید اسلام) را بر پرهیزکاری (تمام جهان را باید پرهیزکاری فراگیرد تنها به نام اسلام

اکتفا نمی شود

- ۱۸- این بابُ اللّٰهِ الَّذِي مِنْهُ يُوتَى، کجاست باب خداوند آنکه از آن وارد می شوند (تمام ادیان و مذاهب برچیده می شود و فقط منحصر می گردد به دین اسلامی که حضرت مهدی علیه السلام آورده هر کس از راه دیگر رود منکوب خواهد شد
- ۱۹- این وَجْهُ اللّٰهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْاَوْلِيَاءُ، کجاست روی خدا آندر بسوی او تمام اولیاء خدا رو می کند (در رجعت دوران آن حضرت همه اولیاء به بقیة رو خواهند کرد و یکی از آنها عیسی بن مریم است که از آسمان فرود آید و بحضرت اقتداء کند
- ۲۰- این السَّبَبُ الْمَتَّصِلُ بَيْنَ الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ، کجا است آن وسیله ای که در بین آسمان و زمین پیوسته است (ملایک را با انسان پیوست می کند
- ۲۱- این صَاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرُ رَايَةِ الْهَدْيِ، کجاست صاحب و سرور روز پیروزی کامل و بازکننده پرچم راهنمایی (بر خلائق که سراسر عالم را فرا می گیرد
- ۲۲- این مَوْلًى شَمَلِ الصَّالِحِ وَ الرِّضَا، کجاست گردآورنده جامه و لباس شایستگی و خوشنودی، لباس ذلت از مومنین کنده و لباس عزت و خوشنودی بر مومنین می نماید
- ۲۳- این الطَّالِبُ بِذُحُولِ الْاَنْبِيَاءِ وَ اَبْنَاءِ الْاَنْبِيَاءِ، کجاست جوینده ی خونهای پیمبران و فرزندان پیمبران، قاتلین آنان را زنده می کنند و انتقام خون آنها را از قاتلین می گیرند
- ۲۴- این الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَا، کجاست آن طلب کننده خون آنکه به کربلا کشته شد، (خونخواه امام حسین علیه السلام و یاران امام حسین آن بزرگوار است که قاتلین را در رجعت زنده کنند و انتقام گیرد
- ۲۵- این الْمَنْصُورُ عَلٰى مَنْ اَعْتَدٰى عَلَيْهِ وَ اَفْتَرٰى، کجاست آن یاری شده بر کسیکه بر او تعدی کرده و بر او دروغ بسته (امامت او را نظاره کرده باشد
- ۲۶- این الْمَضْطَرُّ الَّذِي يَجَابُ اِذَا دَعَا، کجاست آن درمانده ای که هرگاه دعا کند پاسخ یابد (هر چه از خدا خواهد خدا به او می دهد
- ۲۷- این صَدْرُ الْخَلَايِقِ ذُو الْبِرِّ وَ التَّقْوٰى، کجاست صدر (نشین) بر تمام مخلوقات از نیکوکاران و پرهیزکاران (از آدم تا خاتم
- ۲۸- و کجاست پسر پیغمبر برگزیده و پسر علی مرتضی و پسر خدیجه و الا و

پسر فاطمه بزرگ (مادر یازدهم امام

از عرب خیلی می‌کشند

امام صادق علیه السلام به موسی الابرار فرمود از عرب پرهیز که برای آنها (در قیام حضرت) بهره نیست آگاه باش که برآستی با قائم علیه السلام از آنها یکی بیرون نمی‌شود (و صدمات امامان از آنها بوده).

حضرت فرمود بین ما و عرب جز رنج نمانده و اشاره به خلق نمود.

بشربن غالب گوید امام حسن فرمود یا بشر چیست بقاء قریش زمانیکه قائم مهدی علیه السلام از آنان (که با افعال پدرانشان در کشتارها راضی باشند) پانصد مرد پیش دارد بتلخی گردن آنها را بزند بعد پانصد نفر پیش دارد و گردنشان را بزند بعد پانصد کس را بتلخی گردن زند گفتم آیا می‌رسند آن زمان را فرمود البته مولای قوم از آنها است بشربن غالب برادر بشیر گوید گواهی می‌دهم حسین بن علی بر من شش بار شمرد.

آتش جنگ مهدی

۵۱ بحار (۳۶۵) ابوبصیر گوید شنیدم امام پنجم می‌فرمود در صاحب این امر شباهتی از چهار پیغمبر است شباهتی از موسی و شباهتی از عیسی و شباهتی از یوسف و شباهتی از محمد صلی الله علیه و آله از موسی ترس و انتظار از عیسی در او گفته شود آنچه در عیسی گفته شد از یوسف زندان و غیبت و از محمد صلی الله علیه و آله زمانیکه قیام کند بروش رسول خدا رفتار کند جز آنکه آثار محمد صلی الله علیه و آله را روشن نماید و هشت ماه شمشیر (جنگ) را بهم ریخته بنهد تا خدا راضی شود گفتم چگونه رضای خدا را داند گفت در دلش رحمت افکند.

۵۲ بحار ۲۴۵ (زراره) به امام صادق گفت نداء آسمانی حق است فرمود آری والله حتی آن را هر قومی بزبان خود می‌شنود و فرمود **لَا يَكُونُ هَذَا لِأَمْرٍ حَتَّى يَذْهَبَ تِسْعَةُ أَعْشَارِ النَّاسِ**. این امر واقع نشود تا زمانیکه نه قسم از ده قسم از بین بروند.

دستهای دزدان کعبه را می‌برد

۵۱ بحار (۳۴۷) سلایر صیرفی گوید مردی اهل جزیره در کنیزی بر خود نذری کرد (و ادا شد) او را بمکه آورد یکی از حاجبین را دید جریان را گفت حاجب گفت او را بیاور و خدا نذر ترا قبول کرد گوید وحشتی بر من رخ داد بیکی از یاران قصه

کردم گفت بنگر به کسیکه نزد حجرالاسود نشسته دورش مردم جمعند او ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین است هر چه گفت عمل کن خدمتش رفتم گفتم از اهل جزیره ام کنیزی نذر بیت الله کردم و جریان حاجب را گفتم فرمود بنده ی خدا خانه نمی خورد نمی آشامد او را بفروش و به همشهری خود که به حج آمده و نفقه ندارد بده تا بر برگشتن قوت گیرد بعد حاجبین را دیدم گفتند چه کردی بگفته امام خبرشان دادم گفتند او جاهل کذابست نمی داند چه می گوید گفته ی آنها را بابی جعفر گفتم فرمود سخن آنها را بمن رساندی از من هم به آنها برسان بگو ابو جعفر گوید چه حالتی دارید زمانیکه دست و پاتان قطع شود و به کعبه آویخته گردد بعد به شما گفته شود ندا کنید ما دزدان کعبه هستیم چون راست شد برود حضرت فرمود من آن قاطع نیستم که چنان کنم جز این نیست که آن را مردی از من می کند یعنی صاحب الامر این هم حدیثی که دلالت بر وجود آن حضرت دارد.

با حکام کتب آسمانی عمل می کند

جابر گوید مردی بر امام پنجم داخل شد گفت این پانصد درهم را از من بگیر که زکات مالست حضرت فرمود آنها را در همسایگان از اهل اسلام و مساکین از برادران مسلمان صرف کن بعد گفت چون قائم اهل بیت قیام کند برابر قسمت کند و در رعیت عدالت نماید هر که او را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده هر که او را گناه کند به خدا گناه کرده و از اینجهت مهدی نامیده شد که بامر نهان هدایت کند و تورات و سایر کتب الهی را از غار انطاکیه بیرون کند و بین اهل تورات بتورات و بین اهل انجیل بانجیل و بین اهل زبور بزبور و بین اهل قرآن بقرآن حکم کند و اموال دنیا از درون زمین و بیرونش باو جمع شود. به مردم گوید بیائید بسوی آنچه در آن قطع رحم می کردید خون حرام می ریختند و حرام خدا را انجام می دادید بقدری می دهد که کسی قبل از او عطا نمی کرده و زمین را پر از عدل و قسط و نور کند چنانکه از ظلم و جور و شر پر شده.

رفتار امام عصر در مدینه

پس داخل مدینه شود و قریش آنگاه غایب شوند این سخن علی علیه السلام **وَاللّٰهُ تَوَدُّ** **قُرَيْشٌ** تا آخر (یعنی نزد آن موقعی است که قریش دوست دارند هر چه مالک هستند و هر چه خورشید می تابد بدهند و جائی بگیرند که در آن بایستند و از حضرت بقدر زمان ذبح شتر مخفی شوند و پناهی نیابند) بعد حضرت امری (نسبت بظلمه و

تابعین آنها) حادث کنند قریش گویند بسوی این سرکش رویم بخدا قسم اگر او محمدی بود آن امر را حادث نمی کرد و اگر علوی بود چنان نمی کرد و اگر او فاطمی بود آن را انجام نمی داد پس خداوند او را بر آنها یاری کند و می جنگد و ذریه آنها را اسیر می کند و روانه می شود تا بشقره می رسد خبر رسد که عامل حضرت را کشته اند بر می گردد و آنها را می کشد که جنگ حره نسبت به آن چیزی نیست روانه می شود و مردم را به کتاب خدا و سنت پیغمبرش و ولایت علی بن ابیطالب و بیزاری از دشمنش می خواند تا به ثعلبیه می رسد مردی از صلب پدرش قیام می کند و او در جسم از مردم سختتر و در قلب شجاعتر غیر صاحب الامر است گوید ای فلانی چه می کنی والله تو مردم را مثل گوسفندان بسرعت پراکندی آیا اینها بعهد رسول خدا است یا به چه چیز آنکه متصدی بیعت گرفتن است گوید والله یا ساکت باش یا سر ترا می زنم.

قائم می فرماید ای فلان ساکت باش آری والله با من از رسول خدا عهدیست جامه دان را بیار آن عهد را بیرون آورد و عهد رسول خدا را بخواند سید حسنی گوید خدا مرا فدایت کند بگذار سر مبارکت را ببوسم حضرت می گذارد او پیشانی حضرت را می بوسد و بگوید برای ما بیعت را تازه کن برای آنها بیعت را تازه نماید (البته اینها هرکدام شرحی دارد)

حکومت مهدی در نجف

ابوجعفر فرمود گویا به آنها می نگرم از نجف کوفه سیصد و چند مرد بالا روند دلهاشان گویا تکه های آهن است جبرئیل از راست و میکائیل از چپ رعب (ترس) یک ماه راه از جلو و عقب (چهار طرف) خدا او را با پنج هزار و ملائکه مسومین کمک کند تا زمانیکه بر نجف روند به اصحاب خود گوید این شب عبادت کنید تا صبح برکوع و سجود بسوی خدا تضرع کنید تا صبح شود گوید راه تخلیه را بگیرید و بر کوفه خندقی باشد راوی گفت خندقی کنده فرمود ای والله تا اینکه به مسجد ابراهیم در نخيله رسد دو رکعت نماز در آن می گذارد هر که در کوفه از مرجه و غیر آن از جیش سفیانی باشد بیرون آید بعد به اصحابش گوید برای آنها اظهار قدرت نکنید (چون آنها حمله کنند) پس بفرماید بر آنها بتازید ابوجعفر فرمود والله از آن یک خبر دهنده از خندق نگذرد (در اینجا حدیثی از امام صادق می آوریم):

مرکب صاحب الامر

۵۱ بحار (۳۹۱) امام ششم فرمود گویا به قائم (علیه السلام) می نگرم پشت نجف درع رسول خدا را پوشیده بر او گرد آمده بعد آن را فشار می دهد و بر خود می گرداند بعد آن را با جامه استبرق فراگیرد بر اسب ابلق سوار شود که بین چشمانش شمراخ (سفیدی درخشنده) باشد که با آن حرکت نماید بتمام اهل شهر نوری از آن شمراخ می رسد حتی برای او نشانه است بعد پرچم رسول خدا را باز کند چون باز کند نور آن بین مشرق و مغرب را فراگیرد امیرالمومنین فرمود گویا می نگرم از وادی السلام بمسیل سهله بر اسب چهار دست و پا سفید سوار است که بران اشمراخی است می درخشد دعا می کند و در دعایش گوید (در بخش ۳۴ بخوانید

ورود صاحب الامر بکوفه

بعد داخل کوفه شود نباشد مومنی مگر در آن باشد یا به آن میل کند آن قول علی (علیه السلام) است بعد گوید بسوی این طاغیه روید پس به کتاب خدا و سنت پیغمبر دعوت می کنند و آنها از پیروان سفیانی باشند آنها را با بیعت کردن به حضرت امان سلامت دهند (امیرشان) بیعت نکنند پیشواز آید حضرت فرماید از کیفیت بترس که من حجّت را بر تو ادا کردم و با تو می جنگم (او قبول نمی کند) و صبح با آنها حضرت می جنگد خداوند غلبه بر آنها را به حضرت می دهد و سفیانی (کوفه) اسیر و او را به دست خود می کشد.

ارسال لشکر بروم

بعد جمعی تیزجنگ به روم می فرستد تا بقیه بنی امیه را حاضر کنند چون به روم رسند گویند اهل ملت ما که نزد شمایند بیرون کنید آنها خودداری کنند گویند تسلیم نکنیم لشکر مهدی گویند والله اگر مامور به جنگ بودیم با شما می جنگیدیم بر می گردند و به عرض می رسانند بعد لشگری عظیم می فرستد و آن قول خداوند است ۱۲/۲۱ **فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّهُمُ ابْتَدَأُوا مِنْهَا يَرْكُضُونَ** (چون خشم ما را حس کردند ناگهان از آن می روند) آنها را تمام فانی کند

بر تمام جهان حکومت می کند

بعد به کوفه برگردد صد و چند مرد به تمام آفاق فرستد دست بر شانه و سینه هاشان کشد پس در حکم کمک نخواهند و زمینی نماند مگر در آن شهادت ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انّ محمداً رسول الله بلند شود و آن قول

خداوند است (۸۳/۳) **وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** (و برای او فرمان برد هر که در آسمانها و در زمین است بر غبت و کراهت و بسوی او بر می گردند) و صاحب الامر جزیه نپذیرد چنانکه رسول خدا می پذیرفت و آن قول خداوند است (۱۹۳/۲) **وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلَهُ لِلَّهِ** (و با آنان کارزار کنید تا فتنه نباشد و دین تماماً برای خداوند است) ابو جعفر فرمود والله می جنگند تا خدا به یکتائی بی شریک پرستش شود حتی پیره زن ضعیفه از مشرق قصد مغرب می کند کسی او را باز نمی دارد (مرز و گذرنامه و مانع وجود ندارد) و خداوند بذر زمین را بیرون کند و باران آسمان را نازل نماید و مردم مالیات را برگردنهایشان بسوی مهدی آورند و خدا بر شیعیان ما وسعت دهند و اگر سعادت آنها را نگیرد سرکش شوند و در بین آنکه صاحب به بعضی از احکام حکم می کند و به بعضی از سنن سخن گوید جمعی از مسجد بیرون رفته و قصد خروج می کنند حضرت به اصحابش فرماید بروید و در (سوق) خرما فروشان (با نخلستان به آنها رسند و آنها را اسیر کنند نزد حضرت آورند امر به کشتن کند و آنها آخرین خروج کننده بر قائم آل محمد صلوات الله علیه باشند)

احکام و سنت جدید

۳ بیان (۵۱) **يَقَوْمُ الْقَائِمِ بامر جديد وَ سُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَقَضَاءِ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا الْقَتْلُ وَلَا لِيَسْتَيْبَ أَحَدٌ أَوْلاً تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ**
 امام باقر علیه السلام فرمود قائم به امر جدید و سنت جدید و حکم جدید قیام می کند که بر عرب سخت است شان آن جز گشتن نیست و از کسی توبه نخواهد و او را لوم لائم نمیگیرد.

قتل کوفه بر مردم گران می آید

(۱۱۳۶) شیخ مفید در کتاب اختصاصی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود چون قائم قیام کند با پای خود به میدان کوفه می آید و با دست خود بموضعی اشاره می کند و می گوید اینجا را بکنید بدستور او آنجا را حفر می کنند دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاه خود دور و بیرون می آورد آنگاه دوازده هزار نفر از غلامان و مردم عجم را می خواند (که لیاقت دارند) و آن سلاح را به آنها می پوشاند سپس به آنها خطاب می کند و می گوید کسانی که این لباس را پوشیده اند به قتل رسانید

گنجها را بین صحابه قسمت می‌کند

حضرت صادق علیه السلام به مفضل فرمود مهدی به کوفه بر می‌گردد و آسمان ملخهای طلائی بر آنها می‌بارد همانطوریکه در بنی اسرائیل بر ایوب پیغمبر نیز فرود آورد و **يُقَسِّمُ عَلٰى اَصْحَابِهِ كُنُوزَ الْاَرْضِ تَبْرًاهَا وَ لَجِيْنَهَا وَ جَوْهَرَهَا** و بر یارانش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهرات را قسمت می‌کند.

کلینی در کافی روایت کرده که سالم بن مستنیر گفت از حضرت باقر شنیدم می‌فرمود هنگامیکه قائم (علیه السلام) قیام کند ایمان (ولایت) را به همه ناصبی‌ها پیشنهاد می‌کند تا بپذیرند اگر واقعاً داخل در ایمان شدند فبها و گرنه یا گردن آنها را می‌زند و یا باید جزیه بدهند چنانکه امروز کفار ذمی بدولت اسلام جزیه می‌دهند (متأسفانه ابرقدرتها می‌گیرند)

تدارکات لشکر مهدی

۲ (معانی ۹۶) و در کوفه چشمه روغن (زا) و چشمه آب پاک و چشمه آب آشامیدنی ظاهر شود چون در کوفه مستقر شود به شام لشکر فرستد برای قتل (پیروان) بنی امیه آنها به فرنگ فرار کنند فرنگیان آنها را از دخول باز دارند گویند باید بدین ما در آئید تا راه دهیم و آن دین نصاری باشد پس آنها نصاری شوند و زنار پوشند و داخل بلاد فرنگ شوند و چون لشکر مهدی به بلاد فرنگ رسند از آنان امان خواهند مهدویون گویند امان ندارید تا بنی امیه را بماند آنها تسلیم کنند پس لشکر مهدی همه آنها را بکشند و آنچه پیغمبر نموده می‌کند از بخشش در زمان جاهلیت و اجراء احکام اسلام بر آنها از هنگام بنوئش پس چنین کند مهدی است.

وسائل هوایی مهدی

از صادقین نقل شده خداوند ذالقرنین را بین ابر فرمانبر خالی از رعد و صدا و بین ابر سخت رعد و برقدار مخیر کرد او اولی را برگزید ثانی برای مهدی ماند پس بر آن سوار شود و هفت آسمان و هفت زمین را بگردد و برای او تمام بادهای را مسخر کند و برای او از قوه چنانستکه اگر با دست هر درخت بزرگی را بگیرد از ریشه بکند و چون صیحه بین دو کوه زند سنگ خاکستر شود جائی در دنیا نباشد که به آن نرسد و معادن همه ظاهر شود چون رو بجهاد کند رُعب در دلها از یک ماه راه می‌افتد و مومن و کافر و صالح و فاسق را می‌شناسد به حکم داود و سلیمان با علمش حکم کند بیسته و شهوت نخواهد او را ابری سایه کند و بزبان فصیح گوید این مهدی آل محمد است که

زمین بر او قسط و عدل می‌کند چنانکه پر از ظلم و جور شده و زمین برای او واصحابش در نوردد.

امام هفتم و ششم فرمودند اگر قائم قیام کند سه چیز حکم کند که کسی به آنها قبل از او حکم نکرده پیر زناکار را بکشد و مانع الزکات را بکشد و برادر را در سایه‌ها ارث دهد (سایه‌ها شامل خانه و درختان می‌شود). **يَقْتُلُ الشَّيْخَ الزَّانِيَّ وَ يُقْتَلُ مَانِعُ الزَّكَاةِ وَ يُورِثُ الْاِخَ أَخَاهُ فِي الْاُظْلَةِ.**

کوفه ۲۵ فرسخ می‌شود

۱۳ بحار (۲۰۳) از امام صادق نقل شده فرمود و هر آینه کوفه به مساحت بیست و پنج میل گردد (تقریباً دوازده فرسخ در دوازده فرسخ) و البته عمارت‌های آن مجاور کربلا شود و کربلا سیاستگاه و مقام فعالیت‌های اسلامی گردد.

جریان مساجد

امام باقر فرمود هنگامیکه قائم قیام... مساجد در عصر او همگی دارای دیوارهای کوتاه و بدون کنگره خواهد شد همانگونه که در عصر رسول‌الله بود جاده‌های اصلی را وسعت دهد و به ۱۶۰ ذراع رسد و تمام مساجدیکه در مسیر قرار دارند خراب می‌شود و دریچه و روزنه‌ها که راهها باز باشد ویران کند و بالکنها و فاضل آنها و ناودانها که در راه باز می‌شود می‌بندد.

مسجد هزار در

امام صادق فرمود در پشت کوفه مسجدی بنا می‌کنند که یک هزار در دارد و خانه‌های کوفه به نهر کربلا و حیره می‌رسد.

تمام خلائق راضی می‌شوند

پیغمبر اکرم فرمود شما را به ظهور مهدی بشارت می‌دهم زمین را پر از عدالت می‌کند همانگونه که از جور و ستم پر شده ساکنان آسمانها و ساکنین زمین از او راضی می‌شوند و اموال و ثروتها را بطور صحیح تقسیم می‌کند کسی پرسید معنی تقسیم صحیح چیست فرمود بطور مساوی در میان مردم (پس فرمود) و دل‌های امت محمد ﷺ را از توانگری پر کند (قلب قانع و رضا بخشد) و عدلش آنان را فراگیرد تا آنجا که امر کند منادی ندا کند می‌گوید کسیکه به مال حاجت دارد برخیزد پس بر نحیزد جز یک مرد (باو مال زیادی داده می‌شود اما او بزودی بر می‌گردد و مال را بر می‌گرداند پشیمان می‌شود که چرا حریص شده)

فسادی وجود ندارد

در رضایت اهل آسمان دو احتمالست ملائکه راضی باشند زیرا زمین از فساد پاک شده باشد ۲- سگان آسمان ساکنین کرات دیگر باشند که حضرت مهدی در آنجا حکومت دارد و در تقسیم اموال به عدالت هر کسی را بقدر استعداد و حق او بدهد.

بخش ۴۰ دادخواهی و تَظْلِمِ امامان

بعد از آنکه رجعت امامان ثابت شد که هر یک از انبیاء امامان دنیا جهت انتقام از ستمگران بر می‌گردند پیغمبر خاتم و دوازده وصی او رجعت می‌کنند به شکایت قیام می‌نمایند

(۱۱۶۶) امام صادق علیه السلام فرمود ای مفضل گویا می‌بینم ما ائمه آن موقع جلو پیغمبر صلوات الله و آله جمع شده و به آن حضرت شکایت می‌کنیم که امت بعد از وی چه بروز ما آوردند و می‌گوئیم امت ما را تکذیب کردند و بی‌اعتنائی و نفرین و لعنت و تهدید به قتل نمودند و ایان ستمگر ما را از وطن بیرون آوردند و به پایتخت خود بردند و جمعی از ما را بازهر و حبس کشتند در این وقت پیغمبر سخت گریه می‌کند و می‌فرماید ای فرزندانم هر چه بشما رسید بیشتر بجد شما رسید.

دادخواهی فاطمه علیها السلام

آنگاه فاطمه زهرا علیها السلام می‌آید و از ظلم اولی و دومی و غضب فدک ملک خود توسط آنها و رفتن به میان مهاجرین و انصار و ایراد خطبه‌اش در خصوص غضب فدک و جوابی که خلیفه در رد او گفته که پیغمبران ارث نمی‌گذارند شکایت می‌کند (شرح اینها در کتاب فضائل الزهرا بخش ۲۵ صفحه ۲۲۳ به بعد مشروح شد) و هم نقل می‌کند که چگونه عمر گفت یا علی بیرون بیاو در آنچه مسلمین شرکت کرده‌اند تو نیز شرکت کن و گرنه گردنت را می‌زنیم فضا گفت امیرالمومنین مشغول کاریست که اگر انصاف داشته باشید خواهید دانست که او از آمدن معذور است ولی آنها گوش نکردند و هیزم آوردند تا درب خانه‌ای را که امیرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و فضا در آن بودند آتش بزنند و بالاخره آن را آتش زدند فاطمه پشت در آمد و صدا زد ای عمر وای بر تو چگونه بر خدا و پیغمبر جسارت ورزیدی

که به اینکار می‌خواهی نسل پیغمبر را از روی زمین براندازی و او را از میان ببری و نور خدا را خاموش کنی با اینکه خدا نمی‌گذارد نورش خاموش شود.

عمر گفت ای فاطمه فعلاً نه محمد حاضر است و نه فرشتگان از جانب خدا برای امر و نهی و ترسانیدن می‌آیند و علی هم مانند یک نفر از مسلمین است اگر می‌خواهی بگو بیرون آید و با ابوبکر بیعت کند و گرنه همه شما را آتش می‌زنم فاطمه در حالیکه می‌گریست گفت پروردگارا شکایت فقدان پیغمبر و رسول برگزیده‌ات و ارتداد امت و ممانعتی را که از رسیدن حقی که تو در کتاب خود برای ما قرار دادی به عمل آوردند به تو می‌گویم.

عمر گفت ای فاطمه این حرفهای زنانه را کنار بگذار خدا نبوت و خلافت را یک جا برای شما جمع نمی‌کند پس هیزم را آتش زد و قنفذ ملعون دستش را داخل نمود تا در را بگشاید و عمر با تازیانه بیازوی فاطمه زد بطوریکه بازویش همچون بازوبند سیاهی ورم کرد و بطوری با پا به در نیم سوخته زد که به شکم دختر پیغمبر خورد و او که حامله بود محسن ششماهه خود را سقط کرد (مدارک به الغدیر مراجعه شود)

عمر و قنفذ و خالد بن ولید بدرون خانه هجوم آوردند فاطمه با صدای بلند گریه می‌کرد و می‌گفت ای پدر ای پیغمبر خدا دختر تو را دروغگو می‌دانند و می‌زنند و بچه‌اش را کشتند سپس امیرالمومنین در حالیکه چشمش از شدت غضب سرخ شده بود از داخل خانه بیرون آمد و عبایش را در آورد و روی فاطمه که غش کرده بود انداخت و او را به سینه چسباند.

و به زهرا گفت ای دختر پیغمبر خدا می‌دانی که خداوند پدر بزرگوار ترا برای هدایت جهانیان برانگیخت مبادا مقنعه خود از سر برداری و نفرین کنی ای فاطمه به خدا قسم اگر چنین کنی یک نفر در روی زمین نمی‌ماند که بگوید محمد و موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و آدم پیغمبر خدا است هر جنبنده‌ایکه در روی زمین است و هر پرنده‌ایکه در آسمانست خداوند آن را نابود می‌کند.

آنگاه وصی پیغمبر گفت ای پسر خطاب وای بر تو از این کاری که امروز کردی از عاقبتش ترس از خانه‌ام بیرون رو پیش از آنکه شمشیرم را بکشم و امت جفاجور را بکشم عمر هم با خالد بن ولید و قنفذ و عبدالرحمن بن ابی بکر بیرون رفتند امیرالمومنین فضا را صدا زد و فرمود ای فضا بانوی خود زهرا را دریاب که دچار درد زائیدن شده است چون فضا بکار آن مخدره پرداخت بچه‌ایکه قبل از ولادت نام

او را محسن گذارده بودند سقط گردید حضرت امیرالمومنین فرمود این بچه به نزد جدش رسول خدا می رود و به وی شکایت می کند.

امیرالمومنین در تاریکی شب زهرا را برداشته باتفاق حسن و حسین و زینب و ام کلثوم بدرخانه مهاجر و انصار می رفت و آنها را بیاد خدا و پیغمبر و بیعت و پیمانیکه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در زمان حیات خود در چهار جا برای وی گرفته و در هر مورد مسلمین او را امیرالمومنین دانستند می آورد و همه وعده می دادند که فردای آن شب بیاری وی قیام کنند ولی چون صبح می شد هیچکس حرکتی از خود نشان نمی داد. (به کتاب بحار مهدی موعود ۱۱۶۹ - ۱۱۷۵ و ۱۱۷۷ - ۱۱۸۰ مراجعه شود)

بخش ۴۱ سیرت حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام

۱۳ بحار ۱۱۰۶) از رفید غلام ابن هبیره روایت شده گفت به حضرت صادق عرض کردم یا بن رسول الله قربانت کردم آیا قائم بروش علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام در اهل عراق رفتار می کند فرمود ای رفید علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام مطابق آنچه در جفر سفید بود عمل می کرد ولی قائم در میان عرب طبق آنچه در جفر سرخ است عمل می کند گفتم قربانت جفر سرخ چیست؟ حضرت انگشت مبارک را به دهان مبارک خود کشید یعنی با خونریزی و کشتن دشمنان دین خدا حکومت خواهد کرد سپس فرمود ای رفید هر خانواده نجیبی دارد که بر آنها شاهد است و برای امثال آنها شفاعت می کند.

تشریح جفر: پیغمبر اکرم دو کتاب به املاء امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام بنام جفر و جامعه باقی گذارد که آنچه تا روز قیامت پدید آید در آنها است (در آنها دستورات دینی نیست بلکه مربوط به کارهای خصوصی ائمه بوده و هر امامی آن را ارث می برد و آن دو نزد امام زمانست).

ویژگیهای حضرت مهدی

در سیزده بحار از حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده از رسول خدا نقل فرموده که وقتی مرا به معراج بردند صدائی شنیدم که گفت یا محمد عرض کردم بلی ای خدای بزرگ باز شنیدم گفته شد یا محمد تو بنده من و من خدای توام مرا عبادت کن و بر من توکل نما زیرا در میان بندگان من نور هستی و فرستاده به جانب بندگانم و محبت من

بر بندگانم باشی من بهشت خود را برای تو و پیروان تو خلق کردم و آتش دوزخ را برای مخالفین تو آفریدم و کرامت خود را به جانشینان تو و ثواب خود را به شیعیان آنها دادم.

من عرض کردم خداوندا جانشینان من کیستند؟ ندا آمد یا محمد جانشینان تو کسانی هستند که اسامی آنها بر ساق عرش نوشته شده به ساق عرش نظر کردم دوازده نور دیدم که در هر نوری سطری سبز بود که نام هر یک از جانشینان من در آن نوشته شده بود.

اول آنها علی بن ابیطالب علیه السلام و آخر آنها مهدی امت من بود، عرض کردم پروردگارا اینها بعد از من جانشین منند؟ ندا رسید آری یا محمد اینان دوستان و برگزیدگان و حجت‌های من بعد از تو به بندگان من می‌باشند و جانشینان و خلفاء و بهترین بندگانم بعد از تو هستند؟

بعزت و جلال خودم قسم دین خود را بوسیله آنها بر اوهام بشر غالب و کلمه خود را بوسیله آنها بلند و بوسیله آخرین آنها زمین خود را (از اهل گناه) پاک سازم و سلطنت شرق و غرب را به او می‌دهم و بادها را در اختیار او می‌گذارم و ابرهای سخت را برای او رام می‌گردانم و در راه آسمان بالا می‌پریم و با لشکر خود نصرت می‌دهم و بوسیله فرشتگانم کمک می‌کنم تا آنکه دعوت مرا اعلان کنند و بندگانم را بر عقیده بتوحید من گرد آورند آنگاه سلطنت او را طولانی می‌گردانم و روزگار دولتش را در میان دوستانم تا روز قیامت دراز می‌نمایم.

رفتار حضرت عبدالله عطار روایت کرده که از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم مهدی با چه روشی در میان مردم حکومت می‌کند فرمود: **يَهْدِمُ مَا قَبْلَهُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ وَ يَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيدًا**، آنچه از آثار بدعت و گمراهی قبل از وی باشد منهدم می‌کند چنانکه پیغمبر اساس جاهلیت را منهدم کرد آنگاه از نو اسلام را از سر می‌گیرد (در دعای ندبه آمده **أَيْنَ الْمَدَّخِرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ** کجاست آن ذخیره شده برای تجدید واجبات و سنت‌ها

ظالمان را از قبر بیرون آورد

کلینی در کافی از حسن بن شاذان واسطی روایت کرده که گفت نامه بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام نوشتم و از ناسازگاری و تعدی مردم واسط که از پیروان عثمان بودند و به من آزار می‌رسانیدند شکایت کردم حضرت بخت مبارک مرقوم

فرموده بودند که خداوند جل ذکره از دوستان خود عهد و پیمان گرفته که در دولت باطل صبر کنند بنابراین تو هم به حکم پروردگارت صبر کن که چون سرور مردم قیام کند پیروان باطل را از قبر بیرون آورد انتقام دوستان مظلوم را از آنها بگیرد در آن موضع است که آنها می گویند (۵۲/۳۶) **مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدٍ نَاهِدًا أَوْ عَدُوًّا الرَّحْمَنِ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ** چه کسی ما را از گورمان بیرون آورد؟ اینست آن روزیکه رحمن ما را وعده داده و فرستادگان خدا راست گفتند (۱۲۱۰)

زره پیغمبر اکرم به قامت ولی عصر علیه السلام

۱۳ بحار (۱۱۱۱) ابوبصیر (یحیی بن قاسم نابینا محتمل آنکه امام ششم را مهدی موعود خیال می کرده) گوید به امام صادق علیه السلام گفتم می خواهم دستی روی سینه شما بکشم فرمود مانعی ندارد من به سینه و دوشهای مبارک حضرت دست کشیدم فرمود ای ابوبصیر چرا چنین می کنی؟ گفتم قربانت کردم من از پدرت شنیدم که می فرمود قائم ما سینه گشاده و دوشهای باز و عریض دارد.

حضرت فرمود ای ابوبصیر پدرم زره پیغمبر صلی الله علیه و آله را پوشید برایش بلند بود بطوریکه روی زمین کشیده می شد من هم وقتی آن زره را پوشیدم به زمین می رسید ولی چون قائم بپوشد مثل این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله پوشیده است و دامن آن به زمین کشیده نمی شود گوئی اطراف آن را گره زده اند کسیکه عمرش از چهل سال تجاوز کرده است صاحب الامر نیست.

قدرت آسمانی حضرت مهدی علیه السلام

در بصائر الدرجات سهل بن زیاد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده فرمود: خداوند ذوالقرنین را در انتخاب دو ابر کندرو و تندرو مخیر گردانید، ذوالقرنین ابر کندرو را انتخاب کرد که رعد و برق در آن نبود اگر ابر تندرو را انتخاب می کرد نصیب وی نمیشد زیرا خداوند آن را برای قائم ما ذخیره فرموده است

سختی دوران حضرت مهدی علیه السلام

در غیبت نعمانی از عمر بن خلاد نقل کرد گوید در محضر حضرت رضاء علیه السلام از قائم آل محمد صلی الله علیه و آله سخن به میان آمد حضرت فرمود شما امروز بیشتر راحتی دارید عرض شد چرا؟ فرموده برای اینکه وقتی قائم خروج کند شدائد بسیاری روی می دهد و زیاد خون ریخته می شود و مردم دسته دسته سوار بر اسب از هر سو در تاخت و تازند لباس قائم زبر و غذایش صعب التناول است

صدای حضرت و قوه دست او

در کمال الدین صدوق از ریان بن صلت روایت کرده که به حضرت رضاعلیه عرض کردم آیا شما صاحب الامر هستید؟ فرمود من صاحب الامر هستم ولی نه آن صاحب الامری که زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنانکه از ظلم پر شده باشد چگونه من می‌توانم چنین کسی باشم با این ضعف بدن که در من می‌بینی؟
قائم (علیه السلام) کسی است که وقتی ظهور می‌کند سن پیرمردان و بصورت جوانان است و بدنی نیرومند دارد بطوریکه اگر بطرف بزرگترین درخت روی زمین دراز کند می‌تواند آن را از بیخ بکند و چنانچه در میان کوهها نعره کشد سنگهای سخت از هیبت صدایش خورد شود عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست او چهارمین از فرزندان منست خدا تا زمانی که مصلحت می‌داند او را از نظرها غایب می‌کند آنگاه او را آشکار می‌سازد و بوسیله او زمین را پر از عدل و داد کند چنانکه پر از ظلم شده باشد.

ابوهاشم جعفری گوید روزی در خدمت امام حسن عسکری علیه السلام بودم حضرت فرمود هنگامی که قائم قیام کند دستور می‌دهد مناره‌ها و اتاقهایی را که در مساجد می‌سازند خراب نمایند من پیش خود گفتم چرا قائم چنین کاری می‌کند؟ ناگاه امام حسن عسکری رو به من کرد فرمود معنی این کار این است که اینها چیز تازه و بدعتی است که پیغمبر و امام آن را نساخته‌اند.

ابان بن ثعلب روایت کرده امام جعفر صادق علیه السلام فرمود هرگاه قائم قیام کند هیچکس از مخلوق خدا در پیش روی او نمی‌ایستد جز اینکه او را می‌شناسد که بدکار یا نیکوکار است آگاه باشید که در قائم علامتی برای بینندگان هست و آن راه راست است.

شرائط حضرت خیلی مهم است

۱۳ بحا (۱۱۱۴) از مفضل بن عمر روایت شده حضرت صادق علیه السلام فرمود گویا قائم را می‌بینم روی منبر کوفه نشسته و یارانش که به تعداد سربازان جنگ بدر ۳۱۳ مردند دور او را گرفته‌اند و آنها پرچمداران او و حکمرانان الهی در زمین بر بندگان او می‌باشند سپس حضرت نامه‌ای که مهر طلایی دارد همان عهدنامه پیغمبر برای اوست از قبای خود بیرون می‌آورد چون مردم عهدنامه پیغمبر را می‌بینند مانند گوسفند وحشت زده از دور او متفرق می‌شوند مگر وزیر او و یازده نقیب و سرکرده آنها کسی

از آنها نمی ماند مگر بهمان تعداد که در میان اصحاب موسی بن عمران نزد وی ماندند پس آنها همه جا را می گردند و جز او چاره سازی نیابند لذا بسوی او برگردند به خدا قسم من می دانم قائم به مردم چه می گوید که آنها انکار نموده و کافر می شوند.

شرح پیراهن ابراهیم و یوسف

مفضل بن عمر گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود می دانی پیرهن یوسف چه بود؟ گفتم نه فرمود وقتی برای ابراهیم آتش افروختند جبرئیل آمد و آن پیرهن را آورد و بر او پوشانید و تا آن را پوشیده بود گرما و سرما در او اثر نمی کند چون وفات او رسید آن را در جلد نظر بندی پیچیده به اسحق آویخت و اسحق به یعقوب آویخت و چون یوسف متولد شد یعقوب آن را به یوسف آویخت.

وقتی آن بلاها به یوسف رسید آن نظر بند در بازوی او بود موقعیکه یوسف در مصر آن پیرهن را از میان جلد نظر بند بیرون کرد یعقوب در کنعان بوی آن را استشمام کرد و گفت **إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفْنَىٰ وَوَيْسَ لَأَكْفُرَنَّ بِالَّذِي أَنَا بِهٖ** (۹۴/۱۲) من بوی یوسف را استشمام می کنم اگر مرا بخطا نسبت ندهید) این همان پیرهن بود که جبرئیل آن را از بهشت آورد.

پیرهن یوسف را داد مفضل گوید گفتم قربانت گردم بعد از او پیرهن به کسی رسیده فرمود به اهلش رسید و هنگامیکه قائم ما ظهور کند با او خواهد بود آنگاه فرمود هر پیغمبری که علم یا چیزی را به ارث برده بالاخره به محمد صلی الله علیه و آله رسیده (و از آن حضرت به امام زمان می رسد).

امام محمد باقر علیه السلام فرمود هر کس قائم ما اهل بیت را به بیند اگر بیمار باشد بهبود یابد و چنانچه ضعیف باشد نیرومند گردد (بشرط قبولی امامت و ولایت آن حضرت ۱۱۱۸)

تعلیم قرآن حتمی است جابر جعفی از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود هرگاه قائم آل محمد قیام کند خیمه هائی (در همه جا) نصب می نماید برای کسانی که قرآن را همانطوریکه نازل شده به مردم تعلیم دهند در آن روز و این مشکل ترین کارها است زیرا قرآن به عکس قرآن فعلی جمع آوری شده است (قرآنی که علی علیه السلام جمع آوری کرده نه قرآنی که عثمان گرد آورده است ۱۱۲۱)

لباس حضرت مهدی علیه السلام

در غیبت نعمانی مذکور است که یعقوب بن شعیب از حضرت صادق علیه السلام روایت

کرده که به او فرمود آیا نمی خواهی پیراهنی که قائم به آن قیام می کند بتو نشان دهم عرض کردم چرا می خواهم به بینم حضرت دستور داد جعبه آوردند و در آن را باز نمود و یک پیراهن که بایستی از میان آن بیرون آورد و آن را باز کرد دیدم آستین چپ آن خون آلوده است حضرت فرمود آن پیرهن پیغمبر است روزیکه دندان مبارکش را شکستند به تن داشت قائم هم در روز ظهورش این را به تن می کند من آن خون خشکیده را بوسیدم و آن را بصورت خود مالیدم سپس حضرت پیراهن را پیچیده و برداشت.

بخش ۴۲ دوران سعادت و عزت

اسعاف الراغبین ۲ ب، ص ۱۴۰) دوران سوم انقلاب مهدی نوسازی و زندگی در سایه عدل و حکومت الهی می باشد و این دوران دو مرحله دارد یکی از جهت معاش مردم که باید مادیات مردم از مسیر و محل شرعی باشد تا بتواند خالصانه خدا را بندگی کنند و دیگری از جنبه معنوی و روحی که تا آگاهی مردم نسبت به شرع و تکالیف بالا نرود و انقلاب ثمر نمی بخشد و آگاهی مردم بسته بعقول آنانست پس باید عقلهای مردم پرورش یابد.

همه مردم عاقل شوند

۱۲ بحار ۸۵۱) إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَوَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُسِ الْعِبَادِ مَجْمَعُ بِهَا عَقُولُهُمْ وَكَمَلَتْ بِهَا عَقُولُهُمْ وَكَمَلَتْ بِهَا أَخْلَاقُهُمْ.

حضرت باقر علیه السلام فرمود زمانیکه قائم ما قیام کند خداوند دستش بر سرهای بندگان نهد پس به آن خردهای آنان را گرد آورد و به آن خردهای آنان کامل شود و به آن افکار آنان پرورش یابد (و مردم استعداد کسب علوم دینی را از معدن وحی پیدا می کنند تا آنها را فراگیرند و به حکم الهی راضی باشند و وقتیکه همه با علم باشند هرج و مرج و ظلم و حرص و کبر و جهل و شهوت کنار رود (۴ بیان ۲۸۹

علم در کمال به نهایت رسد

۱۲ بحار ۱۸۷) امام صادق فرمود علم بیست و هفت حرف (شعبه و شاخه) است تمام آنچه پیمبران الهی برای مردم آوردند دو حرف بود پس مردم تا امروز جز دو حرف نشناختند پس هر گاه قائم ما قیام کند بیست و پنج حرف را بیرون آورد پس

آنها را در مردم پخش کند و به سوی آنها دو حرف را بچسباند تا اینکه بیست و هفت حرف را پراکنده سازد (پس علم یک بر دوازده افزوده شود).

عدالت همه جا را فرا گیرد

امام صادق فرمود زمانیکه قائم قیام کند به عدالت حکم فرماید و در روزگارش جور برداشته شود و راهها بوسیله او امن شود و زمین برکاتش را بیرون آورد و هر حقی را باهش برگرداند و بین مردم بحکم داود و حکم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حکم نماید پس در این هنگام زمین گنجهای خود را آشکار سازد (و تمام معادن قابل استخراج عموم قرار گیرد) و برکاتش را بنمایاند و انسان از شما آن روز موضعی برای صدقه‌اش نمی‌یابد و برای نیکی کردن محلی نیابد برای فرا گرفتن توانگری همه مومنین را (آنقدر زمین حاصل می‌دهد که کسی نیاز بدیگری ندارد)

دلها بیکدیگر مهربان شود

طیرانی آورده روزی علی عَلَيْهِ السَّلَام از رسول خدا پرسید آیا مهدی از ماست یا او از خاندان دگریست فرمود مهدی از ماست و خداوند باو هدایت بندگانش را ختم می‌کند همانطوریکه عنایت نمود و به دست ما باب رحمت را گشود و مردم را از بت پرستی نجات داد و قلوب آنها را به یکدیگر مهربان ساخت و از دوئیت و تفرقه رهانید در زمان حضرت مهدی الفتی بوجود می‌آورد و مردم را در سایه ایمان به خدا از بدبختی می‌رهاند (وقتی دلها با هم مهربان باشد نزاع و ناحق وجود نخواهد یافت).

با محبت بهم دوستی می‌کنند

۶۸ بحار (۱۳۹) امام باقر فرمود هنگامی ابوبکر و عمر و زبیر و عبدالرحمن بن عوف جلو خانه پیغمبر نشستند پیغمبر اکرم بیرون آمد با آنان نشست پس بند نعلین حضرت کنده شد آن را بسوی علی بن ابیطالب انداخت (تا بدوزد) بعد فرمود همانا از راست عرش خدا گروهی باشند از ما بر منبرهای نور روهاشان از نور و جامه‌هاشان از نور روهاشان دیده‌های ناظرین غیر آنها را می‌پوشاند ابوبکر گفت آنها کیستند یا رسول‌الله پاسخ نداد زبیر گفت آنان کیستند یا رسول‌الله پاسخ نداد و عبدالرحمن پرسید پاسخ نداد علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام گفت کیستند یا رسول‌الله فرمود:

هُمْ قَوْمٌ تَحَابُّوا بِرُوحِ اللَّهِ عَلَى غَيْرِ أَنْسَابٍ وَلَا أَمْوَالٍ أَوْلِيَتِكَ شِيعَتِكَ وَأَنْتَ إِمَامُهُمْ
يَا عَلِي

آنها گروهی باشند که به رحمت خدا با هم دوستی می‌کنند بدون نسبت و اموال آنان شیعیان تواند و تو امام ایشان هستی یا علی (مجلسی فرمود برحمت یا دین یا علم یا خلفاء خدا دوستی می‌کنند بنده می‌گویم روح آسایش و آسایش از نعمت و نعمت از ولایت است پس به نعمت ولایت دوستی می‌کنند)

تأیید مطلب از این حدیث

بحار (۹) علی علیه السلام گوید رسول خدا فرمود هر کس شاد می‌شود خدای عزوجل را با امن و پاکی از گناه بیند که فزع اکبر (روز قیامت) او را غمگین نکند باید ترا و پسر ت حسن و حسین و علی بن الحسن و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی سپس مهدی را دوست دارد و مهدی ختم آنها است و در آخر الزمان قومی باشند که ترا دوست دارند مردم آنها را دشمن دارند و اگر مردم آنها را دوست دارند برای آنها بهتر است اگر بدانند آنان ترا و فرزندان ت را بر پدران و مادران و برادران و خواهران و بر فامیل خود و خویشان برگزینند صلوات خدا بر آنان برترین صلوات آنان زیر پرچم حمد محشور شوند از بدیهاشان بگذرد و درجاتشان را بالا برد به پاداش آنچه بودند می‌کردند.

قرآن را به حقیقت می‌خوانند

امیرالمومنین فرمود گویا بشیعه می‌نگرم که خیمه‌ها در مسجد کوفه زده و نشسته‌اند قرآن (ترک شده) تازه را برای مردم می‌آموزند (تفسیر حقیقی می‌کنند) و چون مهدی یک ولی به شهرها فرستد گوید نامه (دستورات) تو در کف (دست) تو است پس هر گاه بر تو حکمی وارد شود که شناسی حکم خدا است به کف دست بنگر زیرا حکم آن قضیه را برایت در آن بنویسند تا آن را بدانی سپس لشکری با سطنبول فرستد چون به خلیج برسند بر پای آنان چیزی نویسد و بر روی آب بروند چون رومیان آن حالت را از آنها به بینند بشگفت آیند و گویند (اینها که لشکر مهدی هستند چنین‌اند) چگونه می‌باشد حال مهدی (پس با این اعجاز) دوازده شهرستان را فتح می‌کنند و سلام کردن در آن وقت بر مهدی السلام علیک یا بقیة الله باشد.

در جستجوی مهدی بخدمت حضرت رسید

۲ کا ۴۵۴) حسن بن نصر و ابو صدام و گروهی دیگر بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام دربارهٔ وجوهیکه در دست و کلاء آن حضرت بود سخن می‌گفتند (که

چه کنند) و خواستند جستجو کنند (تا وصی حضرت را پیدا کنند) حسن به ابو صدام گفت من می خواهم حج کنم ابو صدام گفت بسال دیگر تاخیر انداز حسن گفت من در خواب می ترسم (خوابهای پریش می بینم) ناچارم بروم آنگاه باحمد بن یعلی بن حماد. (درباره امور خود و خانواده اش) وصیت کرد و برای ناحیه نیز وصیت کرد که بکسی جز بدست خودش و بدست او پولی ندهد بعد از آنکه او را کاملاً بشناسد **حسن گوید** چون بیغداد رسیدم منزلی اجاره کردم و آنجا فرود آمدم یکی از وکلاء نزد من آمد مقداری جامه و دینار نزد من نهاد گفتم اینها چیست؟ گفت همین است که می بینی بعد از او دیگری آمد و مانند (و پول آورد تا خانه مرشد سپس احمد بن اسحق هم هر چه نزدش بود آورد متفکر بودم ناگاه نامه آن مرد (صاحب الامر) علیه السلام آمد که وقتی فلان قدر از روز گذشت آنچه نزد تو است بیاور من هر چه داشتم برداشته روانه شدم در بین راه از راهزنی که ۶۰ نفر همراه داشت گذشتم و خدا مرا از شر او نگهداری کرد تا بسامره رسیدم و فرود آمدم نامه بمن رسید هر چه همراه داری بیاور من آنچه که داشتم در سبد باربرها نهادم چون بدهلزخانه رسیدم مرد سیاه پوستی را دیدم آنجا ایستاده گفت حسن بن نصر تویی گفتم آری گفت وارد شو من وارد منزل شدم و به اتاقی رفتم و سبد را خالی کردم

اوامر حضرت گوید در گوشه اتاق نان بسیاری دیدم بهر یک از باربرها دو کرده نان داد و آنها بیرون شدند آنگاه دیدم از اتاقیکه پرده آویخته کسی مرا صدا زد و گفت حسن بن نصر برای منی بیرون شدند آنگاه دیدم از اتاقیکه پرده آویخته کسی مرا صدا زد و گفت حسن بن نصر برای منی که خدا بر تو نهاد (به امام رسیدی و حقش را دادی) او را شکر کن و شک مکن که شیطان دوستدارد تو شک کنی و دو جامه بمن داد و گفت اینها را بگیر که محتاجش خواهی شد آنها را گرفتم و بیرون آمدم سعد گوید حسن بن نصر برگشت و در ماه رمضان درگذشت و در آن دو جامه کفن شد

امورات با صلوات انجام گیرد

۲ نعمانی (۹۵) امام باقر علیه السلام فرمود گویا می نگرم به عجزه ای که بر سرش زنبیل است و در آن گندم باشد می رود تا بدون کرایه آسیا کند **علی علیه السلام** فرمود گویا می نگرم بسوی شیعیان که در مسجدها کوفه خیمه ها سر پا کرده اند و نشسته اند برای مردم تعلیم قرآن جدید (از جهت تفسیر و تأویل و بیان حقایق) می کنند (پس به تفسیر ائمه تعلیم دهند نه اینکه این قرآن عوض شود

بخش ۴۳ تَوَسُّلٌ بِهٖ وَلِيِّ عَصْرِ دَرِگَرِ فَتَارِيهَا

نظر به اینکه انبیاء و اوصیاء حجت‌های خدایند و در هر زمان واسطه فیض الهی بسوی بندگان می‌باشند و در زمان غیبت کبری واسطه فیض حضرت بقیة الله حجة بن الحسن علیه السلام است و وظیفه هر مسلمانی آنستکه حوائج و اسرار خود را با امام زمانش در بین گذارد و آن حضرت را بسوی خداوند متعال شفیع گرداند و نماز آن حضرت را برای برآمدن حاجات بخواند و صد بار صلوات بفرستد و بگوید **اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم**

نزیلک حیث ما تجتهد رکابی و ضیفک حیث کنت فی البلاد و رابطه خود را بوسیله تقوی و اخلاق حمیده و ترک معاصی و تکیل ولایت و تبرای از دشمنان ائمه و تهذیب اخلاق و شوق دیدار و تزکیه نفس و دعوات وارده و استغاثه راه یابد و رابطه را محکم کند.

جریان ابوالوفاء شیرازی

نجم (۳۰۳) ابولوفاء شیرازی گوید مرا ابوعلی الیاس زندانی کرد و خواست مرا بکشد پس بخداوند متعال شکایت کردم و به مولایم علی بن الحسین علیه السلام توسل جستم و در خواب موکلین به من گفتند قصد بدی بتو شده و من بیشتر مضطرب شدم و به مناجات پرداختم و به رسول خدا توسل جستم بیدار شدم و شب جمعه نماز و دعا زیاد خواندم و خوابیدم در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم فرمود برای متاع دنیا به من و دخترم و دو پسرم توسل مجوب بلکه برای آخرت و آرزوی شرعیه از فضل خدا بطلب و اما برادرم ابوالحسن انتقام می‌کشد از کسیکه بتو ظلم کرده گفتم یا رسول الله آیا به فاطمه علیها السلام ظلم نکردند و میراث ترا غصب کردند او صبر کرد و انتقام نکشید چگونه انتقام می‌کشد از کسیکه به من ستم کرده حضرت به من از روی تعجب نظری به من نمود

فرمودند آن عهدی بود که با او کرده بودم و امری بود که به او نموده بودم و برای او روا نبود جز بپا داشتن آن، و به تحقیق حق را ادا کرد پس وای به کسیکه موالیان او را متعرض شود اما توسل به علی بن الحسن برای نجات از سلاطین و شر شیاطین و اما توسل به امام محمد باقر و جعفر بن محمد علیهما السلام برای آخرت و طاعت خداوند

و اما توسل بموسی بن جعفر علیه السلام جهت عافیت و اما توسل به جهت عافیت علی بن موسی علیه السلام جهت سلامتی و خطر سفر بحر و بر و اما توسل به محمد بن علی علیه السلام برای قضای نوافل و نیکی حال برادران و آنچه از طاعت خداوند می خواهی و اما توسل به حسن بن علی علیه السلام برای آخرت و اما توسل به ججت علیه السلام هرگاه شمشیر به محل ذبح رسد حضرت با دست به حلق اشاره نمود پس به او استغاثه کن که ترا برآستی در می یابد و او برای هر کسی استغاثه کند فریادرس و پناهست (یعنی در تمام امور) پس بگو و من در خواب گفتم و فریاد زدم یا مولای یا صاحب الزمان انا مستغیث بک، (یا صاحب الزمان اغثنی یا صاحب الزمان ادرکنی یا مولای یا صاحب الزمان فقد بلغ مجهودی

پس در این حال دیدم شخصی از آسمان روی اسبی فرود آمد و در دست او حریره از نور بود، گفتم ای مولای من شر کسیکه مرا اذیت می کند دفع کن فرمود کار ترا انجام دادم چون صبح کردم الیاس مرا خواست گفت به کی استغاثه کردی به آنکه او فریادرس در ماندگانست پس مرا رها کرد و از برکت مولایم از قتل رها شدم (مؤلف سه نسخه را جمع کرده و آورد و این دعا را نیز بخواند **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ وَبِحَقِّكَ وَحُجَّتِكَ صَاحِبِ الزَّمَانِ إِلَّا أَغْتَنِي بِهِ عَلَى جَمِيعِ أُمُورِي وَكَفَيْتَنِي بِهِ مَوْنَةَ كُلِّ مُؤَدٍّ وَطَاغٍ وَبَاغٍ وَأَعْتَنِي بِهِ فَقَدْ بَلَغَ مَجْهُودِي وَكَفَيْتَنِي كُلَّ عَدُوٍّ وَهُمْ وَدِينِي وَوَلَدِي وَجَمِيعِ أَهْلِي وَإِخْوَانِي وَمَنْ يَعْنِينِي أَمْرُهُ وَخَاصَّتِي آمِين يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.**

جریان اجنه با یک زن و معجز ولی عصر (ع)

یکی از موثقین مومن از آقای رسولی نقل کردند که آقای آیه الله سید محمد حائری یزدی که مدتی در هندوستان مقیم بودند نقل فرمودند که روزی زنی به نزد آمد و شروع به گریه کرد علت پرسیدم گفت آقا بدادم برس اجنه ئی به نزد می آید و با من مقاربت می کند و از ترس جرئت ندارم دفاع کنم گفتم برو به آیه الکرسی مداومت کن آن بانورفت و مداومت نموده و اجنه ظاهر می شود ولی قدرت گرفتن و مقاربت ندارد فقط تهدید می کند باز آن زن نزد آقا آمده و جریان را نقل می کند آقا می فرمایند برو به آیه الکرسی مداومت کن تا اینکه روزی آقا می بیند در سقف خانه غورباغه ای است با اینکه غورباغه در آبست تعجب می کند رفته رفته غورباغه پائین آمده بزرگتر شده تا نزدیک آقا رسیده آقا مشغول آیه الکرسی می شود آن جانور

کوچک شده می رود ناپیدا می گردد

حضرت مهدی بداد می رسد: پس از مدتی تا روزی آقا برای گردش به جنگل رفته ناگهان اژدهائی ظاهر و به صراحت می گوید الآن ترا در هم شکسته می بلعم تو مرا از مقاربت آن زن بازداشتی آقا سید از ترس و لرز به حضرت مهدی علیه السلام متوسل شده می گوید یا صاحب الزمان بدادم برس ناگهان جوانی با تیر و کمان ظاهر شده و با اژدها درگیر شده او را در هم می شکنند و از بین می برد آقا می پرسد ای جوان شما کیستید می فرمایند من همانم که مرا طلبیدی و غایب می گردد بنده ام می گویم **الامان یا صاحب الزمان بدادم برس**

راه تَوَسُّلِ این است

هر روز و شب دعای فرج را بخواند و هر صبح زیارت حضرت را و روز جمعه حضرت زیارت جداگانه دارند دعای ندبه را بخواند دعای افتتاح را بخواند و دعای زمان غیبت را بخواند و هر روزی صد بار صلوات با **وَعَجَّلْ فَرَجَهُمْ** گوید و حاجت خود را یاد کند یا آن را در نامه بنویسند و در آب جاری یا ضریح یکی از امامان اندازد

قصه در کربلا

از استادی شنیدم وقتی در کربلا یکی از علماء بزرگ که خیلی در اسطرلاب ید طولانی داشته با خود گفت خوبست امروز که روز عرفه می باشد من از پی دیدن امام زمان برایم و در اثر آمده که آن حضرت روز عرفه در کربلا نیز می باشد رمل افکند و استخراج کرد که حضرت در کربلا نیز می باشد رمل افکند و استخراج کرد که حضرت در کربلا هستند مجدداً رمل افکند در سمت جنوب می باشند تا آنکه در محله جنوب آن حضرت را استخراج کرد و روانه شد به میدان بساطیها رسید پس از قدری راه دید شخصی پارچه پهن کرده و خورده اسبابی در آن چیده و صندوقی سمت راستش نهاده و آقائی بر آن نشسته زنی آمد قفل بدون کلیدی آورده که قابل خرید نبوده آن مرد به مبلغی زیاد خرید او تعجب کرد و رد شد با خود گفت این مرد سفیه است و من برای چه به اینجا آمده ام برگشت و نگاه کرد دید آن آقا بالای صندوق نیست تعجب کرد آمد به آن بساطی گفت این آقا کجا رفت او با انگشت اشاره کرد یعنی ای شیخ برو حرف نزن آن عالم با ناراحتی رد شد با خود گفت برگردم در این قضیه اسرار است تا برگشت دید ته بساطی است و نه مردی آنجا

خالیست دانست که نظر امام زمان با انصاف دارانست در هر پست و جایی باشند.

حکایت چهل شب چهارشنبه دیگر

در منتقم حقیقی نقل شده یکی از علماء نجف اشرف بنام آشوخ حسن گوید شوق زیارت و ملاقات حضرت ولی عصر ارواحنا الفداء بر سرم افتاد بنحویکه دیگر تاب نداشتم تا اینکه مراجعه کردم به وظائفی که انسان را به زیارت آن حضرت موفق می‌کند منجمله در کتابی یافتم که هر کس چهل شب چهارشنبه در مسجد سهله (در کوفه یک نفر سخی نجف) برود و اعمال آن مسجد را بجا آرد به زیارت امام عصر موفق می‌شود لذا تصمیم گرفتم این عمل را هر چند برایم مشکل است انجام دهم شاید فیض حضور حضرت بهره‌ام شود و تا حدود سی چهارشنبه آن را انجام دادم شب چهارشنبه سی و پنجم قدری حرکتی از نجف طول کشید حدود مغرب بکمیل (نصف راه سمت چپ است) رسیدم تمامش بیابان بود (مولف گوید سینه ۱۳۲۵ شمسی هنوز آنها بیابان بود) لذا مرا ترس گرفت که چطور بیابان تاریک را طی کنم و راضی هم نبودم برگردم آخر الامر براه ادامه دادم. به خندق کوفه رسیدم نزدیک مسجد زید ناگاه شنیدم کسی مرا به نام خود و پدرم صدا زد چون به عقب سر نظر کردم دیدم شخصی با چفیه و عقاب و عبای بسیار عالی روی لباسها افکنده می‌آید صورت زیبای او چنان جلوه کرد که ملالت را فراموش کردم خیره خیره به جمال او می‌نگریستم و تصور نمی‌کردم که او مولایم باشد تا اینکه رسید به من سلام کرد جواب دادم

آثار اعجاز نمودار شد

فرمود شیخ حسن شب تار تنها کجا می‌روی گفتم قصد مسجد سهله دارم فرمود مگر حاجت مهمی داری گفتم تشنه زیارت امام عصرم می‌خواهم شاید به این وسیله اگر سعادت را دریابم برویم لبخندی زد فرمود من هم قصد مسجد سهله دارم و با شما می‌آیم و باهم روان شدیم تا به مسجد زید رسیدیم (کنار مسجد سهله است) دیدم بطرف مسجد زید رفت فرمود در مسجد زید خوبست دو رکعت نماز تحیت بخوانیم و باتفاق رفتیم بعد از نماز آقا شروع به دعا کرد دعائی که بعد از نماز خوانده می‌شود گویا در و دیوار و سنگ ریزه‌ها با حضرت هم صدایند مرا بهت عظیمی گرفت که این چه منظره است لکن متوجه نشدم که این نغمه داودی از حنجر یوسف زهرا بیرون می‌شود بعد از دعا رو به من کرد فرمود شیخ حسن شام خورده گفتم نه غذا

همراه ندارم در مسجد سهله غذا می خرم فرمود من غذا دارم سفره‌ای از زیر عبا بیرون آورد گشودند دیدم دو قرص نان و چند خیار سبز که از ته آنها آب می چکد گویا الساعه از بوته کنده‌اند با اینکه فصل خیار در عراق نبود و در نجف هم یافت نمی شد با هم غذا خوردیم به مسجد سهله رفتیم در تمام مقامات مسجد سهله نماز خواندیم و در آخرین مقام معروف به مقام صادق نشستیم گفتم خسته شدیم اگر اجازه دهید اینجا آشنا هستم بروم قلیان و قهوه و چائی تهیه کنم فرمود ما از فضول معاش دوریم و هرگز خود را به این چیزها معتاد نمی کنیم (بعدها فهمیدم چه گفتند)

دستور استخاره از امام زمان

فرمود آشیخ حسن استخاره بلدی به من برخورد کرد که این مرد مرا شخص بی سواد می داند والا استخاره را هر کس بلد است خواستم با تندی سخن گویم خودداری کردم گفتم بلی استخاره با قرآن و تسبیح هر دو را خوب بلدم فرمود با تسبیح چطور می گیری گفتم یک نوع معروف به استخاره امام عصر است و غالباً با آن استخاره می گیرم فرمود آن را برایم شرح ده عرض کردم تسبیح را بدست می گیرم و سه بار می گویم **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اسْتَجِيرُ اللَّهَ بِرُحْمَتِهِ خَيْرَةٌ فِي عَافِيَةٍ** یک قبضه از دانه‌ها را در دست گرفته و دوتا دو تا می اندازم باقی مانده اگر دو تا باشد بد است و اگر یکی باشد خوب می دانم فرمود شیخنا درست استخاره نمی کنی بنحویکه گفתי استخاره کن و اگر دو باقی ماند استخاره بد و لکن اگر یکی ماند یقین به خوبی حکم استخاره مکن بلکه قصد ترک آن را نما و سپس استخاره کن اگر ترک آن عمل بد است آن وقت حکم بخوبی استخاره بنما والا اگر عمل و ترک هر دو خوب باشد استخاره میانه است شیخ گوید از بیانیه آن حضرت فهمیدم شخص ملا و با اطلاعی است و از او رعبی بر من عارض شد عرض کردم من تعقیبات زیادی بلد هستم لکن میل دارم شما هم دعائی به من یاد دهید که بعد از نمازها بخوانم فرمودند بعد از هر نماز این دعا را بخوان.

اللَّهُمَّ سَرِّحْنِي مِنَ الْهُمُومِ وَالْغُمُومِ وَ وَحْشَةِ الصُّدْرِ

سپس فرمود بعد از نماز صبح سوره یاسین و بعد از نماز ظهر سوره عمه و بعد از نماز عصر سوره نوح و بعد از نماز مغرب سوره واقعه و بعد عشا سوره ملک را بخوان عرض کردم من دعای دست زیاد بلد هستم لکن می خواهم شما قنوتی به من یاد دهید که از همه افضل باشد فرمود این قنوت را بخوان.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ وَأَبِيهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِيهَا
وَالسِّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَلَا
تَفْعَلَ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

شیخ حسن گوید پرسیدم اگر خواسته باشم کتابی را مدرک حکم قرار دهم و از روی آن فتوی بنویسیم به چه کتابی مراجعه کنیم فرمودند به کتاب شرایع محقق زیرا تمام مطالب آن با واقع است دو سه مسئله آن که اشتباه نوشته شده شیخ گوید پرسیدم من از سفر آخرت بسیار می ترسم چه عملی بجا آورم که خیلی به حال من نتیجه دهد فرمود این چند عمل را بجا آور که از برای سفر آخرت بسیار نافع است.

چند عمل آخرت را بجا آورید

اول برای امواتیکه کسی را ندارند که کار خیر بجا آورند یا اگر کسی را هم دارند بیاد آنها نیستند تو کار خیر بجا آور قبور آنان را زیارت کن و قرآن از برای آنها بخوان **دوم** هر چه می توانی به زیارت قبر حسین علیه السلام مشرف شو که برای دنیا و آخرت بسیار نافع است شیخ حسن گوید به حضور او عرض کردم اگر اجازه دهید تا بیرون مسجد بروم و برگردم فرمود برو بمجرد آنکه از مقام امام صادق قدم پائین گذاشتم متوجه شدم نکند این آقا امام زمان باشد نگاه کردم او را در جای خود ندیدم و بهر کجای مسجد دویدم او را نیافتم.

دادرسی حضرت حجة علیه السلام

جناب شیخ محمد انصاری فرمود در همان سفریکه به سامراء مشرف شدم چون خواستم به سرداب مقدس مشرف شوم مغرب گذشته بود و نماز واجب را نخوانده بودم مسجدی که متصل به درب سرداب است دیدم که نماز جماعت است و نمی دانستم که این مسجد بتصرف اهل تسنن است و مشغول نماز عشاء هستند پس باتفاق فرزندم وارد شبستان شده و در گوشه‌ئی از شبستان مشغول نماز و سجده بر تربت حسین (علیه السلام) شدم و چون جماعت فارغ شد از جلو من گذشته و بحالت غضب بمن نظر می کردند و ناسزا می گفتند پس دانستم که اشتباه کردم و تقیه نکردم و چون همه رفتند ناگاه تمام چراغهای شبستان را خاموش کرده و در را بروی من بستند و هر چه استغاثه کردم و فریاد زدم که من غریب و زوارم بمن اعتنائی نکردند و در آن وقت حالت وحشت و اضطراب عجیبی در من و فرزندم پیدا شد و می گفتیم خیال کشتن ما را دارند پس گریان و نالان با حالت اضطراب به حضرت حجة بن

الحسن (عج) متوسل و از پروردگار بوسیله آن بزرگوار نجات خود را خواستیم ناگاه فرزندم که نزدیک دیوار بود و ناله می‌کرد گفت پدر بیا که راه پیدا شد و ستونی که جزء دیوار و نزدیک به درب شبستان است بالا رفته پس چون نظر کردم دیدم تقریباً به مقدار دو سه وجب ستون از زمین بالا رفته بطوریکه به آسانی از زیر آن می‌توان خارج شد من و فرزندم از زیر آن خارج شدیم و چون بیرون آمدیم ستون بحالت اولیه خود برگشت و راه مسدود شد شکر خدای را بجا آوردم فردا آمدم همانجا را ملاحظه می‌کردم هیچ اثری و نشانه‌ئی از حرکت ستون دیده نشد و سر سوزنی هم شکاف در دیوار نمایان نبود.

معجزه ولی عصر و شفای مریض

حقیر سید حسن برقی مدتیست که توفیق تشریف به مسجد صاحب‌الزمان ارواحنا فداه معروف به مسجد جمکران قم نصیبم می‌شود سه هفته قبل (شب چهارشنبه پنجم ربیع‌الثانی ۱۳۹۰) مشرف شدم در قهوه‌خانه مسجد که مسافری برای رفع خستگی می‌نشینند و چای می‌خورند به شخصی برخورد کردم بنام احمد پهلوانی ساکن حضرت عبدالعظیم امام زاده عبدالله کبابی توکل سلام کرد و علی‌الرسم جواب و احوالپرسی شروع شد گفتم من چهار سال تمام است شبهای چهارشنبه به مسجد جمکران مشرف می‌شوم گفتم قاعده چیزی دیده‌ای که ادامه می‌دهی و قاعده کسی که در خانه امام زمان صلوات‌الله علیه آمد ناامید نمی‌رود و حاجتی گرفته‌ای؟!

گفت آری اگر چیزی ندیده بودم که نمی‌آمدم در سال قبل شب چهارشنبه‌ای بود که بواسطه مجلس عروسی یکی از بستگان نزدیک در تهران نتوانستم مشرف شوم گرچه مجلس عروسی گناه آشکاری نداشت موسیقی و امثال آن و تا شام که خوردم و منزل رفتم خوابیدم پس از نیمه شب از خواب بیدار شدم تشنه بودم خواستم برخیزم دیدم پایم قدرت حرکت ندارد هر چه تلاش کردم پایم را حرکت بدهم نتوانستم، خانواده را بیدار کردم گفتم پایم حرکت نمی‌کند گفت شاید سرما خورده‌ای گفتم فصل سرما نیست (تابستان بود) بالاخره دیدم هیچ قدرت حرکت ندارم رفیقی داشتم در همسایگی خود بنام اصغر آقا گفتم به او بگوئید بیاید آمد گفتم برو دکتری بیاور گفت دکتر در این ساعت نیست گفتم چاره نیست بالاخره رفت دکتری که نامش دکتر شاهرخی است و در فلکه مجسمه حضرت عبدالعظیم مطب دارد آورد ابتداء

پس از معاینه چکشی داشت روی زانویم زد هیچ نفهمیدم و پایم حرکت نکرد سوزنی داشت در کف پایم فرو کرد حالیم نشد در پای دیگرم فرو کرد درد نگرفت سوزن را در بازویم زد درد گرفت نسخه‌ای داد و رفت به اصغر آقا در غیاب من گفته بود خوب نمی‌شود سخته است.

صبح شد بچه‌ها از خواب برخاستند مرا به این حالت دیدند شروع به گریه و زاری کردند مادرم فهمید بسر و صورت می‌زد غوغائی در منزل ما بود شاید در حدود ساعت ۹ صبح بود گفتم ای امام زمان من هر شب چهارشنبه خدمت شما می‌رسیدم ولی دیشت نتوانستم بیایم و گناهی نکرده‌ام توجهی بفرمائید گریه‌ام گرفت خوابم برد در عالم رؤیا دیدم آقائی آمدند عصائی به دستم دارند فرمودند برخیز گفتم آقا نمی‌توانم فرمود می‌گویم برخیز گفتم نمی‌توانم آمدند دستم را گرفتند و از جا حرکت دادند در این اثناء از خواب برخاستم دیدم می‌توانم پایم را حرکت دهم نشستم سپس برخاستم برای اطمینان خاطر از شوق جست و خیز می‌کردم و باصطلاح پایکوبی می‌کردم ولی برای اینکه مبادا مادرم مرا باینحال ببیند و از شوق سخته کند خوابیدم.

مادرم آمد گفتم به من عصائی بده حرکت کنم کم کم باو حالی کردم که در اثر توسل بولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف بهبود یافتم گفتم به اصغر آقا بگوئید بیاید آمد گفتم برو به دکتر بگو بیاید و باو بگو فلانکس خوب شد. اصغر آقا رفت و برگشت گفت دکتر می‌گوید دروغ است خوب نشده اگر راست می‌گوید خودش بیاید رفتم با اینکه با پای خود رفتم گویا دکتر باور نمی‌کرد با این حال سوزن را برداشت و به کف پای من زد دادم بلند شد گفت چه کردی؟ شرح حال خود و توسل به حضرت ولی عصر را گفتم گفت جز معجزه چیز دیگری نیست اگر اروپا و آمریکا رفته بودی معالجه پذیر نبود.

توسل به امام عصر (عج) و نجات از مرگ

مخلص صفی و صاحب مقام یقین مرحوم عباسعلی مشهور به (حاج مؤمن) که دارای مکاشفات و کرامات بسیاری بود تقریباً مدت سی سال نعمت مصاحبت با آن مرحوم سفرراً و حضرراً نصیب حقیر شده بود و دو سال است که بدار بقاء ارتحال نموده و آن مرحوم را داستانهائست از آن جمله وقتی جاسوسهای دولتی نزد دایی زاده آن مرحوم بنام عبدالنبی اسلحه پیدا کردند او را گرفته و زندانش کردند و

بالاخره محکوم به اعدام شد پدرش پریشان و نالان و مأیوس از چاره، حاجی مؤمن مرحوم به او می‌گوید مأیوس نباش امروز تمام امور تحت اراده حضرت ولی عصر (عج) امام دوازدهم می‌باشد امشب که شب جمعه است به آن بزرگوار متوسل می‌شویم خدا قادر است که از برکات آن حضرت فرزندان را نجات دهد پس آن شب را حاجی مؤمن و پدر و مادر آن پسر احیاء می‌دارند و به نماز توسل به آن حضرت و زیارت آن بزرگوار سرگرم می‌شوند و بعد مشغول قرائت آیه شریفه **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ** می‌شوند آخر شب بوی مشک عجیبی را هر سه نفر حس می‌کنند و جمال نورانی آن بزرگوار را مشاهده کرده می‌فرماید دعای شما مستجاب شد خداوند فرزندان را نجات بخشید و فردا به منزل می‌آید. حاج مؤمن مرحوم می‌گفت پدر و مادر از دیدن جمال آن حضرت بی‌طاقت شده و تا صبح مدهوش و بیهوش بودند فردا سراغ فرزند خود رفتند که قرار بود در آن روز اعدام شود گفتند اعدامش تأخیر افتاده و بنا شده در کار او تجدید نظر شود و بالجمله پیش از ظهر او را آزاد کردند و سالها به منزل آمد. مرحوم حاجی مؤمن را در استجابات دعا در مرضهای سخت و گرفتاری شدید داستانهائست که آنچه ذکر شد نمونه‌ایست از آنها رحمت بی‌پایان خداوند به روان پاکش باد.

دادرسی ولی عصر (عج)

و نیز حاجی مؤمن مزبور علیه‌الرحمه نقل کرد که در اول جوانی شوق زیادی به زیارت و ملاقات حضرت حجت (عج) در من پیدا شد که مرا بیقرار نمود تا اینکه خوردن و آشامیدن را بر خود حرام کردم تا وقتی که آقا را به بینم (و البته این عهد از روی نادانی و شدت اشتیاق بود) دو شبانه‌روز هیچ نخوردم شب سوم اضطراراً قدری آب خوردم حالت غشوه عارضم شد در آن حال حضرت حجة (عج) را دیدم و به من تعرض فرمود که چرا چنین می‌کنی و خودت را به هلاکت می‌اندازی برایت طعام می‌فرستم بخور پس به حال خود آمدم ثلث از شب گذشته دیدم مسجد (مسجد سردزدک) خالیست و کسی در آن نیست و درب مسجد را کسی می‌کوبد آمدم در را گشودم دیدم شخصی عبا بر سر دارد بطوریکه شناخته نمی‌شود از زیر عبا ظرفی پر از طعام به من داد دو مرتبه فرمود بخور و به کسی نده و ظرف آن را زیر منبر بگذار و رفت داخل مسجد آمدم برنج طبخ شده با مرغ بریان است از آن خوردم و لذتی چشیدم که قابل وصف نیست فردا پیش از غروب آفتاب مرحوم آقا

میرزا محمد باقر که از اخبار و ابرار آن زمان بود آمد اول مطالبه ظرفها را کرد و بعد مقداری پول در کیسه کرده بود به من داد و فرمود: ترا امروز به سفر امر فرموده‌اند این پول را بگیر و باتفاق جناب آقا سید هاشم (پیشنماز مسجد سردزدک) که عازم مشهد مقدس است برو و در راه بزرگی را ملاقات می‌کنی و از او بهره می‌بری.

حاجی مؤمن گفت با همان پول به اتفاق مرحوم آقا سید هاشم حرکت کردیم تا تهران وقتیکه از تهران خارج شدیم پیری روشن ضمیر اشاره کرد اتومبیل ایستاد پس با اجازه مرحوم آقا سید هاشم (چون اتومبیل در بست باجاره ایشان بود) سوار شد و پهلوی من نشست، در اثناء راه اندر زها و دستورات عملهای بسیاری به من داد و ضمناً پیش آمد مرا تا آخر عمر به من خبر داد و نیز آنچه خیر من در آن بود برایم گزارش می‌داد و آنچه خبر داده بود بتمامش رسیدم و مرا از خوردن خوراک قهوه‌خانه‌ها نهی می‌فرمود و می‌فرمود لقمه شبه‌ناک برای قلب ضرر دارد با او سفرهای بود هر وقت میل به طعام می‌کردم از آن نان تازه بیرون می‌آورد و به من می‌داد و گاهی کشمش سبز بیرون می‌آورد و به من می‌داد تا رسیدیم به قدمگاه فرمود اجل من نزدیک است و من به مشهد مقدس نمی‌رسم و چون مردم کفن من همراهم است و مبلغ ۱۲ تومان دارم به آن مبلغ قبری در گوشه صحن مقدس برایم تدارک کن و امر تجهیزم با جناب آقا سید هاشم است حاجی گفت وحشت کردم و مضطرب شدم فرمود: آرام بگیر و تا مرگم نرسد به کسی چیزی مگو و به آنچه خدا خواسته راضی باش چون به کوه طرق (سابقاً راه زوار از آن بود) رسیدم اتومبیل ایستاد مسافری پیاده شدند و مشغول سلام کردن به حضرت رضاع‌السلام شدند و شاگرد راننده سرگرم مطالبه گنبدنما شد دیدم آن پیر محترم بگوشه‌ای رفته و متوجه قبر مطهر گردید پس از سلام و گریه بسیار گفت پیش از این لیاقت نداشتم که به قبر شریفتم برسم پس رو به قبله خوابید و عبایش را بر سر کشید پس از لحظه‌ئی بی‌الینش رفتم عبا را پس زدم دیدم از دنیا رفته است از ناله و گریه‌ام مسافری جمع شدند قدری حالاتش را که دیده بودم برایشان نقل کردم و همه منقلب و گریان شدند و جنازه شریفش را با آن ماشین بشهر آورده و در صحن مقدس مدفون گردید.

با امیدواری به آرزو رسید

حاج محمد علی تهرانی که خدمت امام عصر را درک کرده گوید قریب سنه ۱۳۷۵ شب جمعه با جمعی به مسجد جمکران رفتیم همه خوابیدند من بیدار بودم و

پیرمردی که شمعی در جلوش روشن بود و دعا می خواند در پشت بام مشغول نماز شب بودم ناگه هوا روشن شد با خود گفتم ماه در آمده ولی ماه را ندیدم به فاصله پانصد متری در زیر درختی سید بزرگواری دیدم ایستاده بود این نور از آن آقا است به آن پیرمرد گفتم شما زیر درخت آن آقا را می بینی گفت هوا تاریک است بگیر بخواب به آن آقا گفتم من می خواهم کربلا روم و پول و گذرنامه ندارم اگر تا پنجشنبه آینده تهیه شد می دانم شما امام زمانی ناگه آقا غایب شد صبح به رفقا گفتم مرا مسخره کردند گذشت تا صبح چهارشنبه به میدان فوزیه جهت کاری به دیوار تکیه کرده بودم باران می آمد پیرمرد ناشناسی به من گفت مایلی به کربلا روی گفتم بلی ولی گذرنامه و پول ندارم گفت ده عکس با دو رونوشت شناسنامه بیاور گفتم با عیالم گفت مانعی ندارد رفتم فوری آوردم گفت فردا همین وقت بیائید اینجا فردا صبح آمد گذرنامه را با ویزای عراقی و پنج هزار تومان به من داد و رفت من از همان جا به مجلس ختم صلوات رفتم رفقا به مسخره به من گفتن گذرنامه را گرفتی گفتم بلی و آن را با پنج هزار تومان نزد آنها نهادم تاریخ آن را خواندند دیدند تاریخ همان چهارشنبه است همه به گریه افتادند و گفتند ما این سعادت را نداریم پس از روح خدا نباید ناامید شد.

یا رب زکرم مرا به سامان برسان
غسهای دل مرا به درمان برسان
عصیان مرا ببخش و از آتش قهر
آزاد نما مرا به رضوان برسان

از حضرت سه حاجت گرفت

یکی از علماء چهل شب چهارشنبه ملتزم مسجد سهله می شود تا امام علیه السلام را به بیند و سه حاجت دارد از علامات نزدیک بظهور و از تحصیل خود در نجف که پدرش راضی نیست برای آن و او می خواهد در قم بماند و تزویج، بعد از اكمال چهل شب در مقام امام در مسجد سهله نشسته نماز می خواند و می گیرد و تضرع می کند جهت برآمدن حاجت خود ناگه می بیند عربی پهلوی اوست می گوید چرا می گویی پاسخ می دهد چهل شب اینجا آمدم و حاجتم برنیامد می گوید فرض کن من امام چه حاجت داری گوید می خواهم بپرسم که از علائم ظهور و وقت ظهور چون فساد و ظلم زیاد شده می فرمایند ظهوری نیست مگر بعد از ریاست سید ابوالقاسم خوئی بحوزه علمیه نجف می پرسد از تحصیل در نجف یا قم، می فرمایند با پدرت مخالفت مکن و در قم تحصیل کن گوید قصد تزویج دارم می فرمایند تو بزودی به

ایران می‌روی و دو زن می‌گیری ناگاه غایب می‌شوند.

بخش ۴۴ زیارت حضرت مهدی علیه السلام

بدانکه زیارت آن بزرگوار سه نوع است یکی هر زمان در هر جا که بخواهی آن حضرت علیه السلام را زیارت کنی می‌توانی چه در شهر یا بیابان و در منزل و یا جای دیگر این زیارت را که از ناحیه مقدسه تویع بیرون شده بخوان معروفست به زیارت آل یاسین چنانکه در احتجاج طبرسی ج ۲، ص ۳۱۵ از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری نقل شده گوید از ناحیه مقدسه بیرون شده بعد از جواب مسائلی که از آن حضرت سؤال شده بود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِأَمْرِهِ تَعْقِلُونَ حِكْمَةً بِالْغَةِ فَمَا تُغْنِي النَّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

زمانیکه خواستید بوسیله ما بسوی خدا و بما توجه کنید پس بگوئید چنانچه خدای تعالی فرمود السَّلَامُ عَلَيَّ آلِ يَسَّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ الرَّاحِمِينَ آداب الزیارة صفحه ۲۹ تا رحم‌الراحمین و از جمله زیارات آن حضرت صلوات است که در واقع دعا محسوب می‌شود زیارت عام که استغاثه است (در بخش ۴۴ می‌خوانید) ۱۰۲ بجا ۹۶

نجم ۳۳۴) در کلم طیب سید علیخان آورده این استغاثه‌ایست بسوی صاحب‌الزمان صلوات‌الله‌علیه هر جا که باشی دو رکعت نماز با حمد و هر سوره‌ایکه خواستی بخوان رو بقبله زیر آسمان بایست و بگو سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلُ (آداب‌الزیارة صفحه ۹۵ و در معراج‌المومن صفحه ۳۵۵ بخوانید ۱۰۲ بجا ۹۷)

نوع دوم یکی مختص روز جمعه چون روز جمعه روز حضرت صاحب‌الامر است و به نام آنجناب می‌باشد و همان روزی است که در آن ظهور خواهد کرد زیارت می‌شود پس گویا همه مهمان آن حضرت هستیم بگو سَلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ الْمُتَهْتِدُونَ وَ يُفْرَجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُهْتَدِبُ الْخَائِفُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ النَّاصِحُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النِّجَاةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ السَّلَامَ عَلَيْكَ عَجَّلَ اللَّهُ لَكَ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَظُهُورِ الْأَمْرِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ أَنَا مَوْلَاكَ عَارِفٌ بِأَوْلِيكَ وَآخِرِيكَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِكَ وَبِأَهْلِ بَيْتِكَ وَأَسْتَظِرُّ ظُهُورَكَ وَظُهُورَ الْحَقِّ عَلَى يَدَيْكَ وَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ يُجْعَلَنِي مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لَكَ وَالتَّابِعِينَ وَالتَّاصِرِينَ لَكَ عَلَى أَعْدَائِكَ وَالمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْكَ فِي جُمْلَةِ أَوْلِيَائِكَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ بَيْتِكَ هَذَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهُوَ يَوْمُكَ الْمَتَوَقَّعُ فِيهِ ظُهُورُكَ وَالفَرَجُ فِيهِ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَى يَدَيْكَ وَقَتْلُ الكَافِرِينَ بِسَيْفِكَ وَأَنَا يَا مَوْلَايَ فِيهِ ضَيْفُكَ وَجَارُكَ وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ كَرِيمٌ مِنْ أَوْلَادِ الكِرَامِ وَمَأْمُورٌ بِالصِّيَافَةِ وَالإِجَارَةِ فَاضْفِنِي وَأَجِرْنِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ (۱۰۲ بجا ۲۱۵)

بیعت را تجدید کند و زیارت نماید

و دیگری هر صبح آن حضرت را با این زیارت زیارت کند و تجدید عهد نماید

سید رضی رحمه الله علیه این زیارت را ذکر نموده که بآن هر صبح بخواند

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا حَيْثُمْ وَ مَيْتِهِمْ وَ عَن وَالِدِيَّ وَ عَنِّي مِنَ الصَّلَوَاتِ وَ التَّحِيَّاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَ مَدَادِ كَلِمَاتِهِ وَ مُنْتَهَى رِضَاهُ وَ عَدَدُ مَا أَحْصَاهُ كِتَابُهُ وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُّ لَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً فِي رَقَبَتِي اللَّهُمَّ كَمَا شَرَّفْتَنِي بِهَذَا التَّشْرِيفِ وَ فَضَّلْتَنِي بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ وَ خَصَصْتَنِي بِهَذِهِ النِّعْمَةِ فَصَلِّ عَلَيَّ مَوْلَايَ وَ سَيِّدِي صَاحِبَ الزَّمَانِ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَشْيَاعِهِ وَ الذَّابِّينَ عَنْهُ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَائِعًا غَيْرَ مُكْرِهٍ فِي الصِّفِّ الَّذِي نَعَتَّ أَهْلَهُ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتُ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانُ مَرْصُوصٍ عَلَيَّ طَاعَتِكَ وَ طَاعَةَ رَسُولِكَ وَ إِلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اللَّهُمَّ هَذِهِ بَيْعَةٌ لَهُ فِي عُنُقِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ دَسْتِ رَاسْتِ رَا بَعْنَوَانِ بِيَعْتِ بَدَسْتِ

چپ زند (۱۰۲ بجا ۱۱۰)

هر که چهل روز بخواند از یاوران شود

در مصباح الزاهر سید بن طاوس) از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد هر که چهل صبح این عهد را بخواند از یاوران قائم ما باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدا او را از قبر بیرون آورد که در خدمت آن حضرت باشد و حق تعالی به هر کلمه

هزار حسنه او را کرامت کند و هزار گناه از او محو کند و اول آن عهد اینست **اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْكَرْبِيِّ الرَّفِيعِ** هر صبح به امام زمانش سلام دهد در آداب الزیارة صفحه ۶۶ بخوانید ما زیارت آن حضرت را در صفحه ۲۵۸ معراج المومنین نوشتیم و در هر زیارت ائمه اطهار آن حضرت را زیارت کند مخصوصاً روز جمعه که حضرت زیارت مخصوصی دارد (۱۰۲ مجار ۱۱۱ بلد ۵۹)

نوع سوم زیارت سرمن رای

از زیارات صاحب الامر صلوات الله علیه زیارت سرداب مقدس در سرمن رای می باشد که حرم و خانه شخصی پدر بزرگوار حضرت و جدش بوده و بسیار با عظمت است که سه امام در آن می زیسته با چند خاتون و پس از اذن دخول بر در می ایستی و می خوانی **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ** (مفاتیح صفحه ۵۲۶ چون مفصل است و در کتب دعا یاد شده خودداری شد

سَلَامٌ عَلَى السَّيِّدِ الْمُرْتَضَى	سَلَامٌ عَلَى الْمُصْطَفَى الْمُجْتَبَى
مَنْ اخْتَارَهَا اللَّهُ خَيْرَ النِّسَاءِ	سَلَامٌ عَلَى بَيْتِنَا فَاطِمَةَ
عَلَى الْحَسَنِ الْأَلْمَعَى الرِّضَا	سَلَامٌ مِنَ الْمَسْكَ انْفَاسَهُ
شَهِيدِ بَرَى جِسْمَهُ كَرْبَلَا	سَلَامٌ عَلَى الْأَذْرَعَى الْحَسَنِ
عَلَى بَنِ الْحَسَنِ الْمُجْتَبَى	سَلَامٌ عَلَى سَيِّدِ الْعَابِدِينَ
سَلَامٌ عَلَى الصَّادِقِ الْمُقْتَدَى	سَلَامٌ عَلَى الْبَاقِرِ الْمُهْتَدَى
رَضِيَ السَّجَايَا إِمَامِ التَّقَى	سَلَامٌ عَلَى الْكَظَمِ الْمَمْتَحِنِ
عَلَى الرِّضَا سَيِّدِ الْأَصْفَا	سَلَامٌ عَلَى الثَّامِنِ الْمُؤْتَمِنِ
مُحَمَّدِ الطَّيِّبِ الْمُرْتَجَى	سَلَامٌ عَلَى الْمُتَّقَى التَّقَى
عَلَى الْمَكْرَمِ هَادِي الْوَرَايِ	سَلَامٌ عَلَى اللَّارِبِحِيِّ النَّقِيِّ
إِمَامِ يَجْهَزُ جَيْشَ الصَّفَا	سَلَامٌ عَلَى السَّيِّدِ الْعَسْكَرِيِّ
أَبِي الْقَاسِمِ الْغَرَمِ نُورِ الْهَدَى	سَلَامٌ عَلَى الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ
يُنْجِيهِ مِنْ سَيْفِهِ الْمُنْتَضَى	سَيَطْلَعُ كَالشَّمْسِ فِي غَاسِقِ
كَمَا مَلَّتْ جُورَ وَاهِلِ الْهَوَى	تَرَى يَعْلاَ الْأَرْضِ مِنْ عَدْلِهِ
وَإِنْصَارَهُ مَا تَدُومُ السَّمَاءُ	سَلَامٌ عَلَيْهِ وَآبَائِهِ
وَ دَوْلَتَنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ يَظْهَرُ	لِكُلِّ إِنْسَانٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا

بخش ۴۵ نماز حضرت صاحب الامر

از ناحیه مقدسه صاحب الامر عجل الله فرجه بیرون شد که هر کس را بسوی خدا حاجتی باشد بعد از نصف شب جمعه غسل کند دو رکعت نماز کند در رکعت اول حمد را تا ایاک نعبد بخواند بعد ایاک نعبد و ایاک نستعین را صد بار بگوید و حمد را تمام کند و سوره توحید را بخواند بعد برکوع رود ذکر رکوع را سبحان ربی العظیم بحمد هفت بار گوید و در سجده نیز ذکر سجود را سبحان ربی الاعلی و بحمد هفت بار گوید و رکعت دوم را مثل رکعت بجا آورد و بعد از سلام این دعا را بخواند خداوند حاجت او را روا کند مگر قطع صلۀ رحم باشد:

اللَّهُمَّ إِنِّي اطعُكَ فَالْمَحْمُودَةُ لَكَ وَإِنْ عصيتُكَ فَالْحُجَّةُ لَكَ مِنْكَ الرُّوحُ وَمِنْكَ الْفَرْجُ سُبْحَانَ مَنْ أَنْعَمَ وَشَكَرَ سُبْحَانَ مَنْ قَدَّرَ وَغَفَرَ اللَّهُمَّ إِن كُنْتَ عصيتُكَ فَإِنِّي قَدْ اطعُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْإِيمَانُ بِكَ لَمْ أَتَّخِذْكَ وُلْدًا وَلَمْ أَدْعُ لَكَ شَرِيكًا مَّا مِنْكَ بِهِ عَلِيٌّ لَأَمَّا مِنِّي بِهِ عَلَيْكَ وَقَدْ عصيتُكَ يَا إِلَهِي عَلِيٌّ غَيْرُ وَجْهِ الْمَكَابِرَةِ وَلَا الْخُرُوجِ عَنْ عِبُودِيَّتِكَ وَلَا الْجُحُودِ لِرُبُوبِيَّتِكَ وَلَكِنْ اطعْتُ هَوَايَ وَأَزَلَنِي الشَّيْطَانُ فَلَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَالْبَيَانُ فَإِنْ تَعَذَّبَنِي فَبِدُنُوبِي غَيْرِ ظَالِمٍ لِي وَإِنْ تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي فَإِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ وَتَايِكَ نَفْسٌ يَا كَرِيمُ گوید بعد بخواند یا ایمنای من کُلِّ شَیْءٍ وَكُلِّ شَیْءٍ مِنْكَ خَائِفٌ حَذِرًا سَأَلْتُكَ بِأَمْنِكَ مِنْ كَلِّ شَیْءٍ وَخَوْفِ كَلِّ شَیْءٍ مِنْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعْطِيَنِي أَمَانًا لِنَفْسِي وَأَهْلِي وَوَلَدِي وَسَائِرِ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَخَافُ وَلَا أَحْذِرُ مِنْ شَیْءٍ أَبَدًا إِنَّكَ عَلَيَّ كَلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ يَا كَافِيَّ إِبْرَاهِيمَ نَمْرُودَ وَيَا كَافِيَّ مُوسَى فِرْعَوْنَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُكْفِيَنِي شَرَّ فَلَانِ بْنِ فَلَانٍ نَامِ ظَالِمٍ وَپَدْرِ او را ببرد و از خدا بخواهد که شر او را بردارد حق تعالی انشاءالله کفایت می کند و هیچ مومن و مومنه ای این نماز و دعا را با خلوص نخواند مگر اینکه درهای آسمان برای برآمدن حاجات او گشوده گردد و در همان شب و همان وقت انشاءالله دعایش متسجاب گردد. (مؤلف تجربه کرده

بخش ۴۶ ایامیکه به امام زمان تعلق دارد

سید بن طاووس در جمال الاسبوع گفته ابن بابویه از صغریبن ابی دلف روایت کرده که چون متوکل حضرت امام علی النقی علیه السلام را در سرمن رای طلبید روزی بخدمت حضرت رفتم تا احوالی بپرسم او را نزد زراقی صاحب دیدم محبوس بود زراقی گفت چه کار داری گفتم بدیدن تو آمده‌ام گفت ساعتی بنشین صحبت بمیان آمد تا مردم متفرق شدند باز پرسید برای چه آمده‌ئی همان جواب را دادم گفت گویا آمده‌ئی از مولایت خبر بگیری من از ترس گفتم مولای من خلیفه (متوکل) است گفت ساکت شو مولای تو حق است و من نیز اعتقاد ترا دارم گفتم الحمدلله گفت می‌خواهی نزد او بروی گفتم بلی گفت قدری بنشین تا صاحب البرید از نزد او بیرون آید تا مامور پست بیرون آمد آنگاه پسرکی را مامور کرد تا مرا خدمت حضرت بردند **چون خدمت حضرت رسیدم دیدم بر روی حصیری نشسته و در برابرش قبری کنده‌اند پس سلام کردم حضرت جواب دادند فرمود بنشین و فرمود برای چه آمده‌ئی** گفتم آمده‌ام از احوال شما خبری بگیرم چون نظرم بقبر افتاد گریستم فرمود گریه مکن که این وقت از اینها آسیبی بمن نمی‌رسید گفتم الحمدلله گفتم ای سید من حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که معنی آن را نمی‌فهمم فرمود آن چیست گفتم

لَا تُعَادُوا الْأَيَّامَ فَتُعَادِيكُمْ، روزگار را دشمن ندارید که با شما دشمنی می‌کند فرمود مرا از ایام ما هستیم تا زمانی که آسمانها و زمین برپاست شنبه نام رسول خدا است یکشنبه امیرالمؤمنین **دوشنبه** حسن و حسین علیهما السلام و سه شنبه علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام اند و چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی علیهم السلام اند و پنجشنبه فرزندانم حسن و جمعه فرزندانم است و بسوی او اهل حق جمع می‌شوند پس با ایشان در دنیا دشمنی نکنید که با شما در آخرت دشمنی نکنند پس فرمود وداع کن و بیرون رو که بر تو ایمن نیستم می‌ترسم آزاری بتو رسد (پس تا اینجا معلوم شد که روز جمعه روز امام

زمانست

روزهای سال و شهور

جمعه و عاشورا و هر روز از زرد شدن آفتاب تا غروب و عصر دوشنبه و عصر پنجشنبه و روز نیمه شعبان و روز نوروز و از شبها هر سه شب قدر بسبب نزول روح القدس بزمین و ملائکه روز عید غدیر

تشریح در تفسیر علی بن ابراهیم بچند سند معتبر از حضرت باقر و صادق و کاظم علیهم السلام در تفسیر **فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ** آمده (در آن هر امر حکیم جدا شود) هر امری را خداوند از حق و باطل آنچه در این سال خواهد پیش اندازد یا تاخیر از اجلها و ازراق و بلاها و اعراض و امراض آنها را به رسول خدا صلی الله علیه و آله می دهند و رسول خدا به امیرالمومنین و آن حضرت به ائمه اطهار هر یک بدیگری تا بحضرت صاحب الزمان می دهد و شرط می کند بمشیت خدا در تقدیم و تاخیر (پس سزاوار است که مومنین در سه شب قدر بشفاعت حضرت مهدی هر چه می خواهند از خدا بگیرند زیرا ملائکه دسته دسته به آن حضرت سلام می دهند

تائید مطلب سید علی بن عبدالحمید در شرح مصباح آورده فرموده شب پنجشنبه بیست و سوم رمضان ۷۸۸ در مسجد کوفه با جماعتی معتکف بودیم پس از نماز شروع کردیم به هزار بار سوره قدر را خواندن بعد از فراغ قدری خوابیدیم در بین چرت دیدیم گویا درهائی از آسمان باز شد و از آن هیبت های نیکو بیرون آمدند و به من می گفتند ملازم ائمه اطهار باش و سعادت را دریاب

تذکر روز جمعه از چند جهت متعلق به آن حضرتست ولادت حضرت در جمعه بود و ظهورش در جمعه و فرج مومنین در جمعه و در زیارت مولا آمده **هَذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَهُوَ يَوْمُكَ الْمَتَوَقَّعُ فِيهِ ظُهُورُكَ** و آن روزیست که در آن ظهور تو را متوقع هستیم و بهترین اعمال در آن صلواتست **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ** از صد بار کمتر نباشد و بنده گویم چون حضرت بقیه الله صاحب الزمان است زمان و اوقات همه به او تعلق دارد

جریان ظهور در عاشورا

نجم (۳۳۹) ابو حمزه گوید بحضرت باقر علیه السلام گفتم یا بن رسول الله آیا شما همه قائم بحق نیستید فرمود بلی گفتم چرا قائم علیه السلام را قائم گویند فرمود چون جدم حسین علیه السلام کشته شد ملائکه بسوی خدا ناله کردند گفتند الهنا و سیدنا آیا انتقام

نمی‌کشی از کسیکه بکشد برگزیده‌ی ترا و پسر و پسر برگزیده‌ی ترا خداوند وحی به ایشان وحی فرستاد آرام گیرید ای فرشتگانم بعزت و جلالم قسم البته از ایشان انتقام می‌کشم بعد از چند از زمانی آنگاه ائمه را از فرزندان حسین ظاهر نمود ملائکه دیدند یکی از آنان قائم است و نماز می‌کند خداوند عزوجل فرمود به این قائم انتقام می‌کشم

ظهور حضرت در روز غدیر

حضرت صادق علیه السلام فرمود شنبه برای ما و یکشنبه برای شیعیان ما و دوشنبه برای اعدای ما و سه‌شنبه برای بنی‌امیه و چهارشنبه روز خوردن دوامت و پنجشنبه حوائج برآورده شود و جمعه برای تنظیف و بکار بردن عطر و او عید مسلمین است و او از فطر واضحی افضل است و روز غدیر بهترین عید است و آن هیجدهم ذیحجه و در روز جمعه بود و قائم ما اهل بیت روز جمعه خروج می‌کند **مَوْلَفٌ گوید** پس در این ایام دعوات مرا بحوانید و حضرت را زیارت کنید و از خداوند قیام حضرت را بخواهید و حضرت را زیارت کنید

بخش ۴۷ عرض حال خود را به امام نویسد

از وظائف منتظرین آنست در گرفتاریهای سخت با نامه عرض حال خود را به ولی عصر بنویسید و آن را در آب جاری اندازند و با امیدواری منتظر پاسخ و نتیجه باشند. میرزا محمدحسین نایینی گوید برادرم میرزا محمد سعید را سنه ۱۲۸۵ درد پائی با ورم گرفت که از راه رفتن ماند میرزا احمد طبیب را آوردند کجی پا را برطرف کرد بعد از چند روزی ماده‌ها متفرق و بین زانو و کتف را گرفت زخمها منفجر و تا یکسال چرک می‌آمد و مداوا اثر نداشت و او را به دوش می‌کشیدند و مزاجش نیز بهم خورد و مشت استخوانی مانده تا آنکه آقا یوسف جراح پیدا شد گفت فلان مبلغ می‌گیرم مداوا می‌کنم از گفته‌اش معلوم شد که معالجه نمی‌شده دانی داشتم میرزا ابوطالب که با تقوی بود و برای مردم نامه به امام زمان می‌نوشت و اثر می‌کرد پدرم از او خواهش کرد تا نامه‌ئی برای برادرم به امام زمان نویسد روز جمعه نامه را نوشته

مادرم آن را با برادرم بردند بر سر چاهی که نزدیک قریه بود سخت گریستند و آن را در چاه افکندند بعد از چند روز در خواب دیدم سه سوار با شمائلی که هرقلی گفته بود از صحرا رو به خانه ما می آیند من از واقعه اسماعیل که تازه شنیده بودم بیادم آمد

امام را شناخت

ملفت شدم که سوار جلوی صاحب الامر است و برای شفای برادرم آمده و او پشت افتاده بود حضرت نزدیک آمده با نیزه ای که در دست داشت در جانی از بدن او نهاد فرمود برخیز که خالویت از سفر آمده چنین فهمیدم که مژده است از آن حضرت زیرا خالویم در سفر بود و ما بر او خائف بودیم برادرم به عجله برخاست به طرف در خانه پیشواز رفت بیدار شدم دیدم هوا قدری روشن است بر سر برادرم رفتم به او گفتم برخیز که صاحب الامر ترا شفا داد مادرم تغییر کرد که چرا او را بیدار کردی نمی دانی او از درد خواب نکرده گفتم حجة الله او را شفا داده چون قدری راه رفت خود را سالم دید پس قضیه در قریه منتشر شد و همه خویشان و آشنایان جمع شدند و او را می خواستند ببینند زیرا باور نمی کردند و من خواب را نقل می کردم و خوشحال بودم که او را بشفا بشارت داده بودم و بعد از چند روز هم خالویم وارد شد.

نتیجه نامه به امام زمان

سید محمد جبل عاملی بواسطه ظلم دستگاه که او را می خواستند جلب کنند با دست خالی فرار کرده با زحمت زیاد خود را به نجف رسانیده در راه عجائبها دید و در حجره صحن جا گرفته با نهایت سختی گذرانید و به اوراد و ادعیه مشغول و بنا نهاد چهل روز با امام زمان نامه نویسد و سی و هشت روز از خلق نهان نامه از دروازه رو به دریا آورد و به آب افکند گوید روزی با سینه تنگ بر می گشتم کسی با چفیه و عقاب به من رسید و سلام کرد با افسردگی جوابی دادم زیرا میل سخن با کسی نداشتم قدری با من آمده به لهجه جبل عاملی فرمود سید محمد چه مطلب داری که سی و هشت روز است قبل از طلوع تا فلان مکان از دریا بیرون می آئی و نامه را در آب می اندازی گمان می کنی امامت از حاجت تو مطلع نیست سید محمد گفت من تعجب کردم که کسی از کار من اطلاع ندارد و با این لباس در اینجا کسی را ندیدم با خود احتمال صاحب الامر را دادم و با خود گفتم با مصافحه از لطافت دست آن جناب را در می یابم دستها را جلو بردم آن حضرت نیز دو دست مبارک را جلو آورد

یقین به حصول نعمت کردم خواستم دست حضرت را ببوسم کسی را ندیدم.

دستور نامه به امام زمان

از ائمه دین روایت شده اگر کسی را به خدا حاجتی باشد این جور نویسد به ضریح یکی از ائمه نهد یا در کل پاک نهد در آبجاری یا چاه عمیق افکند امید است به

حضرت صاحب الامر برسد انشاءالله (۱۰۳ بحا ۲۳۴)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَتَبْتُ يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ مُسْتَغِيثًا وَ
شَكْوَتًا مَا نَزَلَ بِي مُسْتَجِيرًا بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ بَكَتُ مِنْ أَمْرِ قَدَدَ هَمْنِي وَأَشْغَلَ قَلْبِي
وَاطَالَ فِكْرِي وَسَلَبَنِي بَعْضَ لَبِّي وَغَيْرَ خَطِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ عِنْدِي أَسْلَمَنِي عِنْدَ تَخِيلِ
وَرُودِهِ الْخَلِيلِ وَتَبَّرَأَ مِنِّي عِنْدَ تَرَائِي إِقْبَالِهِ إِلَيَّ الْحَمِيمِ وَعَجَزَتْ عَن دِفَاعِهِ
حِيلَتِي وَخَانَتْنِي فِي تَحْمَلِهِ صَبْرِي وَقُوَّتِي فَلَجَاتُ فِيهِ إِلَيْكَ وَتَوَكَّلْتُ فِي الْمَسْئَلَةِ
لِلَّهِ جَلَّ ثَنَاهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْكَ فِي دِفَاعِهِ عَنِّي عِلْمًا بِمَكَانِكَ مِنَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَلِيَّ التَّدْبِيرِ وَمَا لِيكَ الْأُمُورَ وَإِثْقَابِكَ الْأُمُورَ بِالمُسَارَعَةِ فِي الشَّفَاعَةِ إِلَيْهِ جَلَّ ثَنَاهُ
فِي أَمْرِي مُتَيَقِّنًا لِإِجَابَتِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِيَّاكَ بِإِعْطَاءِ سُؤْلِي وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ
جَدِيرٌ بِتَحْقِيقِ ظَنِّي وَتَصَدِيقِ أَمَلِي فِي أَمْرِ كَذَا فِي أَيْنِجَا مَطْلَب رَا ذَكَرْ كَنْد

فِيمَا لِطَاقَةِ لِي بِحَمَلِهِ وَلَا صَبْرِي عَلَيْهِ وَإِنْ كُنْتُ مُسْتَحِقًّا لَهُ وَإِلِضَافِهِ بِصَبْحِ
أَفْعَالِي وَتَفْرِيطِي فِي الْوَأَجِبَاتِ الَّتِي فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ فَأَغْنِنِي يَا مَوْلَايَ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ عِنْدَ الْكَلْفِ وَقَدِّمِ الْمَسْئَلَةَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَمْرِي قَبْلَ حُلُولِ
التَّلَفِ وَشِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ فِيكَ وَقَبْلَ تَشَدُّبِ النِّعْمَةِ عَنِّي فِيكَ بِسَطَبِ النِّعْمَةِ عَلَيَّ وَ
أَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِي نَصْرًا عَزِيزًا وَفَتْحًا قَرِيبًا فِيهِ بُلُوغُ الْأَمَالِ وَخَيْرُ الْمَبَادِي وَ
خَوَاتِيمُ الْأَعْمَالِ وَالْأَمْنُ مِنَ الْمَخَافِ كِلْهَا فِي كُلِّ حَالٍ إِنَّهُ جَلَّ ثَنَاهُ لِمَا يَشَاءُ
قَدِيرٌ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فِي الْمَبْدِئِ وَالْمَعَادِ وَتَيْكِهِ بِخَوَاهِدِ

این نامه را در آب یا چاه یا ضریح اندازد به یکی از وکلاء آن حضرت محمد بن
عثمان یا حسین بن روح توجه کند و یکی را ندا کند بگوید یا فلان بن فلان سلام الله
عليك اشهد ان وفاتك في سبيل الله فانت حي عند الله مرزوق وقد خاطبتك
في حياتك التي لك عند الله عز وجل وهديه رقتي وحاجتي الي مولينا عليه
السلام فسلمها عليه وانت الثقة الامين بعد نامه را در آب افکند و در خیال چنان
گذراند که آن عریضه را بوی تسلیم می کند و او می پذیرد انشاءالله حاجتش روا

می شود.

تجربه در اثر نامه

مؤلف گوید یکی از اهل منبر از حقیر نسخه از مصلح حقیقی جهان را گرفت فردای آن روز صبح نزد بنده آمد گفت قصه شگفتی از این کتاب دارم دیشب آن را مطالعه می‌کردم ساعت هشت با تلفن همسایه مرا طلبید دیدم از قوچان پسر می‌گوید من گرفتارم فردا با سندی و صد هزار تومان خودت را به قوچان برسان من مبهوت شدم ناگاه توجه کردم که نامه به حضرت صاحب‌الامر بنویسم فوراً قلم را برداشته نامه نوشتم که فردا ببرم میان ضریح حضرت رضا افکنم اشکم ریخت ساعت یک بعد از نصف شب تلفن همسایه صدا کرد مرا طلبید پسر می‌گوید بابا کار من همین امشب از غیب اصلاح شد گفتم امام زمان کار ترا اصلاح کرد.

عرض اعمال بامام

۲ م ل ۳۳۳) شیخ طوسی بسند معتبر از جناب ابوالقاسم حسین بن روح نایب سوم روایت کرده که اصحاب ما در تفویض و غیر آن اختلاف کردند پس نزد ابی طاهر بن بلال در زمان استقامتش (پیش از آنکه مذهب باطله را بگیرد) رفتم اختلاف را به او فهماندم گفت مهلتم بده چند روز او را مهلت دادم و به نزدش برگشتم حدیثی به اسناد خود از امام صادق بیرون آورد که فرمود هرگاه خداوند امری را اراده کند آن را بر رسول خدا ﷺ عرضه می‌دارد آنگاه بر امیرالمومنین و یک از ائمه علیهم السلام تا بامام زمان آنگاه بسوی دنیا بیرون می‌آید و چون ملائکه بخواهند عملی را بسوی خدا بالا برند بر صاحب‌الزمان عرضه می‌شود آنگاه بر یک از ائمه تا رسول خدا پس بر خداوند عزوجل بقدر به هم زدن چشمی بی‌نیاز نیستند.

ابو حمزه از امام هفتم روایت کرده که فرمود نیست ملکی که خداوند او را به زمین فرستد به جهت امری مگر آنکه بامام علیهم السلام آغاز می‌کند پس آن را بر آن جناب معروض می‌دارد همانا محل تردد ملائکه از جانب خداوند صاحب این امر است.

حضرت پاسخ نامه‌ها را می‌دهد

۲ نوری ۲۶۴) آقا میرزا ابراهیم شیرازی حایری نقل کردند حاجات مهمی در شیراز به من رخداد که فکرم حیران و سینه‌ام تنگ شد یکی از آنها زیارت مولا ابی عبدالله بود فرجی جز توسل به ساحت قدس امام زمان ندیدم پس حوائج خود را در عریضه نوشتم از شهر نزدیک غروب مخفی بیرون شدم به استخر رسیده ایستادم نوایرا صدا زدم یا ابوالقاسم الحسین بن روح و آنچه دستور رسیده است به او گفتم از

سلام و خواهش دادن رقعہ را به امام زمان و آن را در آن استخر افکندم برگشتم هیچکس سرکارم بجز خدا آگاه نشد از دروازه دیگر غروب داخل شهر شدم و به خانه آمدم و به کسی خبر ندادم چون صبح شد بسوی استادم رفتم که قرآن می خواندم و جمعی گرد او بودند چون مجلس منظم شد ناگاہ دیدم سیدی بزرگوار به لباس خدام حرم حسینی داخل شد سلام کرد نزدیک شیخ نشست و کسی او را نمی شناخت و بعد از آن هم کسی او را در شهر ندید.

از مکنون خاطر خبر داد

در این میان به من التفات کرد و مرا بنام صدا زد و گفت ای فلانی **إِنَّ رُقْعَتَكَ قَدْ سَلَّمْتُ إِلَى مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَوَصَلْتُ إِلَيْهِ رُقْعَةً** تو را به مولانا صاحب الزمان تسلیم کردم و به او رساندم من مبهوت شدم و دیگران معنی سخنش را شناختند جمعی از کشف مطلب پرسیدند گفت در طیف شب گذشته جماعتی زیاد دیدم دور سلمان محمدی ایستاده و نزد او نامه های زیاد است مشغول دیدن آنها است چون مرا دید صدا زد گفت به سوی فلانی رو و مرا به نام و لقب اسم برد به او بگو این رقعہ تو است و دستش را بلند کرد دیدم نامه مهر زده و البته آن به صاحب الزمان رسیده و مهر خورده دانستم هر کس بسوی او برود نامه اش را مهر می زند و آنکه ناامید است نامه اش رد می شود چنان که عدہ حاضر بودند و از صدق خوابش پرسیدند قضیه را گفتم و قسم خوردم که به هیچکس بر آن گاہ نبوده مرا به رسیدن حوائج بشارت دادند و همانطور شد که دیدم و پس از بشارت مدتی نگذشت که به کربلا هجرت کردم که اکنون مجاورم و غیر آن هر چه در رقعہ نوشته بودم و ضامن شده بودم بجا آوردم **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ**

پاسخ نامه را کامل دادند

در تحفة المجالس از سعد بن عبدالله روایت می کند که وقتی عریضه به خدمت ولی عصر در غیبت صغری نوشتم و از برای زندانی که داستم طلب دعا کردم که در حبس پسر عبدالعزیز بود و برای کنیزی که وضع حملش نزدیک بود دعا خواستم توقیع از ناحیه برآیم بیرون آمد که محبوس را حق تعالی سبحانه نجات می دهد و درباره کنیز هر چه خدا خواهد همان می شود پس زندانی بزودی خلاص شد و کنیز در وقت حمل وفات نمود (معلوم می شود امام با اراده الهی عمل می کند

نامه دیگر

ابوجعفر روایت می‌کند که دو مقصود داشتم و عریضه جهت حصول آن بخدمت ولی عصر علیه السلام نوشتم و خواستم مدعای سوم را بنویسم بخاطرم رسید شاید حضرت را خوش نیاید پس بهمان دو مدعا که نوشته بودم اکتفا کردم چون نامه حضرت برایم صادر شد دیدم به حصول آن دو مدعای اول بشارت داده‌اند و آن دیگری را که نوشته بودم حضرت آن را نیز ذکر کرده و بشارت داده بودند که عنقریب حاصل و میسر خواهد شد.

رفع گرفتاری سر لشکر با توّسل

شاید سنه ۱۳۹۰ هجری بوده سرلشکری نزد یکی از علماء مشهد می‌رسد و ضمن عرض ارادت و اظهار محبت به آل پیغمبر گوید من متصدی انبار اسلحه خراسانم یک ماه قبل متوجه شدم که پنج قبضه اسلحه از انبار سرقت شده و چند روز دیگر هم بنا است بازرسان از مرکز سرکشی کنند و قطعاً پس از بازجوئی با نبودن اسلحه یا مرا اعدام یا به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم می‌گردانند لذا چند شب بعد از خدمت می‌رفتم پشت سرباز خانه دره کوهی بود میان آن دره تا صبح گریه می‌کردم و به امام عصر عجل الله تعالی فرجه استغاثه می‌نمودم تا اینکه شبی از بس گریه کردم دری گشوده ندیدم با عصبانیت و چشم گریان صدا زدم **یا فاطمة الزهراء** پسرت بدادم نمی‌رسد گوش به حرف من نمی‌دهد شاید به حرف تو گوش دهد بایشان بفرما بداد من بیچاره برسد و جانم را حفظ کند و آن شب را به خانه نیامدم روی ماسه‌های دره کوه خوابیدم در عالم خواب حضرت زهرا علیها السلام را دیدم فرمود به فرزندم گفتم کار ترا اصلاح کند در خیابان تهران سرنبشی قهوه خانه کوچکی است به آنجا مراجعه کن.

راهنمایی حضرت زهرا علیها السلام

از خواب بیدار شده اول صبح زود خود را به درب قهوه‌خانه رساندم دیدم قهوه خانه بسیار کوچکی است پیرمردی کتری روی چراغ گذارده و چای چراغی درست کرده به مردم می‌دهد وضع او را که دیدم خجالت کشیدم خود را معرفی کنم بعد از ساعتی در کنار خیابان ایستادم ناچار نزدیک رفته باو سلام کردم گفتم من فلان شخص نام دارم این روزها کسی از من سراغ نگرفته فرمود چرا امروز دو روز است سید جوانی می‌آید و سراغ شما را می‌گیرد امروز تا کنون نیامده احتمال می‌دهم

امروز هم به سراغ شما آید من از خوشحالی می خواستم جان بدهم تا ظهر در قهوه‌خانه نشستم خبری نشد به قلبم خطور کرد آقا مأمور است بداد تو برسد لکن میل ندارد صورت ترا به بیند و تو جمال او را زیارت کنی از قهوه‌خانه بیرون آمدم و کاغذی گرفته با چشم گریان نوشتم.

فریاد رسیدن امام زمان

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا حُجَّةَ بَنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ يَا بَابِي أَنْتَ وَأُمِّي وَنَفْسِي
لَكَ الْفِدَاءُ أُغْنِنِي وَفَرِّجْ كُرْبِي بِحَقِّ أُمَّكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ

نامه را در پاکت نهادم و به آن شخص قهوه‌چی دادم گفتم اگر آن آقا آمد این پاکت را حضورشان بده و جواب آن را بگیر تا من برگردم و از قهوه‌خانه بیرون شدم خواستم به حرم مشرف شوم دیدم حالی ندارم لذا با خود گفتم روبروی قهوه‌خانه می ایستم نگاه به قهوه‌خانه می‌کنم اگر آقا آمد جمال او را زیارت نمایم اما هر چه ایستادم کسی را ندیدم که به سمت قهوه‌خانه برود تا پس از یک ساعت باز درب قهوه‌خانه آمدم و از آقا سراغ گرفتم آن مرد گفت همین ساعت آمدند سراغ شما را گرفتند من کاغذ شما را به ایشان دادم چیزی نوشته پس دادند.

امضاء حضرت مهدی

پاکت را گرفته روی چشم نهاده باز کردم دیدم زیر نامه نوشته پنج قبضه اسلحه مسروقه شما در پارچه فلان رنگ پیچیده‌اند و آخر همان دره که شبها گریه می‌کردی کنار فلان سنگ در زیر شن و ماسه پنهان کرده‌اند و چون شبها آنجا می‌رفتی نتوانسته‌اند ببرند ولکن امشب اگر خود را نرسانی و آنها را بر نداری قصد دارند به هر وسیله باشد ببرند و امضاء نمود **المهدی المنتظر** کاغذ را بوسیدم در جیب گذاشته به هر وسیله بود نزدیک عصر خود را بدره کوه رسانیدم کنار همان سنگ اسلحه‌ها را از زیر ماسه بیرون و بردم تحویل دادم و جان مرا حضرت خرید و از آن روز تصمیم گرفتم هر چه بتوانم به تقوی و عبادت بکوشم تا شاید به زیارت جمال دل آرای آن جناب نائل شوم ولی صد افسوس که هنوز به این سعادت عظمی موفق نشده‌ام.

بخش ۴۸ صلوات امام زمان

یکی صلواتی است که حضرت صاحب الامر علیه السلام به ابوالحسن ضرابی اصفهانی تعلیم نمودند چنانکه در صفحه ۷۹ ختوم و اذکار ج ۱ آمده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ فَرَمُوْدٌ گویا شما خدای عزوجل را امر می کنید که بر آنها صلوات بفرستد گفتیم پس چه جور بگوئیم فرمود می گوئید اَللّٰهُمَّ سَامِعُكَ الْمَسْمُوْكَاتِ وَ دَاخِي الْمَدْحُوْا تِ وَ خَالِقُ الْاَرْضِ وَ السَّمٰوٰتِ اَخَذْتَ عَلَيْنَا عَهْدَكَ وَ اعْتَرَفْنَا بِنَبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ اَقْرَرْنَا بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَمِعْنَا وَ اطَعْنَا وَ اَمَرْتَنَا بِالصَّلٰوةِ عَلَيْهِمْ فَعَلِمْنَا اَنَّ ذٰلِكَ حَقٌّ فَاتَّبَعْنَاهُ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَشْهَدُكَ وَ اَشْهَدُ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ الثَّمَانِيَةَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ وَ الْاَرْبَعَةَ الْاَمَلٰكِ خَزَنَةَ عِلْمِكَ اَنَّ فَرَضَ صَلَاتِيْ لِرُوْحِكَ وَ نَوَافِيْ وَ زَكَوَاتِيْ وَ مَا طَابَ لِيْ مِنْ قَوْلٍ وَ عَمَلٍ عِنْدَكَ فَعَلِي مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَسْئَلُكَ اَللّٰهُمَّ اَنْ تُوَصِّلَنِيْهِمْ وَ تُقَرِّبَنِيْ بِهَمَّ لَدَيْكَ كَمَا اَمَرْتَنِيْ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَ اَشْهَدُكَ اِنِّيْ مُسْلِمٌ لَهُ وَ لِاَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ غَيْرِ مُسْتَكْبِفٍ وَ لَا مُسْتَكْبَرٍ فَرَزْنَا بِصَلَوَاتِكَ وَ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِكَ اِنَّهُ فِي وَعْدِكَ وَ قَوْلِكَ «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَحِيْمًا تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ اَعَدَّ لَهُمْ اَجْرًا عَظِيْمًا (احزاب ۴۳) فَارْزُقْنَا بِتَحِيَّتِكَ وَ سَلَامِكَ وَ اَمْنِنَا عَلَيْنَا بِاَجْرِ كَرِيْمٍ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ اَخْصِنَا مِنْ مُحَمَّدٍ بِاَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ اِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ زَكَاةٌ بِصَلَوَاتِهِ وَ صَلَوَاتِ اَهْلِيْبَيْتِهِ وَ اجْعَلْ مَا اَتَيْنَا مِنْ عِلْمِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ مَسْتَقْرًا عِنْدَكَ مَشْفُوْعًا مُسْتُوْدَعًا يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

و دیگر صلوات بر آن حضرت است

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَلِّ عَلٰی وَلِيِّ الْحَسَنِ وَ وَصِيِّهِ وَ وَاْرِثِهِ الْقَائِمِ بِاَمْرِكَ وَ الْغَائِبِ فِي خَلْقِكَ وَ الْمُنْتَظَرِ لِذَنْبِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ قَرِّبْ بَعْدَهُ وَ اَنْجِزْ وَعْدَهُ وَ اَوْفِ عَهْدَهُ وَ اَكْشِفْ عَنْ بَاسِهِ حِجَابَ الْعَيْبَةِ وَ اَظْهَرِ بِظُهُورِهِ صَحَائِفَ الْمِحْنَةِ وَ قَدِّمْ اِمَامَهُ الرَّعْبَ وَ ثَبِّتْ بِهِ الْقَلْبَ وَ اِقِمْ بِهِ الْحَرْبَ وَ اَيِّدْهُ بِجُنْدٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِيْنَ وَ سَلِّطْهُ عَلٰی اَعْدَاءِ دِيْنِكَ اَجْمَعِيْنَ وَ اَلْهَمَّهُ اَنْ لَا يَدْعَ مِنْهُمْ زَكَاةً اِلَّا هَدَّهٗ وَ لَا هَامًا اِلَّا قَدَّهٗ وَ لَا كَيْدًا اِلَّا رَدَّهٗ وَ لَا فَاْسِقًا اِلَّا حَدَّهٗ وَ لَا فِرْعَوْنَ اِلَّا

اهلكه ولا يستر الا هتكه ولا علما الا نكسه ولا سلطانا الا كسبه ولا رمحا الا قصفه
 ولا مطردا الا خرقة ولا جندا الا فرقه ولا منبرا الا احرقه ولا سيفا الا كسره ولا
 صنما الا رضة ولا دما الا اراقه ولا جورا الا اباده ولا حصنا الا هدمه ولا بابا الا
 ردمه ولا قصرا الا خربه ولا مسكنا الا فتنه ولا سهلا الا او طئه ولا جبلا الا صعده
 ولا كنزا الا اخرجه برحمتك يا ارحم الراحمين

بخش ۴۹ دعوات بقیة الله ﷺ

دعوات حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه بسیار است و از جهت محتوا در
 اوج معانی قرار گرفته و تعمیم دارد و خواسته‌های بشر را تامین می‌کند مشتاقین
 خوبست مداومت نمایند ما بچند دعا اکتفا کردیم

۱۳ بحا (۱۱۴۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود گویا قائم را می‌بینم که بر اسب سیاهی
 که میان پیشانیش از سفیدی می‌درخشد سوار است و از وادی السلام بطرف خندق
 مسجد سهله می‌رود و این دعا را می‌خواند

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَصِدْقًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَبُّدًا وَرِقًّا اللَّهُمَّ
 مَعْرُكِلْ مُؤْمِنٌ وَحِيدٌ وَمُدْبِلْ كُلِّ جَبَّارٍ عِنْدَ أَنْتَ كُنْفِي حِينَ تَعَيَّنِي الْمَدَاهِبُ وَ
 تَضِيقُ عَلَيَّ الْأَرْضَ بِمَا رَحِبَتْ اللَّهُمَّ خَلَقْتَنِي وَكُنْتُ غَنِيًّا عَنْ خَلْقِي وَلَوْلَا نَصْرُكَ
 إِيَّايَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ يَا مُنْشِئَ الرَّحْمَةِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَمُخْرِجَ الْبَرَكَاتِ مِنْ
 مَعَادِنِهَا يَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِشُمُوحِ الرَّفْعَةِ فَأَوْلِيَانَهُ بَعْرَهُ يَتَعَزَّزُونَ يَا مَنْ وَضَعْتَ لَهُ
 الْمُلُوكُ نِيرَ الْمَدْلَةِ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ فَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ خَائِفُونَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي
 فَطَرْتَ بِهِ خَلْقَكَ فَكُلِّ لَهُ مُدْعِنُونَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ
 أَنْ تُنْجِزَ لِي أَمْرِي وَتُعَجِّلَ لِي فِي الْفُرْجِ وَتَكْفِينِي وَتُعَافِينِي وَتَقْضِيَ حَوَائِجِي
 السَّاعَةَ السَّاعَةَ اللَّيْلَةَ اللَّيْلَةَ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

سند و شرح حرز یمانی

مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه نقل کرده که به خط پدر مرحوم
 مجلسی در پشت دعای معروف به حرز یمانی نوشته بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَعِتْرَتِهِ الطَّاهِرِينَ
 و بعد سید نجیب حبیب زبده السادات و نقبای کرام محمد هاشم از من خواست

حرز یمانی را که بمولایم امیرالمومنین علیه السلام منسوبست به او اجازه دهم و اجازه دادم که این دعا به اسناد من از سید عابد زاهد امیر اسحق استرآبادی که در کربلا کنار قبر سیدالشهداء علیه السلام مدفونست و او از مولایم خلیفه حضرت صاحب الزمان علیه السلام نقل می کند که حکایتش این است.

اصل حکایت ملاقات او

نقل نمود من در راه مکه از قافله عقب ماندم از تشنگی از حیات مایوس شدم به پشت رو بقبله خوابیدم و مشغول شهادتین شدم ناگاه دیدم مولای عالمیان حضرت صاحب الزمان بالای سرم ایستاده اند و به من فرمود ای اسحق برخیز من برخاستم حضرت به من آب دادند و بر اسب عقب خود سوار نمود و روانه شدیم و من بخواندن حرز یمانی مشغول شدم دیدم آن حضرت اشتباهات مرا می فرمود و اصلاح می کرد تا تمام شد ناگاه به ابطح (مکه) رسیدیم حضرت فرمود آمد و غایب شد بعد از نه روز قافله به مکه رسید در مکه شهرت یافت که من باطی الارض به مکه آمده ام خودم را از آنها پنهان می کردم.

مؤلف گوید این دعا را با اعتصاماتش مشروح در ختوم و اذکار جلد یک صفحه ۳۶۰ مسطور است در صفحه ۳۳۲ دعای آنحضرت گذشت

۳- دعای کسب توفیق را همیشه بخوانید

کفعمی در مصباح آورده که این دعای حضرت مهدی علیه السلام می باشد و بنده گویم این دعا جامع خواسته های مومن است چون طلب توفیق برای تمام کارها است و خوبست ترک نشود حتی در دعای دست (جلد ۳۴۹)

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ صِدْقَ النِّيَّةِ وَ عِرْفَانَ الْحُرْمَةِ وَ
 اَكْرَمَنَا بِالْهُدَى وَ الْاِسْتِقَامَةِ وَ سَدِّدْ اِسْتِنَانَنَا بِالصَّوَابِ وَ الْحِكْمَةِ وَ اَمْلَأْ قُلُوبَنَا بِالْعِلْمِ وَ
 الْمَعْرِفَةِ وَ طَهِّرْ بَطُونَنَا مِنَ الْحَرَامِ وَ الشُّبْهَةِ وَ اكْفُفْ اَيْدِيَنَا عَنِ الظُّلْمِ وَ السَّرِقَةِ وَ
 اغْضُضْ اَبْصَارَنَا عَنِ الْفُجُورِ وَ الْخِيَانَةِ وَ اسْدُدْ اَسْمَاعَنَا عَنِ اللَّغْوِ وَ الْعَبَثِ وَ تَفَضَّلْ
 عَلَيَّ عُلَمَانِنَا بِالزُّهْدِ وَ النَّصِيحَةِ وَ عَلَيَّ الْمُتَعَلِّمِينَ بِالْجَهْدِ وَ الرَّغْبَةِ وَ عَلَيَّ
 الْمُسْتَمِعِينَ بِالْاِتِّبَاعِ وَ الْمَوْعِظَةَ وَ عَلَيَّ مَرْضَى الْمُسْلِمِينَ بِالسِّفَاءِ وَ الرَّاحَةِ وَ عَلَيَّ
 مَوْتَاهُمْ بِالرَّافَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ عَلَيَّ مَسَاحِينَا بِالْوَقَارِ وَ السَّكِينَةِ وَ عَلَيَّ الشَّبَابِ بِالْاِنَابَةِ وَ
 التَّوْبَةِ وَ عَلَيَّ النِّسَاءِ بِالْحَيَاءِ وَ الْعِفَّةِ وَ عَلَيَّ الْاَغْنِيَاءِ بِالتَّوَاضُعِ وَ السَّعَةِ وَ عَلَيَّ الْفُقَرَاءِ
 بِالصَّبْرِ وَ الْقَنَاعَةِ وَ عَلَيَّ الْغُرَاةِ بِالنُّصْرِ وَ الْعَلْبَةِ وَ عَلَيَّ الْاَسْرَاءِ بِالْخُلَاصِ وَ الرَّاحَةِ وَ

عَلَى الْأَمْرَاءِ بِالْعَدْلِ وَالشَّفَقَةِ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ بِالْإِنصَافِ وَحُسْنِ السَّيْرِ وَبَارِكْ
لِلْحُجَّاجِ وَالزَّوَّارِ فِي الزَّادِ وَالنَّفَقَةِ وَأَقِصْ مَا أَوْجِبْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ
بِفَضْلِكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

۴- دعای فرج را بخواند که حضرت بحسن مبغل در کاظمین تاکید کردند در
بخش ۲۶ قصه ۴۲ یاد شده است.

۵- در مجمع الدعوات نوشته این دعای صاحب الامر علیه السلام است
إِلَهِي بِحَقِّ مَنْ نَاجَاكَ وَبِحَقِّ مَنْ دَعَاكَ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَفَضَّلْ عَلَيَّ فَقَرَاءِ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالْغِنَاءِ وَالثَّرْوَةِ وَعَلَى مَرْضَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالشِّفَاءِ
وَالصَّحَّةِ وَعَلَى أَحْيَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِاللُّطْفِ وَالْكَرَمِ وَعَلَى أَمْوَاتِ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ وَعَلَى غُرَبَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالرَّدِّ
إِلَى أَوْطَانِهِمْ صَالِحِينَ

۶- دعا برای شیعیان یا نُورَ النُّورِ یا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ یا بَاعِثَ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَصَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ لِي وَ لِشِيعَتِي مِنْ كُلِّ ضَيْقٍ فَرَجًا وَمِنْ كُلِّ هَمٍّ
مَخْرَجًا وَأَوْسِعْ لَنَا الْمَنْهَجَ وَأَطْلِقْ لَنَا مِنْ عِنْدِكَ وَأَفْعَلْ بِنَا مَا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا كَرِيمُ

۷- تعلیم دعا با نماز بشیخ نعمانی

در ریاض العلماء در حالات شیخ ابن جو نعمانی می نویسد که او بیدار حضرت
بقیه الله علیه السلام رسیده فرموده پس از توسلات زیاد چون توفیق دیدار یافتم گفتم ای
مولای من برای شما مقامی در نعمانیه (بین بغداد و واسطه) است و مقامی در حله
(نزدیک نجف) شما چه وقت در نعمانیه هستید و چه وقت در حله؟ فرمود شب و
روز سه شنبه در نعمانیه و شب و روز جمعه در حله می باشم ولی اهل حله به آداب
مقام من عمل نمی کنند و اگر کسی به آداب مقام من عمل کند و دوازده بار به من و
ائمه صلوات بفرستد و سلام کند و دو رکعت نماز بخواند و در نماز با خدا مناجات
کند خدای تعالی آنچه خواهد به او عطا فرماید، گفتم ای مولای من چگونه با خدای

تعالی در نماز مناجات کنم فرمود بگو

اللَّهُمَّ قَدْ أَخَذَ التَّأْدِيبُ مِنِّي حَتَّى مَسَّنِيَ الضُّرُّ أَنْتَ أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَإِنْ
كَانَ مَا اقْتَرَفْتُهُ مِنَ الذُّنُوبِ اسْتَحَقُّ بِهِ أَضْعَافَ أَضْعَافِ مَا أَدْبَتَنِي بِهِ وَأَنْتَ حَلِيمٌ
ذُو أَنَاةٍ تَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ حَتَّى يُسْبِقَ عَفْوُكَ وَرَحْمَتُكَ عَذَابَكَ.

سه مرتبه این دعا را برای من خواندند و من حفظ کردم

مؤلف گوید ممکن است اینها خاص مقام باشد ولی قریبه‌الی الله می‌شود همه جاخوانده و جای مناجات در جای دعای دست است و یا در سجده بعد از نماز از آن جمله دعای ندبه است که چهار عید جمعه و غدیر و قربان و فطر خوانده می‌شود.

این دعا را حضرت بدر مائده تعلیم نمود

نجم (۱۹۴) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ رَبِّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مَدَدًا رَّوْحَانِیًّا تُقْوِیْ بِهٖ قُوٰی الْكَلْبِیَّةِ وَالْجُرْیَّةِ حَتّٰی اَقْهَرُ بِمَبَادِیْ نَفْسِیْ كُلَّ نَفْسٍ قَاهِرَةٍ فَتَنْقِیْضُ لِیْ اِشَارَةَ دَقَائِقِهَا اِنْقِیَاضًا تُسْقِطُ بِهٖ قُوَاهَا حَتّٰی لَا یَبْقٰی فِی الْكُوْنِ ذُوْرُوْجٍ اِلَّا وَ نَارُ قَهْرِیْ قَدْ اَحْرَقَتْ ظُهُوْرَهٗ یَا سَدِیْدُ یَا سَدِیْدُ یَا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِیْدِ یَا قَهَّارَ اَسْئَلُكَ بِمَا اَوْ دَعْتَهُ عِزْرَ اٰیْلِیْ مِنْ اَسْمَائِكَ الْقَهْرِیَّةِ فَاَنْفَعَلْتَ لَهٗ النَّفُوْسَ بِالْقَهْرِ اَنْ تُوَدِّعَنِیْ هٰذَا السِّرَّ فِیْ هٰذِهِ السَّاعَةِ حَتّٰی اَلِیْنِ بِهٖ كُلُّ صَعْبٍ وَاذَّلَ بِهٖ كُلُّ مَنِیْعٍ بِقُوَّتِكَ یَا ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِیْنِ سَهٗ بَار صَبْحٍ و سَهٗ بَار شَبِّ و اِگَر کَار سَخْت بَاشَد بَعْد اَز دَعَا سِی بَار بَگُوَیْد یَا رَحْمٰن یَا رَحِیْم الرَّاحْمِیْنَ اَسْئَلُكَ بِمَا جَرَتْ بِهٖ الْمَقَالِیْدُ شَرْح مَفْصَلٍ دَر خْتُوْم اذْکَارِج ۱ ص ۲۷۱

۹- این دعا را از امام زمان شنید

در زبدة التالیف (ج ۷، ص ۱۴۷) حجة الاسلام سید علی موسوی از سید بن طاوس رضوان الله علیه می‌نویسد در شهر سامرا در سرداب حرم مطهر وارد شدم در آنجا کلماتی شنیدم از حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه می‌فرمود:

اَللّٰهُمَّ اِنْ شِيعَتْنَا خَلِقُوا مِنْ فَاضِلِّ طَيْبَتِنَا وَعَجِنُوا بِمَاءٍ وَا لَا يَتَنَا اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُمْ مِنْ الدُّنُوْبِ مَا فَعَلُوْهُ اِتْكَالًا عَلٰی حُبْنَا وَا لَا تَوَاخِذْهُمْ بِمَا اجْتَرَحُوْا مِنْ السَّيِّئَاتِ اِكْرَامًا لَنَا وَا لَا تَقَاصِصْهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَقَابِلَ اَعْدَائِنَا وَا اِنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُمْ فَثَقِّلْهَا بِفَاضِلِّ حَسَنَاتِنَا.

بار خدایا شیعیان ما از زیادی گل ما پدید شدند و به آب ولایت ما معجون گردیدند بار خدایا برای آنان از گناهان بیامرزش آنچه کردند بجهت تکیه کردن بر محبت ما و آنان را مؤاخذه مکن به آنچه از بدیها دچار شدند بجهت گرامی داشتن برای ما و روز قیامت در مقابل دشمنان ما تقاص مکن و اگر ترازوهایشان سبک شد آنها را بزایدی حسنات ما سنگین نمادهم دعای ندبه را که از آن بزرگوار است بخواند و چندین دعا در معجزات و کسانیکه حضرت را دیدند یاد شده (۱۰۲ بحا^{۱۴}

بخش ۵۰ توقیعات ناحیه مقدسه

اموریکه به امر ناحیه مقدسه (ازدربار مهدی) صادر شده توقیع نامند که آنها مؤکداً باید اجرا شود زیرا به خط مبارک یداللهی تحریر شده به چند توقیع قناعت می‌کنیم اول آنکه رفع شبهه کردند از کسانیکه مدعی بابیت بودند

شیخ الطائفه در کتاب غیبت می‌نویسد جمعی از علماء از ابوالحسن بن احمد بن داود قمی برایم نقل کردند که گفت به خط احمد بن ابراهیم نوبختی و املاء ابوالقاسم حسین بن روح (نایب سوم مهدی) در پشت نامه‌ای مشتمل بر جواب مسائل اهل قم (که از حسین بن روح پرسیده بودند آیا این جوابها از وجود اقدس امام زمانست یا از محمد بن علی شلمغانی؟ زیرا او گفته بود جواب مسائل رامن داده‌ام) نوشته بود

بسم الله الرحمن الرحيم ما از نامه شما واقف شدیم و از مضمون آن اطلاع یافتیم تمام جوابها از ما است و آن مخذول ضال مضل معروف به عزاقری لعنة الله علیه در یک حرف آن دخالت ندارد سابقاً نیز جوابهایی بوسیله احمد بن بلال و افرادی مانند او بشما می‌رسید بدانید که آنها و این مرد ملعون (شلمغانی) همه از اسلام برگشته و مرتد شده‌اند خدا آنها را لعنت کند و مورد خشم خود قرار دهد و آگاه باش آنچه سابق بوسیله آنها رسید ضرر نداشت و جوابها درست بود (۱۲۴۳)

توقیع در جواب اهل قوم

ابوعامری گوید پس ابوغانم قزوینی و جمعی از شیعیان درباره فرزند امام حسن عسکری علیه السلام گفتگو کردند و پسر ابی غانم معتقد بود حضرت اولادی ندارد نامه در این باره به ناحیه فرستادند و نوشته بودند ما بر این موضوع بحث داریم به خط مبارک حضرت صادر شد.

بسم الله الرحمن الرحيم خدا ما و شما را از فتنه‌ها نگهدارد و بما و شما روح یقین بخشد و از سوء عاقبت باز دارد خبر تردیدیکه گروهی از شما در امر دین نموده‌اید و شک و تحیری که درباره صاحب الامر خود بدل آنها راه یافته به من رسیده ما از این موضوع بخاطر شما غمگین شدیم نه بخاطر خودمان و درباره شما ناراحت شدیم نه در باره خودمان زیرا خدا با ما است و جز به خدا به هیچ کس نیاز نداریم و حق باماست و بنابراین کسیکه از اطاعت ما سرباز می‌زند ما را بوحشت

نمی‌اندازد ما اثر صنع خدائیم و مردم بطفیل وجود ما موجود شده‌اند.

ای مردم چرا دچار تردید گشته و در حال تحیر مطلب را بر خود مشتبه می‌سازید آیا نشنیده‌اید که خدا می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** ای گرویدگان خدا را اطاعت کنید و رسول و اولی الامر از خودتان را اطاعت کنید

نمی‌دانید در اخبار رسیده که برای ائمه گذشته و آینده شما حوادثی رخ می‌دهد آیا ندیده‌اید که خداوند از زمان حضرت آدم تا زمان امام حسن عسکری علیه السلام سنگرهای برای شما قرار داده که به آنها پناه برید و علائمی مقرر داشته تا بوسیله آن هدایت شوید بطوریکه هر گاه یکی از آن علامتها پنهان شود علامت دیگر ظاهر می‌گردد و هر وقت ستاره غروب کند ستاره دیگری می‌درخشد.

آیا وقتیکه امام حسن عسکری علیه السلام رحلت فرمود گمان کردید خداوند دین خود را باطل کرد و رشته میان خود و بندگانش را برید؟ نه چنین است و تا روز رستاخیز و ظهور امر خدا که مردم او را نمی‌خواهند هم چنین نخواهد بود. امام گذشته با سعادت رحلت نمود و همچون پدران بزرگوارش از دست مردم رفت وصیت و علم و فرزند و جانشین او در میان ما است و جز ظالمان گنهکار کسی راجع به منصب و مقام امامت وی با ما نزاع ندارد و جز کافر منکر کسی ادعای این منصب بزرگ را نمی‌کند. اگر ملاحظه مغلوب شدن امر خدا و آشکار گشتن سر الهی نبود چنان حق ما برای شما ظاهر می‌گردید که عقلهاتان حیران گردد و تردیدتان برطرف شود ولی آنچه خداوند خواسته و هر چه در لوح محفوظ مرقومست تحقق خواهد یافت.

پس شما هم از خدا بترسید و تسلیم ما شوید و کارها را بما واگذارید همه گونه خیر و خوبی از ما به مردم می‌رسد آنچه بر شما پوشیده است برای اطلاع از آن اصرار نکنید و به چپ و راست میل نکنید مقصد خود را با دوستی ما براساس راهیکه روشن است به طرف ما قرار دهید من آنچه لازمه نصیحت بود به شما گفتم خداوند بر من و شما گواه است و اگر به شما محبت نداشتیم و صلاح شما را نمی‌دیدم و بخاطر ترحم و شفقت بر شما نبود گفتگوی با شما را ترک می‌کردم... و

صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا

پاسخ مسائل اسحق بن یعقوب

در احتجاج طبرسی از شیخ کلینی و او از اسحق بن یعقوب نقل کرده گوید من از

محمد بن عثمان (نایب دوم امام) خواهش کردم نامه مرا که مشتمل بر پاره‌ای از مسائل مشکله است بناحیه مقدسه تقدیم کند (بعد از اینکه قبول و تقدیم کرد) توقیعی بدین مضمون بخط مولا صاحب الزمان علیه السلام بافتخارم صادر گردید.

خداوند ترا هدایت کند و بر اعتقاد حق ثابت دارد اما اینکه پرسیده‌ایکه بعضی از افراد خاندان ما (سادات) و عموزادگان ما منکر وجود من هستند بدانکه بین خداوند و هیچکس خویشی نیست هر کس منکر وجودش باشد از من نیست راهیکه او می‌رود راه پسر نوح است و راهیکه عمویم جعفر و اولاد او نسبت به من پیش گرفته‌اند راه برادران یوسف است.

اما فجاج (آبجو) نوشیدنش حرام است ولی نوشیدن شلماب اشکالی ندارد و ما اموالی که شما بما می‌رسانید ما آن را برای پاک شدن شما از گناهان قبول می‌کنیم بنابراین هر کس می‌خواهد بما برساند و هر کس نمی‌خواهد قطع کند آنچه خداوند بما داده از آنچه شما می‌دهید بهتر است.

و اما ظهور فرج بسته به اراده خدا است آنانکه وقت آن را معین می‌کنند دروغگو هستند و اما کسیکه عقیده دارد حسین علیه السلام کشته نشده عقیده وی کفر و تکذیب حقیقت است و ضلالت و گمراهی می‌باشد.

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ

و اما حوادثی که برای شما پیش می‌آید (جهت دانستن حکم آن) بر او یان حدیث ما (مجتهد اعلم حی اتقی و اعدل) رجوع کنید زیرا آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدایم بر آنان

و اما محمد بن عثمان عمری که خداوند از وی و پیش از او از پدرش خوشنود گردد مورد وثوق من و نوشته او نوشته من است **و اما محمد بن علی بن مهزیار** اهوازی خداوند بزودی دل او را اصلاح می‌گرداند و از وی شک را برطرف می‌سازد **و اما آن مالی** را که برای ما فرستاده‌ئی نمی‌تواند مورد قبول ما واقع شود. مگر اینکه از حرام پاک شود پول زن خواننده هم حرام است.

و اما محمد بن شاذان بن نعیم او مردی از دوستان ما اهل بیت است و اما ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اجدع او و اصحابش همه ملعونند و تو با آنهایکه عقیده اینان را دارند نشست و برخواست مکن زیرا من از آنها بیزارم و پدران من هم

از آنها بیزار بوده‌اند

و اما کسانی که اموال ما را می‌گیرند اگر چیزی از آن را برای خود حلال بدانند و بخورند مثال این است که آتش خورده‌اند **و اما** خمس برای شیعیان ما مباح است و برای ایشان تا هنگام ظهور ما حلال گشته تا بواسطه آن ولادتشان پاک باشد و پلید نشوند.

و اما مردمی که از فرستادن آن اموال بنزد ما پشیمان شدند و در دین خدا شک کردند هر کس بخواهد آنچه را به ما داده بوی پس می‌دهیم و ما احتیاجی به بخشش مردی که در باره ما شک دارند نداریم.

و اما علت غیبتی که واقع شد خداوند می‌فرماید یا ایها الذین آمنوا لاتسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسوکم (ای گروهی که از چیزهایی نپرسید که اگر برایتان آشکار شود شما را بد می‌آید) سؤال مکنید هر یک از پدران من در زمان خود بیعت سلطان طاغی زمان خود را به گردن گرفت ولی من زمانیکه ظهور می‌کنم بیعت هیچیک از طاغیان روزگار بگردن ندارم.

و اما کیفیت انتفاعی که مردم در غیبت من می‌برند مانند انتفاع از آفتاب پنهان در ابرها است من امان مردم روی زمین همانطوریکه ستارگان امان اهل آسمان‌اند پس درهای سؤال را از چیزهایی که مورد لزوم نیست به بندید و خود را برای دانستن چیزهایی که از شما نخواستند بمشقت نیندازید برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید زیرا دعا در تعجیل خود فرج است **وَالسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اسْحَقُ بْنُ یَعْقُوبَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى**

جواب مسائل محمد بن جعفر اسدی

ابوالحسن محمد بن جعفر گوید مسائلی را از صاحب الامر علیه السلام پرسیدم جواب آنها را محمد بن عثمان برایم فرستاد نوشته بود آنچه از نماز خواندن وقت زدن آفتاب و غروب پرسیدی چنان باشد که می‌گویند شمس بین دو شاخ شیطان سر می‌زند و غروب می‌کند هیچ کاری چون نماز بینی شیطان را بخاک نمی‌مالد پس نماز بخوان بینی شیطان را بخاک بمال و اما پرسیده‌ئی ملکی که در ناحیه شما وقف است اگر صاحبش به آن محتاج شد می‌تواند در آن تصرف کند یا نه؟ جواب اینست که اگر آن ملک وقف شده هنوز تسلیم متولی نشده صاحب ملک اختیار دارد که امضاء خود را پس گرفته و آن را باطل و تملک کند ولی اگر تسلیم متولی وقف شده صاحب

ملک نمی تواند در آن تصرف نماید خواه به آن محتاج باشد یا از آن بی نیاز باشد.
و اما اینکه پرسیدی ای کسانی در اموال ما که در دست آنهاست بدون اجازه ما تصرف می کنند و استفاده آن را برای خود حلال دانند، هر کس این کار را بکند ملعونست و ما روز قیامت از وی بازخواست می کنیم.

پیغمبر ﷺ فرمود هر کس آنچه را که پیش عترت من حرامست حلال بداند بر زبان هر پیغمبری ملعونست پس هر کس حق ما را تزییع کند از جمله ستمگران محسوبست و مشمول لعنت پروردگار خواهد بود چنانکه خداوند فرمود **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ**

و اما اینکه پرسیده ای شخصی نماز می گذارد و آتش و تصویر (عکس) و چراغ (روشن) مقابل وی باشد آیا نمازش صحیح است یا نه؟ و مردم پیش از تو در این خصوص اختلاف داشته اند جواب اینست که اگر نماز گذار از اولاد بت پرستان و آتش پرستان نباشد جایز است ولی اگر از اولاد بت پرستان و آتش پرستان باشد جایز نیست او بروی آنها نماز کند (زیرا آنها بیاد عقائد پدران می افتند و شرک می شود).

و اما اینکه پرسیدی املاکی در ناحیه شما وقف ما شده آیا جائز است کسی آن را آباد کند بعد از سر مخارجی که برداشته بقیه مداخل آن را بناحیه ما بفرستد و این کار بحساب ثواب و تقرب بسوی ما محتمل شود؟ جواب اینست که هیچکس حق ندارد در مال کسی بدون اجازه صاحبش تصرف کند پس چگونه جایز است در مال ما تصرف بکند؟ هر کس بدون اجازه ما این کار را بکند؟ هر کس بدون اجازه ما این کار را بکند آنچه را که بر وی حرام بوده حلال دانسته و هر کس بدون اجازه چیزی از اموال ما را بخورد مثل اینست که آتش در دل خود نهاده است و عنقریب به آتش جهنم درافتد.

و اما اینکه پرسیده راهگذری از جنب درختان میوه داری وقف ما شده می گذرد و از میوه آن می خورد آیا برایش حلالست یا نه؟ جواب اینست که خوردن آن برای رهگذر حلال و بردن با خود حرام می باشد

مؤلف گوید توقیعات زیاد است کتاب گنجایش ندارد منجمله توقیعی است به علی بن محمد سمیری که دلیل بر قطع نیابت خاصه است در بخش ۱۲ گذشت و راجع بفتوای شیخ مفید در بخش ۱۱ علل غیبت گذشت

در مرثیه شیخ مفید فرمودند

قاضی نورالله در مجالس المومنین گفته‌اند که این چند بیت به حضرت صاحب الامر علیه السلام منسوبست که در مرثیه شیخ مفید گفته‌اند و در قبر او نوشته دیده‌اند

لَا صَوْتٌ النَّاعِي بِفَقْدِكَ إِنَّهُ
 أَنْكُنْتَ قَدْ غُيِّبَتْ فِي جَدِّهِ النَّثْرَى
 وَالْقَائِمِ الْمَهْدِي يُفْرَجُ كُلَّمَا
 يَوْمٌ عَلَى آلِ الرَّسُولِ عَظِيمٌ
 فَالْعِلْمُ وَالتَّوْحِيدُ فِيكَ مُقِيمٌ
 تَسَلَّيْتُ عَلَيْهِ مِنَ الدَّرُوسِ عُلُومٌ

بخش ۱۵ بعد از امام عصر چه خواهد شد

۱۳ بحار (۱۲۳۸) صدوق در کمال‌الدین از ابوبصیر روایت کرده که گفت به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم یا بن رسول‌الله از پدرت شنیدم می‌فرمود بعد از قائم دوازده مهدی خواهد بود حضرت فرمود پدرم فرمود دوازده مهدی و نفر مرد دوازده امام، آنها مردمی از شیعیان ما هستند که مردم را به دوستی ما و شناسائی ما دعوت می‌کنند و حضرت در حدیث دیگر به ابو حمزه شمالی فرمود ما را بعد از قائم علیه السلام یازده مهدی خواهد بود که همه از اولاد حسین علیه السلام می‌باشند (ممکن است یکی از دیگران باشد و در روایت آمده مهدی موعود چهل روز را پیش از قیامت می‌میرد و در آن چهل روز هرج و مرج خواهد شد والله اعلم ولی در حدیث آمده که هر یک از امامان سلطنت خواهند کرد در راهنمای بهشت بحث مفصل صفحه ۱۱۲ شده است.

دولت‌های بعد از مهدی

جابر جعفی گوید شنیدم حضرت باقر علیه السلام می‌فرمود بخدا قسم مردی از ما اهل بیت بعد از مرگش سیصد و نه سال سلطنت می‌کند گفتم او کی خواهد بود؟ فرمود بعد از مرگ قائم است گفتم قائم در عالم خود چقدر می‌ماند؟ فرمود نوزده سال از موقع قیام تا مرگش (باید گفت غیر این سالهای عادیست) گفتم آیا بعد از قائم هرج و مرج می‌شود فرمود آری پنجاه سال آنگاه منتصر بدنیا برای خوانخواهی یارانش بدنیا باز می‌گردد و بی‌دینان را می‌کشد و اسیر می‌کند تا جائیکه گویند اگر این شخص از دودمان پیغمبر بود این همه مردم را نمی‌کشت طبقات مردم از سیاه و سفید چنان دور او اجتماع کنند که از کثرت فشار مردم ناچار بحرم پناه می‌برد و با

شدت گرفتاری از دنیا می رود.

(۱۰۸۹) **جابر جعفی** گوید شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می فرمود به خدا قسم مردی از ما اهل بیت مدت سیصد و نه سال سلطنت خواهد کرد من عرض کردم این در چه وقت خواهد بود؟ فرمود بعد از مردن قائم عرض کردم قائم در روزگار خود چقدر عمر می کند؟ فرمود نوزده سال از روز قیام تا هنگام فوتش.

سلطنت امیرالمومنین علیه السلام

امام سفاح بدینا بر می گردد در حالیکه از فوت امام منتصر خشمناکست پس تمام دشمنان ستمگر را می کشد و تمام زمین را مالک می شود و خداوندگار او را اصلاح می کند و سیصد و نه سال سلطنت می کند.

آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود ای جابر می دانی امام منتصر و سفاح کیستند؟ منتصر حسین علیه السلام و سفاح امیرالمومنین علیه السلام هستند

این هم تأیید مطلب در دوازده مهدی

(۱۲۳۹ بحار) شیخ طوسی از امام صادق از پدرانش از امیرالمومنین علیه السلام روایت نمودند که حضرت فرمود پیغمبر در شب رحلتش به من فرمود یا ابوالحسن صحیفه و دواتی بیاور سپس وصیت خود را املا فرمود تا آنجا که رسید...

یا علی بعد از من دوازده امام خواهد بود و بعد از آنها دوازده مهدی می باشد یا علی تو نخستین آن دوازده امامی سپس یک یک ائمه را نام برد تا اینکه فرمود حسن (عسکری) هم این صحیفه را بفرزندش م ح م د که از آل محمد محفوظ است تسلیم کند این دوازده امام اند بعد از مهدی موعود دوازده مهدی دیگر خواهد بود چون او وفات کند آن را به مهدی اول تسلیم کند که دارای سه نام است یک مثل نام من و یک مانند پدرم عبدالله و احمد و سوم مهدی و او نخستین مومن است.

مؤلف گوید باید دانست که امام مهدی غیر از مهدی است زیرا هر کس هدایت یافته باشد و مومن باشد مهدی است و دیگر آنکه آن دوازده تن نمایندگان امام مهدی باشند تا دنیا از حجت خالی نباشد. و اختلاف عمر امام زمان تاویل دارد

وارث ملک نبوت قائم دین مبین	عاقبت روزی زمین را نور باران می کند
سستی باشد در آن حضرت زهر یک انیا	بر حقیقت بی شهادت حکم فرقان می کند
طول عمرش همچو نوح و در ولادت چون خلیل	خوف و غیبت سنت موسی بن عمران می کند
در وجودش کرده مردم همچو عیسی اختلاف	مثل ایوب در بلاها صبر و شکران می کند

همچو جدش مصطفی ظاهر شود با ذوالفقار
چون خدا خواهد امام عصر گردد آشکار
ناگهان بانگ منادی می رسد از آسمان
گوید ای اهل زمین آمد سمی مصطفی
جبرئیل آید کند بیعت نخستین با امام
سیصد و سیزده نفر آیند از یاران او
ابر رحمت بر سرش صمصام قدرت در برش
آورد از سنگ موسی چشمه ها خوشگوار
کافران را نیست سازد مشرکین را ریشه کن
لشکرش جبرئیل و میکالست و جمعی از ملک
داد مظلومان بگیرد از ستمکاران یقین
تازه گرداند فرائض را و سنت را بپا
مسجد و محرابهای ظلم را سازد خراب
پساک می سازد زمین را از فساد و از گنه
می شود هنگام عدل و وقت تکمیل عقول
این زمین را بعد از آنکه پر شود از ظلم و جور
هر چه باشد در زمین بیرون کند از گنجها
کینه و حرص و حسادت را براندازد ز خلق
معجزات انبیا را می کند ظاهر یقین
دولت حق آشکارا می شود در بر و بحر
منهدم ارکان مسجد را نماید با مقام
دست دزدان حرم را قطع می سازد یقین
انتقام خون مظلومین بگیرد یک بیک
خون شود جاری ز ضرب ذوالفقارش بی دریغ
لیک امروز از برای جد مظلومش حسین
آرزو دارد (مقدم) تا که باشد در رکاب
آنچه گفتم بود اخباری بزرگان گفته اند

نهضتی با مردمان با تیغ بران می کند
جمله اسباب فرج را سهل و آسان می کند
کان ندا اهل جهان را مات و حیران می کند
مهدی موعود عالم را گلستان می کند
در کنار کعبه بیعت را نمایان می کند
اقتداء عیسی به آن ختم امامان می کند
معجز موسی و عیسی و سلیمان می کند
نور و رویش کار مهر و ماه تابان می کند
کاخهای جور را بی ترس ویران می کند
جن و انس و دیو و حیوان را بفرمان می کند
خانه های ظلم را با خاک یکسان می کند
قاضی احکام دین اجراء قرآن می کند
پشت کوفه مسجدی بی مثل بنیان می کند
هر چه از جن و بشر باشد مسلمان می کند
هر یک از یاران او عمر فراوان می کند
پر ز عدل و داد و جور و فضل و احسان می کند
رحمتش را آسمان یکباره جبران می کند
قلبهای مردمان را پر ز ایمان می کند
قدرت حقرا عیان از امر یزدان می کند
آن زمان دنیای دون را رشک رضوان می کند
تا بجای خود برد از امر سبحان می کند
بر فراز کعبه آویزد و اعلان می کند
گریه بر مظلومی شاه شهیدان می کند
خون جدش را طلب از قوم عدوان می کند
می رود در قتلگاهش شور و افغان می کند
با حقیقت جان نثار جان جانان می کند
حق تعالی آنچه می خواهد یقین آن می کند

مردم ز انتظار و نیامد نگار من ای دیده خون ببار بر احوال زار من
یک لحظه انتظار بود سخر ز مرگ اینسان گذشت روز و شب و ذکر یار من

در میلادش گفته

صبحدم پیک مسیحا دم جانان آمد گفت برخیز که آرام دل و جان آمد
سحر از پرده نشینان حریم ملکوت نغمه برخاست که آن خسرو خوبان آمد
دعوی رهبری ای جعفر کذاب خطاست که بصد جلوه برون حجت یزدان آمد

عاشقان را رسد این طرف بشارت ز سرورش

که سحرگاه شب نیمه‌ی شعبان آمد

می‌کند مرغ سحر زمزمه بر شاخه گل که ز نرگس ثمری پاک بدوران آمد
میوه باغ رسالت که بذرات وجود روشنی بخش جو خورشید درخشان آمد
یادگار حسن عسکری پاک سرشت که جهان را کند از عدل گلستان آمد
قائم آل محمد شه اقلیم وجود که به فرماندهی عالم امکان آمد
ای شه منتظر از منتظران چهره مپوش زانکه جانها بلب از محنت هجران آمد
ز جدائی تو ای کوکب صبح امید ای بسا اشک که از دیده بدامان آمد
همه گویند که مفتاح فرج صبر بود صبر نتوان که دگر عمر پایان آمد
خرم آن روز که از کعبه ندا برخیزد که به فرمان خدا صاحب فرمان آمد
از پی تهنیت مقدم گل طبع رسا نغمه پرداز چو مرغان خوش الحان آمد

شیخ بهائی منسوبست

شه من نقاب بگشا ز جمال کبریائی که بتان فرو گذارند اساس خود نمائی
شده انتظارم از حد چه شود که رخ نمائی ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدائی
که غریب شهرم اما به تو دارم آشنائی چه کسم چه کاره‌ام من که رسم بعاشقانت
شرفست آنکه بوسم قدم ملازمانت به کمین استخوانی که همی خورم زخوانت
همه شب نهاده‌ام رو چو سگان بر آستانت که رقیب در نیاید به بهانه‌ی گدائی
چو بنای کار عاشق همه سوز و ساز دیدم ز جهانیان گروهی بره حجاز دیدم
ره عشق را بسیکر بنیاز و ناز دیدم چو بعشق غرق گشتم همه پاک باز دیدم
چو به صومعه رسیدم همه زاهد ریائی دم صبح گشت ما را بفزای باغ مسکین
به خیال آنکه دل خوش شوم از چنین نشیمن که بگفت‌اند لیبی بهزار ناله با من
سروصل گل ندارم ز چه رو روم به گلشن که شنیده‌ام ز گلها همه بوی بیوفائی

در هجران ولی عصر

ای طیب دردمندان خسرو خوبان کجائی
 ظلم و جور و جهل و کین یکباره عالم را گرفته
 دشمنان شاد و عزیزان خوار و قرآن مانده بیکس
 صبح امید محبان از غمت شام سیه شد
 دیده‌ها در انتظارت شد سفید ای نور چشمان
 چون بیائی خاک پایت سورمه‌ی چشمم نمایم
 رفت از کف صبر از دل تاب تا آندم که آید
 تا یکی با هم نشینیم و بگوئیم درد هجران
 عمر کوتاهست و ترسم مرگ آید ناگهانی
 دیده‌ات گریبان شب و روز از مصیبت‌های یحد
 پهلوی زهرا شکست از در علی مظلوم کین شد
 خون جدت ریخت در کرب و بلا با نوجوانان
 تیر کین بدرید حلق اصغر بی شیر مظلوم
 دردها بسیار و ما را نیست درمان ای حیبا
 ای شفا بخش دل مسجروح بیماران کجائی
 ظالمان جولان دهند ای مصلح دوران کجائی
 یا مُعِزَّ الْأَوْلِیَا ای حامی قرآن کجائی
 شمع دل افروز در شام سیه روزان کجائی
 قلبها خون شد ز هجرت ای مه تابان کجائی
 رخ نهم بر مقدمت ای روح بخش جان کجائی
 بوی پیراهن ز مصر ای یوسف کنعان کجائی
 تا یکی ریزیم اشک از دیده گریان کجائی
 جان دهم اما نه بینم روی آن جانان کجائی
 دوستان محزون از آن غم و زغم هجران کجائی
 محسنش در خون طپید زان آتش سوزان کجائی
 طالب خون شهیدان یار مظلومان کجائی
 آل عصمت در طناب فرقه‌ی دونان کجائی
 زان (مقدم) گفت بعضی ای همه درمان کجائی

استغاثه بولی عصر عجل الله فرجه

یا بن الحسن فریاد رس
 ای خسرو والا مکان
 ای یاور غمدیدگان
 ای حامی درماندگان
 بساز آی ای آرام جان
 ای یادگار مصطفی
 ای زاده‌ی خیرالنسا
 دین خدا بی یار شد
 جور و ستم بسیار شد
 ای طالب و مطلوب ما
 ای مهدی محجوب ما
 شرک و ریا و کفر و کین
 گوییم ما در هر نفس
 ای چاره‌ی بیچارگان
 یا بن الحسن فریاد رس
 پشت و پناه بسی کسان
 تو رهبر مائی و بس
 ای نور چشم مرتضی
 شد حق و باطل ملتبس
 قرآن غریب و خوار شد
 احکام دین شد مندرس
 ای مسونس و محبوب ما
 تو بیکسان را داد رس
 جا کرده بر روی زمین

بردار زین ره خار و خس
 دستِ قضا فرمان تو
 دیدار تو ما را هوس
 ما جمله مسکین و گدا
 ما را به لب آمد نفس
 این معز الاولیاء
 ما را رها کن از عس
 بنشسته با آه و فغان
 کی می رسد بانک جرس
 بر لب رسیده جان ما
 رحمی نما ای ملتمس
 خونخواه شاه کربلا
 جز تو نباشد هیچکس
 طی شد به حال انتظار
 بر حال زار ما برس
 از درد هجران خسته حال
 افتاده در کنج قفس
 ای دادرس ای دادرس

ای مسجری احکام دین
 ما ریزه خوارِ خوانِ تو
 جان جهان قربان تو
 تو معدن جود و سخا
 جانها به قربانت بیا
 گوئیم هر صبح و مسا
 شاهها ز مهر و از وفا
 در راه سو پیرو جوان
 آخر امیر کاروان
 ای شافی و درمان ما
 بر ناله و افغان ما
 از آل پاک مصطفی
 آن کشندگان نینوا
 عمری ز هجرت بیقرار
 شاهها بوقت احتضار
 گشته (مقدم) پر ملال
 چون بلبل بشکسته بال
 فریاد رس فریاد رس

در ولادت مهدی موعود

گلشن آل محمد دلکش و زیباستی
 خاکیان را مژده‌ی پاک فرح افزاستی
 آنکه از یمنش همه کون و مکان برپاستی
 کز فروغ چهره‌اش چشم خرد بیناستی
 آستان درگهش روشن تر از سیناستی
 انبیا را هر چه بوده ذات او داراستی
 مظهر لطف خدا مصداق کرمناستی
 کز جمالش حور و غلمان واله و شیداستی
 آیه‌ی قرآن به صوت دلربا خاناستی

باز از فرمان حق دهر کهن برناستی
 قدسیان و عالم هستی شده غرق شعف
 مولد مسعود مهدی گشته‌ای اهل جهان
 قائم آل محمد آمد از عرش برین
 چون تجلی کرد آن نور خد در سامره
 بر خلائق آخرین حجت به عالم پا نهاد
 صاحب دین نیمه شعبان عیان شد در جهان
 صاحب صبر و ظفر آمد همان ماء معین
 چون به دامان گهربار پدر بگرفت جای

همچو احمد رفت در معراج نزد کردگار
گر چه در ابر ستم غایب بود از دیده لیک
جن و انس و وحش و ظیر و جمله خلق جهان
اولیسا در انتظار مقدمش پویند راه
دیده‌ی اهل جهان در انتظارش مانده باز
چون شود ظاهر جهان را پر کند از عدل و داد
بر کند بنیان ظلم و کفر و کین را از جهان
آن همایون فر بود مرآت جمله انبیا

بار دیگر موسم قوسین او ادناستی
روشن از رویش جهان و عالم بالاستی
ریزه خوار از یمن او در عالم معناستی
انتظار دولت او ذکر آمناستی
مهر پاکش نور چشم و قوه‌ی دلهاستی
حال در هجران او عالم پر از غوغاستی
روز ما اکنون ز هجرش چون شب یلداستی
خضم طاغی را (مقدم) بین عجب رسواستی

راز هجران ولی عصر

یا رب شود آنهمة جبین
باز آن نگارِ نازنین
آن حامی قرآن و دین
تا چند از جور ستم
درد و فراق و ذکر او

از چهره بردارد نقاب
بیرون خرامد از حجاب
از ره درآید با شتاب
در پرده باشد آفتاب
از مار بوده صبر و ناب

آتش زده هجران او
بر ما شماتت می‌رسد
از شوق دیدار رخس
آن دلبر رعنائی ما
او منبع فیض و کرم

یکسر به جان شیعیان
هر روز و شب از دشمنان
رفته ز ما تاب و توان
تا کی بود از ما نمان
ما تشنه‌ی یک جرعه آب

تا یوسف گم گشته شد
چون پیر کنعان در رهش
در انتظار مقدمش
این آخر عمرست و ما
بنشسته ما در راه او

در چاه غیبت ناپدید
اندام ما از غم خمید
گردیده چشم ما سفید
گشتیم از خود ناامید
پیوسته با چشم پرآب

عمری به کویش روز و شب

حیران بسر بردیم ما

از خوندل خوردیم ما
از مهر سپردیم ما
یکباره افسردیم ما
گوئیم تا آید جواب

قوتی بجای آب و نان
جان و دل و هستی باو
در پیچ و خمهای رهش
فریاد یابن العسکری

آخر رسیده جان بلب
در آه و ناله روز و شب
همواره در رنج و تعب
دارو و درمان و سبب
یارب همه در اضطراب

از شوق دیدار رخس
گشتیم پیر و ناتوان
طی شد بهار عمر ما
نبود برای درد ما
دل خستگان راه او

مهدی امام منتظر
حق علی خیرالبشر
پروردگارا ده اثر
بر دوستانت کن نظر
در امر حجت کن شتاب

یارب رسان ماء معین
تعجیل کن در امر او
بر ناله‌ی جانسوز ما
از لطفش و احسان و کرم
یارب (مقدم) منتظر

در کنج قفس بر تن او بال و پری نیست
دلسوختن و یار ندیدن تا کی
هجران و فراق او کشیدن تا کی

چون بلبل بشکسته پر و بال (مقدم)
آندر پی دلدار دوییدن تا کی
عمرم سرآمد و ندیدم رویش

رازهای نهفته

از درد بمردیم و ز درمان خبری نیست
بر سوختگان از ره شفقت نظری نیست
فریاد نمودیم و ولی دادگری نیست
بسیار بخواندیم و دعا را اثری نیست
بر غمزدگان غیر غم و چشم تری نیست
بر کوی شهیدان و وفا رهگذری نیست
ما را تو بمطلب برسانی ضرری نیست

یا رب چه شده ناله ما را اثری نیست
عمریست که ما در تعب و سوز و گدازیم
از ظالم و جاهل ستم و رنج کشیدیم
گفتی که بخوانید مرا از ره اخلاص
دل خونشد و خون آتش را دیدله فرو ریخت
ما کشته‌ی عشقیم غمی نیست ولیکن
هر چند شده کرده ما سدّ اجابت

از سوختن خسته دلان یک ثمری نیست
خونخواه شهیدانکه جز او راهبری نیست
ما را بجز او چشم براه دگری نیست

در فراق و درد هجران یار باوفا

بی یار عیش دنیا، هرگز صفا ندارد
داغ و فراق یاران، هرگز شفا ندارد
چشم انتظار مهدی، از غم رها ندارد

سبزی خدرویش، بهتر بُود زیستان
شمس و قمر به نزدش، باشد بمثل استان
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

حیران شدم بمهرش، از مهر او زخم دم
طی شد بهارِ عمرم، هرروز و شب بماتم
چشم انتظار از غم رها ندارد

از غیبتش ز مردم، بس طعنه‌ها شنیدم
خود را زمن نهان کرد دلدار خود ندیدم
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

بر دور کعبه گشتم، از بهر نازنیم
تا در مقام، سودم بر مقدمش جینم
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

از گلشنِ جمالش یک لاله گل بچینم
از معنی کلامش رنگی زَنَم بدینم
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

تو ذات غنی ما همه مسکین و گدائیم
یارب چه شد آن حجت حق مصلح دوران
این آخر عمرست و ندیدیم جمالش

امروز خانه دل، نور و ضیا ندارد
دردا که دردِ هجران، دیگر دوا ندارد
غافل بود کسیکه مه و وفا ندارد

جائیکه یار باشد، آنجا بود گلستان
در محضرش حکیمان، چون کودک دبستان
عالم بدون دلدار، غوث الوری ندارد

دل بسته‌ام بیاری، دلدار اهل عالم
از طول هجر رویش، قلبم بود پرازغم
این بنده‌ی پریشان دیگر قوا ندارد

از هجر یارِ رعنا بس صدمه‌ها کشیدم
در کوه و دشت و صحرا، در جستجو دویدم
سرگشته بیابان، خانه و جا ندارد

رفتم بکعبه حق، تایار خود به بینم
زان چهره درخشان، تا لمعه، به چینم
رفتم به نزد زمزم دیدم نما ندارد

رفتم صفا، کنم سعی تا روی یار بینم
در محضر جلالش یک لحظه نشینم
جز کیش او در عالم سودی بما ندارد

در عَرَفات و مَشعر شب تا سحر نَخُفتم
از دردِ هجر هر دم اشکی ز دیده سُفتم
چون راز و آرزوها که اِنْتها ندارد

رفتم مِنی زِ مشعر آنجای آرزویم
باید براهِ محبوب دست از جهان بشویم
إلهام شد که دلبر این مُدعا ندارد

رفتم بِخائِه یار کردم بسی زیارت
زان مشهد مبارک دیدم بسی کرامت
مانند آن در عالمِ مهمان سرا ندارد

ایمونسِ غریبان تا کی ترا بخوانم
مولای من چسازم رفته زتن توانم
از ناتوان خسته دوری روا ندارد

از زیرِ آبر تیره ماها بیا برونشو
سویِ بقیع و کعبه با دوستان روانشو
غیر از تو کار عالم مُشکل گشا ندارد

تا کی عزیزِ جانان غایب ز دیدگانی
اما به مقصد خود خصم ستمگرانی
خور زیر آبر تیره نور و ضیا ندارد

خلق زمانه مولا نَفِسِ اَماره رانندند
بسیار عاشقانت از هجر جان سپردند
این کاروان عاشق چون رهنا ندارد

بودم به جستجویش بس رازها که گفتم
در روشنائی صَبیح رازِ دلم نَهفتم
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

تا جان کنم فدایش این بود گفتگویم
قابل نگشته بودم تا که بقا بجویم
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

مهمان شدم به آئشه در مُدّت اقامت
پیوسته مهربانی از لطف و از عنایت
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

برگوی تا کی و چند، در هجرِ تو بمانم
این آتش جدائی سر زد بجسم و جانم
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

بر مسلمین عالم شاها بیا عیانشو
بر زائرین خانه هادی رهنمون شو
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

هر چند ز لطف و رحمت دم قلبیهائهی
تو مُجری عدالت مَبغوض ناکسانی
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

قومی ترابه ضَجّه هر صبح و شام خواندند
فوجی در انتظارت حیران و زار ماندند
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

تو مظهر خدائی میزان حق نمائی
در ناله دوستانت مولا چرا نیائی
درمانده است غلامی صبر و رضا ندارد

تو سرپرست عالم از ما چرا جدائی
ما را بده تسلی با لطف و با ندائی
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

ای زاده پیمبر یک لحظه رو بما کن
باز آی دوستان را از بند غم رها کن
آن قتلگاه زهر صاحب عزا ندارد

با یک اشاره مولا درد همه دوا کن
احکام و دین حق را در هر کجا بپا کن
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

دستم بدامن تو ای یار بی پناهان
لطفی بمن نمودی بهتر ز مهربانان
شکران آن عطیت جای روا ندارد

در خاطر من بود این در مقطع بیابان
کردی رها ز دستش بر وجه ناشناسان
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

از کودکی عزیزم مهرت بجان خریدم
از بهر خدمت تو از دیگران بریدم
قلبم شکسته از غم دیگر دوا ندارد

از بهر دیدن تو بس روز و شب دویدم
در مقصد و رضایت پس طعنه‌ها شنیدم
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

در حالِ احتضارم جانا بیا بر من
آن وجه دلربا را بنمای منظر من
از بُعد آن (مُقَدِّم) شور و نوا ندارد

پای مبارکت را بگذار بر سر من
تا جان کنم فدایت یکباره سرور من
چشم انتظار مهدی از غم رها ندارد

عطای طبع شعر امام زمان به محتشم

۲ کلام (۱۱۰) محتشم پسرش که از دنیا رفت، صد بیت در رثای او گفت شبی رسول خدا ﷺ را در خواب دید فرمودند برای پسرت مرثیه گفتی اما برای فرزند من مرثیه نمی‌گوئی؟ گوید بیدار شدم ولی در این رشته وارد نبودم که چگونه مرثیه گویم؟ شب دیگر در خواب مورد عتاب حضرت قرار گرفتم فرمودند چرا برای فرزندم مرثیه نگفتی گفتم تا کنون در اینباره کار نکرده‌ام فرمودند بگو

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

بیدار شدم آن مصرع را مطلع قرار دادم و آنچه که بایست گفتم تا رسیدم به این

مصراع (هست از ملال گر چه بری ذات ذوالجلال) در اینجا ماندم که چگونه این مصراع را به آخر رسانم به مقام الوهیت جسارتی نکرده باشم شب حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را در خواب دیدم فرمود چرا مرثیه خود را تمام نکردی؟ گفتم در این مصراع به بست رسیده‌ام نمی‌توانم رد شوم فرمود (او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال) بیدار شدم این مصراع را ضمیمه آن مصراع کردم و شعرم را به آخر رسید.

مؤلف گوید: در اول انقلاب ۱۳۵۷ در منزل آیه الله قمی روضه بود و کوچه و معبر و منزل پر از جمعیت بود بنده در منبر به دولت حمله کرده و گفتم این فسق و فجورها و منکرات با اسلام نسبت ندارد و بیرون منزل در کوچه از لشکر در اطراف مردم زیاد بودند و گفتم از این تانکها نباید ترسید بعد از چند روز در خانه را بستند و بنده تحت تعقیب لشکر قرار گرفتم و در خانه متواری بودم و از سوز دل این اشعار بزبانم آمد و آن اول شعر بنده بود.

ای طیب دردمندان خسرو خوبان کجائی ای شفا بخش دل مجروح بیماران کجائی

زیارت ناحیه مقدسه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السَّلَامُ عَلَى أَدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ السَّلَامُ عَلَى شَيْثِ وَلِيِّ اللَّهِ وَخَيْرِهِ
السَّلَامُ عَلَى أَدْرِيسَ الْقَائِمِ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى نُوحِ الْمُجَابِ فِي دَعْوَتِهِ السَّلَامُ
عَلَى هُودِ الْمَدْرُورِ مِنَ اللَّهِ بِمَعُونَتِهِ السَّلَامُ عَلَى صَالِحِ الَّذِي تَوَجَّهَ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ.
السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ الَّذِي حَبَّاهُ اللَّهُ بِخَلْتِهِ السَّلَامُ عَلَى إِسْمَاعِيلَ الَّذِي فَدَاهُ اللَّهُ
بِذَبْحٍ عَظِيمٍ مِنْ جَنَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى إِسْحَاقَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ النَّبُوَّةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ السَّلَامُ
عَلَى يَعْقُوبَ الَّذِي رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصْرَهُ بِرَحْمَتِهِ السَّلَامُ عَلَى يُوسُفَ الَّذِي نَجَّاهُ اللَّهُ
مِنَ الْجَبِّ بِعَظَمَتِهِ السَّلَامُ عَلَى مُوسَى الَّذِي فَلَقَ اللَّهُ الْبَحْرَ لَهُ بِقُدْرَتِهِ السَّلَامُ عَلَى
هَارُونَ الَّذِي خَصَّهُ اللَّهُ بِنُبُوَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى شُعَيْبِ الَّذِي نَصَرَهُ اللَّهُ عَلَى أُمَّتِهِ
السَّلَامُ عَلَى دَاوُدَ الَّذِي تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ خَطِيئَتِهِ السَّلَامُ عَلَى سُلَيْمَانَ الَّذِي ذَلَّتْ
لَهُ الْجِنُّ بِعِزَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى أَيُّوبَ الَّذِي شَفَّاهُ اللَّهُ مِنْ عِلَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى يُونُسَ
الَّذِي أَنْجَزَ اللَّهُ لَهُ مَضْمُونَ عِدَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى عَزِيزِ الَّذِي أَحْيَاهُ اللَّهُ بَعْدَ مَمَاتِهِ
السَّلَامُ عَلَى زَكَرِيَّا الصَّابِرِ فِي مِحْنَتِهِ السَّلَامُ عَلَى يَحْيَى الَّذِي أَرْزَلَهُ اللَّهُ بِشَهَادَتِهِ
السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحِ اللَّهِ وَكَلِمَتِهِ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ حَسْبِ اللَّهِ وَصِفْوَتِهِ السَّلَامُ
عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمُخْصُوصِ بِأَخُوَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ
الرَّهْرَاءِ ابْنَتِهِ السَّلَامُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَصِيِّ أَبِيهِ وَخَلِيفَتِهِ السَّلَامُ عَلَى
الْحُسَيْنِ الَّذِي سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ
السَّلَامُ عَلَى مَنْ جَعَلَ اللَّهُ الشِّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَجَابَهُ تَحْتَ قَبْتِهِ
السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَاتِمِ الْأَنْبِيَاءِ السَّلَامُ عَلَى ابْنِ
سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ السَّلَامُ عَلَى ابْنِ فَاطِمَةَ الرَّهْرَاءِ السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى
السَّلَامُ عَلَى ابْنِ سِدْرَةَ الْمُنتَهَى السَّلَامُ عَلَى ابْنِ جَنَّةِ الْمَاوِي السَّلَامُ عَلَى ابْنِ
زَمْرَمٍ وَالصَّفَا السَّلَامُ عَلَى الْمُرْمَلِ بِالِدِّمَاءِ السَّلَامُ عَلَى الْمَهْتُوكِ الْخَبَاءِ السَّلَامُ
عَلَى خَامِسِ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ السَّلَامُ عَلَى غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ السَّلَامُ عَلَى شَهِيدِ الشُّهَدَاءِ
السَّلَامُ عَلَى قَبِيلِ الْأَدْعِيَاءِ السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ كَرْبَلَاءِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ بَكَتَهُ مَلَائِكَةُ
السَّمَاءِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ ذُرِّيَّتُهُ الْأَزْكَيَاءُ السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ السَّلَامُ عَلَى
مَنَازِلِ الْبِرَاهِينِ السَّلَامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ السَّادَاتِ السَّلَامُ عَلَى الْجُيُوبِ الْمُصْرَجَاتِ

السَّلَامُ عَلَى الشِّفَاءِ الذَّايِلَاتِ السَّلَامُ عَلَى النَّفُوسِ الْمُصْطَلَمَاتِ السَّلَامُ عَلَى
 الْأَرْوَاحِ الْمُخْتَلَسَاتِ السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَادِ الْعَارِيَاتِ السَّلَامُ عَلَى الْجُسُومِ
 الشَّاجِبَاتِ السَّلَامُ عَلَى الدِّمَاءِ السَّائِلَاتِ السَّلَامُ عَلَى الْأَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ السَّلَامُ
 عَلَى الرَّؤُوسِ الْمَشَالَاتِ السَّلَامُ عَلَى النَّسْوَةِ الْبَارِزَاتِ السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى ابْنَائِكَ
 الْمُسْتَشْهِدِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى ذُرِّيَّتِكَ النَّاصِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى
 الْمَلَائِكَةِ الْمُضَاجِعِينَ السَّلَامُ عَلَى الْقَبِيلِ الْمَظْلُومِ السَّلَامُ عَلَى أَخِيهِ الْمَسْمُومِ
 السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ الْكَبِيرِ السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيعِ الصَّغِيرِ السَّلَامُ عَلَى الْأَبْدَانِ السَّلْبِيَّةِ
 السَّلَامُ عَلَى الْعِترَةِ الْقَرِيبَةِ السَّلَامُ عَلَى الْمُجَدِّلينَ فِي الْفَلَوَاتِ السَّلَامُ عَلَى
 النَّازِحِينَ عَنِ الْأَوْطَانِ السَّلَامُ عَلَى الْمَدْفُونِينَ بِلَا أَكْفَانِ السَّلَامُ عَلَى الرَّؤُوسِ
 الْمَفْرَقَةِ عَنِ الْأَبْدَانِ السَّلَامُ عَلَى الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ السَّلَامُ عَلَى الْمَظْلُومِ بِلَا نَاصِرِ
 السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ التُّرْبَةِ الزَّاكِيَةِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلِيلُ السَّلَامُ عَلَى مَنْ
 افْتَحَرَّ بِهِ جَبْرَيْلُ السَّلَامُ عَلَى مَنْ نَاعَاهُ فِي الْمَهْدِ مِيكَائِيلُ السَّلَامُ عَلَى مَنْ نَكَّتْ
 دِمَّتَهُ السَّلَامُ عَلَى مَنْ هَبَّتْ حُرْمَتَهُ السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَرِيقَ بِالظُّلْمِ دَمَهُ السَّلَامُ عَلَى
 الْمَغْسَلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ السَّلَامُ عَلَى الْمَجْرَعِ بِكَاسَاتِ الرِّمَاحِ السَّلَامُ عَلَى الْمَضَامِ
 الْمُسْتَبَاحِ السَّلَامُ عَلَى الْمَنْحُورِ فِي الْوَرَى السَّلَامُ عَلَى مَنْ دَفَنَهُ أَهْلُ الْقُرَى
 السَّلَامُ عَلَى الْمَقْطُوعِ الْوَتِينِ السَّلَامُ عَلَى الْمُحَامِي بِالْمَعِينِ السَّلَامُ عَلَى السَّيْبِ
 الْخَضِيبِ السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلْبِ السَّلَامُ عَلَى التَّغْرِ
 الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَامِ الْعَارِيَةِ فِي
 الْفَلَوَاتِ تَنْهَشُهَا الذَّنَابُ الْعَادِيَاتُ وَتُخْتَلِفُ إِلَيْهَا السَّبَاعُ الضَّارِيَاتِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
 مَوْلَايَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُرْفَرِّفِينَ حَوْلَ قَسْبِكَ الْحَاقِقِينَ بِتُرْبَتِكَ الطَّائِفِينَ
 بِعَرَصَتِكَ الْوَارِدِينَ لِزِيَارَتِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ فَإِنِّي قَصَدْتُ إِلَيْكَ وَرَجَوْتُ الْفَوْزَ
 لَدَيْكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ سَلَامَ الْعَارِفِ بِحُرْمَتِكَ الْمُخْلِصِ فِي وَلَايَتِكَ الْمُتَقَرِّبِ
 إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِكَ الْبَرِيِّ مِنْ أَعْدَائِكَ سَلَامٌ مِنْ قَلْبِهِ بِمُضَابِكَ مَقْرُوحٌ وَدَمَعُهُ عِنْدَ
 ذِكْرِكَ مَسْفُوحٌ سَلَامٌ الْمَفْجُوعِ الْحَزِينِ الْوَالِيهِ الْمُسْتَكِينِ سَلَامٌ مَنْ لَوْ كَانَ مَعَكَ
 بِالطُّفُوفِ لَوْ قَاكَ بِنَفْسِهِ حَدَّ السُّيُوفِ وَبَدَلَ حُشَاشَتِهِ دُونَكَ لِلْحَتُوفِ وَجَاهِدَ بَيْنَ
 يَدَيْكَ وَنَصَرَكَ عَلَى مَنْ بَغَى عَلَيْكَ وَفَدَاكَ بِرُوحِهِ وَجَسَدِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَرُوحَهُ

لِرُوحِكَ فِدَاءً وَ أَهْلَهُ لِأَهْلِكَ وَ قَاءَ فَلَيْنَ أَخْرَتِنِي الدَّهْرُ وَ عَاقِبِي عَنِ نَصْرِكَ
المَقْدُورُ وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِبًا وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ العَدَاوَةَ مُنَاصِبًا فَلَا نَدْبِكَ
صَاحًا وَ مَسَاءً وَ لَا يَكِينٌ لَكَ بَدَلِ الدَّمُوعِ دَمَا حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسَفًا عَلَى مَا دَهَاكَ وَ
تَلَهْفًا حَتَّى أَمُوتَ بِلُوعَةِ المُصَابِ وَ غُصَّةِ الأَكْتِيَابِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ
أَتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ المُنْكَرِ وَ العُدْوَانَ وَ أَطَعْتَ اللَّهَ وَ مَا
عَصَيْتَهُ وَ تَمَسَّكَتَ بِهِ وَ بَحَلْتَهُ فَارْضَيْتَهُ وَ خَشَيْتَهُ وَ رَاقَبْتَهُ وَ اسْتَجَبْتَهُ وَ سَنَنْتَ السُّنْنَ وَ
أَطَقْتَ الفِتْنَ وَ دَعَوْتَ إِلَى الرِّشَادِ وَ أَوْضَحْتَ سَبِيلَ السَّدَادِ وَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ
الجِهَادِ وَ كُنْتَ لِلَّهِ طَائِعًا وَ لِجَدِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَابِعًا وَ لِقَوْلِ أَبِيكَ
سَامِعًا وَ إِلَى وَصِيَّتِهِ أَخِيكَ مُسَارِعًا وَ لِعمَادِ الدِّينِ رَافِعًا وَ لِلطَّغْيَانِ قَامِعًا وَ لِلطَّغَاةِ
مُقَارِعًا وَ لِلأُمَّةِ نَاصِحًا وَ فِي غَمَرَاتِ المَوْتِ سَابِحًا وَ لِلفُسَاقِ مُكَافِحًا وَ بِحُجْجِ اللَّهِ
قَائِمًا وَ لِلإِسْلَامِ وَ المُسْلِمِينَ رَاحِمًا وَ لِلحَقِّ نَاصِرًا وَ عِنْدَ البَلَاءِ صَابِرًا وَ لِلدِّينِ كَالِنَا وَ
عَنْ حُوزَتِهِ مَرَامِيًا تَحُوطِ الهُدَى وَ تَنْصُرُهُ وَ تَبْسُطِ العَدْلَ وَ تَنْشُرُهُ وَ تَنْصُرُ الدِّينَ وَ
تُظْهِرُهُ وَ تَكْفُ العَابِثَ وَ تَرْجُرُهُ وَ تَأْخُذُ لِلدِّينِ مِنَ الشَّرِيفِ وَ تَسَاوِي فِي الحُكْمِ بَيْنَ
القَوِيِّ وَ الضَّعِيفِ كُنْتَ ربيعَ الأَيَامِ وَ عَصَمْتَ الأَنَامَ وَ عَزَّ الأِسْلَامَ وَ مَعَدِنَ الأحْكَامِ وَ
حَلِيفَ الأنْعَامِ سَالِكًا طَرِيقَ جَدِّكَ وَ أَبِيكَ مُشْبِهًا فِي الوَصِيَّةِ لِأَخِيكَ وَ فِي الذَّمِّ
رَضِي السِّيمِ ظَاهِرَ الكَرَمِ مُتَهَجِّدًا فِي الظُّلَمِ قَوِيمَ الطَّرِيقِ كَرِيمَ الخَلَائِقِ عَظِيمَ
السَّوَابِقِ شَرِيفَ النَّسَبِ مُنِيفَ الحَسَبِ رَفِيعَ الرَّتَبِ كَثِيرَ المَنَاقِبِ مَحْمُودَ الضَّرَائِبِ
جَزِيلَ المَوَاهِبِ حَلِيمَ رَشِيدَ مُنِيبِ جَوَادِ عَليمِ شَدِيدِ إِمَامِ شَهِيدِ أَوَاهِ مُنِيبِ حَبِيبِ
مُهَيَّبِ كُنْتَ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لِدَاوِ لِلقرآنِ سَنَدًا وَ لِلأُمَّةِ عَضُدًا وَ
فِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِدًا حَافِظًا لِلعَهْدِ وَ المِيثَاقِ نَاكِبًا عَنِ سَبْلِ الفُسَاقِ بَاذِلًا لِلْمَجْهُودِ
طَوِيلَ الرُّكُوعِ وَ السَّجُودِ زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنهَا نَاطِرًا إِلَيْهَا بَعِينِ
المُسْتَوْحِشِينَ مِنْهَا أَمَالِكَ عَنهَا مَكْفُوفَةً وَ هَمَّتِكَ عَنِ زِينَتِهَا مَضْرُوفَةً وَ الحَاطِكِ
عَنْ بَهْجَتِهَا مَطْرُوفَةً وَ رَغْبَتِكَ فِي الآخِرَةِ مَعْرُوفَةً حَتَّى إِذَا الجُورُ مَدْبَاعُهُ وَ
أَسْفَرُ الظُّلْمِ قِنَاعُهُ وَ دَعَا العَيَّ اتِّبَاعُهُ وَ أَنْتَ فِي حَرَمِ جَدِّكَ قَاطِنٌ وَ لِلظَّالِمِينَ مُبَايِنٌ
جَلِيسُ البَيْتِ المِحْرَابِ مُعْتَزِلٌ عَنِ اللَّذَاتِ وَ الشَّهَوَاتِ تُنْكَرُ المُنْكَرَ بِقَلْبِكَ وَ لِسَانِكَ
عَلَى حَسَبِ طَاقَتِكَ وَ إِمكَانِكَ ثُمَّ اقْتَضَاكَ العِلْمُ لِلانْكَارِ وَ لَزِمَكَ أَنْ تَجَاهِدَ الفُجَّارَ
فَسِرْ نَحْيَ أَوْلَادِكَ وَ أَهَالِكَ وَ شَيْعَتِكَ وَ مَوَالِيكَ وَ صَدَعْتَ بِالحَقِّ وَ البَيِّنَةِ وَ دَعَوْتَ

إِلَى اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَأَمَرَتْ بِإِقَامَةِ الْحُدُودِ وَالطَّاعَةِ لِلْمَعْبُودِ وَ
 نَهَيْتْ عَنِ الْخَبَائِثِ وَالطُّغْيَانِ وَوَأَجْهَوِكَ بِالظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ فَجَاهَدْتَهُمْ بَعْدَ
 الْإِعْزَازِ لَهُمْ وَتَأْكِيدِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ فَذَكَّرْتَهُمْ بِذِمَامِكَ وَبِعَيْتِكَ وَأَسْخَطُوا رَبَّكَ وَجَدَّكَ وَ
 بَدَّووكَ بِالْحَرْبِ فَثَبَّتَ لِلطُّغْيَانِ وَالضَّرْبِ وَطَحَنَتْ جُنُودَ الْفَجَارِ وَاقْتَحَمَتْ قَسَطِلَ
 الْغُبَارِ مُجَالِدًا بِذِي الْفَقَارِ كَانِكَ عَلَى الْمُخْتَارِ فَلَمَّا رَأَوْكَ ثَابَتَ الْجَاشِ غَيْرَ خَائِفٍ
 وَلَا خَاشٍ نَصَبُوا لَكَ غَوَائِلَ مَكْرِهِمْ وَقَاتَلُوكَ بِكَيْدِهِمْ وَسَرَّهِمْ وَأَمْرَ اللَّعِينِ جُنُودَهُ
 فَمَنَعُوكَ الْمَاءَ وَوَرُودَهُ وَنَاجَزُوكَ الْقِتَالَ وَعَاجَلُوكَ النَّزَالَ وَرَشَقُوكَ بِالسَّهَامِ وَ
 النَّبَالَ وَبَسَطُوا إِلَيْكَ أَكْفَ الْأِصْطِلَامِ وَلَمْ يَرَعُوا لَكَ ذِمَامًا وَلَا رَاقِبُوا فِيكَ أَنَامًا فِي
 قَتْلِهِمْ أَوْلِيَاءَكَ وَنَهَبِهِمْ رِحَالَكَ وَأَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ وَ مُحْتَمِلٌ لِلْأَذِيَّاتِ قَدْ
 عَجِبْتَ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ فَاحْدِ قَوَائِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَأَخْنُوكَ
 بِالْجِرَاحِ وَحَالُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الرِّوَاحِ وَلَمْ يَبْقَ لَكَ نَاصِرٌ وَأَنْتَ مُحْتَسِبٌ صَابِرٌ تَذُبُّ
 عَنْ نِسْوَتِكَ وَأَوْلَادِكَ حَتَّى نَكْسُوكَ عَنْ جَوَادِكَ فَهَوَيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحًا تَطُوكَ
 الْخِيُولُ بِحَوَافِرِهَا وَتَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبَوَابِهَا قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ وَاخْتَلَفَتْ
 بِالْأَنْبِيَاضِ وَالْأَنْبِسَاطِ شِمَالُكَ وَيَمِينُكَ تَدِيرُ طَرْفًا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَبَيْتِكَ وَقَدْ
 شَغَلَتْ بِنَفْسِكَ عَنْ وُلْدِكَ وَأَهْلِيكَ وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا إِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا
 مُحْتَمِمًا بِأَكْيَافَ فَلَمَّا رَأَيْنِ النِّسَاءَ جَوَادِكَ مَخْرِيًّا وَنَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُوبًا بَرَزْنَ
 مِنَ الْخُدُورِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ لِاطْمَاتِ الْوُجُوهِ سَافِرَاتِ وَبِالْعَوِيلِ
 دَاعِيَاتِ وَبَعْدَ الْعَزْمِ مَذَلَّلَاتِ وَ إِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتِ وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ
 وَ مَوْلَعٌ سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِكَ قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ يَبْدُهُ ذَابِحٌ لَكَ بِمُهَنْدِهِ قَدْ سَكَنْتِ
 حَوَاسِكَ وَخَفِيَتْ أَنْفَاسُكَ وَرَفَعَ عَلَى الْقَنَاةِ رَأْسُكَ وَسَبَى أَهْلَكَ كَالْعَبِيدِ وَصَفَدُوا
 فِي الْحَدِيدِ فَوْقَ آقَتَابِ الْمُعْطِيَّاتِ تَلْفَحُ وَجُوهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ يَسَاقُونَ
 فِي الْبَرَارِيِّ وَالْفَلَوَاتِ أَيْدِيَهُمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ فَالْوَيْلُ
 لِلْعَصَاةِ الْفُسَاقِ لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْإِسْلَامَ وَعَطَّلُوا الصَّلَاةَ وَالصِّيَامَ وَنَقَضُوا السَّنَنَ
 وَالْأَحْكَامَ وَهَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ وَحَرَّفُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ وَهَمَلَجُوا فِي الْبَسْغِيِّ وَ
 الْعُدْوَانِ لَقَدْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوْتُورًا وَعَادَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 مَهْجُورًا وَغُودِرَ الْحَقُّ إِذْ قَهَرَتْ مَقْهُورًا وَقَدْ بَفِقْدِكَ التَّكْبِيرُ وَالتَّهْلِيلُ وَالتَّحْرِيمُ وَ
 التَّحْلِيلُ وَالتَّنْزِيلُ وَالتَّأْوِيلُ وَظَهَرَ بَعْدَكَ التَّغْيِيرُ وَالتَّبْدِيلُ وَالْإِلْحَادُ وَالتَّعْطِيلُ وَ

الْأَهْوَاءِ وَالْأَضَالِيلُ وَالْفِتْنِ وَالْأَبَاطِيلُ فَقَامَ نَاعِيكَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّكَ الرَّسُولِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتَنَعَاكَ إِلَيْهِ بِالذَّمْعِ الْهَطُولِ قَائِلًا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلَ سِبْطُكَ وَ
 قَتَاكَ وَاسْتَبِيحَ أَهْلُكَ وَحِمَاكَ وَ سَبَّتَ بَعْدَكَ ذُرَارِيكَ وَ وَقَعَ الْمَحْذُورُ بِعِتْرَتِكَ وَ
 ذُوِيكَ فَانزَعَجَ الرَّسُولُ وَبَكَى قَلْبُهُ الْمَهُولُ وَ عَزَاهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَ فُجِعَتْ
 بِكَ أُمَّكَ الزَّهْرَاءُ وَ اخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ نَعَزَى أَبَاكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ
 أَقِيَمَتْ لَكَ الْمَاتِمُ فِي أَعْلَاعِلَيْتِنِ وَ لَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعَيْنُ وَ بَكَتِ السَّمَاءُ وَ
 سُكَّانُهَا وَ الْجِنَانُ وَ خِرَانُهَا وَ الْهَضَابُ وَ أَقْطَارُهَا وَ الْبَحَارُ وَ حَبَاتُهَا وَ الْجِنَانُ وَ
 وَلْدَانُهَا وَ الْبَيْتُ وَ الْمَقَامُ وَ الْمَشْعَرُ الْحَرَامُ وَ الْحِلُّ وَ الْأَحْرَامُ اللَّهُمَّ فَبِحَرْمَةِ هَذَا
 الْمَكَانِ الْمُنِيفِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَحْشَرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ وَ ادْخُلْنِي
 الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ وَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ وَ يَا
 أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ بِمُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ رَسُولِكَ إِلَى الْعَالَمِينَ أَجْمَعِينَ وَ بِأَخِيهِ وَ ابْنِ
 عَمِّهِ الْأَنْزَعِ الْبَطِينِ الْعَالِمِ الْمَكِينِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِفَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ
 الْعَالَمِينَ وَ بِالْحَسَنِ الرَّكِيِّ عَصْمَةَ الْمُتَّقِينَ وَ بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ أَكْرَمِ
 الْمُسْتَشْهِدِينَ وَ بِأَوْلَادِهِ الْمَقْتُولِينَ وَ بِعِتْرَتِهِ الْمَظْلُومِينَ وَ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
 زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَبْلَةَ الْأَوَابِينَ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَصْدَقِ الصَّادِقِينَ
 وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ مُظْهِرِ الْبُرَاهِينِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى نَاصِرِ الدِّينِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
 قُدْوَةِ الْمُهْتَدِينَ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَزْهَدِ الرَّاهِدِينَ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَارِثِ
 الْمُسْتَخْلِفِينَ وَ الْحُجَّةِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
 الصَّادِقِينَ الْأَبْرَارِ آلِ طَهٍ وَ يَسَّ وَ أَنْ تَجْعَلَنِي فِي الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَمِينِ الْمُطْمَئِنِّينَ
 الْفَائِزِينَ الْفَرِحِينَ الْمُسْتَبْشِرِينَ اللَّهُمَّ اكْتُبْنِي فِي الْمُسْلِمِينَ وَ الْحَقَنِي بِالصَّالِحِينَ
 وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَ انصُرْنِي عَلَى الْبَاغِينَ وَ اكْفِنِي كَيْدَ
 الْحَاسِدِينَ وَ اصْرِفْ عَنِّي مَكْرَ الْمَاكِرِينَ وَ اقْبِضْ عَنِّي أَيْدِيَ الظَّالِمِينَ وَ اجْمَعْ
 بَيْنِي وَ بَيْنَ السَّادَةِ الْمَيَامِينَ فِي أَعْلَاعِلَيْتِنِ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ
 الصِّدِّيقِينَ وَ الشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَقْسِمُ
 عَلَيْكَ بِنَبِيِّكَ الْمَعْصُومِ وَ بِحُكْمِكَ الْمَحْتُومِ وَ نَهْيِكَ الْمَكْتُومِ وَ بِهَذَا الْقَبْرِ الْمَلْمُومِ
 الْمَوْسَدِ فِي كَنَفِهِ الْأَمَامِ الْمَعْصُومِ الْمَقْتُولِ الْمَظْلُومِ أَنْ تَكْشِفَ مَا بِي مِنَ الْغُومِ وَ
 تُصْرِفَ عَنِّي شَرَّ لِقْدَرِ الْمَحْتُومِ وَ تُجِيرَنِي مِنَ النَّارِ ذَاتِ السَّمُومِ اللَّهُمَّ جَلِّئْنِي

بِنِعْمَتِكَ وَرَضِي بِقَسْمِكَ وَتَعَمَّدَنِي بِجُودِكَ وَكَرَّمِكَ وَبَاعِدَنِي مِنْ مَكْرِكَ وَ
 نِقْمَتِكَ اللَّهُمَّ اعصمني من الرُّلِّ وَسِدِّدْنِي فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ وَافْسَحْ لِي فِي مُدَّةِ
 الْأَجْلِ وَأَعْفِنِي مِنَ الْأَوْجَاعِ وَالْعَلَلِ وَبَلِّغْنِي بِمَوَالِيٍّ وَبِفَضْلِكَ أَفْضَلَ الْأَمَلِ اللَّهُمَّ
 صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَقْبِلْ تَوْبَتِي وَارْحَمْ عِبْرَتِي وَأَقْلِبْنِي عَثْرَتِي وَنَفْسِ
 كُرْبَتِي وَأَغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ لِي فِي هَذَا الْمَشْهَدِ
 الْمَعْظَمِ وَالْمَحَلِّ الْمُكْرَمِ ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ وَلَا عَيْبًا إِلَّا سَتَرْتَهُ وَلَا عَمَّا إِلَّا كَشَفْتَهُ وَلَا
 رِزْقًا إِلَّا بَسَطْتَهُ وَلَا جَاهًا إِلَّا عَمَّرْتَهُ وَلَا فِسَادًا إِلَّا أَصْلَحْتَهُ وَلَا أَمَلًا إِلَّا بَلَّغْتَهُ وَلَا دُعَاءً
 إِلَّا أَجَبْتَهُ وَلَا مَضِيحًا إِلَّا فَرَّجْتَهُ وَلَا شَمَلًا إِلَّا جَمَعْتَهُ وَلَا أَمْرًا إِلَّا أَتَمَمْتَهُ وَلَا مَالًا إِلَّا
 كَثَّرْتَهُ وَلَا خُلُقًا إِلَّا حَسَّنْتَهُ وَلَا انْفِاقًا إِلَّا أَخْلَفْتَهُ وَلَا حَالًا إِلَّا عَمَّرْتَهُ وَلَا حَسُودًا إِلَّا
 قَمَعْتَهُ وَلَا عَدُوًّا إِلَّا أَرَدَيْتَهُ وَلَا شَرًّا إِلَّا كَفَيْتَهُ وَلَا مَرَضًا إِلَّا شَفَيْتَهُ وَلَا بَعِيدًا إِلَّا أَدَيْتَهُ
 وَلَا شَعْنًا إِلَّا لَمَمْتَهُ وَلَا سُؤَالَ إِلَّا أَعْطَيْتَهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ الْعَاجِلَةِ وَثَوَابَ
 الْأَجَلَةِ اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنِ الْحَرَامِ وَبِفَضْلِكَ عَنِ جَمِيعِ الْأَنَامِ اللَّهُمَّ إِنِّي
 أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا وَقَلْبًا خَاشِعًا وَيَقِينًا شَافِيًا وَعَمَلًا زَكِيًّا وَصَبْرًا جَمِيلًا وَأَجْرًا جَزِيلًا
 اللَّهُمَّ ارزُقْنِي شُكْرَ نِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَزِدْ فِي إِحْسَانِكَ وَكَرَمِكَ إِلَيَّ وَاجْعَلْ قَوْلِي
 فِي النَّاسِ مَسْمُوعًا وَعَمَلِي عِنْدَكَ مَرْفُوعًا وَأَثْرِي فِي الْخَيْرَاتِ مَشْبُوعًا وَعَدُوِّي
 مَقْمُوعًا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْخِيَارِ فِي أَنْاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ وَ
 اكْفِنِي شَرَّ الْأَشْرَارِ وَطَهِّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ وَالْأَوْزَارِ وَاجْرُنِي مِنَ النَّارِ وَاجْعَلْنِي
 دَارَ الْقَرَارِ وَأَغْفِرْ لِي وَلِجَمِيعِ إِخْوَانِي فِيكَ وَإِخْوَانِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
 بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

رو به قبله کن و دو رکعت نماز بجای آور. در رکعت اول بعد از حمد سوره انبياء و

در رکعت دوم بعد از حمد سوره حشر را بخوان و در قنوت بگو **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَكِيمُ
 الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِينَ
 السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ خِلَافًا لِأَعْدَائِهِ وَتَكْذِيبًا لِمَنْ عَدَلَ بِهِ وَإِقْرَارًا لِرُبُوبِيَّتِهِ وَ
 خُضُوعًا لِعِزَّتِهِ الْأَوَّلُ بَعْدَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرُ إِلَى غَيْرِ آخِرِ الظَّاهِرِ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ بِقُدْرَتِهِ
 الْبَاطِنِ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ بِعِلْمِهِ وَ لُطْفِهِ لَا تَقِفُ الْعُقُولُ عَلَيَّ كُنْهَ عَظَمَتِهِ وَلَا تُدْرِكُ
 الْأَوْهَامُ حَقِيقَةَ مَا هَيْتِهِ وَلَا تَتَصَوَّرُ الْأَنْفُسُ مَعَانِي كَيْفِيَّتِهِ مُطْلِعًا عَلَيَّ الضَّمَائِرَ عَارِفًا
 بِالسَّرَائِرِ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ عَلَيَّ تَصَدِيقِي**

رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِيمَانِي بِهِ وَعِلْمِي بِمَنْزِلَتِهِ وَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِيُّ
الَّذِي نَطَقَتِ الْحِكْمَةُ بِفَضْلِهِ وَبَسَّرَتِ الْأَنْبِيَاءُ بِهِ وَدَعَتِ إِلَى الْأَقْرَارِ بِمَا جَاءَ وَحَتَّى
عَلَى تَصَدِيقِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى «الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ
يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ
وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ إِلَى
الثَّقَلَيْنِ وَ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ الْمُصْطَفَيْنِ وَعَلَى أُخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ الَّذِينَ لَمْ يُشْرِكْ كِتَابَكَ
طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا وَعَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَعَلَى سَيِّدَتِي شَبَابِ
أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَاةَ خَالِدَةَ الدَّوَامِ عَدَدَ قَطْرِ الرَّهَامِ وَزِنَةَ الْجِبَالِ وَ
الْأَكَامِ مَا أَوْرَقَ السَّلَامُ وَ اخْتَلَفَ الصِّيَاءُ وَالظَّلَامُ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ الْأَيْمَةَ
الْمُهْتَدِينَ الذَّانِدِينَ عَنِ الدِّينِ عَلِيِّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوسَى وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَعَلَى
وَالْحَسَنِ وَالْحُجَّةِ الْقَوَامِ بِالْقِسْطِ وَسُلَالَةِ السَّبْطِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا
الْإِمَامِ فَرَجًا قَرِيبًا وَصَبْرًا جَمِيلًا وَنَصْرًا عَزِيزًا وَعِنِّي عَنِ الْخَلْقِ وَثَبَاتًا فِي الْهُدَى وَ
التَّوْفِيقَ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى وَرِزْقًا وَاسِعًا حَلَالًا طَيِّبًا مَرِيئًا دَارًا سَائِعًا فَاضِلًا مُفَضَّلًا
صَبَابًا مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَلَا نَكْدٍ وَلَا مَنَّةٍ مِنْ أَحَدٍ وَعَافِيَةً مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَسُقْمًا وَمَرِيضًا
الشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ وَالنِّعْمَاءِ وَإِذَا جَاءَ الْمَوْتُ فَاقْبِضْنَا عَلَى أَحْسَنِ مَا يَكُونُ لَكَ
طَاعَةً عَلَى مَا أَمَرْنَا مُحَافِظِينَ حَتَّى تُؤَدِّبَنَا إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ بِرَحْمَتِكَ يَا
أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَوْحِشْنِي مِنَ الدُّنْيَا وَالْإِنْسِي
بِالْآخِرَةِ فَإِنَّهُ لَا يُوَحِّشُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا خَوْفُكَ وَلَا يُؤْنِسُ بِالْآخِرَةِ إِلَّا رَجَاؤُكَ اللَّهُمَّ
لَكَ الْحُجَّةُ لَاعْلِيكَ وَالْيَكُ الْمُشْتَكِي لِأَمْنِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعِنِّي عَلَى
نَفْسِي الظَّالِمَةِ العَاصِيَةِ وَشَهْوَتِي الغَالِبَةِ وَأَحْتَمْ لِي بِالْعَافِيَةِ اللَّهُمَّ إِنَّ اسْتِغْفَارِي
إِيَّاكَ وَأَنَا مُصْتَرٌّ عَلَى مَا نَهَيْتَ قَلَّةَ حَيَاةٍ وَتَرْكِي الْاسْتِغْفَارَ مَعَ عِلْمِي بِسَعَةِ حِلْمِكَ
تَضِيْعٌ لِحَقِّ الرَّجَاءِ اللَّهُمَّ إِنَّ ذُنُوبِي تُؤْيِسُنِي أَنْ أَرْجُوكَ وَإِنْ عِلْمِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ
يَمْنَعُنِي أَنْ أَخْشَاكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَدِّقْ رَجَائِي لَكَ وَكَذِّبْ
خَوْفِي مِنْكَ وَكُنْ لِي عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنِّي بِكَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَيِّدْنِي بِالْعِصْمَةِ وَأَنْطِقْ لِسَانِي بِالْحِكْمَةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْدُمُ عَلَى مَا
ضَيَّعَهُ فِي أَمْسِهِ وَلَا يَغْنُ حَظَّهُ فِي يَوْمِهِ وَلَا يَهْتَمُّ لِرِزْقِ غَدِهِ اللَّهُمَّ إِنَّ الْغِنَى مِنْ
اسْتِغْنَى بِكَ وَافْتَقَرُ إِلَيْكَ وَالْفَقِيرُ مِنْ اسْتِغْنَى بِخَلْقِكَ عَنْكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ

مُحَمَّدٍ وَ أَغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ بِكَ وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ لَا يَبْسُطُ كَفَا إِلَّا إِلَيْكَ اللَّهُمَّ إِنَّ
السَّقِيَّ مَنْ قَنَطَ وَ أَمَامَهُ التَّوْبَةُ وَ وَرَاءَهُ الرَّحْمَةُ وَ إِنْ كُنْتُ ضَعِيفَ الْعَمَلِ فَإِنِّي فِي
رَحْمَتِكَ قَوِيٌّ الْأَمَلِ فَهَبْ لِي ضَعْفَ عَمَلِي لِقُوَّةِ أَمَلِي اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ مَا فِي
عِبَادِكَ مَنْ هُوَ أَقْسَى قَلْبًا مِنِّي وَ أَعْظَمَ مِنِّي ذَنْبًا فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا مَوْلَى أَعْظَمَ مِنْكَ
طَوْلًا وَ أَوْسَعَ رَحْمَةً وَ عَفْوًا فَيَا مَنْ هُوَ أَوْحَدٌ فِي رَحْمَتِهِ إِغْفِرْ لِمَنْ لَيْسَ بِأَوْحَدٍ فِي
خَطِيئَتِهِ اللَّهُمَّ أَنْتَ أَمَرْتَنَا فَعَصَيْنَا وَ نَهَيْتَ فَمَا اتَّهَيْنَا وَ ذَكَرْتَ فَتَنَّا سَيْنَا وَ بَصُرْتَ
فَتَعَامَيْنَا وَ حَذَرْتَ فَتَعَدَّيْنَا وَ مَا كَانَ ذَلِكَ جَزَاءَ إِحْسَانِكَ إِلَيْنَا وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِمَا أَعَلْنَا وَ
أَخْفَيْنَا وَ أَخْبِرْ بِمَا نَأْتِي وَ مَا آتَيْنَا فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا
أَخْطَأْنَا وَ نَسِينَا وَ هَبْ لَنَا حُقُوقَكَ لَدُنْيَا وَ آتِنَا إِحْسَانَكَ إِلَيْنَا وَ أَسْأَلُ رَحْمَتَكَ عَلَيْنَا
اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِهَذَا الصَّدِيقِ الْأَمَامِ وَ نَسْأَلُكَ بِالْحَقِّ الَّذِي جَعَلْتَهُ لَهُ وَ لِجَدِّهِ
رَسُولِكَ وَ لِأَبِيهِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ أَهْلِ بَيْتِ الرَّحْمَةِ إِدْرَارًا الرِّزْقِ الَّذِي بِهِ قِوَامُ
حَيَاتِنَا وَ صَلَاحُ أَحْوَالِ عِيَالِنَا فَانْتَ الْكَرِيمُ الَّذِي تُعْطِي مِنْ سَعَةٍ وَ تَمْنَعُ مِنْ قُدْرَةٍ وَ
نَحْنُ نَسْأَلُكَ مِنَ الرِّزْقِ مَا يَكُونُ صَلَاحًا لَدُنْيَا وَ بَلَغًا لِآخِرَةٍ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدَيْنَا وَ لِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ
وَ الْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا
عَذَابَ النَّارِ

پس از اتمام قنوت و ذکر رکوع، سجود، تشهد و سلام نماز و تسیحات حضرت
زهرا (۳۴ مرتبه الله اکبر، ۳۳ مرتبه الحمد لله، ۳۳ مرتبه سبحان الله، دو طرف صورت
را به خاک گذاشته چهل مرتبه بگوید

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ بعد دعا کرده و از خدا بخواه
ترا از گناه باز دارد و از عذابش نجات دهد و ببخشد و توفیق عمل نیک کرامت نماید
و عملت را قبول کند. سپس خود را به ضریح بچسبان و بیوس و بگو:

زَادَ اللَّهُ فِي شَرَفِكُمْ وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتَهُ (۱۰۱ بحار ۳۱۷)

مؤلف گوید آنچه از خیر دنیا و آخرت بخواهی در این دعا نهفته اگر هر روز
نمی توانید بخوانید لااقل هفته یکبار بخوانید وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
بخش ۱ دلایل نیاز بمصلح حقیقی	۵	امام زمان در کتب آسمانی	۴۰
علل نیاز جهان بمصلح حقیقی	۶	هفت مطلب در این آیه	۴۱
تمام مردم جهان او را می طلبند	۸	غلبه مهدی بر جهان	۴۲
اشعار عاشقان مهدی	۹	روز بزرگ عالم و مهلت ابلیس	۴۴
بخش ۲ مصلح حقیقی کیست	۱۱	قتل ذراری ظلمه	۴۵
اسامی حضرت مهدی	۱۳	آیه مستضعفین	۴۷
حکایت سنگ مکه	۱۵	امام زمان در آیه نور	۴۸
اسامی حضرت در کتب دیگر	۱۷	اشعار مفصل جهت حضرت	۵۰
جریان مادر ماجده حضرت	۱۸	بخش ۵ سنت و اعتبار آن	۵۲
جریان قیصر روم و ملکه	۱۹	تعریف سنت و اعتبار آن	۵۳
خواب اول بانو نرجس	۲۰	نص بزرگان عامه	۵۴
اثبات حجت از بانو حکیمه	۲۲	استاد دانشگاه حجاز	۵۵
اخبار امام حسن از مهدی	۲۳	احادیث عامه در اثبات امام	۵۶
عقیقه امام در ولادت	۲۴	نصوص حضرت رسول	۵۷
بخش ۳ خصائص ولیعصر	۲۵	دوازده وصی پیغمبر	۵۸
پنجاه و یک خصیصه	۲۶	حضرت مهدی در نهج البلاغه	۵۹
سرود نینه شعبان	۳۱	ولیعصر در لوح صدیقه کبری	۶۱
بخش ۴ اثبات امام از کتب	۳۲	نص امام دوم در مهدی	۶۲
تعریف غیبت از آیات	۳۳	نص امام سوم در ولیعصر	۶۴
چهل آیه در اثبات مهدی	۳۵	نص امام چهارم و پنجم	۶۵
شرق و غرب اسلام می آورند	۳۶	نص امام صادق در مهدی	۶۶
نص رسول خدا در دوازده امام	۳۷	شرح مفصل از مفصل بن عمر	۶۷
وارث زمین کیست؟	۳۹	پرسش از چگونگی ظهور	۶۸

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۱۴	حضرت مهدی در پیشگاه خدا	۶۹	دین انبیاء و اسلام بوده
۱۱۵	چهار معجزه و خواندن کتب	۷۰	رجعت امام حسین
۱۱۷	خبر از نیت سائل	۷۱	معرفی حضرت از خورشید
۱۱۸	جریان دو جوان یهودی	۷۲	دابة الارض و سفیانی
۱۲۲	معرفی حجت پسر اسحق	۷۴	جای ولیعصر در کجاست
۱۲۳	سه نشان از امام بر پدر نماز کرد	۷۶	نزول ملائکه جبرئیل و میکائیل
۱۲۴	معجزه رسوائی جعفر کذاب	۷۷	کشتار مکه و محل حکومت
۱۲۶	رفتن مامورین بخانه حضرت	۷۹	بزرگی مدینه در زمان حضرت
۱۲۷	خبر دادن از بدره‌ی زر	۸۰	نص امام هفتم و امام هشتم
۱۲۸	کفن دادن به عیسی بن نصر	۸۴	نص سه امام دیگر درباره امام
۱۲۹	قصه اسماعیل هرتلی	۸۵	بخش ۶ اتفاق علماء درباره امام
۱۳۲	شفا یافت و شیعه شد	۸۵	سیصد و سیزده کتاب درباره امام
۱۳۳	قصه بنی راشد	۸۹	بخش ۷ گفتار مرتاضین
۱۳۴	در طواف حضرت را دید	۹۱	اخبار محققین و محیی الدین
۱۳۵	نصب حجرالاسود بید حجت	۹۳	شعر مفصل در ولادت
۱۳۶	ظهور چشمه در مسجد سهله	۹۵	بخش ۸ اشعار شعرای بزرگ
۱۳۷	مسیحی شیعه شد	۹۶	اشعار عربی و صلوات چهارده معصوم
۱۳۸	ملاقات با حضرت	۹۸	اشعار عرفا درباره مهدی
۱۳۹	جریان علی بن مهزیار	۹۹	اشعار حافظ و فیض و شیخ بها
۱۴۰	جریان درالرضا در مکه	۱۰۴	اشعار در شوق مهدی
۱۴۱	خبر فتح بشرط شیعه شدن	۱۰۶	سرود دسته جمعی
۱۴۳	جریان قاسم بن علی	۱۰۸	آرزوی مشتاقان و مجلس حال
۱۴۴	ارسال کفن برای ابدال	۱۱۱	بخش ۹ معجزات ولی عصر
۱۴۵	مصادق توقیع حضرت در مردن	۱۱۲	معجزه هنگام ولادت و تلاوت قرآن

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۷۳	جریان عیسی بن مهدی.....	۱۴۶	معجزه ۲۹ خبر از عیبت کبری.....
۱۷۵	شفای شیخ حرّ عاملی.....	۱۴۷	معجزه ۳۰ فائده دادن خمس.....
۱۷۵	حضرت روی نماز می خواند.....	۱۴۸	م ۳۱ جریان احمد دینوری.....
۱۷۶	اینهم چهار معجزه امام.....	۱۵۰	معجزه ۳۲ خبر از الفت زن.....
۱۷۸	معجزات دیگر امام.....	۱۵۱	معجزه ۳۳ جریان غانم هندی.....
۱۷۹	سید ابوالحسن با مرد ینسی.....	۱۵۳	رسیدن غانم بحق.....
۱۸۰	معجزه ۷۳ حکایت جعفر نعلبند.....	۱۵۴	معجزه ۳۴ پاسخ از ایمان شیخین.....
۱۸۱	با دو کار حضرت را دید.....	۱۵۵	پرسش از چهل مسئله مهم.....
۱۸۲	معجزه ۷۴ قصه میرزا مهدی.....	۱۵۷	جریان لیلۃ العقبه.....
۱۸۳	امام سید ابوالحسن توجه دارد.....	۱۵۸	دو معجزه دیگر از حضرت مهدی.....
۱۸۴	معجزه ۷۶ جریان مسجد جعفری.....	۱۵۹	معجزه ۳۸ و ۳۹ دادن قرض طباطبائی.....
۱۸۵	معجزه ۷۷ نجات شریف مکه از جهنم.....	۱۶۰	معجزه ۴۲ جریان ابو راجح حنّامی.....
۱۸۶	م ۷۸ حکایتی عجیب از کمک امام بقره چی.....	۱۶۱	معجزه ۴۳ شفای مرد کاشانی.....
۱۸۹	خونها از بین رفت.....	۱۶۲	معجزه ۴۴ با این دلیل شیعه شد.....
۱۹۰	حضور حضرت دو مجلس عزا.....	۱۶۳	معجزه ۴۵ مخارج مجتهدین را می دهد.....
۱۹۲	اشعار جان جانان خواهد آمد.....	۱۶۴	دو معجزه ۴۶ گمشده را به قافله رسانید؟.....
۱۹۳	بخش ۱۰ رجعت در امتها	۱۶۵	کمک امام به علامه حلی.....
۱۹۵	رجعت امام سوم.....	۱۶۶	معجزه ۵۰ نجات زوار بدست مهدی.....
۱۹۷	رجعت دانیال و یوشع.....	۱۶۸	معجزه ۵۲ غارت کردن خانه حضرت.....
۱۹۸	غیبت ادریس.....	۱۶۹	سه معجزه بزرگ از حضرت.....
۱۹۹	زنده کردن ادریس مرده را.....	۱۷۰	معجزه ۵۶ تفصیل حکایت سیدرشتی.....
۲۰۰	زنده شدن مردم در رجعت.....	۱۷۱	سفارش حضرت بنماز نافله.....
۲۰۱	بخش ۱۱ علل غیب امام	۱۷۲	معجزه ۵۸ حضرت او را به مکه برد.....
۲۰۲	غیبت مانند یوسف.....	۱۷۲	قلب شکسته می خواهد.....

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۴۰	خودسازی و تقوی	۲۰۳	دوازده علت در غیبت
۲۴۱	تهدید در ذکر نام حضرت	۲۰۴	حکایت شیخ مفید
۲۴۲	قیام برای حضرت	۲۰۵	امتحان علماء در نجف
۲۴۴	انزوای از مردم	۲۰۷	بیعتی در حضرت نیست
۲۴۵	بخش ۱۶ پرهیز از ریاست باطل	۲۰۹	تشبیه حضرت بشمس
۲۴۶	شرک طاعت را بخوانید	۲۱۰	قصهٔ بهبهانی بامکبر خود
۲۴۸	بخش ۱۷ اطاعت از حضرت	۲۱۱	محل غیبت امام کجاست؟
۲۵۰	تکلیف عملیه امنیت	۲۱۲	کسی وقت ظهور را نمی‌داند
۲۵۱	بخش ۱۸ رجوع به مرجع اعلم	۲۱۳	سه آیه در اینباره
۲۵۳	هدایت مردم و دعوت به حق	۲۱۴	بخش ۱۲ غیبت صغری
۲۵۵	تولا و تبرا و هدیه دادن	۲۱۵	نایبان خاص حضرت
۲۵۶	بخش ۱۹ مخالفت با باطل	۲۱۶	حسین بن روح با سه معجزه
۲۵۷	کفر به حاکمان طاغوت	۲۲۲	در مکه خدمت حضرت رسید
۲۵۸	بخش ۲۰ دعا کردن برای حضرت	۲۲۴	بخش ۱۳ اوتاد و ابدال
۲۵۹	ده دعا برای حضرت	۲۲۵	او را خدمت امام بردند
۲۶۳	بخش ۲۱ یاد مصائب حضرت	۲۲۶	قصهٔ محمد علی جولائی
۲۶۴	گریهٔ امام صادق برای امام	۲۲۸	سرباز ابدال و نشانهای ابدال
۲۶۷	بخش ۲۲ انتظار واقعی	۲۳۰	بخش ۱۴ ناحیه و سازمان امام
۲۶۸	ده مزد برای منتظر	۲۳۱	حقوق گیران حضرت
۲۶۹	حکایت مرد صابونی	۲۳۲	نجات علویه از اسارت
۲۷۱	اوصاف منتظرین واقعی	۲۳۴	بخش ۱۵ سی تکلیف در غیبت
۲۷۳	بخش ۲۳ سختترین زمان	۲۳۶	کسب معرفت از سه راه
۲۷۴	عظمت عبادت با امام	۲۳۷	قصهٔ احمد دینوری
۲۷۶	بخش ۲۴ با تقیه بسر بردن	۲۳۹	برگشت به قرآن و سنت

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۱۶	قصه بحر العلوم و حسن جمکرانی	۲۷۷	قیام قبل از ظهور
۳۱۸	تاسیس مسجد جمکران	۲۷۸	چند حدیث در خروج
۳۲۰	در راه مشهد حضرت را دید	۲۸۰	پرچمهای طاغوت
۳۲۱	جریان ملا قاسم رشتی	۲۸۱	حفظ نفس تاندای آسنانی
۳۲۲	تعلیم دعای نافع	۲۸۳	بخش ۲۵ اولاد ولیعصر
۳۲۳	حضرت را در مسجد دید	۲۸۴	خانه امام صادق در مکه
۳۲۴	جریان سید جبل عاملی	۲۸۵	شهر و فرزندان امام عصر
۳۲۶	مباحثه شدید در امامت	۲۹۰	جزیره خضرا
۳۲۷	قصه حسن بن و جناخانه امام صادق	۲۹۳	اصحاب امام زمان
۳۲۸	جریان چهل چارشنبه	۲۹۵	بخش ۲۶ کسانی که خدمت رسیدند
۳۳۰	سفارش امام درباره پدر	۲۹۶	با جستجو حضرت را دید
۳۳۱	حج صاحب الامر	۲۹۷	علامه حلی و کتک حضرت باو
۳۳۱	امام او را از قتل رهانید	۲۹۸	رسیدن مقدس اردبیلی به امام
۳۳۲	تعلیم دعا در کاظمین	۲۹۹	حکایت زن آملی
۳۳۳	رسیدن مجلس خدمت امام	۳۰۰	مانند غدیر حجت تمام شد
۳۳۴	ملاقات در مسجد سهله	۳۰۱	در رحلت پدر او را دیدند
۳۳۵	امام او را به مقصدش رسانید	۳۰۲	قصه حاجی علی بغدادی
۳۳۸	امام بزرگترین توجه دارد	۳۰۵	دیدن شرطه‌ها حضرت را
۳۳۹	مکاشفات سید بن طاوس	۳۰۶	جریان ضربت خندق
۳۴۰	او را بحج رسانید شفای کور	۳۰۷	شفای آن کور و قصه جوان علوی
۳۴۱	ناراحتی مؤلف و خواب او	۳۰۸	ساباط بالای سر علی (ع)
۳۴۲	سفارشات حضرت مهدی	۳۱۰	دو معجزه بزرگ و داستان مفصل
۳۴۳	چند راه برای دیدن امام	۳۱۲	جریان والی بحرین و قصه انار
۳۴۴	در عرفات امام را دید	۳۱۴	حیله وزیر و شیعه شدن والی

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۷۹	زلزله زیاد و فتنه عراق	۳۴۵	غذای امام و حج نیابت
۳۸۰	عراق از ایران شکست می خورد	۳۴۶	جریان مسجد سهله
۳۸۲	شدت گرفتاری شیعه	۳۴۸	روابط آقای بروجردی با امام
۳۸۳	حج آنزمان و زنان آنزمان	۳۴۹	تعدادیکه امام را دیدند
۳۸۴	دشمنی هسایم و ترس قحطی	۳۵۱	بخش ۲۷ کفر مدعیان مهدویت
۳۸۵	دود عالم گیر قتل هاشمی	۳۵۲	مدعیان نبوت و امامت
۳۸۷	چندین نشان از علی علیه السلام	۳۵۳	قصه میرزا علی محمد باب
۳۸۸	قتل بزرگ تهران و قتل عبدالله	۳۵۵	قتل علیمحمد باب
۳۸۹	ترک تزویج و قتل جوانان	۳۵۶	فتنه بهائیت
۳۹۱	بخش ۳۱ علماء آخرالزمان	۳۵۷	ادعای امام باطل
۳۹۳	مقام علماء واقعی	۳۵۸	مدعیان مهدویت
۳۹۵	فرار از علماء و قتل علماء	۳۶۰	شعر عَجَلْ عَلِيَّ ظَهْرِكِ
۳۹۷	قصه بافتی و اسلام ارمنی	۳۶۳	بخش ۲۹ پاسخ از طول
۳۹۸	قصه آیه الله اراکی با آیه الله دیگر	۳۶۵	داستان طول عمر
۴۰۰	مقام سید ابوالحسن اصفهانی	۳۶۶	قصه ابوالدنیا
۴۰۱	بخش ۳۲ خروج دجال و سفیانی	۳۶۷	خبرهای ابوالدنیا
۴۰۳	جریان دجال با رسول خدا	۳۶۸	قصه پیرمرد بصری
۴۰۵	سفیانی دشمن شیعیان	۳۶۹	آبادی از معمر بن دنیا
۴۰۷	بخش ۳۳ لشکر خراسانی	۳۷۱	بخش ۳۰ نشانهای ظهور
۴۰۸	رود سید حسنی بکوفه	۳۷۴	دینداری آخر الزمان
۴۰۹	بخش ۳۴ ندای آسمانی و دولت حق	۳۷۵	خبر از شهر تهران
۴۱۱	ندای آسمانی و نزول عیسی	۳۷۶	خبر از جنگ و تلویزیون
۴۱۳	اسلام عالمگیر و پرچم پیغمبر	۳۷۷	دشمنی برادران و فتنه مسجد
۴۱۴	بخش ۳۵ یاران صاحب الامر	۳۷۸	غربت اسلام خبر شوراها

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۶۲	دو حکایت در توسل	۴۱۷	سلطنت صاحب الامر
۴۶۴	دستور استخاره از حضرت	۴۱۹	صفات یاران مهدی (ع)
۴۶۶	معجزه امام و شفای مریض	۴۲۰	قیام بقیة الله و جریان مکه
۴۶۸	حضرت بداد او رسید	۴۲۱	قاصد حضرت را ذبح می کنند
۴۶۹	حضرت او را بکر بلا برد	۴۲۲	بیست خصلت عصای حضرت
۴۷۱	بخش ۴۴ زیارت ولیعصر	۴۲۴	روز ظهور و روز بیعت
۴۷۲	سه قسم زیارت برای حضرت	۴۲۶	نزول ملائکه و دوران سعادت
۴۷۴	بخش ۴۵ نماز ولیعصر	۴۲۸	بخش ۳۷ نزول عیسی خروج دابة
۴۷۵	بخش ۴۶ ایامیکه بحضرت تعلق دارد	۴۳۰	واقعه بزرگ مدینه نبش قبر
۴۷۶	ایام امامان اند	۴۳۲	بخش ۳۸ خروج دابة و قتل ابلیس
۴۷۷	بخش ۴۷ نامه دادن به امام	۴۳۳	شهر قم و نامه های آن
۴۷۸	نتیجه نامه را از حضرت گرفت	۴۳۷	قم حرم اهلیت است
۴۷۹	دستور نامه و اصل آن	۴۳۸	بخش ۳۹ اجراء احکام امام
۴۸۰	پاسخ نامه را دادند	۴۳۹	افعالیکه امام انجام می دهد
۴۸۲	نجات سر لشکر از کشته شدن	۴۳۳	حکومت ولیعصر در مدینه و نجف
۴۸۴	بخش ۴۸ صلوات حضرت	۴۴۴	سنت و تجهیزات ولیعصر
۴۸۵	بخش ۴۹ دعوات بقیة الله	۴۴۹	بخش ۴۰ نظم ائمه اطهار در رجعت
۴۸۶	حرز یمانی و دعای توفیق	۴۵۱	بخش ۴۱ ویژگیهای ولیعصر
۴۸۷	ده دعای دیگر امام	۴۵۳	نیروی امام و شرائط حضرت
۴۸۹	بخش ۵۰ توقیعات ناحیه	۴۵۵	لباسهای امام عصر
۴۹۰	پاسخ مسائل اسحق بن یعقوب	۴۵۶	بخش ۴۲ دوران سعادت
۴۹۲	جواب مسائل محمد اسدی	۴۵۷	در همه جا عدالت و محبت
۴۹۴	بخش ۵۱ واقعیات بعد از امام	۴۵۸	خدمت امام رسیده همه چیز بصلوات
۴۹۵	اشعار در وصف امام	۴۶۰	بخش ۴۳ توسل به امام زمان
۵۰۶	زیارت ناحیه مقدسه	۴۶۱	جریان الوفاء و یک جتنی